

خانواده

از دیدگاه قرآن و حدیث

(تفسیر موضوعی المیزان)

به اهتمام: سید مهدی امین

با نظارت: دکتر محمد بیستونی

جلد ۱

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر خانواده

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر خانواده (بررسی مجموعه آیات) جلد ۱

مشخصات کتاب

تفسیر خانواده (آیاتُ الْاُسْرَةِ فِی الْقُرآن) بررسی مجموعه آیات مربوط به «خانواده» در قرآن کریم «جلد اول» به اهتمام: دکتر محمد بیستونی (صفحه ۱) بیستونی، محمد، ۱۳۳۷ به اهتمام محمد بیستونی. قم: بیان جوان، ۱۳۸۵. ص. ISBN: فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا. . ۴ ق ۹۵ ب/۴/۶۵ BP۱۵۹/۲۹۷ کتابخانه ملی ایران ۴۴۷۰۷ ۸۵ م عنوان: (صفحه جلد اول) به اهتمام: دکتر محمد بیستونی گروه تحقیق: صفورا، زهرا، آسیه بیستونی تایپ و صفحه آرایی: فاطمه سرزهی، سهیلا شاکری امور رایانه و IT: روح اللّه کریمیان چاپ و صحافی: چاپخانه رواق نوبت و تاریخ چاپ: اول بهار ۱۳۸۹ شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه نا شر: انتشارات بیان جوان شابک: ISBN حق چاپ محفوظ نیست، هرگونه نسخه‌برداری و چاپ از این کتاب به منظور توسعه فرهنگ قرآن کریم، با اخذ مجوز کتبی از مؤسسه قرآنی تفسیر جوان بلا مانع است. نشانی: تهران، خیابان پاسداران، بین گلستان هشتم و نهم (روبروی پمپ بنزین)، شماره ۴۵۱، طبقه همکف واحد ۴ تلفکس: ۲۲۵۸۹۶۲۶ www. Tafsirejavan. com

مقدمه

این کتاب را هدیه می‌کنم به

سَیِّدِنـا وَ نَبِیِّنـا مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللّهِ وَ خاتَم النَّبِیّینَ وَ اِلی مَوْلانا وَ مَوْلَی الْمُوَحِّدینَ عَلِیٍّ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَ اِلی بِضْعَهِٔ الْمُصْطَفی وَ بَهْجَهِٔ قَلْبِهِ سَیِّدَهِٔ نِساءِ الْعالَمینَ وَ اِلی سَیِّدَیْ شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّهِٔ، السِّبْطَیْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ اِلَی الْائِمَّهِٔ التِّسْعَهِٔ الْمَعْصُومینَ الْمُکَرَّمینَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ لاسِیَّما بَقِیَّهَٔ اللّهِ فِی الْاَرَضینَ وَ وارِثِ عُلُوم الْانْبیاءِ وَ الْمُرْسَلینَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِ الظَّلَمَهِٔ وَ الْمُدَّخِرِ لِاِحْیاءِ الْفَرائِضِ وَ مَعالِمِ الدّینِ، الْحُجَّهِٔ بْنِ الْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالی فَرَجَهُ الشَّریفَ فَیا مُعِزَّ الْاَوْلِیاءَ وَ یا مُذِلَ الْاَعْداءِ اَیُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَیْنَ الْاَرْضِ وَ السَّماءِ قَدْ مَسَّنا وَ اَهْلَنَا الضُّرَّ فی غَیْبَتِکَ وَ فِراقِکَ وَ جِئْنا بِبِضاعَهٍٔ مُزْجاهٍٔ مِنْ وِلائِکَ وَ مَحَبَّتِکَ فَاَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ مِنْ مَنِّکَ وَ فَضْلِکَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا بِنَظْرَهِٔ رَحْمَهٍٔ مِنْکَ اِنّا نَریکَ مِنَ الْمُحْسِنینَ (صفحه ۳)

متن تأییدیه حضرت آیت اللّه العظمی جعفر سبحانی

بِسْمِ اللّه الرَّحْمنِ الرَّحیم یکی از گام‌های مؤثر که باید مفسران اسلامی در تشریح و تفهیم مقاصد عالی قرآن بردارند این است که، دگرگونی عمیقی در شیوه تفسیر به وجود آورند و از تکرار تفسیر قرآن به شیوه ترتیبی که سوره به سوره یا آیه به آیه است، خودداری نمایند و توجه خود را به شیوه دیگری که همان «تفسیر موضوعی» است، معطوف سازند. آن گاه خواهند دید در این نوع تفسیر چه پنجره‌های زیبایی از علوم و معارف قرآن در چشم‌انداز تفسیری آنان گشوده می‌شود. در همین راستا برادر فرزانه جناب آقای دکتر محمد بیستونی رئیس گروه مؤسسات قرآنی تفسیر جوان در تلاشی بیست ساله با لطف و عنایات ویژه الهی شش نوع تفسیر موضوعی برای شش مخاطب هدف تحت عناوین تفسیر کودک، تفسیر نوجوان، تفسیر جوان، تفسیر زنان، تفسیر مردان و تفسیر خانواده با نظارت علمای برجسته حوزه‌های علمیه تألیف و منتشر نموده و چندین کتب ارزنده قرآنی و تفسیر موضوعی مستقل را نیز تحت عناوینی همچون تغذیه، باستان شناسی، هنرهای دستی، دنیای حیوانات، شعر و شاعری، آب و باران، فقر و ثروت، نهج‌البلاغه جوان، خلاصه الغدیر، لغت شناسی و مفاهیم قرآن کریم و ... را با نگاه ویژه به قرآن، حدیث و علوم روز برای نسل جوان تألیف و چاپ و منتشر نموده است که این حجم از فعالیتهای تأثیرگذار قرآنی در نوع خود کم‌نظیر می‌باشد. برای ایشان

تـداوم توفیقـات و طول عمر همراه بـا صـحت، عزّت و حسن عـاقبت را خواهـانم و به همه خانواده‌های محترم و جوانان عزیز توصـیه می‌نمـایم از همه آثار ارزشـمند و کاربردی ایشان که با محتوای عمیق و ساده و زیباترین شـکل ارائه شـده است حـداکثر اسـتفاده را بنمایند. قم جعفر سبحانی ۴/۸/۸۸ (صفحه ۴)

متن تأییدیه حضرت آیت‌اللّه محمد یزدی

رئیس شورایعالی حوزه علمیه و رئیس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری قرآن کریم این بزرگ‌ترین هدیه آسمانی و عالی‌ترین چراغ هدایت که خداوند عالم به وسیله آخرین پیامبرش برای بشریت فرو فرستاده است؛ همواره انسانها را دستگیری و راهنمایی نموده و می‌نماید. این انسانها هستند که به هر مقدار بیشتر با این نور و رحمت ارتباط برقرار کنند بیشتر بهره می‌گیرند. ارتباط انسانها با قرآن کریم با خواندن، اندیشیدن، فهمیدن، شناختن اهداف آن شکل می‌گیرد. تلاوت، تفکر، دریافت و عمل انسانها به دستورالعمل‌های آن، سطوح مختلف دارد. کارهایی که برای تسهیل و روان و آسان کردن این ارتباط انجام می‌گیرد هر کدام به نوبه خود ارزشمند است. کارهـای گونـاگونی که دانشـمند محترم جنـاب آقـای دکتر بیسـتونی برای نسـل جوان در جهت این خـدمت بزرگ و امکان ارتبـاط بهتر نسـل جوان با قرآن انجام داده‌انـد؛ همگی قابل تقـدیر و تشـکر و احترام است. به علاقه‌منـدان بخصوص جوانان توصـیه می‌کنم که از این آثار بهره‌مند شوند. توفیقات بیش از پیش ایشان را از خداوند متعال خواهانم. محمد یزدی رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری ۱/۲/۱۳۸۸ (صفحه ۵)

متن تقریظ حضرت آیهٔ اللّه سید علی اصغر دستغیب

نماینـده محترم مجلس خبرگـان رهبری بسم اللّه الرحمن الرحیم وَ الَّذینَ جاهَـدُوا فینا لَنَهْـدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِـنینَ (۶۹ / عنکبوت) خداونـد را بنـدگانی است که در راه او تلاشـگر و نیکوکارند و همانها هسـتند که از هدایت و نصـرت الهی برخوردارند. حدود ۳۵ سال از نخستین دیدارم با نور چشم گرامی و عزیزم جناب آقای دکتر محمد بیسـتونی در مسجد الرّضای علیه‌السلام شیراز می‌گذرد و با روحیّه تعهّد، اخلاص و فداکاری ایشان آشنائی کافی دارم. قبل از انقلاب از جوانان پیشگام در مبارزات بوده و مکرّر بازداشت و زنـدانی می‌شدنـد و پس از پیروزی، خطیرترین کارها را در صـحنه‌های مختلف با توکّل به خـدا و بعنوان انجام وظیفه به عهده می‌گرفتند. اینجانب موفقیّت‌های چشمگیر و ارزشمند آقای دکتر بیستونی از جمله تحقیقات و تألیفات جالب و جذّاب مؤسسه قرآنی تفسیر جوان خصوصا ابداع روش اُنس با قرآن از طریق کارگاههای آموزشی تفسیر و تحقیق موضوعی قرآن کریم را مرهون مجاهدات و صالحات ایشان می‌دانم. قدرت شکوَهَ پَنَجْ

مقدمه

قرآن‌کریم در آیات ۸۲ سوره اِسراء و ۴۴ فُصِّلَت و ۵۷ یُونس خود را به عنوان نسـخه شفابخش معرفی می‌کند. بنابراین می‌توان این کتاب آسـمانی را همچون داروخانه‌ای فرض کرد که بیماران و نیازمنـدان متناسب با نوع بیماری و نیاز خاص خود باید به سـراغ آن رفته و برنامه زندگی و نجات خود را از این گنجینه معنوی و مادی انتخاب کنند تا پرنده زیبای خوشـبختی را در آغوش گرفته و در ساحـل امن و آرام آن طی مسیر نمـوده و دنیـا و آخرت خود را در سـایه عمـل به محتوای قرآن آبـاد سازنـد. در همین راسـتا گروه مؤسـسات قرآنی تفسیر جوان که تشکلی مردمی و غیرانتفاعی است ۱۰ مؤسـسه تخصصی قرآنی را تأسیس نموده است تا هر یک از مؤسـسات متنـاسب بـا «مخـاطب خاص» یا «موضوع خاص» منـدرج در اساسـنامه رسـمی خود، گروههای سِنّی گوناگون را با آیات مرتبـط بـا همـان گروه مـأنوس ساخته و درک و فهم آیات موضوعی را برای آنان ساده و میسر سازد. لـذا بر اساس فلسـفه وجودی

تأسیس هر مؤسسه، پنج نوع تفسیر در مؤسسات مذکور تدوین و منتشر شده است که عبارتند از: ۱ - «تفسیر کودک» ویژه کودکان پیش دبستانی تا پایان دبستان که حدود «۲۰۰ آیه مورد نیاز» برای کودکان عزیز به صورت گرافیکی، مفهومی و به ۴ زبان فارسی، عربی، انگلیسی و فرانسه در ۳۰ جلد به صورت تمام رنگی در قطع بیاضی را در خود جای داده است. ۲ - «تفسیر نوجوان» ویژه نوجوانان مقطع راهنمایی تا پایان دبیرستان است که حدود «۲۰۰۰ آیه موضوعی» متناسب با نیازهای نوجوانان عزیز در قطع جیبی با استفاده از تفسیر نمونه در ۳۰ جلد را دربرگرفته و با استفاده از ۹ رنگ جذاب در چاپ متن برای جامعه هدف خود طراحی شده و به دلیل دارا بودن فهرستواره موضوعی این امکان را برای نخستین بار برای نوجوانان فراهم می‌سازد تا بدون نیاز به استاد حدودا ۴۰۰۰ موضوع از قرآن کریم را به سادگی فیش برداری و تحقیق نموده و در قالب مقاله یا کتاب ارائه دهند. ۳ - «تفسیر جوان» ویژه جوانان دانشجو و بزرگسالان می‌باشد که کل آیات قرآن را با استفاده از تفسیر نمونه در ۳۰ جلد به خود اختصاص داده است و جوانان عزیز با استفاده از فهرستواره موضوعی و الفبایی فارسی این تفسیر قادر خواهند بود تا حدود ۱۰/۰۰۰ موضوع مورد نیاز خود را پژوهش و استخراج نمایند. ۴ - «تفسیر زنان» در این تفسیر مجموعه آیات مربوط به بانوان محترم استخراج شده و در ذیل هر آیه تفسیر آن بر اساس سه تفسیر معتبر موجود یعنی «تفسیر نمونه» تألیف حضرت آیت اللّه العظمی مکارم شیرازی و «تفسیر مجمع البیان» اثر گرانسنگ مفسّر بزرگ جهان تشیع امین الاسلام مرحوم آیت اللّه طبرسی (متوفّی به سال ۵۴۸ ه. ق) و «تفسیر المیزان» نوشته مرحوم آیت اللّه علامه طباطبایی، درج شده است. البته مجموعه مطالب استخراج شده از تفسیر المیزان درباره زنان و خانواده به صورت یکجا جمع‌آوری و در پایان کتاب درج شده است. ۵ - «تفسیر مردان» که دربردارنده آیات مربوط به آقایان می‌باشد، نظیر آیاتی که وظایف و تعهدات مردان نسبت به خانم‌ها را تبیین نموده یا گروه آیات جهاد و شهادت. تعداد آیات گزینش شده در این تفسیر «۳۵۰ آیه» می‌باشد. (صفحه ۷) ۶ - «تفسیر خانواده» که ما و شما هم اکنون در محضر نورانی آن هستیم مجموعه آیات مرتبط با مسائل خانوادگی را به صورت تخصصی و موضوعی مورد ارزیابی قرار داده است. تعداد آیات گزینش شده در این تفسیر «۴۲۵ آیه» می‌باشد. ذکر چند نکته را در خصوص تفسیر خانواده ضروری می‌دانم: ۱ در ذیل هر آیه تغییر آن بر اساس دو تفسیر معتبر موجود یعنی «تفسیر نمونه» تألیف حضرت آیت اللّه العظمی مکارم شیرازی و «تفسیر مجمع‌البیان» اثر گرانسنگ مفسّر بزرگ جهان تشیع امین الاسلام مرحوم آیت اللّه طبرسی (متوفی به سال ۵۴۸ ه. ق) درج شده است. البته مجموع مطالب استخراج شده از تفسیر المیزان درباره زنان و خانواده در فراز پایانیِ جلد این تفسیر ضمیمه می‌باشد. ۲ اشخاص نامبرده شده در ذیل مطالبِ گزینش شده از تفسیر مجمع البیان، مفسّرین مشهور قبل از مرحوم طبرسی بوده‌اند که آن بزرگوار از آنها نقل قول نموده است. ضمنا منظور از کلمه «مترجم» و «نگارنده» در کل پاورقی این تفسیر جناب حجهٔالاسلام والمسلمین آقای علی کرمی مترجم تفسیر مجمع‌البیان است و علت تصریح دو کلمه مذکور آن است که خوانندگان محترم متوجه باشند که فراز «پرتویی از آیات یا روایات» و تیترهای موضوعی در شروع مطالب، در اصل تفسیر مجمع البیان مرحوم طبرسی وجود ندارد بلکه برداشت مترجم و نگارنده یاد شده می‌باشد. ۳ سعی شده است تا برای هر آیه یا گروه آیات مورد بحث یک تیتر موضوعی انتخاب شود، لذا اگر در شروع برخی آیات تیتر موضوعی وجود ندارد به این دلیل است که این قبیل آیات در ادامه آیه‌ای است که در طلیعه آن یک تیتر مناسب لحاظ شده است. ۴ - صفحه‌آرایی و چینش کتاب بر اساس سیاق ترتیبی قرآن کریم می‌باشد، لذا در برخی موارد برای پرهیز از تقطیع نا موزون آیات، به ناچار تفسیر فرازهایی از آیه انتخابی که با موضوع مورد نظر ارتباط مستقیم ندارد نیز درج شده است. لذا چنین مواردی را به عنوان شیرینی و شکلات بحث اصلی تلقی فرمائید. ۵ - برخی موضوعات به طور صریح درباره خانواده نیست. علت گزینش چنین مباحثی آن است که بسیاری از خانواده‌های محترم در زندگی روزمره خود با موضوعات یاد شده مواجه شده و دانستن پاسخ قرآن‌کریم به این قبیل موضوعات برای آنها بسیار مفید خواهد بود، نظیر: خرافات، سحر و جادوگری. در خاتمه از همه صاحبنظران و اهل تفسیر و تحقیق استدعا دارم هرگونه پیشنهاد در خصوص این اثر قرآنی یا سایر آثار گروه مؤسسات قرآنی تفسیر جوان را

منعکس نماینـد تا بتوانیم به کمک چنین (صـفحه ۸) نظراتی آثار کاربردی، عمیق و تأثیرگـذار به علاقمنـدان مباحث و رفتار قرآنی تقـدیم نمـاییم. امیـدوارم این قبیـل تلاش‌هـای قرآنی مـا و شـما برای روزی ذخیره شود که به جز اعمـال و نیـات خالصانه هیـچ چیز دیگری کارساز نخواهد بود. دکتر محمد بیستونی رئیس گروه مؤسسات قرآنی تفسیر جوان در جوار بارگاه ملکوتی سلطان قلب‌ها علی بن موسی الرضا علیه‌السلام بهار ۱۳۸۹ (صفحه ۹)

۱. آیه (تحکیم پیوندهای الهی و خانوادگی)

اشاره

الَّذینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ میثاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ (فاسـقان آنها هسـتند که) پیمان خدا را پس از آن که محکم ساختند، می‌شکنند و پیوندهایی را که خدا دستور داده، برقرار سازند، قطع می‌نمایند و در جهان فساد می‌کنند، اینها زیان‌کاران هستند. (۲۷ / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این جا این سؤال پیش می‌آیـد که؛ پیمان، یک امر دوجانبه است، ما هرگز به خاطر نداریم که پیمانی با پروردگارمان درگذشـته در این زمینه‌هـا بسـته باشـیم. ولی با توجه به یک نکته، پاسـخ این سؤال روشن می‌شود و آن این که؛ خداونـد در عمق روح و باطن سرشت انسان، شـعور مخصوص و نیروهای ویژه‌ای قرار داده که از طریق هـدایت آن، می‌توانـد راه راست را پیدا کند و از شـیطان و هوای نفس تبعیّت ننمایـد، به دعوت رهبران الهی پاسـخ مثبت داده و خود را با آن هماهنگ سازنـد. قرآن از این فطرت مخصوص، تعبیر به عهـد خـدا و پیمـان الهی می‌کنـد، در حقیقت این یک «پیمان تکوینی» است نه تشـریعی و قانونی، در آیات ۶۰ و ۶۱ سوره یس آمده: «أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ یا بَنی آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّیْطانَ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبینٌ وَ أَنِ اعْبُدُونی هذا صِراطٌ مُسْتَقیمٌ: ای فرزندان آدم، مگر از شـما پیمان نگرفتم که شـیطان را نپرستید که او دشـمن آشـکار شما است و مرا پرستش کنید که راه راست همین است». پیدا است که این آیه اشاره به همان فطرت توحید و خداشناسـی و عشق به پیمودن راه تکامل است. شاهد دیگر برای این سخن، جمله‌ای است که در نخستین خطبه نهـج البلاـغه از امیر مؤمنان علی می‌خوانیم: «فَبَعَثَ فیهِمْ رُسُلَهُ وَ واتَرَ اِلَیْهِمْ اَنْبِیائَهُ لِیَسْتَأْدُوهُمْ میثاقَ فِطْرَتِه: خداونـد پیـامبران خویش را یکی پس از دیگری به سوی مردم فرسـتاد تا از آنها بخواهنـد که به پیمان فطری خویش عمل کنـد». به تعبیر روشن‌تر خـدا هر موهبتی به انسـان ارزانی (صـفحه ۱۰) می‌دارد، همراه آن عملاًـ پیمـانی بـا زبـان آفرینش از او می‌گیرد، به او چشم می‌دهد، یعنی با این چشم، حقایق را ببین، گوش می‌دهد، یعنی صدای حقّ را بشـنو ... و به این ترتیب هرگاه انسان از آن چه در درون فطرت او است، بهره نگیرد و یا از نیروهای خـداداد در مسیر خطا اسـتفاده کند، پیمان خدا را شکسـته است. آری فاسـقان همه یا قسـمتی از این پیمان‌های فطری الهی را زیر پا می‌گذارنـد. سـپس به دوّمین نشانه آنها اشاره کرده، می‌گوید: «آنها پیوندهایی را که خـدا دسـتور داده، برقرار سازند، قطع می‌کنند» (وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ). فاسـقان پیوندهایی را که خدا دسـتور داده برقرار بماند، قطع می‌کنند، این پیوندها شامل پیوند خویشاوندی، پیوند دوستی، پیوندهای اجتماعی، پیوند و ارتباط با رهبران الهی و پیونـد و رابطه با خـدا است و به این ترتیب نباید معنی آیه را منحصـر به قطع رَحِم و زیر پا گذاشـتن رابطه‌های خویشاوندی دانست. نشانه دیگر فاسـقان، فساد در روی زمین است که در آخرین مرحله به آن اشاره شـده؛ «آنها فساد در زمین می‌کننـد» (وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ). آنها که خدا را فراموش کرده و سـر از اطاعت او بر تافته‌اند و حتّی نسبت به خویشاوندان خود، رحم و شفقت ندارند، پیدا است با دیگران چگونه معامله خواهند کرد؟ آنها در پی کام‌جویی و لذّت‌های خویش و منافع شخصـی خود هسـتند، جامعه به هرجا

کشیده شود، برای آنها فرق نمی‌کند، هدفشان بهره بیشتر و کام‌جویی افزون‌تر است و برای رسیدن به این هدف، از هیچ خلافی پروا ندارند، پیدا است که این طرز فکر و عمل چه فسادهایی در جامعه به وجود می‌آورد. قرآن مجید در پایان آیه می‌گوید: «آنها همان زیان‌کاران هستند» (أُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ). راستی چنین است؟ چه زیانی از این برتر که انسان همه سرمایه‌های مادّی و معنوی خود را که می‌تواند بزرگ‌ترین افتخارها و سعادت‌ها را برای او بیافریند، در طریق فنا و نیستی و بدبختی و سیه‌روزی خود به کار برد؟ کسانی که به مقتضای مفهوم «فسق» از حوزه اطاعت خداوند بیرون رفته‌اند، چه سرنوشتی غیر از این می‌توانند داشته باشند؟ اگرچه آیه فوق از احترام به همه پیوندهای الهی سخن می‌گفت، ولی بدون شک (صفحه ۱۱) پیوند خویشاوندی، یک مصداق روشن آن است. اسلام نسبت به صله رحم و کمک و حمایت و محبّت نسبت به خویشاوندان، اهمیّت فوق‌العاده‌ای قائل شده است و قطع رحم و بریدن رابطه از خویشان و بستگان را شدیدا نهی کرده است. اهمیّت صله رحم تا آن جا است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «صِلَةُ الرَّحِمِ تَعْمُرُ الدِّیارَ وَ تَزیدُ فِی الْاَعْمارِ وَ انْ کانَ اَهْلُها غَیْرُ اَخْیارٍ: پیوند با خویشاوندان، شهرها را آباد می‌سازد و بر عمرها می‌افزاید، هر چند انجام دهندگان آن، از نیکان هم نباشند». (۱) در سخنان امام صادق می‌خوانیم: «صِلْ رَحِمَکَ وَ لَوْ بِشَرْبَةٍ مِنْ ماءٍ وَ اَفْضَلُ ما یُوصَلُ بِهِ الرَّحِمُ کَفُّ الْاَذی عَنْها: پیوند خویشاوندی خویش را حتی با جرعه‌ای از آب، محکم کن و بهترین راه برای خدمت به آنان این است که (لااقل) از تو آزار و مزاحمتی نبینند». (۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«عَهْد» به مفهوم «قرارداد» و «پیمان» است؛ و عهد خدا نیز سفارش و فرمان اوست. قرآن می‌فرماید: «أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ یا بَنی آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّیْطانَ» (... ۳) (هان ای فرزندان آدم! مگر با شما پیمان نبسته بودم که شیطان را نپرستید) «...؟ میثاق» به معنای پیمان استواری است که مورد اطمینان باشد. «یَقْطَعُونَ» از واژه «قَطْع» به معنای «جدا کردن دو چیز از یکدیگر» گرفته شده است. «اَمْر» به مفهوم فرمانی است که فرد برتر و عالی رتبه به فروتر صادر می‌کند. «یُوصَل» از «وَصْل» گرفته شده و به معنای «پیوند میان دو چیز» است، بر خلاف «فَصْل». «خاسِرُونَ» مأخوذ از «خُسْران» و به معنای «نابودی» و «زیان» است. خدای جهان آفرین پس از معرفی گناهکاران، به ترسیم ویژگیهای زشت آنان می‌پردازد و روشن می‌سازد که یکی از خصلتهای منفی آنان، پیمان‌شکنی ***** ۱- «سفینهٔ البحار» ، جلد ۱، صفحه ۵۱۴. ۲- «سفینهُ الْبِحار» ، جلد ۱، صفحه ۵۱۴. ۳. سوره یس، آیه ۶۰. (صفحه ۱۲) است: «الَّذینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ». ... در اینکه مقصود از این پیمان چیست، دیدگاهها متفاوت است: ۱. بعضی بر آنند که منظور از پیمان خدا، همین شعور، وجدان و فطرت توحیدگرایانه است. آنان در پرتو این نعمتهای خدا داده، همه دلایل و برهانهای توحیدگرایی و عدل خدا و رسالت پیامبران و اعجاز آنان را که سندِ صداقت آنان است، می‌نگرند و درمی‌یابند؛ امّا به همه پشت پا می‌زنند و حق را نمی‌پذیرند. ۲. برخی گفته‌اند منظور از عهد خدا، دستورات و هشدارهایی است که خداوند از طریق پیام‌آوران خویش به سوی مردم فرستاده است؛ و منظور از شکستن عهد خدا، نادیده گرفتن دستورات و هشدارهای اوست. ۳. طبری صاحب تفسیر معروف طبری می‌گوید: منظور از شکنندگان عهد خدا، کافران اهل کتابند؛ و عهد خدا با آنان، همان واقعیّتی است که در کتابهایشان آمده، یعنی اینکه «به رسالت آخرین و برترین پیامبر خدا ایمان آورند» ؛ امّا آنان با شناخت آن پیامبر، عهد خود را با خدا شکستند و آن را با بهایی ناچیز مبادله کردند. ۴ و آخرین دیدگاه اینکه منظور، پیمانی است که خدا از فرزندان آدم، آنگاه که در پشت پدر اصلی خویش بودند، گرفت. که البتّه این اعتقاد، ضعیف به نظر می‌رسد؛ زیرا انسان چگونه می‌تواند به عهد و پیمانی که در خاطرش نیست و جز از طریق آیات و روایات و یا داستانها از آن خبر ندارد، پایبند باشد؟ «وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَل» در بیان آنچه پیمان شکنان به پیوند با آن فرمان یافته بودند، امّا آنها را گسستند، نظرهایی ارائه شده است: ۱. پیوند با پیامبر و پیروان او؛ ۲. صله رحم و پیوند دوستانه با نزدیکان؛ ۳. پیوستگی به پیام‌آوران و کتابهای آسمانی و ایمان به همه آنان و کتابهایشان؛ ۴. پیوند

عملی میان گفتار و عملکرد؛ (صفحه ۱۳) ۵. پیوند با خوبان و دوستان خدا و گسستن از ظالمان و دشمنان خدا؛ که در میان همه دیدگاهها، این سخن جامعتر و بهتر به نظر می‌رسد. «وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ» و در زمین به تباهی می‌پردازند تباهی و فساد گناهکاران، به یکی از این سه نظریه تفسیر شده است: ۱. دعوت به کفر و بیداد؛ ۲. راهزنی و ایجاد هرج و مرج و ناامنی؛ ۳. عهدشکنی؛ که به باور ما، همه اینها را شامل می‌شود. «أُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ» آنانند که خود زیانکارند و به سان کسانی هستند که سرمایه وجود خویش را از کف داده‌اند. ابن عبّاس می گوید: در قرآن شریف هر جا که ضرر و زیان به کافران و مشرکان و منافقان نسبت داده شده، منظور زیان معنوی است؛ و آنجا که به توحیدگرایان نسبت داده شده، منظور زیان مادّی و این جهانی است. (صفحه ۱۴)

۲. آیه (اصلاح رفتار فردی پیش شرط تأثیرگذاری رفتاری بر دیگران است)

اشاره

أ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَکُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْکِتابَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ آیا مردم را به نیکی (و ایمان به پیامبری که صفات او آشکارا در تورات آمده) دعوت می کنید، اما خودتان را فراموش می‌نمایید با این که شما خودتان کتاب (آسمانی) را می‌خوانید، آیا هیچ فکر نمی کنید؟ (۴۴ / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اصولاً ـ یک برنامه اساسی، مخصوصا برای علماء و مبلّغین و داعیان راه حقّ، این است که بیش از سخن، مردم را با عمل خود، تبلیغ کنند، همانگونه که در حدیث معروف از حضرت امام صادق می‌خوانیم: «کُونُوا دُعاةَ النّاسِ بِاَعْمالِکُم وَ لا تَکُونُوا دُعاةَ بِاَلْسِنَتِکُم: مردم را با عمل خود، به نیکی‌ها دعوت کنید، نه با زبان خود». (۱) تأثیر عمیق «دعوت عملی» از اینجا سرچشمه می گیرد که هرگاه شنونده بداند، گوینده از دل، سخن می گوید و به گفته خویش صددرصد ایمان دارد، گوش جان خود را به روی سخنانش می گشاید و سخن که از دل برخیزد، بر دل می‌نشیند و در جان اثر می گذارد و بهترین نشانه ایمان گوینده به سخنش، این است که خود، قبل از دیگران عمل کند، همانگونه که علی می‌فرماید: «اَیُّهَا النّاسُ اِنّی وَ اللّهُ مَا اَحُثُّکُم عَلی طاعَةٍ اِلاّ وَ اَسْبَقُکُم اِلَیْها وَ لا اَنْهاکُمْ عَن مَعْصِیَةٍ اِلاّ وَ اَتَناهی قَبْلَکُم عَنْها: ای مردم، به خدا سوگند شما را به هیچ طاعتی تشویق نمی کنم، مگر قبلاً خودم آن را انجام می‌دهم و از هیچ کار خلافی باز نمی‌دارم، مگر این که پیش از شما از آن دوری جسته‌ام». (۲) در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم: «مِنْ اَشَدِّ النّاسِ عَذابا یَوْمَ الْقِیامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلاً وَ عَمِلَ بِغَیْرِه: از کسانی که در روز قیامت، عذابشان از همه شدیدتر است، کسی است که سخن حقّی بگوید و خود به غیر آن عمل کند». (۳) علمای یهود از این می‌ترسیدند که اگر به رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله اعتراف کنند، کاخ ریاستشان فرو ریزد *****۱- «سفینهٔ البِحار» ، ماده «عَمِلَ». ۲- «نهج البلاغه» ، خطبه ۱۷۵. ۳- «نور الثقلین» ، جلد ۱، صفحه ۷۵. (صفحه ۱۵) و عوام یهود به آنها اعتناء نکنند، لذا صفات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را که در تورات آمده بود، دگرگون جلوه دادند. (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«بِرّ» به کسر «باء» به معنای «نیکی و خوبی» ، به فتح «باء» به مفهوم «سرزمین و فضای گسترده» و به ضمّ «باء» به معنای «گندم» آمده است. «تَنْسَوْن» از «نِسْیان» گرفته شده و به معنای از یاد رفتن چیزی است که پیشتر معلوم و در یاد بوده است. واژه «سَهْو» ، مفهومی

فراتر از آن دارد؛ امّا گاه به معنای «نِسْیان» است. «تَتْلُونَ» از «تِلاوَت» به معنای «پی در پی آوردن و خواندن» است. این واژه، از ریشه «تَلی» برگرفته شده و تفاوت آن با «قِرائَت» این است که «تِلاوَت» ، پیاپی آمدن حروف و «قِرائَت» جمع آن است. «تَعْقِلُونَ» به معنای «خرد خویش را به کار می‌گیرید» یا «تَعَقُّل می‌کنید» است. اصل این واژه، به مفهوم «بازداشتن» است؛ به همین جهت، به پای‌بند شتر «عِقال» می‌گویند. «أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» شما ای دانشوران یهود که به نزدیکان باایمان خویش سفارش می‌کنید در ایمانشان به اسلام پایدار باشند! آیا خود را به فراموشی سپرده‌اید؟! چرا خود اسلام را بعنوان آخرین پیام نمی‌پذیرید؟! با این تفسیر، واژه «بِرّ» که به معنای «خوبی و شایستگی» آمده، در آیه شریفه، ایمان به محمّد صلی الله علیه و آله و کتاب اوست؛ و خدا آنان را سرزنش می‌کند که چرا با اینکه می‌دانند اسلام حق است و پیامی است از جانب خدا و دیگران را به آن تشویق و ترغیب می‌کنند، خود در این راه پیشگام نمی‌شوند؟ ***** ۱- از آیه می‌توان استفاده کرد که شرط پذیرش تذکرات و راهنمایی والدین و بزرگترها از محیط خانوادگی، مقید بودن «عملی» آنها به گفته‌های خودشان می‌باشد (مؤلّف). (صفحه ۱۶) ابومسلم می‌گوید: همین دانشمندان یهود بودند که پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله ، جامعه عرب را به ایمان به آخرین پیامبر و آیینی که در راه بود، فرا می‌خواندند؛ امّا پس از فرارسیدن آن دو، راه حق‌ستیزی در پیش گرفتند. ابن عبّاس در تفسیر آیه شریفه می‌گوید: آنان دیگران را به پیروی از کتاب دینی خویش وا می‌داشتند، امّا خود آن را وا می‌نهادند. قَتادَة بر آن است که: آنان مردم را به فرمانبرداری از خدا فرا می‌خواندند، امّا خود نافرمانی می‌کردند. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که فرمود: «مَرَرْتُ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِي عَلَى أُنَاسٍ تُقْرَضُ شِفَاهُهُمْ بِمَقَارِيضَ مِنْ نَارٍ فَقُلْتُ مَنْ هَؤُلَاءِ يَا جَبْرَئِيلُ فَقَالَ هَؤُلَاءِ خُطَبَاءُ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا مِمَّنْ كَانُوا يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ يَنْسَوْنَ أَنْفُسَهُم.» در شب معراج و سیر آسمانی خویش، بر مردمی گذشتم که لبهایشان را با ابزار آتشین می‌بریدند. از فرشته وحی پرسیدم: اینان کیانند و گناهشان چیست؟ گفت: اینان گویندگان و اندرز دهندگانی هستند که خود بدانچه به مردم می‌گفتند، عمل نمی‌کردند. «وَ اَنْتُمْ تَتْلُونَ‌الْكِتابَ» در حالی که تورات را می‌خوانید و صفات و ویژگیهای آخرین پیامبر را در آن می‌نگرید، باز هم ایمان نمی‌آورید. «اَفَلا تَعْقِلُونَ» آیا خرد خویش را به کار نمی‌گیرید؟ در مفهوم این جمله، دیدگاهها متفاوت است: ۱. بعضی گفته‌اند: منظور این است که آنچه شما انجام می‌دهید، به راستی از نظر اندیشمندان کار زشتی است. ۲ و برخی می‌گویند: مقصود این است که کار شما، کار انسانهای آگاه و دانا نیست. ۳. عدّه‌ای نیز بر آنند که: خدا شما را بر این شیوه کار، به شدّت کیفر خواهد کرد. ۴ و پاره‌ای بر این اندیشه‌اند که: آنچه در تورات آمده، درست است؛ بنابراین، به محمّد صلی الله علیه و آله همانگونه که نویدِ آمدنش را در کتاب خود خوانده‌اید (صفحه ۱۷) ایمان بیاورید و او را پیروی کنید. یک پرسش: اگر همانگونه که در قرآن و فرهنگ دینی آمده، دعوت به ارزشها و نیکیها واجب و گاه پاداش آن به اندازه انجام دادن نیکی است، پس چرا خدا آنان را بر این کار نکوهش می‌کند؟ پاسخ: سرزنش آنان به این دلیل نیست که چرا دیگران را به نیکیها و شایستگیها فرا می‌خوانند، بلکه بدین جهت است که آنان دیگران را فرا می‌خواندند، امّا خود به گفتارشان عمل نمی‌کردند؛ و عمل نکردن به شایستگیها و آراسته نشدن به ارزشها، برای همه زشت و گناه است، بویژه برای فراخوانان به سوی ارزشها؛ به راستی که برای اینان زشت‌تر و نکوهیده‌تر است. (صفحه ۱۸)

۳. آیه (ضرورت شناخت بحث سحر و جادوگری به دلیل تأثیرپذیری خانواده‌ها از آن)

اشاره

ضرورت شناخت بحث سحر و جادوگری وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّياطِينُ عَلى مُلْكِ سُلَيْمانَ وَ ما كَفَرَ سُلَيْمانُ وَ لكِنَّ الشَّياطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَ ما أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ وَ ما يُعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولا إِنَّما نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ

مِنْهُما ما یُفَرِّقُونَ بِهِ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ ما هُمْ بِضارِّینَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلاّ بِإِذْنِ اللّهِ وَ یَتَعَلَّمُونَ ما یَضُرُّهُمْ وَ لا یَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَراهُ ما لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ خَلاقٍ وَ لَبِئْسَ ما شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ (یهود) از آن چه شیاطین درعصر سلیمان بر مردم می‌خواندند، پیروی می کردند، سلیمان هرگز (دست به سحر نیالود و) کافر نشد ولکن شیاطین کفر ورزیدند و به مردم تعلیم سحر دادند (و نیز یهود) از آن چه بر دو فرشته بابل «هاروت» و «ماروت» نازل شد، پیروی کردند، (آنها طریق سحر کردن را برای آشنایی به طرز ابطال آن به مردم یاد می‌دادند) و به هیچ کس چیزی یاد نمی‌دادند، مگر این که قبلاً به او می گفتند: ما وسیله آزمایش شما هستیم، کافر نشوید (و از این تعلیمات سوء استفاده نکنید) ولی آنها از آن دو فرشته مطالبی را می‌آموختند که بتوان به وسیله آن، میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند (نه این که از آن برای ابطال سحر استفاده کنند) ولی هیچگاه بدون فرمان خدا نمی‌توانند به انسانی ضرر برسانند، آنها قسمت‌هایی را فرا می گرفتند که برای آنان زیان داشت و نفعی نداشت و مسلّما می‌دانستند هر کسی خریدار اینگونه متاع باشد، بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت و چه زشت و ناپسند بود، آن چه خود را به آن می‌فروختند، اگر علم و دانشی می‌داشتند. (۱۰۲ / بقره) (صفحه ۱۹)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سلیمان و ساحران بابل

«خَلاق» در اصل به معنی خلق و خوی نیک است که انسان اکتساب می کند و گاه به معنی نصیب و بهره نیز آمده است و در آیه فوق به همین معنی می‌باشد. از احادیث چنین برمی‌آید که در زمان سلیمان پیامبر گروهی در کشور او به عمل سحر و جادوگری پرداختند، سلیمان دستور داد تمام نوشته‌ها و اوراق آنها را جمع‌آوری کرده، در محلّ مخصوصی نگه‌داری کنند (این نگه‌داری شاید به خاطر آن بوده که مطالب مفیدی برای دفع سحر ساحران در میان آنها وجود داشته است). پس از وفات سلیمان گروهی آنها را بیرون آورده و شروع به اشاعه و تعلیم سحر کردند، بعضی از این موقعیّت استفاده کرده و گفتند: سلیمان اصلاً پیامبر نبود، بلکه به کمک همین سحر و جادوگری‌ها بر کشورش مسلّط شد و امور خارق‌العاده انجام می‌داد. گروهی از بنی‌اسرائیل هم از آنها تبعیّت کردند و سخت به جادوگری دل بستند، تا آن جا که دست از تورات نیز برداشتند. هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ظهور کرد و ضمن آیات قرآن اعلام نمود؛ سلیمان از پیامبران خدا بوده است، بعضی از احبار و علمای یهود گفتند: از محمّد تعجّب نمی‌کنید که می گوید: سلیمان پیامبر است، در صورتی که او ساحر بوده؟ این گفتار یهود علاوه براین که تهمت و افترای بزرگی نسبت به این پیامبر الهی محسوب می‌شد، لازمه‌اش، تکفیر حضرت سلیمان بود، زیرا طبق گفته آنان، سلیمان مرد ساحری بوده که خود را به دروغ، پیامبر خوانده و این موجب کفر است، که آیه فوق به آنها پاسخ می گوید. (۱) آیه مورد بحث، فصل دیگری از زشت‌کاری‌های یهود را معرّفی می کند که پیامبر بزرگ خدا سلیمان را به سحر و جادوگری متهم ساختند. منظور از «شَیاطین» نیز ممکن است، انسانهای طغیانگر و یا جنّ و یا اعمّ از هر دو باشد. «آنها (یهود) همچنین از آن چه بر دو فرشته بابل، هاروت و ماروت نازل گردید، پیروی کردند» (وَ ما أُنْزِلَ عَلَی الْمَلَکَیْنِ بِبابِلَ ***** ۱- «سیره ابن هشام» ، جلد ۲، صفحه ۱۹۲. (صفحه ۲۰) هارُوتَ وَ مارُوتَ). آری آنها از دو سو دست به سوی سحر دراز کردند، یکی از سوی تعلیمات شیاطین در عصر سلیمان و دیگری از سوی تعلیماتی که به وسیله هاروت و ماروت، دو فرشته خدا در زمینه ابطال سحر به مردم داده بودند. در حالی که دو فرشته الهی (تنها هدفشان این بود که مردم را به طریق ابطال سحر ساحران آشنا سازند) و لذا «به هیچکس چیزی یاد نمی‌دادند، مگر این که قبلاً به او می گفتند: ما وسیله آزمایش تو هستیم، کافر نشو (و از این تعلیمات سوءاستفاده نکنید)» (وَ ما یُعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّی یَقُولا إِنَّما نَحْنُ فِتْنَهٌ فَلا تَکْفُرْ). خلاصه، این دو فرشته زمانی به میان مردم آمدند که بازار سحر داغ بود و مردم گرفتار چنگال ساحران، آنها

مردم را به طرز ابطال سحر ساحران آشنا ساختند، ولی از آن جا که خنثی کردن یک مطلب (همانند خنثی کردن یک بمب) فرع بر این است که انسان نخست از خود آن مطلب آگاه باشد و بعد طرز خنثی کردن آن را یاد بگیرد، ناچار بودند فوت و فن سحر را قبلًا شرح دهند. ولی سوءاستفاده کنندگان یهود، همین را وسیله قرار دادند برای اشاعه هر چه بیشتر سحر و تا آن جا پیش رفتند که پیامبر بزرگ الهی، سلیمان را نیز متّهم ساختند که اگر عوامل طبیعی به فرمان او است یا جنّ و انس از او فرمان می‌برند، همه مولود سحر است، آری این است راه و رسم بدکاران که همیشه برای توجیه مکتب خود، بزرگان را متّهم به پیروی از آن می‌کنند. به هر حال آنها از این آزمایش الهی پیروز بیرون نیامدند «از آن دو فرشته مطالبی را می‌آموختند که بتوان به وسیله آن، میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند» (فَیَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما ما یُفَرِّقُونَ بِهِ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ). ولی قدرت خداوند مافوق همه این قدرت‌ها است، «آنها هرگز نمی‌توانند بدون فرمان خدا به احدی ضرر برسانند» (وَ ما هُمْ بِضارِّینَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ). «آنها قسمت‌هایی را یاد می‌گرفتند که برای ایشان ضرر داشت و نفع نداشت» (وَ یَتَعَلَّمُونَ ما یَضُرُّهُمْ وَ لا یَنْفَعُهُمْ). آری آنها این برنامه سازنده الهی را تحریف کردند، به جای این که از آن به عنوان وسیله اصلاح و مبارزه با سحر استفاده کنند، آن را وسیله فساد قرار دادند، «با این که می‌دانستند هر کسی خریدار اینگونه متاع باشد، بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت» (وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَراهُ ما لَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ). (صفحه ۲۱) «چه زشت و ناپسند بود، آن چه خود را به آن می‌فروختند، اگر علم و دانشی می‌داشتند» (وَ لَبِئْسَ ما شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ).

چگونه فرشته معلم انسان می‌شود؟

در اینجا سؤالی باقی می‌ماند و آن این که؛ طبق ظاهر آیات فوق و روایات متعدّد، هاروت و ماروت دو فرشته الهی بودند که برای مبارزه با اذیّت و آزار ساحران به تعلیم مردم پرداختند، آیا به راستی فرشته می‌تواند معلّم انسان باشد؟ پاسخ این سؤال، در همان احادیث ذکر شده است و آن این که خداوند آنها را به صورت انسانهایی درآورد تا بتوانند این رسالت خود را انجام دهند، این حقیقت را می‌توان از آیه ۹ سوره انعام نیز دریافت، آن جا که می‌گوید: «وَ لَوْ جَعَلْناهُ مَلَکا لَجَعَلْناهُ رَجُلًا: اگر (پیامبر) را فرشته‌ای قرار می‌دادیم، حتما او را به صورت مردی جلوه‌گر می‌ساختیم».

هیچکس بدون اذن خدا قادر بر کاری نیست

در آیه فوق خواندیم که ساحران نمی‌توانستند بدون اذن پروردگار به کسی زیان برسانند، این به آن معنی نیست که جبر و اجباری در کار باشد، بلکه اشاره به یکی از اصول اساسی توحید است که همه قدرت‌ها در این جهان از قدرت پروردگار سرچشمه می‌گیرد، حتّی سوزندگی آتش و برندگی شمشیر، بی‌اذن و فرمان او نمی‌باشد، چنان نیست که ساحر بتواند بر خلاف اراده خدا در عالم آفرینش دخالت کند و چنین نیست که خدا را در قلمرو حکومتش محدود نماید، بلکه اینها خواصّ و آثاری است که او در موجودات مختلف قرار داده، بعضی از آن، حسن استفاده می‌کنند و بعضی سوء استفاده، و این آزادی و اختیار که خدا به انسانها داده، نیز وسیله‌ای است برای آزمودن و تکامل آن ها.

سحر چیست و از چه زمانی پیدا شده است؟

در این که «سحر» چیست و از چه تاریخی به وجود آمده، بحث فراوان است، (صفحه ۲۲) این‌قدر می‌توان گفت که: سحر از زمان‌های قدیم در میان مردم رواج داشته است، ولی تاریخ دقیقی برای آن در دست نیست و نیز نمی‌توان گفت چه کسی برای نخستین بار جادوگری را به وجود آورد؟ ولی از نظر معنی و حقیقت سحر می‌توان گفت: سحر، نوعی اعمال خارق‌العاده است که

آثاری از خود در وجود انسانها به جا می‌گذارد و گاهی یک نوع چشم‌بندی و تردستی است و گاه تنها جنبه روانی و خیالی دارد. سحر از نظر لغت به دو معنی آمده است؛ ۱ به معنی خدعه و نیرنگ و شعبده و تردستی و به تعبیر «قاموس اللُّغَة» سحر، یعنی خدعه کردن. ۲ «کُلُّ ما لَطُفَ وَ دَقَّ: آن چه عوامل آن، نامرئی و مرموز باشد». در «مفردات راغب» که مخصوص واژه‌های قرآن است، به سه معنی اشاره شده است؛ ۱/: خدعه و خیالات بدون حقیقت و واقعیّت، همانند شعبده و تردستی. ۲/: جلب شیطانها از راه‌های خاصّی و کمک گرفتن از آنان. ۳/: معنی دیگری است که بعضی پنداشته‌اند و آن این که؛ ممکن است با وسایلی ماهیّت و شکل اشخاص و موجودات را تغییر داد، مثلاً انسان را به وسیله آن، به صورت حیوانی در آورد، ولی این نوع خیال و پنداری بیش نیست و واقعیّت ندارد. (۱) از بررسی حدود ۵۱ کلمه «سحر» و مشتقات آن در سوره‌های قرآن، از قبیل؛ طه، شعراء، یونس، اعراف و،... راجع به سرگذشت پیامبران خدا؛ موسی، عیسی و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به این نتیجه می‌رسیم که سحر از نظر قرآن، به دو بخش تقسیم می‌شود؛ الف آن جا که مقصود از آن، فریفتن و تردستی و شعبده و چشم‌بندی است و حقیقتی ندارد، چنان که می‌خوانیم: «فَإِذا حِبالُهُمْ وَ عِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّها تَسْعى: ریسمانها و عصاهای جادوگران زمان موسی، در اثر سحر، خیال می‌شد که حرکت می‌کنند» (۶۶/طه) و در آیه دیگر آمده است: «فَلَمّا اَلْقَوْا سَحَرُوا اَعْيُنَ النّاسِ وَ اسْتَرْهَبُوهُمْ: هنگامی که ریسمانها را انداختند، چشم‌های مردم را سحر کردند و *****‌ ۱- «مفردات راغب» ، ماده «سحر». (صفحه ۲۳) آنها را ارعاب نمودند» (۱۱۶ / اعراف). از این آیات روشن می‌شود که سحر دارای حقیقتی نیست که بتواند در اشیاء تصرّفی کند و اثری بگذارد، بلکه این تردستی و چشم‌بندی ساحران است که آن چنان جلوه می‌دهند. ب از برخی آیات قرآن استفاده می‌شود که بعضی از انواع سحر به راستی اثر می‌گذارد، مانند آیه فوق که می‌گوید: آنها سحرهایی را فراگرفتند که میان مرد و همسرش جدایی می‌افکند (فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما ما يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ)، یا به تعبیر دیگر که در آیات فوق بود که آنها چیزهایی را فرا می‌گرفتند که به حالشان مضرّ بود و نافع نبود (وَ يَتَعَلَّمُونَ ما يَضُرُّهُمْ وَ لا يَنْفَعُهُمْ). ولی آیا تأثیر سحر فقط جنبه روانی دارد و یا این که اثر جسمانی و خارجی هم ممکن است داشته باشد؟ در آیات بالا اشاره‌ای به آن نشده ولذا برخی معتقدند اثر سحر تنها در جنبه‌های روانی است. نکته دیگری که در اینجا تذکّر آن لازم است، این که؛ به نظر می‌رسد قسمت قابل توجّهی از سحرها به وسیله استفاده از خواص شیمیایی و فیزیکی به عنوان اغفال مردم ساده‌لوح انجام می‌شده است. مثلاً در تاریخ ساحران زمان موسی می‌خوانیم که آنها درون ریسمانها و عصاهای خویش را مقداری مواد شیمیایی مخصوص (احتمالاً جیوه و مانند آن) قرار داده بودند که پس از تابش آفتاب و یا بر اثر وسایل حرارتی که در زیر آن تعبیه کرده بودند، به حرکت درآمدند و تماشا کنندگان خیال می‌کردند آنها زنده شده‌اند. اینگونه سحرها حتّی در زمان ما نیز کمیاب نیست.

سحر از نظر اسلام

در این مورد فقهای اسلام، همه می‌گویند: یادگرفتن و انجام اعمال سحر و جادوگری، حرام است. در این قسمت، احادیثی از پیشوایان بزرگ اسلام رسیده است که در کتاب‌های معتبر ما نقل گردیده، از جمله این که؛ امام علی می‌فرماید: «مَنْ تَعَلَّمَ شَيْئا مِنَ السِّحْرِ قَليلاً اَوْ كَثيرا فَقَدْ كَفَرَ وَ كانَ اخَرُ عَهْدِهِ بِرَبِّهِ: ... کسی که سحر بیاموزد، کم یا زیاد، کافر شده است و رابطه او با خداوند به کلی قطع می‌شود». (... ۱) اما همانطور *****‌ ۱- «وسایل الشیعه» ، باب ۲۵، من ابواب ما يُكْتَسَبُ بِهِ، حدیث ۷. (صفحه ۲۴) که گفتیم، چنانچه یاد گرفتن آن، به منظور ابطال سحر ساحران باشد، اشکالی ندارد، بلکه گاهی به عنوان واجب کفایی می‌بایست عده‌ای سحر را بیاموزند تا اگر مدّعی دروغگویی خواست از این طریق مردم را اغفال یا گمراه کند، سحر و جادوی او را ابطال نمایند و دروغ مدّعی را فاش سازند. شاهد این سخن که اگر سحر برای ابطال سحر و حلّ و گشودن آن می‌باشد، بی‌مانع است، حدیثی است که‌از امام صادق نقل شده، در این حدیث می‌خوانیم: یکی از ساحران و جادوگران که در برابر انجام عمل سحر، مزد

می گرفت، خدمت حضرت امام صادق رسید و عرض کرد: «حرفه من، سحر بوده است و در برابر آن مزد می گرفتم، خرج زندگی من نیز از همین راه تأمین می‌شد و با همان درآمد، حج خانه خدا را انجام داده‌ام، ولی اکنون آن را ترک و توبه کرده‌ام، آیا برای من راه نجاتی هست»؟ امام صادق در پاسخ فرمود: «عقده سحر را بگشا ولی گره جادوگری مزن». (۱) از این حدیث استفاده می‌شود که برای گشودن گره سحر، آموختن و عمل آن بی‌اشکال است.

سحر در عصر ما

امروز یک سلسله علوم وجود دارد که در گذشته ساحران با استفاده از آنها برنامه‌های خود را عملی می‌ساختند؛ ۱ استفاده از خواصّ ناشناخته فیزیکی و شیمیایی اجسام، چنان که قبلاً نیز اشاره کردیم، همانطور که در داستان ساحران موسی آمده است که آنها با استفاده از خواصّ فیزیکی و شیمیایی مانند جیوه و ترکیبات آن توانستند چیزهایی به شکل مار بسازند و به حرکت درآورند. البته استفاده از خواصّ فیزیکی و شیمیایی اجسام هرگز ممنوع نیست، بلکه باید هر چه بیشتر از آنها آگاه شد و در زندگی از آن استفاده کرد، ولی اگر از خواصّ مرموز آنها برای اغفال و فریب مردم ناآگاه استفاده شود و به راه‌های غلطی سوق داده شوند، یکی از مصادیق سحر محسوب خواهد شد. ***** ۱- «وسایل‌الشیعه» ، باب ۲۵ من ابواب ما یُکْتَسَبُ بِهِ، حدیث ۱. (صفحه ۲۵) ۲ استفاده از خواب مغناطیسی، هیپنوتیزم و مانیه‌تیزم و تله پاتی (انتقال افکار از فاصله دور). البته این علوم نیز از علوم مثبتی است که می‌تواند در بسیاری از شؤون زندگی مورد بهره‌برداری صحیح قرار گیرد، ولی ساحران از آن سوء استفاده می‌کردند و برای اغفال و فریب مردم آنها را به کاری می‌گرفتند. اگر امروز هم کسی از آنها چنین استفاده‌ای را در برابر مردم بی‌خبر کند، سحر محسوب خواهد شد. خلاصه این که سحر، معنی وسیعی دارد که همه آن چه در اینجا گفتیم و در سابق اشاره شد، نیز در بر می‌گیرد. این نکته نیز به ثبوت رسیده که نیروی اراده انسان، قدرت فراوانی دارد و هنگامی که در پرتو ریاضت‌های نفسانی قویّ‌تر شود، کارش به جایی می‌رسد که در موجودات محیط خود تأثیر می‌گذارد، همانگونه که مرتاضان براثر ریاضت اقدام به کارهای خارق‌العاده می‌کنند. این نیز قابل توجه است که ریاضت‌ها گاهی مشروع است و گاهی نامشروع، ریاضت‌های مشروع در نفوس پاک، نیروی سازنده ایجاد می‌کند و ریاضت‌های نامشروع نیروی شیطانی و هر دو ممکن است منشأ خارق عادات گردد که در اوّلی مثبت و سازنده و در دوّمی مخرّب است. (صفحه ۲۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«اِتَّبِعُوا»: پیروی کردند. «تَتْلُوا»: دنبال می‌کردند، تلاوت می‌کردند. «فِتْنَهٌ»: آزمایش، آزمون. «مَرْء»: مَرْدْ. «اِذْن»: آگاهی، فرمان، اجازه، دستور. «خَلاق»: بهره و برخورداری شایسته. در آیات پیش، از بی‌پروایی یهود و عدم پایبندی آنان به کتابهای آسمانی و ترسیم بازیگریهای آنان سخن به میان آمد و در این آیه، ناسپاسی دیگری از آنان به تصویر کشیده می‌شود؛ می‌فرماید: «وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّیاطینُ» از آنچه شیطانها در روزگار فرمانروایی سلیمان می‌خواندند، پیروی کردند در اینکه این پیروی کنندگان چه کسانی بودند، مفسّران نظرهایی ارائه داده‌اند: ۱. عدّه‌ای بر آنند که منظور، یهود عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است. ۲. گروهی دیگر بر این اعتقادند که منظور، یهود روزگار سلیمان علیه‌السلام است. ۳ و برخی نیز گفته‌اند: منظور، همه یهود است؛ چرا که پیروان افسون و جادو، از زمان سلیمان علیه‌السلام تا بعثت آخرین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و روزگاران پس از ظهور اسلام نیز در میان آنان بسیار بوده است و اینک نیز موجودند. «درباره واژه» شیاطین نیز نظرها متفاوت است: ۱. عدّه‌ای از مفسّران بر آنند که

منظور، شیطانهای جن است؛ زیرا هنگامی که این واژه بدون قرینه به کار می‌رود، بر آنها دلالت می‌کند. ۲. امّا دسته‌ای دیگر بر این عقیده‌اند که منظور، «شیطان صفتان» است که در گمراهی و سرکشی غوطه‌ورند. ۳ و گروهی نیز گفته‌اند: هم شیاطین و هم شیطان صفتان منظور نظر بوده است. «عَلی مُلْکِ سُلَیْمانَ» برخی واژه «عَلی» را در این جمله از آیه شریفه به معنای «فی» گرفته‌اند. (صفحه ۲۷) در این صورت ممکن است گفته شود: در زمان فرمانروایی سلیمان و یا در زمان خود آن حضرت، از آنچه شیطانها و یا شیطان صفتان می‌خواندند، پیروی می‌کردند. «وَ ما کَفَرَ سُلَیْمانُ وَ لکِنَّ الشَّیاطینَ کَفَرُوا» و سلیمان هرگز کفر نورزید؛ ولی شیطانها به کفر گراییدند از آیه شریفه این واقعیت به روشنی دریافت می‌شود که آنچه را شیطانها و یا شیطان صفتان می‌خواندند و یهود از آنان پیروی می‌کردند، کفر بود، آن هم کفر از نوع سحر و افسونگری؛ چرا که خدا سلیمان پیامبر را از آن پاک و منزّه اعلان می‌کند و شیطانها و پیروان آنها را کافر می‌خواند. صراحت آیه شریفه در این مورد، بدان دلیل است که یهود، نسبت سحر و افسونگری به سلیمان پیامبر می‌دادند و می‌گفتند که فرمانروایی گسترده و پرشکوه او، برپایه جادو و جادوگری است و او به کمک آن، جنّ و انس و پرنده و باد را رام ساخته است. ابوبصیر از ششمین امام نور علیه‌السلام نقل کرده است که: آنگاه که سلیمان علیه‌السلام جهان را بدرود گفت، شیطان سحر و افسون را اختراع کرد و آن را در کتابی نوشت و در پوششی قرار داد و فریبکارانه بر روی آن پوشش نوشت: این چیزی است که آصِف بن بَرْخِیا برای فرمانروایی سلیمان علیه‌السلام ابداع کرد و این از گنجینه‌های دانشها و فنون است؛ سپس آن را زیر تخت سلیمان پیامبر پنهان کرد؛ و بعد هم خود آن را برای مردم بیرون آورد. با وسوسه آن موجود پلید، کافران گفتند: سلیمان از این طریق بر همه ما چیره شده بود؛ امّا مردم باایمان گفتند: از خدا بترسید، زیرا سلیمان بنده شایسته خدا و پیامبر او بود. آری؛ به سبب این اغواگری شیطان و پیروی کافران از آن بود که قرآن می‌فرماید: «وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّیاطین». ... در مورد «وَ لکِنَّ الشَّیاطینَ کَفَرُوا»: بعضی گفته‌اند: منظور این است که شیاطین نسبت به آنچه از راه سحر به آن پی بردند، راه انکار را در پیش گرفتند. (صفحه ۲۸) «یُعَلِّمُونَ النّاسَ السِّحْرَ» که به مردم سحر و افسون می‌آموختند در تفسیر این جمله از آیه شریفه، عدّه‌ای گفته‌اند: منظور این است که شیطانها سحر و افسون را به مردم می‌آموختند و آنان را به آموزش آن وسوسه می‌کردند و گروهی گفته‌اند: منظور این است که آنان را راه نمودند تا کتابهای افسون را از جایی که سلیمان علیه‌السلام آنها را نگاهداری می‌کرد، استخراج کنند. «وَ ما أُنْزِلَ عَلَی الْمَلَکَیْنِ بِبابِلَ هارُوتَ وَ مارُوتَ» و [یهودیان] از آنچه بر دو فرشته هارُوت و مارُوت، در بابل فرو فرستاده شد، [پیروی کردند] بدینسان، روشن می‌شود که یهودیان از دو سو افسونگری آموختند: از سوی شیطانها و از طریق تعالیمی که برای مبارزه با افسونگران، بر دو فرشته نازل شد. در تفسیر این جمله از آیه شریفه بیشتر مفسّران گفته‌اند: منظور این است که شیطانها افسون و هر آنچه بعنوان مبارزه با آن، بر آن دو فرشته فرو فرستاده شده بود، همه را به مردم آموختند؛ و آنگاه بداندیشان و شیطان صفتان از آن آموزشها تنها در راههای ظالمانه و تفرقه‌افکنانه بهره گرفتند.

بابِل کجاست؟

در مورد واژه «بابِل» در آیه شریفه نیز نظرهایی ارائه شده است: ۱. بعضی بر آنند که منظور، شهر «بابِل» در عراق است. ۲. برخی گفته‌اند: منظور، «بابِل» دماوند است. ۳ و پاره‌ای نیز آن را منطقه وسیعی از نَصیبَیْن تا رَأْسُ الْعَیْن عنوان ساخته‌اند.

هاروت و ماروت

درباره این دو واژه نیز عدّه‌ای معتقدند که نام دو فرشته است، که خداوند آنها را بصورت انسان گسیل داشت تا مردم را به طرف خود بکشانند و راههای مبارزه با (صفحه ۲۹) آفت جنون‌آمیز سحر و افسون را که در آن روزگاران زندگی را بر مردم تلخ و دردناک ساخته بود، به آنان بیاموزند و سحر و جادو را از معجزه‌ای که سند صداقت و درستی پیامبران خداست، باز شناسانند و

مردم را در برابر جادوگران یاری کننـد. امّا گروهی دیگر بر این پندارنـد که آنان دو انسان عادی از انسانهای آن روزگار بودنـد، نه دو فرشـته از فرسـتادگان خـدا. «وَ ما یُعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّی یَقُولا إِنَّما نَحْنُ فِتْنَهٌ فَلا تَکْفُرْ» و آن دو فرشـته، به هیچکس سـحر و جادو نمی‌آموختنـد، جز اینکه پیش از آموزش آن، به او می‌گفتنـد: هشـدار که مـا تنهـا وسـیله آزمونی برای تو هستیم؛ مبادا کفر بورزی! علّت آنکه گفتنـد: مـا تنهـا وسـیله آزمونی هستیم، این بود که آنـان راه سـحر و باطل ساختن آن را به مردم آموزش می‌دادنـد و در همان حال به آنان هشـدار می‌دادند که مبادا با سوءاسـتفاده از این آگاهی که برای مبارزه با بداندیشان و جادوگران به آنان آموخته شده بود، خود به کفر و خیانت گرایش یابند؛ چرا که هدف از آموزش، شناخت آفت سحر و پیکار با ساحران بود، نه به کار گرفتن آن. روشن است که شـناخت گناهـان و آموزش راههـای مبـارزه بـا گناهکاران، گناه نیست، بلکه ارتکاب آنها گناه است. در مورد واژه «لا تَکْفُر» ، یکی از سه نکته زیر مورد نظر است: ۱. آن دو فرشته می‌گفتند: مبادا با انجام سحر و افسون، به خدا کفر بورزی. ۲. برخی گفته‌انـد: از آنجـا که سـحر و جـادوگری در آن زمـان بسـیار گسـترش یـافته بود، آموزش سـحر، نوعی گرایش به کفر بود و نیـاموختن آن، نشـان ایمان؛ از این رو، آن دو فرشـته می‌گفتنـد: ما تنها آزمونی برای شـما هستیم، مبادا که سـحر بیاموزیـد، زیرا این خود، نوعی کفر ورزیدن است و نظیر این معنا، در آیه شـریفه زیر نیز آمده است ...: «فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَیْسَ مِنّی» (... ۱) ۳. به عقیده پاره‌ای، منظور این است که با یاد گرفتن و عمل به آن، به خـدایت کفر نورز. که به نظر ما، دیـدگاه نخست بهتر به نظر می‌رسـد. ۱. سوره بقره، آیه ۲۴۹. (صفحه ۳۰) «فَیَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما» امّا آنان از آن دو فرشـته [چیزهایی] می‌آموختنـد در مورد ضـمیر «مِنْهُما» ، بیشتر مفسّـران اعتقاد دارنـد که منظور، آن دو فرشـته‌اند؛ امّا برخی نیز گفته‌انـد: منظور، سـحر و کفر است و پاره‌ای نیز بر آننـد که منظور، بـدل از چیزی است که آن دو فرشـته به مردم آموزش می‌دادند و آن عبارت است از نهی از سـحر و باطل ساختن آن. «ما یُفَرِّقُونَ بِهِ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ» تـا به کمک آن، بین مرد و همسـرش جـدایی افکننـد در اینکه آنان با سـحر و افسون، بنیاد خانواده‌ها را متلاشـی ساختنـد، نظرهایی ارائه شده است: ۱. عـدّه‌ای می‌گویند: منظور این است که آنان به کمک افسون، گاه میان مرد و همسـرش مهر و محبّت پدید می‌آوردند و گاه کینه‌توزی و دشـمنی، تا به جدایی و از هم گسـیختن خانواده می‌انجامید. ۲. گروهی دیگر می‌گویند: منظـور ایـن اسـت کـه یکی از دو عضـو اصـلی خـانواده زن یـا مرد را گمراه می‌ساختنـد و به کفر می‌کشاندنـد؛ در نـتیجه، درگیری عقیـدتی در خانواده پدید می‌آمد و خانواده از هم می‌پاشـید. ۳ و پاره‌ای نیز بر آننـد که جادوگران با سـخن‌چینی، آتش درگیری را میان زن و مرد شـعله‌ور می‌ساختنـد و آنقـدر بر آن می‌دمیدنـد تا نظام خانواده از هم می‌گسـیخت. «وَ ما هُمْ بِضارِّینَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللَّهِ» و آنان جز به فرمان [و خواست] خدا نمی‌توانستند به کسی گزند و زیانی برسانند. این جمله از آیه شریفه، نوعی هشدار به افسونگران است که: خـدا به تبهکـاری آنان داناست و بایـد بداننـد که به کیفر گناه خویش خواهنـد رسـید. همچنین نوعی اعتماد و امید بخشیدن به انسانهای باایمان است که: خدای توانا هر که را اراده کند، از آفت سحر و افسون دَجّالها دور نگه می‌دارد و گزند و آسـیبی به او نمی‌رسد و به زیان سـحر گرفتار نمی‌آید. (صفحه ۳۱) «وَ یَتَعَلَّمُونَ مـا یَضُـرُّهُمْ وَ لا یَنْفَعُهُمْ» و آنچه را به ایشان زیان و گزنـد می‌رسانیـد و برایشـان سـودی به بـار نمی‌آورد، فرا می‌گرفتنـد این آموزش سـحر و به کـار گیری آن در راههـای نـادرست و ظالمانه، گرچه به پندار آنان منافع زودگذری در این جهان برای آنان داشت، اگر درست می‌اندیشیدند، این سود، واقعی نبود؛ بویژه آنکه در روز رسـتاخیز سخت برایشـان زیانبـار خواهـد بود. «وَ لَقَـدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَراهُ ما لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ خَلاقٍ» و بی‌گمان جماعت یهود دریـافته بودنـد که هر که خریـدار این کالا باشـد و به این شـیوه زشت و ظالمانه روی آورد، در آخرت بهره‌ای از پاداش خـدا نخواهد داشت؛ چرا که این کار، پشت کردن به کتاب خدا و پیروی از شـیطانها و شیطان صفتان و روی آوردن به سحر و رها کردن مقرّرات دینی است. با این توضـیح، ضمیر در «اِشْتَریهُ» به سحر باز می‌گردد. «وَ لَبِئْسَ ما شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ» و به راستی چه بد است آنچه خویشـتن را در برابر آن فروختند، اگر به راستی می‌دانسـتند! در تفسیر آخرین جمله این آیه شریفه، نظرهایی ارائه شده است: ۱. منظور این است که آنان دو گروه بودنـد: گروه نخست، شـیطانها یا یهودیانی که کتاب خدا را پشت‌سـر افکندند و به

آن عمل نکردند؛ و گروه دوّم کسانی که سحر آموختند و آن را ظالمانه به کار بستند. ۲. منظور این است که دانا و نادان یک گروه بودند؛ چرا که آنان می‌دانستند کسی که دین خدا را وانهد و سحر بیاموزد و به کار بندد، در روز رستاخیز بهره‌ای از پاداش نخواهد داشت، امّا در همان حال به چگونگی حرمانِ از پاداش خـدا و عذاب او آگاهی نداشـتند. ۳. علّت آنکه این جمله از آیه شریفه پس از اثبات دانش و آگاهی برای آنان، آن را نفی می کنـد، این است که: آنان بر اساس آگاهی و دانش خود عمل نکردنـد و (صـفحه ۳۲) عالمان بی عمل و کردار شایسته بودند.

پیام آیه شریفه

از جمله پیامها و درسـهای آیه شـریفه این است که میزان درستی یا نادرستی اعمال، هدفهایی است که در نظر گرفته می‌شود؛ بعنوان مثـال، اگر فراگیری سـحر و افسون به نیّت مبـارزه بـا آن و افسونگران و بر طرف سـاختن شـبهات و روشن ساختن فرق میان سـحر و اعجـاز پیـامبران و زدودن آثـار شوم آن باشـد، هماهنـگ بـا تقوا و ایمـان و درستی است و کاری است عادلانه؛ امّا چنانچه به قصـد گسترش آن آفت اجتماعی و اخلاقی و به کار گرفتن آن در مسیر ظالمانه باشد، کفر به خدا است. (صفحه ۳۳)

۴. آیه (مراقب فرزندان خود باشید زیرا انحرافات شیطانی تدریجی است)

اشاره

یـا أَیُّهَا النَّاسُ کُلُوا مِمَّا فِی الْأَرْضِ حَلالًا طَیِّباً وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَـدُوٌّ مُبِینٌ ای مردم از آن چه در زمین است، حلال و پاکیزه بخورید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید، چه این که او دشمن آشکار شما است. (۱۶۸ / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

شأن نزول

از «ابن عبّاس» نقل شـده که؛ بعضـی از طوایف عرب هماننـد «ثَقیف» و «خُزاعَـهٔ» و غیر آن ها، قسـمتی از انواع زراعت و حیوانات را بـدون دلیل بر خود حرام کرده بودنـد (حتی تحریم آن را به خـدا نسبت می‌دادنـد) آیات فوق نازل شـد و آنها را از این عمل نارروا بـازداشت. «خُطُوات» جمع «خُطْوَهٔ» به معنی گام و قـدم است و «خُطُواتِ الشَّیْطانِ» ، گام‌هایی است که شـیطان برای وصول به هـدف خـود و اغـواء مردم برمی‌دارد. جمله «لا ـ تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطـانِ» در پنـج مورد از قرآن مجیـد به چشم می‌خورد که دو مورد آن در مورد اسـتفاده از غذاها و روزی‌های الهی است و در واقع به انسانها هشدار می‌دهد که این نعمت‌های حلال را در غیر مورد مصـرف نکننـد و این نعمت‌های الهی را وسیله‌ای برای اطاعت و بنـدگی قرار دهند، نه طغیان و فساد در ارض. جمله «إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ» که متجاوز از ده بار در قرآن مجیـد به دنبال نام شـیطان آمده است، برای این است که تمام نیروهای انسان را برای مبارزه با این دشـمن بزرگ و آشکار بسیج کند.

اصل حِلِّیَّت

این آیه دلیـل بر این است که اصـل اوّلی در همه غـذاهایی که روی زمین وجـود دارد، حِلِّیَّت است و غـذاهای حرام، جنبه اسـتثنایی دارد، بنابراین حرام بودن چیزی، دلیل می‌خواهد نه حلال بودن آن و از آن جا که قوانین تشریعی باید با قوانین تکوینی (صفحه ۳۴) هماهنگ باشد، طبع آفرینش نیز این چنین اقتضا می کند، به عبارت روشن‌تر آن چه خدا آفریده، حتما فایده‌ای داشته و برای استفاده

بنـدگان بوده، بنابراین معنی نـدارد که اصل اوّلی تحریم باشد، نتیجه این که هر غذایی که ممنوعیت آن با دلیل صـحیح ثابت نشده، مادام که منشأ فساد و زیان و ضرری برای فرد و اجتماع نباشد، طبق آیه شریفه فوق، حلال است.

انحرافات تدریجی

جمله «خُطُواتِ الشَّیْطانِ» (گام‌های شیطان) گویا اشاره به یک مسأله دقیق تربیتی دارد و آن این که؛ انحراف‌ها و تبه‌کاری‌ها، غالبا به تدریـج در انسان نفوذ می‌کند، نه به صورت دفعی و فوری، مثلاً برای آلوده شدن یک جوان به موادّ مخدّر و قمار و شـراب، معمولاً مراحلی وجود دارد؛ نخست به صورت تماشـاچی در یکی از این جلسـات شـرکت می‌کنـد و انجـام این کار را ساده می‌شـمرد. گام دوّم، شـرکت تفریحی در قمار (بدون برد و باخت) و یا اسـتفاده از مواد مخدّر به عنوان رفع خسـتگی و یا درمان بیماری و مانند آن است. گام سوم، اسـتفاده از این موادّ به صورت کم و به قصد این که در مدّت کوتاهی از آن صـرف نظر کند. سرانجام گام‌ها یکی پس از دیگری برداشـته می‌شود و شـخص به صورت یـک قمـار بـاز حرفه‌ای خطرنـاک و یـا یـک معتاد سـخت و بی‌نوا درمی‌آیـد. وسوسه‌های شـیطان معمولاً به همین صورت است، انسان را قـدم به قـدم و تـدریجا در پشت‌سـر خود به سوی پرتگاه می‌کشاند، این موضـوع منحصـر به شـیطان اصـلی نیست، تمـام دسـتگاه‌های شـیطانی و آلوده برای پیـاده کردن نقشه‌هـای شوم خود از همین روش «خُطُوات» (گام به گام) اسـتفاده می‌کنند، لذا قرآن می‌گوید: از همان گام اول باید به هوش بود و با شیطان همراه نشد. این نکته نیز قابـل توجّه است که در احـادیث اسـلامی کارهای خرافی و بی‌منطق به عنوان «خُطُواتِ الشَّیْطانِ» معرفی شـده است. مثلاً در حـدیثی می‌خوانیم: مردی قسم یاد کرده بود که فرزنـدش را (برای خداوند) ذبح کند، امام صادق فرمود: «ذلِکَ مِنْ خُطُواتِ الشَّیْطان: این از گام‌های شیطان است». (۱) در حدیث دیگری از امام باقر می‌خوانیم: «کُلُّ یَمینٍ بِغَیْرِ اللّهِ *****۱- «المیزان» ، جلد ۱، صفحه ۴۲۸. (صفحه ۳۵) فَهُوَ مِنْ خُطُواتِ الشَّیْطان: هر سوگندی به غیر نام خدا باشد، از گام‌های شیطان است». (۱) باز در حدیثی از امام صادق چنین می‌خوانیم که: «هر کس سوگنـد به ترک چیزی خورد که انجـام آن بهتر است، اعتناء به سوگنـد نکنـد و آن کار خیر را به جا آورد، کفّاره هم ندارد و این از خطوات شیطان است». (۲)

چگونگی وسوسه شیطان

در اینجا سؤالی مطرح است و آن این که؛ آیه می‌گوید: «شـیطان به شـما امر می‌کند که به سوی بدی‌ها و فحشاء بروید» مسـلّما مراد از «امر» همـان وسوسه‌هـای شـیطان است، در حالی که ما به هنگام انجام بـدی‌ها هیچگونه احساس امر و تحریک از بیرون وجودمان نمی‌کنیم و کوشـش شـیطان برای گمراه ساختن خود هرگز قابل لمس نیست. پاسـخ این است که؛ همانطور که از واژه «وَسْوَسَهٔ» هم اسـتفاده می‌شود، تـأثیر شـیطان در وجود انسـان، یـک نوع تـأثیر خفیّ و ناآگـاه است که در بعضـی از آیـات از آن تعبیر به «ایحـاء» شـده‌است. در آیه ۱۲۱ سوره انعـام می‌خوانیم: «وَ إِنَّ الشَّیـاطینَ لَیُوحُونَ إِلی أَوْلِیـائِهِمْ: شـیاطین به دوسـتان خود و کسـانی که آمـاده پـذیرش دسـتورات آنهـا هسـتند، وحی می‌کننـد» ، همـانطوری که می‌دانیم «وحی» در اصـل همـان صـدای مخفیّ و مرموز و احیـانا تأثیرهـای ناآگاهـانه است. منتهی انسـان به خوبی می‌توانـد «اِلْهامات اِلهی» را از «وسوسه‌های شـیطانی» تشـخیص دهـد، زیرا علامت روشـنی برای تشخیص آن وجود دارد و آن این که؛ اِلْهامات اِلهی چون با فطرت پاک انسان و ساختمان جسم و روح او آشنا است، هنگامی که در قلب پیدا می‌شود، یک حالت انبساط و نشاط به او دست می‌دهد. در حالی که وسوسه‌های شـیطان چون هماهنگ با فطرت و ساختمان او نیست، به هنگام ایجاد در قلبش، احساس تاریکی، ناراحتی و سنگینی در خود می‌کند و اگر تمایلات او طوری تحریک گردد که در هنگام انجام گناه، این احساس برای او پیـدا نشود، بعد از انجام عمل برای او دست می‌دهد، این است فرق بین *****۱- «المیزان» ، جلد ۱، صفحه ۴۲۸. ۲- «المیزان» ، جلد ۱، صفحه ۴۲۸. (صفحه ۳۶) اِلْهامات شیطانی و اِلْهامات اِلهی.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«کُلُوا»: بخورید. «حَلال»: روا. «طَیِّب»: پاکیزه. «خُطْوَه»: گام و خطوات به معنای «گامها»، جمع آن است.

شأن نزول

۱. در شأن نزول آیه شریفه آورده‌اند که: گروههایی از عرب همچون قبیله خُزاعه، بنی عامر و، ... بخشی از زراعت و چهارپایانشان را با عناوین گوناگون خرافی و موهوم بر خود حرام ساختند؛ و آنگاه بود که خدا با فرو فرستادن این آیه شریفه، آنان را از این کار ناپسندشان باز داشت. ۲. در مورد شأن نزول آیه ۱۷۰ گفته‌اند که: پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله یهودیان را به اسلام فراخواند؛ امّا آنان به جای تفکّر در پیام او گفتند: ما از پدران خویش پیروی می‌کنیم که از ما آگاهتر و داناتر بودند و دین آنان را رها نخواهیم کرد؛ و در این هنگام بود که این آیه شریفه فرود آمد.

هشدار از وسوسه‌ها

آفریدگار هستی پس از ترسیم توحید و پاره‌ای از ویژگیهای توحید گرایان و نیز هشدار از شرك و برشمردن بخشی از نعمتهای گرانی که به انسانها ارزانی داشته است، اینك به آنان فرمان می‌دهد که از نعمتهای او بهره گیرند و هشدارشان می‌دهد که از شیطان پیروی نکنند؛ چرا که شیطان آنان را به ناسپاسی وامی‌دارد. «یا أَیُّهَا النَّاسُ کُلُوا مِمَّا فِی الْأَرْضِ حَلالاً طَیِّباً» هان ای مردم! از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه را بخورید (صفحه ۳۷) در این آیه، خطاب قرآن جهانشمول است و با همه عصرها و نسلها سخن دارد. واژه «کُلُوا» امر است، امّا به معنای روا و جواز، نه وجوب؛ و اجازه خوردن می‌دهد. سپس آن خوردنیها و نوشیدنیها را وصف می‌کند و چون در میان همه آنها حلال و حرام وجود دارد و هر یک نقشی سازنده یا ویرانگر را در زندگی انسان ایفا می‌کند، نخست به این موضوع می‌پردازد که: از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه‌اش را بخورید. در ابتدای این آیه شریفه توصیه می‌شود که خوردنیهای مورد مصرف شما حلال باشد و غذای انسان، هنگامی حلال و روا است که اوّلاً ـ خود آن خوردنی یا نوشیدنی روا باشد، ثانیا حقّ دیگری در آن نباشد و عادلانه فراهم شده باشد. واژه «طَیِّب» را گروهی از مفسّران به همان معنای حلال گرفته و به کارگیری آن را برای تأکید دانسته‌اند؛ امّا برخی نیز آن را به چیزهای لذّت‌بخش و پاکیزه و نعمتهای گوارا معنا کرده‌اند. «وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ» و از گامهای شیطان پیروی نکنید؛ چرا که او دشمن آشکار شماست در تفسیر این جمله، میان مفسّران بحث است: بعضی واژه «خُطُوات» را به کارهای شیطان معنا کرده‌اند و برخی به گامهای آن؛ عدّه‌ای آن را به معنای فرمانبرداری از شیطان گرفته‌اند، پاره‌ای دیگر به وسوسه‌ها و گروهی نیز به آثار آن. یکی از دانشمندان می‌گوید: «خُطُوات» به معنای گامهاست و همانگونه که انسان با گام برداشتن خود، از جایی به جای دیگر می‌رود، آیه شریفه هشدار می‌دهد که مبادا شیطان با وسوسه‌هایش شما را از گناهی به گناه بزرگتر سوق دهد. از دو امام نور حضرت باقر و صادق علیهم‌السلام نقل کرده‌اند که از جمله گامهای شیطان، سوگند به طلاق و گسستن پیوند خانوادگی و بستن نذر در راه گناه و سوگندهایی است که به غیر نام خدا می‌شود. (صفحه ۳۸)

اصل اولیه در همه غذاها «حلال بودن» آنها است

(۱) آیه شریفه این پیام را به کارشناسان حقوق اسلامی و فقها می‌دهد که اصل نخست در همه غذاهای موجود روی زمین، بر روا و

حلال بودن آنهاست؛ و ناروا و حرام شمردن هر مادّه خوراکی باید با دلیل باشد. گفتنی است که گروهی از دانشمندان، عکس این مطلب را دریافت داشته و پاره‌ای نیز از ارائه نظر خودداری کرده‌اند؛ امّا بیشتر مفسّران و دانشمندان، همان اصل مذکور در پاراگراف قبل را استنباط کرده‌اند؛ و حق هم همین است.

نجات یا تباهی تدریجی

(۲) پیام دیگر آیات شریفه این است که انسان در پرتو برنامه و هدف و همّت می‌توانـد پلّه‌های رشـد و ترقّی را به تدریج پشت‌سر نهـد و بـه اوج کمـال پر کشـد و خـود را بسـازد و بـپرورد؛ از طرفی ممکـن است کم کم به انحراف و تبـاهی و گنـاه در غلطـد و به پست‌ترین مراحل نگونساری گرفتار شود و این هشداری است به همه عصرها و نسلها، بویژه جوانان و نوجوانان و حکومتهایی که به سوی خودکامگی می‌گرایند؛ و به همین دلیل قرآن می‌فرماید: از گامهای شیطان پیروی مکنید. ۱. مترجم. ۲. مترجم. (صفحه ۳۹)

۵. «إِنَّما یَأْمُرُکُمْ بِالسُّوءِ وَ...

آیه

«إِنَّما یَأْمُرُکُمْ بِالسُّوءِ وَ الْفَحْشاءِ وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَی اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ»

ترجمه

او شما را فقط به بدی‌ها و انحرافات فرمان می‌دهد (و نیز دستور می‌دهد) آن چه را که نمی‌دانید، به خدا نسبت دهید. (۱۶۹ / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«فَحْشـاء» از مـاده «فُحْش» به معنی هر کـاری است که از حـدّ اعتـدال خـارج گردد و صورت «فـاحِش» به خود بگیرد، بنابراین شامل تمامی مُنْکَرات و قبایح واضح و آشکار می‌گردد، امّا این که می‌بینیم این لفظ امروز در مورد اعمال منافی عفت یا در مورد گناهانی که حد شـرعی دارد، به کار می‌رود، در واقع از قبیل استعمال لفظ «کلّی» در بعضی از مصادیق آن است. جمله «تَقُولُوا عَلَی اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ» اشـاره به آن است که اینگونه کارها حـدّاقلّ قول بـدون علم است، آن هم در برابر خداونـد بزرگ و این کاری است که با هیـچ منطق و عقل و خردی سازگار نمی‌باشد. اصولاً اگر مردم مقیّد باشـند که هر سـخنی را می‌گویند، متکی به یک مدرک قطعی بوده باشـد، بسـیاری از نابسامانی‌ها و بـدبختی‌ها از جامعه بشـری برچیـده می‌شود. در واقع تمام خرافات در ادیان و مذاهب الهی، از همین رهگذر به وسـیله افراد بی‌منطق نفوذ کرده است و قسمت مهمّی از انحرافات عقیدتی و عملی به خاطر عدم رعایت همین اصل اساسـی است و لـذا این کـار در برابر بـدی‌ها و زشتی‌هـا یـک عنـوان مسـتقل از خطـوات شـیطانی را در آیه فوق به خود اختصـاص می‌دهد. بنابراین برنامه‌های شـیطانی در این سه امر خلاصه می‌شود؛ «بدی‌ها» ، «زشتی‌ها» و «گفتن سخنان ناروا و بی‌مدرک در برابر ذات پاک پروردگار». (صفحه ۴۰)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«سُوء»: کار بـد و زشت. «فاحِشَـهٔ»: کاری که بر اساس حق و عـدالت نیست. «إِنَّما یَأْمُرُکُمْ بِالسُّوءِ وَ الْفَحْشاءِ» او شـما را تنها به بدی و

زشتی فرامی‌خواند قرآن شریف پس از هشدار از پیروی شیطان، اینک اعمال زشت و وسوسه‌های شوم آن را برمی‌شمارد. جمعی از مفسّران می گویند: منظور آیه شریفه این است که شما را به ارتکاب گناه دستور می‌دهد؛ و دسته‌ای نیز بر آنند که: به کارهای زیانبخش فرا می‌خواند. واژه «فَحْشاء» را بعضی به مفهوم «زنا» گرفته‌اند؛ و برخی در تفسیر «سُوء» و «فَحْشاء» گفته‌اند: «سُوء» در مورد گناهانی به کار می‌رود که کیفر معیّنی برای آنها مقرّر نشده است، امّا «فَحْشاء» را در بیان کارهای زشتی به کار می‌برند که هر یک کیفر مقرّری دارند. «وَ اَنْ تَقُولُوا عَلَی اللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ» و شما را وامی‌دارد تا آنچه نمی‌دانید، بر خدای یکتا ببندید در تفسیر این جمله از آیه شریفه، عدّه‌ای از دانشمندان می گویند: منظور این است که شیطان با وسوسه‌های خود، مردم را به شرک وامی‌دارد. گروهی نیز مفهوم آن را گسترده دانسته و گفته‌اند: به همه کارهای ناشایسته اطلاق می‌شود. مطابق این نظر، همه بافته‌ها، خرافات و اوهام در مذاهب و ادیانی که روزی از آسمان فرود آمده‌اند، پاک و پاکیزه و حیات‌بخش و انسانساز بوده‌اند و آنگاه آلوده گشته و ابزار سلطه و فریب شده‌اند و از این طریق شکل گرفته‌اند.

شیطان چگونه انسان را به بدی فرمان می‌دهد؟

چگونه شیطان انسان را به بدی و زشتی فرمان می‌دهد در حالی که ما (صفحه ۴۱) نه سخنی از او می‌شنویم و نه او را می‌بینیم؟

پاسخ

به اعتقاد برخی، معنای «دستور شیطان» ، همان وسوسه و دعوت اوست، همانگونه که می گوییم «نَفْسی اَمَرَنی بِکَذا» (نفس من مرا به فلان گناه دعوت کرد). جمعی نیز معتقدند که شیطان به راستی انسان را به گناه فرمان می‌دهد تا آنجا که گاه انسان هوشمند دعوت او را حسّ می کند و درمی‌یابد که گویی در او حالتی پدید آمده که انجام دادن کارهای شایسته برایش سخت است، امّا ارتکاب گناه آسان.

معیار شناخت وسوسه‌های شیطان از وسوسه‌های نفس انسان؟

چه فرقی میان وسوسه شیطان و چیزی است که نفس انسان او را به انجام دادن آن فرامی‌خواند و با کدامین معیار می توان شناخت که در چه امری وسوسه شیطان است و کدامین ندا و صدا از آن نفس آدمی است؟

پاسخ

شناخت این دو بسیار مشکل است؛ چرا که نفس انسان، زمینه را برای وسوسه شیطان فراهم می کند؛ امّا باید دانست که تمییز ندادن این دو از هم، اهمیتی ندارد؛ مهمّ این است که انسان بداند هرگاه تمایل ارتکاب به گناه و شکستن مقرّرات خدا را در درون حسّ کرد و برای انجام دادن کارهای شایسته و انسانی بی میل بود، دریابد که شیطان در کمین اوست و با وسوسه‌هایش قصد گمراه ساختن وی را دارد؛ از این رو، باید خود را به رعایت مقرّرات وادار سازد و با همه وجود از گناهان دوری جوید. (صفحه ۴۲)

۶. آیه (مذموم بودن هماهنگی فرزندان با اعتقادات انحرافی پدران)

اشاره

وَ إِذا قیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَیْنا عَلَیْهِ آباءَنا أَ وَ لَوْ کانَ آباؤُهُمْ لا یَعْقِلُونَ شَیْئاً وَ لا یَهْتَدُونَ و هنگامی که به آنها

گفته شود: از آن چه خدا نازل کرده است، پیروی کنید، می گویند: بلکه ما از آن چه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می‌نماییم، آیا نه این است که پدران آنها چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت نیافتند؟ (۱۷۰ / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اَلْفَیْنا» به معنی یافتیم و برخورد کردیم، می‌باشد. یعنی اگر نیاکان و اجداد آن ها، دانشمندان صاحب نظر و افراد هدایت یافته‌ای بودند، جای این بود که از آنها تبعیّت شود، امّا با این که می‌دانند آنها مردمی نادان و بی‌سواد و موهوم پرست بودند، پیروی آنها چه معنی دارد؟ آیا مصداق تقلید جاهل از جاهل نیست؟ مسأله قومیّت و تعصّب‌های قومی، مخصوصا آن جا که به نیاکان مربوط می‌شود، از روز نخست در میان مشرکان عموما و در میان غیر آنها غالبا وجود داشته است و تا امروز همچنان ادامه دارد. ولی خداپرست باایمان این منطق را ردّ می کند و قرآن مجید در موارد بسیاری پیروی و تعصب کورکورانه از نیاکان را شدیدا مذمّت کرده است و این منطق را که انسان چشم و گوش بسته از پدران خود پیروی کند، کاملاً مردود می‌شناسد. اصولاً پیروی از پیشینیان، اگر به این صورت باشد که انسان عقل و فکر خود را دربست در اختیار آنها بگذارد، این کار نتیجه‌ای جز عقب‌گرد و ارتجاع نخواهد داشت، چرا که معمولاً نسل‌های بعد، از نسل‌های پیشین با تجربه‌تر و آگاه‌ترند. ولی متأسّفانه این طرز فکر جاهلی هنوز در میان بسیاری از افراد و ملّت‌ها حکومت می کند که نیاکان خود را همچون «بت» می‌پرستیدند، یک مشت آداب و سنن خرافی را به عنوان این که «آثار پیشینیان» است، بدون چون و چرا می‌پذیرند و لفّافه‌های فریبنده‌ای همچون حفظ ملیّت و اسناد تاریخی یک ملّت بر آن می‌پوشانند. این طرز فکر یکی از عوامل بسیار مؤثّر انتقال خرافات، از نسلی به نسل دیگر است. البته هیچ (صفحه ۴۳) مانعی ندارد که نسل‌های آینده آداب و سنن گذشتگان را مورد تحلیل و بررسی قرار دهند، آن چه با عقل و منطق سازگار است، با نهایت احترام حفظ کنند و آن چه خرافه و موهوم و بی‌اساس است، دور بریزند، چه کاری از این بهتر؟ و اینگونه نقّادی در آداب و سنن پیشین، شایسته نام حفظ اصالت ملّی و تاریخی است، اما تسلیم همه جانبه و کورکورانه در برابر آن ها، چیزی جز خرافه پرستی و ارتجاع و حماقت نیست. قابل توجّه این که درباره نیاکان آنها در آیه فوق می‌خوانیم: «آنها نه چیزی می‌فهمیدند و نه هدایت یافته بودند» ، یعنی از دو کس می‌توان پیروی کرد: کسی که خود دارای علم و عقل و دانشی باشد و کسی که اگر خودش دانشمند نیست، هدایت دانشمندی را پذیرفته است. اما پیشینیان آن ها، نه خود مردی آگاه بودند و نه رهبر و هدایت کننده‌ای آگاه داشتند و می‌دانیم تقلیدی که خلق را بر باد می‌دهد، همین «تقلید نادان از نادان» است که «ای دو صد لعنت بر این تقلید باد». (صفحه ۴۴)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اَلْفَیْنا»: یافتیم. «آباء»: پدران. «اِهْتِداء»: راه یافتن. «وَ إِذا قِیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَیْنا عَلَیْهِ آباءَنا» و هنگامی که به آنان گفته شود «از آنچه خدا فرو فرستاده است، پیروی کنید» ، می گویند «هرگز، بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می کنیم قرآن شریف در این آیه شریفه، به منطق بی‌اساس شرک گرایان در برابر دعوت انسانساز پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره می کند. در اینکه ضمیر «لَهُمْ» در آیه شریفه به کدام واژه برمی گردد، بحث هست: ۱. به اعتقاد برخی، به «مَنْ» در آیه شریفه «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَتَّخِذُ» (... ۱) برمی گردد و منظور از آن، شرک گرایان عرب است. ۲. گروهی می گویند به واژه «النّاس» در «یا أَیُّهَا النّاسُ کُلُوا مِمّا» (... ۲) برمی گردد؛ و عدول از خطاب به غیبت در قرآن، موضوعی شناخته شده است. (۳) ۳ و پاره‌ای نیز بر این عقیده‌اند که به کفر گرایان برمی گردد؛ چرا که پیشتر از آنها سخن رفته است؛ و اگر هم سخنی نرفته باشد، می توان ضمیر را به آنان برگرداند. منظور از گوینده در آیه شریفه، پیامبر صلی الله علیه و آله و مردم باایمان هستند؛ و «آنچه خدا فرو فرستاده» ، مقرّرات الهی و حلال و حرام او. روی سخن آیه شریفه نیز شرک گرایان و کافران است که به دین خدا دعوت می‌شوند، امّا به جای پذیرش

حق، با منطق سست و احمقانه‌ای، به دنباله روی از گذشتگان تمسّک می‌جویند و می گویند: «بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَيْنا عَلَيْهِ آباءَنا» و آنگاه قرآن پاسخ می‌دهد که: «أَ وَ لَوْ كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لا يَهْتَدُونَ» آیا اگر پدران آنان چیزی را نفهمیده و راه درست را نیافته‌اند، ۱. سوره بقره، آیه ۱۶۵. ۲. سوره بقره، آیه ۱۶۸. ۳. به سوره یونس، آیه ۲۲ بنگرید که نمونه‌ای از آن است. (صفحه ۴۵) بازهم درخور پیروی هستند؟ مقصود این است که پیروی از نسلهای پیشین درصورتی پسندیده و عامل پیشرفت است که آنان راهشان را بر اساس آگاهی و دانش و بینش برگزیده و در مسیر حقّ و عدالت باشند؛ در غیر این صورت پیروی از آنان، مایه انحطاط و نگونساری خواهد بود. از این رو باید از منطق و برهان پیروی کرد و به وحی و رسالت ایمان آورد. (صفحه ۴۶)

۷. آیه (حمایت مالی از خویشاوندان)

اشاره

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ الْكِتابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمالَ عَلى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَى الزَّكاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ نیکی (تنها) این نیست (که به هنگام نماز) صورت خود را به سوی مشرق و مغرب کنید (و تمام گفتگوی شما از مسأله قبله و تغییر قبله باشد و همه وقت خود را مصروف آن سازید) بلکه نیکی (و نیکوکار) کسانی هستند که به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورده‌اند و مال(خود) را با علاقه‌ای که به آن دارند، به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان انفاق می کنند، نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند و به عهد خود به هنگامی که عهد بستند وفا می کنند، در برابر محرومیّت‌ها و بیماری‌ها و در میدان جنگ، استقامت به خرج می‌دهند، اینها کسانی هستند که راست می گویند (و گفتار و رفتار و اعتقادشان هماهنگ است) و اینها هستند پرهیزکاران. (۱۷۷ / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

ریشه و اساس همه نیکی‌ها «بِرّ» در اصل به معنی توسعه است، سپس در معنی نیکی‌ها و خوبی‌ها و احسان، به کار رفته است، زیرا این کارها در وجود انسان محدود نمی‌شود و گسترش می‌یابد و به دیگران می‌رسد و آنها نیز بهره‌مند می‌شوند و «بَرّ» جنبه وصفی دارد و به معنی شخص نیکوکار است، در اصل به معنی بیابان و مکان وسیع می‌باشد و از آن جا که نیکوکاران روحی وسیع و گسترده دارند، این واژه بر آنها اطلاق می‌شود. «بَأْساء» از ماده «بُؤْس» به معنی فقر و «ضَرّاء» به معنی درد و بیماری و «حینَ الْبَأْس» به معنی هنگام جنگ است. (۱) در حقیقت این نخستین پایه همه نیکی‌ها و خوبی‌ها است؛ ***** ۱- «مجمع البیان» ، ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۴۷) ایمان به مبدأ و معاد و برنامه‌های الهی و پیامبران که مأمور ابلاغ و اجرای این برنامه‌ها بودند و فرشتگانی که واسطه ابلاغ این دعوت محسوب می‌شدند، ایمان به اصولی که تمام وجود انسان را روشن می کند و انگیزه نیرومندی برای حرکت به سوی برنامه‌های سازنده و اعمال صالح است. جالب این که نمی گوید: «نیکوکار» کسانی هستند که ... بلکه می گوید «نیکی» کسانی هستند که ... این به خاطر آن است که در ادبیات عرب و همچنین بعضی زبان‌های دیگر، هنگامی که می‌خواهند آخرین درجه تأکید را در چیزی بیان کنند، آن را به صورت مصدری می‌آورند، نه به صورت وصف، مثلاً گفته می‌شود: علی، عدل جهان انسانیّت است، یعنی آن چنان عدالت پیشه است که گویی تمام وجودش در آن حلّ شده و سر تا پای او در عدالت غرق گشته است، به گونه‌ای که هرگاه به او نگاه کنی، چیزی جز عدالت نمی‌بینی و همچنین در نقطه مقابل آن می گوییم: بنی‌امیّهٔ ذلّت اسلام

بودنـد، گویی تمـام وجودشـان تبـدیل به خواری شـده بود. بنـابراین از این تعـبیر، ایمـان محکم و نیرومنـدی در سـطح بالاـ اسـتفاده می‌شود. پس از ایمـان، به مسأله انفاق و ایثار و بخشـش‌های مالی اشاره می‌کنـد و می‌گویـد: «مال خود را با تمام علاقه‌ای که به آن دارنـد، به خویشاوندان و یتیمان و مسـتمندان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان می‌دهند» (وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتـامی وَ الْمَسـاکینَ وَ ابْنَ السَّبیـلِ وَ السَّائِلینَ وَ فِی الرِّقـابِ). بـدون شکّ گذشـتن از مال و ثروت برای همه کس کار آسانی نیست، مخصوصـا هنگامی که به مرحله ایثار برسـد، چرا که حبّ آن تقریبا در همه دلها است و تعبیر «عَلی حُبِّهِ» نیز اشاره به همین حقیقت است که آنهـا در برابر این خواسـته دل، برای رضـای خـدا مقـاومت می‌کننـد. جالب این که در اینجا شـش گروه از نیازمنـدان ذکر شده‌اند؛ در درجه اوّل بسـتگان و خویشاوندان آبرومند و در درجه بعد یتیمان و مستمندان، سپس آن هایی که نیازشان کاملًا موقّتی است،ماننـد وامانـدگان در راه، بعد سائلان، اشاره به این که نیازمندان همه اهل سؤال نیسـتند، گاهی چنان خویشـتن دارند که ظاهر آنها همچون (صـفحه ۴۸) اغنیـاء است، در حـالی که در باطن سـخت محتاجنـد، چنان که قرآن در جای دیگر می‌گویـد: «یَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِیـاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ: افراد ناآگـاه آنهـا را به خـاطر شـدّت خویشـتن‌داری اغنیاء تصور می‌کننـد» (۲۷۳ / بقره) و سـرانجام به بردگان اشاره می‌کند که نیاز به آزادی و اسـتقلال دارند، هر چند ظاهرا نیاز مادّی آنها به وسـیله مالکشان تأمین گردد. سوّمین اصل از اصول نیکی‌ها را، برپا داشـتن نماز می‌شـمرد و می‌گویـد: «آنها نماز را برپا می‌دارنـد» (وَ أَقامَ الصَّلاهَ). نمازی که اگر با شـرایط و حـدودش و با اخلاص و خضوع، انجام گیرد، انسان را از هر گناه بازمی‌دارد و به هر خیر و سـعادتی تشویق می‌کند. چهارمین برنامه آنهـا را اداء زکـات و حقوق واجب مـالی ذکر کرده، می‌گویـد: «آنها زکات را می‌پردازنـد» (وَ آتَی الزَّکاهَ). بسیارند افرادی که در پاره‌ای از موارد حاضـرند به مسـتمندان کمک کنند، اما در اداء حقوق واجب، سـهل‌انگار می‌باشند و به عکس گروهی غیر از ادای حقوق واجب، به هیچگونه کمک دیگری تن در نمی‌دهنـد، حتّی حاضـر نیسـتند یک دینار به نیازمنـدترین افراد بدهنـد، آیه فوق با ذکر «انفـاق مسـتحبّ و ایثـارگری» از یـک سو و «ادای حقوق واجب» از سوی دیگر، این هر دو گروه را از صف نیکوکـاران واقعی خارج می‌سازد و نیکوکار را کسی می‌داند که در هر دو میدان، انجام وظیفه کند و جالب این که در مورد انفاق‌های مستحبّ، کلمه «عَلی حُبِّهِ» (بـا این که ثروت محبوب آنهـا است) را ذکر می‌کنـد، ولی در مورد زکات واجب، نه، چرا که ادای حقوق واجب مالی، یـک وظیفه الهی و اجتماعی است و اصولاً نیازمنـدان طبق منطق اسـلام در اموال ثروتمنـدان به نسبت معینی شـریکند، پرداختن مال شریک، نیازی به این تعبیر نـدارد. پنجمین ویژگی آنها را وفای به عهـد می‌شـمرد و می‌گوید: «کسانی هسـتند که به عهد خویش به هنگـامی که پیمـان می‌بندنـد، وفا می‌کننـد» (وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا). چرا که سـرمایه زنـدگی اجتماعی، اعتماد مقابل افراد جامعه است و از جمله گناهانی که رشـته اطمینان و اعتماد را پاره می‌کند و زیربنای روابط اجتماعی را سـست می‌نماید، ترک وفای به عهـد است، به همین دلیل در روایات اسـلامی چنین می‌خوانیم که مسـلمانان موظّفند سه برنامه را در مورد همه انجام دهند، خواه طرف مقابل، مسـلمان باشد یا (صفحه ۴۹) کافر، نیکوکار باشـد یا بـدکار و آن سه عبارتند از؛ وفای به عهد، ادای امانت و احترام به پدر و مادر. (۱) و بالاخره ششمین و آخرین برنامه این گروه نیکوکار را چنین شرح می‌دهد: «کسانی هستند که در هنگام محرومیت و فقر و به هنگام بیماری و درد و همچنین در موقع جنگ در برابر دشـمن، صبر و اسـتقامت به خرج می‌دهنـد و در برابر این حوادث زانـو نمی‌زننـد» (وَ الصَّابِرینَ فِی الْبَأْسـاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حینَ الْبَأْسِ) و در پایـان آیه به عنوان جمع‌بنـدی و تأکیـد بر شـش صـفت عـالی گذشـته می‌گویـد: «اینهـا کسـانی هسـتند که راست می‌گوینـد و اینهـا پرهیزکارانـد» (أُولئِکَ الَّذینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ). راستگویی آنها از اینجا روشن می‌شود که اعمال و رفتارشان از هر نظر با اعتقاد و ایمانشان هماهنگ است و تقوا و پرهیزکاریشان از اینجـا معلوم می‌شود که آنهـا هم وظیفه خود را در برابر «اَللّه» و هم در برابر نیازمنـدان و محرومان و کلّ جامعه انسانی و هم در برابر خویشـتن خویش انجام می‌دهنـد. جالب این که ۶ صـفت برجسـته فوق، هم شامـل اصول اعتقـادی و اخلاقی و هم برنامه‌های عملی است. در زمینه اصول اعتقادی تمام پایه‌های اصـلی ذکر شده و از میان برنامه‌های عملی به انفاق و نماز و زکات که سـمبلی از رابطه

خلق با خالق و خلق با خلق است، اشاره گردیده و از میان برنامه‌های اخلاقی، تکیه بر وفای به عهد و استقامت و پایداری شده که ریشه همه صفات عالی اخلاقی را تشکیل می‌دهد. ***** ۱- «اصول کافی» ، جلد ۲، بابُ البِرِّ بِالْوالِدَیْنِ، صفحه ۱۲۹، حدیث ۱۵. (صفحه ۵۰)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«بِرّ»: خوب فرمانبرداری کردن، نیکوکاری، نیکوکار. «مَساکین»: جمع «مِسْکین» به معنای تهیدست و بینوا. «اِبْنُ السَّبیل»: مسافر، رهگذر، در راه مانده. «بَأْساء»: سختی یا تنگدستی و فقر. «ضَرّاء»: بیماری، گرفتاری.

شأن نزول

بعد از آنکه به فرمان خدا، قبله از بیت‌المقدّس به مکّه و خانه خدا تغییر یافت، گفتگوها و کشمکشهای بسیاری میان یهود و نصارا و پیروان قرآن پیش آمد و تداوم پیدا کرد. بیشتر یهودیان و مسیحیان، فرمانبرداری شایسته و بایسته از خدا و نیکی و نیکوکاری را به روی آوردن به شرق یا غرب برای ادای فریضه نماز عنوان می‌کردند و قبله خویش را درست می‌دانستند؛ و مردم مسلمان نیز ضمن احترام به بیت‌المقدّس نخستین قبله مردم باایمان بر این عقیده پای می‌فشردند که آنان فرمانبردار پروردگار خویش‌اند و به هر سو او دستور دهد، نماز خواهند خواند و تسلیم نیرنگ و جوسازی بازیگران نخواهند شد و درست در این شرایط بود که این آیه شریفه بر قلب مصفّای پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد.

راه اعتدال و امّت معتدل

در تفسیر آیاتی که در خصوص تغییر قبله از بیت‌المقدّس به خانه خدا از نظرتان گذشت، خاطرنشان شد که یهود و نصارا از یک سو و شرک‌گرایان از دیگر سو چه هیاهوها بپا کردند و چه بهانه‌جویی‌ها براه انداختند. قرآن شریف در این آیه شریفه پاسخ آنان را می‌دهد و می‌فرماید: «لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ.» نیکوکاری و فرمانبرداری خوب از خدا آن نیست که به هنگام نماز روی خود را (صفحه ۵۱) به سوی خاور یا باختر بگردانید. درست است که نماز این اثر شگرف را دارد که انسان را از کردارهای زشت و ناپسند بازمی‌دارد و دیگر عبادتها نیز هر کدام تأثیری سازنده و نقشی مهم در زندگی فرد و جامعه ایفا می‌کنند و به همین منظور از جانب خدا مقرّر شده‌اند؛ امّا نباید از یاد برد که طریق به دست آوردن مصالح و اجتناب از تباهیها و گناهان، گاه در شرایط گوناگون زمانی و مکانی تغییر می‌یابد؛ از این رو، خوب فرمانبرداری کردن خدا و نیکوکاری آن است که او آنگونه که باید، خالصانه و با همه وجود پرستش و اطاعت شود، نه اینکه به شرق یا غرب روی آوریم و به سوی قبله یهود یا نصارا نماز بخوانیم. بنابراین، نیکی و اطاعت شایسته از خدا، روی آوردن به این سو و آن سو نیست، بلکه پیروی کامل و خالصانه از اوست؛ و این معیار نیکی و نیکوکاری است. برخی نیز در تفسیر این آیه شریفه گفته‌اند: منظور این است که: نیکوکاری آن نیست که نصارا به هنگام نماز روی به خاور و یهود روی به باختر آورند، بلکه فرمانبرداری واقعی خدا، ایمان تزلزل ناپذیر به او و رعایت دستوراتش همراه با دوری گزیدن از گناهان است. «وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَهِ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ» بلکه فرمانبردار خوب [خدا] کسی است که به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب[های آسمانی] و پیام‌آوران [او] ایمان بیاورد در مورد تقدیر این جمله از آیه مبارکه، دسته‌ای بر آنند که تقدیر آن بدین گونه‌است: «وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ» (... بلکه نیکوکاری راستین،

نیکوکاری کسی‌است که به خدا ایمان آورد) ... همانگونه که در میان عرب گفته می‌شود: «السَّخاءُ حاتَمٌ وَ الشِّعْرُ زُهیرٌ» که حقیقت آن بدین صورت است: «السَّخاءُ سَخاءُ حاتَم و الشِّعْرُ شِعْرُ زُهَیْر» (سخاوت واقعی، سخاوت حاتم است و شعر حقیقی، شعر زهیر). و گروهی نیز می‌گویند تقدیر آیه بدین ترتیب است: «وَ لکِنَ الْبارَّ» یا «وَلکِنَّ ذَاالْبِرِّ» (... بلکه نیکوکار واقعی، کسی است که به خدا و روز بازپسین و ... ایمان بیاورد). (صفحه ۵۲) منظور از واژه انسانساز «ایمان» ، همه چیزهایی است که شناخت واقعیتها و راه یافتن به سوی حقّ و عدالت واقعی همچون شناخت جهان آفرینش، شناخت پدیده‌ها و پدید آورنده آنها با صفات و ویژگیهای او و شناخت انسان و هدفداری از آفرینش همه و همه در گرو آن است و به آن بازمی‌گردد. و مقصود از ایمان به روز بازپسین، عبارت است از ایمان به زندگی پس از مرگ و اعتقاد به حساب و کتاب و کیفر و پاداش و بهشت و دوزخ. ایمان به فرشتگان نیز به این معناست که آنان را بندگان گرانقدر پروردگار بشناسیم که هماره فرمانبردار خدا هستند و در اطاعت او بر یکدیگر سبقت می‌جویند و هرگز گناه نمی‌کنند. و ایمان به پیام‌آوران خدا این است که همه آنان را بندگان شایسته و برگزیده خدا و پاک از لغزش و گناه بدانیم؛ و باور داشته باشیم که آنچه آورده‌اند، وحی الهی است و در گفتار خویش راستگویند؛ نخستین آنان، آدم علیه‌السلام و آخرینشان حضرت محمّد صلی الله علیه و آله است و دین و آیین و راه و رسم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ، آخرین و کاملترین پیام آسمان به زمین است که همه باید آن را طریق خویش قرار دهند. «وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ» و دارایی [خود] را با وجود دوستداشتن آن، انفاق کند در تفسیر این جمله از آیه شریفه، نظرهایی چند ارائه شده است: ۱. عدّه‌ای ضمیر در «حُبِّهِ» را به ثروت و مال برگردانده و آیه را بدین صورت معنا کرده‌اند: «و دارایی خویش را با وجود دوستداشتن آن، [بین ...] انفاق کند». با این بیان، مصدر به مفعول اضافه شده است. و گروهی از جمله ابن عبّاس در تفسیر آن گفته‌اند: منظور این است که «دارایی را در اوج صحّت و سلامت و امید به آینده و در حال بیم از فقر، به خاطر ایمان به خدا، برای محرومان هزینه کنی؛ نه اینکه آنقدر انفاق را به تأخیر اندازی که جان به گلو برسد و آنگاه وصیت کنی که از این ثروت، مقداری به این و مقداری به آن بدهید. ۲. به اعتقاد جماعتی دیگر، ضمیر مذکور به «مَنْ آمَنَ» برمی‌گردد؛ که در (صفحه ۵۳) این صورت، مصدر به فاعل اضافه شده و مفعول [الْمالْ] به جهت روشن بودن آن، نیامده است. با این بیان، معنای آیه بدین صورت است: «و مال را با علاقه‌ای که انسان باایمان به آن دارد، [بین...] انفاق می‌کند». ۳. جمعی دیگر را اعتقاد بر آن است که این ضمیر به «اللّه» برمی‌گردد و آیه در حقیقت اینگونه است: «و مال را در راه مهر خدا انفاق می‌کند». از دید مؤلّف، سوّمین دیدگاه که از مرحوم سیّد مرتضی است، بهترین است؛ زیرا بیانگر آن است که انسان دارایی خویش را با وجود علاقه به آن، خالصانه در راه خدا و مهر او هزینه می‌کند؛ و واضح است که بدون قصد قربت، پاداش شایسته و بایسته‌ای در انفاق نخواهد بود.

گروه‌های شش‌گانه نیازمندانِ مالی

اشاره

«ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکینَ وَ ابْنَ السَّبیلِ وَ السَّائِلینَ وَ فِی الرِّقابِ» این جمله از آیه شریفه، شش گروه از نیازمندان را که انسان باایمان به آنان یاری می‌رساند و به آنان انفاق می‌کند، برمی‌شمارد:

۱. نزدیکان

منظور از نزدیکان، خویشاوندان انفاق کننده است؛ همانگونه که از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که در پاسخ به پرسشی در مورد بهترین انفاق، فرمود: «جَهْدُ الْمُقِلِّ عَلی ذِی الرَّحِمِ الْکاشِحِ.» (بهترین انفاق آن است که فرد کم درآمد به

خویشاوندانش انفاق کند) و نیز به یکی از بانوان مسلمان که بهترین راه هزینه کردن هفتاد مثقال طلای خویش را جویا شد فرمود: «اِجْعَلْها فی قَرابَتِکَ.» (آن را بین نزدیکانت انفاق کن). برخی نیز بر این عقیده‌اند که ممکن است مقصود، نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله باشند؛ چرا که در قرآن شریف این واژه در مورد خاندان وحی و رسالت به کار رفته است. (۱) ۱. سوره شورا، آیه ۲۳. (صفحه ۵۴)

۲. یتیمان

در تفسیر این واژه، بعضی می‌گویند منظور این است که به خود یتیمان کمک کند؛ و برخی بر آنند که به سرپرست آنان بدهد تا هزینه آنان سازد؛ چرا که از سپردن مال به کسانی که رشد اقتصادی کافی ندارند، نکوهش شده است. گفتنی است که واژه «اَلْیَتامی» از دیدگاه دوّم، مجرور است؛ زیرا در اصل بدین صورت است: «و آتَی الْمالَ عَلی ذَوِی الْیَتامی» (... مال را به سرپرستان یتیم بدهید) و مطابق دیدگاه نخست، عطف به جای «ذَوِی الْقُرْبی» و در حقیقت منصوب است.

۳. نیازمندان

مقصود از «مَساکین» ، نیازمندان و تهیدستان جامعه است.

۴. در راه ماندگان

از پنجمین امام نور علیه‌السلام نقل کرده‌اند که آن حضرت واژه «اِبن السَّبیل» را به «در راه مانده» تفسیر فرموده است؛ امّا برخی آن را به مفهوم «میهمان» گرفته‌اند.

۵. گدایان

منظور، بینوایان و نیازمندانی‌اند که دست گدایی به سوی دیگران دراز می‌کنند و کمک می‌جویند؛ و این، به نیازمندان آبرومندی اشاره دارد که دست نیاز به طرف کسی نمی‌گشایند.

۶. بردگان

به اعتقاد عدّه‌ای، منظور این است که هر برده‌ای را می‌تواند با مال خود آزاد سازد؛ امّا از دید گروهی دیگر، مقصود بردگانی هستند که قرار آزادی خود را در برابر (صفحه ۵۵) پرداخت پول، با صاحبان خویش بسته‌اند و به اعتقاد مؤلّف، آیه شریفه قیدی ندارد و هر دو نظر را دربر می‌گیرد.

افزون بر زکات

در اینکه آیه شریفه پرداخت نوعی حقوق مالی را بعنوان زکات، برای فرد باایمان واجب می‌سازد، همه مفسّران اتّفاق نظر دارند؛ امّا در پرداخت حقوق واجبی افزون بر زکات مال، بعضی معتقدند که آیه شریفه حقوق واجب مالی دیگر را نیز بیان می‌کند، از جمله پرداخت نفقه به کسانی که نفقه آنان برعهده انسان است و نیز انفاق به کسانی که در خطر گرسنگی و مرگ هستند و نجات آنان،

همچنین ادای نـذر و کفّاره. از دیـد این عـدّه، آیه شـریفه همه این موارد را شامـل می‌شود و پرداخت آنهـا را برای انسان باایمان و دارنده امکانات واجب می‌سازد. امّا برخی چنین دریافتی از آیه شـریفه ندارند. به عقیده مؤلّف، آیه شریفه، انفاق استحبابی را نیز که برای تقرّب بـه خـدا پرداخـت می‌شـود، دربرمی گیرد؛ چرا که هرگـونه انفـاق خداپسـندانه‌ای را «برّ» و نیکوکـاری می گوینـد؛ و این موضوع تا آنجا روشن است که برخی از مفسّران گفته‌اند: آیه شریفه، بیانگر حقوق مستحبّ مالی است و نمی‌توان آن را تنها بیانگر زکات واجب پنـداشت، زیرا زکات واجب در جمله بعـدی این آیه شـریفه شـرح داده شده است. این نکته نیز درخور دقّت است که نیکی و نیکوکاری و احسان و انفاق، معنای گسترده‌ای دارد و در یاری رسانی به گروههای ششـگانه‌ای که ذکر آنها رفت، خلاصـه نمی‌شود؛ و خداوند بدان جهت از این شـش دسـته سخن به میان آورد که جلوه‌های نیاز و اضطرار انسانها را نشان داده باشد، وگرنه معنـای نیکوکـاری و احسـان و انفـاق در راه خـدا، بسـیار وسیع است و یـاری رسانـدن به این گروهها، تنها گوشه‌ای از آن را شامل می‌شود. «وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَی الزَّکاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْـدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حینَ الْبَأْسِ » (صـفحه ۵۶) آیه شریفه در ادامه برشـمردن اساس و ریشه نیکی و نیکو کاریها، می‌فرمایـد: «و نماز را بر پا دارد» ، البتّه بدانگونه که شایسـته است و با آداب و شـرایط خـاصّ آن. «و زکـات و حقوق مالی خویش را برای تقرّب به خـدا بپردازد». همچنین می‌فرمایـد: از ویژگیهای دیگر فرمانبرداری خوب از خـدا و نیکی و نیکوکاری این است که کسانی که چنین هسـتند، به عهـدها و پیمانهای خویش، چه آنچه میان آنان و خـداست و چه با بنـدگان خـدا، به همه وفا دارنـد؛ و در سـختی و زیان و به هنگام جنگ و پیکار، شـکیبایند. واژه «بَأْساء» را گروهی از مفسّـران، «فقر و تنگـدستی» معنـا کرده‌انـد و «ضَـرّاء» را به مفهوم «بیمـاری» گرفته‌انـد. و مقصود از «حینَ الْبَأْس» ، هنگامه پیکـار است؛ چرا که امیر مؤمنان علیه‌السـلام می‌فرمایـد: «کُنّا اذَا احْمَرَّ الْبَأْسُ اتَّقَیْنا بِرَسُولِ‌اللّهِ فَلَمْ یَکُنْ اَحَـدٌ مِنّا اَقْرَبُ اِلَی الْعَـدُوِّ مِنْهُ.» وقتی پیکار سـخت می‌شـد، ما به پیامبر گرامی صـلی الله علیه و آله پناه می‌بردیم؛ و هیچیک از ما نزدیکتر از آن حضـرت به دشـمن نبود. که در این فرمـایش امیرمؤمنـان علیه‌السـلام، «بَأْس» به معنای جنگ آمـده است. «أُولئِکَ الَّذینَ صَـدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» آنانـند که هر چه را از خـدا پذیرفتند و به آن ایمان آوردند، راست گفتند و در عمل به آن پایبندی نشان دادند و هرگز در تعهّدات خـویش خلاـف نکردنـد؛ گفتـار و نیّـت و عملکرد اینـان هماهنـگ اسـت؛ و آنـان، همـان پروا پیشـگانند. واژه «اُولئِـکَ» ، اشـاره به شایستگان و نیکوکاران واقعی است که ویژگیهای آنان ترسیم شد.

تجسّم این ویژگیها

دانشـمندان و مفسّـران بر آنند که سـمبل واقعی و تجسّم و تبلور این اوصاف والا، امیرمؤمنان علیه‌السـلام است و منظور نیز آن وجود گرانمایه است؛ چرا که به گواهی همه آگاهان و دانشوران، پس از پیامبر گرامی صـلی الله علیه و آله ، در میان امّت، جز او کسی را دارای این (صفحه ۵۷) صـفت و ویژگیها و عمل کننـده به این برنامه انسانساز قرآن نمی‌توان یافت؛ و هم از این رو است که جمعی از دانشمندان، عمل به این آیه شریفه و تجسّم عملی آن را، تنها پیامبران و پیشوایان معصوم علیهم‌السلام می‌شناسند.

پرتوی از این آیه شریفه

قرآن در این آیه شـریفه که به راستی یـک برنـامه کامـل، جامع و سازنـده است، ضـمن پاسـخگویی به هیاهوی یهود و نصارا و بیان نیکی و نیکوکاری و فرمانبرداری از خدا، اصولی‌ترین پایه‌های شایسـتگی و مهمترین ویژگی بندگان شایسـته خدا را در قلمرو بینش و گرایش و میدان عمل و اخلاق ترسیم می‌کند؛ به این صورت: ۱. شایسـتگان کسانی هستند که در قلمرو عقیده و بینش، به مبدأ و معـاد و پیامبران و کتابهای آسـمانی و فرشـتگان اعتقاد دارنـد و در پرتو شـناخت، به آنها ایمان می‌آورنـد: «وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ ». ...۲. آنان افزون بر این بلنـد نظری، ارتباطی گرم و دوسـتانه با خـدا دارنـد؛ و سـمبل این رابطه، نماز و نیایش با خداست که یک

برنامه شبانه‌روزی برای آنان است. ۳. رابطه اینان با مردم نیز در پرتو این ایمان و عقیده، دوستانه و عادلانه است، تا آنجا که نه تنها حقوق واجب مالی، که حقوق استحبابی را نیز می‌پردازند؛ و در قاموس زندگی آنان، ستم و حق کشی راه نمی‌یابد. ۴. این عدّه در میدان اخلاق و عمل نیز مردان وفا و امانت و صداقت و تقوا هستند؛ و در همه مراحل، شرافتمندانه و انسانی زندگی می‌کنند. (صفحه ۵۸)

۸. وصیّت‌های شایسته خانوادگی

اشاره

کُتِبَ عَلَیْکُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَکَ خَیْراً الْوَصِیَّهُ لِلْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبینَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَی الْمُتَّقینَ بر شما نوشته شده هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر چیز خوبی از خود به جای گذارده، وصیّت برای پدر و مادر و نزدیکان به طور شایسته کند، این حقّی است برای پرهیزکاران. (۱۸۰ / بقره)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در اینجا به جای کلمه «مال» ، کلمه «خَیْر» گفته شده، فرموده: اگر «چیز خوبی» از خود به یادگار گذارده، وصیّت کند. این تعبیر نشان می‌دهد که اسلام ثروت و سرمایه‌ای را که از طریق مشروع به دست آمده باشد و در مسیر سود و منفعت اجتماع به کار گرفته شود، خیر و برکت می‌داند و بر افکار نادرست آنها که ذات ثروت را چیز بدی می‌دانند، خط بطلان می‌کشد و از زاهدنمایان منحرفی که روح اسلام را درک نکرده و زهد را با فقر مساوی می‌دانند و افکارشان سبب رکود جامعه اسلامی و پیشرفت استثمارگران می‌شود، بیزار است. ضمنا این تعبیر اشاره لطیفی به مشروع بودن ثروت است، زیرا اموال نامشروعی که انسان از خود به یادگار می‌گذارد، خیر نیست، بلکه شرّ و نکبت است. از برخی روایات نیز استفاده می‌شود که از تعبیر «خیر» چنین به دست می‌آید که اموال قابل ملاحظه‌ای باشد وگرنه اموال مختصر، احتیاج به وصیّت ندارد، همان بهتر که ورثه آن را طبق قانون ارث در میان خود تقسیم کنند و به تعبیر دیگر مال مختصر چیزی نیست که انسان بخواهد ثلث آن را به عنوان وصیت جدا کند. (۱) ضمنا جمله «إِذا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ»: هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد» ، برای بیان آخرین فرصت وصیت است که اگر به تأخیر بیفتد، از دست می‌رود وگرنه هیچ مانعی ندارد که انسان قبل از آن پیش‌بینی کار خود را کرده، ***** ۱- «نُورُ الثَّقَلَیْن» ، جلد ۱، صفحه ۱۵۹. (صفحه ۵۹) وصیّت‌نامه خویش را آماده کند، بلکه از روایات استفاده می‌شود که این عمل بسیار شایسته‌ای است. مقیّد ساختن وصیّت در آیه فوق با قید «بِالْمَعْرُوفِ» اشاره به این است که وصیّت باید از هر جهت عقل پسند باشد، زیرا «معروف» به معنی شناخته شده برای عقل و خرد است. هم از نظر مبلغ و مقدار و هم از نظر شخصی که وصیّت به نام او شده و هم از جهات دیگر، باید طوری باشد که عرف عقلاء، آن را عملی شایسته بدانند، نه یک نوع تبعیض ناروا و مایه نزاع و دعوا و انحراف از اصول حقّ و عدالت.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«مَعْروف»: پسندیده و کار عادلانه‌ای که ستم و تجاوزی در آن نیست. «حَضَرَ»: حاضر شد، فرا رسید. «حَقّ»: درست، ثابت، لازم واجب.

وصیّت، دستوری سازنده

قرآن شریف در دو آیه قبل، بخشی از تدابیر سنجیده و عادلانه اسلام را در راه تأمین حقّ حیات ترسیم کرد؛ و اینک، در این آیات، از برنامه‌ای سخن به میان می‌آورد که بیشتر بُعد اقتصادی و حقوقی و خانوادگی دارد و آن عبارت است از وصیّت شایسته و منصفانه، پیش از فرارسیدن مرگ. «کُتِبَ عَلَیْکُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ» بر شما مردم باایمان مقرّر شده است که هرگاه یکی از شما را مرگ فرا رسد «کُتِبَ» یعنی مقرّر و لازم و واجب شد؛ و تفسیر «إِذا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ» این است که «آثار و نشانه‌های مرگ همچون: بیماری، خطر، پیری و مانند آنها پدیدار شود، نه آنکه فرشته مرگ برسد» و پاره‌ای نیز بر آنند که پیش از همه اینها، در حال صحّت و سلامت وصیّت کند. «اِنْ تَرَکَ خَیْراً» اگر مالی بر جای می‌گذارد (صفحه ۶۰) در اینکه این ثروت و دارایی باید چه اندازه باشد تا وصیّت بر آن لازم شود، دیدگاهها متفاوت است: ۱. عدّه‌ای معتقدند که مال و ثروتی داشته باشد؛ کم یا زیاد، تفاوتی ندارد. ۲ و گروهی دیگر بر این اعتقادند که کمتر از هزار یا پانصد درهم نباشد؛ و دسته‌ای آن را میانگین هشتصد تا هزار درهم عنوان ساخته‌اند که باید برای آن و بیشتر از آن، وصیّت پسندیده‌ای بنویسید. آورده‌اند که امیر مؤمنان علیه‌السلام به عیادتِ یکی از دوستداران خود رفته بود؛ و او ضمن بیان وضعیت مالی خویش پرسید که آیا باید وصیّت کند؟ آن حضرت فرمود: نه؛ چون دارایی تو هفتصد درهم است و قرآن دارایی فراوان را در نظر دارد که می‌فرماید: «اِنْ تَرَکَ خَیْراً». به عقیده مؤلّف، دیدگاه دوّم درست است؛ چرا که فرموده امیرمؤمنان علیه‌السلام، بهترین راهگشا و دلیل برای ما است. «الْوَصِیَّةُ لِلْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبینَ بِالْمَعْرُوفِ» به شیوه‌ای پسندیده [و شایسته]، برای پدر و مادر و نزدیکان [خود] وصیّت کند سبک شایسته در وصیّت این است که وصیتنامه به گونه‌ای عادلانه و انسانی نوشته شود که در آن نه در حقّ کسی ستم و بیدادی رفته باشد و نه تحمیل و تجاوزی و صاحبان بینش و خرد آن را گواهی کنند. برخی را اعتقاد بر آن است که ممکن است واژه «مَعْرُوف» به این معنا باشد که به مقدار شایسته‌ای در حقّ پدر و مادر و نزدیکان وصیّت کند؛ نه اینکه با ثروت فراوان مبلغ ناچیزی وصیّت کند که در این صورت کارش شایسته نیست. جمعی از مفسّران می‌گویند: ممکن است واژه «مَعْرُوف» مربوط به وصیّت کننده باشد و تفسیر آن این باشد که: وصیّت‌کننده طریق شایسته‌ای را در وصیّت خود در پیش گیرد و چنان نباشد که برای ثروتمندان فامیل یا خویشاوندان دور وصیّت کند و برایشان بهره‌ای قرار دهد، امّا برای بینوایان و خویشان نزدیک آنگونه که شایسته است، بهره‌ای قرار ندهد. (صفحه ۶۱) «حَقًّا عَلَی الْمُتَّقینَ» این [شیوه]، بر پروا پیشگان واجب شده است این جمله از آیه شریفه، بر لزوم وصیّت تأکید می‌کند. گروهی از مفسّران بر این عقیده‌اند که بعضی از آیات یا روایات مربوط به ارث، این آیه شریفه را نسخ کرده‌اند؛ و دسته‌ای نیز بر این پندارند که این آیه در مورد کسانی که ارث می‌برند، نسخ شده است و درباره کسانی که ارث نمی‌برند، باید وصیّت شود؛ جمعی نیز معتقدند که این آیه شریفه منافاتی با آیات ارث ندارد و نسخ نشده است. به اعتقاد ما و همه محقّقان و اندیشمندان ما، آیه شریفه نسخ نشده است؛ چرا که نسخ در صورتی تحقّق می‌یابد که در پیام دو آیه ناسازگاری کامل وجود داشته باشد، در حالی که میان آیات ارث و آیه وصیّت، چنین نیست. طرفداران دیدگاه نخست، به روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله استناد کرده‌اند که: «لا وَصِیَّةَ لِوارِثٍ» ؛ که این روایت را چنانچه از نظر سند نیز درست باشد (که چنین نیست)، باز هم نمی‌توان در مقابل آیه وصیّت قرار داد؛ زیرا در روایت آگاهی اندکی است، حال آنکه بیان قرآن، کامل و قطعی است. افزون بر این، اگر سند و دلالت روایت مزبور درست و روشن بود، می‌توانست کلّ آیه شریفه را تخصیص بزند و در نتیجه بگوییم: نوشتن وصیّت در مواردی فراتر از ۳۱ دارایی، روا نیست. پاره‌ای از مفسّران عقیده دارند که این آیه بدان دلیل نسخ شده است که به اجماع همه کارشناسان فقه، وصیّت واجب نیست. این ادّعا نیز درست نیست؛ چرا که حتّی اگر وصیّت را واجب ندانیم، چه مانعی دارد که آیه شریفه بیانگر یک دستور مستحبّ اخلاقی و خانوادگی و مالی باشد؟ بویژه آنکه در مورد این دستور انسانی، روایات بسیاری نیز از امامان نور و آموزگاران راستین قرآن علیهم‌السلام رسیده است که برای نمونه، به برخی نظر می‌افکنیم: ۱. از حضرت باقر علیه‌السلام نقل کرده‌اند که در پاسخ کسی که

از درستی و روا بودن وصیّت می‌پرسید فرمود: آری؛ وصیّت کسی که وارث دارد، درست است و آنگاه همین آیه شریفه را تلاوت فرمود که: «کُتِبَ عَلَیْکُمْ اذا». (... صفحه ۶۲) ۲. از امیرمؤمنان علیه‌السلام نیز نقل کرده‌اند که فرمود: «مَنْ لَمْ یُوصِ عِنْدَ مَوْتِهِ لِذَوی قَرابَتِهِ مِمَّنْ لا یَرِثُ فَقَدْ خَتَمَ عَمَلَهُ بِمَعْصِیَةٍ.» کسی که به هنگام مرگ، برای خویشاوندان دورترش که از او ارث نمی‌برند، وصیّت پسندیده‌ای نکند، زندگی و عملکردش با گناه و کوتاهی در ادای وظیفه به پایان رسیده است. ۳. همچنین از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که فرمود: «مَنْ ماتَ بِغَیْرِ وَصِیَّةٍ ماتَ میتَةً جاهِلِیَّةً» هر که بدون وصیّت از دنیا برود، مرگش به سان مرگ جاهلیت است. ۴ و نیز فرمود: «مَنْ لَمْ یُحْسِنْ وَصِیَّتَهُ عِنْدَ مَوْتِهِ کانَ نَقْصاً فی مُرُوءَتِهِ وَ عَقْلِهِ.» کسی که هنگام مرگ وصیّت شایسته‌ای نکند، همین کوتاهی نشانگر کاستی جوانمردی و خردمندی اوست. ۵. از ششمین امام نور علیه‌السلام است که فرمود: «ما یَنْبَغی لِاَمْرِءٍ مُسْلِمٍ اَنْ یَبیتَ اِلّا وَصِیَّتُهُ تَحْتَ رَأْسِهِ.» بر انسان مسلمان نزیبد که شب سر بر بالین نهد، مگر اینکه وصیتنامه‌اش را زیر سرش قرار داده باشد. (صفحه ۶۳)

۹. افراد خانواده عامل آزمایش و تربیت یکدیگر هستند

اشاره

زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنینَ وَ الْقَناطیرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَیْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعامِ وَ الْحَرْثِ ذلِکَ مَتاعُ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ محبّت امور مادّی، از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسب‌های ممتاز و چهارپایان و زراعت در نظر مردم جلوه داده شده است (تا در پرتو آن، آزمایش و تربیت شوند، ولی) اینها (در صورتی که هدف نهایی آدمی را تشکیل دهند،) سرمایه زندگی پست (مادّی) است و سرانجام نیک (و زندگی والا و جاویدان)، نزد خدا است. (۱۴/ آل‌عمران)

شرح آیه از تفسیر نمونه

جاذبه زینت‌های مادّی

«شَهَوات» جمع «شَهْوَة» به معنی علاقه شدید به چیزی است، ولی در آیه بالا، به معنی «مُشْتَهَیات» (اشیاء مورد علاقه) به کار رفته است. درست است که بدون این وسایل، نمی‌توان زندگی کرد و حتّی پیمودن راه معنویّت و سعادت نیز بدون وسایل مادّی، غیرممکن است، اما استفاده کردن از آنها در این مسیر، مطلبی است و دلبستگی فوق العاده و پرستش آنها و هدف نهایی بودن، مطلب دیگر. جمله «زُیِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ» که به صورت فعل مجهول ذکر شده، می‌گوید: علاقه به زن و فرزند و اموال و ثروت‌ها در نظر مردم زینت داده شده است، در اینجا این سؤال پیش می‌آید که؛ زینت دهنده چه کسی است؟ آن چه در تفسیر آیه صحیح به نظر می‌رسد، این است که زینت دهنده، خداوند است از طریق دستگاه آفرینش و نهاد و خلقت آدمی. زیرا خدا است که عشق به فرزندان و مال و ثروت را در نهاد آدمی ایجاد کرده تا او را آزمایش کند و در مسیر تکامل و تربیت پیش ببرد، همانطور که در آیه ۷ سوره کهف آمده: «إِنَّا جَعَلْنا ما عَلَی الْأَرْضِ زینَةً لَها لِنَبْلُوَهُمْ أَیُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا: ما آن چه را در روی زمین هست، زینت برای آن قرار دادیم تا آنها را بیازماییم که کدام‌یک عملشان بهتر است». یعنی از این عشق و علاقه تنها در مسیر خوشبختی و (صفحه ۶۴) سازندگی بهره گیرند نه در مسیر فساد و ویرانگری. آیه مورد بحث و سایر آیات مشابه آن، هیچگاه علاقه معتدل نسبت به زن و فرزندان و اموال و ثروت را نکوهش نمی‌کند، زیرا پیشبرد اهداف معنوی بدون وسایل مادّی، ممکن نیست، به علاوه قانون شریعت هرگز برضدّ قانون خلقت و آفرینش نمی‌تواند باشد، آن چه مورد نکوهش است، عشق و علاقه افراطی و به عبارت

دیگر، پرستش این موضوعات است.

منظور از «الْقَناطیرِ الْمُقَنْطَرَهِٔ» و «الْخَیْلِ الْمُسَوَّمَهِٔ» چیست؟

واژه «قَناطیر» جمع «قِنْطار» به معنی چیز محکم است و سپس به مال زیاد گفته شده است و اگر مشاهده می‌کنیم «پل» را «قَنْطَرَه» و «اشخاص باهوش» را «قِنْطِر» می‌گویند، به خاطر استحکام در بنا یا در تفکّر آنها است، «مُقَنْطَرَه» نیز اسم مفعول از همان مادّه به معنی مضاعف و مکرّر آن می‌باشد و ذکر این دو کلمه، پشت سر هم، برای تأکید است، شبیه تعبیری که در فارسی امروز رایج است که می‌گویند: «فلان کس صاحب «آلاف» و «اُلُوف» می‌باشد» ، یعنی ثروت زیادی دارد. واژه «خَیْل» اسم جمع است و به معنی اسب‌ها یا اسب سواران، هر دو است، البتّه در آیه مورد بحث منظور، همان معنی اول است. کلمه «مُسَوَّمَه» در اصل به معنی نشان‌دار است و نشان داشتن آن، یا به خاطر برازندگی اندام و مشخّص بودن چهره و یا به خاطر تعلیم و تربیت آنها و آمادگی برای سواری در میدان جنگ است. بنابراین آیه مورد بحث به شش چیز از سرمایه‌های مهمّ زندگی که عبارتند از؛ زن، فرزند، پول‌های نقد، مرکب‌های ممتاز، چهارپایانی که در دامداری مورد استفاده هستند (اَنْعام) و زراعت‌ها (حَرْث) اشاره می‌کند که ارکان زندگی مادّی انسان را تشکیل می‌دهند.

منظور از «متاع حیات دنیا» چیست؟

«مَتاع» به چیزی می‌گویند که انسان از آن بهره‌مند می‌شود و «حیات دنیا» به معنی زندگی پایین و پست است، بنابراین معنی جمله «ذلِکَ مَتاعُ الْحَیاهِٔ الدُّنْیا» ، چنین می‌شود که؛ اگر کسی تنها به این امور شش‌گانه به عنوان هدف نهایی عشق ورزد و (صفحه ۶۵) از آنها به صورت نردبانی در مسیر زندگی انسانی بهره نگیرد، چنین کسی تن به زندگی پستی داده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«شَهَوات»: جمع «شَهْوَت» ؛ و به معنای خواستنی‌ها و تمایلاتی است که برای ادامه زندگی جانداران ضروری است و خدای فرزانه به همین دلیل در سازمان وجودشان آفریده است. «قَناطیر»: جمع «قِنْطار» به معنای «دارایی هنگفت». اصل این واژه، به معنای «محکم‌کاری» است. «مُقَنْطَرَهٔ»: از «قَنْطَرَهٔ» برگرفته شده، که صیغه مفعولی است؛ و در اینجا برای تأکید به کار رفته است، به سان «حِجْراً مَحْجُوراً» یا «نَسْیاً مَنْسِیًّا». «خَیْل»: به نژادی خاص از اسب گفته می‌شود. اصل این واژه از «خیال» است؛ و بدان جهت به این اسم نامیده شده است که سوار بر آن، شکوه و عظمتی را در خویشتن می‌پندارد. «مُسَوَّمَهٔ»: از «سَوَّمَ» به معنای «چرانید» برگرفته شده؛ و «سیما» نیز به مفهوم «نیکو» است و گاه به نشانه و علامت گفته می‌شود.

موانع شناخت و بینش

در آیه‌ای که گذشت از بینش و خداوندگاران بینش سخن به میان آمد؛ و اکنون در این آیه شریفه، پیرامون موانع بینش و مهمترین چیزهایی بحث می‌شود که مردم را از راه درست و دریافت و شناخت حق بازمی‌دارد و آنان را به سوی دنیا و ارزشهای مادّی آن سوق می‌دهد. «زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنینَ وَ الْقَناطیرِ الْمُقَنْطَرَهِٔ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّهِٔ وَ الْخَیْلِ الْمُسَوَّمَهِٔ وَ الْأَنْعامِ وَ الْحَرْثِ» عشق ورزیدن به خواستنیها از عشق به زنان گرفته تا فرزندان، گنجینه‌های آکنده از (صفحه ۶۶) طلا و نقره، اسبهای نشاندار

و چهارپایـان دیگر و کشتزارها برای مردم آراسـته شـده است. در پاسـخ به این پرسـش که این زینت دهنـده زنان، فرزنـدان و اموال کیست، دیدگاهها متفاوت است: ۱. به باور پاره‌ای این زینت دهنده، شیطان است؛ چرا که هیچکس بیش از آفریدگار هستی دنیا و ارزشـهای مادّی آن را نکوهش نکرده و از هدف ساختن و دلبسـتگی به آنها هشدار نداده است. ۲. امّا گروهی بر خلاف طرفداران دیدگاه نخست، بر آنند که آفریدگار جهان و انسان، خود ریشه این عشق و خواستن را که همان تمایلات باشند در نهاد بشر سرشته است؛ تا تکلیف کردن آنان و آزمودنشان را در دنیا مقرّر دارد. این گروه بر آیه شـریفه زیر استناد می‌کنند: «إِنَّا جَعَلْنا ما عَلَی الْأَرْضِ زِینَةً لَها لِنَبْلُوَهُمْ أَیُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً.» (۱) مـا هر چه را که برروی زمین است، زینت آن ساختیم؛ تا آنان را بیازماییم که کـدامین آنان نیکو کردارترند. ۳ و برخی نیز بر این اعتقادند که این زینت دهنده، هم خدا است و هم شیطان؛ بدین صورت که آفریدگار هستی، زینت دهنده نیکیها و شایسـتگیها و ارزشـهای والای انسانی و معنوی است و شیطان دلفریب سازنده زشتیها و گناهان در نظر بندگان خـداست. علّت آنکه در این آیه شـریفه، پیش از همه، از زنـان نـام برده شـده، این است که به نظر بسیاری، فریبنـدگی آنان از همه بیشتر است و از پی آنـان از فرزنـدان یـاد می‌شود؛ چرا که دوستی به آنـان، گـاه انسـان را به آلودگی به حرام و گناه سوق می‌دهـد. روایت کرده‌انـد که پیامبر گرامی صـلی الله علیه و آله ، روزی به «اَشْعَث» داماد «حَمْزة» فرمود: آیا از دختر «حَمْزة» فرزنـدی نداری؟ پاسخ داد: چرا ای پیامبر خدا! از او پسـری دارم و ای کاش ثروت بسیاری داشتم و در راه سلامت و موفّقیّت او انفاق می‌کردم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری؛ چرا اینگونه نباشد؟ مگر نه اینکه فرزندان، روشنی چشم ۱. سوره کَهْف، آیه ۷. (صفحه ۶۷) پدران و مادراننـد و در همان حال مایه ترس و بخل و حزن و انـدوه آنان؟ در مورد واژه «قَناطیر» و اندازه آن نیز نظرهای مختلفی ارائه شده است: ۱. بعضی آن را هزار و دویست «اَوْقِیَة» گفته‌اند؛ ۲ و برخی یکهزار و دویست مثقال زر و سیم. ۳. جمعی آن را هزار دینار و یا دوازده هزار درهم دانسـته‌اند؛ ۴ و پـاره‌ای دیگر، هشـتاد هزار درهم یا صـد رطل. ۵. عـدّه‌ای گفته‌انـد: اندازه «قَناطیر» ، یکهزار دینار است؛ ۶ و گروهی دیگر آن را به انـدازه پوست گـاوی آکنـده از طلاـ دانسته‌اند. دیـدگاه آخر، از دو امـام راستین: حضـرت باقر و صادق علیهم‌السلام نیز روایت شده است. همچنین در مفهوم واژه «مُقَنْطَرَة» و اندازه آن، دیدگاهها متفاوت است: ۱. بعضی آن را دو برابر «قَناطیر» دانسـته‌اند؛ ۲ و برخی دیگر، نـه قِنْطـار. ۳. عـدّه‌ای آن را به «ثروتهای انباشـته و روی هم چیـده شـده» معنا کرده‌انـد؛ ۴. گروهی دیگر آن را به مفهوم «ثروت و دارایی گرد آمـده در یکجا» گرفته‌انـد. ۵ و جمعی نیز معتقدنـد که «مُقَنْطَرَة» عبارت است از انبوهی از زر و سـیم. پـاره‌ای هم گفته‌انـد که «قِنْطـار» تنهـا به طلای انباشـته شـده گفته می‌شود؛ که این نظر، درست نیست؛ چرا که خداونـد در این آیه شـریفه طلاـ و نقره را با هم آورده است. به باور مؤلّف، وجه مشترک همه این دیـدگاهها، این واقعیت است که «مُقَنْطَرَة» بـه ثروتی سـرشار و فراوان گفتـه می‌شـود. واژه «مُسَوَّمَه» را نیز به صورتهـای زیر معنـا کرده‌انـد: ۱. اسـبان دونده. ۲. اسبان خوب؛ چرا که واژه «مُسَوَّمَـهٔ» از «سـیمیاء» که به همین معناست، گرفته شـده است. ۳. اسبان تربیت شده. ۴. اسـبان مهیّا و آماده شده برای جهـاد و پیکار. (صـفحه ۶۸) منظور از «اَنْعـام» چهارپایـان در این آیه شـریفه، شـتر، گـاو و گوسـفند است؛ و مقصود از «حَرْث» کشتزار مزارع و بوسـتانها و باغها است. تمامی آنچه برشـمرده شد، از ارزشـهای مادّی و چیزهای دوست‌داشـتنی و مورد پسـند انسان است و آدمی بطور طبیعی خواهان آنهاست و در زنـدگی از آنها بهره می‌برد؛ گرچه پس از زمانی از او باز پس گرفته می‌شود، چرا که بازگشت همه به سوی خـداست. بنابراین، زیبنـده است که در مورد آنها پارسایی پیشه کرد و به آنچه نزد خـداست، روی آورد. «ذلِکَ مَتاعُ الْحَیاةِ الـدُّنْیا وَ اللّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ» و این جمله، هشدار است که: اینها همه، کالاهای ناچیز زندگی این دنیایند و پس از اندک زمانی از دست می‌روند؛ و سرانجام نیک و حسن عاقبت، تنها نزد خداست. (صفحه ۶۹)

۱۰. آیه «قُلْ أَ أُنَبِّئُکُمْ بِخَیْرٍ ...

آیه

«قُلْ أَ أُنَبِّئُکُمْ بِخَیْرٍ مِنْ ذلِکُمْ لِلَّذینَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصیرٌ بِالْعِبادِ»

ترجمه

بگو: آیا شما را از چیزی آگاه کنم که از این (سرمایه‌های مادّی) بهتر است؟ برای کسانی که پرهیزکاری پیشه کرده‌اند (و از این سرمایه‌ها، در راه مشروع و حقّ و عدالت، استفاده می‌کنند،) در نزد پروردگارشان (در جهان دیگر) باغهایی است که نهرها از پای درختانش می‌گذرد، همیشه در آن خواهند بود و همسرانی پاکیزه و خشنودی خداوند (نصیب آنها است) و خدا به (امور) بندگان بینا است. (۱۵ / آل عمران)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آری این باغهای بهشتی بر خلاف غالب باغهای این جهان، هرگز آب روان از پای درختانش قطع نمی‌شود و بر خلاف مواهب مادّی این جهان که بسیار زودگذر و ناپایدار است، جاودانی و ابدی است. همسران آن جهان، بر خلاف بسیاری از زیبارویان این جهان، هیچ نقطه تاریک و منفی در جسم و جان آنها نیست و از هر عیب و نقصی پاک و پاکیزه‌اند، همه اینها در یک طرف و مسأله خشنودی خداوند (رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ) که برترین نعمت‌های معنوی است، یک طرف، آری این نعمت معنوی، مافوق تصوّر نیز در انتظار مؤمنان پرهیزکار است. در واقع قرآن مجید در این آیه به افراد باایمان اعلام می‌کند که اگر به زندگی حلال دنیا قناعت کنند و از لذّات نامشروع و هوس‌های سرکش و ظلم و ستم به دیگران بپرهیزند، خداوند لذّاتی برتر و بالاتر در جهت مادّی و معنوی که از هرگونه عیب و نقص پاک و پاکیزه است، نصیب آنها خواهد کرد. در اینجا سؤالی مطرح است و آن این که؛ آیا در بهشت، لذّات مادّی هم وجود دارد؟ بعضی چنین می‌پندارند که لذایذ مادّی، منحصر به این جهان است و در آن جهان اثری از این لذایذ نیست و تمام تعبیراتی که در آیات قرآن درباره باغهای بهشتی و انواع میوه‌ها و آب‌های جاری و همسران خوب آمده، کنایه از یک سلسله مقامات و مواهب معنوی است که از باب «کَلِّمِ النّاسَ عَلی قَدْرِ عُقُولِهِمْ» (با مردم به اندازه فکرشان سخن بگو)، به این صورت تعبیر شده است. ولی در برابر این (صفحه ۷۰) پندار باید گفت: هنگامی که ما طبق صریح آیات فراوانی از قرآن کریم، «معاد جسمانی» را قبول کردیم، باید برای هر دو قسمت (جسم و روح) موهبت‌هایی به تناسب آن ها، منتهی در سطحی عالی‌تر وجود داشته باشد و اتّفاقا در این آیه اشاره به هر دو قسمت شده، هم آن چه شایسته معاد جسمانی است و هم آن چه شایسته روح و رستاخیز ارواح می‌باشد. در واقع آنها که تمام نعمت‌های مادّی آن جهان را کنایه از این نعمت‌های معنوی می‌گیرند، تحت تأثیر مکتب‌های التقاطی قرار گرفته علاوه بر این که بدون جهت ظواهر آیات قرآن را تأویل کرده، معاد جسمانی و لوازم آن را به کلّی فراموش نموده و منکر شده‌اند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

قرآن شریف پس از تحقیر دنیا و ارزشهای مادّی و رهنمود به سوی زهد و پارسایی، اینک به وصف شکوه و عظمت سرای دیگر می‌پردازد و مردم را به فراهم آوردن زاد و توشه معنوی و انجام دادن کارهای شایسته تشویق می‌کند. «قُلْ أَ أُنَبِّئُکُمْ بِخَیْرٍ مِنْ ذلِکُمْ لِلَّذینَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ» ای پیامبر! به مردم بگو: آیا شما را به بهتر از اینها دوست داشتنیها و ارزشها و لذّتها و فریبندگیهای مادّی و دنیوی خبر بدهم؟ برای آنان که پروا پیشه ساخته و از ضدّ ارزشها دوری گزیده‌اند، نزد پروردگارشان بوستانهایی است که از زیر درختان آنها جویهای آب زلال و شفّاف جاری است. پاره‌ای از مفسّران معتقدند که پرسش در این آیه

شریفه، بـا «عِنْدَ رَبِّهِمْ» خـاتمه می‌یابـد و خبرِ از آنچه بهتر است، از «جَنّاتٌ تَجْری» آغاز می‌شود. امّا گروهی دیگر بر آننـد که پایان استفهام، «بِخَیْرٍ مِنْ ذلِکُمْ» است و خبرِ از آنچه بهتر است، از «لِلَّذینَ اتَّقَوْا» شروع می‌شود. «خالِدینَ فیها وَ أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصیرٌ بِالْعِبادِ» آنان در آن بوستانهای بهشت جاودانه‌اند؛ و زنانی که از هر گونه آلودگی ظاهری و صفات ناپسند اخلاقی و انسانی پاک و پاکیزه‌اند و نیز خشنودی خدا برای (صفحه ۷۱) آنان خواهـد بود؛ و خدا به حال و روز و رفتار و عملکرد بندگان بینا است. (صفحه ۷۲)

۱۱. سیمای خانواده شایسته

اشاره

الَّذینَ یُنْفِقُونَ فِی السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْکـاظِمینَ الْغَیْظَ وَ الْعافینَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ همانها که در توانگری و تنگـدستی، انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌برند و از خطای مردم در می‌گذرند و خدا نیکوکاران را دوست دارد. (۱۳۴ / آل عمران)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«کَظْم» در لغت به معنی بستن سر مشکی است که از آب پر شـده باشـد و به طـور کنـایه در مورد کسـانی که از خشم و غضب پر می‌شونـد و از اِعمال آن خودداری می‌نماینـد به کار می‌رود. «غَیْظ» به معنی شـدّت غضب و حالت برافروختگی و هیجان فوق‌العاده روحی است، که بعـد از مشاهـده ناملایمات به انسان دست می‌دهـد. از آن جا که در آیه قبل وعـده بهشت جاویـدان به پرهیزکاران داده شـده در این آیه پرهیزکـاران را معرفی می‌کنـد و پنـج صـفت از اوصاف عالی و انسانی برای آنها ذکر نموده است: ۱ «آنها در همه حـال انفـاق می‌کننـد چه موقعی که در راحتی و وسـعتند و چه زمـانی که در پریشانی و محرومیتنـد» (الَّذینَ یُنْفِقُونَ فِی السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ). آنها با این عمل ثابت می‌کننـد که روح کمک به دیگران و نیکوکاری در جان آنها نفوذ کرده است و به همین دلیل تحت هر شـرایطی اقدام به این کـار می‌کننـد، روشن است که انفاق در حال وسعت به تنهایی نشانه نفوذ کامل صـفت عالی سـخاوت در اعماق روح انسان نیست، اما آنها که در همه حال اقـدام به کمک و بخشـش می‌کنند نشان می‌دهند که این صـفت در آنها ریشه‌دار است. ممکن است گفته شـود انسـان در حـال تنگـدستی چگونه می‌توانـد انفـاق کنـد؟ پاسـخ این سؤال روشن است: زیرا اولاًـ افراد تنگدست نیز به مقدار توانایی می‌توانند در راه کمک به دیگران انفاق کنند و ثانیا انفاق منحصـر به مال و ثروت نیست بلکه هرگونه موهبت خـدادادی را شامل می‌شود خواه مال و ثروت باشـد یا علم و دانش یا مواهب دیگر و به این ترتیب خداونـد می‌خواهـد روح گـذشت و فـداکاری و سـخاوت را حتّی در نفوس مسـتمندان جـای دهـد تـا (صـفحه ۷۳) از رذائـل اخلاـقی فراوانی کـه از «بخـل» سرچشـمه می‌گیرد برکنـار بماننـد. آنها که انفاق‌های کوچک را در راه خـدا ناچیز می‌شـمارند برای این است که هر یک از آنها را جداگانه مورد مطالعه قرار می‌دهند، وگرنه اگر همین کمک‌های جزیی را درکنار هم قراردهیم و مثلاً اهل یک مملکت اعم از فقیر و غنی هر کدام مبلغ ناچیزی برای کمک به بندگان خدا انفاق کنند و برای پیشبرد اهداف اجتماعی مصـرف نمایند کارهای بزرگی به وسـیله آن می‌تواننـد انجام دهنـد، علاوه بر این اثر معنوی و اخلاقی انفاق بسـتگی به حجم انفاق و زیادی آن ندارد و در هر حال عایـد انفاق کننـده می‌شود. جالب توجّه این که در اینجا نخستین صـفت برجسـته پرهیزکاران «انفاق» ذکر شده، زیرا این آیات نقطه مقابل صـفاتی را که درباره ربا خواران و استثمارگران در آیات قبل ذکر شد، بیان می‌کند، به علاوه گذشت از مال و ثروت آن هم در حـال خوشـی و تنگـدستی روشن‌ترین نشانه مقام تقوا است. ۲ «آنهـا بر خشم خود مسلّطند» (وَ الْکـاظِمینَ الْغَیْظَ). حالت خشم و غضب از خطرنـاک‌ترین حالات است و اگر جلوی آن رها شود، در شـکل یک نوع جنون و دیوانگی و از دست دادن هرنوع کنترل

اعصاب خودنمایی می کنـد و بسیاری از جنایات و تصـمیم‌های خطرناکی که انسان یک عمر بایـد کفّاره و جریمه آن را بپردازد در چنین حالی انجام می‌شود و لذا در آیه فوق دوّمین صفت برجسته پرهیزکاران را فروبردن خشم معرفی کرده است. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ کَظَمَ غَیْظـا وَ هُوَ قـادِرٌ عَلی اِنْفاذِهِ مَلَأَهُ اللّهُ اَمْنا وَ ایمانا: آن کس که خشم خود را فرو ببرد با این که قـدرت بر اعمال آن دارد خداوند دل او را از آرامش و ایمان پر می کند». ۳ «آنها از خطای مردم می گذرند» (وَ الْعافینَ عَنِ النّاسِ). فروبردن خشم بسیار خوب است اما به تنهایی کافی نیست زیرا ممکن است کینه و عداوت را از قلب انسان ریشه‌کن نکند، در این حال برای پایـان دادن به حـالت عـداوت بایـد «کَظْم غَیْـظ» توأم با «عفو و بخشـش» گردد، لـذا به دنبال صـفت عالی خویشـتن‌داری و فروبردن خشم، مسأله عفو و گذشت را بیان نموده، البتّه منظور (صـفحه ۷۴) گذشت و عفو از کسانی است که شایسـته آنند نه دشمنان خون آشامی که گذشت و عفو باعث جرأت و جسارت بیشتر آنها می‌شود. ۴ «آنها نیکوکارند» (وَ اللّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ). در اینجا اشاره به مرحله‌ای عالی‌تر از عفو شده که همچون یک سلسله مراتب تکاملی پشت سرهم قرار گرفته‌اند و آن این است که انسان نه تنها خشم خود را فرو برد و با عفو و گـذشت کینه را از دل بشویـد بلکه با نیکی کردن در برابر بدی (آنجا که شایسـته است) ریشه دشـمنی را در دل طرف نیز بسوزانـد و قلب او را نسـبت به خویش مهربـان گردانـد به طوری که در آینـده چنان صـحنه‌ای تکرار نشود، به طور خلاصه نخست دسـتور به خویشـتن‌داری در برابر خشم و پس از آن دسـتور به شسـتن قلب خود و سپس دستور به شستن قلب طرف می‌دهـد. در حـدیثی که در کتب شیعه و اهـل تسـنّن در ذیـل آیه فوق نقـل شـده چنین می‌خوانیم که: یکی از کنیزان امـام علی بن الحسین به هنگامی که آب روی دست امام می‌ریخت، ظرف آب از دسـتش افتاد و بدن امام را مجروح ساخت، امام از روی خشـم سر بلند کرد کنیز بلافاصله گفت خداوند در قرآن می‌فرماید: (وَ الْکاظِمینَ الْغَیْظَ) امام فرمود: «خشم خود را فرو بردم» ، عرض کرد: «وَ الْعافینَ عَنِ النّاس» فرمود: «تو را بخشـیدم خـدا تو را ببخشـد» ، او مجدّدا گفت: «وَ اللّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ» امام فرمود: «تو را در راه خـدا آزاد کردم». (۱) این حـدیث شاهـد زنـده‌ای است بر این که سه مرحله مزبـور هر کـدام مرحله‌ای عـالی‌تر از مرحله قبـل است. ***** ۱- به «دُرُّ الْمَنْثُور» و «نُورُ الثَّقَلَیْن» در ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود. (صفحه ۷۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«کَظْم»: این واژه در فرهنگ عرب، به معنای بسـتن سر مشک آبی است که پر شده است؛ و به همین تناسب، در مورد کسانی که از خشم آکنده می‌شوند امّا به دلایلی خشم خویش را فرو می‌برند؛ به کار می‌رود و «کَظامَه» به معنای قناتی است که از زیر زمین روان است. تفاوت «خشم» و «غَیْظ» آن است که خشم در برابر خشنودی و تصـمیم بر کیفر کسـی می‌باشد که درخور آن است؛ امّا غیظ، هیجان در برابر گناه و زشتی است. به همین جهت در مورد خدا، خشم به کار می‌رود، نه غیظ.

پرتوی از سیمای خانواده بهشتی

قرآن در این آیه پرتوی از سیمای خانواده بهشتی را ترسیم می کنـد و می‌فرمایـد: «الَّذینَ یُنْفِقُونَ فِی السَّرّاءِ وَ الضَّرّاءِ» همانان که در گشـایش و تنگنـا، انفـاق می کننـد در تفسـیر دو واژه «سَرّاء» و «ضَرّاء» دو نظر ارائه شـده است: ۱. بعضـی ایـن دو واژه را به معنـای «تنگـدستی و گشایش» گرفته‌اند. ۲ و برخی آن دو را به «شادمـانی و انـدوه» معنا کرده‌انـد و معتقدنـد آیه شـریفه بیانگر این واقعیت است که این فراز و نشیبها و حالات گوناگون روحی، هرگز آنان را از انفاق در راه خـدا باز نمی‌دارد. «وَ الْکاظِمینَ الْغَیْظَ وَ الْعافینَ عَنِ النّاسِ» و آنـان کـه بـه هنگـام جوشـش خشـم، آن را فرو می‌برنـد و از کسـانی کـه به آنـان خسـارت و آزار رسانده‌انـد، انتقـام

نمی گیرنـد و به جـای آن شـکیبایی پیشه می‌سازنـد. و نیز آنـان که از گناه و لغزش مردم در صورتی که نظام جامعه گسیخته نشود، می گذرند. «وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ» (صفحه ۷۶) آیه شریفه بیـان می‌دارد که هر که اینگونه شـد و به این ویژگیها آراسته گردیـد، نیکوکـار است؛ و خداونـد نیکوکاران را دوست دارد و به آنان پاداشـی عظیم می‌دهـد. به اعتقاد دسـته‌ای از مفسّران، ممکن است احسان و نیکی، خود یکی دیگر از ویژگیهای پروا پیشگان و شرط تقوی باشد و در تفسیر واژه «اِحْسان» ، برخی بر آنند که منظور این است که به کسانی نیکی کنی که در مورد تو بـدرفتاری کرده‌انـد؛ چرا که نیکی به کسانی که به تو نیکی کرده‌اند، نوعی داد و ستد و معامله است، نه نیکی و نیکوکاری.

پرتوی از روایات در مورد سخاوت و انفاق

نخستین ارزشـی که آفریـدگار هستی آن را از ویژگیهـای اهـل بهشت شـمرده و مردم را بـدان ترغیب فرمـوده، خصیصه انسانی و اخلاقی بخشندگی و سخاوت است. در این مورد، روایات ارزنده و انسانسازی نیز رسیده است که به برخی از آنها نظر می‌افکنیم: ۱. از پیامبر گرامی صـلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: اَلسَّخاءُ شَـجَرَةٌ فِی الْجَنَّةِ اَغْصانُها فِی الدُّنْیا مَنْ تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ اَغْصانِها قادَتْهُ اِلَی الْجَنَّةِ وَالْبُخْلُ شَجَرَةٌ فِی النّارِ اَغْصانُها فِی الدُّنْیا فَمَنْ تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ اَغْصانِها قادَتْهُ اِلَی النّارِ» (۱) بخشندگی و سخاوت، درخت پر میوه‌ای است در بهشت که شاخه و برگ آن تا دنیا گسترش یافته است؛ هرکه به شاخه‌ای از آن درآویزد، او را به بهشت پر طراوت خـدا راه می‌نمایـد و بخـل و تنـگ چشـمی، درختی است از درختهـای دوزخ که شاخسـاران آن تا دنیا امتـداد یافته است؛ هر که به شاخه‌ای از آن چنگ زند، او را به دوزخ راه خواهد نمود. ۲. امیر مومنان علیه‌السلام فرمود: «اَلْجَنَّةُ دارُ الاَسْخِیاءِ.» (۲) بهشت، خانه و قرارگاه سخاوتمندان است. ۳ و نیز فرمود: «اَلسَّخِیُّ قَریبٌ مِنَ اللّهِ قَریبٌ مِنَ الْجَنَّةِ قَریبٌ مِنَ النّاسِ وَ بَعیـدٌ مِنَ النّارِ وَالبَخیلُ بَعیـدٌ مِنَ اللّهِ بَعیـدٌ مِنَ الْجَنَّةِ بَعیـدٌ مِنَ النّاسِ وَ قَریبٌ مِنَ النّارِ.» (۳) ۱. کَنْزُ الْعُمّال، ج ۶، ص ۳۳۷، ح ۱۵۹۲۷. ۲. الکافی، ج ۴، ص ۹. عُیون اَخبار الرِّضا(ع)، ج ۲، ص ۱۲. (صفحه ۷۷) بخشنده، به خدا و بهشت و مردم نزدیک و از آتش دوزخ دور است؛ و بخیل، به عکس او، از خدا و بهشت و مردم دور و به آتش دوزخ بسیار نزدیک است.

ارزش انسانی و اخلاقی فرو بردن خشم و غضب

آفریـدگار هستی در ادامه آیه شـریفه، فروبردن خشم را نیز از ویژگیهـای دیگر بهشتیـان و پرواپیشـگان عنوان می‌سـازد. ۱. از پیامبر گرامی صـلی الله علیه و آله آورده‌انـد که فرمود: «مَنْ کَظَمَ غَیْظَهُ وَ هُوَ قادِرٌ عَلی اِنْفاذِهِ مَلأَهُ اللّهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ آمِناً وَ إیماناً.» (۱) هر که خشم خود را فرو برد در حـالی که می‌توانـد انتقام بگیرد، خداونـد وجود او را در روز رسـتاخیز، سـرشار از شادمانی، امنیّت و ایمان می‌سازد. ۲. همچنین روایت کرده‌انـد که فرمود: «کـاظِمُ الْغَیْظِ کَضـارِبِ السَّیْفِ فی سَبیلِ اللّهِ فی وَجْهِ عَـدُوِّهِ.» (۲) فرو برنده خشـم هماننـد کسـی است که بـا شمشـیر آخته رویاروی دشـمنان خـدا ایسـتاده و در راه او شمشـیر می‌زنـد. ۳ و نیز فرمـود: «لَیْسَ الشَّدیدُ بِالصَّرْعَةِ اِنَّمَا الشَّدیـدُ الَّذی یَمْلِکُ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ ثُمَّ ذَکَرَ ...: وَ الْعافینَ عَنِ النّاسِ» (... ۳) قهرمان آن نیست که در میدان کشتی پیروز شود، بلکه کسی است که به هنگام غضب زمام نفس خویش را به کف داشته باشد و آنگاه این آیه شریفه را تلاوت کرد که: «وَ الْعافینَ عَنِ النَّاس» ... ۴. همچنین از آن حضـرت است که: «اِنَّ هؤُلاءِ فی اُمَّتی قَلیلٌ اِلاّ مَنْ عَصَمَ اللّهُ.» (۴) این دسته از مردم، در جامعه و امّت من بسیار اندکنـد و فقط خـدا باید آنان را مدد رساند؛ امّا در جامعه‌های پیشـین شـمار آنها بسیار بوده است. ۱. عُیُون اَخبار الرِّضا(ع)، ج ۲، ص ۱۲. ۲. المُعجَم الکبیر، لِلطَّبَرانی، ص ۱۲. ۳. المُعجَمُ الکبیر، لِلطَّبَرانی، ص ۱۲. ۴. صحیح بُخاری، ج ۸، ص ۳۴ و صـحیح مُسلم، ج ۴، ص ۲۰۱۴. ۵. تفسیر کَشّاف، ج ۱، ص ۴۶۴. (صفحه ۷۸) نکته‌ای ظریف نکته‌ای ظریف و درسـی انسان ساز در این آیه شـریفه هست و آن اینکه: «گـذشت از لغزشـهای دیگران، اگرچه واجب نیست، بسیار مورد رضای خداست». پیامبر

گرامی صلی الله علیه و آله در این خصوص فرموده است: «ما عَفا رَجُلٌ مَظْلَمَةً قَطَّ اِلاّ زادَهُ اللّهُ بِها عِزّاً.» هیچ انسانی از حقّ خویش در مورد دیگری نگذشت، جز اینکه خدا به برکت آن عمل انسانی، شکوه و عزّتی به او ارزانی داشت. نیکوکاران و از پی آن، خداوند از نیکوکاران سخن به میان می‌آورد و به روشنی می‌فرماید که آنان را دوست دارد. نیکوکار، انسان شایسته‌ای است که فقط به خاطر خدا نعمتی خالص به دیگری می‌بخشد و برای خشنودی او کارهای شایسته انجام می‌دهد. در این مورد آورده‌اند که روزی یکی از کنیزان چهارمین امام نور، با ظرفی، آب بر دست آن بزرگوار می‌ریخت که ظرف آب از دستش افتاد و آب جوشان، دستهای آن حضرت را سوزاند. امام چهارم سر بلند کرد و نگاهی به کنیز انداخت؛ که آن بنده هوشمند خدا گفت: خداوند می‌فرماید: «وَ الْکاظِمینَ الْغَیْظ». حضرت فرمود: خشم خویش را فرو بردم. گفت: می‌فرماید: «وَ الْعافینَ عَنِ النّاس» فرمود: گذشت کردم. گفت: می‌فرماید «وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ». فرمود: برو که تو را در راه خدا آزاد ساختم. (صفحه ۷۹)

۱۲. آیه (نفی خشونت نسبت به خانواده)

اشاره

نفی خشونت نسبت به خانواده وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَکَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللَّهُ وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ و آنها که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند، یا به خود ستم کنند، به یاد خدا می‌افتند و برای گناهان خود، طلب آمرزش می‌کنند و کیست جز خدا که گناهان را ببخشد؟ و بر گناه، اصرار نمی‌ورزند، با این که می‌دانند. (۱۳۵ / آل عمران)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«فاحِشَهْ» از ماده فُحْش و فَحْشاء به معنی هر عمل بسیار زشت است و انحصار به اعمال منافی عفت ندارد زیرا در اصل به معنی «تجاوز از حدّ» است که هر گناهی را شامل می‌شود. ۵ در آیه فوق اشاره به یکی دیگر از صفات پرهیزکاران شده که «آنها علاوه بر اوصاف مثبت گذشته اگر مرتکب گناهی شوند به زودی به یاد خدا می‌افتند و توبه می‌کنند و هیچگاه اصرار بر گناه نمی‌ورزند». از تعبیری که در این آیه شده چنین استفاده می‌شود که انسان تا به یاد خدا است مرتکب گناه نمی‌شود آنگاه مرتکب گناه می‌شود که به کلّی خدا را فراموش کند و غفلت تمام وجود او را فراگیرد، اما این فراموش‌کاری و غفلت در افراد پرهیزکار دیری نمی‌پاید، به زودی به یاد خدا می‌افتند و گذشته را جبران می‌کنند، آنها احساس می‌کنند که هیچ پناهگاهی جز خدا ندارند و تنها باید آمرزش گناهان خویش را از او بخواهند. «کیست جز خدا که گناهان را ببخشد» (وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلَّا اللّهُ). باید توجّه داشت که در آیه علاوه بر عنوان فاحشه، ظلم بر خویشتن نیز ذکر شده «اَوْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ» و فرق میان این دو ممکن است این باشد که فاحشه اشاره به گناهان کبیره و ظلم بر خویشتن اشاره به گناهان صغیره است. در پایان آیه برای تأکید می‌گوید: «آنها هرگز با علم و آگاهی بر گناه خویش اصرار نمی‌ورزند و تکرار گناه نمی‌کنند» (وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ). در ذیل این آیه از امام باقر نقل شده که (صفحه ۸۰) فرمود: «اَلْاِصْرارُ اَنْ یَذْنِبَ الذَّنْبَ فَلا یَسْتَغْفِرَ اللّهَ وَ لا یُحَدِّثُ نَفْسَهُ بِتَوْبَةٍ فَذلِکَ الْاِصْرارُ: اصرار بر گناه این است که انسان گناهی کند و دنبال آن استغفار ننماید و در فکر توبه نباشد این است اصرار بر گناه». (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«فاحِشَه»: بر گرفته از مادّه «فُحْش» به معنای «کار بسیار زننده و زشت» است. «اِصْرار»: پافشاری بر اندیشه یا عقیده یا کاری.

شأن نزول

در شأن نزول آیه مورد بحث دو روایت رسیده است: ۱. گروهی از مفسرین آورده‌اند که برخی از ایمان آوردگان به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند و گفتند: «ای پیامبر خدا! آیا بنی اسرائیل در بارگاه خداوند از ما گرامی‌ترند که خدا کیفر گناهانشان را در همین دنیا می‌دهد؛ امّا کیفر گناهان ما را به سرای آخرت می‌اندازد؟» و این پرسش بدان جهت بود که اگر یکی از آنان گناهی مرتکب می‌شد، بامدادان که از خواب برمی‌خاست، به کیفر گناهش، روی درب خانه‌اش نقش می‌بست که «گوش و بینی‌ات بریده باد» ... و بدینوسیله رسوا می‌شد. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در پاسخ آنان، به اندیشه فرو رفت؛ که فرشته وحی در رسید و این آیه شریفه را آورد؛ و بدین‌سان، آفریدگار هستی توبه و آمرزش خواهی را به جای آن رسوایی بزرگی که کفّاره گناهان بنی اسرائیل در این جهان بود، برای امّت پیامبر صلی الله علیه و آله مقرّر فرمود. ۲. امّا گروهی دیگر آورده‌اند که: بانویی به درِ مغازه مردی مسلمان به نام «نَبهان» رفت تا خرما بخرد. فروشنده برای فریب دادن زن گفت: «در خانه یا انبار خویش، خرمای مرغوبتری دارم» و هنگامی که او را با این نقشه شوم به خانه برد، ***** ۱- تفسیر «عَیّاشی» ، ذیل آیه. (صفحه ۸۱) دست تجاوز به سوی وی گشود و او را بوسید. آن زن با شرف و پاکدامن، بر او خروشید که: «مرگ بر تو باد! آیا از خدا نمی‌ترسی؟» فروشنده از نهیب قهرمانانه زن به خود آمد و به شدّت پشیمان شد. زن به سلامت بیرون آمد و آن مرد به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و ضمن اعتراف به گناه، با ندامتی بسیار، راه چاره خواست و آنجا بود که این آیه مبارکه فرود آمد: وَالَّذینَ اِذا فَعَلُوا ... در آیه مورد بحث می‌فرماید: «وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَکَرُوا اللَّهَ» و کسانی که چون کار زشتی انجام دهند یا به خویشتن ستم روا دارند، به یاد خدا می‌افتند و او را با همه وجود یاد می‌کنند. در مفهوم دو واژه «فاحِشَةً» و «ظَلَمُوا» ، دیدگاهها متفاوت است: ۱. بعضی نخستین واژه را به مفهوم «عمل منافی با عفّت» گرفته‌اند و دوّمی را سایر گناهان دانسته‌اند. ۲. برخی دیگر، واژه نخست را گناهان بزرگ و دوّمی را گناهان کوچک عنوان ساخته‌اند. ۳. عدّه‌ای گفته‌اند: «فاحشه» به هر گناه بزرگی خواه آشکار، خواه نهان اطلاق می‌شود. ۴ و پاره‌ای دیگر، «فاحشه» را به «کار زشت» و «ظلموا» را به «گفتار زشت» تفسیر کرده‌اند. مقصود از «به یاد خدا افتادن» این است که کیفر دردناک خدا و آتش شعله‌وری را که پروردگار برای تبهکاران برافروخته است، بیاد آورند؛ از گناه دست بشویند و به زشتی نزدیک نشوند. «فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ» و برای گناها نشان، از خداوند آمرزش می‌خواهند. منظور این است که آنان پس از به فراموشی سپردن خدا و ارتکاب گناه، به خود آیند. پس، آفریدگار هستی این گروه از انسانها را می‌ستاید؛ چرا که آنان بعد از گمراهی، به راه درست می‌گرایند و جمعی بر آنند که آنان می‌گویند: بارخدایا! گناهان ما را بیامرز که ما توبه کننده و پشیمانیم و دیگر گرد گناه نمی‌گردیم. (صفحه ۸۲) «وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلاَّ اللّهُ» و جز خدا، چه کسی گناهان را می‌بخشاید؟ این جمله از آیه شریفه، نهایت لطف و بخشایش خدا را نشانگر است؛ و مقصود از آن، ترغیب گناهکاران به توبه و بازگشت به سوی خدا و طلب آمرزش و ایجاد حسن ظن در لغزشکاران و برانگیختن امید و نوید در آنان است. در این بیان، خدا به بندگانی که مرتکب گناه شده‌اند، می‌گوید: از خدایتان پوزش بخواهید و طلب آمرزش کنید و جز او چه کسی می‌تواند گناهایتان ببخشید؟ تفاوت بخشش و آمرزش پروردگار با برخی بندگان شایسته و برزگمنش خود این است که آنان نیز از لغزشهای همنوعان خود می‌گذرند، امّا گناهانی که درخور کیفر است، تنها باید از سوی پروردگار بخشوده شود و اوست که گناهان کبیره را که لغزشهای ما در برابر آنها ناچیز است عفو می‌کند. «وَ لَمْ یُصِرُّوا عَلی ما فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ» و بر آنچه مرتکب شده‌اند، دانسته پافشاری نمی‌کنند. به عقیده گروهی از مفسِّران، منظور از اصرار نورزیدن بر گناه این است که بعد از ارتکاب گناه توبه کنند و آمرزش بخواهند. امّا باید دانست که مفهوم حقیقی توبه، فقط طلب آمرزش نیست، بلکه باید همراه با ترک گناه و تحوّل مطلوب

اخلاقی و عملی باشد؛ چرا که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ گناهی در صورت تکرار و پافشاری بر آن، دیگر گناه کوچک یا صغیره نیست، همانگونه که هیچ گناهی هم اگر توبه واقعی از پی آن آید و گناهکار از آفریدگار هستی آمرزش بخواهد و راه و رسم خویش را اصلاح کند، دیگر گناه کبیره نخواهد بود و مورد عفو قرار می‌گیرد. «ابن عبّاس» در تفسیر خود می‌گوید: پافشاری بر گناه این است که انسان به ارتکاب گناه عادت کند و به تدریج توبه و آمرزش خواهی از خدا را به فراموشی سپارد. «وَ هُمْ یَعْلَمُونَ» در این مورد نیز دیدگاهها متفاوت است: ۱. به باور گروهی منظور این است که این گناهگاران دانسته و با آگاهی، به گناه (صفحه ۸۳) دست یازیده و اینک توبه کرده‌اند و آمرزش خدا را می‌خواهند، نه اینکه از روی غفلت و ناآگاهی گناه کرده باشند، چرا که خداوند چنین کسانی را می‌بخشد. ۲ و به عقیده دسته‌ای دیگر، منظور این است که آنان به گناه خویش آگاهند و با این وصف، چنانچه توبه کنند گناهشان بخشوده می‌شود؛ چرا که در صورت ناآگاهی بر گناه و نداشتن راهی برای آگاهی، به کسی می‌مانند که ندانسته با مادر رضاعی خویش ازدواج کند که در این صورت گناهی بر او نیست. (صفحه ۸۴)

۱۳. أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ

ترجمه

آنها پاداششان آمرزشِ پروردگار و بهشت‌هایی است که از زیر درختانش، نهرها جاری است جاودانه در آن می‌مانند، چه نیکو است پاداش اهل عمل. (۱۳۶ / آل عمران)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در حقیقت در اینجا نخست اشاره به مواهب معنوی و «مغفرت» و شستشوی دل و جان و تکامل روحانی شده، سپس اشاره به مواهب مادّی نموده و در پایان می‌گوید: «این چه پاداش نیکی است برای آنها که اهل عمل هستند» (وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ). نه افراد واداده و تنبل که همیشه از تعهّدات و مسؤولیّت‌های خویش می‌گریزند. (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«أُولئِکَ جَزاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها» آنانند که پاداششان بر کارهای شایسته و توبه و بازگشت به سوی خدا آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستانهایی است که از زیر درختان آنها جویبارها روان است؛ و آنان در آنجا جاودانه خواهند بود. «وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ» و پاداش آنان که عمل شایسته انجام می‌دهند، راستی چه نیکو پاداشی است! این پاداشها عبارتند از: ۱. بهشت پرطراوت و زیبای خدا؛ ۲. انواع پاداشها و آمرزشها؛ ۳. بخشایش گناهان و پرده‌پوشی از بدیها. آری؛ اینها پاداشهای شکوهمندی هستند که از مهر و فزون بخشی خدا سرچشمه *****۱- از آیات مورد بحث می‌توان در ارتباط با نفی خشونت نسبت به زنان و کودکان و اثبات مهرورزی در خانواده و بازسازی روانی جامعه استفاده کرد (مؤلّف). (صفحه ۸۵) می‌گیرند؛ چه، چشم‌پوشی از کیفر گناهان به برکت توبه، مهر و بخششی از سوی خداست، گر چه انسان به برکت توبه از دیدگاه عقل، درخور پاداش می‌شود و پروردگار به توبه و بازگشت به سوی حقّ و عدالت دستور داده است و دستور به انجام دادن کارهای شایسته بدون پاداش زیبنده نیست. (صفحه ۸۶)

۱۴. آیه (چرا غالبا خانواده‌های بی‌بند و بار در ناز و نعمتند و خانواده‌های با ایمان در سختی و مشقّت)

اشاره

چرا غالبا خانواده‌های بی‌بند و بار در ناز و نعمتند و خانواده‌های با ایمان در سختی و مشقّت لا یَغُرَّنَّکَ تَقَلُّبُ الَّذینَ کَفَرُوا فِی الْبِلادِ رفت و آمد (پیروزمندانه) کافران در شهرها، تو را نفریبد. (۱۹۶ / آل عمران) مَتاعٌ قَلیلٌ ثُمَّ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهادُ این متاع ناچیزی است و سپس جایگاهشان دوزخ و چه بد جایگاهی است. (۱۹۷/آل‌عمران)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سؤالی که برای جمعی از مسلمانان عصر پیامبر، مطرح بود یک سؤال عمومی و همگانی برای بسیاری از مردم در هر عصر و زمان است، آنها غالبا زندگی مرفّه و پر ناز و نعمت گردنکشان و طغیانگران و فراعنه و افراد بی‌بند و بار را، با زندگی پر مشقّت جمعی از افراد با ایمان مقایسه می‌کنند و می‌گویند چرا آنها با آن همه جنایت و آلودگی زندگی مرفّه‌ای دارند و اینها با داشتن ایمان و تقوا در سختی به سر می‌برند و گاهی این موضوع در افراد سست ایمان ایجاد شکّ و تردید می‌کند. این سؤال اگر به دقّت بررسی شود و عوامل مطلب در دو طرف تجزیه و تحلیل گردد، پاسخ‌های روشنی دارد، که آیه فوق به بعضی از آنها اشاره کرده است و با دقّت و مطالعه، به بعضی دیگر می‌توانیم دست یابیم. آیه می‌گوید: «رفت و آمد پیروزمندانه کافران در شهرهای مختلف هرگز تو را نفریبد: لا یَغُرَّنَّکَ تَقَلُّبُ الَّذینَ کَفَرُوا فِی الْبِلادِ». گرچه مخاطب در آیه شخص پیامبر است ولی روشن است که منظور عموم مسلمانان می‌باشند. در آیه دوّم می‌فرماید: «این پیروزی‌ها و درآمدهای مادّی بی قید و شرط، پیروزی‌های زودگذر و اندک‌اند: مَتاعٌ قَلیلٌ». سپس اضافه می‌کند: «و به دنبال این پیروزی‌ها عواقب شوم و مسؤولیّت‌های آن دامان آنها را خواهد گرفت و جایگاهشان دوزخ است چه جایگاه بد و آرامگاه نامناسبی: ثُمَّ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهادُ». آیه فوق در حقیقت اشاره به دو نکته می‌کند: نخست، این که بسیاری از پیروزی‌های (صفحه ۸۷) طغیانگران و ستمکاران ابعاد محدودی دارد، همانطور که محرومیّت‌ها و ناراحتی‌های بسیاری از افراد با ایمان نیز محدود است، نمونه زنده این موضوع را در وضع مسلمانان آغاز اسلام و دشمنان آنها می‌توانیم مشاهده کنیم، حکومت اسلام چون در آن زمان به شکل نهالی نوخاسته بود و از طرف دشمنان نیرومندی که همچون طوفان براو می‌تاختند تهدید می‌شد بسیار پر و بال بسته بود به خصوص این که مهاجرت مسلمانان مکّه آنها را که در اقلیّت بودند به کلّی از هستی ساقط کرده بود و این وضع، مخصوص آنها نبود، بلکه تمام طرفداران یک انقلاب بنیادی و روحانی در یک جامعه فاسد، یک دوران محرومیّت شدید در پیش خواهند داشت. ولی می‌دانیم که این وضع زیاد طولانی نشد، حکومت اسلامی ریشه‌های محکمی پیدا کرد و شاخه‌های آن نیرومند و قوی شد، سیل ثروت به کشور اسلام سرازیر شد و دشمنان سرسخت که در ناز و نعمت بودند به خاک سیاه نشستند، این همان چیزی است که با جمله «مَتاعٌ قَلیل» در آیه به آن اشاره شده است. دیگر این که موفقیّت‌های مادّی جمعی از افراد بی‌ایمان بر اثر این است که در جمع‌آوری ثروت هیچگونه قید و شرطی برای خود قایل نیستند و از هر طریقی خواه مشروع یا نامشروع و حتی با مکیدن خون بینوایان برای خود ثروت اندوزی می‌کنند، در حالی که مؤمنان برای رعایت اصول حقّ و عدالت محدودیّت‌هایی دارند و باید هم داشته باشند، بنابراین نمی‌توان حال این دو را با هم مقایسه کرد، اینها احساس مسؤولیّت می‌کنند، در حالی که آنها هیچگونه مسؤولیّتی برای خود احساس نمی‌کنند و از آن جا که عالم، عالم اختیار و آزادی اراده است، خداوند هر دو دسته را آزاد گذاشته تا سرانجام، هر یک به نتیجه اعمال خود برسند و این همان است که در آیه فوق به آن اشاره شده: «ثُمَّ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهادُ».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

همانگونه که در شأن نزول اشاره شد، این آیه‌ها در پاسخ به پرسش جمعی از (صفحه ۸۸) مسلمانان در مورد راز برخورداری از ناز و نعمت برخی از شرک گرایان و بیدادپیشگان و محرومیّت برخی از ایمان آوردگان فرود آمد، نخست می‌فرماید: «لا یَغُرَّنَّکَ تَقَلُّبُ الَّذینَ کَفَرُوا فِی الْبِلادِ» رفت و آمد کفرگرایان در شهرها و ژستهای پیروزمندانه و درآمدهای سرشارشان هرگز تو را نفریبد. به باور برخی روی سخن در آیه شریفه، با پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله است؛ و به باور برخی دیگر، با تک‌تک ایمان آوردگان یا انسانهای حق‌طلب می‌باشد و هشدار می‌دهد که مبادا جنب و جوش کافران و بیداد پیشگان و رفت و آمد آنان در شهرها و سود سرشار و بهره‌وریشان از ارزشهای مادی و بازخواست فوری نشدنشان، تو را بفریبد یا مایه حسرت تو شود؛ چرا که فرجام کار آنان، به دلیل اندیشه و عقیده منحط و رفتار و کردار بیدادگرانه‌شان، آتش دوزخ است و به سبب کفرشان همیشه در آنجا ماندگار خواهند بود و کاری که فرجام آن کیفر دردناک خدا و آتش دوزخ باشد در آن هیچ چیزی نیست. «مَتاعٌ قَلیلٌ ثُمَّ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهادُ» آری، این درآمدها و سودهای مادّی هر چه باشد، ناچیز است و این احساس پیروزیها، کوتاه‌مدّت و زودگذر؛ و آنگاه است که عواقب بیداد و گمراهی آنان دامنگیرشان می‌شود و جایگاهشان دوزخ خواهد بود و راستی که دوزخ چه بد جایگاه آماده‌ای است! (صفحه ۸۹)

۱۵. «لکِنِ الَّذینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ ...

آیه

«لکِنِ الَّذینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها نُزُلاً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ لِلْأَبْرارِ»

ترجمه

ولی کسانی که (ایمان دارند و) از پروردگارشان می‌پرهیزند، برای آنها باغ‌هایی از بهشت است، که از زیر درختانش نهرها جاری است، همیشه در آن خواهند بود. این، نخستین پذیرایی است که از سوی خداوند به آنها می‌رسد و آن چه در نزد خداست، برای نیکان بهتر است. (۱۹۸ / آل عمران)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«نُزُل» در لغت به معنای چیزی است که برای پذیرایی میهمان آماده می‌شود و بعضی گفته‌اند نخستین چیزی که به وسیله آن از مهمان پذیرایی می‌شود، همانند شربت یا میوه‌ای که در آغاز ورود برای میهمان می‌آورند و اما پذیرایی مهم‌تر و عالی‌تر همان نعمت‌های روحانی و معنوی است که در پایان آیه به آن اشاره شده، می‌فرماید: «آنچه در نزد خداست برای نیکان بهتر است: وَ ما عِنْدَاللّهِ خَیْرٌ لِلاَبْرارِ».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«غُرُور»: توهّم و پندار خوبی و شادمانی درباره چیزی که از اینها تهی است. «مَتاع»: کالا و سودی که لذّت‌بخش است؛ و به وسایل لذّت همچون پست و مقام و ثروت و فرزند نیز گفته می‌شود. «مِهاد»: به آنچه که انسان در آن مسکن می گزینند و آن را بستر آرامش خود قرار می‌دهد، گفته می‌شود. «اَبْرار»: نیکان و بندگان شایسته خدا.

شأن نزول

در شأن نزول سه آیه مورد بحث، روایت کرده‌اند که: بعضی از شرک گرایان عرب کاروانهای تجارتی داشتند و برخی نیز از راه داد و ستد، (صفحه ۹۰) سود سرشاری به دست آورده و به ظاهر غرق در ناز و نعمت بودند. در برابر این دو گروه، ایمان آوردگان به خدا قرار داشتند که به سبب ایمان و جهاد و هجرت و فداکاری و ایثار، در فشار اقتصادی بسر می‌بردند. روزی یکی از مسلمانان با تعمّق در وضعیت دو گروه توحیدگرا و شرک گرا، گفت: «شگفتا که دشمنان خدا در ناز و نعمت‌اند و ما در تنگنای فقر و گرسنگی! راز و حکمت این واقعیت چیست؟» و در اینجا بود که این آیه شریفه فرود آمد. و نیز برخی آورده‌اند که: این آیه مبارکه در مورد زراندوزان یهود فرود آمد؛ چرا که آنان بیشتر در سیر و سفر و تجارت و مال‌اندوزی بودند و از این راه ثروت سرشاری گردآورده و به آن می‌نازیدند و خدا با نزول این آیه شریفه، به ایمان آوردگان هشدار داد که به ثروت و جنب و جوش و بهره‌وری ناچیز دنیوی آنان حسرت نخورند.

این دیگر چه رازی است؟

همانگونه که در شأن نزول اشاره شد، این آیه‌ها در پاسخ به پرسش جمعی از مسلمانان در مورد راز برخورداری از ناز و نعمت برخی از شرک گرایان و بیداد پیشگان و محرومیّت برخی از ایمان آوردگان فرود آمد، نخست می‌فرماید: «لا یَغُرَّنَّکَ تَقَلُّبُ الَّذینَ کَفَرُوا فِی الْبِلادِ» رفت و آمد کفرگرایان در شهرها و ژستهای پیروزمندانه و درآمدهای سرشارشان هرگز تو را نفریبد. به باور برخی روی سخن در آیه شریفه، با پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله است؛ و به باور برخی دیگر، با تک‌تک ایمان آوردگان یا انسانهای حق‌طلب می‌باشد و هشدار می‌دهد که مبادا جنب و جوش کافران و بیداد پیشگان و رفت و آمد آنان در شهرها و سود سرشار و بهره‌وریشان از ارزشهای مادی و بازخواست فوری نشدنشان، تو را بفریبد یا مایه حسرت تو شود؛ چرا که فرجام کار آنان، به دلیل اندیشه و عقیده منحط و رفتار و کردار بیدادگرانه‌شان، آتش دوزخ است و به سبب کفرشان همیشه در آنجا ماندگار خواهند بود و کاری که فرجام آن کیفر دردناک خدا و آتش دوزخ (صفحه ۹۱) باشد در آن هیچ چیزی نیست. «مَتاعٌ قَلیلٌ ثُمَّ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهادُ» آری، این درآمدها و سودهای مادّی هر چه باشد، ناچیز است و این احساس پیروزیها، کوتاه‌مدّت و زودگذر؛ و آنگاه است که عواقب بیداد و گمراهی آنان دامنگیرشان می‌شود و جایگاهشان دوزخ خواهد بود و راستی که دوزخ چه بد جایگاه آماده‌ای است! آنگاه می‌افزاید: «لکِنِ الَّذینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فیها نُزُلاً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ لِلْأَبْرارِ» آری، فرجام تیره و تاری در انتظارِ کفرگرایان است؛ امّا خیر و سعادت از آنِ کسانی است که پروای پروردگارشان را پیشه خود سازند و ضمن ادای تکالیف و وظایف، از لغزش و گناه دوری جویند. چنین کسانی باغهایی در بهشت خواهند داشت که از زیر درختان آنها جویبارها روان است. این باغها با آن شکوه و نعمتها و مواهب، نخستین وسیله‌ای است که برای پذیرایی و گرامیداشت آنان آماده شده است؛ امّا از این برتر و عظیم‌تر، پاداش و گرامیداشتی است که نزد خداست و آنچه نزد اوست برای نیکان و شایستگان، از تمامی ارزشهای مادّی کفرگرایان که از راه تجارت و سیاحت و بیدادگری و رباخوارگی به دست می‌آورند، بهتر و بالاتر است؛ چرا که نعمتهای دنیوی فناپذیر و زودگذر و نعمتها و مواهب خدا و پاداش او جاودانه است. «ابن مسعود» در این مورد گفته است: برای همه انسانها، از شایستگان گرفته تا زشتکاران، مرگ و سرای آخرت بهتر از زندگی این جهان است؛ زیرا آنچه شایستگان به موجب همین آیه شریفه نزد خدا دارند، بهتر و بالاتر از تمامی ارزشهای مادّی است و بدکاران و بیدادگران نیز چنانچه بخواهند به زشتکاری خویش ادامه دهند و به راه حق و عدالت باز نگردند و جبران سیاهکاریهایشان را نکنند، مرگ برایشان بهتر از این زندگی است که هر لحظه گناه آنان سنگین‌تر و کیفرشان سهمگین‌تر می‌شود. (۱) ۱. سوره آل عمران، آیه ۱۷۸.

(صفحه ۹۲)

۱۶. آیه (چهار دستور برای خوشبختی خانواده)

اشاره

چهار دستور برای خوشبختی خانواده یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَ اتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ ای کسانی که ایمان آورده‌اید (در برابر مشکلات و هوس‌ها) استقامت کنید و در برابر دشمنان (نیز)، پایدار باشید و از مرزهای خود، مراقبت کنید و از خدا بپرهیزید، شاید رستگار شوید. (۲۰۰ / آل عمران)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این آیه آخرین آیه سوره آل عمران است و محتوی یک برنامه جامع چهار ماده‌ای که ضامن سربلندی و پیروزی مسلمین است می‌باشد. ۱ نخست روی سخن را به مؤمنان کرده و به اوّلین ماده این برنامه اشاره می‌کند و می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید در برابر حوادث ایستادگی کنید: یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اصْبِرُوا». صبر و استقامت در برابر مشکلات و هوس‌ها و حوادث، در حقیقت ریشه اصلی هرگونه پیروزی مادّی و معنوی را تشکیل می‌دهد و هر چه درباره نقش و اهمیّت آن در پیشرفت‌های فردی و اجتماعی گفته شود کم است، این همان چیزی است که علی در کلمات قصارش آن را به منزله سر در برابر بدن معرفی کرده: «اِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْایمانِ کَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ». خطاب «یا اَیُّهَا» در آیه می‌رساند که این برنامه همگانی و برای عموم مسلمانان است. ۲ در مرحله دوم قرآن به افراد با ایمان دستور به استقامت در برابر دشمن می‌دهد و می‌فرماید: «و در برابر دشمنان نیز استقامت به خرج دهید: وَ صابِرُوا». «صابِرُوا» از «مُصابَرَه» به معنی صبر و استقامت در برابر صبر و استقامت دیگران است. بنابراین قرآن نخست به افراد با ایمان دستور استقامت می‌دهد، (که هرگونه جهاد با نفس و مشکلات زندگی را شامل می‌شود) و در مرحله دوّم دستور به استقامت در برابر دشمن می‌دهد و این خود می‌رساند که تا ملّتی در جهاد با نفس و اصلاح نقاط ضعف درونی پیروز نشود، پیروزی او بر دشمن ممکن نیست و بیشتر شکست‌های ما (صفحه ۹۳) در برابر دشمنان به خاطر شکست‌هایی است که در جهاد با نفس و اصلاح نقاط ضعف خود دامن‌گیر ما شده است. ضمنا از دستور «صابِرُوا» استفاده می‌شود که هر قدر دشمن بر استقامت خود بیفزاید ما نیز باید بر پایداری و استقامت خود بیفزائیم. ۳ در جمله بعد به مسلمانان دستور آماده‌باش در برابر دشمن و مراقبت دائم از مرزها و سرحدّات کشورهای اسلامی می‌دهد و می‌فرماید: «از مرزهای خود، مراقبت به عمل آورید: وَ رابِطُوا». این دستور به خاطر آن است که مسلمانان هرگز گرفتار حملات غافلگیرانه دشمن نشوند و نیز به آنها دستور آماده‌باش و مراقبت همیشگی در برابر حملات شیطان و هوس‌های سرکش می‌دهد، تا غافلگیر نگردند و لذا در بعضی از روایات از علی این جمله به مواظبت و انتظار نمازها یکی بعد از دیگری تفسیر شده است، زیرا کسی که با عبادت مستمر و پی‌درپی دل و جان خود را بیدار می‌دارد همچون سربازی است که در برابر دشمن حالت آماده‌باش به خود گرفته است. جمله «رابِطُوا» از مادّه «رِباط» گرفته شده و آن در اصل به معنی بستن چیزی در مکانی است (مانند بستن اسب در یک محل) و به همین جهت به کاروانسرا «رِباط» می‌گویند و «رَبْط قَلْب» به معنی آرامش دل و سکون خاطر است، گویا به محلی بسته شده است و «مُرابَطَهْ» به معنی مراقبت از مرزها آمده است، زیرا سربازان و مرکب‌ها و وسایل جنگی را در محلّ نگاهداری می‌کنند. خلاصه این که «مُرابَطَهْ» معنی وسیعی دارد که هرگونه آمادگی برای دفاع از خود و جامعه اسلامی را شامل می‌شود. در فقه اسلامی نیز در باب جهاد بحثی تحت عنوان «مُرابَطَهْ» یعنی آمادگی برای حفظ مرزها در برابر هجوم احتمالی دشمن دیده می‌شود که احکام خاصّی برای آن بیان شده است. (برای کسب اطّلاع بیشتر به

کتب فقهی مراجعه شود). در بعضـی از روایات به علماء و دانشمندان نیز «مرابط» گفته شده است امام صادق طبق روایتی می‌فرماید: «عُلَماءُ شیعَتِنا مُرابِطُونَ فِی الثَّغْرِ الَّذی یَلی اِبْلیسَ وَ عَفاریتَهُ وَ یَمْنَعُونَهُ عَلَیَ الْخُرُوجِ عَنْ ضُعَفاءِ شیعَتِنا وَ عَنْ اَنْ یَتَسَلَّطَ عَلَیْهِمْ اِبْلیسُ: دانشـمندان پیروان ما همانند مرزدارانی هسـتند که در برابر لشـکر ابلیس صفّ کشـیده‌اند و از حمله کردن آنها به افرادی که قدرت دفـاع از خود ندارنـد جلوگیری می‌کننـد». (۱) ***** ۱- «اِحْتِجاج» طبرسـی فصل اوّل. (صـفحه ۹۴) در ذیـل این حـدیث مقام و موقعیّت آنها برتر و بالاتر از افسـران و مرزدارانی که در برابر هجوم دشـمنان اسـلام پیکار می‌کننـد شـمرده شده است و این به خاطر آن است که آنهـا نگهبانـان عقایـد و فرهنـگ اسـلامند در حالی که اینها حافظ مرزهای جغرافیایی هسـتند، مسـلما ملّتی که مرزهای عقیـده‌ای و فرهنگی او، مورد حملات دشـمن قرار گیرد و نتواند به خوبی از آن دفاع کند در مدت کوتاهی از نظر سیاسـی و نظامی نیز شـکست خواهد خورد. ۴ بالاخره آخرین دسـتور که همچون چتری بر همه دسـتورات سابق سایه می‌افکند دسـتور به پرهیزکاری است: (وَ اتَّقُوا اللّهَ). «اسـتقامت» و «مُصابَرَهْ» و «مُرابَطَهْ» باید آمیخته با تقوا و پرهیزکاری باشد و از هرگونه خودخواهی و ریاکاری و اغراض شخصـی به دور گردد. در پایان آیه می‌فرمایـد: «شـما در سایه به کار بسـتن این چهار دسـتور، می‌توانیـد رسـتگار شوید و با تخلّف از آنها راهی به سوی رسـتگاری نخواهیـد داشت: لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ». چرا با وجود علم مطلق خـدا در قرآن از کلمه لَعَلَّ (شاید) اسـتفاده شـده است؟ گاهی سؤال می‌شود چرا در قرآن جمله‌هایی با کلمه «لَعَلَّ» شـروع شده است مانند جمله «لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ: شاید رسـتگار شویـد» «وَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ: شایـد مشـمول رحمت شویـد» در حـالی که کلمه «لَعَلَّ» نوعی تردیـد را می‌رسانـد که از مقـام خداوند دانای به همه چیز، دور است، این جمله اتّفاقا دست آویزی برای پاره‌ای از دشـمنان اسـلام شده و می‌گویند اسـلام به کسـی وعـده نجات قطعی نمی‌دهـد و وعـده آن آمیخته با تردیـد است زیرا بسیاری از این وعده‌ها با کلمه «لَعَلَّ» شـروع شده است. پاسخ: اتّفاقـا این تعبیر یکی از نشانه‌هـای عظمت و واقع بینی و واقع‌گویی قرآن مجیـد است زیرا قرآن این کلمه را در جـایی به کار می‌برد که گرفتن نتیجه احتیاج به شـرایطی دارد که به وسیله کلمه «لَعَلَّ» اشاره اجمالی به آن شرایط شده است مثلاً سکوت کردن به هنگام شنیدن آیات قرآن و گوش فرا دادن به مضـمون آیات به تنهایی (صفحه ۹۵) کافی نیست که انسان مشـمول رحمت الهی شود بلکه علاوه بر آن، درک و فهم آیـات و به کار بسـتن آنها نیز لازم است و لـذا قرآن می‌گویـد: «وَ إِذا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ: هنگـامی که قرآن خوانـده می‌شود گوش فرا دهیـد و خاموش باشیـد شایـد مشـمول رحمت شویـد». (۱) اگر قرآن می‌گفت حتمـا مشـمول رحمت خواهیـد بود دور از واقع‌بینی بود زیرا همـانطور که گفتیم این موضوع شـرایط دیگری هم دارد ولی هنگامی که می‌گوید «شاید» سـهم سایر شـرایط محفوظ مانده است، ولی عدم توجّه به این حقیقت موجب خُرده گیری بر این آیات شـده و حتّی بعضـی از دانشـمندان ما نیز معتقد شده‌اند که «لَعَلَّ» در اینگونه موارد معنی «شاید» نمی‌دهد در حالی که این سـخن نیز یک نوع خلاف ظاهر بـدون دلیل است (دقّت کنیـد). در آیه مورد بحث با این که اشاره به چهار ماده مهم از عالی‌ترین دسـتورهای اسـلامی شـده بـاز برای این که از بقیه برنامه‌های سازنـده اسـلامی غفلت نشود کلمه «لَعَلَّ» را به کار برده است. ***** ۱- (۲۰۴ / اعراف). (صفحه ۹۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«رَبْط»: در اصـل به معنـای «بسـتن» است؛ امّـا در مـورد آنـان که در دژی پنـاه می‌گیرنـد و از ورود دشـمن به درون آن، سرسـختانه جلوگیری می‌کنند نیز به کار می‌رود و «رِباط» به مفهوم «آماده ساختن و به صف کردن اسـبها برای رویارویی با دشمن» به کار رفته است.

چهار عامل موفّقیت

قرآن در این آیه ایمان آوردگان را مخاطب می‌سازد و آنان را به شکیبایی بر انجام وظایف و جهاد در راه حقّ و عدالت فرامی‌خواند. «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شکیبایی پیشه سازید و پایداری ورزید و مرزها را پاس دارید. در تفسیر آیه شریفه، دیدگاهها متفاوت است: ۱. بعضی آن را بدین صورت معنا کرده‌اند که «ای ایمان آوردگان! در دین و آیین آسمانی خویش، ثابت‌قدم باشید و در برابر کفرگرایان و بیدادپیشگان پایداری ورزید و در برابر تجاوز و تهاجم آنان، در راه خدا پیکار کنید». با این مفهوم روشن آیه شریفه بیانگر این نکته است که: در انجام وظایف و پرهیز از گناه و در جهاد بر ضدّ دشمن، صبور و پایدار باشید. گفتنی است که دو واژه «صابِرُوا» و «رابِطُوا» ، از باب مُفاعَلَه‌اند و به کار رفتن آنها در آیه، نشانگر این نکته ظریف است که «شما نیز باید همانند آنان که در باطل خویش پایداری می‌ورزند و نیرو و امکانات تجاوز فراهم می‌آورند، در راه حقّ و عدالت، با قدرت و قوّت بیشتر رویاروی آنان بایستید. درست همانگونه که در آیه دیگری به این واقعیت تصریح شده است. (۱) ۲. برخی دیگر در تفسیر این جمله گفته‌اند: در راه دین باوری و دینداری و آیین آسمانی خویش شکیبا باشید و از میدان خارج نشوید و در راه وعده پیروزی و پاداشی ۱. سوره انفال آیه ۶۰. (صفحه ۹۷) که به شما در این راه داده‌ام، بر پایداری و استقامت خود در راه حق بیفزایید و برای پیکار با دشمنان خود و دشمنان من نیرو و امکانات دفاعی فراهم کنید. ۳. پاره‌ای نیز گفته‌اند: مفهوم آیه این است که: بر جهاد در راه خدا و مشکلات آن شکیبایی ورزید و برای به جا آوردن نمازها منظّم و یکپارچه و باایمان و اخلاص آماده شوید. این دیدگاه از جابر و امیر مؤمنان علیه‌السلام نیز روایت شده است. همچنین نقل کرده‌اند که از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در مورد بهترین کارها پرسیدند، که فرمود: «اِسْباغُ الْوُضُوءِ فِی السَّبَراتِ، وَ نَقْلُ الْاَقْدامِ اِلَی الْجَماعاتِ، وَ انْتِظارُ الصَّلوهِٔ بَعْدَ الصَّلوهِٔ.» وضوی کامل و شایسته در بامدادانِ سرد، شتافتن به نماز جماعت با امام عادل و درستکار و انتظار نمازی دیگر پس از خواندن نمازی که وقت آن رسیده است. ۴ و از پنجمین امام نور نقل کرده‌اند که: در راه دین، در برابر مشکلات و رنجها شکیبا باشید، در مقابل دشمن پایداری ورزید و برای رویارویی با دشمنان تجاوزکار، نیرو و امکانات دفاعی فراهم کنید. «وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» و از مخالفت با دستورات خدا پروا کنید؛ شاید رستگار شوید و به بهشت و نعمتهای جاودانه آن برسید. و جمعی گفته‌اند: منظور این است که «با ترس از کیفر خدا، دستورات او را به کار بندید و از آنچه هشدار داده است، بپرهیزید تا پیروز و رستگار شوید و به نجات و کامیابی ابدی پر کشید». این آیه شریفه، همه درسهای انسان ساز را برای فرد و جامعه‌ای که در پی زندگی شرافتمندانه است، دربردارد؛ چرا که: نخست درسی، شکیبایی در ادای تکالیف و دوری از گناه را طرح می‌کند؛ در گام دوّم، به آدمی رهنمود می‌دهد که چگونه در برابر دشمنان رنگارنگ درونی و برونی پایداری ورزد و تمامی مراحل جهاد با نفس تا شیطان را بخوبی و با موفّقیت پشت سر نهد؛ (صفحه ۹۸) در گام سوّم موضوع دفاع از حقوق و رویارویی با دشمنان تجاوزکار و آمادگی در برابر آنها را یادآور می‌شود؛ و در گام چهارم، تقوا را، راز همه رستگاریها عنوان می‌کند و درس پروای از خدا می‌دهد. (صفحه ۹۹)

۱۷. آیه (سهم ارث همسران از یکدیگر)

اشاره

سهم ارث همسران از یکدیگر وَ لَکُمْ نِصْفُ ما تَرَکَ أَزْواجُکُمْ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ کانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَکُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَکْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّهٍٔ یُوصینَ بِها أَوْ دَیْنٍ وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَکْتُمْ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ وَلَدٌ فَإِنْ کانَ لَکُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَکْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّهٍٔ تُوصُونَ بِها أَوْ دَیْنٍ وَ إِنْ کانَ رَجُلٌ یُورَثُ کَلالَهًٔ أَوِ امْرَأَهٌٔ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِکُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ کانُوا أَکْثَرَ مِنْ ذلِکَ فَهُمْ شُرَکاءُ فِی

الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصی بِها أَوْ دَیْنٍ غَیْرَ مُضَارٍّ وَصِیَّةً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلیمٌ حَلیمٌ و برای شما، نصف میراث زنانتان است، اگر آنها فرزندی نداشته باشند و اگر فرزندی داشته باشند، یک چهارم از آن شما است، پس از انجام وصیّتی که کرده‌اند و ادای دَین (آنها) و برای زنان شما، یک چهارم میراث شما است، اگر فرزندی نداشته باشید و اگر برای شما فرزندی باشد، یک هشتم از آنِ آنهاست، بعد از انجام وصیّتی که کرده‌اید و ادای دین و اگر مردی بوده باشد که کلاله (خواهر یا برادر)از او ارث می‌برد، یا زنی که برادر یا خواهری دارد، سهم هر کدام، یک ششم است (اگر برادران و خواهران مادری باشند) و اگر بیش از یک نفر باشند، آنها در یک سوم شریکند، پس از انجام وصیّتی که شده و ادای دین به شرط آن که (از طریق وصیّت و اقرار به دین،) به آنها ضرر نزند. این سفارش خدا است و خدا دانا و بردبار است. (۱۲ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

در این آیه چگونگی ارث زن و شوهر از یکدیگر توضیح داده می‌شود. قرآن می‌گوید: «مرد نیمی از اموال همسر خود را در صورتی که او فرزندی نداشته باشد به ارث می‌برد: وَ لَکُمْ نِصْفُ ما تَرَکَ أَزْواجُکُمْ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَهُنَّ وَلَد». ولی اگر فرزند و یا فرزندانی داشته باشد (حتی اگر از شوهر دیگری باشد) شوهر تنها یک چهارم مال را به ارث می‌برد (فَإِنْ کانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَکُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَکْنَ). البتّه این تقسیم نیز «بعد از پرداخت بدهی‌های همسر و انجام وصیّت‌های مالی اوست: مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصینَ بِها أَوْ دَیْنٍ». «اما ارث زنان از ثروت شوهران در صورتی که شوهر فرزندی نداشته باشد (صفحه ۱۰۰) یک چهارم اصل مال است: وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَکْتُمْ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ وَلَدٌ». «ولی اگر شوهران فرزندی داشته باشند (اگرچه این فرزند از همسر دیگری باشد) سهم زنان به یک هشتم می‌رسد: فَإِنْ کانَ لَکُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَکْتُمْ». این تقسیم نیز همانند تقسیم سابق «بعد از پرداخت بدهکاری‌های شوهر و انجام وصیّت مالی او است: مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ تُوصُونَ بِها أَوْ دَیْنٍ». قابل توجه آن که سهام شوهران و زنان در صورتی که شخص میّت فرزند داشته باشد به نصف تقلیل می‌یابد و آن برای رعایت حال فرزندان است و علّت این که سهم شوهران دو برابر سهم زنان قرارداده شده همان است که مشروحا در بحث سابق درباره ارث پسر و دختر گفته شد. توجه به این نکته نیز لازم است که سهمی که برای زنان تعیین شده (اعم از یک چهارم یا یک هشتم) اختصاص به یک همسر ندارد بلکه اگر مرد همسران متعدّد داشته باشد سهم مذکور بین همه آنها به طور مساوی تقسیم خواهد شد و ظاهر آیه فوق نیز همین است. سپس حکم ارث برادران و خواهران را بیان می‌کند و می‌گوید: «اگر مردی از دنیا برود و برادران و خواهران از او ارث ببرند، یا زنی از دنیا برود و برادر و یا خواهری داشته باشد هر یک از آنها یک ششم مال را به ارث می‌برند: رَجُلٌ یُورَثُ کَلالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِکُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ». این در صورتی است که از شخص متوفی یک برادر و یک خواهر باقی بماند. «اما اگر بیش از یکی باشند مجموعا یک ثلث می‌برند» یعنی باید ثلث مال را در میان خودشان تقسیم کنند (فَإِنْ کانُوا أَکْثَرَ مِنْ ذلِکَ فَهُمْ شُرَکاءُ فِی الثُّلُثِ). سپس اضافه می‌کند: «این در صورتی است که وصیّت قبلاً انجام گیرد و دیون از آن خارج شود: مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصی بِها أَوْ دَیْنٍ». «در حالی که وصیّت و همچنین دین جنبه زیان رسانیدن به ورثه نداشته باشد: غَیْرَ مُضَارٍّ». به این معنی که بیش از ثلث وصیّت نکند، زیرا طبق روایاتی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت: وارد شده وصیّت بیش از ثلث «اِضْرار» به ورثه است و نفوذ آن مشروط به رضایت آنها می‌باشد و یا این که برای محروم ساختن ورثه و زیان رسانیدن به آنها اعتراف به دیون و بدهی‌هایی کند، در حالی که بدهکار نباشد. در پایان برای تأکید می‌فرماید: «این توصیه‌ای است الهی که باید محترم شمرده شود، زیرا خداوند به منافع و مصالح شما آگاه است که این (صفحه ۱۰۱) احکام را مقرّر داشته و نیز از نیّات وصیّت کنندگان آگاه می‌باشد، درعین حال

«حلیم» است و کسانی را که بر خلاف فرمان او رفتار می‌کنند، فورا مجازات نمی‌نماید: وَصِیَّةً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلیمٌ حَلیم».

ارث برادران و خواهران

در جمله «وَ إِنْ کانَ رَجُلٌ یُورَثُ کَلالَةً» به واژه تـازه‌ای برخورد می‌کنیم که فقط در دو مورد از قرآن دیده می‌شود: یکی در آیه مورد بحث و دیگری در آخرین آیه از همین سوره نساء و آن کلمه «کَلالَةً» است که در اصل معنی مصدری دارد و به معنی «کَلال» یعنی از بین رفتن قوّت و توانایی است. (۱) ولی بعدا به خواهران و برادرانی که از شخص متوفی ارث می‌برند گفته شده است و شاید تناسب آن این باشد که برادران و خواهران جزو طبقه دوم ارث هستند و تنها با نبودن پدر و مادر و فرزند ارث می‌برند و چنین کسی که پدر و مادر و فرزندی ندارد مسلما در رنج است و قدرت و توانایی خویش را از دست داده و لذا به آنها «کَلالَةً» گفته می‌شود و «راغب» در کتاب «مفردات» می‌گوید: «کَلالَةً» به کسانی گفته می‌شود که‌از متوفی ارث می‌برند، در حالی که پدر و مادر یا فرزند و فرزند زاده او نیستند. ولی از روایتی که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده استفاده می‌شود که «کَلالَةً» عنوانی است برای شخصی که از دنیا رفته در حالی که نه پدری و مادری دارد و نه فرزند و هیچ مانعی ندارد که عنوان «کَلالَةً» هم بر شخص «متوفی» اطلاق شود و هم بر این دسته از خویشاوندان (چنان که در کتاب خود به این موضوع تصریح کرده است) و اما این که چرا قرآن به جای بردن نام برادر و خواهر (کَلالَة) را انتخاب کرده؟ شاید به خاطر این است که اینگونه افراد که نه پدر و مادر دارند و نه فرزندی مراقب باشند که اموال آنها به دست کسانی خواهد رسید که نشانه ناتوانی او هستند و بنابراین پیش از آن که دیگران از آن استفاده کنند خودشان آنها را در موارد ضروری‌تر، و لازم‌تر، در راه کمک به نیازمندان و حفظ مصالح اجتماعی صرف کنند. ***** ۱- در «صِحاحُ اللُّغَةِ» می‌خوانیم: «اَلْکَلالَةُ فِی الْاَصْلِ مَصْدَرٌ بِمَعْنَی الْکَلالِ وَ هُوَ ذَهابُ الْقُوَّةِ». (صفحه ۱۰۲) در اینجا اشاره به چند موضوع لازم است: ۱ آن چه از آیه فوق درباره ارث برادران و خواهران آمده است گرچه ظاهرا به طور مطلق است و برادران و خواهران پدر و مادری و پدری تنها و مادری تنها، را شامل می‌شود، ولی با توجه به آخرین آیه همین سوره (نساء) که تفسیر آن به زودی خواهد آمد روشن می‌شود که منظور از این آیه تنها برادران و خواهران مادری متوفّی هستند (آنها که فقط از طرف مادر با او ارتباط دارند) در حالی که آیه آخر سوره نساء درباره برادران و خواهران پدر و مادری یا پدری تنها می‌باشد (شواهد این موضوع را به خواست خدا در ذیل همان آیه بیان خواهیم داشت) بنابراین گرچه هر دو آیه بحث از ارث «کلاله» (برادران و خواهران) می‌کند و ظاهرا با هم سازگار نیستند اما با دقّت در مضمون دو آیه روشن می‌شود که هر کدام درباره یک دسته خاصّ از برادران و خواهران سخن می‌گوید و هیچگونه تضادّی در میان آنها نیست. ۲ روشن است که ارث بردن این طبقه در صورتی است که وارثی از طبقه اول یعنی پدر و مادر و فرزندان، در کار نباشد، گواه این موضوع آیه «وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللَّهِ: خویشاوندان بعضی بر بعض دیگر در مقرّرات ارث ترجیح دارند آنها که به شخص میّت نزدیک‌ترند مقدّم هستند» (۱) و همچنین اخبار فراوانی که در این زمینه وارد شده گواه دیگری بر تعیین طبقات ارث و ترجیح بعضی بر بعض دیگر می‌باشد. ۳ از تعبیر «هُمْ شُرَکاءُ فِی الثُّلُثِ: برادران و خواهران مادری اگر بیش از یک نفر باشند در ثلث مال شریکند» استفاده می‌شود که آنها یک ثلث را در میان خود به طور مساوی تقسیم می‌کنند و زن و مرد در اینجا هیچگونه تفاوتی ندارند زیرا مفهوم شرکت مطلق مساوی بودن سهام است. ۴ از آیه فوق به خوبی استفاده می‌شود که انسان حقّ ندارد از طریق وصیّت یا اعتراف به بدهی که بر ذمّه او نیست صحنه‌سازی بر ضدّ وارثان کند و حقوق آنها را ***** ۱- (۷۵ / انفال). (صفحه ۱۰۳) تضییع نماید، او تنها موظّف است دیون واقعی خود را در آخرین فرصت گوشزد نماید و حقّ دارد وصیّتی عادلانه که در اخبار حدّ آن مقدار ثلث تعیین شده بنماید. در روایات پیشوایان اسلام در این زمینه تعبیرات شدیدی دیده می‌شود از جمله در حدیثی می‌خوانیم: «اِنَّ الضِّرارَ فِی الْوَصِیَّةِ مِنَ الْکَبائِرِ: زیان رسانیدن به ورثه و محروم ساختن آنها از حقّ مشروعشان به وسیله وصیّت‌های نا به جا از گناهان کبیره

اسلام است». (۱) اسلام در حقیقت با این دستور می‌خواهد هم شخص را از قسمتی از اموال خود حتّی بعد از وفات بهره‌مند سازد و هم وارثان را، مبادا کینه و عقده‌ای در دل آنها به وجود بیاید و پیوند محبّت که باید بعد از مرگ هم باقی باشد سست گردد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

ارث همسران از یکدیگر

در آیه شریفه آفریدگار هستی، شوهران را مخاطب می‌سازد و سهم آنان را از اموال زنانشان و برعکس، سهم زنان را از اموال آنان مشخّص می کند. «وَ لَكُمْ نِصْفُ ما تَرَكَ أَزْواجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِها أَوْ دَيْنٍ وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِها أَوْ دَيْنٍ» و نیمی از میراث زنانتان اگر فرزندی نداشته باشند از آن شما است؛ امّا اگر فرزند داشته باشند، یک چهارم از دارایی بر جای مانده از آنِ شما خواهد بود. البته این، پس از عمل به وصیتی است که می کنند یا پرداخت وامی است که ممکن است برعهده آنان باشد. همچنین یک چهارم از ثروتی که شما برجای می گذارید اگر فرزندی نداشته باشید برای آنان است؛ امّا اگر فرزندی داشته باشید، یک هشتم دارایی بر جای مانده از آنِ آنها خواهد بود؛ و روشن است که اینها نیز بعد از عمل به وصیتی است که به آن سفارش می کنید یا پرداخت بدهیهایی است که برعهده دارید. ***** ۱- «مجمع البیان». (صفحه ۱۰۴)

سهم برادر و خواهر

در ادامه آیه، در مقام بیان میراث فرزند مادری برمی‌آید و در این مورد می‌فرماید: «وَ إِنْ كانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ» و اگر مردی از دنیا برود و برادران و خواهران وی از او ارث برند، یا زنی از دنیا برود و برادر و یا خواهری برای او باشد، برای هر کدام از آنان یک ششم دارایی او خواهد بود؛ این در صورتی است که میت یک برادر و یک خواهر داشته باشد امّا اگر آنان بیشتر باشند یک سوم دارایی بر جای مانده از او را به ارث می‌برند و باید آن را میان خود تقسیم نمایند؛ این نیز پس از عمل به وصیت و پرداخت بدهی میّت می‌باشد و این عمل به وصیت زمانی خواهد بود که در وصیت خویش زیانی به حقوق ورثه نرسانده باشد. در مفهوم واژه «کَلالَه» در آیه شریفه، دیدگاهها متفاوت است: ۱ به اعتقاد عدّه‌ای از مفسّران، «کَلالَه» به ورثه‌ای که جز پدر و مادر باشد، گفته می‌شود. ۲ جمعی معتقدند که این واژه در مورد همه ورثه‌ها جز پدر به کار می‌رود. ۳ دسته‌ای دیگر بر آنند که این واژه به معنای کسی است که از او ارث می‌برند. ۴ و مطابق روایات رسیده از امامان نور خواهران و برادران میّت را «کَلالَه» می گویند. از متن آیه نیز برادران و خواهران مادری میّت دریافت می‌شود؛ امّا از آخرین آیه همین سوره مبارکه چنین برمی‌آید که «کَلالَه» به خواهران و برادران مادری و پدری میّت یا خواهران و برادران پدری تنها گفته می‌شود. واژه «أَوِ امْرَأَةٌ» در آیه شریفه، عطف به «وَ إِنْ كانَ رَجُلٌ» است؛ به عبارت دیگر، خود میّت را «کَلالَه» می گویند و منظور این است که «اگر دارایی مردِ «کَلالَه» یا زنِ «کَلالَه» ، به ارث رود» ؛ ...، امّا به عقیده کسانی که «کَلالَه» را به معنای «وَرَثه» گرفته‌اند، تفسیر آیه این است که: «اگر مردی یا زنی از دنیا برود و پدر و مادر و فرزند نداشته باشد و دارایی او را برادران و خواهران او ارث برند». «... ابن عُمَر» و برخی از دانشمندان کوفه نیز آیه را همینگونه تفسیر کرده و واژه «کَلالَه» (صفحه ۱۰۵) را معادل برادران و خواهران کسی گرفته‌اند که خود از دنیا رفته است و وارث طبقه اوّل یعنی پدر و مادر و فرزند ندارد تا از او ارث برند؛ و اینان وارث او محسوب می‌شوند. روایتی از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به وسیله «جابر» رسیده است که این دیدگاه را تأیید می کند و آن روایت این است که نامبرده می گوید: در بستر بیماری بودم که پیامبر صلی الله علیه و آله به عیادتم آمد. از او

پرسیدم: «ای پیامبر خدا! من ورثه طبقه اوّل ندارم و ورثه‌ام «کَلالَه» هستند. اینک مرا راه نما که با دارایی‌ام چه کنم؟» و اینجا بود که آیه مورد بحث بر قلب پاک رسول اکرم فرود آمد و موضوع ارث «کَلالَه» را روشن ساخت. با این بیان، «کَلالَه» به کسانی گفته می‌شود که میّت را دربرگرفته و به سان برادران و خواهران به گونه‌ای او را احاطه کرده‌اند؛ و طبق این دیدگاه، به ورثه طبقه اوّل، یعنی پدر و مادر و فرزند میّت «کَلالَه» نمی‌گویند، چرا که اصل خویشاوندی و پیوند، همان پیوند پدر و مادری از یک سو و پیوند فرزندی از سوی دیگر است و این دو گروه از دو سو به انسان پیوند می‌خورند. امّا جز این دو گروه، نزدیکان دیگر از اصل پیوند خویشاوندی دورند و به همین جهت است که پیوند برادر و خواهر، نه از نوع پیوند پدری و مادری است و نه از نوع ارتباط فرزندی و از راه ولادت؛ و تنها با نبودن این دو نوع پیوند، اینان انسان را احاطه می‌کنند و از او ارث می‌برند. از این رو این واژه «کَلالَه» به سان واژه «اِکْلیل» به مفهوم «تاج» است که سر را فرا می‌گیرد، نه به معنای سر. در آیه شریفه نیز واژه «کَلالَه» به آن نوع پیوند خویشاوندی اطلاق می‌شود که میّت پدر و مادر و فرزندی که طبقه اوّل به شمار می‌آیند نداشته باشد تا از او ارث برند، در نتیجه دو سوی پیوند خویشاوندی او خالی باشد؛ که همین خالی بودن دو طرف را «کلاله» گویند و از او به سبک میراث‌بری از «کلاله» ارث می‌برند. «فَإِنْ کانُوا أَکْثَرَ مِنْ ذلِکَ فَهُمْ شُرَکاءُ فِی الثُّلُثِ» امّا اگر تعداد برادران و خواهران از یک تن بیشتر باشد، یک سوّم مال به گونه مساوی میان آنان تقسیم می‌شود؛ چرا که از دیدگاه امّت، خواهران و برادران مادری (صفحه ۱۰۶) در ارث برابرند. «مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصی بِها أَوْ دَیْنٍ غَیْرَ مُضَارٍّ» ... این حکم پس از عمل به وصیت میت و پرداخت بدهی او خواهد بود و عمل به وصیّت نیز زمانی لازم است که او در وصیت خویش به حقوق ورثه زیانی نرسانده باشد ... در مورد زیان رسان نبودن وصیت، بعضی گفته‌اند مقصود این است که انسان نباید طوری وصیت کند که در حال حیات و در آستانه مرگ یا پس از مرگ خویش، به اموال و در نتیجه به ورثه خود زیان برساند و برخی دیگر بر آنند که منظور آیه شریفه این است که نباید به بدهی غیرواقعی اقرار کند تا بدان وسیله به ورثه زیان وارد آورد یا در حال بیماری و در آستانه مرگ دستور هزینه و تصرّفی در مال بدهد که چیزی برای ورثه باقی نماند. در روایتی آمده است که: «اِنَّ الضِّرارَ فِی الْوَصِیَّةِ مِنَ الْکَبائِرِ» زیان رساندن به ورثه با وصیّت، از گناهان بزرگ است. «وَ اللّهُ عَلیمٌ حَلیمٌ» و خدا دانا و بردبار است. آری؛ او از مصالح بندگانش آگاه است و مقرّراتش درباره میراث و وصیّت و هر بُعدی از ابعاد زندگی هماره حکیمانه است و نیز ذات پاک او بردبار است و در کیفر گناهکاران شتاب نمی‌ورزد، بلکه با دادن مهلت به آنان برای جبران و توبه و اصلاح بر آنان منّت می‌گذارد.

اشاره‌ای به مقرّرات ارث

در دو آیه‌ای که تفسیر آنها گذشت، از مقرّرات ارث و بیانِ سهام ورثه سخن به میان آمد و اصول مربوط به آن ترسیم شد. اینک ما با الهام از روایات رسیده از امامان نور در این مورد فهرست و فشرده‌ای از مقرّرات ارث را یادآور می‌گردیم که برای دریافت کامل این بحث، باید به کتابهای فقهی مراجعه کرد.

دو راه ارث بری

انسان از دو راه، در خور دریافت ارث می‌گردد که عبارتند از: (صفحه ۱۰۷) ۱ راه سبب. ۲ و راه نسب. راه سبب عبارت است از رابطه همسری و ولاء؛ ارث زوجیت همیشه با نسب همراه است؛ امّا ارث ولاء در صورتی است که نسبی موجود نباشد. نسب بر دو بخش است: ۱ پدر و مادر و کسانی که با آنان نسبت دارند؛ ۲ فرزند، فرزندزادگان و...

عوامل محرومیت

سه چیز انسان را از ارث و ارثبری محروم می‌سازد، این سه عامل محرومیت عبارتند از: ۱ کفر، ۲ بردگی، ۳ کشتن کسی که انسان از او ارث می‌برد. جز این سه چیز، هیچ عامل دیگری نمی‌تواند پدر و مادر و زن و شوهر را از اصل ارث محروم سازد.

اقسام ورثه

ارث برندگان از دارایی برجای مانده، سه گروه‌اند: ۱ فرزند، که از ارث‌بری فرزندزاده یا نواده و برادر و خواهرزاده جلوگیری می‌نماید؛ همچنانکه از ارث بردن خویشاوندان پدر، همانند عمو، عمّه، خاله و دایی جلوگیری می‌کند و نیز از ارث بردن پدر و مادر میّت در بیشتر از یک ششم مال مانع می‌شود، مگر اینکه میّت یک یا دو دختر داشته باشد که در این صورت از آنچه از سهام زیاد آمد، سهمی هم به پدر و مادر می‌رسد. ۲ پدر و مادر میّت که مانع از ارث‌بری خویشاوندان خویش، همچون برادر، خواهر و پدر و مادر خود می‌گردند. ۳ زن و شوهر، از ارث‌بری دیگران جلوگیری نمی‌کنند؛ و فرزندزاده، در صورتِ نبودِ فرزند، جانشین او در ارث می‌شود و نقش فرزند را در جلوگیری از ارث‌بری (صفحه ۱۰۸) دیگران دارد؛ و کسانی که نزدیکترند، از آنان که دورترند، حقّ تقدّم دارند؛ و نیز فرزند برادر و خواهر در صورتِ نبودِ خودِ آنان، جانشین آنان در ارث می‌شود و با پدر بزرگ و مادر بزرگ شریک می‌شود.

میراث نسب

میراث نسب بر دو نوع است: ۱ به فرض، ۲ به قرابت. ۱ ارث برخاسته از فَرْض: ارثی است که مقدار آن در قرآن مقرّر گردیده و ثابت است؛ و کسانی از این نوع ارث بهره‌مند می‌شوند که پیوند خویشاوندیشان با میّت یکسان است، به سان دختر یا دخترانی که با پدر و مادر و یا یکی از آن دو همراه باشند، چرا که هر یک به طور مستقیم و بی‌واسطه با میّت پیوند دارند، از این رو هرگاه یکی از آنان به تنهایی وارث میّت شود، همه دارایی بر جای مانده، از آنِ اوست که، بخشی را به فرض می‌برد و بخشی را به قرابت و هر گاه همگی با هم باشند، هر یک سهم خویش را می‌برد و باقیمانده دارایی نیز به نسبت سهمشان میان آنان تقسیم می‌شود و اگر دارایی به جا مانده به سبب وجود زن یا شوهر از سهام کم بیاید، آن کاهش متوجّه دختر یا دختران می‌شود، نه پدر و مادر یا زن و شوهر. ممکن است در موردی ورثه میّت تنها از کلاله پدری، یا مادری، یا کلاله پدری و مادری گرد آیند، چرا که خویشاوندی همه آنان با میّت یکسان است؛ در این صورت اگر دارایی بر جای مانده از سهام آنان زیاد آمد، اضافه آن را به کلاله مادری و پدری یا پدری تنها می‌دهند، نه به کلاله مادری تنها. از سهم زن و شوهر هیچگاه چیزی کم نمی‌شود؛ بنابر این، هرگاه کلاله پدری یا مادری گرد آیند، سهم کلاله مادری درصورتی که یک تن باشد، یک ششم و اگر چند تن باشد، یک سوّم است و باقیمانده دارایی میّت از آنِ «کلاله» پدری است؛ و با بودن کلاله پدری و مادری، کلاله پدریِ تنها ارث نمی‌برد. ۲ ارث برخاسته از قَرابَت: و نزدیکی آن است که انسان به تناسب پیوند خویشاوندی (صفحه ۱۰۹) با دیگران از آنان ارث برد و کسانی که به تناسب پیوند و قرابت ارث می‌برند، به ترتیب اهمیت عبارتند از: پسر و بعد از او فرزند یا فرزندانش که جانشین وی می‌شوند؛ و باید یادآور شد که طبقه نخست، همیشه از ارث‌بری نسل بعد جلوگیری می‌کنند و با بودنِ این نسل، یا کسی از آنان، ارث به نسل دوّم نمی‌رسد. پس از پسر، پدر نیز درصورت نبودن فرزند، به قرابت ارث می‌برد و همه دارایی در صورتی که تنها باشد، به او می‌رسد. بعد از پدر، کسانی چون فرزندِ پدر یا پدرِ پدر، یا عمو و عمّه که از جانب پدر با میّت قرابت می‌یابند، ارثشان به قرابت است. بنابراین، پدرِ پدر یا برادری که فرزندِ پدر است، در یک ردیف قرار می‌گیرند؛ همچنین است مادربزرگ که با خواهر در یک ردیف قرار می‌گیرد و دارایی برجای مانده را طبق قانون به نسبت دو بهره برای پسر و یک سهم برای دختر تقسیم می‌کنند. کسانی که با میّت دو سبب قرابت دارند، از کسانی که تنها یک سبب قرابت دارند، مقدّم می‌باشند و از ارث‌بری آنان جلوگیری می‌کنند. فرزندان خواهر و

برادر، جای پـدر و مادرشان را می‌گیرنـد و با پـدر و مادر در تقسیم ارث شـرکت می‌کنند. به همین ترتیب، جدّ و جدّه گر چه دور باشـند و یا خواهران و برادران میّت و فرزندان آنان در ارث شریک هستند. از خویشاوندان مادری، پدربزرگ و مادر بزرگِ مادری و خویشـان آنان هماننـد دایی و خاله، به قرابت ارث می‌برنـد؛ و فرزنـدان مادر به فرض، نه به قرابت. بنابراین، جـدّ و جـدّه مادری با برادر و خواهر مادری هم سـهمند؛ و هرگاه خویشاوندان پدری و مادری با هم گرد آیند و از نظر درجه خویشاوندی مساوی باشـند، یک سوّم دارایی برجای مانده برای خویشاوندان مادری و بقیّه آن برای خویشاوندان پدری خواهد بود و بهره پسـران در تقسـیم، دو برابر دختران است. و هر گاه یکی از خویشاونـدان پـدری و مادری از دیگری دورتر باشد، آنکه نزدیکتر است، مانع ارث‌بری دورتر می‌شود و او را از ارث محروم می‌سازد، خواه از طرف پـدر باشـد، خواه از سوی مـادر. این حکم تنها در یک جا اسـتثنا شـده و آن زمانی است که (صفحه ۱۱۰) پسر عموی پدری و مادری با عموی پدری جمع شوند که در اینجا پسر عمو مقدّم بر عمو می‌شود و او ارث را می‌برد. این بود اصول و چهـارچوب مقررات ارث، برای دریـافت شاخ و برگهای بسـیار بحث بایـد به کتابهای فقهی مراجعه گردد. (صفحه ۱۱۱)

۱۸. آیه (مرد ستون نگهدارنده و چتر محافظ خانواده است)

اشاره

مرد سـتون نگهدارنده و چتر محافظ خانواده است الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَی النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ فَالصَّالِحـاتُ قانِتـاتٌ حافِظـاتٌ لِلْغَیْبِ بِمـا حَفِـظَ اللَّهُ وَ اللاَّـتی تَخـافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضـاجِعِ وَ اضْـرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَکُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَیْهِنَّ سَبِیلًا إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلِیًّا کَبِیراً مردان، سـرپرست و نگهبان زنانند، به خاطر برتری‌هایی که خداوند (از نظر نظام اجتماع) برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرارداده است و به خاطر انفاق‌هایی که از اموالشان (در مورد زنان) می‌کنند و زنان صالح زنـانی هسـتند که متواضـعند و در غیـاب (همسـر خود) اسـرار و حقوق او را، در مقابـل حقوقی که خـدا برای آنـان قرار داده، حفظ می‌کنند و (اما) آن دسته از زنان را که از سرکشی و مخالفتشان بیم دارید، پند و اندرز دهید و (اگر مؤثر واقع نشد،) در بستر از آنها دوری نمائیـد و (اگر هیـچ راهی جز شـدّت عمـل، برای وادار کردن آنهـا به انجام وظایفشان نبود،) آنها را تنبیه کنیـد و اگر از شـما پیروی کردنـد، راهی برای تعـدّی بر آنها نجوییـد (بدانیـد) خداونـد، بلنـد مرتبه و بزرگ است (و قدرت او، بالاترین قدرت‌هاست). (۳۴ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره و بیان ۲ دسته از زنان

«نُشُوز» از «نَشْز» به معنی زمین مرتفع و بلنـد است و در اینجـا کنـایه از سرکشـی و طغیـان می‌باشـد. خـانواده یـک واحـد کـوچک اجتماعی است و همانند یک اجتماع بزرگ باید رهبر و سرپرست واحدی داشته باشد، زیرا رهبری و سرپرستی دسته‌جمعی که زن و مرد مشترکـا آن را به عهـده بگیرنـد مفهـومی نـدارد و در نـتیجه مرد یـا زن، یکی بایـد «رئیس» خـانواده و دیگری «معـاون» و تحت نظارت او باشـد، قرآن در اینجا تصـریح می‌کنـد که مقام سـرپرستی بایـد به مرد داده شود. «مردان سـرپرست و نگهبان زنان هستند: الرِّجـالُ قَوَّامُونَ عَلَی النِّسـاءِ». البتّه مقصود از این تعبیر اسـتبداد و اجحـاف و تَعَـدّی نیست بلکه منظور رهبری واحـد منظّم بـا توجّه به مسؤولیّت‌هـا و مشورت‌هـای لازم است. این مسأله در دنیای امروز بیش از هر زمان روشن است که اگر هیئتی (حتّی یک هیئت دو نفری) مأمور انجام کاری شود حتما بایـد یکی از آن دو «رئیس» و (صـفحه ۱۱۲) دیگری «معاون یا عضو» باشـد وگرنه هرج و مرج

در کار آنها پیدا می‌شود، سرپرستی مرد در خانواده نیز از همین قبیل است و این موقعیّت به خاطر وجود خصوصیّاتی در مرد است مانند ترجیح قدرت تفکّر او بر نیروی عاطفه و احساسات (به عکس زن که از نیروی سرشار و عواطف بیشتر بهره‌مند است) و دیگری داشتن بنیه و نیروی جسمی بیشتر که با اوّلی بتواند بیندیشد و نقشه طرح کند و با دوّمی بتواند از حریم خانواده خود دفاع نماید. به علاوه تعهّد او در برابر زن و فرزندان نسبت به پرداختن هزینه‌های زندگی و پرداخت مهر و تأمین زندگی آبرومندانه همسر و فرزند، این حقّ را به او می‌دهد که وظیفه سرپرستی به عهده او باشد. البتّه ممکن است زنانی در جهات فوق بر شوهران خود امتیاز داشته باشند ولی شاید کرارا گفته‌ایم که قوانین به تک تک افراد و نفرات نظر ندارد بلکه نوع و کلّی را در نظر می‌گیرد و شکّی نیست که از نظر کلّی، مردان نسبت به زنان برای این کار آمادگی بیشتری دارند، اگرچه زنان نیز وظایفی می‌توانند به عهده بگیرند که اهمیّت آن مورد تردید نیست. جمله بعد اشاره به همین حقیقت است زیرا در قسمت اوّل می‌فرماید: «این سرپرستی به خاطر تفاوت‌هایی است که خداوند از نظر آفرینش، روی مصلحت نوع بشر میان آنها قرارداده» (بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ). در قسمت دیگر می‌فرماید: «و نیز این سرپرستی به خاطر تعهّداتی است که مردان در مورد انفاق کردن و پرداخت‌های مالی در برابر زنان و خانواده به عهده دارند» (وَ بِما اَنْفَقُوا مِنْ اَمْوالِهِمْ). ولی ناگفته پیدا است که سپردن این وظیفه به مردان نه دلیل بالاتر بودن شخصیّت انسانی آنها است و نه سبب امتیاز آنها در جهان دیگر، زیرا آن صرفا بستگی به تقوا و پرهیزکاری دارد، همانطور که شخصیّت انسانی یک معاون از یک رئیس ممکن است در جنبه‌های مختلفی بیشتر باشد اما رئیس برای سرپرستی کاری که به او محوّل شده از معاون شایسته‌تر است. سپس اضافه می‌کند که زنان در برابر وظایفی که در خانواده بر عهده دارند به دو دسته‌اند:

دسته اول: صالحان و درستکاران

دسته اول: «صالحان و درستکاران و آنها کسانی هستند که خاضع و متعهّد در برابر نظام خانواده می‌باشند و نه تنها در حضور شوهر بلکه در غیاب او، حِفْظُ الْغَیْب (صفحه ۱۱۳) می‌کنند» (فَالصَّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَیْبِ بِما حَفِظَ اللَّهُ). یعنی مرتکب خیانت چه از نظر مال و چه از نظر ناموس و چه از نظر شخصیّت شوهر و اسرار خانواده در غیاب او نمی‌شوند و در برابر حقوقی که خداوند برای آنها قایل شده و با جمله (بِما حَفِظَ اللَّهُ) به آن اشاره گردیده وظایف و مسؤولیت‌های خود را به خوبی انجام می‌دهند. بدیهی است که مردان موظفند در برابر اینگونه زنان نهایت احترام و حقّ‌شناسی را انجام دهند.

دسته دوم: زنان متخلّف

شدّت عمل نسبت به زنان متخلّف دسته دوم: زنانی هستند که از وظایف خود سرپیچی می‌کنند و نشانه‌های ناسازگاری در آنها دیده می‌شود، مردان در برابر اینگونه زنان وظایف و مسؤولیت‌هایی دارند که باید مرحله به مرحله انجام گردد و در هر صورت مراقب باشند که از حریم عدالت، تجاوز نکنند، این وظایف به ترتیب زیر در آیه بیان شده است: مرحله اول در مورد زنانی است که نشانه‌های سرکشی و عداوت و دشمنی در آنها آشکار می‌گردد که قرآن از آنها چنین تعبیر می‌کند: «زنانی را که از طغیان و سرکشی آنها می‌ترسید موعظه کنید و پند و اندرز دهید» (وَ اللَّاتی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ). به این ترتیب آنها که پا از حریم نظام خانوادگی فراتر می‌گذارند قبل از هر چیز باید به وسیله اندرزهای دوستانه و نتایج سوء اینگونه کارها آنان را به راه آورد و متوجّه مسؤولیّت خود نمود. سپس می‌فرماید: «در صورتی که اندرزهای شما سودی نداد، در بستر از آنها دوری کنید» (وَ اهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ) و با این عکس‌العمل و بی‌اعتنایی و به اصطلاح قهر کردن، عدم رضایت خود را از رفتار آنها آشکار سازید شاید همین «واکنش خفیف» در روح آنها مؤثر گردد. در صورتی که سرکشی و پشت پا زدن به وظایف و مسؤولیت‌ها از حدّ بگذرد و همچنان در راه قانون شکنی با لجاجت و سرسختی گام بردارند، نه اندرزها تأثیر کند و نه جدا شدن در بستر و کم اعتنایی نفعی

بخشد و راهی جز «شدّت عمل» باقی نماند «آنها را تنبیه بدنی کنید: وَ اضْرِبُوهُنَّ». در اینجا اجازه داده شده که از طریق «تنبیه بدنی» آنها را به انجام وظایف خویش وادار کنند. ممکن است ایراد کنند که چگونه اسلام (صفحه ۱۱۴)

به مردان اجازه داده که در مورد زن متوسّل به تنبیه بدنی شوند؟

جواب این ایراد با توجّه به معنی آیه و روایاتی که در بیان آن وارد شده و توضیح آن در کتب فقهی آمده است و همچنین با توضیحاتی که روانشناسان امروز می‌دهند چندان پیچیده نیست زیرا: اولاً: آیه، مسأله تنبیه بدنی را در مورد افراد وظیفه نشناسی مجاز شمرده که هیچ وسیله دیگری درباره آنها مفید واقع نشود و اتّفاقا این موضوع تازه‌ای نیست که منحصر به اسلام باشد، در تمام قوانین دنیا هنگامی که طرق مسالمت‌آمیز برای وادار کردن افراد به انجام وظیفه، مؤثر واقع نشود، متوسّل به خشونت می‌شوند، نه تنها از طریق ضرب بلکه گاهی در موارد خاصی مجازات‌هایی شدیدتر از آن نیز قایل می‌شوند که تا سرحدّ اعدام پیش می‌رود. ثانیا: «تنبیه بدنی» در اینجا همانطور که در کتب فقهی نیز آمده است، باید ملایم و خفیف باشد به طوری که نه موجب شکستگی و نه مجروح شدن گردد و نه باعث کبودی بدن. ثالثا: روانکاوان امروز معتقدند که جمعی از زنان دارای حالتی به نام «مازوشیسم» (آزار طلبی) هستند که این حالت در آنها تشدید می‌شود تنها راه آرامش آنان تنبیه مختصر بدنی است، بنابراین ممکن است ناظر به چنین افرادی باشد که تنبیه خفیف بدنی در مورد آنان جنبه آرام بخشی دارد و یک نوع درمان روانی است. مسلّم است که اگر یکی از این مراحل مؤثر واقع شود و زن به انجام وظیفه خود اقدام کند مرد حقّ ندارد بهانه‌گیری کرده، درصدد آزار زن برآید، لذا به دنبال این جمله می‌فرماید: «اگر آنها اطاعت کنند به آنها تعدّی نکنید: فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبيلاً». و اگر گفته شود که نظیر این طغیان و سرکشی و تجاوز در مردان نیز ممکن است پدید آید، آیا مردان نیز مشمول چنین مجازات‌هایی خواهند شد؟ در پاسخ می‌گوییی آری مردان هم درست همانند زنان در صورت تخلّف از وظایف مجازات می‌گردند حتی مجازات بدنی، منتها چون این کار غالبا از عهده زنان خارج است حاکم شرع موظّف است که مردان متخلّف را از طرق مختلفی و حتّی از طریق تعزیر (مجازات بدنی) به وظایف (صفحه ۱۱۵) خود آشنا سازد. داستان مردی که به همسر خود اجحاف کرده بود و به هیچ قیمت حاضر به تسلیم در برابر حقّ نبود و علی او را با شدّت عمل و حتّی با تهدید به شمشیر وادار به تسلیم کرد معروف است و در پایان مجددا به مردان هشدار می‌دهد که از موقعیّت سرپرستی خود در خانواده سوء استفاده نکنند و به قدرت خدا که بالاتر از همه قدرت‌ها است بیندیشند «زیرا خداوند بلند مرتبه و بزرگ است: إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلِيًّا كَبيراً».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

شأن نزول

در شأن نزول و داستان فرود آیه مورد بحث سه روایت آمده که بیانگر یک داستان است و تفاوت در چهره‌هاست: ۱ برخی آورده‌اند که آیه شریفه در مورد مردی به نام «سَعْد بن رَبیع» و همسرش «حبیبه» فرود آمد؛ چرا که آن دو، که خاندانشان از یارانِ «مَدَنی» پیامبر بودند، در زندگی مشترک دستخوش کشمکش شدند؛ و آن مرد همسرش را به خاطر سرکشی و نافرمانی‌اش کتک زد. آن زن به همراه پدرش «زید» نزد پیامبر شکایت برد و آن حضرت پس از رسیدگی، دستور قصاص داد. آنان را برای اجرای دستور بردند که درست در همان لحظات این آیه شریفه بر قلب مصفّای پیامبر فرود آمد و پیامبر پس از تلاوت آیه شریفه فرمود: ما چیزی را خواستیم و خدا دستوری دیگر داد و آنچه خدا مقرر فرموده بهتر است و آن گاه حکم خویش را برداشت. ۲ «کَلْبی» در این مورد آورده است که: آیه شریفه در مورد «سَعد» و همسرش «خُولَه» فرود آمد و داستان فرود آن همانگونه است. ۳ برخی دیگر

آورده‌انـد که آیه شـریفه در مورد «جمیله» و شوهرش «ثابت» فرود آمـد؛ و آن گاه داسـتان فرود آن را همانگونه که گذشت روایت کرده‌اند.

مدیریت در خانواده

این آیه شریفه می‌فرماید: (صفحه ۱۱۶) الرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَى النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ مردان در نظـام خـانواده کـارگزار و تـدبیرگر امور زناننـد و سرپرستی و مـدیریت جـامعه کوچـک خانواده را به عهـده دارنـد؛ و این به خاطر تفاوت‌ها و برتری برخی از انسانها بر برخی دیگر است که دستگاه حکیمانه آفرینش بر اساس مصلحت در نظر گرفته است.

راز مدیریت مرد

در این فراز از آیه شـریفه، نخستین رمز کـارگزار بودن مردان را در جـامعه کوچـک خانواده بیان می‌کنـد و خاطر نشان می‌سازد که دلیل این کار این است که مردان به طور عادی از نظر دانش و خرد و اسـتواری دیـدگاه و تصـمیم بر کارها، بر زنان برتری دارند؛ و دیگر بـدان جهت است که از دارایی و ثمره تلاش خود، هم به زنان مهریه می‌پردازنـد و هم هزینه خانه و خانواده را تأمین می‌کنند. فَالصّالِحـاتُ قانِتـاتٌ حافِظـاتٌ لِلْغَیْبِ بِمـا حَفِـظَ اللَّهُ به بـاور برخی از مفسـران، منظور این است که زنـانِ شایسـته، فرمـانبردار خـدا و همسـران خویش‌انـد؛ و این آیه را گواه دیدگاه خود آورده‌اند که می‌فرماید: یا مَرْیَمُ اقْنُتی لِرَبِّکِ» (... ۱) هان ای مریم! در زندگی همـاره فرمـانبردار پروردگـار خویش بـاش! و نیز، در غیـاب همسـرانشان عفت خویش را پـاس می‌دارنـد. و به بـاور برخی، حقوق و دارایی و حرمت شوهران را نگاهباننـد. به بـاور ما همه این مفاهیم در آیه موجود است و هیـچ ناسازگاری میان دو دیـدگاه نیست. و این پاس داشتن حقوق همسر و عفت خویش از سوی زنان بدان دلیل است که خدا حقوق آنان را که از جمله آنها پرداخت مهریه و تأمین هزینه زنـدگی و رفتار عادلانه با آنان است برایشان پاس داشـته و همه را بر عهده شوهرانشان نهاده است. ۱. سوره آل عِمْران، آیه ۳۴. (صفحه ۱۱۷) برخی بر آنند که به برکت پاس داشتن خدا از این حقوق و حدود است که زنان می‌توانند آنها را پاس دارند. وَ اللّاتی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ وَ اضْـرِبُوهُنَّ منظور این است که: آن زنانی که شما شوهران از سرکشی و حق‌ناپذیری‌شان بیم دارید و به راستی می‌ترسید و می‌دانید که در اندیشه سلطه‌جویی در جامعه کوچک خانه و خانواده هستند و با شما به ناسازگاری می‌پردازنـد، با مِهر و صـفا اندرزشان دهید؛ و اگر گفتگو و خیرخواهی سود نبخشـید، در بستر و خوابگاه از آنان دوری گزینیـد. به بـاور «سـعید بن جُبَیْر» پیـام این جمله این است که از آمیزش بـا آنـان خـودداری ورزیـد؛ امّـا به بـاور گروهی، از نزدیکی و همخوابگی بـا آنـان خودداری کنیـد. در این صورت روشن می‌شود که آنان از نظر مِهر به شـما و ادامه زنـدگی مشترک چگونه‌اند؛ اگر به راستی شـما و زندگی با شما را دوست دارند، این جدایی شما بر آنان گران می‌آید و راه عادلانه و رعایت حقوق و حدود را برمی‌گزینند، وگرنه به دوری گزیدن شـما نیز بها نمی‌دهند و در روایتی از حضـرت باقر علیه‌السـلام در این مورد رسـیده است که به اینگونه زنان سـرکش، به هنگام خواب پشت کنیـد و توجّه ننمایید؛ به همین مفهوم تفسـیر شده است. «فَرّاء» بر آن اسـت که در آیه شـریفه، «بیم از نافرمـانی» به مفهـوم آگـاهی از نافرمـانی و سرکشـی آمـده است و واژه خوف گـاه به مفهوم علم به کـار می‌رود. از «ابن عبّاس» آورده‌اند که: زنان را در صورت سرکشـی با بهره‌وری از کتاب خدا اندرز دهید و به آنان خاطر نشان سازید که از خدا بترسـند و در قلمرو مقررات نظام خانواده با شما سازگار و فرمانبردار باشند؛ اگر نپذیرفتند، با آنان اندکی درشتی کنید؛ و اگر سود نبخشـید به گونه‌ای که زخم و شکستگی پدید نیاید، آنان را تنبیه نمایید. و از ششمین امام نور آورده‌اند که منظور از تنبیه، زدن بـا سـاقه گیـاه یا نی است. فَإِنْ أَطَعْنَکُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَیْهِنَّ سَبِیلاً و اگر آنان از سرکشـی خویش بازگشـتند و راه سازگاری و انجام وظایف برگزیدند، دیگر راهی برای زیان رساندن به آنان برای شـما نخواهد بود. به باور برخی منظور این است که دیگر هیچ راهی

برای دوری گزیدن و یا هشدار و تنبیه (صفحه ۱۱۸) نمی‌ماند و به باور برخی دیگر، هنگامی که آنان سر سازگاری و انجام وظایف داشتند، دیگر به ژرفای جان آنان کار نداشته باشید و آنان را به مهر و محبت قلبی مکلّف نسازید. إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلِیًّا کَبِیراً به یقین خدا بلند مرتبه و بزرگ است. او برتر از آن است که کسی را به کاری فراتر از توان و امکاناتش موظّف سازد. به باور برخی منظور از بیان دو وصف از اوصاف خدا در آخر آیه شریفه این است که به مردان هشدار می‌دهد که مراقب رفتار خویش باشند؛ چرا که خدا می‌تواند زنان را در صورتی که به آنان ستم کنید، یاری نماید وبر شما پیروز سازد و به بارور برخی منظور این است که: هان ای مردان با ایمان! خدا شما را به اندازه توانتان مکلف ساخته است؛ بنابراین شما نیز از زنان چیزی فراتر از توان آنان و مقررات و حقوق خویش نخواهید. (صفحه ۱۱۹)

۱۹. آیه (محکمه صلح خانوادگی)

اشاره

وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَیْنِهِما فَابْعَثُوا حَکَماً مِنْ أَهْلِهِ وَ حَکَماً مِنْ أَهْلِها إِنْ یُرِیدا إِصْلاحاً یُوَفِّقِ اللَّهُ بَیْنَهُما إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلِیماً خَبِیراً و اگر از جدایی و شکاف میان آن دو (همسر) بیم داشته باشید، یک داور از خانواده شوهر و یک داور از خانواده زن انتخاب کنید (تا به کار آنان رسیدگی کنند). اگر این دو داور، تصمیم به اصلاح داشته باشند، خداوند به توافق آنها کمک می‌کند، زیرا خداوند، دانا و آگاه است (و از نیّات همه باخبر است). (۳۵ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه اشاره به مسأله اختلاف و نزاع میان دو همسر کرده، می‌گوید: «اگر نشانه‌های شکاف و جدایی در میان دو همسر پیدا شد (برای بررسی علل و جهات ناسازگاری و فراهم نمودن صلح و سازش) یک نفر داور و حکم از فامیل مرد انتخاب کنید» (وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَیْنِهِما فَابْعَثُوا حَکَماً مِنْ أَهْلِهِ) و از آن جا که قضاوت نباید یک طرفه باشد می‌افزاید: «و یک داور و حکم از خانواده زن انتخاب کنید» (وَ حَکَماً مِنْ أَهْلِها). سپس می‌فرماید: «اگر این دو حکم با حسن نیّت و دلسوزی وارد کار شوند و هدفشان اصلاح میان دو همسر بوده باشد، خداوند کمک می‌کند و به وسیله آنان میان دو همسر الفت می‌دهد» (إِنْ یُرِیدا إِصْلاحاً یُوَفِّقِ اللَّهُ بَیْنَهُما) و برای این که به «حَکَمَیْن» هشدار دهد که حسن نیّت به خرج دهند در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند از نیّت آنها با خبر و آگاه است» (إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلِیماً خَبِیراً). محکمه صلح خانوادگی که در آیه فوق به آن اشاره شد یکی از شاهکارهای اسلام است. این محکمه امتیازاتی دارد که سایر محاکم فاقد آن هستند، از جمله: ۱ محیط خانواده کانون احساسات و عواطف است و طبعا مقیاسی که در این محیط باید به کار رود با مقیاس سایر محیط‌ها متفاوت است، یعنی همانگونه که در «دادگاه‌های جنایی» نمی‌توان با مقیاس محبّت و عاطفه کارکرد، در محیط خانواده نیز نمی‌توان تنها با مقیاس خشک قانون و مقرّرات بی‌روح گام برداشت، (صفحه ۱۲۰) در اینجا باید حتی الامکان اختلافات را از طرق عاطفی حل کرد، لذا دستور می‌دهد که داوران این محکمه کسانی باشند که پیوند خویشاوندی با دو همسر دارند و می‌توانند عواطف آنها را در مسیر اصلاح تحریک کنند، بدیهی است این امتیاز تنها در این محکمه است و سایر محاکم فاقد آن هستند. ۲ در محاکم عادی قضایی طرفین دعوا مجبورند برای دفاع از خود، هرگونه اسراری که دارند فاش سازند. مسلّم است که اگر زن و مرد در برابر افراد بیگانه و اجنبی اسرار زناشویی خود را فاش سازند احساسات یکدیگر را آن چنان جریحه‌دار می‌کنند که اگر با اجبار دادگاه به منزل و خانه بازگردند، دیگر از آن صمیمیّت و محبّت سابق خبری نخواهد بود و همانند دو فرد بیگانه می‌شوند که به حکم اجبار باید وظایفی را انجام دهند، اصولاً تجربه نشان داده است که زن و شوهری

که راهی آن گونه محاکم شوند دیگر زن و شوهر سابق نیستند. ولی در محکمه صلح فامیلی یا اینگونه مطالب به خاطر شرم حضور مطرح نمی‌شود و یـا اگر بشود چون در برابر آشـنایان و محرمان است، آن اثر سوء را نخواهـد داشت. ۳ داوران در محاکم معمولی، در جریان اختلافات غالبا بی‌تفاوتنـد و قضـیه به هر شـکل خاتمه یابـد برای آنها تأثیری نـدارد، دو همسـر به خانه بازگردنـد، یا برای همیشه از یکـدیگر جـدا شوند، برای آنها فرقی نمی‌کند. محکمه از بسـتگان نزدیک مرد و زن هسـتند و جدایی یا صـلح آن دو، در زنـدگی این عدّه هم از نظر عاطفی و هم از نظر مسؤولیّت‌های ناشـی از آن تأثیر دارد و لذا آنها نهایت کوشـش را به خرج می‌دهند که صـلح و صـمیمیّت در میـان این دو برقرار شود و به اصـطلاح آب رفته به جوی بازگردد. ۴ از همه اینها گذشـته چنین محکمه‌ای هیـچ یـک از مشـکلات و هزینه‌هـای سـرسام‌آور و سـرگردانی‌های محـاکم معمـولی را نـدارد و بـدون هیچگـونه تشـریفاتی طرفین می‌تواننـد در کمترین مـدّت به مقصود خود نائل شونـد. ناگفته روشن است که حکمین بایـد از میان افراد پخته و با تدبیر و آگاه دو فامیـل انتخـاب شونـد. با این امتیازاتی که شـمردیم معلوم می‌شود که شانس موفقیّت این محکمه در اصـلاح میان دو (صـفحه ۱۲۱) همسر به مراتب بیشتر از محاکم دیگر است.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

طرح حکیمانه برای ایجاد سازش در خانواده

در آیه شـریفه آفریدگار انسان، مردان جامعه را راه نمود که به هنگام پدیدار شدن نشانه‌های سرکشی و وظیفه ناشناسی همسرانشان چگونه رفتار کننـد؛ اینک در این آیه راه می‌نماید که اگر آن تدابیر سودی نبخشـید و خطر جدایی احساس گردید، چه باید کرد. وَ إِنْ خِفْتُمْ شِـقاقَ بَیْنِهِما فَابْعَثُوا حَکَماً مِنْ أَهْلِهِ وَ حَکَماً مِنْ أَهْلِها و اگر نشانه‌های دشـمنی و شـکاف پدید آمد و از ناسازگاری آن دو بیمناک شدیـد، داوری از خانـدان مرد و داوری نیز از خانواده زن برانگیزیـد تا میان آنان سازش پدید آورند. در این مورد که روی سخن در آیه شـریفه بـا کیست، دیـدگاه‌ها متفـاوت است: ۱ برخی بر آننـد که مخـاطب آیه همـان کسـی است که سـرپرستی نظام خـانواده به عهـده اوست. ۲ امّـا برخی از مفسّـران و بیشـتر فقهـا بر ایـن عقیده‌انـد کـه روی سـخن بـا کسـی است که این کشـمکش خـانوادگی در برابر او طرح می‌گردد و توانایی حلّ آن را دارد. روایات رسـیده از حضـرت باقر و صادق علیهم‌السـلام نیز بیانگر این دیدگاه است. ۳ به باور پاره‌ای از مفسران نیز روی سخن با دو عضو اصلی خانواده، یعنی زن و مرد و بستگان نزدیک آنان است.

یک پرسش

آیا دو داوری که برای ایجاد سازش و رفع کشـمکش برگزیـده می‌شوند، در صورت نیافتن راه ادامه زندگی مشترک، می‌توانند آن دو را از هم جدا کنند و به گونه‌ای شرافتمندانه زن را طلاق بدهند و انحلال خانواده را اعلان کنند؟ (صفحه ۱۲۲)

پاسخ

از روایـات رسـیده از امامان نور چنین دریافت می‌گردد که آنان تنها با رضایت زن و مرد می‌تواننـد انحلال خانواده و جـدایی زن و مرد را اعلان کننـد؛ امّا برخی بر آننـد که می‌تواننـد؛ و روایتی نیز از امیر مؤمنان در این مورد آورده‌اند. طرفداران این دیدگاه بر این عقیده‌انـد که دو داور از سـوی زن و مرد وکـالت دارنـد. بنـابراین در صـورت عـدم امکـان سـازش و راه نبـودن برای ادامه زنـدگی مشترک می‌تواننـد جـدایی آنـان را اعلان کننـد. إِنْ یُرِیـدا إِصْـلاحاً یُوَفِّقِ اللَّهُ بَیْنَهُما إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلِیماً خَبِیراً به باور برخی منظور این است که اگر آن دو داور به راستی در انـدیشه سـازش آن زن و مرد و یـافتن راه حلّ مشـکل آنان باشـند، خداونـد میان آنان سازش

پدیـد می‌آورد تـا بر اساس عـدالت و مصـلحت داوری کننـد؛ امّا برخی بر آننـد که اگر دو داور در انـدیشه ایجاد سازش میان زن و شوهرش باشـند، خدا میان آن زن و مرد سازش پدید می‌آورد و دشـمنی و شکاف را از میان بر می‌دارد؛ چرا که او به نیت‌های قلبی و خواسته‌های آن دو، دانا و به مصالح و منافع خانواده و جامعه آگاه است. (صفحه ۱۲۳)

۲۰. آیه (ده دستور درباره حقوق خانوادگی و آداب معاشرت)

اشاره

وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً وَ بِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینِ وَ الْجارِ ذِی الْقُرْبی وَ الْجارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ وَ ما مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ مَنْ کانَ مُخْتالاً فَخُوراً و خـدا را بپرستیـد و هیـچ چیز را همتای او قرار ندهیـد و به پـدر و مادر، نیکی کنید، همچنین به خویشاوندان و یتیمان و مسـکینان و همسایه نزدیک و همسایه دور و دوست و همنشین و وامانـدگان در سـفر و بردگـانی که مالـک آنها هستیـد، زیرا خداونـد، کسـی را که متکبر و فخر فروش است (و از ادای حقوق دیگران سرباز می‌زند،) دوست نمی‌دارد. (۳۶ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

باید توجه داشت که «مُخْتال» از ماده «خِیال» به معنی کسی است که با یک سلسله «تَخَیُّلات» خود را بزرگ می‌پندارد و اگر می‌بینیم به اسب «خَیْل» گفته می‌شود نیز به خـاطر آن است که هنگـام راه رفتن شبیه متکبران گـام برمی‌دارد و «فَخُور» از ماده «فَخْر» به معین کسـی است که فخرفروشـی می‌کنـد، بنـابراین تفـاوت میـان این دو کلمه در اینجـا است که یکی اشاره به تخیّلات کبرآلود ذهنی و دیگری به اعمال تکبرآمیز خارجی است. آیه فوق یک سلسـله از حقوق اسـلامی اعم از حقّ خدا و حقوق بندگان و آداب معاشرت با مردم را بیان داشته است و روی هم رفته، ده دستور از آن استفاده می‌شود: ۱ نخست مردم را دعوت به عبادت و بندگی پروردگار و ترک شـرک و بت‌پرستی که ریشه اصـلی تمام برنامه‌های اسـلامی است می‌کنـد، دعوت به توحیـد و یگانه پرستی روح را پاک و نیّت را خالص و اراده را قوی و تصـمیم را برای انجام هر برنامه مفیدی محکم می‌سازد و از آن جا که آیه بیان یک رشـته از حقوق اسـلامی است، قبل از هر چیز اشاره به حقّ خداونـد بر مردم کرده است و می‌گویـد: «خـدا را بپرستیـد و هیـچ چیز را شـریک او قرار ندهید: وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً». ۲ سـپس اشاره به حقّ پدر و مادر کرده و توصـیه می‌کند که نسـبت به آنها نیکی کنید (وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً). حقّ پدر و مادر از مسایلی است که در قرآن مجید زیاد روی (صـفحه ۱۲۴) آن تکیه شده و کمتر موضوعی است که این قـدر مورد تأکید واقع شده باشد و در چهار مورد از قرآن، بعد از توحید قرار گرفته است. (۱) از این تعبیرهای مکرّر استفاده می‌شود که میان این دو ارتباط و پیونـدی است و در حقیقت چنین است چون بزرگ‌ترین نعمت، نعمت هستی و حیات است که در درجه اول از ناحیه خـدا است در مراحل بعـد به پـدر و مادر ارتباط دارد، زیرا که فرزند، بخشـی از وجود پدر و مادر است، بنابراین ترک حقوق پـدر و مـادر، هم دوش شـرک به خـدا است. دربـاره حقوق پـدر و مـادر بحث‌هـای مشـروحی داریم که در ذیل آیات مناسب در سوره اسـراء و لقمان به خواست خدا خواهد آمد. ۳ سـپس دستور به نیکی کردن «نسبت به همه خویشاوندان می‌دهد» (وَ بِذِی الْقُرْبی). این موضوع نیز از مسایلی است که در قرآن تأکیـد فراوان درباره آن شده است، گاهی به عنوان «صـله رحم» و گـاهی به عنوان «احسان و نیکی» به آن ها، در واقع اسلام می‌خواهد به این وسیله علاوه بر پیوند وسیعی که در میان تمام افراد بشر به وجود آورده، پیونـدهای محکـم‌تری در میـان واحـدهای کوچـک‌تر و متشـکّل‌تر، بـه نـام «فامیـل» و «خـانواده» بـه وجـود آورد تـا در برابر مشکلات و حوادث یکدیگر را یاری دهند و از حقوق هم دفاع کنند. ۴ سپس اشاره به حقوق «ایتام» کرده و افراد با ایمان را توصیه

به نیکی در حقّ آنها می کند (وَ الْیَتامی). زیرا در هر اجتماعی بر اثر حوادث گوناگون همیشه کودکان یتیمی وجود دارند که فراموش کردن آنها نه فقط وضع آنها را به خطر می‌افکند، بلکه وضع اجتماع را نیز به خطر می‌اندازد، چون کودکان یتیم اگر بی‌سرپرست بمانند و یا به اندازه کافی از محبّت اشباع نشوند، افرادی هرزه، خطرناک و جنایت‌کار بار می‌آیند، بنابراین نیکی در حقّ یتیمان هم نیکی به فرد است هم نیکی به اجتماع. ***** ۱- (۸۳ / بقره)، (۱۵۱ / انعام)، (۳ / اسراء). (صفحه ۱۲۵) ۵ بعد از آن حقوق مستمندان را یادآوری می کند (وَ الْمَساکینِ). زیرا در یک اجتماع سالم که عدالت در آن برقرار است نیز افرادی معلول و از کار افتاده و مانند آن وجود خواهند داشت که فراموش کردن آنها بر خلاف تمام اصول انسانی است و اگر فقر و محرومیّت به خاطر انحراف از اصول عدالت اجتماعی دامنگیر افراد سالم گردد نیز باید با آن به مبارزه برخاست. ۶ سپس توصیه به «نیکی در حقّ همسایگان نزدیک می کند» (وَ الْجارِ ذِی الْقُرْبی). در این که منظور از همسایه نزدیک چیست مفسّران احتمالات مختلفی داده‌اند بعضی معنی آیه را همسایگانی که جنبه خویشاوندی دارند دانسته‌اند، ولی این تفسیر با توجه به این که در جمله‌های سابق، از همین آیه اشاره به حقوق خویشاوندان شده بعید به نظر می‌رسد، بلکه منظور همان نزدیکی مکانی است زیرا همسایگان نزدیک‌تر حقوق و احترام بیشتری دارند و یا این که منظور همسایگانی است که از نظر مذهبی و دینی با انسان نزدیک باشند. ۷ سپس درباره «همسایگان دور سفارش می کند» (وَ الْجارِ الْجُنُبِ) و منظور از آن دوری مکانی است، زیرا طبق پاره‌ای از روایات تا چهل خانه از چهار طرف همسایه محسوب می‌شوند. (۱) که در شهرهای کوچک تقریبا تمام شهر را در برمی گیرد (چون اگر خانه هر انسانی را مرکز دایره‌ای فرض کنیم که شعاع آن از هر طرف چهل خانه باشد، با یک محاسبه ساده درباره مساحت چنین دایره‌ای روشن می‌شود که مجموع خانه‌های اطراف آن را تقریبا پنج هزار خانه تشکیل می‌دهد که مسلما شهرهای کوچک بیش از آن خانه ندارند). جالب توجه این که قرآن در آیه فوق علاوه بر ذکر «همسایگان نزدیک» ، تصریح به حقّ «همسایگان دور» کرده است زیرا کلمه همسایه معمولاً ـ مفهوم محدودی دارد و تنها همسایگان نزدیک را دربرمی گیرد لذا برای توجه دادن به وسعت مفهوم آن از نظر اسلام راهی جز این نبوده که نامی از همسایگان دور ***** ۱- «نُورُ الثَّقَلَیْن» ، جلد ۱، صفحه ۴۸۰. (صفحه ۱۲۶) نیز صریحا برده شود و نیز ممکن است منظور از همسایگان دور، همسایگان غیر مسلمان باشد، زیرا حقّ جِوار (همسایگی) در اسلام منحصر به همسایگان مسلمان نیست و غیر مسلمان را نیز شامل می‌شود. (مگر آن هایی که با مسلمانان سر جنگ داشته باشند). «حقّ جِوار» در اسلام به قدری اهمیّت دارد که در وصایای معروف امیر مؤمنان می‌خوانیم: «ما زالَ (رَسُولُ اللّهِ) یُوصی بِهِمْ حَتّی ظَنَنّا اَنَّهُ سَیُوَرِّثُهُمْ: آنقدر پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آنها سفارش کرد، که ما فکر کردیم شاید دستور دهد همسایگان از یکدیگر ارث ببرند». این حدیث در منابع معروف اهل تسنن نیز آمده است، در «تفسیر المَنار» و «تفسیر قُرْطُبی» از بخاری نیز همین مضمون از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است. در حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که در یکی از روزها سه بار فرمود: «وَاللّهِ لا یُؤْمِنُ: به خدا سوگند چنین کسی ایمان ندارد» ... یکی پرسید: چه کسی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اَلَّذی لا یَأْمَنُ جارُهُ بَوائِقَهُ: کسی که همسایه او از مزاحمت او در امان نیست». (۱) ۸ سپس قرآن درباره «کسانی که با انسان دوستی و مصاحبت دارند، توصیه می کند» (وَ الصّاحِبِ بِالْجَنْبِ). ولی باید توجه داشت که «الصّاحِبِ بِالْجَنْبِ» معنای وسیع‌تری از دوست و رفیق دارد و در واقع هر کسی را که به نوعی با انسان نشست و برخاست داشته باشد، دربرمی گیرد خواه دوست دایمی باشد یا یک دوست موقّت (همانند کسی که در اثناء سفر با انسان همنشین می گردد و اگر می‌بینیم که در پاره‌ای‌از روایات «وَ الصّاحِبِ بِالْجَنْبِ» به رفیق سفر (رَفیقُکَ فِی السَّفَرِ) و یا کسی که به امید نفعی سراغ انسان می‌آید (اَلْمُنْقَطِعُ اِلَیْکَ یَرْجُوْ نَفْعَکَ) تفسیر شده، منظور اختصاص به آنها نیست، بلکه بیان توسعه مفهوم این تعبیر است که همه این موارد را نیز دربرمی گیرد و به این ترتیب آیه یک دستور جامع و کلّی برای حسن معاشرت نسبت به تمام کسانی که با انسان ارتباط دارند می‌باشد، اعم از دوستان واقعی و همکاران و همسفران و مراجعان و شاگردان و مشاوران و خدمتگزاران. ***** ۱- «تفسیر قُرطُبی» ، جلد ۳، صفحه ۱۷۵۴. (صفحه ۱۲۷) ۹ دسته دیگری

که در اینجا درباره آنها سفارش شده، کسانی هستند که در سفر و بلاد غربت احتیاج پیدا می‌کنند (وَ ابْنِ السَّبیلِ). با این که ممکن است در شهر خود افراد متمکّنی باشند، در سفر به علّتی وا می‌مانند و تعبیر جالب «ابْنِ السَّبیلِ» (فرزند راه) نیز از این نظر است که ما نسبت به آنها هیچگونه آشنایی نداریم تا بتوانیم آنها را به قبیله یا فامیل یا شخصی نسبت دهیم، تنها به حکم این که مسافرانی هستند نیازمند، باید مورد حمایت قرارگیرند. ۱۰ در آخرین مرحله توصیه به نیکی کردن نسبت به بردگان شده است (وَ ما مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ). در حقیقت آیه با حقّ خدا شروع شده و با حقوق بردگان ختم می‌گردد، زیرا این حقوق از یکدیگر جدا نیستند و تنها این آیه نیست که در آن درباره بردگان توصیه شده، بلکه در آیات مختلف دیگر نیز در این زمینه بحث شده است. ضمنا اسلام برنامه دقیقی برای آزادی تدریجی بردگان تنظیم کرده که به «آزادی مطلق» آنها می‌انجامد و به خواست خدا در ذیل آیات مناسب، مشروحا از آن سخن خواهیم گفت. در پایان آیه هشدار می‌دهد و می‌گوید: «خداوند افراد متکبر و فخرفروش را دوست نمی‌دارد» (إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ مَنْ کانَ مُخْتالاً فَخُوراً). به این ترتیب هر کس از فرمان خدا سرپیچی کند و به خاطر تکبّر از رعایت حقوق خویشاوندان و پدر و مادر، یتیمان، مسکینان، ابن السّبیل و دوستان سرباز زند محبوب خدا و مورد لطف او نیست و آن کس که مشمول لطف او نباشد، از هر خیر و سعادتی محروم است. گواه براین معنی روایتی است که در ذیل این آیه وارد شده: یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: «در محضرش این آیه را خواندم، پیامبر صلی الله علیه و آله زشتی تکبر و نتایج سوء آن را برشمرد به حدّی که من گریه کردم، فرمود: «چرا گریه می‌کنی» گفتم: من دوست دارم لباسم، جالب و زیبا باشد و می‌ترسم با همین عمل جزو متکبران باشم فرمود: «نه تو اهل بهشتی و اینها علامت تکبر نیست، تکبر آن است که انسان در مقابل حقّ، خاضع نباشد و خود را بالاتر از مردم بداند و آنها را تحقیر کند (و از ادای حقوق آنها سرباز زند)». (صفحه ۱۲۸)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«جار»: همسایه «جُنُب»: دور «مُخْتال»: خودخواه، خود بزرگ بین، کسی که با پندارهای پوچ و بی‌اساس برای خویش مقام و موقعیتی می‌پندارد که فاقد آن است. «فَخُور»: فخر فروش و کسی که امتیازات و نقاط قوّت خویش را به منظور خودنمایی به رخ دیگران می‌کشد و به انگیزه خودبزرگ بینی برمی‌شمارد؛ امّا به کسی که گاه نعمت‌های خدا را به خود برمی‌شمارد و سپاس می‌گزارد، سپاسگزار گفته‌اند.

زنجیره‌ای از کارهای شایسته

قرآن پس از سفارش به عدالت و نیکوکاری در مورد یتیمان و توصیه به رعایت ارزش‌های انسانی و اخلاقی در نظام خانواده و میان دو همسر، اینک به بیان یک سلسله امور معنوی و شماری از کارهای شایسته و پسندیده که از ضروریات زندگی اسلامی و انسانی است پرداخته و در آغاز از توحیدگرایی و یکتاپرستی شروع می‌کند و می‌فرماید: وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً خدای را به یکتایی بپرستید و او را به شکوه و عظمت یاد کنید و در عبادت و پرستش، شریکی برای او مگیرید؛ چرا که پرستش و بندگی تنها در خور اوست که آفریدگار توانای جهان و انسان و ارزانی دارنده نعمت‌هاست. وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً وَ بِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینِ و به پدر و مادر، هم خودتان نیکی کنید و هم دیگران را در مورد آنان جز به نیکی و احترام سفارش نکنید و به همه نزدیکان، یتیمان و بینوایان نیز احسان کنید و بدانید که نیکی واقعی در مورد یتیمان، حراست از حقوق و شئون و تربیت درست آنان است؛ و نیکی به بینوایان این است که حقوق آنان را پایمال نسازید و در رفع گرفتاری و محرومیت آنان بکوشید. (صفحه ۱۲۹) وَ

الْجارِ ذِی الْقُرْبی وَ الْجارِ الْجُنُبِ به باور گروهی منظور از این دو تعبیر، همسایه خویشاوند و بیگانه است؛ امّا به باور برخی منظور همسایه توحیدگرا و غیر مسلمان است. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در این مورد آورده‌اند که فرمود: اَلْجیرانُ ثَلاثَةٌ: جارٍ لَهُ ثَلاثَةُ حُقوقٍ، حَقُّ الْجِوارِ وَ حَقُّ الْقَرابَةِ وَ حَقُّ الْاِسْلامِ، وَ جارٍ لَهُ حَقّانِ: حَقُّ الْجِوارِ وَ حَقُّ الْاِسْلامِ؛ وَ جارٍ لَهُ حَقُّ الْجِوارِ، الْمُشْرِکُ مِنْ اَهْلِ الْکِتابِ. (۱) همسایگان انسان سه گروهند: دسته‌ای از آنان از حقّ همسایگی، خویشاوندی و مسلمانی برخوردارند؛ و دسته‌ای از حقّ همسایگی و همدینی؛ و گروه سوم تنها از حقّ همسایگی و انسانی، چرا که خویشاوند یا همدین نیستند. «زَجّاج» بر این باور است که منظور از همسایه نزدیک، کسی است که از نظر مسافت به شما نزدیک است و او را می‌بینید و می‌شناسید؛ و همسایه دور به عکس آن است. در روایت است که مرز همسایگی تا چهل منزل است؛ و نیز روایت آورده‌اند که تا حدود چهل متر است. با این بیان، به باور ایشان منظور از همسایه نزدیک، خویشاوند نیست؛ چرا که قرآن شریف در مورد خویشاوندان در صدر آیه سفارش فرموده است. امّا ممکن است در پاسخ گفته شود که خویشاوند در صورتی که همسایه انسان گردید، حقّ دیگری نیز پیدا می‌کند. با این بیان در آیه تکراری به چشم نمی‌خورد. وَ الصّاحِبِ بِالْجَنْبِ و به یار همراه و یا همنشین نیز نیکی کنید. در مورد این فراز، دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ گروهی از جمله «ابن عبّاس» بر آنند که منظور رفیق راه است و نیکی به او برخورد درست و رعایت حقوق و حدود و مواسات با او است. ۱ - حِلْیَةُ الاَوْلیاء، ج ۵، ص ۲۰۷ با اندک تفاوت؛ اَحکامُ القرآن، جَصّاص، ج ۲، ص ۱۹۵. (صفحه ۱۳۰) ۲ و گروهی بر این باورند که منظور همسر انسان است. ۳ پاره‌ای بر آنند که منظور، کسی‌است که به شما روی آورده و انتظار یاری دارد. ۴ و پاره‌ای نیز می‌گویند منظور کارگر و خدمتگزار انسان است. به باور ما آیه همه اینها را در بر می‌گیرد و نیکی به همه اینها سفارش شده است. وَ ابْنِ السَّبیلِ در این مورد برخی بر آنند که منظور این است که به در راه ماندگان نیز نیکی کنید و برخی دیگر می‌گویند منظور نیکی به میهمان است. ابن عبّاس می‌گوید: میهمانی سه روز است و فراتر از آن نیکی است و هر نیکی نیز صدقه است. «جابر» از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود: هر نیکوکاری صدقه محسوب می‌گردد و یکی از آن نیکی‌ها این است که با برادرت با چهره‌ای باز رو به‌رو گردی و آب ظرف خویش را به ظرف او و به سود او بریزی. وَ ما مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ و به بردگان خویش نیز نیکی کنید و با تأمین نیازهای آنان از واگذار نمودن کارهای سخت و طاقت‌فرسا به آنها خودداری نمایید. إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ مَنْ کانَ مُخْتالاً فَخُوراً و بهوش باشید که خدا مردم متکبر و فخرفروش را دوست نمی‌دارد. ابن عبّاس می‌گوید: دلیل بیان دو صفت منفی تکبر و فخرفروشی این است که مردم متکبر و فخر فروش از بستگان و همسایگان نیازمند خویش متنفّرند و با آنان رفتار شایسته ندارند. گفتنی است که آیه شریفه در بردارنده همه محتوا و ارکان اسلام است و انسان را به سوی ارزش‌های انسانی راه می‌نماید؛ و اگر کسی درباره این آیه شریفه درست بیندیشد، از هر نوع پند و اندرز سخنوران بی‌نیاز است و به علوم و دانش‌های گوناگون دانشوران دست می‌یابد. (صفحه ۱۳۱)

پرتوی از آیاتی که گذشت

پرتوی از آیات

(۱) در آیاتی که گذشت، قرآن شریف یک سلسله تدابیر ظریف و سازنده را برای استحکام و استواری نظام خانواده و حلّ بحرانها ترسیم می‌کند که اگر به هنگام پدیدار شدن نشانه‌های بحران در روابط خانواده و به صدا در آمدن زنگ خطر، این تدابیر به شیوه‌ای شایسته مورد عمل قرار گیرد، بسیاری از بحرانها و زیان‌های برخاسته از آن به خوبی برطرف شده و یا به صورت شرافتمندانه‌ای انحلال آن اعلان و به انبوهی از بدبختی‌ها خطّ پایان خواهد کشید. این تدابیر عبارتند از:

۱ اصل مدیریت در جامعه کوچک خانواده

جامعه جهانی از جامعه‌های گوناگون و هر کدام از این جامعه‌ها از واحدهای خانواده پدید آمده‌اند. اگر خانواده بزرگ بشری یا جامعه‌های کوچک‌تر برای جلوگیری از هرج و مرج و بی‌برنامه گی و انحطاط و از هم گسیختگی و پیدایش راه تکامل و پیشرفت، نیازمند به اداره و مدیریت و کارگزارند، به همان دلیل جامعه کوچک خانه و خانواده نیز برای اوج گرفتن به پر فرازترین قله تکامل مادی و معنوی و اخلاقی و انسانی و مبارزه با آنها و از هم گسیختگی خانواده نیازمند به نظام و مدیریت و مدیر و معاون و مشاور است. ضرورت مدیریت در جهان کنونی به گونه‌ای روشن است که پیش از شکل گیری هر حزب و گروه در هر واحد اقتصادی و اجتماعی و اداری و خدماتی، نخست به مدیریت آن می‌اندیشند و امیرمؤمنان قرن‌ها پیش فرمود: «لابُدَّ لِلنّاسِ مِنْ اَمیرٍ» (... ۲) مردم هر جامعه و تمدنی، ناگزیر از مدیریّت و اداره و کارگزارند. و نخستین درس این آیات این است که جامعه کوچک خانواده نیاز به مدیریت و مدیر و مشاور و معاون دارد. ۱. مترجم. ۲. نَهْجُ البَلاغَه، خ ۴۰. (صفحه ۱۳۲)

۲ مدیر و معاون در این جامعه کوچک

در گام دوم از این آیات این پیام را دریافت می‌داریم که ضمن رعایت احترام و حقوق متقابلِ دو رکن اساسی این جامعه کوچک که زن و مرد می‌باشند و با در نظر گرفتن شرایط جسمی و فکری و عاطفی هر کدام از یک سو و تعهدات اقتصادی مرد بر تأمین هزینه خانواده و پرداخت مهریه به زن، مناسب‌ترین و طبیعی‌ترین راه این است که مدیریت این جامعه کوچک را به شایسته‌ترین و کارآمدترین و لایق‌ترین آن دو بسپاریم. با این بیان اگر مرد شایسته‌ترین آن دو بود، مدیریت را بر اساس شایسته سالاری به مرد بسپاریم و معاونت آن را به زن، تا با به هم پیوستن نیروی بیشتر جسمی و فکری و قدرت شگرف هنری و عواطف سرشار و زندگی ساز انسانیِ زن و مرد در نظام خانواده، هم برای آن برنامه و نقشه تکامل ترسیم می گردد و هم هزینه این پیشرفت تأمین شود و هم در فراز و نشیب‌ها به شایستگی از آن دفاع گردد. آری، الرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَی النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللّهُ بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ...

۳ رعایت حقوق متقابل

در هر جامعه‌ای دو اصل اساسی جدایی ناپذیرند: ۱ انجام وظیفه ۲ ایجاد وظیفه هنگامی که مدیریت در نظام خانواده به انجام شایسته وظایف مادی و معنوی و اقتصادی و عاطفی و انسانی خویش قیام کرد و حقوق معاونت را که در دین، رکن این جامعه کوچک است پاس داشت، در برابر این انجام وظیفه برای او تکلیف ایجاد می کند و این جاست که حقوق متقابل در خانه و جامعه بشر شکل می گیرد و از هم گسست ناپذیر می گردد؛ و این سومین درس در پرتو این آیات است که می‌فرماید: «فَالصّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَیْبِ بِما حَفِظَ اللّهُ». ... و زنان شایسته زندگی و درستکار، آنانی هستند که در برابر حقوقی که خدا برای (صفحه ۱۳۳) آنان مقرر داشته است در برابر مدیریت خانه فروتن هستند و نه سرکش و ماجراجو و در غیاب مردِ خانه یا حضور او، اسرار و حقوق و عفت خویش و آبروی خانواده را پاس می‌دارند. ۴ راه رویارویی با بحران‌های خانوادگی هر جامعه‌ای در فراز و نشیب‌های زندگی ممکن است به آفت‌ها و بحران‌هایی گرفتار آید که بقا و حیات آن در گرو رویارویی شایسته مدیریت و معاونت آن با آفت‌هاست. درس دیگری که از آیات مورد بحث می گیریم این است که در صورت بروز نشانه‌های بحران و سرکشی زن یا مرد و پایمال ساختن حقوق و نادیده گرفتن وظایف چه باید کرد؟ اینک در این جا چگونگی رویارویی مرحله به مرحله با قانون‌شکنی زن یا معاونت نظام خانواده طرح می گردد که به ترتیب عبارتند از: ۱ اندرز و گفتگوی شایسته و انسانی برای حلّ مشکل. ۲ مبارزه منفی و قطع رابطه محدود. ۳ و آخرین راه برای مدیریت، اندکی «شدت عمل» با رعایت همه مقررات انسانی. ۴ و پس از آن مراجعه به محکمه خانوادگی و فامیلی تا داوری نمایند و راه ادامه زندگی مشترک و نظام خانواده را ارائه و موانع همکاری را بر

طرف یا انحلال آن را اعلان کنند. (صفحه ۱۳۴)

۲۱. آیه (بُخل، آفت اخلاقی خانواده است)

اشاره

الَّذینَ یَبْخَلُونَ وَ یَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ یَکْتُمُونَ ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ أَعْتَدْنا لِلْکافِرِینَ عَذاباً مُهیناً آنها کسانی هستند که بخل می‌ورزند و مردم را به بخل دعوت می‌کنند و آن چه را که خداوند از فضل (و رحمت) خود به آنها داده، کتمان می‌نمایند. (این عمل، در حقیقت از کفرشان سرچشمه گرفته) و ما برای کافران، عذاب خوار کننده‌ای آماده کرده‌ایم. (۳۷ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«بُخْل» غالبا از کفر سرچشمه می‌گیرد، زیرا افراد بخیل، در واقع ایمان کامل به مواهب بی‌پایان پروردگار و وعده‌های او نسبت به نیکوکاران ندارند، فکر می‌کنند کمک به دیگران آنها را بیچاره خواهد کرد و این که می‌گوید: عذاب آنها خوارکننده است برای این است که جزای «تَکَبُّر» و «خود برتر بینی» را از این راه ببینند. ضمنا باید توجه داشت که بخل منحصر به امور مالی نیست، بلکه گرفتگی در هر نوع موهبت الهی را شامل می‌شود، بسیارند کسانی که در امور مالی بخیل نیستند ولی در علم و دانش و مسایل دیگری از این قبیل بخل می‌ورزند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«بُخْل»: این واژه اسم ذَمّ است و به مفهوم سختی در بخشش و سرباز زدن از اعطای چیزی است که بخشیدن آن لازم است؛ و در مورد کسی به کار می‌رود که کارش گناهی بزرگ است. پاره‌ای نیز بر آنند که به معنای سرباز زدن از چیزی است که منع آن بی‌ثمر و اعطای آن نیز بدون زیان است. واژه «شُحّ» نیز به مفهوم «بُخْل» است و هر دو در برابر جود و بخشش قرار دارند. به بیان علی بن عیسی، بخل، منع از بخشش است؛ چرا که طبیعت بخیل از آن رنج می‌برد و جود، بذل احسان است؛ چرا که انسان بخشنده از بخشش رنج نمی‌برد که شادمان می‌گردد. (صفحه ۱۳۵) در این آیه شریفه به یکی از خصلت‌های نکوهیده و بازدارنده می‌پردازد و به کسانی که دچار این آفت هستند هشدار می‌دهد که: الَّذینَ یَبْخَلُونَ وَ یَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ همان کسانی که خود بخل می‌ورزند و مردم را نیز به این کار زشت وامی‌دارند و آنچه را خدا از فزون‌بخشی خود به آنان ارزانی داشته است پوشیده می‌دارند؛ و اشاره می‌کند که ما برای کفرگرایان عذابی خفّت آور فراهم ساخته‌ایم. به بارو گروهی از مفسّران منظورِ آیه شریفه کسانی هستند که از پرداخت حقوق مالی خویش سرباز می‌زنند و دیگران را نیز باز می‌دارند؛ امّا به باور برخی دیگر، منظور کسانی هستند که از بیان اوصاف و نشانه‌هایی که از پیامبر اسلام شناخته‌اند، بخل می‌ورزند و یاران پیامبر را نیز به آن وسوسه می‌کنند. وَ یَکْتُمُونَ ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ و آنچه را که خدا از فزون‌بخشی خود به آنان ارزانی داشته است پوشیده می‌دارند. برخی از مفسران در تفسیر این فراز می‌گویند: منظور این است که آنان می‌کوشند تا با پنهان ساختن نعمت‌ها و امکانات اقتصادی که خدا به آنان ارزانی داشته است، برای خصلت نکوهیده «بُخْل» خویش بهانه و عذری بیابند. برخی نیز بر آنند که آنان آگاهی خویش در مورد پیامبر اسلام و حقّانیت دعوت و بعثت او را پوشیده می‌دارند. به باور ما، آیه شریفه از هر نوع بخل و خست و بخل ورزی هشدار می‌دهد؛ خواه در امور مادّی و اقتصادی باشد، یا علمی و بهره‌دهی معنوی. با این بیان، هر کس از ادای آنچه بر عهده اوست سرباز زند و مردم را از انجام آنها باز دارد و حقایق و فضایل و ارزش‌های کسی را کتمان کند در خور نکوهش است. در روایت است که خدای بخشاینده

هر گاه به کسی نعمتی ارزانی داشت، دوست دارد آثار نعمت خویش را در زندگی او بنگرد. وَاعْتَدْنا لِلْکافِرینَ عَذاباً مُهیناً. و ما برای کسانی که نعمت‌های خدا را با کتمان حقایق انکار می‌کننـد و یا به خود و هوشـمندی خویشـتن نسبت می‌دهند، عذابی خفّت آور آماده ساخته‌ایم؛ عذابی که (صـفحه ۱۳۶) مـایه خواری و رسوایی و بـاعث اهـانت به آنان می‌شود؛ و این دسـتاورد خود آنان است. (صفحه ۱۳۷)

۲۲. آیه (لزوم ترویج فرهنگ امانتداری و عدالت‌ورزی در خانواده و اجتماع)

اشاره

إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمانـاتِ إِلی أَهْلِهـا وَ إِذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَـدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا یَعِظُکُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ کـانَ سَـمِیعاً بَصِیراً خداونـد به شـما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بدهید و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید خداوند، اندرزهای خوبی به شما می‌دهد، خداوند شنوا و بیناست. (۵۸ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آیه فوق گرچه هماننـد بسیاری از آیات در مورد خاصّ‌ی نازل شـده ولی بدیهی است یک حکم عمومی و همگانی از آن اسـتفاده می‌شود و صـریحا می‌گویـد «خداوند به شـما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان آنها بدهید: «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها». روشن است امانت معنی وسـیعی دارد و هر گونه سـرمایه مادّی و معنوی را شامل می‌شود و هر مسـلمانی طبق صریح این آیه، وظیفه دارد که در هیـچ امـانتی نسبت به هیچکس (بـدون اسـتثناء) خیـانت نکنـد، خواه صـاحب امـانت، مسـلمان باشـد، یا غیر مسـلمان و این در واقع یکی از مواد «اعلامیه حقوق بشـر در اسلام» است که تمام انسانها در برابر آن یکسانند، قابل توجّه این که در شأن نزول آیه فوق، امانت تنها یک امانت مادّی نبود و طرف آن هم یک نفر مشرک بود.

عدالت در حکمیّت و داوری

در قسـمت دوّم آیه، اشاره به دسـتور مهم دیگری شـده و آن مسأله «عـدالت در حکومت» است. آیه می‌گویـد: «خداونـد نیز به شـما فرمـان داده کـه بـه هنگـامی که میـان مردم قضـاوت و حکـومت می‌کنیـد، از روی عـدالت حکم کنیـد: وَ إِذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ». سپس برای تأکید این دو فرمان مهم می‌گوید: «خداوند پند و اندرزهای خوبی به شما می‌دهد: إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا یَعِظُکُمْ بِهِ». باز تأکید می‌کند و می‌گوید: «در هر حال خدا مراقب اعمال شما است، هم سخنان شما را می‌شنود و هم کارهای (صفحه ۱۳۸) شما را می‌بیند: إِنَّ اللَّهَ کانَ سَـمِیعاً بَصِیراً». این قانون نیز، یک قانون کلّی و عمومی است و هر نوع داوری و حکومت را چه در امور بزرگ و چه در امور کوچک بوده باشد شامل می‌شود، تا آن جا که در احادیث اسلامی می‌خوانیم: روزی دو کودک خردسال، هر کدام خطی نوشـته بود و برای داوری در میان آنها و انتخاب بهترین خط به حضور امام حسن رسـیدند، علی که ناظر این صـحنه بود فورا به فرزنـدش گفت: «یـا بُنَیَّ انْظُرْ کَیْفَ تَحْکُمُ فَـاِنَّ هـذا حُکْمٌ وَ اللّهُ سائِلُـکَ عَنْهُ یَوْمَ الْقِیامَـهِْ: فرزنـدم! درست دقّت کن، چگونه داوری می‌کنی، زیرا این خود یـک نوع قضـاوت است و خداونـد در روز قیـامت درباره آن از تو سؤال می‌کنـد». (۱) این دو قانون مهم اسـلامی (حفظ امانت و عـدالت در حکومت) زیربنای یک جامعه سالم انسانی است و هیـچ جامعه‌ای خواه مادّی یا الهی بـدون اجرای این دو اصل، سامان نمی‌یابد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«تُؤَدُّوا»: ادا کنید، باز پس دهید. «سَمیع»: شنوا. «بَصیر»: بینا.

امانتداری و دادگری

در این آیه شریفه خدای پر مهر مردم را به ادای امانت‌ها فرمان می‌دهد و می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها در تفسیر این فراز از آیه شریفه دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ به باور بیشتر مفسّران، منظور آیه شریفه این است که هر نوع امانت دینی یا حقوقی، مردمی و یا خدایی، اقتصادی، اجتماعی یا سیاسی، مادّی یا ***** ۱- «مجمع البیان» ، جلد ۳، صفحه ۶۴. (صفحه ۱۳۹) معنوی که به عنوان امانت به شما سپرده شد، آن را باز پس دهید و رعایت امانت کنید. از دو امام نور حضرت باقر و صادق علیهم‌السلام - که درود خدای بر آنان باد نیز این دیدگاه روایت شده است. ۲ اما گروهی دیگر بر این باورند که منظور آیه شریفه مدیریت جامعه است و روی سخن نیز با زمامداران است که باید حقوق مردم را رعایت نمایند و با گفتار و عملکرد شایسته، آنان را به راه دین خدا برند. از پنجمین و ششمین امام نور نیز این دیدگاه روایت شده و فرموده‌اند که: خدا هر یک از امامان راستین را موظّف ساخت که تدبیر امور دین و دنیای مردم را به امام پس از خویش سپارند. ادامه آیه شریفه این دیدگاه را تأیید می کند که می‌فرماید: «وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ». (... ۱) و نیز از پیشوایان راستین روایت است که: دو آیه در قرآن است که یکی بیانگر حقوق ماست و دیگری روشنگر حقوق شما مردم؛ و آن گاه به تلاوت همین دو آیه پرداختند. به باور ما این دیدگاه در درون همان دیدگاه نخست گنجانیده شده است؛ چرا که از جمله امانت‌های بزرگ خدا امامان راستین هستند؛ به همین دلیل است که حضرت باقر علیه‌السلام فرمود: «اِنَّ اَداءَ الصَّلوةِ وَ الزَّكوةِ و الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ مِنَ الأَمانَةِ». ... خواندن نماز، پرداخت حقوق مالی، گرفتن روزه و انجام حج از جمله ادای امانت‌هاست؛ و نیز از جمله ادای امانت، فرمانی است که به زمامداران در مورد پخش عادلانه درآمدها و صدقات و غنایم و دیگر منابع ملّی که حقوق مردم در آنهاست، داده شده است. آری، خدا موضوع امانت و امانتداری را تا آن جا بزرگ و پراهمیت شمرده است ۱. سوره نِساء، آیه ۵۹. (صفحه ۱۴۰) که به خیانتکاران اینگونه هشدار می‌دهد: «يَعْلَمُ خائِنَةَ الْأَعْيُنِ» (... ۱) خدا نگاه‌های خائنانه و دزدانه را می‌داند و از آنها آگاه است. و اینگونه آنان را بر حذر می‌دارد ...: «لا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ» (... ۲ ...) به خدا و پیام‌آورش خیانت نکنید ... و از امانتداران اینگونه تجلیل می کند: «وَ مِنْ اَهْلِ الْكِتابِ مَنْ اِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطارٍ يُؤَدِّهِ اِلَيْكَ». (... ۳) و از پیروان کتاب‌های آسمانی کسی‌است که اگر مال بسیاری را به او به امانت سپاری آن را به تو بر می گرداند ... ۳ پاره‌ای از دانشمندان نیز در تفسیر آیه می گویند: در آیه شریفه روی سخن با پیامبر گرامی است و به آن حضرت دستور می‌دهد که کلید کعبه را که در روز فتح مکه از کلیددار آن، «عُثمان بن طَلْحه» برای پاکسازی خانه از بت‌ها گرفته بود، به او باز پس دهد؛ چرا که پیامبر در این اندیشه بود که «عبّاس» را کلید دار کعبه سازد تا او افزون بر پرده‌داری کعبه و سیراب ساختن زائران، این کار را نیز به عهده گیرد. به باور ما این دیدگاه گرچه درست به نظر می‌رسد و روایتی هم آن را تأیید می‌کند، اما دو دیدگاه گذشته بهتر و استوارترند؛ چرا که اگر فرمانی جهان شمول و با مفهوم گسترده در موردی ویژه صادر گردید، نباید آن را در مورد خاص خود محدود ساخت، بلکه باید به مفهوم گسترده و جهان شمول آن عمل کرد. وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ این فراز از آیه شریفه به زمامداران عصرها و نسل‌ها و مدیران و داوران و دستگاه‌های قضایی فرمان می‌دهد که در میان جامعه بر اساس دادگری و عدالت حکم کنند. نظیر این آیه شریفه در قرآن که مردم را به عدل و انصاف فراخوانده بسیار است؛ برای نمونه می‌فرماید: ۱. سوره مؤمن، آیه ۱۹. ۲. سوره اَنْفال، آیه ۲۷. ۳. سوره آل عِمْران، آیه ۷۵. (صفحه ۱۴۱) «يا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناكَ خَليفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» (... ۱) هان ای داود! ما تو را در روی زمین به خلافت برگزیدیم، پس میان مردم بر اساس حقّ و عدالت داوری کن! و از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که به امیرمؤمنان فرمود: علی جان! میان دو

تن که نزدت به داوری می‌آیند، در نگاه و گفتارت برابری را رعایت کن! «سَوِّ بَیْنَ الْخَصْمَیْنِ فی لَحْظِکَ و لَفْظِکَ». (۲) و نیز در روایت آمده است که دو کودک نوشته خویشتن را نزد امام حسن علیه‌السلام بردند تا بهترین را برگزیند. هنگامی که امیرمؤمنان از موضوع آگاه شد، به حضرت مجتبی فرمود: «پسرم!در مورد داوری خویش نیک بیندیش، چرا که خدا در روز رستاخیز از همین حکم نیز تو را بازخواست خواهد کرد.» یا بُنَیَّ انْظُرْ کَیْفَ تَحْکُمُ فَاِنَّ هذا وَ اللّهِ سائِلُکَ عنهُ یَوْمَ الْقِیامَهْ. و در بخش پایانی آیه می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا یَعِظُکُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ کانَ سَمیعاً بَصیراً این فراز از آیه شریفه روشن می‌سازد که فرمان خدا و اندرز او در مورد ادای امانت و هشدار از خیانت و نیز فرمان او به رعایت عدل و داد به سود شما و جامعه شماست. پاره‌ای نیز گفته‌اند که منظور از «موعظه» دعوت به نیکی‌ها و ارزش‌ها و هشدار از ضدّ ارزش‌هاست. و خدا به همه شنیدنی‌ها، شنوا و به همه دیدنی‌ها بیناست. پاره‌ای نیز بر آنند که: خدا به گفتار و عملکرد شما دانا و آگاه است. یادآوری می‌گردد که آمدن واژه «کان» در این موارد نشانگر آن است که خدا همواره شنوا و دانا بوده و هست و خواهد بود. ۱. سوره ص، آیه ۲۶. ۲. تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۲۴۸. (صفحه ۱۴۲)

۲۳. آیه (نارسایی‌های خانوادگی حاصل عملکرد اعضای خانواده است آن را به خدا نسبت ندهید)

اشاره

ما أَصابَکَ مِنْ حَسَنَهٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ ما أَصابَکَ مِنْ سَیِّئَهٍ فَمِنْ نَفْسِکَ وَ أَرْسَلْناکَ لِلنَّاسِ رَسُولاً وَ کَفی بِاللَّهِ شَهیداً آنچه از نیکی‌ها به تو می‌رسد از ناحیه خدا است و آن چه از بدی به تو می‌رسد از ناحیه خود تو است و ما تو را به عنوان رسول برای مردم فرستادیم و گواهی خدا در این باره کافی است. (۷۹/نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«مُشَیَّدَهْ» در اصل از ماده «شید» به معنی گچ و مواد محکم دیگری است که برای استحکام بنا در آن به کار می‌برند و از آن جا که در آن عصر و زمان معمولاً ـ محکم‌ترین ماده برای استحکام بنا گچ بوده بیشتر به این مادّه اطلاق می‌شده است، بنابراین «بُرُوجٍ مُشَیَّدَهْ» به معنی قلعه‌های محکم است و اگر می‌بینیم مُشَیَّدَهْ به معنی مرتفع و طولانی آمده آن هم نیز به خاطر این است که بدون استفاده کردن از گچ و مانند آن هیچگاه نمی‌توانستند بناهای مرتفع و طولانی بسازند. در آیات متعددی از قرآن مجید همانند آیه ۹۹ سوره حجر و آیه ۴۸ مُدَّثِّر از مرگ تعبیر به «یَقین» شده است، اشاره به این که هر قوم و جمعیّتی، هر عقیده‌ای داشته باشند و هر چیز را بتوانند انکار کنند، این واقعیّت را نمی‌توانند منکر شوند که زندگی بالاخره پایانی دارد و از آن جا که افراد انسان به خاطر عشق به حیات و یا به گمان این که مرگ را با فنا و نابودی مطلق مساوی می‌دانند همواره از نام آن و مظاهر آن گریزانند، این آیات هشداری به آنها می‌دهد و در آیه مورد بحث با تعبیر «یُدْرِکْکُم» به آنها گوشزد می‌کند که فرار کردن از این واقعیّت قطعی عالم هستی بیهوده است، زیرا معنی مادّه «یُدْرِکْکُم» این است که کسی از چیزی فرار کند و آن به دنبالش بدود. با توجّه به این واقعیّت عاقلانه است که انسان خود را از صحنه جهاد و نیل به افتخار شهادت کنار بکشد و در خانه در میان بستر بمیرد؟ به فرض که با عدم شرکت در جهاد چند روز بیشتری عمر کند و مکرّرات را تکرار نماید و از پاداش‌های مجاهدان راه خدا بی‌بهره شود، به عقل و منطق نزدیک است؟ اصولاً (صفحه ۱۴۳) مرگ یک واقعیّت بزرگ است و باید برای استقبال از مرگ توأم با افتخار آماده شد.

سرچشمه پیروزی‌ها و شکست‌ها

قرآن در ذیل همین آیه به یکی دیگر از سخنان بی‌اساس و پندارهای باطل منافقان اشاره کرده می‌گوید: «آنها هر گاه به پیروزی

برسند و نیکی‌ها و حسناتی به دست آورند می‌گویند از طرف خدا است» یعنی ما شایسته آن بوده‌ایم که خدا چنین مواهبی را به ما داده (وَ إِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ). ولی هنگامی که شکستی دامنگیر آنها شود و یا در میدان جنگ آسیبی ببینند می‌گویند: «اینها بر اثر سوء تدبیر پیامبر صلی الله علیه و آله و عدم کفایت نقشه‌های نظامی او بوده است» و مثلاً شکست جنگ احد را معلول همین موضوع می‌پنداشتند (وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هذِهِ مِنْ عِنْدِكَ). در هر حال قرآن به آنها پاسخ می‌گوید که از نظر یک موحّد و خداپرست تیزبین «همه این حوادث و پیروزی‌ها و شکست‌ها از ناحیه خدا است» که بر طبق لیاقت‌ها و ارزش‌های وجودی مردم به آنها داده می‌شود (قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ) و در پایان آیه به عنوان اعتراض به عدم تفکّر و تعمّق آنها در موضوعات مختلف زندگی می‌گوید: «پس چرا اینها حاضر نیستند حقایق را درک کنند» (فَما لِهؤُلاءِ الْقَوْمِ لا يَكادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثاً).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

قرآن به سرچشمه نیکی‌ها و سرفرازی‌ها و پیروزی‌ها اشاره می‌کند و می‌فرماید: ما اَصابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّهِ هر آنچه از نیکی‌ها و پیروزی‌ها به تو رسد، از جانب خداست؛ اما هر آنچه از شکست‌ها و بدی‌ها دامنگیرت گردد، از سوی خودت به تو رسیده است. به باور برخی در آیه شریفه روی سخن با پیامبر گرامی است، اما منظور از محتوای آن، امّت آن حضرت است؛ اما به باور گروهی روی سخن با انسان است و منظور از واژه «حَسَنَه» نیز نعمت گرانبهای دین و دیگر نعمت‌های خداست. وَ ما اَصابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ در مورد دو واژه «حَسَنَه» و «سَيِّئَه» که در آیه شریفه آمده، دیدگاه‌ها یکسان نیست. (صفحه ۱۴۴) ۱ «ابن عبّاس» بر آن است که منظور از واژه نخست، غنایم پیکار «بَدْر» و منظور از واژه دوم شکست و ناراحتی روز «اُحُد» است. ۲ اما «ابومُسلِم» بر این عقیده است که منظور آیه شریفه و پیام آن این است که: مردم مسلمان در پیکار «بدر» ، با ایمان و اخلاص تلاش کردند و فرمان خدا و پیامبر را به جان خریدند و خدا نیز پیروزی را به آنان هدیه کرد، اما در پیکار «اُحُد» خدا و پیام‌آورش را نافرمانی نمودند و در نتیجه دستخوش پراکندگی و شکست شدند. ۳ به باور برخی منظور از واژه «حَسَنَه» ، اطاعت و فرمانبرداری است و منظور از «سَيِّئَه» نافرمانی خدا و پیامبر. ۴ اما به باور برخی دیگر این آیه شریفه به سان آن آیه است که می‌فرماید: «وَ جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُها». (... ۱) کیفر بدی و گناه، به سان آن، بدی و کیفر خواهد بود ... ۵ و گروهی نیز می‌گویند: منظور از واژه نخست، نعمت و پیروزی و آسایش است و منظور از واژه دوم، خشکسالی و قحطی و گرفتاری‌هایی است که به خاطر نافرمانی خدا و بیدادگری دامانگیر انسانها می‌گردد؛ گرچه برخی از بلاها و مشکلات نیز از لطف و حکمت خداست تا انسان آزمون گردد و پاداش سپاسگزاران و شکیبایان را بگیرد و همیشه جنبه کیفری ندارد. و بلاها را بدان دلیل «سَيِّئَه» نامیده است که انسان به طور طبیعی از آنها گریزان است و گرنه آنها پسندیده هستند و زشتی ندارند. با این بیان تفسیر آیه شریفه این می‌شود که: همه سلامتی‌ها، نعمت‌ها، رزق و روزی‌ها و ارزش‌های مادی و معنوی که نصیب شما می‌گردد، از جانب خداست، اما رنج‌ها و فشارها و گرفتاری‌ها و مشکلاتی که بر اثر نافرمانی خدا گریبانگیر شما می‌گردد (نظیر مشکلات خانوادگی)، ثمره عملکرد نادرست خود شماست. نظیر این هشدار در آیه دیگری نیز آمده است که می‌فرماید: «وَ ما أَصابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِما كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ». (... ۲) و هر مصیبتی به شما برسد به خاطر کارهایی است که انجام داده‌اید. ۱. سوره شُوری، آیه ۴۰. (صفحه ۱۴۵) به باور «بَلْخی» تفسیر این آیه اینگونه است: هر رنج و مصیبتی که به انسان برسد، کفّاره گناهان صغیره و یا کیفر گناهان کبیره و یا هشداری است که به خاطر کوتاهی در انجام وظایف دامنگیرش شده است. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «ما مِنْ خَدْشٍ بِعُودٍ و لاَ اخْتِلاجِ عِرْقٍ وَ لا عَثْرَةِ قَدَمٍ إِلاّ بِذَنْبٍ وَ ما يَعْفُو اللّهُ عَنْهُ اَكْثَرُ». هر خراشی که در بدن شما به وسیله خاری پدید می‌آید، یا رگی از رگ‌ها پاره می‌گردد و یا هر لغزش پایی پیش می‌آید، همه آنها بر اثر گناه و نافرمانی خداست؛ و تازه آنچه خدا در پرتو مهرش نادیده می‌گیرد و می‌بخشد بیشتر است. «علیّ بن عیسی» می‌گوید: آیه شریفه نشانگر آن است که آفریدگار پر مهر و فرزانه هیچ رنج و گرفتاری برای انسان پیش

نمی‌آورد، جز این که به یکی از دو دلیل است: یا به خاطر مهر اوست تا انسان به خود آید و به پاداش سپاس و شکیبایی برسد و یا به خاطر کیفر اشتباهاتی است که از او سرزده است، چرا که رنج‌ها و گرفتاری‌ها، هر گاه بر اثر گناه گریبان انسان را بگیرد، یا کیفر گناه است و یا جنبه هشدار و تأدیب دارد. وَ اَرْسَلْناكَ لِلنّاسِ رَسُولاً و ما تو را برای مردم به عنوان پیام آوری فرستادیم؛ و این کار ما، خود بزرگ‌ترین نعمت و نیکی است و مخالفت با پیام تو، گناه و زشتکاری و بیدادگری است. در مورد چگونگی پیوند این فراز از آیه به فرازهای پیشین گفته‌اند: منظور این است که هر چه به آنان برسد از شومی گناهان آنهاست و تو پیام آوری هستی که فرمانبرداری از تو، به سان فرمانبرداری از خدا و نافرمانی‌ات به سان نافرمانی اوست. با این بیان تو سرچشمه خوبی‌ها هستی و نباید شومی گناهانشان را به تو نسبت دهند. وَ کَفی بِاللَّهِ شَهیداً و گواهی خدا بر رسالت و صداقت تو بسنده است و به باور برخی خدا برای گواهی بر نیک و بد بندگان و عملکرد آنان کافی است. با این بیان هدف این فراز از آیه این است که مردم را به نیکی‌ها تشویق و از بدی‌ها هشدار دهد. ۱. سوره شُوری، آیه ۳۰. (صفحه ۱۴۶)

۲۴. آیه (فرزندان صالح یا ناصالح غالبا دستاورد رفتار صحیح یا غلط والدین است)

اشاره

مَنْ یَشْفَعْ شَفاعَةً حَسَنَةً یَکُنْ لَهُ نَصیبٌ مِنْها وَ مَنْ یَشْفَعْ شَفاعَةً سَیِّئَةً یَکُنْ لَهُ کِفْلٌ مِنْها وَ کانَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ مُقیتاً کسی که تشویق به کار نیکی کند نصیبی از آن برای او خواهد بود و کسی که تشویق به کار بدی کند سهمی از آن خواهد داشت و خداوند حساب هر چیز را دارد و آن را حفظ می‌کند. (۸۵/نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کلمه «شَفاعَت» در اصل از ماده «شَفْع» به معنی جفت است بنابراین ضمیمه شدن هر چیز به چیز دیگر شفاعت نامیده می‌شود منتها گاهی این ضمیمه شدن در مسأله راهنمایی و ارشاد و هدایت است (مانند آیه فوق) که در این حال معنی امر به معروف و نهی از منکر را می‌دهد (و شفاعت سیّئه به معنی امر به منکر و نهی از معروف است). ولی اگر در مورد نجات گنهکاران از عواقب اعمالشان باشد به معنی کمك به افراد گنهکاری است که شایستگی و لیاقت شفاعت را دارا هستند و به عبارت دیگر شفاعت گاهی قبل از انجام عمل است که به معنی راهنمایی است و گاهی بعد از انجام عمل است که به معنی نجات از عواقب عمل می‌باشد و هر دو مصداق ضمیمه شدن چیزی به چیز دیگر است. «کِفْل» در اصل به معنی قسمت عقب پشت حیوان است که سوار شدن بر آن ناراحت کننده می‌باشد و به همین جهت هرگونه گناه و سهم بد را کِفْل می‌گویند و نیز به کاری که سنگینی و زحمت داشته باشد کِفالَت گفته می‌شود. «مُقیت» در اصل از ماده قوت به معنی غذایی است که جان انسان را حفظ می‌کند، بنابراین «مُقیت» که اسم فاعل از باب اِفْعال است به معنی کسی است که قوت دیگری را می‌پردازد و از آن جا که چنین کسی حافظ حیات او است، کلمه مُقیت به معنی «حافِظ» نیز به کار رفته و نیز شخصی که قوت می‌دهد حتما توانایی بر این کار دارد به همین جهت این کلمه به معنی مقتدر نیز آمده و چنین کسی مسلما حساب زیردستان خود را دارد، به همین دلیل به معنی حَسیب آمده است و در آیه فوق تمام این معانی ممکن است از کلمه «مُقیت» اراده شود. مسؤولیّت هر کس در برابر اعمال خویش به (صفحه ۱۴۷) آن معنی نیست که از دعوت دیگران به سوی حقّ و مبارزه با فساد چشم بپوشد و روح اجتماعی اسلام را تبدیل به فردگرایی و بیگانگی از اجتماع کند و در لاك خود فرو رود. آیه فوق یکی از منطق‌های اصیل اسلام را در مسائل اجتماعی روشن می‌سازد و تصریح می‌کند که مردم در سرنوشت اعمال یکدیگر از طریق شفاعت و تشویق و راهنمایی شریکند، بنابراین هرگاه سخن یا عمل و یا حتّی سکوت انسان سبب

تشویق جمعیتی به کار نیک یا بد شود، تشویق کننده سهم قابل توجّهی از نتایج آن کار خواهد داشت بدون این که چیزی از سهم فاعل اصلی کاسته شود. در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل شده: «مَنْ اَمَرَ بِمَعْرُوفٍ اَوْ نَهی عَنْ مُنْکَرٍ اَوْ دَلَّ عَلی خَیْرٍ اَوْ اَشارَ بِه فَهُوَ شَریکٌ وَ مَنْ اَمَرَ بِسُوءٍ اَوْ دَلَّ عَلَیْهِ اَوْ اَشارَ بِه فَهُوَ شَریکٌ: هر کس کار نیکی یا نهی از منکری کند و یا مردم را راهنمایی به عمل خیر نماید و یا به نحوی موجبات تشویق آنها را فراهم سازد، در آن عمل سهیم و شریک است و همچنین هر کس دعوت به کار بد یا راهنمایی و تشویق نماید او نیز شریک است». مطابق این منطق اسلامی تنها عاملان گناه، گناهکار نیستند بلکه تمام کسانی که با استفاده کردن از وسایل مختلف تبلیغاتی و یا آماده ساختن زمینه‌ها و حتّی گفتن یک کلمه کوچک تشویق آمیز، عاملان گناه را به کار خود ترغیب کنند در آن سهیمند، همچنین کسانی که در مسیر خیرات و نیکی‌ها از چنین برنامه‌هایی استفاده می‌نمایند از آن سهم دارند. از پاره‌ای از روایات که در تفسیر آیه وارد شده است چنین برمی‌آید که یکی از معانی شفاعت حسنه یا سیّئه، دعای نیک یا بد درحقّ کسی کردن است که یک نوع شفاعت در پیشگاه خدا محسوب می‌شود. از امام صادق علیه‌السلام چنین نقل شده که فرمود: «مَنْ دَعا لِاَخیهِ الْمُسْلِمِ بِظَهْرِ الْغَیْبِ اُسْتُجیبَ لَهُ وَ قالَ لَهُ الْمَلَکُ فَلَکَ مِثْلاهُ فَذلِکَ النَّصیبُ: کسی که برای برادر مسلمانش در پشت سر او دعا کند به اجابت می‌رسد و فرشته پروردگار به او می‌گوید دو برابر آن برای تو نیز خواهد بود و منظور از نصیب در آیه همین است». (۱) و این تفسیر، منافاتی با تفسیر سابق ندارد بلکه توسعه‌ای در معنی شفاعت است، یعنی هر مسلمانی به هر نوع *****۱- «تفسیر صافی» ، ذیل آیه شریفه. (صفحه ۱۴۸) کمک به دیگری کند خواه از طریق دعوت و تشویق به نیکی یا از راه دعا در پیشگاه خدا و یا به هر وسیله دیگری باشد در نتیجه آن سهیم خواهد بود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«شَفاعت»: این واژه از ریشه «شَفیع» که به مفهوم «جفت» است گرفته شده و بدان دلیل که شفیع به هنگام درست کردن کار دیگری و شفاعت در مورد او، در حقیقت خود را رفیق او قرار می‌دهد به او «شَفیع» و به کارش شفاعت گفته‌اند. نیز به کسی که ملک دیگری را جزء ملک خود سازد «شَفیع» گفته می‌شود. به صراحتِ آیات قرآن و انبوه روایات، اصل شفاعت به اذن خدا، یک موضوع تردید ناپذیر است، اما در مورد ابعاد و قلمرو آن دیدگاه‌ها یکسان نیست: گروهی بر آنند که پیامبر گرامی اهل بهشت را شفاعت می‌کند و به برکت شفاعت آن حضرت به درجات والاتری اوج می‌گیرند. اما دیگران می‌گویند: پیامبر آن گروه از گناهکاران امّت را که از دین و آیین آنان خشنود است و در کنار اندیشه و عقیده شایسته و توحیدی و خداپسندانه خود دستخوش لغزش‌هایی نیز شده‌اند، شفاعت خواهد کرد، تا به برکت آن از کیفر خدا در امان بمانند و خدا آنان را بیامرزد. «کِفْل»: به مفهوم بهره و نصیب آمده است. پاره‌ای نیز آن را به معنای وِزر و وَبال گرفته‌اند.

شفاعت

در این آیه شریفه می‌فرماید: مَنْ یَشْفَعْ شَفاعَةً حَسَنَةً یَکُنْ لَهُ نَصیبٌ مِنْها وَ مَنْ یَشْفَعْ شَفاعَةً سَیِّئَةً یَکُنْ لَهُ کِفْلٌ مِنْها هر کس شفاعت پسندیده و تشویق خدا پسندانه‌ای کند، از آن کار بهره‌ای خواهد داشت؛ و هر کس شفاعت ناپسند و تشویق به کار بدی کند، برای او نیز از آن گناه و زشتی، بهره‌ای خواهد بود.

دیدگاه‌ها در مورد واژه شفاعت

(صفحه ۱۴۹) در مورد شفاعت دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ به باور برخی، از جمله «ابن عبّاس» منظور از شفاعت در آیه شریفه، اصلاح و ایجاد سازش میان دو نفر است که فرد اصلاحگر نیز پاداشی خواهد داشت؛ همانگونه که اگر کسی با آتش افروزی و

سخن چینی بذر کینه و دشمنی افشاند، گناهکار خواهد بود. ۲ به باور برخی دیگر شفاعت پسندیده به مفهوم میانجیگری‌هایی است که در میان مردم رواج دارد. با این بیان اگر میانجی گری، در راه شایستگی و عدالت و انصاف بود، پسندیده است و اگر در راه ستم و انحراف انجام شد ناپسند است. به همین دلیل است که میانجیگری به مفهوم نخست مورد تشویق است و به مفهوم دوم ناپسند و حرام. در روایت است که: «اِشْفَعُوا تُؤْجَرُوا» میانجیگری شایسته نمایید تا پاداش دریافت دارید. و نیز آمده است که: «مَنْ حالَتْ شَفاعَتُهُ دُونَ حَدٍّ مِنْ حُدودِ اللّهِ فَقَدْ ضادَّ اللّهَ فی مُلْکِهِ؛ وَ مَنْ اَعانَ عَلی خُصُومِهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ کانَ فی سَخَطِ اللّهِ حَتّی یَنْزَعَ». (۱) کسی که با شفاعت و میانجیگری مانع اجرای عادلانه یکی از مقررات خدا گردد، در حقیقت با خدا در قلمرو قدرتش به مخالفت برخاسته است؛ و کسی که بدون آگاهی بر کشمکش، یکی از دو طرف را یاری رساند، در خشم خداست تا آن گاه که از روش ظالمانه‌اش دست کشد. ۳ «جُبّائی» بر آن است که شفاعت پسندیده، دعای خیر درباره مردم و شفاعت ناپسند، دعای زیانبار در مورد آنان است. ۴ پاره‌ای نیز می گویند: شفاعت در اینجا به مفهوم یاری و پشتیبانی از برادر عقیدتی و دینی در جهاد با تجاوزکاران است که بهره دنیوی غنایم و پاداش آخرت آن بهشت خداست و اگر در گناه و تجاوزی با همدین و همنوع رفاقت کند، بهره دنیای او سرزنش و نکوهش و نصیب جهان دیگرش کیفر خواهد بود. ۱. سُنَن بِیْهَقی، ج ۶، ص ۸۲؛ سُنَن ابی داوود، ج ۳، ص ۳۰۵، ح ۳۵۹۷؛ مُسْنَد احمد، ج ۲، ص ۷۰ و ۸۲. (صفحه ۱۵۰) وَ کانَ اللّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ مُقیتاً و خدا همواره بر هر چیزی تواناست.

واژه «مُقیت»

در مورد مفهوم این واژه نیز نظراتی آمده است: ۱ به باور برخی این واژه به مفهوم توانا و پر اقتدار آمده است. ۲ و به باور برخی دیگر، به مفهوم کسی است که هر چیزی را از روی حساب ارزانی دارد و شمار و حساب آن را داشته باشد. ۳ پاره‌ای به مفهوم گواه معنا کرده‌اند. ۴ و پاره‌ای دیگر به معنای حسابگر و حساب کننده. ۵ و «جُبّائی» می گوید: واژه «مُقیت» به معنای کیفر کننده است؛ چرا که خدا پاداش هر کار نیک و کیفر هر گناهی را خواهد داد. (صفحه ۱۵۱)

۲۵. آیه (آغاز عدالت از درون خانواده)

اشاره

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّامینَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلّهِ وَ لَوْ عَلی أَنْفُسِکُمْ أَوِ الْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبینَ إِنْ یَکُنْ غَنِیًّا أَوْ فَقیراً فَاللّهُ أَوْلی بِهِما فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی أَنْ تَعْدِلُوا وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبیراً ای کسانی که ایمان آورده‌اید کاملاً قیام به عدالت کنید، برای خدا گواهی دهید اگرچه (این گواهی) به زیان خود شما یا پدر و مادر یا نزدیکان شما بوده باشد، چه این که اگر آنها غنیّ یا فقیر باشند خداوند سزاوارتر است که از آنها حمایت کند، بنابراین از هوی و هوس پیروی نکنید که از حقّ منحرف خواهید شد و اگر حقّ را تحریف کنید و یا از اظهار آن اعراض نمایید خداوند به آن چه انجام می‌دهید آگاه است. (۱۳۵ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«تَلْوُوا» از ماده «لِیّ» به معنی جلوگیری و تأخیر است و در اصل به معنی «پیچیدن و تاب دادن» آمده است. «قَوّامین» جمع قَوّام «صیغه مبالغه» به معنی «بسیار قیام کننده» است، یعنی باید در هر حال و در هر کار و در هر عصر و زمان قیام به عدالت کنید که این عمل خلق و خوی شما شود و انحراف از آن بر خلاف طبع و روح شما گردد. تعبیر به «قیام» در اینجا ممکن است به خاطر آن باشد که انسان برای انجام کارها معمولاً باید بپاخیزد و به دنبال آنها برود، بنابراین «قیام به کار» کنایه از تصمیم و عزم راسخ و اقدام جدّی

درباره آن است اگرچه آن کار همانند حکم قاضی احتیاج به قیام و حرکتی نداشته باشد و نیز ممکن است تعبیر به قیام از این نظر باشد که قائم معمولاً به چیزی می‌گویند که عمود بر زمین بوده باشد و کمترین میل و انحرافی به هیچ طرف نداشته باشد، یعنی باید آن چنان عدالت را اجرا کنند که کمترین انحرافی به هیچ طرف پیدا نکند. سپس برای تأکید مطلب مسأله «شهادت» را عنوان کرده، می‌فرماید: «به خصوص در مورد شهادت باید همه ملاحظات را کنار بگذارید و فقط به خاطر خدا شهادت به حقّ دهید، اگرچه به زبان شخص شما یا پدر و مادر و یا نزدیکان تمام شود» (شُهَداءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلی أَنْفُسِکُمْ أَوِ الْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبینَ). این موضوع (صفحه ۱۵۲) در همه اجتماعات و مخصوصا در اجتماعات جاهلی وجود داشته و دارد که معمولاً ـ در شهادت دادن، مقیاس را حبّ و بغض‌ها و چگونگی ارتباط اشخاص با شهادت دهنده قرار می‌دهند اما حقّ و عدالت برای آنها مطرح نیست، مخصوصا از حدیثی که از ابن عباس نقل شده استفاده می‌شود که افراد تازه مسلمان حتّی بعد از ورود به مدینه به خاطر ملاحظات خویشاوندی از ادای شهادت‌هایی که به ضرر بستگانشان می‌شد خودداری می‌کردند، آیه فوق نازل شد و در این زمینه به آنها هشدار داد. (۱) ولی همانطور که آیه اشاره می‌کند این کار با روح ایمان سازگار نیست، مؤمن واقعی کسی است که در برابر حق و عدالت، هیچگونه ملاحظه‌ای نداشته باشد و حتّی منافع خویش و بستگان خویش را به خاطر اجرای آن نادیده بگیرد. ضمنا از این جمله استفاده می‌شود که بستگان می‌توانند با حفظ اصول عدالت به سود یا به زیان یکدیگر شهادت دهند (مگر این که قرائن اتّهام به طرفداری و اعمال تعصّب در کار بوده باشد). سپس به قسمت دیگری از عوامل انحراف از اصل عدالت اشاره کرده می‌فرماید: «نه ملاحظه ثروت ثروتمندان باید مانع شهادت به حق گردد و نه عواطف ناشی از ملاحظه فقر فقیران، زیرا اگر آن کس که شهادت به حقّ به زیان او تمام می‌شود، ثروتمند یا فقیر باشد، خداوند نسبت به حال آنها آگاه‌تر است، نه صاحبان زر و زور می‌توانند در برابر حمایت پروردگار، زیانی به شاهدان بر حقّ برسانند و نه فقیر با اجرای «عدالت» گرسنه می‌ماند» (إِنْ یَکُنْ غَنِیًّا أَوْ فَقیراً فَاللَّهُ أَوْلی بِهِما). باز برای تأکید دستور می‌دهد که «از هوی و هوس پیروی نکنید تا مانعی در راه اجرای عدالت ایجاد گردد» (فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی أَنْ تَعْدِلُوا) و از این جمله به خوبی استفاده می‌شود که سرچشمه مظالم و ستم‌ها، هوی‌پرستی است و اگر اجتماعی هوی‌پرست نباشد، ظلم و ستم در آن راه نخواهد داشت. بار دیگر به خاطر اهمیّتی که موضوع اجرای عدالت دارد، روی این دستور تکیه کرده می‌فرماید: «اگر مانع رسیدن حقّ به حقّدار شوید و یا حقّ را تحریف نمایید و یا پس از آشکار شدن حقّ از آن اعراض ***** ۱- «المُنار» ، جلد ۵، صفحه ۴۵۵. (صفحه ۱۵۳) کنید، خداوند از اعمال شما آگاه است» (وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبیراً). در حقیقت جمله اِنْ تَلْوُوا اشاره به تحریف حقّ و تغییر آن است، در حالی که جمله تُعْرِضُوا اشاره به خودداری کردن از حکم به حقّ می‌باشد و این همان چیزی است که در حدیثی از امام باقر نقل شده است. (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«قَوّام»: این واژه مبالغه از واژه قیام است و به مفهوم کسی است که به عدل و داد عادت کرده و عدالت و دادگری راه و رسم اوست. «قِسْط»: عدل و داد. «لَیّ»: در اصل به مفهوم جلوگیری و به تأخیر افکندن و پیچانیدن و تاب دادن است و در اینجا در مورد تحریف حقایق برای حق‌کشی به کار رفته است.

برای عدالت به پا خیزید!

در آیه گذشته، خدای پرمهر روشنگری فرمود که پاداش شکوه‌بار دنیا و آخرت یکسره به دست اوست؛ اینک در این آیه مردم را به عدالت و دادگری در همه میدانها سفارش می‌کند و از آنان می‌خواهد که برای عدالت به پاخیزند و به ستم و بیداد نزدیک نشوند و دیگران را نیز هشدار دهند: یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامینَ بِالْقِسْطِ هان ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هماره برای عدالت

و دادگری به پا خیزید و برای خدا گواهی دهید. آری، باید عدالت و دادگری شیوه و راه و رسم و عادت شما باشد و در میدان‌های گفتار، نوشتار و میدان عمل، بر اساس عدالت رفتار کنید و برای عدالت حرکت نمایید. شُهَداءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلی أَنْفُسِکُمْ أَوِ الْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبینَ ***** ۱- «تفسیر تِبیان» ، جلد ۵، صفحه ۳۵۶. (صفحه ۱۵۴) «شُهَداء» جمع واژه «شَهید» است. مفهوم آیه این است که خدا به بندگانش فرمان می‌دهد که در گفتار و گواهی خویش راستی و حق گرایی را راه و رسم خویش قرار دهند و در این کار پایدار باشند تا هم خشنودی خدا را به دست آورند و هم به بارگاه او نزدیک گردند، گرچه این حقگویی و گواهی بر اساس عدالت به زیان خود و یا پدر و مادرشان باشد؛ و هرگز به خاطر ثروت ثروتمند و یا تهیدستی بینوا از عدالت انحراف نجویید! «ابن عبّاس» در این مورد می‌گوید: منظور این است که در گواهی و داوری خود، هماره جانبدار عدل و داد باشید، خواه به سود خود یا نزدیکانتان باشد و یا به زیان شما و بستگانتان؛ چرا که خدای دادگر همه را در برابر قانون و در برابر عدل و داد و گواهی و آیین دادرسی و داوری، برابر نگریسته و کسی را بر دیگری برتری نداده است.

گواهی اعضای خانواده در مورد یکدیگر رواست

آیه مبارکه نشانگر این واقعیت است که گواهی پدر برای فرزند و گواهی فرزند برای پدر، خواه به سود آنان باشد و یا به زیانشان، جایز است؛ و نیز نشانگر آن است که گواهی نزدیکان و بستگان در مورد یکدیگر رواست. «ابن عبّاس» نیز در این مورد همین دیدگاه را بر گزیده است. «ابن شهاب» در این مورد آورده است که: مسلمانان پیشین بیشتر بر این راه و رسم عادلانه و انسانی بودند، تا دوره‌های بعد از راه رسید و از مردم کارهایی پدیدار شد که زمامداران را به تهمت زدن به آنان برانگیخت و آن گاه گواهی افرادی که مورد اتهام حکومت قرار می‌گرفتند ترک شد و نیز گواهی به سود آنان از سوی بیدادگران ممنوع گردید. ذکر این نکته لازم است که منظور از گواهی دادن انسان به زیان خود، اقرار وی به سود طرف مقابل است که پذیرفته است. اما گواهی دادن انسان به سود خود، به تنهایی پذیرفته نیست مگر این که دلایل و مدارک و گواهان، ادعای او را گواهی کنند. إِنْ یَکُنْ غَنِیًّا أَوْ فَقیراً فَاللَّهُ أَوْلی بِهِما اگر کسانی که به سود و زیانشان گواهی داده می‌شود، ثروتمند باشند و یا (صفحه ۱۵۵) تهیدست و بینوا و ناتوان، نباید هیچ یک از این موضوعات باعث شود که از گواهی عادلانه انحراف جوییم و از ادای گواهی صحیح و خدا پسندانه و یا داوری و قضاوت عادلانه دوری گزینیم. بسیار دیده شده است که افرادی به خاطر ثروت و یا زورمداری کسی که گواهی به زیان اوست، از ادای گواهی خود داری نموده و حقیقت را کتمان می‌کنند و پاره‌ای نیز به خاطر تهیدستی و گرفتاری فردی، از گواهی به زیان او چشم می‌پوشند و بدین‌سان آفت ترس از زر دار و زور دار و یا دلسوزی کاذب و بیجا باعث خودداری از گواهی عادلانه می‌شود. به همین جهت است که آیه شریفه از هر دو آفت هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «فَاللَّهُ أَوْلی بِهِما». خدا به یاری آن دو و نجاتشان از گرفتاری، از شما سزاوارتر است؛ بنا بر این، از ادای گواهی عادلانه به خاطر ثروت و قدرت یک طرف و یا تهیدستی و بینوایی او، خودداری نکنید و ترس و دلسوزی بی‌مورد، شما را از حق و عدالت منحرف نسازد؛ چرا که خداوند شما را به این کار فرمان داده و خود می‌داند که شرایط آن دو چگونه است. بر شماست که مقررات او را رعایت کنید که او به مصالح و منافع واقعی شما و جامعه بشری از همگان داناتر است. فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی أَنْ تَعْدِلُوا پس بنابراین از پی هوای دل نروید و در ادای شهادت، غرض‌ها و مرض‌ها و دوستی‌ها و دشمنی‌ها را دخالت ندهید و یا از ادای گواهی به خاطر دلسوزی بی‌مورد سر باز نزنید و تمایل قلبی به یک طرف و یا پیوند خویشاوندی و دیگر آفت‌های حقگویی و دادگری، شما را به بیداد و گواهی ناروا سوق ندهد که عدالت را فدای مصلحت شخصی یا گروهی و یا پیوندها و وسوسه‌ها نمایید. «فَرّاء» در مورد این فراز از آیه می‌گوید: این جمله به سان این است که بگوییم: از هوای دل پیروی مکن تا خدایت خشنود گردد. پاره‌ای نیز واژه «أَنْ تَعْدِلُوا» را به مفهوم انحراف دانسته و از عدول از راه عادلانه و درست گرفته‌اند که در این صورت معنای آیه اینگونه است: پس از هوای دل پیروی مکن که در نتیجه،

از حق و عدالت به انحراف کشیده خواهی شد. (صفحه ۱۵۶) وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبیراً و اگر از ادای گواهی درست به انحراف گرایید و یا روی گردانید، خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است و می‌داند که به ادای گواهی عادلانه قیام کرده‌اید و یا با تحریف حقایق و کتمان واقعیات و یا روی برتافتن از ادای گواهی به بیراهه گام سپرده‌اید. در مورد تفسیر این جمله دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ گروهی از جمله «ابن عبّاس» بر آنند که منظور این است که: اگر از ادای شهادت خودداری کنید ...۲ اما گروهی دیگر می گویند: روی سخن با زمامداران است و می‌فرماید: شما ای زمامداران و قاضیان! اگر از قضاوت و داوری عادلانه خودداری کنید و به سود یکی بدون دلیل انحراف جویید خدا از آنچه انجام می‌دهید آگاه است. ۳ برخی نیز بر این باورند که منظور آیه شریفه این است که: اگر گواهی درست رابه نادرست تبدیل کنید و حقایق را تحریف نمایید و آن را کتمان دارید خدا آگاه است...

پیام آیه

پیام آیه شریفه روشن و انسانساز است و نشانگر این واقعیت است که: ۱ دعوت به ارزش‌ها و کارهای پسندیده و نهی از زشتی و گناه و بیداد بر همگان لازم است. ۲ بر همگان واجب است که در همه میدانها بر اساس عدل و داد رفتار کنند و از ستم و بیداد دوری گزینند. از «ابن عبّاس» در مورد «وَ إِنْ تَلْوُوا» آورده‌اند که: اگر دو نفر در برابر داور و یا قاضی قرار گیرند و او از یکی روی برتابد و به دیگری روی آورد، به گونه‌ای از حق و عدالت انحراف جسته است و این نمونه‌ای از مفهوم آیه شریفه است. (صفحه ۱۵۷)

۲۶. آیه (تحریم شرکت در مجالس گناه)

اشاره

وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَیْکُمْ فِی الْکِتابِ أَنْ إِذا سَمِعْتُمْ آیاتِ اللَّهِ یُکْفَرُ بِها وَ یُسْتَهْزَأُ بِها فَلا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّی یَخُوضُوا فی حَدیثٍ غَیْرِهِ إِنَّکُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جامِعُ الْمُنافِقینَ وَ الْکافِرینَ فی جَهَنَّمَ جَمیعاً خداوند در قرآن (این حکم را) بر شما فرستاده که هنگامی که بشنوید افرادی آیات خدا را انکار و استهزاء می‌نمایند با آنها ننشینید تا به سخن دگری بپردازند، زیرا در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود، خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ جمع می کند. (۱۴۰ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در سوره «انعام» که از سوره‌های مکی قرآن است در آیه ۶۸ صریحا به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده شده است که «اگر مشاهده کنی کسانی نسبت به آیات قرآن استهزاء می‌کنند و سخنان ناروا می گویند، از آن‌ها اعراض کن» ، مسلّم است که این حکم اختصاصی به پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد، بلکه یک دستور عمومی است که در شکل خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله بیان شده و فلسفه آن هم کاملاً ـ روشن است، زیرا این یک نوع مبارزه عملی به شکل منفی در برابر اینگونه کارهاست. آیه مورد بحث بار دیگر این حکم اسلامی را تأکید می کند و به مسلمانان هشدار می‌دهد که: «در قرآن به شما قبلاً دستور داده شده که هنگامی بشنوید افرادی نسبت به آیات قرآن کفر می‌ورزند و استهزاء می کنند با آنها ننشینید تا از این کار صرف نظر کرده، به مسائل دیگری بپردازند». سپس نتیجه این کار را چنین بیان می کند که «اگر شما در اینگونه مجالس شرکت کردید همانند آنها خواهید بود و سرنوشتتان سرنوشت آنها است» (إِنَّکُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ). باز برای تأکید این مطلب اضافه می کند شرکت در اینگونه جلسات

نشانه روح نفاق است «و خداوند منافقان و کافران را در دوزخ جمع می‌کند» (إِنَّ اللَّهَ جامِعُ الْمُنافِقینَ وَ الْکافِرینَ فی جَهَنَّمَ جَمیعاً). از این آیه چند نکته استفاده می‌شود: ۱ شرکت در اینگونه «جلسات گناه» به منزله شرکت در «گناه» است، اگرچه شرکت کننده ساکت باشد، زیرا اینگونه سکوت‌ها یک نوع رضایت و امضای (صفحه ۱۵۸) عملی است. ۲ نهی از منکر اگر به صورت «مثبت» امکان‌پذیر نباشد لااقل باید به صورت «منفی» انجام گیرد به این طریق که از محیط گناه و مجلس گناه انسان دور شود. ۳ کسانی که با سکوت خود و شرکت در اینگونه جلسات عملاً گناهکاران را تشویق می‌کنند مجازاتی همانند مرتکبین گناه دارند. ۴ نشست و برخاست با کافران در صورتی که نسبت به آیات الهی توهین نکنند و خطر دیگری نداشته باشد مانعی ندارد، زیرا جمله «حَتَّی یَخُوضُوا فی حَدیثٍ غَیْرِهِ» این کار را مباح شمرده است. ۵ مجامله با اینگونه گناهکاران نشانه روح نفاق است زیرا یک مسلمان واقعی هرگز نمی‌تواند در مجلسی شرکت کند که در آن نسبت به آیات و احکام الهی توهین می‌شود و اعتراض ننماید، یا لااقلّ عدم رضایت خود را با ترک آن مجلس آشکار نسازد. (۱) ***** ۱- یکی از مصادیق بارز «مجالس گناه» ، آن دسته از جلسات خانوادگی است که در آن احکام الهی رعایت نشده و اختلاط نامحرم به بهانه قوم و خویش بودن امری عادی تلقی می‌گردد یا غیبت و استهزاء دیگران نقل مجلس و موجب گرمی آن می‌گردد. (مؤلّف) (صفحه ۱۵۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

شأن نزول

در داستان نزول آیه مورد بحث آورده‌اند که: این آیه شریفه در مورد منافقان و گروهی از دانشوران یهود فرود آمد؛ چرا که برخی از نفاق پیشگان نزد دانشمندان یهود می‌رفتند و در محفل آنان نشستند، در حالی که در آن جا آیات قرآن به باد تمسخر گرفته شد؛ به همین دلیل بود که خدا با فرو فرستادن این آیه شریفه، هم از زشتکاری آنان خبر داد و هم از این شیوه پست نهی فرمود. در این آیه شریفه قرآن مؤمنین را از نشست و برخاست و معاشرت با هشدار داده و می‌فرماید: وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَیْکُمْ فِی الْکِتابِ أَنْ إِذا سَمِعْتُمْ آیاتِ اللَّهِ یُکْفَرُ بِها وَ یُسْتَهْزَأُ بِها فَلا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّی یَخُوضُوا فی حَدیثٍ غَیْرِهِ و خدا این حکم را در قرآن بر شما فرو فرستاد که هرگاه شنیدید که شرک‌گرایان و منافقان به آیات خدا کفر می‌ورزند و آنها را به باد تمسخر می‌گیرند، شما با آنان و در محفل آنان ننشینید تا دست از شقاوت خود برداشته و به سخن دیگری بپردازند. نظیر این دستور در این آیه شریفه نیز آمده است که می‌فرماید: «وَ إِذا رَأَیْتَ الَّذینَ یَخُوضُونَ فی آیاتِنا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّی یَخُوضُوا فی حَدیثٍ غَیْرِهِ». (... ۱) و هنگامی که دیدی کسانی به انگیزه تمسخر و زیر سؤال بردن قرآن، در آیات ما فرو می‌روند، از آنان روی برتاب تا به گفتاری غیر از آن بپردازند ... ۱. سوره اَنْعام، آیه ۶۸. (صفحه ۱۶۰)

رهنمود آیه شریفه

از آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که نشست و برخاست و دوستی با کفرگرایان، هنگامی که به آیات خدا کفر ورزند و مقررات الهی را مسخره نمایند، کاری نارواست؛ اما آن گاه که بر ضدّ عقیده و ایمان توحیدگرایان دست به شرارتی نزنند مانعی ندارد؛ ولی از «حَسَن» روایت شده است که این اجازه نیز به وسیله این آیه شریفه نسخ شده است که می‌فرماید ...: «فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّکْری مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمینَ». (۱) و اگر شیطان تو را به فراموشی افکند و با کفرگرایان همنشین شدی، پس از توجه و به خود آمدن، دیگر با گروه ستمکار نشست و برخاست مکن. إِنَّکُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ هرگاه پس از این هشدار باز هم با آنان نشست و برخاست نمایید و آنان آیات خدا را به باد تمسخر گیرند، در آن صورت شما نیز به سان آنان هستید، چرا که با وجود توانایی بر هشدار آنان و

جلوگیری از شرارتشان به شقاوت آنان رضایت می‌دهید؛ و رضایت بر کفر و شرک نیز خود نوعی کفر محسوب می‌گردد. سکوت در مقابل شرارت زشت کرداران شرکت در گناه آن هاست. ۱ آیه مبارکه این پیام را می‌دهد که هر انسان خردمند و با ایمانی در صورت توان باید با شرارت کفرگرایان و گناه و زشتی زشت‌کرداران و گناهکاران اعلان مخالفت کند؛ و اگر چنین نکند و تن به سکوت سپارد و در حضور او گناه شود، او نیز گناهکار است. ۲ و نیز این پیام را طنین‌افکن می‌سازد که نشست و برخاست با مردم بدکار و بدعتگذار از هر کیش و مذهبی باشند، حرام است. این مطلب را انبوهی از مفسرین به صراحت آورده‌اند و «عبدالله بن مسعود» و «ابراهیم» و «ابو وایل» نیز بر همین عقیده بودند. «ابراهیم» در این مورد می‌گوید: اگر انسان در مجلس و محفلی از آیات خدا و ۱. سوره اَنْعام، آیه ۶۸. (صفحه ۱۶۱) مقررات الهی سخن گوید و حاضران او را به باد تمسخر گیرند و حق‌ستیزی نمایند، خدا از آنان خشمگین می‌گردد. و نیز «عُمَر بن عبد العزیز» با الهام از همین آیه شریفه، مرد روزه‌داری را که با عنصر باده‌گساری همنشین شده بود تازیانه زد. «عَیّاشی» از حضرت رضا علیه‌السلام در تفسیر آیه مبارکه آورده است که: «اذا سَمِعْتَ الرَّجُلَ یَجْحَدُ الْحَقَّ وَ یُکَذِّبُ بِهِ فَقُمْ مِنْ عِنْدِهِ». (۱) هرگاه شنیدی که عنصر تبهکاری حق را انکار و آیات خدا را تکذیب می‌کند، از آن مجلس برخیز و بیرون برو! از «ابن عبّاس» آورده‌اند که خدا در این آیه مبارکه، مردم را به اتحاد و همدلی و همبستگی فرا می‌خواند و از تفرقه و جدایی و گسستن پیوندها و کارهای تفرقه‌انگیز و سخنان اختلاف افکن نهی می‌کند. «ابو علی» می‌گوید: اگر انسان در چنین محافل گناهی حضور نداشته باشد، اما به گونه‌ای صدای آنان را بشنود حرام نیست؛ چرا که حرمت در نشستن با آنان و نهی ننمودن آنان است. إِنَّ اللَّهَ جامِعُ الْمُنافِقینَ وَ الْکافِرینَ فی جَهَنَّمَ جَمیعاً خدا، در روز رستاخیز کفرگرایان و منافقان را یکسره در آتش شعله‌ور دوزخ گرد می‌آورد و کیفرشان می‌کند؛ همانگونه که آنان در دنیا بر شرارت و شقاوت بر ضد ایمان آوردگان دست اتحاد دادند و برای دشمنی با ایمان آوردگان، یار و یاور یکدیگر شدند. ۱. تفسیر عَیّاشی، ج ۱، ص ۲۸۱، ح ۲۹. (صفحه ۱۶۲)

۲۷. آیه (ضرورت توجه ویژه خانواده‌های مسلمان به «تولید علم» با هدف نفی تسلط کفار بر مؤمنین)

اشاره

الَّذینَ یَتَرَبَّصُونَ بِکُمْ فَإِنْ کانَ لَکُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قالُوا أَ لَمْ نَکُنْ مَعَکُمْ وَ إِنْ کانَ لِلْکافِرینَ نَصیبٌ قالُوا أَ لَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَیْکُمْ وَ نَمْنَعْکُمْ مِنَ الْمُؤْمِنینَ فَاللَّهُ یَحْکُمُ بَیْنَکُمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ لَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْکافِرینَ عَلَی الْمُؤْمِنینَ سَبیلاً- منافقان همانها هستند که پیوسته انتظار می‌کشند و مراقب شما هستند اگر فتح و پیروزی نصیب شما گردد می‌گویند آیا ما با شما نبودیم (پس ما نیز سهیم در افتخارات و غنایم هستیم) و اگر بهره‌ای نصیب کافران گردد می‌گویند آیا ما شما را تشویق به مبارزه و عدم تسلیم در برابر مؤمنان نمی‌کردیم؟ (پس با شما سهیم خواهیم بود) خداوند در میان شما در روز رستاخیز داوری می‌کند و هرگز برای کافران نسبت به مؤمنان راه تسلّطی قرار نداده است. (۱۴۱ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اِسْتَحْوَذَ» در اصل از ماده «حَوْذ» به معنی قسمت عقب رانها است و چون به هنگامی که ساربان می‌خواهد شتر را به سرعت براند در پشت سر او قرار گرفته و به ران و پشت او می‌زند تا به سرعت حرکت کند کلمه «اِسْتِحْواذ» به معنی سوق دادن، تحریک کردن توأم با تسلّط و استیلا- آمده است و در آیه فوق نیز به همین معنی است. این آیه و دو آیه بعد شش ویژگی از صفات منافقان و اندیشه‌های پریشان آنها را بازگو می‌کند. ۱ منافقین با فرصت طلبی مخصوص خود می‌خواهند در صورت پیروزی مؤمنان در افتخارات و حتّی در غنایم آنان شرکت جویند و منّتی هم بر آنها بگذارند و در صورت پیروزی کفّار خوشحالند و با مصمّم ساختن

آنها در کفرشان و جاسوسی به نفع آنان، مقدّمات این پیروزی را فراهم می‌سازند، گاهی «رفیق قافله» اند و گاهی «شریک دزد» و عمری را با این دو دوزه بازی کردن می گذرانند. ولی قرآن سرانجام آنها را با یک جمله کوتاه بیان می کند و می گوید: بالاخره روزی فرا می‌رسد که پرده‌ها بالاـ می‌رود و نقاب از چهره زشت آنان برداشته می‌شود، آری «در روز قیامت خداوند در میان شما قضاوت می کند» (فَاللَّهُ یَحْکُمُ بَیْنَکُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ) و برای این که (صفحه ۱۶۳) مؤمنان واقعی مرعوب آنان نشوند در پایان آیه اضافه می کند: «هیچگاه خداوند راهی برای پیروزی و تسلّط کافران بر مسلمانان قرار نداده است» (وَ لَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْکافِرینَ عَلَی الْمُؤْمِنینَ سَبیلاـ). آیا هدف از این جمله تنها عدم پیروزی کفار از نظر «منطق» بر افراد باایمان است و یا پیروزی‌های «نظامی» و مانند آن را شامل می‌شود؟ از آن جا که کلمه «سَبیل» به اصطلاح از قبیل «نکره در سیاق نفی» است و معنی عموم را می‌رساند از آیه استفاده می‌شود که کافران نه تنها از نظر منطق بلکه از نظر نظامی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و خلاصه از هیچ نظر بر افراد باایمان، چیره نخواهند شد و اگر پیروزی آنها را بر مسلمانان در میدان‌های مختلف با چشم خود می‌بینیم به خاطر آن است که بسیاری از مسلمانان مؤمنان واقعی نیستند و راه و رسم ایمان و وظایف و مسؤولیّت‌ها و رسالت‌های خویش را به کلّی فراموش کرده‌اند، نه خبری از اتّحاد و اخوّت اسلامی در میان آنان است و نه جهاد به معنی واقعی کلمه انجام می‌دهند و نه علم و آگاهی لازم دارند که اسلام آن را از لحظه تولّد تا لحظه مرگ بر همه لازم شمرده است. جمعی از فقهاء در مسائل مختلف به این آیه برای عدم تسلّط کفّار بر مؤمنان از نظر حقوقی و حکمی استدلال کرده‌اند و با توجه به عمومیّتی که در آیه دیده می‌شود این توسعه زیاد بعید به نظر نمی‌رسد. قابل توجه این که در این آیه پیروزی مسلمانان به عنوان «فتح» بیان شده در حالی که از پیروزی کفار تعبیر به «نصیب» شده است اشاره به این که اگر پیروزی‌هایی نصیب آنان گردد محدود و موقّت و ناپایدار است و فتح و پیروزی نهایی با افراد باایمان می‌باشد. (صفحه ۱۶۴)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«تَرَبُّص»: انتظار. «اِسْتِحْواذ»: به مفهوم سوق دادن به همراه چیرگی و غلبه آمده است.

پاره‌ای از خصلت‌های نکوهیده منافقان

در این آیه شریفه نیز خدا به ترسیم برخی خصلت‌های زشت منافقان و کفرگرایان پرداخته و می‌فرماید: اَلَّذینَ یَتَرَبَّصُونَ بِکُمْ منافقان همان کسانی هستند که هماره به زیان شما انتظار می کشند و مراقب تحولات هستند؛ چرا که آنان می گفتند: پیامبر و یارانش به زودی نابود می گردند و ما از طرف آنان آسوده‌خاطر می گردیم و کیش شرک و بت‌پرستی چیره می گردد. فَإِنْ کانَ لَکُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قالُوا أَ لَمْ نَکُنْ مَعَکُمْ پس اگر از سوی خدا، پیروزی و پیشرفتی به شما برسد، می گویند: مگر ما در کارزارِ با دشمنان به همراه شما و یار و یاور شما نبودیم؟! بنابراین، بهره ما را نیز باید از دستاوردها در نظر بگیرید و سهم ما را هم از غنایم بپردازید؛ چرا که در میدان پیکار همسنگر و همراه شما بودیم. وَ إِنْ کانَ لِلْکافِرینَ نَصیبٌ قالُوا أَ لَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَیْکُمْ و اگر بهره‌ای نصیب کفرگرایان و بیداد پیشگان گردد و آنان بر ایمان آوردگان چیره شوند، به آنان می گویند: آیا ما شما را از راه دوستی به مبارزه با ایمان آوردگان دلگرم نساختیم و از نظر روانی شما را تقویت نکردیم و زمینه و اسباب پیروزیتان را فراهم نکردیم؟ وَ نَمْنَعْکُمْ مِنَ الْمُؤْمِنینَ و آیا شما را از ورود به صفوف ایمان آوردگان باز نداشتیم؟ و به باور برخی دیگر: آیا هماره به شما خاطرنشان نساختیم که ما با شما هستیم و شما را از خود می‌دانیم؟و آیا اسرار اردوگاه پیامبر و یارانش را به شما نرساندیم و (صفحه ۱۶۵) گزارش وضعیت آنان را برایتان

ننوشتیم؟ و سرانجام آیا ما نبودیم که وسیله پیروزیتان را فراهم ساختیم؟ بنابراین، اینک که به هدف رسیده‌اید، حقی را که ما بر شما داریم از یاد نبرید؛ چرا که ما بودیم که شما را در برابر صولت و اقتدار اردوگاه ایمان یاری و از شما دفاع کردیم و به وسیله شما آنان را به هر صورت ممکن کوبیدیم و به جاسوسی و شایعه‌افکنی و جنگ روانی ادامه دادیم تا آنان را از نظر روانی تضعیف و زمینه پیروزی شما را فراهم آوردیم. فَاللَّهُ یَحْکُمُ بَیْنَکُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِْ در این فراز، خدای فرزانه از روز رستاخیز خبر می‌دهد و می‌فرماید: خدا در روز رستاخیز میان شما داوری خواهد کرد. وَ لَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْکافِرِینَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلًا در مورد این فراز از آیه شریفه دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ به باور «ابن عبّاس» منظور این است که خدا یهود را بر ایمان آوردگان هرگز چیرگی نخواهد داد. ۲ و به باور گروهی منظور این است که خدای فرزانه، بر کفرگرایان نسبت به ایمان آوردگان راهی برای چیرگی منطق و استدلال قرار نداده است. با این بیان ممکن است کفرگرایان از نظر زر و زور، گاه بر ایمان گرایان چیره شوند، اما از نظر دلیل و منطق هماره در برابر توحیدگرایان شکست خورده و سر افکنده‌اند. «ابو علی» می‌گوید: اگر آیه را به چیرگی ظاهری معنی کنیم هیچ مشکلی پیش نخواهد آمد؛ زیرا این اشکال و ایراد هنگامی پیش خواهد آمد که غلبه و چیرگی کافران را خواست خدا بدانیم. در این صورت این پرسش مطرح می‌گردد که چگونه خدا به چنین کار زشتی خشنود می‌گردد و بر پیروزی باطل و بیداد رضایت می‌دهد؟ اما اگر خواست خدا ندانیم هیچ مانعی به نظر نمی‌رسد؛ و عکس آن موضوع یعنی غلبه ایمان آوردگان بر کفرگرایان را می‌توان به خدا نسبت داد؛ چرا که چیرگی دانش و تقوا و توحید و عدالت بر باطل و بیداد خواست خداست. (صفحه ۱۶۶) ۳ و پاره‌ای نیز می‌گویند: منظور این است که خدا در سرای آخرت که سرای حقیقت خالص است و فریب و دجالگری در آن جا کارساز نیست، برای کفرگرایان نسبت به مؤمنان چیرگی قرار نداده است؛ چرا که این بیان به دنبال این فراز از آیه شریفه آمده است که از رستاخیز و داوری خدا میان دو گروه توحیدگرا و کفرگرا سخن می‌گوید و می‌فرماید: «فَاللَّهُ یَحْکُمُ بَیْنَکُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِْ». با این بیان، منظور آیه این است که کفرگرایان و بیداد پیشگان ممکن است در دنیا به زور و شقاوت و کشتار و غارت و سانسور، چند روزی بر ایمان آوردگان چیره شوند، اما در روز رستاخیز دیگر راهی برای دجالگری آنان نیست. (صفحه ۱۶۷)

۲۸. آیه (احکام ارث برادران و خواهران)

اشاره

یَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللَّهُ یُفْتیکُمْ فِی الْکَلالَهِْ إِنِ امْرُؤٌ هَلَکَ لَیْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَها نِصْفُ ما تَرَکَ وَ هُوَ یَرِثُها إِنْ لَمْ یَکُنْ لَها وَلَدٌ فَإِنْ کانَتَا اثْنَتَیْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثانِ مِمَّا تَرَکَ وَ إِنْ کانُوا إِخْوَهًْ رِجالاً وَ نِساءً فَلِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیمٌ از تو (درباره ارث خواهران و برادران) سؤال می‌کنند، بگو خداوند حکم کلاله(خواهر و برادر)را برای شما بیان می‌کند: اگر مردی از دنیا برود که فرزند نداشته باشد و برای او خواهری باشد نصف اموالی را که به جا گذاشته از او (به ارث) می‌برد و اگر (خواهری از دنیا برود و وارث او یک برادر باشد) او تمام مال را از آن خواهر به ارث می‌برد، در صورتی که (شخص متوفّی) فرزند نداشته باشد و اگر دو خواهر (از متوفّی) باقی بماند دو ثلث اموال را می‌برند و اگر برادر و خواهر با هم باشند(تمام اموال را میان خود تقسیم می‌کنند به این ترتیب که) برای هر مذکّر دو برابر سهم مؤنّث خواهد بود، خداوند (احکام خود را) برای شما بیان می‌کند تا گمراه نشوید و خداوند به همه چیز دانا است. (۱۷۶ / نساء)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آیه فوق مقدار ارث برادران و خواهران را بیان می‌کند و همانطور که در سوره نساء ذیل آیه ۱۲ گفتیم درباره ارث خواهران و

برادران، دو آیه در قرآن نازل شده است یکی همان آیه ۱۲ و دیگر آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره نساء است و این دو آیه اگرچه در بیان مقدار ارث آنها با هم تفاوت دارد اما هر کدام به یک دسته از خواهران و برادران ناظر است آیه ۱۲، ناظر به برادران و خواهران «مادری» است، ولی آیه مورد بحث درباره خواهران و برادران «پدری و مادری» یا «پدری تنها» سخن می گوید. گواه بر این مطلب این است که معمولاً کسانی که بالواسطه با شخص متوفّی مربوط می‌شوند، مقدار ارثشان به اندازه همان واسطه است، یعنی برادران و خواهران مادری به اندازه سهم مادر می‌برند که یک سوم است و برادران و خواهران پدری، یا پدر و مادری، سهم ارث پدر را می‌برند که دو سوم است و چون آیه ۱۲ درباره ارث برادران و خواهران روی یک سوم (صفحه ۱۶۸) دور می‌زند و آیه مورد بحث روی دو سوم، روشن می‌شود که آیه سابق درباره آن دسته از برادران و خواهران است که تنها از طریق مادر با متوفّی مربوطند، ولی آیه مورد بحث درباره برادران و خواهرانی است که از طریق پدر، یا پدر و مادر مربوط می‌شوند به علاوه روایاتی که از ائمّه اهلبیت: در این زمینه وارد شده نیز این حقیقت را اثبات می کند و در هر حال چنانچه یک ثلث یا دو ثلث ارث به برادر یا خواهر تعلّق گرفت باقی مانده طبق قانون اسلام میان سایر ورثه تقسیم می‌شود اکنون که عدم منافات میان دو آیه روشن شد به تفسیر احکامی که در آیه وارد شده است می‌پردازیم: قبلًا باید توجه داشت که آیه به عنوان پاسخ سؤال درباره کلاله (برادران و خواهران) نازل شده است. لذا می‌فرماید: «از تو در این باره سؤال می کنند، بگو خداوند حکم کلاله (برادران و خواهران را) برای شما بیان می کند» (یَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللَّهُ یُفْتِیکُمْ فِی الْکَلالَهِٔ). سپس به چندین حکم اشاره می‌نماید: ۱ «هر گاه مردی از دنیا برود و فرزندی نداشته باشد و یک خواهر داشته باشد نصف میراث او به آن یک خواهر می‌رسد» (إِنِ امْرُؤٌ هَلَکَ لَیسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَها نِصْفُ ما تَرَکَ). ۲ «و اگر زنی از دنیا برود و فرزندی نداشته باشد و یک برادر (برادر پدر و مادری یا پدری تنها) از خود به یادگار بگذارد تمام ارث او به یک برادر می‌رسد» (وَ هُوَ یَرِثُها إِنْ لَمْ یَکُنْ لَها وَلَدٌ). ۳ «اگر کسی از دنیا برود و دو خواهر از او به یادگار بماند دو ثلث از میراث او را می‌برند» (فَإِنْ کانَتَا اثْنَتَیْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثانِ مِمَّا تَرَکَ). ۴ «اگر ورثه شخص متوفی، چند برادر و خواهر باشند (از دو نفر بیشتر) تمام میراث او را در میان خود تقسیم می کنند به طوری که سهم هر برادر دو برابر سهم یک خواهر شود» (وَ إِنْ کانُوا إِخْوَهًٔ رِجالاً وَ نِساءً فَلِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ). در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند این حقایق را برای شما بیان می کند تا گمراه نشوید و راه سعادت را بیابید (و حتما راهی را که خدا نشان می‌دهد راه صحیح واقعی است) زیرا به هر چیزی دانا است» (یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیمٌ). ناگفته نماند که (صفحه ۱۶۹) آیه فوق، ارث خواهران و برادران را در صورتی که فرزند در میان نباشد بیان می کند و سخنی از وجود و عدم پدر و مادر در آن نیامده است، ولی با توجّه به این که طبق آیات آغاز همین سوره، پدر و مادر همواره در ردیف فرزندان یعنی در طبقه اول ارث قرار دارند روشن می‌شود که منظور از آیه فوق جایی است که نه فرزند در میان باشد و نه پدر و مادر.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«کَلالِه»: در مورد این واژه در تفسیر آیه ۱۲ از سوره مبارکه نساء بحث شده است. «اِسْتِفْتاء»: فتوا خواستن، نظر و دیدگاه فردی را پرسیدن.

شأن نزول

در مورد داستانِ فرود آیه مورد بحث، از جابِر بن عبد اللّه اَنصاری آوردهاند که: این آیه شریفه در مورد من فرود آمد؛ چون من

بیمار شدم و نُه خواهر داشتم. پیامبر به دیدار من آمد و با خواندن دعا و دمیدن آن بر چهره‌ام، مرا که در حال بیهوشی بودم به خود آورد. از آن حضرت در مورد خواهرانم پرسیدم: «آیا ۳۲ دارایی خویش را در مورد آنان وصیت بنمایم»؟ پیامبر پاسخ داد: «به آنان نیکی کن». پرسیدم: «آیا ۲۱ دارایی خویش را به آنان سفارش کنم»؟ فرمود: «در مورد آنان نیکی کن» و آن گاه از نزد من رفت و پس از اندک زمانی دگرباره بازگشت و فرمود: «جابِر! خدا شفایت دهد، خدا برایم پیام فرستاد که در مورد خواهرانت، ۳۲ از دارایی خویش را وصیت کنی». (۱) و نیز از «قَتادَه» آورده‌اند که: گروهی از یاران پیامبر در مورد «کَلالِه» در اندیشه بودند که خدا با فرود این آیه، حقّ مطلب را روشن ساخت. ۱ – آیه ۱۷۶. (صفحه ۱۷۰) و نیز «بَراء بن عازِب» می‌گوید: آخرین سوره‌ای که به طور کامل فرود آمد، سوره توبه بود و آخرین آیه‌ای که فرود آمد، آیه پایانی سوره مبارکه نساء و این مطلب را «بُخاری» و «مُسلِم» نیز آورده‌اند. و نیز «جابِر» می‌گوید: «این آیه شریفه در مدینه فرود آمد». و «ابن سیرین» بر آن است که: در سفری که یاران پیامبر به همراه بودند و سخن در این مورد پیش آمد، این آیه شریفه فرود آمد. یادآوری می‌گردد که این آیه مبارکه را، «آیه تابستانی» نیز خوانده‌اند؛ زیرا خدا در مورد «کَلالِه» دو آیه فرو فرستاد: یکی را در زمستان(۱) و دیگری را در تابستان که همین آیه مورد بحث است. (۲) از «عُمَر» آورده‌اند که گفت: از پیامبر گرامی در مورد «کَلالِه» پرسیدم، آن حضرت فرمود: «آیه «صَیْف» در این مورد تو را بسنده است». ۱ – سوره نساء، آیه ۱۲. ۲ – آیه ۱۷۲. (صفحه ۱۷۱)

۲۹. آیه (لزوم وفا به عهد و پیمان)

اشاره

یـا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَکُمْ بَهیمَهُ الْأَنْعامِ إِلاَّ ما یُتْلی عَلَیْکُمْ غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللَّهَ یَحْکُمُ ما یُریدُ ای کسانی که ایمان آورده‌اید به پیمانها و قراردادها وفا کنید، چهارپایان (و جنین چهارپایان) برای شما حلال شده است مگر آنچه برشما خوانده می‌شود (به جز آنها که استثناء خواهد شد) و صید را به هنگام احرام حلال نشمرید خداوند هر چه بخواهد (و صلاح ببیند) حکم می‌کند. (۱ / مائده)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«عُقُود» جمع «عقد» در اصل به معنی جمع کردن اطراف یک چیز محکم است و به همین مناسبت گره زدن دو سر طناب یا دو طناب را با هم عقد می‌گویند، سپس از این معنی حسّی به مفهوم معنوی انتقال یافته و به هر گونه عهد و پیمان، «عقد» گفته می‌شود، منتها طبق تصریح جمعی از فقها و مفسران، عقد مفهومی محدودتر از عهد دارد، زیرا عقد به پیمان‌هایی گفته می‌شود که استحکام کافی دارد، نه به هر پیمان. «اَنْعام» جمع «نَعَم» به معنی شتر و گاو و گوسفند است. «بَهیمَهٔ» از ماده «بُهْمَهٔ» در اصل به معنی سنگ محکم است و به هر چیز که درک آن مشکل باشد «مُبْهَم» گفته می‌شود و به تمام حیوانات که دارای نطق و سخن نیستند، «بَهیمَهٔ» اطلاق می‌شود، زیرا صدای آنها دارای اِبْهام است اما معمولاً این کلمه را فقط در مورد چهارپایان به کار می‌برند و درندگان و پرندگان را شامل نمی‌شود و از آن جا که «جَنین» حیوانات نیز دارای یک نوع اِبْهام است «بَهیمَهٔ» نیز نامیده می‌شود. به طوری که از روایات اسلامی و سخنان مفسران بزرگ استفاده می‌شود، این سوره آخرین سوره (و یا از آخرین سوره‌هایی) است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است، در تفسیر عیاشی از امام باقر نقل شده که حضرت علیّ بن ابیطالب فرمود: «سوره مائده دو ماه یا سه ماه پیش از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نازل گردید» و این که در بعضی از روایات وارد شده که این سوره ناسخ است و منسوخ نیست، نیز اشاره به (صفحه ۱۷۲) همین موضوع است. این سخن با مطلبی که در جلد دوم همین تفسیر در ذیل آیه ۲۸۱ سوره بقره

گفته‌ایم که طبق روایات آیه مزبور آخرین آیه‌ای است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده منافات ندارد، زیرا اینجا سخن از سوره است و در آن جا سخن درباره یک آیه بود. در این سوره، به خاطر همین موقعیّت خاصّ، تأکید روی یک سلسله مفاهیم اسلامی و آخرین برنامه‌های دینی و مسأله رهبری امّت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله شده است و شاید به همین جهت است که با مسأله لزوم وفا به عهد و پیمان، شروع شده و در نخستین جمله می‌فرماید: «ای افراد باایمان به عهد و پیمان خود وفا کنید» (یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ). تا به این وسیله افراد باایمان را ملزم به پیمان‌هایی که در گذشته با خدا بسته‌اند و یا در این سوره به آن اشاره شده است بنماید، درست مانند این است که شخص مسافر در آخرین لحظات وداع به نزدیکان و پیروان خود تأکید می کند توصیه‌ها و سفارش‌های او را فراموش نکنند و به قول و قراردادهایی که با آنها گذاشته است، وفادار باشند و با توجه به این که «الْعُقُود» ، به اصطلاح، «جمع مُحَلّی به الف و لام» است و مفید عموم می‌باشد و جمله نیز کاملاًـ مطلق است، آیه فوق دلیل بر وجوب وفا به تمام پیمان‌هایی است که میان افراد انسان با یکدیگر و یا افراد انسان با خدا، به طور محکم بسته می‌شود و به این ترتیب تمام پیمان‌های الهی و انسانی و پیمان‌های سیاسی و اقتصادی و تجاری و زناشویی و مانند آن را دربر می گیرد و یک مفهوم کاملاًـ وسیع دارد که به تمام جنبه‌های زندگی انسان اعم از عقیده و عمل ناظر است. از پیمان‌های فطری و توحیدی گرفته تا پیمان‌هایی که مردم بر سر مسائل مختلف زندگی با هم می‌بندند. در تفسیر «روح المعانی» از راغب چنین نقل شده که «عقد» با توجه به وضع طرفین، سه نوع است گاهی عقد در میان خدا و بنده و گاهی در میان انسان و خودش و گاهی در میان او و سایر افراد بشر بسته می‌شود (۱)(البته تمام این سه نوع عقد دارای دو طرف است منتها در آن جا که خودش با خودش پیمان می‌بندد، خویشتن را به منزله دو شخص که طرفین پیمانند فرض می کند). به هر حال مفهوم آیه به قدری وسیع است که عهد و پیمان‌هایی را که مسلمانان با غیر مسلمانان ***** ۱- «روح المعانی» ، ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۱۷۳) می‌بندند نیز شامل می‌شود. مسأله وفای به عهد و پیمان که در آیه مورد بحث مطرح است از اساسی‌ترین شرایط زندگی دسته‌جمعی است و بدون آن هیچگونه همکاری اجتماعی ممکن نیست و بشر با از دست دادن آن زندگی اجتماعی و اثرات آن را عملاً از دست خواهد داد، به همین دلیل در منابع اسلامی تأکید فوق‌العاده‌ای روی این مسأله شده است و شاید کمتر چیزی باشد که این قدر گسترش داشته باشد، زیرا بدون آن هرج و مرج و سلب اطمینان عمومی که بزرگ‌ترین بلای اجتماعی است در میان بشر پیدا می‌شود. در نهج البلاغه در فرمان مالک اشتر چنین می‌خوانیم: «فَاِنَّهُ لَیْسَ مِنْ فَرایِضِ اللّهِ شَیْءٌ النّاسُ اَشَدُّ عَلَیْهِ اِجْتِماعا مَعَ تَفَرُّقِ اَهْوائِهِمْ وَ تَشَتُّتِ آرائِهِمْ مِنْ تَعْظیمِ الْوَفاءِ بِالْعُهُودِ وَ قَدْ لَزِمَ ذلِکَ الْمُشْرِکُونَ فیما بَیْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمینَ لِمَا اسْتَوْبَلُوا مِنْ عَواقِبِ الْغَدْرِ: در میان واجبات الهی هیچ موضوعی همانند وفای به عهد در میان مردم جهان، با تمام اختلافاتی که دارند، مورد اتفاق نیست به همین جهت بت‌پرستان زمان جاهلیت نیز پیمانها را در میان خود محترم می‌شمردند زیرا عواقب دردناک پیمان‌شکنی را دریافته بودند». (۱) و نیز از امیرمؤمنان علیّ نقل شده که فرمود: «اِنَّ اللّهَ لا یَقْبَلُ اِلاَّ الْعَمَلَ الصّالِحَ وَ لا یَقْبَلُ اللّهُ اِلاَّ الْوَفاءَ بِالشُّرُوطِ وَ الْعُهُودِ: خداوند چیزی جز عمل صالح از بندگان خود نمی‌پذیرد و جز وفای به شروط و پیمانها را قبول نمی کند». (۲) و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «لا دینَ لِمَنْ لا عَهْدَ لَهُ: آن کس که به پیمان خود وفادار نیست دین ندارد». (۳) و روی همین جهت، موضوع وفای به عهد از موضوعاتی است که هیچگونه تفاوتی در میان انسانها درباره آن نیست خواه طرف پیمان مسلمان باشد یا غیرمسلمان و به اصطلاح از حقوق انسان است نه از حقوق برادران دینی: در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم: «ثَلاثٌ لَمْ یَجْعَلِ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِاَحِدٍ فیهِنَّ رُخْصَةً: اَداءُ الْاَمانَةِ اِلَی الْبَرِّ وَ الْفاجِرِ وَ الْوَفاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَ الْفاجِرِ وَ بِرُّ الْوالِدَیْنِ بَرَّیْنَ کانا اَوْ فاجِرینَ: سه چیز است که خداوند به هیچ کس اجازه مخالفت با آن را نداده است: ادای امانت در مورد هر کس خواه نیکوکار باشد یا بدکار و وفای به عهد درباره ***** ۱- «نهج البلاغه» ، نامه‌های علی نامه ۵۳. ۲- «سفینهٔ البحار» ، جلد ۲، صفحه ۲۹۴. ۳- «بحار» ، جلد ۱۶، صفحه ۱۴۴. (صفحه ۱۷۴) هر کس خواه نیکوکار باشد یا بدکار و نیکی به پدر و مادر خواه نیکوکار باشند یا بدکار». (۱) سپس به دنبال دستور وفای به پیمانها که تمام احکام و پیمان‌های

الهی را شامل می‌شود یک سلسله از احکام اسلام را بیان کرده، که نخستین آن حلال بودن گوشت پاره‌ای از حیوانات است و می‌فرماید: «چهارپایان (یا جنین آن ها) برای شما حلال شده است» (أُحِلَّتْ لَکُمْ بَهیمَةُ الْأَنْعامِ). حلال بودن «بَهیمَه اَنْعام» یا به معنی حِلِّیَّت تمام چهارپایان است (به استثنای آن چه بعدا در آیه ذکر می‌شود) و یا به معنی حِلِّیَّت بچه‌هایی است که در شکم حیوانات حلال گوشت وجود دارد (بچه‌هایی که خلقت آنها تمام شده و مو و پشم بر بدن آنها روییده است) و از آن جا که حِلِّیَّت حیواناتی مانند شتر و گاو و گوسفند قبل از این آیه برای مردم مشخّص بوده و ممکن است آیه اشاره به حِلِّیَّت جَنین‌های آنها باشد. ولی آن چه در معنی آیه به نظر نزدیک‌تر می‌رسد این است که آیه معنی وسیعی دارد هم حلال بودن اینگونه حیوانات را بیان می‌کند و هم «جَنین» آنها را و اگر حکم اینگونه حیوانات در سابق نیز معلوم بوده در اینجا به عنوان مقدّمه‌ای برای استثنائات بعد تکرار شده است. از آن چه در تفسیر این جمله گفتیم روشن شد که ارتباط این حکم با اصل کلّی لزوم وفای به عهد از این نظر است که این «اصل کُلّی» احکام الهی را که یک نوع پیمان خدا با بندگان است مورد تأکید قرار می‌دهد، سپس به دنبال آن تعدادی از احکام بیان شده که حلال بودن گوشت پاره‌ای از حیوانات و حرام بودن گوشت پاره‌ای دیگر یکی از آنها محسوب می‌شود. سپس در ذیل آیه دو مورد را از حلال بودن گوشت چهارپایان استثناء کرده، می‌فرماید: «به استثنای گوشت‌هایی که تحریم آن به زودی برای شما بیان می‌شود» (إِلاَّ ما یُتْلی عَلَیْکُمْ) و به استثنای حال احرام برای انجام مناسک حج یا انجام مناسک عمره که در این حال صید کردن حرام است (غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ). (۲) ***** ۱- «اصول کافی» ، جلد ۲، صفحه ۱۶۲. ۲- از این آیه می‌توان اهمیت وفای به قول و قرارهای والدین نسبت به فرزندان را که یکی از ارکان شکل‌گیری شخصیت اجتماعی آنها می‌باشد را برداشت نمود (مؤلّف). (صفحه ۱۷۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«اَوْفُوا»: وفا کنید؛ این واژه از ریشه «وَفَیَ» برگرفته شده و به باب «اِفعال» رفته است. «عُقُود»: این واژه جمع «عَقْد» است که در اصل به مفهومِ بستن است و در قراردادها و پیمان‌های سخت و استوار به کار می‌رود. تفاوت آن با «عَهْد» در این است که عَقْد میان دو طرف بسته می‌شود و در آن بستن و گره خوردن و استواری و اعتماد است، امّا در عَهْد ممکن است یک نفر باشد، برای نمونه: ممکن است کسی عهد کند که سیگار نکشد. با این بیان، هر عَهد و پیمانی، عَقْد نیست. «بَهیمَه»: به حیوان چهارپا گفته می‌شود. برخی به هر جاندار فاقد خردی «بَهیمَه» می‌گویند؛ چرا که به خاطرِ نداشتن قدرت تفکّر و اندیشه و شناخت، آفرینش برای او بی‌معنا و بی‌هدف و نامفهوم می‌نماید. «حُرُم»: جمع «حَرام» است و با اینکه مصدر است اما به معنای اسم فاعل آمده و به معنای کسی است که جامه احرام پوشیده است. «حَلال»: مُباح و روا، و کار و چیزی که انجام و انجام ندادن آنْ یکسان است.

به پیمان‌های خود وفا کنید

در آغاز سوره مبارکه مائده، خدای پرمهر روی سخن را به مردم با ایمان ساخته، برای بیان اهمیّت عهدها و بایستگی وفای به پیمانها و قراردادها می‌فرماید: یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اَوْفُوا بِالْعُقُودِ هان، ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به قراردادها و عهد و پیمان‌های خود وفا کنید. در تفسیر نخستین فراز از آیه شریفه، دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ به باور گروهی از جمله «مُجاهِد» ، منظور وفای به پیمان‌هایی است که مردم در عصر جاهلیت با هم داشتند، تا بر اساس آن پیمان‌های دفاعی مشترک، از حقوق خویش در برابر بیدادگران دفاع نمایند. ۲ و به باور «ابن عبّاس» ، منظور وفای به پیمان‌های خدا با بندگان است. بر این اساس، مردم باید به خدا ایمان آورند و به

آنچه روا و ناروا دانسته است با (صفحه ۱۷۶) همه وجود گردن گذارنـد، و از مرزهای مقررات او نگذرنـد. این دیـدگاه را این آیه شریفه نیز تأیید می‌کند که می‌فرماید: «اَلَّذینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّهِ مِنْ بَعْدِ میثاقِهِ» (... ۱) همان تبهکارانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند ... ۳ گروهی بر این باورند که منظور، پیمان‌های مردم مسلمان با یکدیگر است که باید به آنها وفا نمایند و همه آنها را از پیمـان زنـدگی مشترک گرفته تـا قراردادهای تجاری و سیاسـی و اجتماعی، محترم شـمارند. ۴ و گروهی از جمله «ابـو صالِح» می‌گوینـد: منظور این است که پیروان مـذاهب پیشـین، به عهـدی که بـا خـدا بسـته‌اند که به آخرین پیـام و آخرین پیام‌آور او ایمان آورنـد اینک به پیمان‌های خویش وفا کرده، به قرآن و آورنـده‌اش ایمان بیاورنـد. به باور ما، دیـدگاه «ابن عبّاس» از همه دیدگاه‌ها بهتر است؛ و منظور این است که هان ای ایمان‌آوردگان! به پیمان‌های خویش با دیگران که خدا وفا کردن به آنها را لازم می‌شمارد وفا کنیـد و به مقررات خـدا آن گونه که شایسـته و بایسته است احترام نموده، واجباتش را واجب شـمارید و آنچه را تحریم فرموده است، حرام بدانیـد. بـا این بیـان، این دیـدگاه احترام به همه پیمان‌هـا، جز پیمـان ظالمانه را شامل می‌شود. در ادامه سـخن، به مطلب دیگری پرداخته و می‌فرماید: اُحِلَّتْ لَکُمْ بَهیمَهُ ُالاْنْعامِ در مورد این فراز نیز دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ به باور گروهی از جمله «رَبیع» ، منظور این است که گـاو و گوسـفند و شتر بر شـما رواست؛ و «بَهیمَه» به مفهوم چهارپایـان است. ۲ و به بـاور برخی دیگر از جمله «ابن عبّـاس» ، منظور جِنین است که در شـکم حیوان است؛ و هرگـاه آن جِنین، مو بر پیکرش روییـده باشـد، با ذِبـح شـرعی مادرش گرچه خود مرده بیرون آورده شود بر شـما حلال است. ذکر این نکته لازم است که این بیان، در روایتی از دو امام نور حضـرت باقر و ۱ – سوره بقره، آیه ۲۷. (صفحه ۱۷۷) صادق علیهم‌السلام که درود خدا نثارشان باد نیز آمده است. ۳ و پاره‌ای بر آنند که منظور از «بَهیمَهُ الْاَنْعامِ» ، حیوانات وحشـی نظیر آهو، گاو و خر وحشـی است. اِلاّ ما یُتْلی عَلَیْکُمْ برای شـما گوشت چهارپایان، جز آنچه از این پس بر شـما خوانـده می‌شود، روا و حلال شـناخته شـده است و به باور گروهی، منظور از آنچه خوانـده می‌شود، آیات دیگری است که در این مورد فرود آمـد؛ از جمله این آیه شـریفه که می‌فرماید: حُرِّمَتْ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَهُ وَ الدَّمُ (... ۱) گوشت مردار و خون و ...بر شـما تحریم گردیده است. غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ وَ اَنْتُمْ حُرُمٌ اگر واژه «غَیْر» را حالِ از ضـمیر «اَوْفُوا» بگیریم، منظور این است که به پیمان‌های خود وفا کنیـد در حالی که نبایـد شـکار را در حال اِحرام، حلال بشـمارید؛ و اگر حال از «لَکُمْ» بگیریم، منظور این اسـت که: چهارپایان بر شـما حلال شده است در حالی که در حال اِحرام، شـکار را حلال نشمارید؛ و اگر حال از «عَلَیْکُم» بگیریم، منظور این است که: همه چهارپایـان، جز آنهـایی که در آینـده بر شـما بیان می‌شود، بر شـما حلال هسـتند، امّا در حال احرام نبایـد آنها را شکار کنیـد. اِنَّ اللّهَ یَحْکُمُ ما یُریـدُ بی‌گمان، خـدا در میان بنـدگانش هر چه بخواهد و شایسـته بداند فرمان می‌دهد، و بر اساس آن چیزهایی را روا و چیزهایی را ناروا می‌شمارد و مقرراتی را واجب می‌سازد. بنابراین، به فرمان خدا عمل کنید و از فرمانبرداری او سر باز نزنید.

ویژگی‌های ارزشمند وفا و وفاداری

ویژگی «وفـا» و وفـاداری، از انسـانی‌ترین و عـالی‌ترین ارزش‌هـای اخلاـقی، و نشـانگر پاکی و پاکیزگی درون، شایسـتگی سـرشت، سلاـمتی طبیعت و ایمان راستین به ۱ – سوره مائده، آیه ۳. ۲ – مترجم. (صفحه ۱۷۸) آفریدگار ارزش‌ها و والایی‌هاست، و وفای به عهدها و رعایت پیمانها و پای‌بندی به قراردادهای گوناگون، از این اصل ارزشـمند انسانی سرچشـمه می‌گیرد؛ همچنان که بی‌وفایی و عهـد شـکنی، پایمـال سـاختن پیمان‌هـا، زیر پا نهادن وعـده‌ها و قراردادها، نشانگر پلیـدی درون و برون و فقـدان ایمان و سـلامت اخلاق فرد و خانواده و جامعه است. قرآن به اصل حیاتی وفا و پای‌بندی به پیمانها بسیار بها می‌دهد؛ چرا که هیچ خانواده و تمدنی، بدون این سـرمایه معنوی هنگفت و عظیم، نه سـر و سامان واقعی می‌یابد و نه به تعالی و معنویت و عدالت و آزادی پر می‌کشد. این اصـلِ شـرافتمندانه وفـا و پـایمردی به قراردادهـاست که رشـته گسـست ناپـذیر اعتماد ملّی و اطمینان خانوادگی و بین‌المللی است، و

بدون آن چگونه می‌توان سرمایه عظیم اعتماد را برقرار ساخت؟ یا با عدم حضور آن در جامعه و خانواده بزرگ بشری، چگونه انسانها روی سعادت خواهند دید؟ آری، اسلام دین وفاست و قرآن به همگان سفارش می‌کند که به عهدها و قراردادها و پیمان‌های خویش با خدا، با بندگان خدا و با خویشتن وفا کنند، و هرگز تن به نکبت عهدشکنی و بی‌وفایی نسپارند، گرچه گاه، بهای سنگینی را برای وفا و پایمردی خویش بپردازند و منافع زودگذر و بسیاری را به ظاهر از دست بدهند. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این مورد فرمود: «لا دینَ لِمَنْ لا عَهْدَ لَهُ». آن فرد و جامعه و حکومت و تمدّنی که به عهد و پیمان خویش وفادار نباشد، دین ندارد. امیر مؤمنان علیه‌السلام در این مورد فرمود: «اِنَّ اللّهَ لا یَقْبَلُ اِلّا الْعَمَلَ الصّالِحَ وَ لا یَقْبَلُ اللّهُ اِلّا الْوَفاءَ بِالشُّرُوطِ والعُهُودِ». (۱) آفریدگار هستی، از بندگان خویش جز کارهای شایسته را نمی‌پذیرد و پاداش نمی‌دهد، نیز جز وفاداری و عمل به پیمانها را نمی‌پذیرد؛ چرا که بدانها سفارش کرده است. ۱ - سَفینةُ البِحار، ج ۲، ص ۲۹۴. (صفحه ۱۷۹) و از ششمین امام نور است که فرمود: «ثَلاثٌ لَمْ یَجْعَلِ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِاَحَدٍ فیهِنَّ رُخْصَةً: اَداءُ الْاَمانَةِ اِلَی الْبَرِّ وَ الْفاجِرِ و الوَفاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ و الْفاجِرِ و بَرُّ الْوالِدَیْنِ بَرَّیْنِ کانا اَوْ فاجِرَیْنِ». (۱) سه اصل اساسی است که خدا آنها را بر همگان واجب ساخته است که در مورد فرد با ایمان و شرک‌گرا، و شایسته کردار و گناهکار رعایت شود: ۱ امانت و امانتداری ۲ وفا و پای‌بندی به پیمان‌ها ۳ نیکی در حقّ پدر و مادر ۱ - کافی، ج ۲، ص ۱۶۲. (صفحه ۱۸۰)

۳۰. آیه (جریان نخستین جنایت در خانواده بشری)

اشاره

وَ اتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ ابْنَیْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبا قُرْباناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِما وَ لَمْ یُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قالَ لَأَقْتُلَنَّکَ قالَ إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقینَ داستان دو فرزند آدم را به حقّ بر آنها بخوان، هنگامی که هر کدام عملی برای تقرّب (به پروردگار) انجام دادند، اما از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد (برادری که عملش مردود شده بود به برادر دیگر) گفت: به خدا سوگند تو را خواهم‌کشت (برادر دیگر) گفت: (من چه گناهی دارم زیرا) خدا تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد. (۲۷ / مائده) لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَیَّ یَدَکَ لِتَقْتُلَنی ما أَنَا بِباسِطٍ یَدِیَ إِلَیْکَ لِأَقْتُلَکَ إِنِّی أَخافُ اللَّهَ رَبَّ الْعالَمینَ اگر تو برای کشتن من دست دراز کنی من دست به قتل تو نمی‌گشایم، چون از پروردگار جهانیان می‌ترسم. (۲۸ / مائده) إِنِّی أُریدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمی وَ إِثْمِکَ فَتَکُونَ مِنْ أَصْحابِ النَّارِ وَ ذلِکَ جَزاءُ الظَّالِمینَ من می‌خواهم با گناه من و خودت (از این عمل) بازگردی (و بار هر دو را بدوش کشی) و از دوزخیان گردی و همین است سزای ستمکاران. (۲۹ / مائده)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«تَبُوآء» از ماده «بَوْأً» به معنی بازگشت است. ذکر کلمه «بِالْحَقِّ» ممکن است اشاره به این باشد که سرگذشت مزبور در «عهد قدیم» (تورات) با خرافاتی آمیخته شده است، اما آن چه در قرآن آمده عین واقعیّتی است که روی داده است، شکّ نیست که منظور از کلمه «آدم» در اینجا همان آدم معروف پدر نخستین نسل‌های کنونی است و این که بعضی احتمال داده‌اند منظور از آن مردمی به نام «آدم» از قبیله بنی اسرائیل بوده بی‌اساس است، زیرا این کلمه کرارا در قرآن مجید به همین معنی آمده است و اگر در اینجا معنی دیگری داشت لازم بود قرینه‌ای ذکر شود، اما آیه «مِنْ اَجْلِ ذلِکَ» ... که تفسیر آن به زودی خواهد آمد، هرگز نمی‌تواند قرینه‌ای بر این معنی بوده باشد چنان که خواهیم گفت. سپس به شرح داستان می‌پردازد و می‌گوید: (صفحه ۱۸۱) «در آن هنگام که هر کدام کاری برای تقرّب به پروردگار انجام دادند، اما از یکی پذیرفته شد و از دیگر پذیرفته نشد» (إِذْ قَرَّبا قُرْباناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِما وَ

لَمْ یُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ) و همین موضوع سبب شد برادری که عملش قبول نشده بود دیگری را تهدید به قتل کند و «سوگند یاد نماید که تو را خواهم کشت» (قالَ لَأَقْتُلَنَّکَ) اما برادر دوم او را نصیحت کرد و گفت اگر چنین جریانی پیش آمده گناه من نیست بلکه ایراد متوجّه خود تو است که عملت با تقوا و پرهیزکاری همراه نبوده است و «خدا تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد». در قرآن مجید نامی از فرزندان آدم نه در اینجا و نه در جای دیگر برده نشده، ولی طبق آن چه در روایات اسلامی آمده است نام یکی «هابیل» و دیگری «قابیل» بود، اما در سِفْر تَکْوین تورات باب چهار نام یکی «قائن» و دیگری «هابیل» ذکر شده و به طوری که مفسر معروف «ابوالفتوح رازی» می‌گوید: «در نام هر کدام چندین لغت است نام اولی «هابیل» یا «هابِل» یا «هابِن» بوده و نام دیگری «قابیل» یا «قابین» یا «قابِل» یا «قابِن» و یا «قَبَن» بوده است و در هر صورت تفاوت میان روایات اسلامی و متن تورات در مورد نام «قابیل» بازگشت به اختلاف لغت می‌کند و مطلب مهمّی نیست». ولی شگفت آور این که یکی از دانشمندان مسیحی این موضوع را به عنوان یک ایراد بر قرآن ذکر کرده که چرا قرآن به جای «قائن» ، «قابیل» گفته است؟ در حالی که اولاً، اینگونه اختلاف در لغت و حتّی در ذکر نام‌ها فراوان است مثلاً- تورات «ابراهیم» را «ابراهام» و قرآن او را «ابراهیم» نامیده و ثانیا اساسا اسم هابیل و قابیل در قرآن نیست و تنها در روایات اسلامی آمده است. (۱) می‌دانیم که «قربان» به معنی چیزی است که باعث تقرب به پروردگار می‌شود، اما درباره کاری که آن دو برادر انجام داده‌اند در قرآن ذکری به میان نیامده ولی طبق بعضی از روایات اسلامی و آن چه در تورات سفر تکوین باب چهار آمده است «هابیل» چون دامداری داشت یکی از بهترین گوسفندان و فرآورده‌های آن را برای این کار انتخاب نمود و «قابیل» ***** ۱- علامه فقید شیخ محمد جواد بلاغی رساله‌ای در این زمینه به نام «اَلْاَکاذیبُ الْاَعاجیب» (دروغ‌های شگفت‌انگیز) نوشته است که در آن دروغ‌هایی همانند دروغ فوق جمع آوری شده. این رساله به فارسی ترجمه و چاپ شده است. (صفحه ۱۸۲) که مردی کشاورز بود از بدترین قسمت زراعت خود خوشه‌ها یا آردی برای این منظور تهیه کرد. در این که فرزندان آدم از کجا فهمیدند که عمل یکی در پیشگاه پروردگار پذیرفته شده و عمل دیگری مردود، باز در قرآن توضیحی داده نشده، تنها در بعضی از روایات اسلامی می‌خوانیم که آن دو فرآورده‌های خود را به بالای کوهی بردند، صاعقه‌ای به نشانه قبولی به فرآورده هابیل خورد و آن را سوزاند امّا دیگری به حال خود باقی ماند و این نشانه سابقه نیز داشته است. اما بعضی از مفسران معتقدند که قبولی عمل یکی و ردّ عمل دیگری، از طریق وحی به آدم به آنها اعلام گشت و علّت آن هم چیزی جز این نبود که هابیل مردی با صفا و فداکار و با گذشت در راه خدا بود ولی قابیل مردی تاریک‌دل و حسود و لجوج بود و سخنانی که قرآن در همین آیات بعد از این دو برادر نقل می‌کند به خوبی روشنگر چگونگی روحیّه آنها است. از این آیات به خوبی استفاده می‌شود که سرچشمه نخستین اختلافات و قتل و تعدی و تجاوز در جهان انسانیت مسأله حسد بوده و این موضوع ما را به اهمیّت این رذیله اخلاقی و اثر فوق‌العاده آن در رویدادهای اجتماعی آشنا می‌سازد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«قُرْبان»: این واژه مصدر و از ریشه «قُرْب» گرفته شده است؛ به سان «فُرْقان» که از «فَرْق» گرفته شده و یا همانند «شُکْران» و «کُفْران» که از «شُکْر» و «کُفْر» آمده‌اند، و به معنای تقرّب جستن به خدا و نزدیک شدن به بارگاه او با انجام کارهای شایسته است.

حق حیات و زندگی انسان

روی سخن در آیه مبارکه با پیامبر خداست و می‌فرماید: وَ اتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ ابْنَیْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبا قُرْباناً هان، ای پیامبر! سرگذشت دو

پسر آدم را به راستی و بر اساس حق برای مردم باز گو نما؛ هنگامی که هر یک از آن دو تن کاری انجام دادند و هر کدام، یک قربانی به بارگاه خدا هدیه کردند تا به وسیله آن کار شایسته و آن قربانی، به خدا تقرب جویند. (صفحه ۱۸۳) از دیدگاه همه مفسّران، منظور از فرزندان آدم هابیل و قابیل می‌باشند؛ امّا برخی بر آنند که منظور، دو تن از فرزندان اسرائیل‌اند. فَتُقُبِّلَ مِنْ اَحَدِهِما وَ لَمْ یُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ پس قربانی و یا کار شایسته یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. در این مورد آورده‌اند که نشانه پذیرفته شدن این بود که آتشی شعله‌ور پدیدار می‌شد، و قربانی پذیرفته شده را فرا می‌گرفت، و آن را که پذیرفته نشده بود، رها می‌ساخت؛ و برخی نیز بر آنند که پذیرفته شده را رها می‌ساخت و پذیرفته نشده را می‌سوزانید؛ امّا به باور ما، دیدگاه نخست بهتر به نظر می‌رسد. قالَ لَأَقْتُلَنَّکَ قالَ إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقین آن کسی که قربانی‌اش پذیرفته نشده بود، به دیگری گفت: «بی‌گمان تو را خواهم کشت». پرسید: «چرا؟» پاسخ داد: «به این خاطر که کار تو پذیرفته شد، امّا از من پذیرفته نشد». او گفت: «گناه من چیست؟ خدا کار شایسته را تنها از پروا پیشگان می‌پذیرد؛ از کسانی که با نیّتِ خداپسندانه و هدف و شیوه خداپسندانه کار شایسته انجام دهند و از گناه و زشتی بپرهیزند». گرچه در آیه شریفه تصریح نشده است که از چه چیز و چه کاری پروا شود، و واژه «تقوا» قیدی نخورده، امّا موضوع روشن است؛ چرا که زیبنده‌ترین چیزی که باید از آن پروا گردد، گناه و نافرمانی خداست. «ابن عبّاس» می‌گوید: منظور این است که خدا قربانی را از انسانهای پاکدل می‌پذیرد و نه آلودگان، و تو از آن جایی که در دل پاک‌اندیش نیستی، قربانی‌ات پذیرفته نشد.

برداشت نادرست

برخی به این آیه استدلال کرده‌اند که گویی اطاعت و فرمانبرداری انسانِ نافرمان و گناهکار پذیرفته نیست، و اگر کار شایسته‌ای انجام دهد، دیگر نه کیفر ترک آن را ندارد و نه فراتر از آن که در خور پاداش گردد؛ امّا به باور ما، این برداشت از آیه شریفه (صفحه ۱۸۴) نادرست است؛ چرا که آنچه از اسلام دریافت می‌گردد، این است که هر کس با نیّت و انگیزه‌ای خدایی و برای تقرّب به او کاری انجام دهد، در خور پاداش می‌گردد و نه با انگیزه و هدفی دیگر. با این بیان، اگر گناهکاری عمل شایسته را تنها برای خدا انجام دهد، چرا در خور آن کار نگردد؟

شرط پذیرفته شدن کارها

گروهی از مفسّران در این مورد آورده‌اند که: همسر حضرت آدم هر بار پسری و دختری به دنیا آورد که مرتبه نخست، «قابیل» و خواهرش دیده به جهان گشودند، و مرتبه دوّم «هابیل» و همزادش که خواهر او بود. هنگامی که هر چهار تن به اوج جوانی رسیدند، فرمان رسید که قابیل با همزاد برادرش «هابیل» ازدواج کند، و او نیز با همزاد و خواهر «قابیل» ؛ امّا «قابیل» نپذیرفت؛ چرا که بر این باور بود که خواهر و همزاد خودش بسیار زیبا و همزاد برادرش زشت است و خدا این فرمان را نداده، بلکه این برنامه، ساخته اندیشه و اراده اصلاح طلبانه و خیرخواهانه پدرش آدم است. به همین جهت آدم به آن دو دستور داد هر کدام یک قربانی شایسته به بارگاه خدا ببرند تا شایستگی و یا نادرستی آنان روشن شود، و آنان این پیشنهاد را پذیرفتند. «هابیل» که گوسفندان بسیاری داشت، بامداد روز موعود بهترین گوسفند خود را برگزید، و با قلبی آکنده از ایمان و اخلاص به بارگاه دوست تقدیم داشت؛ امّا «قابیل» که مزرعه‌ای گسترده داشت، بخشی از دانه‌های وامانده و غیر مرغوب را برای قربانی و هدیه انتخاب کرد، و هر کدام قربانی خود را در جایگاه آن قرار دادند و در انتظار نشستند. درست در این هنگام بود که آتشی فرود آمد و در دم، قربانی «هابیل» را فرا گرفت و سوزانید و به قربانی «قابیل» نزدیک نشد. «قابیل» به جای اصلاح خویشتن، با گستاخی بسیار نعره کشید که: «اینک که چنین است تو را خواهم کشت و اجازه نخواهم داد که با خواهر زیباروی من پیمان زندگی ببندی». (صفحه ۱۸۵) «هابیل» آرام و شکیبا پاسخ داد:

«گناه من چیست؟ این خداست که قربانی و اطاعت پرواپیشگان را می‌پذیرد، تو هم بیا و پروای خدا پیشه ساز». در این شرایط بود که «قابیل» ، دیوانه‌وار سنگی از زمین برداشت و با کوبیدن آن بر سر برادرش، او را نقش زمین ساخت. و نیز آورده‌اند که دلیل پذیرفته شدن قربانی «هابیل» و پذیرفته نشدن قربانی «قابیل» آن بود که وی پاکدل و درست‌اندیش نبود، و بی‌ارزش‌ترین بخش از دارایی خویش را به عنوان قربانی آورده بود، در حالی که برادرش، هم بهترین ثروت خویش را برای قربانی برگزیده بود، و هم پروای خدا پیشه ساخته و به داوری خدا خشنود بود. و پاره‌ای نیز آورده‌اند که بدان دلیل قربانیِ پذیرفته شده را آتش فرا گرفت و سوزانید که در آن جا، بینوا و نیازمندی نبود تا از آن بهره‌ور گردد. «بَسْط»: گشودن، گستردن و دراز کردن. قرآن در ترسیم ادامه این سرگذشت، منطق انسانی و خداپسندانه «هابیل» را در برابر گستاخی و تهدید برادرش ترسیم می‌کند که: لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنی ما أَنَا بِباسِطٍ يَدِیَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ اگر تو برای کشتن من دست به سوی من بگشایی، من دست خویش به آهنگ کشتن تو به سویت دراز نخواهم کرد. در تفسیر این فراز از آیه شریفه، دیدگاه‌ها یکسان نیست: ۱ به باور مفسّران، در آن روزگاران، کشتن مهاجم و متجاوز به عنوان دفاع از حقّ حیات نیز روا نبود؛ بلکه افراد موظّف به اندرزگویی و شکیبایی بودند و خدا انتقام ستمدیدگان را می‌گرفت. ۲ امّا به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس» ، معنای آیه شریفه این است که: اگر تو از راه ستم و بیداد بخواهی مرا بکشی، من از این راه تو را نخواهم کشت. به باور این گروه، «قابیل» برادرش را به طور ناگهانی و هنگامی که او در خواب بود مورد حمله قرار داد و با سنگی که بر سر او زد، وی را از پای درآورد. ۳ مرحوم «سیّد مُرتَضی» در این مورد آورده است که: این دو دیدگاه با ظاهر (صفحه ۱۸۶) آیه مبارکه هماهنگی ندارد؛ چرا که قرآن منطق «هابیل» را ترسیم می‌کند که گفت: اگر برادرش بخواهد حقّ حیات او را پایمال سازد، وی به کشتن او بر نخواهد خاست و آهنگِ کشتن او نخواهد کرد؛ چرا که قصد کشتن نیز گناه است؛ و کسی که برای دفاع از خویشتن و با رعایت همه مقررات ناگزیر به کشتن متجاوز می‌گردد، قصد کشتن او را ندارد. او تنها از خود برای حفظ جانش دفاع می‌کند، و ناخواسته گاه کار به کشتن مهاجم می‌انجامد. بنابراین «هابیل» می‌گوید: اگر تو در حقّ من ستم کنی، من در حقّ تو ستم روا نخواهم داشت. إِنِّی أَخافُ اللَّهَ رَبَّ الْعالَمینَ من از خدا، پروردگار جهانیان، می‌ترسم و دست تجاوز به سوی تو نخواهم گشود. «تَبُوءَ»: باز گردی. در ترسیم ادامه این سرگذشت می‌افزاید: من می‌خواهم که تو با گناه من و گناه خودت به سوی خدا بازگردی، و همه گناهان را به دوش خود بکشی. امّا به باور برخی، منظور این است که می‌خواهم تو گناه کشتنِ من و کشتن همه کسانی که در آینده کشته خواهند شد، همه را تو به گردن بگیری؛ چرا که تو این شیوه بیداد گرانه را پی می‌نهی و تو بنیانگذار ترور و شقاوت و خشونت می‌گردی. منظور از به دوش گرفتن بار گناه، پذیرش کیفر آن است؛ چرا که کسی نمی‌تواند برای دیگری نیّت گناه کند و گناه به حساب او نوشته شود، امّا می‌تواند کیفر دیگری را به خاطر ارتکاب گناهش اراده نماید.

چگونه؟

«هابیل» به برادرش گفت: اگر مرا بکشی گناه پایمال نمودن حقّ حیات مرا به دوش خواهی کشید و کیفر آن را خواهی دید. اینک جای این پرسش است که چگونه می‌توان بار گناهی را که انجام نشده است به دوش کشید و کیفر آن را پذیرفت؟

پاسخ

(صفحه ۱۸۷) در آیه شریفه پذیرش کیفر و به دوش کشیدن بار گناه، در گرو انجام آن است. به عبارت دیگر، هنگامی که «هابیل» احساس کرد که برادرش به طور جدّی در اندیشه کشتن اوست، به او هشدار داد که اگر دست ستم و تجاوز به سوی من دراز کنی و زندگی مرا به خطر افکنی، در برابر این جنایت کیفر خواهی شد. این هشدار و گفتار چه مانعی دارد؟ (صفحه ۱۸۸)

۳۱. «فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ ...

آیه

«فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخیهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخاسِرینَ»

ترجمه

نفس سرکش تدریجا او را مصمّم به کشتن برادر کرد و او را کشت واز زیانکاران شد. (۳۰/مائده)

شرح آیه از تفسیر نمونه

با توجه به این که «طَوْع» در اصل به معنی رام شـدن چیزی است، از این جمله چنین استفاده می‌شود که بعد از قبولی عمل «هابیل» ، طوفانی در دل «قابیل» به وجود آمد از یک سو آتش حسد هر دم در دل او زبانه می‌کشید و او را به انتقام‌جویی دعوت می‌کرد و از سوی دیگر عاطفه برادری و عاطفه انسانی و تنفر ذاتی از گناه و ظلم و بیدادگری و قتل نفس، او را از این جنایت باز می‌داشت، ولی سرانجام نفس سرکش آهسته آهسته بر عوامل بازدارنـده چیره شـد و وجدان بیدار و آگاه او را رام کرد و به زنجیر کشـید و برای کشـتن برادر آمـاده سـاخت. جمله «طَوَّعَت» در عین کوتـاهی اشـاره‌ای پرمعنی به همه اینهـا است، زیرا می‌دانیم رام کردن چیزی در یک لحظه صورت نمی‌گیرد، بلکه به طور تـدریجی و پس از کشـمکش‌هایی صورت می‌گیرد. سـپس می‌گویـد: «و بر اثر این عمل زیانکار شـد» (فَأَصْبَحَ مِنَ الْخاسِرینَ). چه زیانی از این بالاتر که عـذاب وجـدان و مجازات الهی و نام ننگین را تا دامنه قیامت برای خود خریـد. بعضـی از کلمه «اَصْبَحَ» خواسـته‌اند اسـتفاده کننـد که این قتـل در شب واقع شـده در حالی که این کلمه در لغت عرب مخصوص به شب یـا روز نیست، بلکه دلیل بر وقوع چیزی است ماننـد آیه ۱۰۳ آل عمران «فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً: به برکت نعمت خداونـد همه شـما برادر شدید». به طوری که از بعضـی از روایات اسـلامی که از امام صادق نقل شده اسـتفاده می‌شود هنگامی که قابیل برادر خود را کشت او را در بیابان افکنـده بود و نمی‌دانست چه کنـد؟ چیزی نگذشت که درندگان به سوی جسد هابیل روی آوردنـد و او (که گویا تحت فشار شدیـد وجدان قرار گرفته بود) برای نجات جسد برادر خود مدتی آن را بر دوش کشـید، ولی باز پرنـدگان اطراف او را گرفته بودنـد و در این انتظـار بودنـد که چه موقـع جسـد را به خـاک می‌افکنـد تـا به آن حمله ور شونـد. (۱) (صفحه ۱۸۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

«طَوَّعَتْ»: فعـل ماضـی از باب تَفعیل و به مفهوم «رغبت نشان داد» آمـده است، امّا در آیه شـریفه مُتَعَدّی شـده است؛ چرا که اَفعال، برخی به فاعِل هم متعدی می‌شوند و معنای آن این است که: پس نفس سرکش او، وی را به کشتن برادرش ترغیب کرد. فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخیهِ در تفسیر این جمله نیز دو نظر آمده است: ۱ به باور برخی، منظور این است که نفس سرکش او کشتن برادرش را در نظرش آراست. ۲ امّـا به بـاور برخی دیگر، نفس سـرکش او، وی را در ریختن خون برادر یـاری کرد. بنـابراین دیـدگاه، حرف جرّ، حذف و مجرور منصوب شده است؛ و در اصل اینگونه بوده است: «عَلی قَتْلِ اَخیهِ». فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخاسِرینَ و وی را کشت و آن گـاه از زیانکـاران گردیـد. «مُجاهِد» می‌گویـد: قاتـل آمـاده کشـتن برادرش شـده بود، امّـا نمی‌دانست چگونه او را از پای درآورد. درست در اوج حیرت بود که شـیطان به صورت مرغی پدیدار شد و پرنده‌ای را آورد و سرش را در میان دو سنگ قرار داد و کوبید

و کشت. «قابیل» نیز شیطان را سرمشق قرار داد و برادر را از پا درآورد، و بدین سان، «هابیل» نخستین ستمدیده و قربانی تاریخ بشر گردید. برخی با توجّه به واژه «اَصْبَحَ» پنداشته‌اند که این جنایت، در سیاهی شب اتفاق افتاد که این پندار درست نیست؛ چرا که در فرهنگ عرب، هرگاه کسی کار زیانباری انجام دهد، اینگونه تعبیر می گردد، و این واژه نشانگر زمان جنایت نیست. ***** ۱- «مجمع البیان» ، ذیل آیه. (صفحه ۱۹۰)

۳۲. «فَبَعَثَ اللّهُ غُراباً یَبْحَثُ ...

آیه

«فَبَعَثَ اللَّهُ غُراباً یَبْحَثُ فِی الْأَرْضِ لِیُرِیَهُ کَیْفَ یُواری سَوْأَةَ أَخیهِ قالَ یا وَیْلَتی أ عَجَزْتُ أنْ أَکُونَ مِثْلَ هذَا الْغُرابِ فَأُوارِیَ سَوْأَةَ أَخی فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمینَ»

ترجمه

سپس خداوند زاغی را فرستاد که در زمین جستجو (و کند و کاو) می کرد تا به او نشان دهد چگونه جسد برادر خود را دفن کند، او گفت: وای بر من آیا من نمی‌توانم مثل این زاغ باشم و جسد برادر خود را دفن کنم و سرانجام (از ترس رسوایی و بر اثر فشار وجدان از کار خود) پشیمان شد. (۳۱ / مائده)

شرح آیه از تفسیر نمونه

قابیل و پرده پوشی بر جنایت درون خانوادگی

«یَبْحَثُ» از ماده «بَحْث» به طوری که در مجمع البیان آمده در اصل به معنی جستجوی چیزی در خاک است، ولی بعدا به هرگونه جستجو حتّی در مباحث فکری و عقلی آمده است و «سَوْأَة» در اصل به معنی هر چیزی که انسان را ناخوشایند آید می‌باشد و لذا گاهی به جسد مرده و حتی به عورت گفته می‌شود. البته این موضوع جای تعجّب نیست که انسان مطلبی را از پرنده‌ای بیاموزد زیرا تاریخ و تجربه هر دو نشان داده‌اند که بسیاری از حیوانات دارای یک سلسله معلومات غریزی هستند که بشر در طول تاریخ خود آنها را از آنان آموخته و دانش خود را با آن تکمیل کرده است، حتی در بعضی از کتب طبّی می‌نویسند که انسان در قسمتی از معلومات طبّی خود مدیون حیوانات است. سپس قرآن اضافه می کند در این موقع قابیل از غفلت و بی‌خبری خود ناراحت شد و «فریاد برآورد که ای وای بر من، آیا من بایداز این زاغ هم ناتوان‌تر باشم و نتوانم همانند او جسد برادرم را دفن کنم» (قالَ یا وَیْلَتی أ عَجَزْتُ أنْ أَکُونَ مِثْلَ هذَا الْغُرابِ فَأُوارِیَ سَوْأَةَ أَخی). اما به هر حال سرانجام از کرده خود نادم و پشیمان شد همانطور که قرآن می گوید: «فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمینَ». آیا پشیمانی او به خاطر این بود که عمل زشت و ننگینش سرانجام بر پدر و مادر و احتمالاً ـ بر برادران دیگر آشکار خواهد شد و او را شدیدا سرزنش خواهند کرد و یا به خاطر این بود که چرا مدّتی جسد برادر را بر دوش می کشید و آن را دفن نمی کرد و یا به خاطر این بوده (صفحه ۱۹۱) که اصولاً ـ انسان بعد از انجام هر کار زشتی یک نوع حالت ناراحتی و ندامت در دل خویش احساس می کند، ولی روشن است که انگیزه ندامت او هر یک از احتمالات سه گانه فوق باشد دلیل بر توبه او از گناه نخواهد بود، توبه آن است که از ترس خدا و به خاطر زشتی عمل انجام گیرد و او را وادار کند که در آینده هرگز به سراغ چنین کارهایی نرود، اما هیچ گونه نشانه‌ای در قرآن از صدور چنین توبه‌ای از قابیل به چشم نمی‌خورد، بلکه در آیه بعد شاید اشاره به عدم چنین توبه‌ای نیز باشد. در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «لا تُقْتَلُ نَفْسٌ ظُلْما

اِلاّ کانَ عَلَی ابْنِ آدَمَ الاْوَّلَ کِفْلٌ مِنْ دِمِها لِاَنَّهُ کانَ اَوَّلَ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ: خون هیچ انسانی به ناحقّ ریخته نمی‌شود مگر این که سهمی از مسؤولیّت آن بر عهده قابیل است که این سنّت شوم آدم‌کشی را در دنیا بنا نهاد». (۱) ضمنا از این حدیث به خوبی برمی‌آید که هر سنت زشت و شومی مادام که در دنیا باقی است سهمی از مجازات آن بر دوش نخستین پایه گذار آن می‌باشد. ولی در عین حال هیچ مانعی ندارد که این «سرگذشت واقعی» نمونه‌ای باشد از نزاع و جنگ مستمرّی که همیشه در زندگانی بشر بوده است: در یک سو مردان پاک و باایمان، با اعمال صالح و مقبول درگاه خدا و در سوی دیگر افراد آلوده و منحرف با یک مشت کینه‌توزی و حسادت و تهدید و قلدری، قرار داشته‌اند و چه بسیار از افراد پاک که به دست آنها شربت شهادت نوشیده‌اند. ولی سرانجام آنها از عاقبت زشت اعمال ننگینشان آگاه می‌شوند و برای پرده پوشی و دفن آن به هر سو می‌دوند و در این موقع آرزوهای دور و دراز که زاغ سمبل و مظهر آن است به سراغشان می‌شتابد و آنها را به پرده پوشی بر آثار جنایاتشان دعوت می‌کند اما در پایان جز خسران و زیان و حسرت چیزی عایدشان نخواهد شد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«بَحَثَ»: در اصل به مفهوم کند و کاو و جستجوی در خاک آمده، امّا ***** ۱- «تفسیر فی ظِلال» ، جلد ۲، ذیل آیه، صفحه ۷۰۳. (صفحه ۱۹۲) اینک به مفهوم جستجو در همه میدانها به کار می‌رود. «سَوْأَة»: به مفهوم ناپسندی و ناخوشایندی است، امّا در آیه منظور، پیکر بی‌جان برادر می‌باشد. «وَیْل»: وای. این واژه به هنگام فاجعه و نابودی گفته می‌شود. «عَجْز»: ناتوانی. در ادامه داستان می‌فرماید: فَبَعَثَ اللَّهُ غُراباً یَبْحَثُ فِی الْأَرْضِ لِیُرِیَهُ کَیْفَ یُواری سَوْأَةَ أَخیهِ «هابیل» نخستین قربانی جنایت بشر بود. به همین جهت «قابیل» نمی‌دانست اینک پس از جنایت، چگونه پیکر او را از نظرها پنهان کند. او سرگردان بود که آفریدگار هستی دو کلاغ برانگیخت و یکی از آنها در برابر چشم او، همنوع خود را کشت و آن گاه زمین را گود کرد و به خاکش سپرد. «قابیل» این درس را نیز از آن پرنده آموخت و پیکر برادرش را به خاک سپرد؛ امّا به باور برخی، خدای فرزانه پرنده‌ای را برانگیخت تا با افشاندن خاک بر پیکر بی‌جان «هابیل» ، به قابیل آموزش دهد که می‌تواند پیکر مقتول را در خاک نهان سازد، و او که با پذیرفته شدن قربانی برادر در بارگاه خدا و مأموریت پرنده بر خاکسپاری پیکرش، به مقام معنوی برادرش در بارگاه پروردگار پی برد، فریاد سر داد که: ای وای بر من! و برخی بر آنند که آن پرنده در حقیقت فرشته‌ای بود که به صورت کلاغ پدیدار شد. از آیه شریفه این نکته به روشنی دریافت می‌گردد که کار آن پرنده، یک رویداد تصادفی و بی‌هدف نبود، بلکه یک کار هدفدار و درس‌آموز بود؛ و آن پرنده به الهام از جانب آفریدگارش به این کار دست یازید. «ابو مُسلِم» از برخی آورده است که این کار، نظیر داستان «هُدْهُدْ» ، و رساندن نامه سلیمان به فرمانروای «یَمَن» ، و آوردن پاسخ نامه او بود، که به خواست خدا و به صورت اُعجاز انجام گرفت و هیچ مانعی ندارد که آفریدگار هستی، درک و فهم آن پرنده را به گونه‌ای رشد بخشیده باشد که خودش این کار را انجام داده باشد، (صفحه ۱۹۳) درست همانگونه که ما وقتی کودکان خویش را برای انجام کاری برمی‌انگیزیم، خود راه انجام درست آن را می‌یابند. لِیُرِیَهُ کَیْفَ یُواری سَوْأَةَ أَخیهِ از دیدگاه برخی از مفسّران، منظور این است که مأموریت آن پرنده این بود که به قابیل نشان دهد که چگونه فراز و نشیب‌های بدن برادر را بپوشاند؛ امّا به باور برخی دیگر، آن پرنده می‌خواست نشان دهد که چسان پیکر برادر را که در حال متلاشی شدن و تباه گشتن بود، به خاک سپارد. که با این بیان به پیکر بی‌جان «سَوأة» گفته شده است. قالَ یا وَیْلَتی أ عَجَزْتُ أَنْ أَکُونَ مِثْلَ هذَا الْغُرابِ فَأُوارِیَ سَوْأَةَ أَخی. هنگامی که آن پرنده چگونگی خاکسپاری جسد را به او آموخت، از ژرفای دل فریاد برآورد که: وای بر من! آیا به اندازه این پرنده هم دانش و آگاهی ندارم تا بتوانم پیکر بی‌جان برادرم را به خاک

سپارم؟ فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ و آن گاه از ریختن خون برادر ندامت‌زده گردید. «جُبّائی» می گوید: این ندامت، به گونه‌ای که بتوان آن را توبه شمرد، نبوده است. او به سان کسی بود که پس از خوردن شراب، بر اثر ناراحتی برخاسته از آن، از خوردنش پشیمان می گردد و به همین دلیل هم این ندامت و پشیمانی برایش سودبخش نبود. پاره‌ای بر این عقیده‌اند که او از به دوش کشیدن پیکر بی‌جان برادر، پس از آموختن راه به خاکسپاری آن، پشیمان گردید؛ و پاره‌ای نیز بر آنند که از ریختن خون برادر ندامت‌زده شد، نه از گناه و کیفر سهمگین جنایت خویش.

داستان به خاکسپاری پیکر «هابیل»

محدثان اهل سنّت از ششمین امام نور در این مورد آورده‌اند که: «قابیل» پس از کشتن «هابیل» ، پیکر بی‌جان او را در روی خاک رها کرد، و درندگان و پرندگان برای دریدن و خوردن آن جسد بی‌جان گرد آمدند. او به ناگزیر جسد را در کیسه‌ای قرار داد (صفحه ۱۹۴) و بر دوش خویش افکند و همچنان سرگردان بیابانها بود تا جسد بی‌جان برادر رو به تباه شدن نهاد. وی نمی‌دانست که با آن چه کند؟ این جا بود که خدا دو پرنده را برانگیخت و آن دو در برابر چشم او به پیکار برخاستند. یکی دیگری را از پای درآورد و آن گاه با منقار خود گودالی حفر نمود، و جسد پرنده را در آن گودال پنهان کرد. «قابیل» نیز چگونگی به خاکسپاری پیکر بی‌جان را از پرنده آموخت. «ابن عبّاس» در این مورد آورده است که: پس از ریخته شدن نخستین خون بر زمین، هوا مه‌آلود و زمین تیره و تار گردید، درختانِ سرسبز و پرطراوت، به خزان نشستند و طعم میوه‌ها و غذاها دگرگون شد. «آدَم» که دور از منطقه وقوع جنایت بود، گفت: به باور من در روی زمین رویدادی ناگوار روی داده است. آن گاه پس از آگاهی از مرگ «هابیل» ، در سوگ او مرثیه‌ای سرود و گریست و به بیان برخی، به مدّت یک سال خنده بر لبانش ننشست. «آدَم» در سوگ فرزندش بود و عمرش به یکصد و سی سال می‌رسید که خدا فرزند شایسته کرداری به او ارزانی داشت که نام او را «شَیْث» نهادند؛ و همو بود که پس از رشد و رسیدن به کمال، جانشین پدر شد. «قابیل» هم به خاطر آن جنایت، مورد لعن و نفرت قرار گرفت و رانده شد. او از پدر و مادر جدا شد و به منطقه «عَدَن» رسید و آن جا با وسوسه شیطان و فریب به انگیزه احترام به آتش، آتشکده‌ای ساخت و کیش آتش‌پرستی را پی‌نهاد؛ چرا که شیطان به او گفت: علّت پذیرفته شدن قربانی برادرت که آتش قربانی او را فرا گرفت، این بود که او آتش را می‌پرستید؛ بنابراین تو هم برای تقرّب به خدا، آتش‌پرستی را رواج ده. بدین سان او گمراه شد و نسل او نیز به گناه و زشتی و هوسبازی روی آوردند، و افزون بر بی‌بند و باری و هرزگی، آتش‌پرستی را به جای یکتاپرستی و توحیدگرایی، راه و رسم خویش ساختند، تا سرانجام در طوفان نوح نسل تبهکار «قابیل» نابود شد و نسل «شَیْث» باقی ماند. (صفحه ۱۹۵)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اَجْل» در اصل به معنی جنایت است سپس به هر کاری که عاقبت ناگواری دارد گفته شده و بعد از آن به هر کاری که عاقبتی داشته باشد گفته‌اند و الآن غالبا برای تعلیل و بیان علت چیزی به کار می‌رود. «اِسْراف» در لغت، معنی وسیعی دارد که هرگونه تجاوز و تعدّی از حدّ را شامل می‌شود اگرچه غالبا در مورد بخشش‌ها و هزینه‌ها و مخارج به کار می‌رود. در اینجا سؤال مهمی پیش می‌آید که چگونه قتل یک انسان مساوی است با قتل همه انسانها و نجات یک نفر مساوی با نجات همه انسانها می‌باشد؟ مفسّران در اینجا پاسخ‌های زیادی داده‌اند. در تفسیر «تِبْیان» شش پاسخ و در «مجمع‌البیان» پنج پاسخ و در «کنز العِرْفان» چهار پاسخ به آن داده شده است ولی پاره‌ای از آنها از معنی آیه بسیار دور است. آن چه می‌توان در پاسخ سؤال فوق گفت این است که: قرآن در این آیه یک حقیقت اجتماعی و تربیتی را بازگو می‌کند زیرا: اولاً: کسی که دست به خون انسان بی‌گناهی می‌آلاید در حقیقت چنین آمادگی را دارد که انسانهای بی‌گناه دیگری را که با آن مقتول از نظر انسانی و بی‌گناهی برابرند مورد حمله قرار دهد و به

قتل برساند، او در حقیقت یک قاتل است و طعمه او انسان بی گناه و می‌دانیم تفاوتی در میان انسانهای بی گناه از این نظر نیست، همچنین کسی که به خاطر نوع دوستی و عاطفه انسانی، دیگری را از مرگ نجات بخشد این آمادگی (صفحه ۱۹۶) را دارد که این برنامه انسانی را در مورد هر بشر دیگری انجام دهد، او علاقمند به نجات انسانهای بی گناه است و از این نظر برای او این انسان و آن انسان تفاوت نمی کند و با توجّه به این که قرآن می گوید «فَكَأَنَّما» ... استفاده می‌شود که مرگ و حیات یک نفر اگر چه مساوی با مرگ و حیات اجتماع نیست اما شباهتی به آن دارد. ثانیا: جامعه انسانی در حقیقت یک واحد بیش نیست و افراد آن همانند اعضای یک پیکرند، هر لطمه‌ای به عضوی از اعضای این پیکر برسد اثر آن کم و بیش در سایر اعضاء آشکار می گردد زیرا یک جامعه بزرگ از افراد تشکیل شده و فقدان یک فرد خواه ناخواه ضربه‌ای به همه جامعه بزرگ انسانی است. فقدان او سبب می‌شود که به تناسب شعاع تأثیر وجودش در اجتماع محلّی خالی بماند و زیانی از این رهگذر دامن همه را بگیرد، همچنین احیای یک نفس سبب احیای سایر اعضای این پیکر است، زیرا هر کس به اندازه وجود خود در ساختمان مجتمع بزرگ انسانی و رفع نیازمندی‌های آن اثر دارد بعضی بیشتر و بعضی کمتر. و اگر در بعضی از روایات می‌خوانیم که مجازات چنین انسانی در قیامت مجازات کسی است که همه انسانها را کشته اشاره به همین است نه این که از هر جهت مساوی یکدیگر باشند و لذا در ذیل همین روایات می‌خوانیم اگر تعداد بیشتری را بکشد مجازات او به همان نسبت مضاعف شود. از این آیه اهمیّت مرگ و حیات یک انسان از نظر قرآن کاملاً آشکار می‌شود و با توجّه به این که این آیات در محیطی نازل گردید که خون بشر مطلقا در آن ارزشی نداشت عظمت آن آشکارتر می گردد. قابل توجه این که در روایات متعدّدی وارد شده است که آیه اگر چه مفهوم ظاهرش مرگ و حیات مادّی است اما از آن مهمّ‌تر مرگ و حیات معنوی یعنی گمراه ساختن یک نفر یا نجات‌او از گمراهی است. کسی از امام صادق تفسیر این آیه را پرسید، امام فرمود: «مَنْ حَرْقٍ اَوْ غَرْقٍ ثُمَّ سَكَتَ ثُمَّ قالَ تَأْويلُ‌هَا الاٰعْظَمُ اَنْ دَعاها فَاسْتَجابَ لَهُ: منظور از «کشتن» و «نجات از مرگ» که در آیه آمده نجات از آتش سوزی یا غرقاب و مانند آن است، سپس امام سکوت کرد و بعد فرمود: تأویل اعظم و مفهوم بزرگ‌تر آیه این است که دیگری را دعوت به سوی راه حق یا باطل کند و او دعوتش را بپذیرد». (۱) سؤال دیگری که در آیه باقی می‌ماند این ***** ۱- «نور الثقلین» ، جلد ۱، صفحه ۶۲۰، در این زمینه روایات دیگری نیز به همان مضمون وارد شده است. (صفحه ۱۹۷) است که چرا نام بنی اسرائیل به خصوص در این آیه آمده؟ با این که می‌دانیم حکم مزبور اختصاصی به آنها ندارد. در پاسخ می‌توان گفت ذکر نام بنی اسرائیل به خاطر آن است که مسأله قتل و خونریزی مخصوصا قتل‌هایی که از حسد و تفوّق طلبی سرچشمه می گیرد در میان آنها فراوان بوده است و هم اکنون نیز قربانیان بی گناهی که به دست آنها کشته می‌شوند رقم بزرگی را تشکیل می‌دهند، به همین جهت نخستین بار این حکم الهی در برنامه‌های آنها گنجانیده شد و در پایان آیه: اشاره به قانون شکنی بنی اسرائیل کرده می‌فرماید: «پیامبران ما با دلایل روشن برای ارشاد آنها آمدند ولی بسیاری از آنها قوانین الهی را در هم شکستند و راه اسراف را در پیش گرفتند» (وَ لَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُنا بِالْبَيِّناتِ ثُمَّ إِنَّ كَثيراً مِنْهُمْ بَعْدَ ذلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اَجْل»: این واژه بر سه معنا آمده است: ۱ از این روی، به همین جهت، به خاطر این کار. ۲ به مفهوم مدّت و پایان زمان مقرّر. ۳ به معنای آری، که در دو صورت اخیر، حرف دوم هم مفتوح است. «اِسْراف»: گزافکاری و زیاده‌روی. میان این دو شیوه ناپسند، اعتدال و میانه‌روی قرار دارد که شیوه‌ای انسانی و اسلامی است.

گناه آدمکشی

اینک در این آیه شریفه، آفریدگار هستی در اشاره به گناه سهمگین آدم کشی و تجاوز به حقّ حیات می‌فرماید: مِنْ أَجْلِ ذلِكَ

کَتَبْنا عَلی بَنی إِسْرائیلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِی الْأَرْضِ از این رو و یا به بیان «زَجّاج» ، از این جنایت سهمگین که به دست «قابیل» پدید (صفحه ۱۹۸) آمد، ما بر فرزندان اسرائیل نوشتیم که: هر کس دیگری را بی آن که کسی را کشته باشد تا سزاوار کشته شدن گردد و یا بی آن که فسادی در روی زمین نموده باشد تا در خور کشتن شود از پا درآورد، گناهش در بارگاه خدا به سان کسی است که همه انسانها را کشته است. منظور از «فَساد» این است که به جنگ با خدا و پیامبرش برخیزد، و یا در میان مردم بی‌گناه، وحشت و ناامنی پدید آورد. فَکَأَنَّما قَتَلَ النَّاسَ جَمیعاً وَ مَنْ أَحْیاها فَکَأَنَّما أَحْیَا النَّاسَ جَمیعاً در تفسیر این فراز از آیه شریفه دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور گروهی از جمله «مُجاهِد» ، منظور این است که همه انسانها به خاطر جنایت سهمگین آدم کشی، با قاتل دشمن می‌گردند و کار به گونه‌ای جلوه می‌کند که گویی آن تبهکار، آهنگِ کشتن همه انسانها را نموده و در نتیجه همه به سان قربانی جنایت و نزدیکان او، از جنایت قاتل پریشان و ناراحت شده، او را دشمن همه انسانها می‌پندارند. امّا در برابر آن، کسی که انسانی را از خطر غرق شدن در آب یا سوختن در آتش، یا افتادن در زیر آوار یا هر خطر مرگباری نجات دهد، یا او را از سرگشتگی و گمراهی به راه درست راه نماید، پاداش کارش به سان این است که همه انسانها را زندگی بخشیده است و خدا پاداش احیاگر انسانیت را به او ارزانی می‌دارد. به هر حال چنین کسی در نظر همه انسانها نیز بزرگ می‌نماید؛ چرا که با حفظ برادر نوعی آنان، گویی همه آنان را حرمت کرده است. ذکر این نکته لازم است که این دیدگاه از امام باقر علیه‌السلام نیز روایت شده است و آن حضرت افزودند که: از این کار بهتر، کار کسی است که انسان گمراهی را به راه درست رهبری نماید. «وَ أَفْضَلُ مِنْ ذلِکَ أَنْ یُخْرِجَها مِنَ ضَلالٍ إِلی هُدیً». (۱) ۲ امّا به باور «ابن عبّاس» ، منظور این است که: هر کس پیامبر یا امام دادگری را بکشد، چنان است که گویی همه انسانها را کشته است و کیفر کشتار همه انسانها را ۱ - کافی، ج ۲، ص ۱۶۸، کتابُ الإیمانِ وَ الْکُفْرِ؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۳، ح ۸۵. (صفحه ۱۹۹) خواهد چشید و اگر کسی از پیامبر و یا امام عدالت پیشه و آسمانی حمایت کند، از نظر پاداش چنان است که گویی همه انسانها را زندگی بخشیده است. ۳ گروهی از جمله «طَبَری» ، بر آنند که: منظور آیه شریفه این است که هر کس دیگری را به ناروا بکشد، گناه همه آدم کشان تاریخ بشر به گردن اوست؛ چرا که شیوه زشت آدم کشی و تجاوز به حقّ حیات انسانها را رواج داده، این جنایت سهمگین را در نظرها آسان جلوه داده است. آری، چنین کسی در حقیقت، در کشتار دیگر آدمکُشان به نوعی شرکت دارد؛ زیرا او در این راه گام سپرده، آن را هموار ساخته است. در برابر، هر کس جلوی شیوه زشت آدم کشی و خشونت را بگیرد، و روش و سنت پسندیده‌ای برای دفاع از حقّ حیات انسانها و جلوگیری از کشتار، در جامعه پی افکند و رواج دهد، و آن را فرهنگ مردم سازد، تا در پرتو آن آدم کشی را گناهی سهمگین شمارند و به این کار زشت دست نیازند، و آدمکشان را پلید و منفور شمارند، با این کار پسندیده، او چنان است که گویی همه مردم را زندگی بخشیده است؛ چرا که اگر نیک بیندیشیم، حقّ حیات همگان را از آفت بزرگی حراست نموده است، و همین کار بزرگ به مفهوم زنده ساختن همه انسانیت است. از پیشوای گران‌قدر توحید آورده‌اند که فرمود: «مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً لَهُ أَجْرُها وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِها إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ وَمَنْ سَنَّ سُنَّةً سَیِّئَةً فَلَهُ وِزْرُها وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِها إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ.» (۱) هر کس سیره و شیوه خداپسندانه و شایسته‌ای را رواج دهد، پاداش آن و پاداش عمل کنندگان به آن را تا روز رستاخیز دریافت می‌دارد، و هر کس سیره و سیاست زشت و ناپسندی را پی نهد، گناه آن و گناه عمل کنندگانِ به آن تا روز رستاخیز به گردن اوست. ۴ و گروهی دیگر از جمله «اِبنِ مَسعود» می‌گویند: منظور این است که هر کسی دیگری را به ناروا بکشد، از دیدگاه قربانی و نزدیکان او، به سان این است که همه انسانها را کشته است، و کسی که فردی را زندگی بخشد، از دیدگاه کسی که نجات‌یافته، چنان است که گویی همه را زندگی بخشیده است. ۱ – صَحیح مُسْلِم، ج ۲، ص ۷۰۵، ح ۱۰۱۷ کِتاب الزّکاةِ؛ سُنَن ابن ماجِه، ج ۱، ص ۷۵ ۷۴، ح ۲۰۳ و ۲۰۷. (صفحه ۲۰۰) ۵ و پاره‌ای نیز بر این باورند که منظور آیه شریفه، این است که کیفر قاتل یک انسان بی‌گناه لازم است؛ همانگونه که اگر همه انسانها را کشته باشد، لازم است که به کیفر جنایت سهمگین خود برسد و کسی که از قاتل و کشنده انسانی بی‌گناه، به جا و سنجیده

درگذرد، کارش چنان است که گویی همه را مورد عفو قرار داده است. ذکر این نکته لازم است که حیات‌بخش و زندگی‌ساز انسانها و دیگر موجودات زنده، تنها خداست و جز او کسی نمی‌تواند این موهبت و نعمت را به دیگران ارزانی دارد؛ و نسبت دادن آن به دیگری، یا همچون دجّالگری «نمرود» دروغی سهمگین است و یا یک نسبت مجازی است. وَ لَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُنا بِالْبَیِّناتِ ثُمَّ إِنَّ کَثیراً مِنْهُمْ بَعْدَ ذلِکَ فِی الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ. این فرزندان اسرائیل که نام و یادشان به میان آمد، مردمی بودند که پیام‌آوران ما با دلیل‌های روشن به سویشان آمدند، آن گاه بسیاری از آنان با شرک‌گرایی و آدمکشی و تجاوزکاری، در روی زمین به زیاده‌روی پرداختند و راه تجاوزکاری و اسراف و گزافکاری را پیشه ساختند. (صفحه ۲۰۱)

۳۳. آیه (پیوند انسانها)

اشاره

مِنْ أَجْلِ ذلِکَ کَتَبْنا عَلی بَنی إِسْرائیلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِی الْأَرْضِ فَکَأَنَّما قَتَلَ النَّاسَ جَمیعاً وَ مَنْ أَحْیاها فَکَأَنَّما أَحْیَا النَّاسَ جَمیعاً وَ لَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُنا بِالْبَیِّناتِ ثُمَّ إِنَّ کَثیراً مِنْهُمْ بَعْدَ ذلِکَ فِی الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ به همین جهت بر بنی‌اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد چنان است که گویی همه انسانها را کشته و هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است و رسولان ما با دلایل روشن به سوی بنی‌اسرائیل آمدند، اما بسیاری از آن ها، تعدّی و اسراف، در روی زمین کردند. (۳۲ / مائده)

۳۴. آیه (بهترین سرپرست و پدر خانواده بشریت پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله)

اشاره

إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُونَ سرپرست و رهبر شما تنها خدا است و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند و نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند. (۵۵ / مائده)

شرح آیه از تفسیر نمونه

شأن نزول آیه ولایت

در تفسیر مجمع البیان و کتب دیگر از «عبدالله بن عبّاس» چنین نقل شده: که روزی در کنار چاه زمزم نشسته بود و برای مردم از قول پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث نقل می‌کرد، ناگهان مردی که عمامه‌ای بر سر داشت و صورت خود را پوشانیده بود نزدیک آمد و هر مرتبه که ابن عباس از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله حدیث نقل می‌کرد او نیز با جمله «قالَ رَسُولَ اللّه» حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌نمود. او را قسم داد تا خود را معرفی کند، او صورت خود را گشود و صدا زد: ای مردم! هر کس مرا نمی‌شناسد بداند من ابوذر غِفارِیّ هستم با این گوش‌های خودم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم و اگر دروغ می‌گویم هر دو گوشم کر باد و با این چشمان خود این جریان را دیدم و اگر دروغ می‌گویم هر دو کور باد، که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «عَلِیٌّ قائِدُ الْبَرَرَةِ وَ قاتِلُ الْکَفَرَةِ مَنْصُورٌ مَنْ نَصَرَهُ مَخْذُولٌ مَنْ خَذَلَهُ: علیّ پیشوای نیکان است و کشنده کافران، هر کس او را یاری کند خدا یاریش خواهد کرد و هر کس دست از یاریش بردارد خدا دست از یاری او بر خواهد داشت». سپس ابوذرّ اضافه کرد: ای مردم روزی از روزها با رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نماز می‌خواندم، سائلی وارد مسجد شد و از مردم

تقاضـای کمـک کرد، ولی کسـی چیزی به او نـداد، او دست خود را به آسـمان بلنـد کرد و گفت: خـدایا تو شاهـد باش که من در مسـجد رسول تو تقاضای کمک کردم ولی کسـی جواب مساعـد به من نـداد، در همین حال علی که در حال رکوع بود با انگشـت کوچک دست راست خود (صـفحه ۲۰۲) اشاره کرد. سائل نزدیک آمد و انگشتر را از دست آن حضـرت بیرون آورد، پیامبر صـلی الله علیه و آله که در حال نماز بود این جریان را مشاهده کرد، هنگامی که از نماز فارغ شد، سر را به سوی آسمان بلند کرد و چنین گفت: «خداوندا! برادرم موسی از تو تقاضا کرد که روح او را وسیع گردانی و کارها را بر او آسان سازی و گره از زبان او بگشایی تـا مردم گفتـارش را درک کننـد و نیز موسی درخـواست کرد هـارون را کـه برادرش بـود وزیر و یـاورش قرار دهی و به وسـیله او نیرویش را زیاد کنی و در کارهایش شـریک سازی. خداونـدا! من محمّـد پیامبر و برگزیده توام، سـینه مرا گشاده کن و کارها را بر من آسان ساز، از خاندانم علیّ را وزیر من گردان تا به وسیله او، پشتم قویّ و محکم گردد». ابوذرّ می‌گوید: هنوز دعای پیامبر صلی الله علیه و آله پایان نیافته بود که جَبْرَئیل نازل شـد و به پیامبر صـلی الله علیه و آله گفت: «بخوان» ، پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: «چه بخوانم» ، گفت: «بخوان؛ إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّه». ... البتّه این شأن نزول از طرق مختلف (چنان که خواهد آمد) نقل شده که گاهی در جزئیّات و خصوصیّات مطلب باهم تفاوت‌هایی دارند ولی اساس و عصاره همه یکی است.

آیه ولایت علیّ بن ابیطالب

این آیه با کلمه «اِنَّما» که در لغت عرب به معنی انحصار می‌آید شروع شده و می‌گوید: «ولیّ و سرپرست و متصرّف در امور شما سه کس است: خـدا و پیـامبر و کسانی که ایمان آوردهانـد و نماز را برپا می‌دارنـد و در حال رکوع زکات می‌دهنـد» (إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ راکِعُونَ). شـکّ نیست که رکوع در این آیه به معنی رکوع نمـاز است، نه به معنی خضـوع، زیرا در عرف شـرع و اصـطلاح قرآن، هنگـامی که رکـوع گفته می‌شـود به همـان معنی معروف آن یعنی رکوع نماز است و علاوه بر شأن نزول آیه و روایات متعدّدی که در زمینه انگشتر بخشـیدن علیّ در حال رکوع وارد شده و مشروحا بیان خواهیم کرد، ذکر جمله «یُقیمُونَ الصَّلاهَ» نیز شاهـد بر این موضوع است و ما در هیچ مورد در قرآن نداریم که تعبیر شده باشـد که زکات را با خضوع بدهید، بلکه باید بااخلاص نیّت و عدم منّت (صـفحه ۲۰۳) داد. همچنین شـک نیست که کلمه «وَلِیّ» در آیه به معنی دوست و یا ناصـر و یاور نیست زیرا ولایت به معنی دوستی و یاری کردن مخصوص کسانی نیست که نماز می‌خواننـد و در حال رکوع زکات می‌دهند، بلکه یک حکم عمومی است که همه مسـلمانان را دربرمی گیرد، همه مسـلمین باید یکدیگر را دوسـت بدارنـد و یاری کننـد حتّی آن هایی که زکات بر آنها واجب نیست و اصولاً چیزی ندارنـد که زکات بدهنـد، تا چه رسـد به این که بخواهند در حال رکوع زکاتی بپردازند، آنها هم باید دوست و یار و یاور یکدیگر باشند. از اینجا روشن می‌شود که منظور از «وَلِیّ» در آیه فوق ولاـیت به معنی سـرپرستی و تصـرّف و رهـبری مـادّی و معنوی است، به خصوص این که این وِلاـیَت در ردیف ولاـیت پیـامبر صـلی الله علیه و آله و ولاـیت خـدا قرارگرفته و هر سه بـا یـک جمله ادا شـده است و به این ترتیب، آیه از آیاتی است که به عنوان یـک نصّ قرآنی دَلالَت بر ولایت و امامت علیّ می‌کنـد. ولی در اینجا بحث‌های مهمّی است که بایـد به طور جـداگانه، مورد بررسی قرار گیرد.

شهادت احادیث و مفسّران و مُورّخان در مورد آیه ولایت

همانطور که اشاره کردیم در بسـیاری از کتب اسلامی و منابع اهل تسنّن، روایات متعددی دایر بر این که آیه فوق در شأن علیّ نازل شده نقل گردیده که در بعضـی از آنها اشاره به مسأله بخشـیدن انگشتر در حال رکوع نیز شده و در بعضـی نشده و تنها به نزول آیه دربـاره علیّ قنـاعت گردیـده است. این روایت را «ابن عبـاس» و «عَمّـار یاسـر» و «عبـداللّه بن سـلام» و «سَـلَمَهُ بْن کُهَیْـل» و «اَنَس بن

مالک» و «عُقْبَهٔ بن حکیم» و «عبـدالله بن اُبَیّ» و «عبـدالله بن غالب» و «جابر بن عبدالله انصاری» و «ابوذر غِفاری» نقل کرده‌اند. (۱) و علاوه بر ده نفر که در بالاـ ذکر شـد از خود علی نیز این روایت در کتب اهـل تسنّن نقـل شـده است. (۲) جـالب این که در کتاب غایَهُالْمَرام تعداد ۲۴ حـدیث در این باره از طرق اهل تسنّن و ۱۹ حـدیث از طرق *****-۱ به کتاب «اِحْقاقُ الحق» جلـد ۲ صفحه ۳۹۹ تا ۴۱۰ مراجعه شود. ۲- به کتاب «المُراجِعات» ، صـفحه ۱۵۵ رجوع شود. (صفحه ۲۰۴) شیعه نقل کرده است. (۱) کتاب‌های معروفی که این حدیث در آن نقل شده از سی کتاب تجاوز می‌کند که همه از منابع اهل تسنّن است، از جمله مُحِبُّ الدّین طَبَری در ذخایر العُقْبی صفحه ۸۸ و علامه قاضی شَوْکانِیّ در تفسیر فتح القدیر جلد دوم صفحه ۵۰ و در جامع الاصول جلد نهم صفحه ۴۷۸ و در اسباب النزول واحدی صفحه ۱۴۸ و در لُبابُ النُّقُول سُیُوطِیّ صفحه ۹۰ و در تذکرهٔ سِبْط بن جَوْزِیّ صفحه ۱۸ و در نور الابصار شَبْلَنْجِیّ صفحه ۱۰۵ و در تفسیر طبری صفحه ۱۶۵ و در کتاب الکافِی الشّافِ ابن حَجَر عَسْقَلانِیّ صفحه ۵۶ و در مَفاتیح الغَیْب رازی جلد سوم صـفحه ۴۳۱ و در تفسـیر دُرُّ الْمَنْثُور جلـد ۲ صفحه ۳۹۳ و در کتاب کَنْزُالعُمّال جلـد ۶ صفحه ۳۹۱ و مُسْنَد ابن مَرْدَوَیْه و مُسْنَد ابن الشیخ و علاوه بر اینها در صحیح نِسائِیّ و کتاب المَجْمَع بین الصِّحاح السِّتَهْ و کتاب‌های متعدّد دیگری این احادیث آمده است. (۲) با این حال چگونه می‌توان این همه احادیث را نادیده گرفت، در حالی که در شأن نزول آیات دیگر به یک یا دو روایت قناعت می‌کننـد، اما گویا تعصّب اجازه نمی‌دهـد که این همه روایات و این همه گواهی دانشـمندان درباره شأن نزول آیه فوق مورد توجّه قرار گیرد و اگر بنا شود در تفسیر آیه‌ای از قرآن این همه روایات نادیـده گرفته شود ما بایـد در تفسـیر آیات قرآنی اصولاً به هیچ روایتی توجّه نکنیم، زیرا درباره شأن نزول کمتر آیه‌ای از آیات قرآن این همه روایت وارد شده است.

پاسخ به هشت ایراد مخالفان بر آیه ولایت

اشاره

جمعی از برادران اهل تسنّن اصـرار دارند که ایرادهای متعدّدی به نزول این آیه در مورد علیّ و همچنین به تفسیر «وِلایَت» به عنوان «سرپرستی و تصرّف و امامت» بنمایند که ما ذیلاً مهم‌ترین آنها را عنوان کرده و مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱. اشکال شأن نزول

۱ از جمله اشـکالاتی که نسبت به نزول آیه فوق در مورد علیّ گرفته‌اند *****-۱ «مِنْهاجُ الْبَراعَه» ، جلد ۲، صفحه ۳۵۰. ۲- برای اطلاع بیشتر به کتاب «اِحْقاقُ الْحَقِّ» جلـد ۲، «الغدیر» جلد ۲ و «المُراجِعات» مراجعه شود. (صـفحه ۲۰۵) این است که آیه بـا توجّه به کلمه «اَلَّذین» که برای جمع است، قابل تطبیق بر یک فرد نیست و به عبارت دیگر آیه می‌گوید: «وَلِیّ» شما آن هایی هستند که نماز را برپا می‌دارنـد و در حال رکوع زکات می‌دهنـد، این عبارت چگونه بر یک شـخص مانند علیّ قابل تطبیق است؟ پاسخ: در ادبیات عرب مکرر دیده می‌شود که از مفرد به لفظ جمع، تعبیر آورده شده است از جمله در آیه مُباهَلَهٔ می‌بینیم که کلمه «نِسائَنا» به صورت جمع آمـده در صورتی که منظور از آن طبق شأن نزول‌های متعـدّدی که وارد شده فاطمه زهرا علیهاالسـلام است و همچنین «اَنْفُسَنا» جمع است در صورتی که از مردان غیر از پیغمبر کسـی جز علیّ در آن جریان نبود و در آیه ۱۷۲ سوره آل عمران در داستان جنگ احـد می‌خوانیم: «الَّذینَ قـالَ لَهُمُ النّاسُ إنَّ النّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَکُمْ فَـاخْشَوْهُمْ فَزادَهُمْ إیمانـاً» و همانطور که در تفسـیر این آیه در جلد سوّم ذکر کردیم بعضـی از مفسّران شـأن نزول آن را دربـاره نُعیم بن مسـعود که یک فرد بیشتر نبود می‌داننـد و همچنین در آیه ۵۲ سـوره مائـده می‌خـوانیم: «یَقُولُونَ نَخْشـی أنْ تُصـیبَنا دائِرَهٌ» در حـالی که آیه در مورد عبـداللّه بن اُبَیّ وارد شـده است که تفسـیر آن گـذشت و همچنیـن در آیه اوّل سـوره ممتحنه و آیه ۸ سوره منـافقون و ۲۱۵ و ۲۷۴ سوره بقره تعبیراتی دیـده می‌شود که عموما به

صورت جمع است، ولی طبق آن چه در شأن نزول آنها آمده منظور از آن یک فرد بوده است. این تعبیر یا به خاطر این است که اهمیّت موقعیّت آن فرد و نقش مؤثّری که در این کار داشته روشن شود و یا به خاطر آن است که حکم در شکل کلّی عرضه شود، اگر چه مصداق آن منحصر به یک فرد بوده باشد، در بسیاری از آیات قرآن ضمیر جمع به خداوند که احد و واحد است به عنوان تعظیم گفته شده است. البتّه انکار نمی‌توان کرد که استعمال لفظ جمع در مفرد به اصطلاح، خلاف ظاهر است و بدون قرینه جایز نیست، ولی با وجود آن همه روایاتی که در شأن نزول آیه وارد شده است، قرینه روشنی بر چنین تفسیری خواهیم داشت و حتّی در موارد دیگر به کمتر از این قرینه نیز قناعت می‌شود.

۲. اشکال توجه در نماز

۲ فخر رازی و بعضی دیگر از متعصّبان ایراد کرده‌اند که علیّ با آن توجّه (صفحه ۲۰۶) خاصّی که در حال نماز داشت و غرق در مناجات پروردگار بود (تا آن جا که معروف است پیکان تیر از پایش بیرون آوردند و توجّه پیدا نکرد) چگونه ممکن است صدای سائلی را شنیده و به او توجّه پیدا کند؟ پاسخ آنها که این ایراد را می‌کنند از این نکته غفلت دارند که شنیدن صدای سائل و به کمک او پرداختن توجّه به خویشتن نیست، بلکه عین توجّه به خدا است، علیّ در حال نماز از خود بیگانه بود نه از خدا و می‌دانیم بیگانگی از خلق خدا بیگانگی از خدا است و به تعبیر روشن‌تر: پرداختن زکات در نماز انجام عبادت در ضمن عبادت است، نه انجام یک عمل مباح در ضمن عبادت و باز به تعبیر دیگر آن چه با روح عبادت سازگار نیست، توجّه به مسائل مربوط به زندگی مادّی و شخصی است و اما توجّه به آن چه در مسیر رضای خدا است، کاملاً با روح عبادت سازگار است و آن را تأکید می‌کند، ذکر این نکته نیز لازم است که معنی غرق شدن در توجّه به خدا این نیست که انسان بی‌اختیار احساس خود را از دست بدهد بلکه با اراده خویش توجّه خود را از آن چه در راه خدا و برای خدا نیست برمی‌گیرد.

۳. اشکال در کلمه ولی

۳ اشکال دیگری که به آیه کرده‌اند در مورد معنی کلمه «وَلِیّ» است که آن را به معنی دوست و یاری کننده و امثال آن گرفته‌اند نه به معنی متصرّف و سرپرست و صاحب اختیار. پاسخ همانطور که در تفسیر آیه در بالا ذکر کردیم کلمه «وَلِیّ» در اینجا نمی‌تواند به معنی دوست و یاری بوده باشد، زیرا این صفت برای همه مؤمنان ثابت است نه مؤمنان خاصّی که در آیه ذکر شده که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند و به عبارت دیگر دوستی و یاری کردن، یک حکم عمومی است، در حالی که آیه ناظر به بیان یک حکم خصوصی می‌باشد و لذا بعد از ذکر ایمان، صفات خاصی را بیان کرده است که مخصوص به یک فرد می‌شود.

۴. اشکال در ذمه زکات

۴ می‌گویند علی چه زکات واجبی بر ذِمّه داشت با اینکه از مال دنیا چیزی برای خود فراهم نساخته بود و اگر منظور صدقه مستحبّ است که به آن زکات گفته نمی‌شود؟ (صفحه ۲۰۷) پاسخ اولاً به گواهی تواریخ علیّ از دسترنج خود اموال فراوانی تحصیل کرد و در راه خدا داد تا آن جا که می‌نویسند هزار برده را از دسترنج خود آزاد نمود، به علاوه سهم او از غنایم جنگی نیز قابل ملاحظه بود، بنابراین اندوخته مختصری که زکات به آن تعلق گیرد و یا نخلستان کوچکی که واجب باشد زکات آن را بپردازد چیز مهمّی نبوده است که علی فاقد آن باشد و این را نیز می‌دانیم که فوریّت وجوب پرداخت زکات «فوریّت عرفی» است که با خواندن یک نماز منافات ندارد. ثانیا: اطلاق زکات بر «زکات مستحبّ» در قرآن مجید فراوان است، در بسیاری از سوره‌های مکّی کلمه «زَکات»

آمده که منظور از آن همان زکات مستحبّ است، زیرا وجوب زکات مسلّما بعد از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه، بوده است (آیه ۳ سوره نمل و آیه ۳۹ سوره روم و ۴ سوره لقمان و ۷ سوره فصلت و غیر اینها).

۵. اشکال به زمان ولایت

۵ می گویند: ما اگر ایمان به خلافت بلافصل علی داشته باشیم بالاخره باید قبول کنیم که مربوط به زمان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، بنابراین علیّ در آن روز «وَلِیّ» نبود و به عبارت دیگر وِلایَت در آن روز برای او «بِالْقُوَّه» بود نه «بِالْفِعْلِ» در حالی که ظاهر آیه ولایت «بِالْفِعْلِ» را می‌رساند. پاسخ در سخنان روزمَرّه در تعبیرات ادبی بسیار دیده می‌شود که اسم یا عنوانی به افرادی گفته می‌شود که آن را بِالْقُوَّهٔ دارند مثلًا انسان در حال حیات خود وصیّت می کند و کسی را به عنوان «وَصِیّ» خود و «قَیّم» اطفال خویش تعیین می‌نماید و از همان وقت عنوان وَصِیّ و قَیِّم به آن شخص گفته می‌شود، در حالی که طرف هنوز در حیات است و نمرده است، در روایاتی که در مورد علی از پیامبر صلی الله علیه و آله در طرق شیعه و سنّی نقل شده می‌خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله او را «وَصِیّ» و «خلیفه» خود خطاب کرده در حالی که هیچ یک از این عناوین در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نبود، در قرآن مجید نیز اینگونه تعبیرات دیده می‌شود از جمله در مورد زکریا می‌خوانیم که از خداوند چنین تقاضا کرد: «هَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ» (۱). در حالی که مسلّم است منظور از «وَلِیّ» در اینجا سرپرستی برای بعد از مرگ او منظور *****۱- «۵ / مریم». (صفحه ۲۰۸) بوده است، بسیاری از افراد جانشین خود را در حیات خود تعیین می کنند و از همان زمان نام جانشین بر او می گذارند با این که جنبه بِالْقُوَّهٔ دارد.

۶. اشکال عدم احتجاج علی علیه السلام به این آیه

۶ می گویند: چرا علیّ با این دلیل روشن شخصا استدلال نکرد؟ پاسخ همانطور که در ضمن بحث پیرامون روایات وارده در شأن نزول آیه خواندیم این حدیث در کتب متعدّد از خود علی نیز نقل شده است از جمله در مُسْنَد «اِبْن مَرْدَوَیْه» و «ابی الشیخ» و «کَنْزُ العُمّال» و این در حقیقت به منزله استدلال حضرت است به این آیه شریفه. در کتاب نفیس «اَلْغَدیر» از کتاب «سُلَیْم بن قَیْس هِلالِیّ» حدیث مفصّلی نقل می کند که علیّ در میدان صِفّین در حضور جمعیّت برای اثبات حقّانیّت خود دلایل متعددی آورد از جمله استدلال به همین آیه بود. (۱) و در کتاب غایَهُ الْمَرام از ابوذر چنین نقل شده که علی روز شُوری نیز به همین آیه استدلال کرد. (۲)

۷. اشکال عدم سازگاری با آیات قبل و بعد

۷ می گویند: این «تفسیر» با آیات قبل و بعد سازگار نیست، زیرا در آنها وِلایَت به معنی «دوستی» آمده است. پاسخ آیات قرآن چون تدریجا و در وقایع مختلف نازل گردیده همیشه پیوند با حوادثی دارد که در زمینه آن نازل شده است و چنان نیست که آیات یک سوره یا آیاتی که پشت سر هم قرار دارند همواره پیوند نزدیک از نظر مفهوم و مُفاد داشته باشند لذا بسیار می‌شود که دو آیه پشت سر هم نازل شده اما در دو حادثه مختلف بوده و مسیر آنها به خاطر پیوند با آن حوادث از یکدیگر جدا می‌شود. با توجه به این که آیه «اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ» به گواهی شأن نزولش در زمینه زکات دادن علی در حال رکوع نازل شده و آیات گذشته و آینده همانطور که خواندیم و خواهیم خواند در حوادث دیگری نازل شده است نمی‌توانیم روی پیوند آنها زیاد تکیه کنیم. به علاوه آیه مورد بحث اتفاقا تناسب با آیات گذشته و آینده نیز دارد زیرا در آنها سخن از ولایت به معنی یاری و نصرت و در آیه مورد بحث سخن از ولایت به معنی *****۱- «الغدیر» ، جلد ۱، صفحه ۱۹۶. ۲- «منهاج البراعه» ، جلد ۲، صفحه ۳۶۳. (صفحه ۲۰۹) رهبری و

تصرّف می‌باشد و شکّ نیست که شخص ولیّ و سرپرست و متصرّف، یار و یاور پیروان خویش نیز خواهد بود. به عبارت دیگر یار و یاور بودن یکی از شؤون وِلایَت مُطْلَقَهٔ است.

۸. اشکال قیمت انگشتری

۸ می‌گویند: انگشتری با آن قیمت گزاف که در تاریخ نوشته‌اند، علیّ از کجا آورده بود؟ به علاوه پوشیدن انگشتری با این قیمت فوق العاده سنگین اسراف محسوب نمی‌شود؟ آیا اینها دلیل بر عدم صحّت تفسیر فوق نیست؟ پاسخ مبالغه‌هایی که درباره قیمت آن انگشتر کرده‌اند به کُلّی بی‌اساس است و هیچ گونه دلیل قابل قبولی بر گران قیمت بودن آن انگشتر نداریم و این که در روایت ضعیفی قیمت آن معادل خراج شام ذکر شده به افسانه شبیه‌تر است تا واقعیّت و شاید برای بی‌ارزش نشان دادن اصل مسأله جعل شده است و در روایات صحیح و معتبر که در زمینه شأن نزول آیه ذکر کرده‌اند اثری از این افسانه نیست، بنابراین نمی‌توان یک واقعیّت تاریخی را با اینگونه سخنان پرده پوشی کرد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«وَلِیّ»: به مفهوم سرپرست، سررشته‌دار، یار، مددکار و صاحب اختیار آمده است و به همین دلیل است که به کسی که در ازدواج صاحب اختیارات است، «ولیّ نکاح» و به صاحب اختیار در خونِ مقتول، «ولیّ دم» و به شاه و فرمانروا و حاکم بر کشور و جامعه‌ای «ولیّ امر» می‌گویند؛ چرا که آنان صاحب اختیار در تدبیر امور مورد اشاره هستند. پاره‌ای نیز بر آنند که «ولیّ» به مفهوم برتر و زیبنده‌تر و سزاوارتر از دیگران است. «رُکُوع»: به هیئت و شیوه خاصی که در نماز انجام می‌شود، می‌گویند.

ولایت و امامت امیرمؤمنان علیه‌السلام

در این آیه شریفه آفریدگار هستی بزرگمردی را به تابلو می‌برد و معرّفی می‌کند که مقام والای امامتِ راستین و پیشوایی انسانها را به او ارزانی داشته و فرمانبرداری از او (صفحه ۲۱۰) را بر همه بندگانش واجب ساخته است: اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ سرپرست و تدبیرگر امور شما و قدرتی که بر شما ولایت دارد، تنها خداست و آن گاه پیامبر اوست که همه کارها و عملکردش به دستور خداست. وَالَّذینَ آمَنُوا و دیگر کسانی که به راستی ایمان آورده‌اند. این ایمان‌آوردگان چه کسانی هستند؟ اینک آنان را وصف می‌کند و می‌فرماید: الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاهَٔ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَٔ وَ هُمْ راکِعُونَ همانان که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند.

رهنمود آیه مبارکه

آیه شریفه از روشن‌ترین دلایل امامت و جانشینی امیر مؤمنان پس از پیامبر خداست؛ چرا که اگر واژه «ولی» در آیه شریفه به مفهوم تدبیرگر امور جامعه باشد و فرمانبرداری از چنین کسی نیز بر همگان واجب باشد و آن گاه ثابت شود که منظور از «وَالَّذینَ آمَنُوا » ...علی علیه‌السلام است، این جاست که امامت و ولایت راستین آن حضرت به صراحت قرآن شریف ثابت و روشن می‌گردد.

دو نکته اساسی

با این بیان، باید به دو نکته اساسی در اثبات حقیقت مورد بحث اندیشید: ۱ نخست باید دید واژه «ولیّ» در فرهنگ واژه‌شناسان به چه معنای آمده است؟ با تعمّق در فرهنگ‌های لغت روشن می‌شود که واژه‌شناسان تصریح کرده‌اند که واژه «ولیّ» به مفهوم ولایت و سرپرستی و تدبیر امور آمده است که در بحث از واژه‌ها گذشت و نیازی به تکرار نیست. اما در این موضوع که آیا در آیه شریفه منظور همین مفهوم و معناست، باید گفت: واژه «انّما» ، حکم را به پس از خود اختصاص می‌دهد و از غیر آن سلب می‌نماید. (صفحه ۲۱۱) برای نمونه: هرگاه گفته شود: «اِنَّمَا الْفَصاحَةُ لِلْجاهِلِيَّةِ» ، منظور این است که فصاحت ویژه عصر جاهلیت بوده و دوران‌های دیگر از آن بهره‌ای نداشته‌اند. با این بیان، هنگامی که این واژه دارای چنین مفهومی باشد، دیگر نمی‌توان واژه «ولیّ» را که پس از آن آمده است به مفهوم دوست معنا کرد و نمی‌توان هدف آیه را دوستی و محبت عقیدتی و دینی تفسیر نمود، چرا که این مفهوم چه ویژگی دارد تا آن را برای برخی از ایمان‌آوردگان اثبات و از برخی نفی و سلب نماییم؟! روشن است که دوستی و مهر دینی اختصاص به برخی از مؤمنان ندارد و از آن همه ایمان‌آوردگان است. آفریدگار پرمهر در آیه دیگری این واقعیت را روشن می‌کند که می‌فرماید: وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ» (... ۱) و مردان و زنان با ایمان دوستان یکدیگرند ... با این بیان، نمی‌توان آن آیه شریفه را به این مفهوم تفسیر کرد و هیچ راهی جز این نیست که به همان معنای نخست باز گردیم و بگوییم منظور از «ولیّ» در آیه مورد بحث، امام معصوم و برگزیده از سوی خداست، چرا که برای واژه «ولیّ» بیشتر از دو معنا نیامده است و هنگامی که به یکی از آن دو نمی‌توان تفسیر کرد ناگزیر معنای دوم تحقق می‌یابد. ۲ اما چگونه می‌توان گفت که مصداق: الَّذينَ آمَنُوا، ... امیر مؤمنان است؟ در این مورد روایت جالب و روشنگری از محدثان شیعه و سنّی آمده است که نشانگر این واقعیت است. این روایت روشن می‌سازد که آیه شریفه در مورد علی علیه‌السلام فرود آمد و آن هنگامی بود که آن حضرت در حال رکوع انگشتر خویش را در راه خدا به بینوایی انفاق کرد. به هر حال همه کسانی که واژه «وَلِیّ» را به مفهوم پیشوای معصوم می‌گیرند، بر این عقیده‌اند که منظور از آن امیر مؤمنان علی علیه‌السلام است و تنها مصداق آیه آن حضرت می‌باشد. ۱ - سوره توبه، آیه ۷۱. (صفحه ۲۱۲)

چگونه؟

ممکن است در این مورد دو پرسش دیگر قابل طرح باشد که باید به آنها پاسخ داد: ۱ چگونه می‌توان واژه «الَّذينَ» را که جمع است، در مفرد به کار برد؟ پاسخ این است که: واژه‌شناسان و دانشمندان ادبیات، گاه واژه جمع را در مورد فرد به کارمی‌برند و این هنگامی است که بخواهند از آن شخصیت تجلیل به عمل آورند و این نکته به گونه‌ای مشهور است که نیازی به استدلال ندارد. ۲ ممکن‌است برخی «وَ هُمْ راكِعُونَ» را حال نگیرند و بگویند منظور این است که عبادت آنان رکوع است. پاسخ این است که در جمله «يُقيمُونَ الصَّلوةَ» رکوع هم وجود دارد، چرا که نماز بدون رکوع ممکن نیست. با این بیان، اگر جمله «و هم راکعون» را قید برای پرداخت زکات و انفاق نگیریم و بگوییم منظور این است که وصف و شیوه آنان رکوع است، مطلب بی هیچ فایده‌ای تکرار شده است و روشن است که مفهوم برخوردار از فایده، بهتر از تفسیری است که تکراری و بدون فایده باشد. نکته دیگر این که خدا در آغاز آیه شریفه همه ایمان آوردگان را مخاطب می‌سازد و می‌فرماید: سرپرست و تدبیرگر امور شما خداست ... آن‌گاه واژه «رسول» را بیان می‌کند و بدین‌سان او را از دیگران خارج ساخته و «ولیّ» جامعه معرّفی می‌کند، سپس آن کسانی را که ایمان آورده و دارای ویژگی‌های دیگری هستند ... اینک اگر گفته شود منظور از «وَالَّذينَ آمَنُوا» ، همه ایمان آوردگانند، در آن صورت با آغاز آیه یکی می‌شود، در حالی که باید «وَالَّذينَ آمَنُوا» ... جز صدر آیه باشد وگرنه مفهومی نخواهد داشت، چرا که مردم با ایمان خود سرپرست مردم با ایمان خواهند بود. با این بیان: ۱ واژه «ولیّ» در این جا به مفهوم سرپرست و پیشوای راستین و امام معصوم است. ۲ مصداق بارز آن علی علیه‌السلام است که آیه در مورد او فرود آمده است. (صفحه ۲۱۳)

۳۵. «وَ مَنْ یَتَوَلَّ اللَّهَ ...

آیه

«وَ مَنْ یَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ»

ترجمه

و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد باایمان را بپذیرند (پیروزند زیرا) حزب و جمعیّت خدا پیروز می‌باشد. (۵۶ / مائده)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این آیه تکمیلی برای مضمون آیه پیش است و هدف آن را تأکید و تعقیب می کند و به مسلمانان اعلام می‌دارد که: «کسانی که ولایت و سرپرستی و رهبری خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و افراد با ایمانی را که در آیه قبل به آنها اشاره شد بپذیرند پیروز خواهند شد، زیرا آنها در حزب خدا خواهند بود و حزب خدا پیروز است» (وَ مَنْ یَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ). در این آیه قرینه دیگری بر معنی وِلایَت که در آیه پیش اشاره شد یعنی «سرپرستی و رهبری و تصرّف» دیده می‌شود، زیرا تعبیر به «حِزْبُ اللّه» و «غلبه آن» مربوط به حکومت اسلامی است، نه یک دوستی ساده و عادی و این خود می‌رساند که وِلایَت در آیه به معنی سرپرستی و حکومت و زمامداری اسلام و مسلمین است، زیرا در معنی حزب یک نوع تشکّل و همبستگی و اجتماع برای تأمین اهداف مشترک افتاده است. باید توجّه داشت که مراد از «الَّذینَ امَنُوا» در این آیه، همه افراد باایمان نیستند بلکه کسی است که در آیه قبل با اوصاف معینی به او اشاره شد. آیا منظور از پیروزی «حِزْبُ اللّه» که در این آیه به آن اشاره شده، تنها پیروزی معنوی است یا هر گونه پیروزی مادّی و معنوی را شامل می‌شود؟ شکّ نیست که اطلاق آیه دلیل بر پیروزی مطلق آنها در تمام جبهه‌ها است و به راستی اگر جمعیتی جزء حزب اللّه باشند یعنی ایمان محکم و تقوا و عمل صالح و اتّحاد و همبستگی کامل و آگاهی و آمادگی کافی داشته باشند بدون تردید در تمام زمینه‌ها پیروز خواهند بود و اگر می‌بینیم مسلمانان امروز به چنان پیروزی دست نیافته‌اند، دلیل آن روشن است، زیرا شرایط عضویّت در حزب اللّه که در بالا اشاره شد در بسیاری از آنها دیده نمی‌شود و به همین دلیل قدرت‌ها و نیروهایی را که برای عقب نشاندن دشمن و حلّ مشکلات اجتماعی باید مصرف کنند غالبا برای تضعیف یکدیگر به کار می‌برند. (صفحه ۲۱۴)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«حِزْب»: در مورد گروه و جامعه کوچک و بزرگی که همفکر و همدل و همگام هم باشند، به کار می‌رود. در آیه مورد بحث می‌افزاید: هر کس خدا و پیام‌آورش و کسانی را که ایمان آورده‌اند و وصفشان رفت، سرپرست خود بداند پیروز است، چرا که حزب و لشکر راستین خدا بر دشمنان حقّ و عدالت پیروزند. (صفحه ۲۱۵)

۳۶. آیه (ارتکاب گناه رمز فروپاشی خانواده‌ها)

اشاره

أ لَمْ یَرَوْا کَمْ أَهْلَکْنا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَکَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ ما لَمْ نُمَکِّنْ لَکُمْ وَ أَرْسَلْنَا السَّماءَ عَلَیْهِمْ مِدْراراً وَ جَعَلْنَا الْأَنْهارَ تَجْری مِنْ

تَحْتِهِمْ فَأَهْلَکْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ أَنْشَأْنا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرِینَ آیا مشاهده نکردند چقدر از اقوام پیشین را هلاک کردیم؟ اقوامی که (از شما نیرومندتر بودند و) قدرت‌هایی به آنها دادیم که به شما ندادیم، باران‌های پی در پی بر آنها فرستادیم و نهرها از زیر (آبادی‌های) آنها جاری ساختیم (اما هنگامی که سرکشی و طغیان کردند) آنها را به خاطر گناهانشان نابود ساختیم و جمعیّت دیگری بعد از آنان بوجود آوردیم. (۶ / انعام)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«مِدْرارا» در اصل از ماده «دَرّ» به معنی شیر است و سپس به مایعاتی همانند باران که ریزش دارد گفته شده است و «مِدْرارا» صیغه مبالغه است و جمله «أَرْسَلْنَا السَّمآءَ» در حقیقت برای بیان مبالغه بیشتر می‌باشد. «قَرْن» گرچه معمولاً به معنی یک زمان طولانی (صد سال یا هفتاد سال یا سی سال) آمده است، ولی گاهی، همانطور که اهل لغت تصریح کرده‌اند، به قوم و جمعیّتی که در یک زمان قرار دارند گفته می‌شود (اصولاً ـ قَرْن از ماده اِقْتِران و به معنی نزدیکی است و چون اهل عصر واحد و زمان‌های متقارب به هم نزدیکند به آنها و هم به زمان آنها قرن گفته می‌شود. در آیات مکرر به این موضوع اشاره شده که امکانات فراوان مادی باعث غرور و غفلت افراد کم ظرفیّت می‌شود، زیرا با داشتن اینها خود را بی‌نیاز از پروردگار می‌پندارند، غافل از این که اگر لحظه به لحظه و ثانیه به ثانیه کمک و امداد الهی به آنها نرسد، نابود و خاموش می گردند چنان که می‌خوانیم «إِنَّ الْإِنْسانَ لَیَطْغی أَنْ رَآهُ اسْتَغْنی: انسان طغیان می کند هنگامی که خود را بی‌نیاز پندارد» (۶ و ۷ / علق). این هشدار مخصوص بت‌پرستان نیست، هم امروز قرآن نیز به دنیای ثروتمند ماشینی که بر اثر فراهم بودن امکانات زندگی از باده غرور سرمست شده، هشدار می‌دهد که وضع گذشتگان را فراموش نکنید که چگونه بر اثر عامل گناه، همه چیز را از (صفحه ۲۱۶) دست دادند، شما هم با روشن شدن جرقه آتش یک جنگ جهانی دیگر ممکن است همه چیز را از دست بدهید و به دوران قبل از تمدن صنعتی خود بازگردید، توجّه داشته باشید که عامل بدبختی آنها چیزی جز گناه و ظلم و ستم و بیدادگری و عدم ایمان نبوده همین عامل در جامعه شما نیز آشکار شده است. به راستی مطالعه تاریخ زندگی فراعنه مصر و ملوک سبا و سلاطین کلده و آشور و قیصرهای روم با آن زندگانی افسانه‌ای و ناز و نعمت بی‌حساب و سپس مطالعه عواقب دردناکی که بر اثر کفر و بیدادگری طومار زندگانی آنها را درهم پیچید برای همه کس و برای همه ما درس عبرتی است بزرگ و آشکار.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«قَرْن»: این واژه به چند معنا آمده است: ۱ مردم یک عصر و زمان، که معاصر یکدیگرند. ۲ هشتاد یا هفتاد و یا یکصد سال. ۳ و به باور ما، به مردمی گفته می‌شود که معاصر دانشمندی برجسته و یا پیام‌آوری باشند. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: خَیْرُکُمْ قَرْنی، ثُمَّ الَّذینَ یَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذینَ یَلُونَهُمْ. بهترین شما، مردم معاصر من می‌باشند، آنگاه نسل پس از آنان، سپس مردمی که پس از آنان زندگی می کنند. «تَمْکین»: قدرت و امکانات دادن به دیگری برای انجام کار، خواه با دادن ابزار آن کار و یا گشودن راه، یا هر وسیله دیگر. «مِدْرارا»: باران شدید و بسیار. این واژه، از واژه‌ها و صیغه‌هایی است که در بر دارنده مفهوم مبالغه است.

به سرنوشت بیدادگران بنگرید!

در این آیه شریفه، آفریدگار هستی حق‌ستیزان و بیدادگران را به یاد سرنوشت شوم و عبرت انگیز بیدادگران گذشته افکنده و

می‌فرماید: أَ لَمْ یَرَوْا کَمْ أَهْلَکْنا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ (صفحه ۲۱۷) مَکَّنّاهُمْ فِی الْاءَرْضِ ما لَمْ نُمَکِّنْ لَکَمْ آیا این کفرگرایان ندیده‌اند و نمی‌دانند که ما چه بسیار از جامعه‌های پیشین را به بوته هلاکت سپردیم؟ جامعه‌ها و ملت‌هایی که از شما نیرومندتر و دارای امکانات افزونتری بودند و به آنان قدرت و ثروتی ارزانی داشتیم که به شمایان ارزانی نداشته‌ایم. منظور این است که به آنان خدمتگزاران بسیار، ثروت و امکانات فراوان، اقتدار و حکومت و قلمرو نفوذ گسترده و عمر طولانی و گشایش و رفاه ارزانی داشتیم؛ و شما سرگذشت آنان را شنیده و خانه‌ها و شهرهای آنان را دیده و آثار بر جای مانده از آنان را نگریسته‌اید. وَ أَرْسَلْنَا السَّماءَ عَلَیْهِمْ مِدْراراً به باور «ابن عباس» منظور این است که: ما بارانهای پیاپی و سود بخش و برکاتِ رزق و روزی را برای آنان فرستادیم. لازم به یادآوری است که واژه «سَماء» در آیه، به مفهوم باران است. وَ جَعَلْنَا الْأَنْهارَ تَجْری مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَکْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ و آبها و جویبارها را از زیر شهر و دیار آنان روان ساختیم، امّا هنگامی که از مرزهای حق و عدالت گذشتند و به بیدادگری و سرکشی برخاستند، آنگاه بود که هیچ کدام از این ثروتها و امکانات برایشان سودبخش نیفتاد و آنان را به کیفر گناهانشان نابود ساختیم. وَ اَنْشَأْنا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنا اخَرینَ. و پس از به بوته هلاکت سپردن آنان، جامعه و مردم دیگری پدید آوردیم.

ضرورت تفکّر و تدبّر در سرنوشت پیشینیان

از آیه شریفه این درس و پیام دریافت می‌گردد که تفکّر و تدبّر در سرنوشت پیشنیان و نیز گفتگوی روشنگرانه با انکارگران روز رستاخیز، ضروری است. باید به آنان روشن ساخت که آن آفریدگار توانایی که گذشتگان را به کیفر بیداد و طغیانشان به بوته هلاکت سپرد و جامعه‌ها و تمدّنها و ملت‌های دیگری را به جای آنان آفرید، (صفحه ۲۱۸) همو تواناست که هر لحظه‌ای که مقرر فرموده است این جهان را به سوی فنا برد و به جای آن، جهان دیگر پدید آورده و نیز برای او بسیار آسان است که همه انسانها را پس از مرگ، زندگی بخشد و از گورها بیرون آورد و آنگاه به حساب کار شایسته و یا ناشایست آنان برسد و در برابر نیکی و زشتیِ عملکردها پاداش و کیفر دهد. آری خدایی که هستی را آفرید، بر آفرینشِ دیگر تواناست. (صفحه ۲۱۹)

۳۷. آیه (ضرورت دوری خانواده از مجالس اهل باطل)

اشاره

وَ إِذا رَأَیْتَ الَّذینَ یَخُوضُونَ فی آیاتِنا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّی یَخُوضُوا فی حَدیثٍ غَیْرِهِ وَ إِمَّا یُنْسِیَنَّکَ الشَّیْطانُ فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّکْری مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمین هر وقت کسانی را که آیات ما را استهزاء می‌کنند مشاهده نمایی از آنها روی بگردان تا به سخن دیگری بپردازند و اگر شیطان از یاد تو ببرد، به محض توجه پیدا کردن با (این) جمعیّت ستمگر منشین. (۶۸ / انعام)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«خَوْض» همانطور که «راغب» در کتاب «مفردات» می‌گوید در اصل به معنی وارد شدن در آب و راه رفتن (و شنا کردن) در آن است، ولی بعدا به ورود در سایر امور نیز گفته شده است اما این کلمه در قرآن مجید بیشتر به وارد شدن در مطالب باطل و بی‌اساس اطلاق گردیده است. گرچه در این جمله روی سخن به پیغمبر صلی الله علیه و آله است ولی مسلما این حکم اختصاصی به او ندارد و تمام مؤمنان را شامل می‌شود، فلسفه این حکم نیز روشن است زیرا اگر مسلمانان در مجالس آنها شرکت می‌کردند، آنها برای انتقام گرفتن و ناراحت ساختن ایشان به سخنان باطل و ناروای خود ادامه می‌دادند، اما هنگامی که با بی‌اعتنایی از کنار آنها بگذرند طبعا سکوت خواهند کرد و به مسایل دیگر خواهند پرداخت، زیرا تمام هدف آنها ناراحت ساختن پیامبر صلی الله علیه و آله و

مسلمین بود. سپس اضافه می‌کند این موضوع به اندازه‌ای اهمیّت دارد که: «اگر شیطان ترا به فراموشی افکند و با اینگونه اشخاص سهوا همنشین شدی به مجرد این که متوجه موضوع گشتی فورا از آن مجلس برخیز و با این ستمکاران منشین». (۱) در اینجا دو سؤال پیش می‌آید نخست این که مگر ممکن است شیطان بر پیامبر مسلّط گردد و باعث فراموشی او شود و به تعبیر دیگر آیا با وجود مقام عصمت و مصونیّت از *****۱- شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که منظور از لا تَقْعُدْ (ننشین) این نیست که تنها نشستن با چنین اشخاصی ممنوع است بلکه هدف شرکت در جمع آنها است خواه به صورت جلوس باشد یا قیام و یا در حال راه رفتن. (صفحه ۲۲۰) خطا حتّی در موضوعات، ممکن است پیامبر گرفتار اشتباه و فراموشی شود؟ در پاسخ این سؤال می‌توان گفت که روی سخن در آیه گرچه به پیامبر است اما در حقیقت منظور پیروان او هستند که اگر گرفتار فراموش کاری شدند و در جلسات آمیخته به گناه کفّار شرکت کردند به محض این که متوجه شوند باید از آن جا برخیزند و بیرون روند و نظیر این بحث در گفتگوهای روزانه ما و در ادبیات زبان‌های مختلف دیده می‌شود که انسان روی سخن را به کسی می‌کند اما هدفش این است که دیگران بشنوند، مطابق ضرب‌المثل معروف عرب که می‌گوید: «اِیّاکَ اَعْنی وَ اسْمَعی یا جارَهُ».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در این آیه شریفه آفریدگار هستی به پیامبر و توحیدگرایان فرمان می‌دهد که در محفل گناه ننشینند و هرجا شرک‌گرایان به استهزای آیات قرآن برخاستند، از آنجا دوری جویند. با آنان نباشند تا آنان از این رفتار زشت و ظالمانه دست کشند و از تمسخر و تکذیب آیات خدا دست بردارند. وَ إِذا رَأَیْتَ الَّذینَ یَخُوضُونَ فی آیاتِنا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّی یَخُوضُوا فی حَدیثٍ غَیْرِهِ و هرگاه کسانی را نگریستی که به تمسخر آیات ما فرو رفته‌اند از آنان روی بر تاب و دوری گزین تا در گفتاری جز آن در آیند. درست است که در آیه شریفه روی سخن با پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله است، امّا فرمان به همه توحیدگرایان است و این بدان دلیل است که بحث و گفتگو با کسانی که هدفشان وقت کشی و بازیگری و ریشخند است، جز از دست دادن نیرو و فرصت و پائین آوردن ارزش بحث و فرهنگ، ثمره دیگری ندارد. وَ إِمَّا یُنْسِیَنَّکَ الشَّیْطانُ فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّکْری مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمینَ. و اگر شیطان تو را در این مورد به فراموشی افکند، پس از توجه، دیگر با مردم ستمکار و گمراه منشین. در این فراز، از یاد بردن فرمان خدا را به شیطان نسبت داده است، در حالی که در نهایت این کار، کار خداست و این بدان دلیل است که هنگامی فراموشی گریبانگیر (صفحه ۲۲۱) انسان می‌گردد، که از اندیشه روی برتابد و از پی خاطرات بی‌ارزش و وسوسه‌های زشت و ظالمانه برود و می‌دانیم که بر انگیزاننده به سوی خاطرات زشت و وسوسه‌های بی‌اساس و گمراه‌گرانه، شیطان پلید است. با این بیان می‌توان شیطان را عامل آن خواند، چرا که آفت فراموشی و روی برتافتن از حق ثمره شوم وسوسه آن است. درست به سان کسی که دیگری را در سرما و یخبندان باز داشت کند تا بمیرد و بدین صورت قاتل او گردد. آری، خدا در این آیه شریفه به پیامبرش فرمان می‌دهد که اگر شیطان فرمان ما را در مورد دوری گزیدن از بد اندیشان و نشست و برخاست نکردن با آنان را از یادت برد، به مجرد اینکه به خود آمدی و هشدار ما را به یاد آوردی در محفل آنان منشین. «ابو مُسلِم» می‌گوید: منظور این است که پس از شرکت در محفل آنان برای رساندن پیام خدا وظیفه خود را انجام ده و دیگر در آنجا منشین! و «بَلْخی» براین باور است که این دستور در آغاز ظهور اسلام ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله بود و پس از گسترش اندیشه اسلامی و بالارفتن شمار مسلمانان با فرود آیه دیگری همه توحیدگرایان به انجام این فرمان موظّف شدند. (۱) ۱. سوره نِساء، آیه ۱۴۰، به تفسیر آیه مراجعه فرمایید. (صفحه ۲۲۲)

۳۸. آیه (فرمان‌های ده‌گانه با نگاه ویژه به خانواده)

اشاره

قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلاَّ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ مِنْ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ ذلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ بگو: بیایید آن چه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است، برایتان بخوانم؛ این که چیزی را شریک خدا قرار ندهید و به پدر و مادر خود نیکی کنید و فرزندانتان را از (ترس) فقر نکشید، ما شما و آنها را روزی می‌دهیم و نزدیک کارهای زشت و قبیح نروید چه آشکار باشد چه پنهان، و نفسی را که خداوند محترم شمرده، به قتل نرسانید، مگر به حق (و از روی استحقاق)، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده تا درک کنید. (۱۵۱ / انعام)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این آیه و دو آیه بعد به اصول محرمات در اسلام اشاره کرده و گناهان کبیره ردیف اول را ضمن بیان کوتاه و پر مغز و جالبی در ده قسمت بیان می‌کند و از آنها دعوت می‌نماید که بیایند و حرام‌های واقعی الهی را بشنوند و تحریم‌های دروغین را کنار بگذارند. نخست می‌گوید: «به آنها بگو: بیایید تا آن چه را خدا برشما تحریم کرده است، بخوانم و برشمرم» (قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ)؛ ۱ «این که هیچ چیز را شریک و همتای خدا قرار ندهید» (أَلاَّ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً). ۲ «نسبت به پدر و مادر نیکی کنید» (وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً). ۳ «فرزندان خود را به خاطر تنگدستی و فقر نکشید» (وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ مِنْ إِمْلاقٍ). زیرا روزی شما و آنها همه به دست ما است و ما همه را روزی می‌دهیم (نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ). ۴ «به اعمال زشت و قبیح نزدیک نشوید، خواه آشکار باشد، خواه پنهان» ، یعنی نه تنها انجام ندهید بلکه به آن هم نزدیک نشوید (وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ). (صفحه ۲۲۳) ۵ «دست به خون بی‌گناهان نیالایید و نفوسی را که خداوند محترم شمرده و ریختن خون آن هامجاز نیست، به قتل نرسانید، مگر این که طبق قانون الهی اجازه قتل آنها داده شده باشد» (وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ). به دنبال این پنج قسمت برای تأکید بیشتر می‌فرماید: «اینها اموری است که خداوند به شما توصیه کرده تا دریابید و از ارتکاب آنها خودداری نمایید» (ذلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«تَعالَوْا»: بیایید. این واژه از ریشه «عُلُوّ» برگرفته شده و منظور این است که فراخوان و دعوت کننده به کاری شایسته، در اوج قرار دارد. «تِلاوة»: به مفهوم خواندن است. «اِمْلاق»: فقر و تنگدستی. واژه تملّق نیز به مفهوم تلاش برای جلب منافع و دفع زیان است. «فَواحِش»: این واژه جمع فاحشه، به مفهوم زشتکاری و زشتی شرم آور و بزرگ است. در فرهنگ عرب بیشتر در کارهای زشتِ کوچك، واژه «قَبیح» را به کار می‌برند و در زشتکاریهای بزرگ واژه «فاحِشَه» را. در آیات پیش دیدگاه شرك گرایان در مورد برخی از چیزهای حلال و حرام ترسیم شد، اینك قرآن آنچه را به راستی ناروا و حرام است به تابلو می‌برد و می‌فرماید: قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ هان ای پیامبر! به این شرك گرایان بگو: بیایید تا آنچه را خدا بر شما حرام کرده است، برایتان بخوانم و برشمارم. أَلاَّ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً به شما دستور داده است که چیزی را همتا و نظیر و شریك او قرار ندهید. وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً و به شما سفارش می‌کند که نسبت به پدر و مادر نیکی کنید. (صفحه ۲۲۴) از آنجایی که نعمت وجود پدر و مادر از نظر ارزش و اهمّیت، پس از نعمتهای گران خداست، به همین جهت پس از دستور به پرستش و عبادت خدا، نیکیِ به آنان را مورد سفارش قرار می‌دهد. وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ مِنْ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس» منظور این است که فرزندانتان را از بیم

نیازمندی و تنگدستی نکشید؛ چرا که رزق و روزی شما و آنان از سوی ماست و ما همه شما را روزی می‌دهیم. وَ لا ـ تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ در تفسیر این فراز دیدگاهها متفاوت است: ۱ به باور «حَسَن» منظور این است که: به کارهای زشت و گناهان آشکار و نهان نزدیک نشوید. ۲ امّا به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس» ، «ضحّاک» و «سُدی» ، شرک گرایان زنای نهانی را گناه نمی‌دانستند و تنها از زنای آشکار نهی می‌کردند، امّا خدای فرزانه از هر دو بازداشت و به همگان هشدار داد. از حضرت باقر علیه‌السلام نیز روایتی رسیده است که گناه آشکار را به زنا تفسیر می‌کند و گناه نهان را به دوست داشتن بتها و تمایل به پرستش آنها. ۳ از دیدگاه پاره‌ای گناه آشکار کار اعضا و اندامهاست و گناه نهان، کار دل می‌باشد. به هر حال آیه شریفه هشدار می‌دهد که باید همه گناهان را وانهاد و راه پاکی را در پیش گرفت. وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ و جان انسانی را که خدا حرمت بخشیده است، جز به حق و بر اساس عدل و داد نکشید. با اینکه آدمکشی در میان گناهان آشکار است و در آیه شریفه مردم را از ارتکاب آنها نهی فرموده، دگر باره به طور جداگانه از آن هشدار می‌دهد، تا بدین وسیله ارزش (صفحه ۲۲۵) جان انسانها را روشن ساخته و سهمگین بودن گناه آدمکشی را خاطر نشان کند؛ چرا که جان مسلمان و کسی که با مسلمانان سر ستیز ندارد و با آنان با صلح و احترام متقابل و بر اساس همزیستی زندگی می‌کند نباید در خطر قرار گیرد.

اعدام در سه مورد

در سه مورد می‌توان بر اساس حق و عدالت دیگری را به مرگ محکوم ساخت: الف: در برابر ریختن خون دیگری و به عنوان قصاص. ب: به کیفر زنای محصنه. ج: و به کیفر کفرگرایی و حق‌ستیزی به مفهوم واقعی آن پس از ایمانِ آگاهانه و آزادانه به خدا. در این سه مورد کشتن کسانی که خونشان محترم است، به ناگزیر روا شمرده می‌شود؛ امّا کفر گرایانی که به راستی به پیکار با دین خدا و دینداران واقعی برخیزند، به کیفر کار زشت و ظالمانه‌ای که بدان دست یازیده‌اند کشتن آنان رواست. ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ. روی سخن با همه انسانهاست و منظور این است که آنچه در آیه شریفه آمد، فرمانهای زندگی ساز و جاودانه خدای شماست، باشد که خرد خویش را در مورد آنها به کار گیرید و حلال خدا را حلال، و حرام او را حرام شمارید. یادآوری می‌شود که از واژه «وصّاکم» ، این نکته دریافت می‌گردد که واژه «وَصیّت» از آغاز در تقدیر بود است و نیز از «اَنْ لا تُشْرِکُوا» این موضوع روشن می‌شود که فرمان خدا و تکلیف، هم به انجام کارهای شایسته مربوط می‌شود و هم به وا نهادن کارهای ناپسند و هر دو دارای کیفر و پاداش هستند. (صفحه ۲۲۶)

۳۹. آیه (رعایت عدالت همیشه و همه جا)

اشاره

وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتیمِ إِلاَّ بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمیزانَ بِالْقِسْطِ لا نُکَلِّفُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَها وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ کانَ ذا قُرْبی وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ و به مال یتیم جز به نحو احسن (و برای اصلاح) نزدیک نشوید تا به حد رشد برسد و حق پیمانه و وزن را به عدالت ادا کنید، هیچکس را جز به مقدار توانایی تکلیف نمی‌کنیم و هنگامی که سخنی می‌گویید، عدالت را رعایت نمایید، حتی اگر در مورد نزدیکان بوده باشد، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند تا متذکر شوید. (۱۵۲ / انعام)

شرح آیه از تفسیر نمونه

۶ «هیچگاه جز به قصد اصلاح نزدیک مال یتیمان نشوید تا هنگامی که به حدّ بلوغ برسند» (وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتیمِ إِلاَّ بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ). ۷ کم فروشی نکنید و حق پیمانه و وزن را باعدالت ادا کنید» (وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمیزانَ بِالْقِسْطِ) و از آن جا که هر قدر انسان دقت در پیمانه و وزن کند، باز ممکن است مختصر کم و زیادی صورت گیرد که سنجش آن با پیمانه‌ها و ترازوهای معمولی امکان‌پذیر نیست، به دنبال این جمله اضافه می‌کند: «هیچکس را جز به اندازه توانایی تکلیف نمی‌کنیم» (لا نُکَلِّفُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَها). ۸ «به هنگام داوری یا شهادت و یا در هر مورد دیگر که سخنی می‌گویید، عدالت را رعایت کنید و از مسیر حق منحرف نشوید، هر چند در مورد خویشاوندان شما باشد و داوری و شهادت به حق، به زیان آنها تمام گردد» (وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ کانَ ذا قُرْبی). ۹ «به عهد الهی وفا کنید و آن را نشکنید» (وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا). در این که منظور از «عهد الهی» در این آیه چیست، مفسران احتمالاتی داده‌اند، ولی مفهوم آیه، همه پیمان‌های الهی را اعم از پیمان‌های «تکوینی» و «تشریعی» و تکالیف الهی و هر گونه عهد و نذر و قسم را شامل می‌شود و باز برای تأکید در (صفحه ۲۲۷) پایان این چهار قسمت، می‌فرماید: «اینها اموری است که خداوند به شما توصیه می‌کند، تا متذکر شوید» (ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«اَشُدّ»: این واژه جمع «شَدّ» و به مفهوم اوج جوانی است، به سان «اَشُرّ» که جمع «شر» می‌باشد و به همین تناسب در مورد بر آمدن روز می‌گویند: «شَدُّ النَّهارِ». «ذِکْر»: یادآوری و هرگاه به باب تفعیل برود به دو مفعول متعدّی می‌گردد. در ادامه سخن می‌فرماید: وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتیمِ إِلاَّ بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ و به مال یتیم جز به نیکوترین سبک و روش نزدیک نشوید. منظور از نزدیک شدن، دست نهادن بر روی آن و تصرف در آن است، و می‌دانیم که دست درازی به ثروت و دارایی هر کسی کاری نارواست، امّا بدان دلیل در آیه شریفه دست درازی به مال یتیم را خاطر نشان می‌سازد که او توان دفاع از حقوق خود را ندارد، و به همین جهت انسانهای بی‌بند و بار بیشتر به مال او طمع می‌ورزند. آیه شریفه نشانگر آن است که تنها در یک صورت می‌توان در مال یتیم تصرف نمود، و آن هم در صورتی است که انسان بهترین و شایسته ترین شیوه را برای اصلاح امور اقتصادی و مالی او برگزیند و با انگیزه‌ای به راستی خدا پسندانه در امور مالی و اقتصادی او دخالت کند.

نیکوترین شیوه

در این که منظور از نیکوترین سبک و شیوه در نزدیک شدن به مال یتیم چیست؟ دیدگاهها متفاوت است: ۱ به باور گروهی از جمله «مُجاهِد» منظور این است که ثروت و دارایی او را به وسیله تجارت افزایش دهند. ۲ امّا به باور گروهی از جمله «جُبّائی» منظور این است که سرپرست یتیم تنها (صفحه ۲۲۸) به اندازه خوراک خود از آن بهره برد و نه پوشاک و یا چیز دیگر. ۳ و از دیدگاه برخی منظور این است که ثروت او را تا رسیدنش به کمال و جوانی، به صورت شایسته‌ای برایش نگاه دارند. حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ به مال و ثروت یتیم جز به نیکوترین شیوه نزدیک نشوید تا او به جوانی و رشد خود برسد. در تفسیر این فراز نیز دیدگاهها یکسان نیست: ۱ به باور برخی از جمله «شَعبی» منظور از رسیدن به رشد و کمال، رسیدن به مرحله بلوغ است. ۲ امّا به باور برخی دیگر رسیدن به مرز هیجده سالگی است. ۳ از دیدگاه «سُدی» منظور رسیدن به مرز سی سالگی است، امّا این حکم به وسیله آیه شش از سوره نساء نسخ شده است، چرا که در آنجا می‌فرماید: و یتیمان را چون به حدّ بلوغ برسند بیازمایید و اگر در آنان رشد و کمال یافتید دارایی شان را به آنان بدهید: وَ ابْتَلُوا الْیَتامی حَتَّی إِذا بَلَغُوا النِّکاحَ ... ۴ و از دیدگاه «ابو حنیفه» منظور این است که هرگاه آنان به مرز

بیست و پنج سالگی رسیدند، مال و ثروتشان را به خودشان بدهید، و پیش از این، در صورتی که رشد فکری و اجتماعی لازم برای تدبیر امور اقتصادی خود نداشته باشند، نمی‌توان مالشان را به آنان وانهاد. ۵ برخی بر آنند که حدّ و مرز مشخصی از نظر سن و سال برای این موضوع نیست؛ بنابراین به نظر می‌رسد منظور این است که هرگاه یتیم به مرحله بلوغ رسید و از نظر خردِ زندگی نیز کمال یافت، و روشن شد که برای حفظ حقوق و اداره اموال خویش از رشد کافی برخوردار است، در آن صورت باید دارایی او را بازگرداند. به نظر می‌رسد که این دیدگاه از دیدگاههای دیگر بهتر است؛ چرا که تنها با رسیدن به مرحله بلوغ نمی‌توان دارایی او را به وی داد. از آیه شریفه و دیگر آیات در این مورد، چنین دریافت می‌گردد که به مال یتیم جز (صفحه ۲۲۹) به نیکوترین سبک نمی‌توان نزدیک شد، تا او به مرحله رشد و کمال برسد، و هنگامی که او به این مرحله رسید می‌توان مسؤولیت حفظ اموالش را به خود او وانهاد، گرچه خود این واگذاری به وسیله سرپرست اموال به نیکوترین سبک تصرّف نباشد و نگاه داشتن آن نیکوترین سبک باشد، چرا که نزدیک شدن به دارایی یتیم، تا هنگامی که به مرحله رشد و کمال نرسیده است باید به نیکوترین شیوه باشد، همانگونه که قرآن نیز هشدار می‌دهد که: مال آنان را از بیم آنکه مبادا بزرگ شوند و در اختیار گیرند، به اسراف و شتاب نخورید: وَ لا تَأْكُلُوها إِسْرافاً وَ بِداراً أَنْ يَكْبَرُوا (... ۱) امّا پس از رسیدن او به مرحله رشد و کمال می‌توان مسؤولیت حفظ اموالش را به او واگذاشت، گرچه این واگذاری تصرّف «احسن» و یا نزدیک شدن به مال او به نیکوترین روش نباشد. وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْميزانَ بِالْقِسْطِ و کالای پیمانه و میزان را عادلانه و کامل بپیمایید و وزن کنید و چیزی از حق کسی نکاهید. لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَها ما هر کسی را تنها در خور توان و امکاناتش تکلیف می‌نماییم. از آنجایی که عدالت و دادگری شایسته و بایسته در وزن و پیمانه ممکن است دشوار به نظر برسد، و گاه دانه‌هایی از گندم و یا جو و برنج به ناروا جابه جا شود و جلوگیری از آن دشوار و یا امکان ناپذیر به نظر آید، از این رو قرآن روشنگری می‌کند که ما از شما می‌خواهیم که تا سر حد امکان عدل و داد را در همه میدانها رعایت نموده و از پایمال شدن حقوق جلوگیری کنید، نه فراتر از امکان. وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كانَ ذا قُرْبى و هنگامی که به داوری و گواهی یا در هر موردی سخن می‌گویید، دادگری پیشه سازید، گرچه به زیان یکی از نزدیکانتان تمام شود. روشن است که رعایت عدل و داد تنها در گفتار ضرورت ندارد، بلکه باید در ۱ سوره نساء، آیه ۶. (صفحه ۲۳۰) عملکردها نیز عدالت را پیشه ساخت؛ امّا بدان دلیل در اینجا به دادگری در گفتار سفارش شده است که هر کس در گفتار خویش دادگری پیشه سازد، در کردار نیز عدالت پیشه خواهد بود. به باور برخی: هرگاه به گواهی بر می‌خیزید یا داوری می‌کنید، اگرچه به زیان یکی از خویشاوندان شما باشد، عدل و داد را رعایت کنید. یادآوری این نکته لازم است که این فراز کوتاه از فرمانهای جامع و کاملی است که موضوعات پر اهمیتی چون اقرار، شهادت، وصیّت، فتوا، قضاوت، بیان احکام و مقررات و دعوت به ارزشها و هشدار از ضد ارزشها را شامل می‌شود و مقرّر می‌دارد که در همه این میدانها و صحنه‌ها باید دادگری را پیشه ساخت. وَ بِعَهْدِ اللّهِ اَوْفُوا و به عهد خدا وفا کنید. در مورد این پیمان دو نظر است: ۱ به باور گروهی هرآنچه خدا بر بندگان خود واجب ساخته پیمان اوست که باید با انجام آنها به عهد خویش وفا کرد. ۲ امّا به باور برخی منظور نذر و عهد می‌باشد که اگر در راه نافرمانی نبود، وفای به آن لازم می‌شود. با این بیان منظور پیمانی است که انسان با خدای خویش می‌بندد. ذلِكُمْ وَصّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ. این دستوراتی که خدا در مورد مال یتیم، کامل و عادلانه دادن وزن و کیل، عمل به وظیفه تا سر حد امکان، رعایت راستی و عدالت در گفتار و کردار و وفای به عهدها و پیمانها بیان فرمود، همه و همه سفارش او به شما انسانهاست تا پند گیرید و از انجام شایسته و بایسته آنها غفلت نورزید. (صفحه ۲۳۱)

۴۰. آیه (شروع از توحید و پایان به نفی اختلاف)

اشاره

وَ أَنَّ هذا صِراطی مُسْتَقیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبیلِهِ ذلِکُمْ وَصّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ و این که این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید و از راه‌های مختلف (و انحرافی) پیروی نکنید که شما را از راه حق دور می‌سازد، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند تا پرهیزکار شوید. (۱۵۳ / انعام)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

۱۰ «این راه مستقیم من، راه توحید، راه حق و عدالت، راه پاکی و تقوا است، از آن پیروی کنید و هرگز در راه‌های انحرافی و پراکنده، گام ننهید که شما را از راه خدا منحرف و پراکنده می‌کند و تخم نفاق و اختلاف را در میان شما می‌پاشد» (وَ أَنَّ هذا صِراطی مُسْتَقیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبیلِهِ) و در پایان همه اینها برای سومین بار تأکید می‌کند که اینها اموری است که خداوند به شما توصیه می‌کند تا پرهیزکار شوید» (ذلِکُمْ وَصّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ). قابل ملاحظه این که در این دستورات ده گانه، نخست از تحریم شرک شروع شده‌است که در واقع سرچشمه اصلی همه مفاسد اجتماعی و محرمات الهی است و در پایان نیز با نفی اختلاف که یک نوع شرک عملی محسوب می‌شود، پایان یافته است. این موضوع اهمیت مسأله توحید را در همه اصول و فروع اسلامی روشن می‌سازد که توحید تنها یک اصل دینی نیست، بلکه روح تمام تعلیمات اسلام می‌باشد.

مراحل سه گانه دریافت احکام

در پایان هر یک از این آیات سه‌گانه، به عنوان تأکید جمله «ذلِکُمْ وَصّاکُمْ بِهِ» (این چیزی است که خداوند شما را به آن توصیه می‌کند) آمده، با این تفاوت که در آیه اول با جمله «لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ» و در آیه دوم با جمله «لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ» و در آیه سوم با جمله «لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ» ختم شده است و این تعبیرات مختلف و حساب شده گویا اشاره به (صفحه ۲۳۲) این نکته است که نخستین مرحله به هنگام دریافت یک حکم، «تعقل» و درک آن است، مرحله بعد، مرحله یادآوری و «تذکر» و جذب آن می‌باشد و مرحله سوم که مرحله نهایی است، مرحله عمل و پیاده کردن و «تقوا» و پرهیزکاری است. درست است که هر کدام از این جمله‌های سه‌گانه بعد از ذکر چند قسمت از ده فرمان فوق آمده است، ولی روشن است که این مراحل سه‌گانه اختصاص به احکام معینی ندارد، زیرا هر حکمی «تعقل» و «تذکر» و «تقوا و عمل» لازم دارد، بلکه در حقیقت رعایت جنبه‌های فصاحت و بلاغت ایجاب کرده که این تأکیدات در میان آن احکام ده‌گانه پخش گردد.

فرمان‌های جاویدان

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که این فرمان‌های ده‌گانه اختصاصی به آیین اسلام ندارد، بلکه در همه ادیان بوده است، اگرچه در اسلام به صورت گسترده‌تری مورد بحث قرار گرفته است و در حقیقت همه آنها از فرمان‌هایی است که عقل و منطق به روشنی آنها را درک می‌کند و به اصطلاح از «مستقلات عقلیه» است و لذا در قرآن مجید در آیین انبیای دیگر نیز این احکام کم و بیش دیده می‌شود. (۱)

اهمیت نیکی به پدر و مادر

ذکر نیکی به پدر و مادر، بلافاصله بعد از مبارزه با شرک و قبل از دستورهای مهمی همانند تحریم قتل نفس و اجرای اصول

عدالت، دلیل بر اهمیت فوق‌العاده حق پدر و مادر در دستورات اسلامی است. این موضوع وقتی روشن‌تر می‌شود که توجه کنیم به جای «تحریم آزار پدر و مادر» که هماهنگ با سایر تحریم‌های این آیه است، موضوع «احسان و نیکی کردن» ، ذکر شده است یعنی نه تنها ایجاد ناراحتی برای آنها حرام است، بلکه علاوه بر آن، احسان و نیکی در مورد آنان نیز لازم و ضروری است و جالب‌تر این که کلمه «احسان» را به وسیله «ب» متعدی ساخته و فرموده: «وَ بِالْوالِدَیْنِ *****‌ ۱- ۱۳ / شوری. (صفحه ۲۳۳) إِحْساناً» و می‌دانیم «احسان» گاهی با «اِلی» و گاهی با «ب» ذکر می‌شود، درصورتی که با «اِلی» ذکر شود، مفهوم آن، نیکی کردن است، هر چند به طور غیرمستقیم و بالواسطه باشد، اما هنگامی که با «ب» ذکر شود، معنی آن، نیکی کردن به طور مستقیم و بدون واسطه است، بنابراین آیه تأکید می‌کند که موضوع نیکی به پدر و مادر را باید آن قدر اهمیت داد که شخصا و بدون واسطه به آن اقدام نمود. (۱)

قتل فرزندان به خاطر گرسنگی

از این آیات برمی‌آید که عرب‌های دوران جاهلی نه تنها دختران خود را به خاطر تعصب‌های غلط، زنده به گور می‌کردند، بلکه پسران که سرمایه بزرگی در جامعه آن روز محسوب می‌شدند، را نیز از ترس فقر و تنگدستی به قتل می‌رسانیدند، خداوند در این آیه آنها را به خوان گسترده نعمت پروردگار که ضعیف‌ترین موجودات نیز از آن روزی می‌برند، توجه داده و از این کار بازمی‌دارد. با نهایت تأسف این عمل جاهلی در عصر و زمان ما در شکل دیگری تکرار می‌شود و به عنوان کمبود احتمالی مواد غذایی روی زمین، کودکان بی‌گناه در عالم جنینی از طریق «کورتاژ» به قتل می‌رسند. گرچه امروز برای سقط جنین، دلایل بی‌اساس دیگری نیز ذکر می‌کنند، ولی مسأله فقر و کمبود مواد غذایی، یکی از دلایل عمده آن است. اینها و مسائل دیگری شبیه به آن، نشان می‌دهد که عصر جاهلیت در زمان ما به شکل دیگری تکرار می‌شود و «جاهلیت قرن بیستم» حتی در جهانی وحشتناک‌تر و گسترده‌تر از جاهلیت قبل از اسلام است.

منظور از «فَواحِش» چیست؟

«فَواحِش» جمع «فاحِشَهٔ» به معنی گناهانی است که فوق‌العاده زشت و تنفرآمیز است، بنابراین پیمان‌شکنی و کم‌فروشی و شرک و مانند اینها اگرچه از گناهان کبیره می‌باشند، ولی ذکر آنها در مقابل «فواحش» ، به خاطر همان تفاوت مفهوم است. ***** ۱- «تفسیر المَنار» ، جلد ۸، صفحه ۱۸۵. (صفحه ۲۳۴)

به گناهان نزدیک نشوید

در آیات فوق در دومورد تعبیر به «لا تَقْرَبُوا» (نزدیک نشوید) شده است، این موضوع در مورد بعضی از گناهان دیگر نیز در قرآن تکرار شده است، به نظر می‌رسد که این تعبیر در مورد گناهانی است که «وسوسه‌انگیز» است، مانند زنا و فحشاء و اموال بی‌دفاع یتیمان و امثال اینها، لذا به مردم اخطار می‌کند که به آنها نزدیک نشوند تا تحت تأثیر وسوسه‌های شدیدشان قرار نگیرند. (صفحه ۲۳۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث با روشنگری و تأکید بیشتری می‌فرماید: وَ أَنَّ هـذا صِراطی مُسْتَقیماً فَاتَّبِعُوهُ و این است راه راست و بی‌انحراف من؛ پس این راه را پی گیرید و در این راه هر آنچه روا شناخته شده است روا بدانید و هر آنچه تحریم شده است ناروا بشمارید و بر

این باور باشید که آنچه به شما فرمان داده شده است درست و براساس حق و عدالت است. «ابن عبّاس» می گوید: منظور آیه شریفه این است که: این دین حنیف و حقگرای من استوارترین و بهترین و کاملترین دین است و به باور پاره‌ای منظور این است که: آیاتی که در مورد حلال و حرام فرود آمده، همه و همه بیانگر راه من است، راه نجاتبخشی که هر کس در آن گام سپارد به پاداش پرشکوه خدا و بهشت و نعمتهای آن خواهد رسید. وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبیلِهِ به باور «مُجاهِد» منظور این است که: به راههای کفر و بدعت‌آمیز گام نسپرید که شما را از راه خدا پسندانه و مورد نظر او منحرف می‌سازد. امّا به باور «ابن عبّاس» منظور این است که از پیمایش راه گمراه کننده یهود و نصاری و شرک گرایان دوری گزینید؛ چرا که این بیراهه‌ها مورد پسند خدا نیست و شما را از او و راه و رسم او دور می‌سازند. ذلِکُمْ وَصّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ. خدا شما را اینگونه و به این چیزها سفارش می کند، باشد که با دوری گزیدن از نافرمانی او به تقوا گرایید و از کیفر او در امان باشید. «ابن عبّاس» می گوید: آیاتی که گذشت از آیات روشن و محکم قرآنند و هرگز نسخ نگردیده‌اند. این دستورات ویژه اسلام و مردم مسلمان نیست، بلکه در تمام ادیان آسمانی بندگان خدا به گونه‌ای به این مقررات سفارش شده‌اند. این آیات، مادرِ کتاب و پایه و اساس آن هستند که هر کس به آنها عمل کند به بهشت پرطراوت خدا می‌رسد و هر کس (صفحه ۲۳۶) این آیات را واگذارد و بدانها عمل نکند فرودگاه او آتش دوزخ خواهد بود. «کَعْب الْاحبار» یهودی می گوید: به خدای سوگند نخستین دستوراتی که در تورات آمده این است که: بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ؛ قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلَیْکُمْ ... به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر؛ ای موسی! بگو بیایید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام گردانیده است برای شما بخوانم...

پرتوی از آیاتی که گذشت

اشاره

(۱) آیاتی که گذشت درسهای انسانساز و ارزنده‌ای می‌دهد که سخت در خور اندیشه، باور، برنامه زندگی ساختن و به کار بستن است؛ در آن صورت است که سیمای زندگی فرد و خانواده، و جامعه را دگرگون ساخته و از شرایط موجود به صورت مطلوب و محبوب و زیبایی جلوه‌گر می‌سازد. در این آیات آفریدگار هستی با ده فرمان جاودانه، انسانها را به اصول و اساس ارزشها و والاییها فراخوانده و از زشت کاریها هشدار می‌دهد و چگونگی رابطه انسان با خدا، با خویشتن، با دیگر انسانها و با پدیده‌های هستی را آن گونه که باید باشد طرح می کند، که به برخی از آنها به طور فشرده اشاره می‌رود.

۱ دعوت به توحید گرایی و یکتا پرستی

توحیدگرایی به مفهوم حقیقی و قرآنی آن به راستی نفی اسارتها، بردگیها، خفت‌ها، تملق‌ها، چاپلوسی‌ها، بت‌تراشی‌ها، شخص پرستی‌ها، پرستش ذلت‌بار در همه چهره‌ها و قیافه‌ها و عنوانها، و اثبات اوج آزادی و آزادگی و عزت و شکوه و هویت انسان است و اگر ملل مسلمان سوگمندانه از نعمت عزّت و اقتدار و آزادی و آراستگی به ارزشهای والای قرآنی کم بهره یا بی‌بهره‌اند، باید در توحید گرایی خود تردید کنند و آن را مورد تجدید نظر قرار دهند؛ قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلَیْکُمْ أَلَّا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً ... ۱ مترجم. (صفحه ۲۳۷)

۲ رعایت حقوق و حرمت پدر و مادر

از آنجایی که پس از اصل توحیدگرایی و چگونگی رابطه انسان با خدا، حقوق و حرمت پدر و مادر که دو معمار شخصیت وجود

انسان هستند مطرح می‌شود، باید به نقش و اهمیت و عظمت آنان پی برد که تا کجاست؛ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً...

۳ رعایت حقوق کودک

و این نیز اهمیت حقوق کودک، این نعمت گران خدا به خانواده، و این گل بوستان خانواده که قرآن حق حیات، تربیت، نگاهداری شایسته و پرورش و سازندگی روح و جان و عواطف او را پس از حقوق پدر و مادر طرح می‌کند؛ وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ...

۴ سازندگی برون و درون

قرآن در این آیات از زشتیهای آشکار و پلیدی‌های نهان هشدار می‌دهد و بدین وسیله به سازندگی و برازندگی و شایستگی درون و برون و ظاهر و باطن فرد و جامعه و خانواده و سیاست و اجتماع فرمان می‌دهد، چرا که فرد و خانواده و جامعه و تشکیلات ظاهر ساز و ریاکار رویش دیدنی نیست؛ وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ...

۵ رعایت حقوق بشر

حق حیات و زندگی از طبیعی‌ترین و اساسی‌ترین حقوق انسانهاست، چرا که دیگر حقوق انسان همچون حق اندیشه و تفکّر، حق زیستن به صورت موجودی با شعور و انتخابگر، حق معیشت، حق آزادی، حق برابری، حق حاکمیت بر سرنوشت، حق دفاع و حق بهره‌وری از نعمتهای و امکانات، همه و همه به حق حیات و امنیّت جان و زندگی بر می‌گردد، و این آیات، حق حیات را پاس می‌دارد؛ وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللَّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ (... صفحه ۲۳۸)

۶ سفارش به تفکّر و خرد ورزی

از اساسی‌ترین ویژگیهای انسان نعمتِ‌گران خرد و قدرت تفکّر و اندیشیدن است و این از حقوق طبیعی اوست که به کران تا کران هستی بنگرد و در همه آنها بیندیشد و دیگران را نیز به اندیشه و تفکّر بر انگیزد. این آیات روشنگری می‌کند که اندیشه در کران تا کران هستی نه تنها حق انسان است که از وظایف و مسؤولیتهای اوست و باید امکانات آزادی اندیشه را برای او فراهم ساخت، و او نیز باید بیندیشد تا پدیده‌ها و پدید آورنده آنها را بشناسد و انسانها بر اساس عدالت و آزادگی و رعایت حقوق و حدود با هم زندگی کنند؛ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ.

۷ رعایت حقوق قشرهای آسیب‌پذیر

این آیات نشانگر آن است که در جامعه مطلوب و دنیای مورد نظر قرآن، باید حقوق همگان پاس داشته شود و حقوق و امنیّت اجتماعی و اقتصادی قشرهای آسیب‌پذیر و بی‌دفاع محترم شمرده شود؛ وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتیمِ إِلاَّ بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ.

۸ امنیت اقتصادی

و این نیز درس دیگر این آیات است که به رعایت حقوق مالی و امنیّت اقتصادی و پرهیز از کم فروشی و خیانت و تقلّب در بازار و ستم و تجاوز در سیستم تولید و توزیع سفارش می‌کند؛ وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمیزانَ بِالْقِسْطِ...

۹ انتظار بر اساس امکانات و تواناییها

و این نیز یک اصل انسانی و اسلامی است که از هر کس باید به اندازه توان و امکانات مادی و معنوی‌اش انتظار عمل داشت، که این رمز سعادتها و سلامتهاست و هر کس نیز باید در نهایت توان و ظرفیت خود احساس مسئوولیت نماید؛ لا نُکَلِّفُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَها (...صفحه ۲۳۹)

۱۰ عدالت در گفتار و داوری

اگر همه گویندگان، مصاحبه شوندگان، نویسندگان، صاحبان قدرت و امکانات، رسانه‌های گروهی و ارگانهای تبلیغاتی به این اصل قرآنی بیندیشند که بر اساس عدالت و قانون و قانونگرایی سخن گویند، چه تحول مبارکی در جهت سازندگی معنوی و اخلاقی و انسانی و سیاسی و اجتماعی پدید می‌آید و دنیا چه رنگ مطلوبی به خود می‌گیرد! و این آیات این درس زندگی ساز را نیز می‌دهد؛ وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ کانَ ذا قُرْبی...

۱۱ وفاداری

و به اصل وفاداری و وفای به عهد و پیمانها در همه ابعاد سفارش می‌کند و از مردم می‌خواهد که به عهد خود با خدا، پیامبر، خویشتن، همدینان و همنوعان خود وفا کنند و از خیانت و پیمان‌شکنی پروانمایند؛ وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا...

۱۲ گام سپردن در شاهراه درست و بی‌انحراف

این آیات به انسانها این درس دگرگون ساز را می‌دهد که در شاهراه راستی و درستی گام سپارند و از راه مستقیم توحید و تقوا و عدالت و پاکی و صفا و وفا، که این آیات راهگشای آن است، ذرّه‌ای انحراف نجویند؛ وَ اَنَّ هذا صِراطی مُسْتَقیما فَاتَّبِعُوهُ...

۱۳ وحدت‌جویی و پرهیز از تفرقه و پراکندگی

در این آیات، قرآن از توحیدگرایی آغاز می‌کند و با هشدار از تفرقه و پراکندگی، درسهای انسان سازش را به پایان می‌برد؛ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبیلِهِ.

۱۴ دعوت به پروا پیشگی

و میوه و ثمره این درسها نیز زندگی بر اساس پروای واقعی و حساب بردن از (صفحه ۲۴۰) خدا در قلمرو اندیشه و گفتار و کردار است؛ ذلِکُمْ وَصّیکذمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ. (صفحه ۲۴۱)

۴۱. آیه (تأثیر ماندگار رفتار اعضاء خانواده بر یکدیگر)

اشاره

قُلْ أَ غَیْرَ اللَّهِ أَبْغی رَبًّا وَ هُوَ رَبُّ کُلِّ شَیْءٍ وَ لا تَکْسِبُ کُلُّ نَفْسٍ إِلاَّ عَلَیْها وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری ثُمَّ إِلی رَبِّکُمْ مَرْجِعُکُمْ فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ فیهِ تَخْتَلِفُونَ بگو: آیا غیر خدا پروردگاری بطلبم، در حالی که او پروردگار همه چیز است و هیچکس جز برای خود عملی انجام نمی‌دهد و هیچ گنهکاری گناه دیگری را متحمل نمی‌شود، سپس بازگشت شما به سوی پروردگارتان است و شما را به آن چه در آن اختلاف داشتید، خبر خواهد داد. (۱۶۴ / انعام)

شرح آیه از تفسیر نمونه

گـاهی ممکن است توهم شود که آیه فوق که دو اصـل مسـلم منطقی را که در تمـام ادیـان وجود داشـته است، بیـان می‌کنـد (یعنی هیچکس جز برای خود عملی انجام نمی‌دهـد و هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد) با پاره‌ای از آیات دیگر قرآن و بعضی از روایات تطبیق نمی‌کند، زیرا مثلاً در آیه ۲۵ سوره نحل می‌خوانیم: «لِیَحْمِلُوا أَوْزارَهُمْ کامِلَهً یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ مِنْ أَوْزارِ الَّذینَ یُضِلُّونَهُمْ بِغَیْرِ عِلْمٍ: آنها در روز رسـتاخیز بار سـنگین گناهان خویش را بایـد بر دوش بکشـند و همچنین بار گناهان کسانی را که با بی‌خبری و جهل خود گمراه ساختنـد». اگر هیچکس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشـد، چگونه این گمراه کنندگان بار گناهان گمراه‌شدگان را نیز بر دوش می‌کشـند؟ احادیث مربوط به «سنّت حسنه» و «سنّت سیّئه» که از طرق شیعه و اهل تسنن وارد شده‌است و مضـمون آنها این است؛ اگر کسـی سـنت خوبی بر جای نهد، پاداش تمام کسانی را که به آن عمل می‌کنند، خواهد داشت (بدون آن که از پاداش خود آنها کاسـته شود) و همچنین کسـی که سـنت بـدی را برجای نهـد، گناه کسانی که به آن عمل کنند، برای او نوشته می‌شود (بی آن که از گناهان آنها چیزی کاسته گردد)، (قالَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله مَنْ سَنَّ سُنَّهً حَسَنَهً کانَ لَهُ اَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِها مِنْ غَیْرِ اَنْ یَنْقُصَ مِنْ اُجُورِهِمْ شَیْءٌ وَ مَنْ سَنَّ سُنَّهً سَیِّئَهً کانَ عَلَیْهِ وِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِها مِنْ غَیْرِ اَنْ یَنْقُصَ مِنْ اَوْزارِهِمْ شَیْءٌ)، نیز با مفهوم آیه مورد بحث سازگار نیست. ولی پاسخ این ایراد روشن (صـفحه ۲۴۲) است، زیرا آیه مورد بحث می‌گویـد: بی‌جهت و بـدون ارتباط گناه کسـی را بر دیگری نمی‌نویسـند، ولی آیات و روایاتی که اشاره شد، می‌گوید: اگر انسان بنیان‌گذار عمل نیک و بد دیگری باشد و به اصطلاح از طریق «تسبیب» در انجام آن عمل دخالت داشته باشد، در نتایج آن شریک خواهد بود و در حقیقت عمـل خود او محسوب می‌شود، زیرا پـایه و اساس آن، به دست وی گـذارده شـده است. توهم دیگری که از آیه مورد بحث ممکن است بشود، این است که آیه می‌گویـد: «عمـل هر کس تنها به درد خود او می‌خورد» ، بنابراین کارهای خیری که به عنوان نیابت یا هـدیه کردن ثواب برای اموات و مردگان و حتی گاهی برای افراد زنـده انجام می‌گیرد، نمی‌توانـد مفیـد به حال آنها بوده باشـد، در حالی که در روایات فراوانی که از طرق شـیعه و اهل تسـنن از پیامبر صلی الله علیه و آله یا امامان اهل بیت علیهم‌السلام به ما رسیده، می‌خوانیم که؛ اینگونه اعمـال گاهی مفیـد و سودمنـد است، «نه تنها عمل فرزنـد برای پـدر و مادر بلکه برای دیگران نیز نتیجه‌بخش است». به علاوه می‌دانیم پاداش اعمال بستگی به اثراتی دارد که از انجام کار خیر در روح و جان انسان به جای می‌ماند و در تکامل و ترقی او مؤثر است، اما کسـی که هیچ کار نیکی انجام نداده و حتی در مقدمات آن نیز دخالت نداشـته است، چگونه ممکن اسـت آن اثر روحی و معنوی را پیـدا کنـد؟ بعضـی این ایراد را بسـیار بـا آب و تـاب تعقیب می‌کننـد و نه تنهـا افراد عـادی بلکه پاره‌ای از نویسـندگان و مفسـران ماننـد نویسـنده «المَنـار» نیز تحت تـأثیر آن قرار گرفته تا آن جا که بسـیاری از احادیث و روایات مسـلم را به دست فراموشـی سپرده‌انـد، ولی با توجه به دو نکته، پاسخ اینگونه ایرادها روشن می‌گردد. ۱ درست است که عمـل هر کس باعث تکامـل خود او است و فلسـفه‌ها و نتایـج و آثـار واقعی اعمال نیک تنها عایـد انجام‌دهنـده آن عمل می‌شود، همانطور که «ورزش» و «تعلیم و تربیت» هر کس باعث «تقویت» و «تکامل» جسم و جان خود او است. ولی هنگامی که کسی برای دیگری عمل نیکی انجام می‌دهـد، حتمـا به خاطر امتیاز و صـفت نیکی است که در او بوده یا مربی خوب، یا شاگرد خوب یا دوست باصـفا یا همسایه باوفا یا عالم خدمتگزار و یا مؤمن با حقیقتی بوده است و به هر حال (صفحه ۲۴۳) حداقل نقطه روشنی در زندگی او وجود داشته که همان یـک نقطه، جلب توجه دیگران را کرده و سـبب شـده که اعمـال خیری برای او انجـام دهنـد، بنابراین او در واقع نتیجه همان امتیاز و صفت برجسته و نقطه درخشان زندگی خود را می‌گیرد و به این ترتیب معمولاً انجام عمل خیر دیگران برای او نیز پرتوی از عمل یا نیّت خیر خود او است. ۲ پاداش‌هایی که خداوند به افراد می‌دهد، بر دوگونه است؛ پاداش‌هایی که متناسب با وضع تکامل روحی و شایسـتگی افراد است یعنی به خاطر انجام عمل نیک، روح و جان آنها آن قـدر اوج می‌گیرد و ترقی می‌کنـد که شایسـتگی زندگی

در عوالم بهتر و بالاتر را پیدا می‌کنند و با بال و پری که از عقیده و اعمال نیک فراهم ساخته‌اند، بر اوج آسمان سعادت پرواز می‌نمایند، مسلما اینگونه آثار مخصوص شخص عمل‌کننده است و قابل واگذاری به دیگری نیست. ولی از آن جا که هر کار نیکی اطاعت فرمان خدا است و شخص مطیع و فرمانبردار در برابر اطاعتی که کرده، استحقاق پاداشی دارد، می‌تواند این پاداش را به میل خود به دیگری هدیه کند. درست مثل این که استادی در یک رشته مهم و سازنده علمی در دانشگاه تدریس می‌کند، شک نیست که او با تدریس خود دو گونه نتیجه می‌گیرد، هم در پرتو تدریس در جنبه‌های علمی کامل‌تر و قوی‌تر می‌شود و هم حقوقی دریافت می‌کند، نتیجه اول را بدون شک نمی‌تواند به دیگری اهداء کند و مخصوص خود او است، اما نتیجه دوم را می‌تواند به افراد مورد علاقه‌اش هدیه کند. هدیه کردن ثواب اعمال در مورد اموات و گاهی در مورد زندگان نیز همینگونه است و به این ترتیب هرگونه ابهام از احادیثی که در این زمینه وارد شده، مرتفع می‌گردد. ولی باید توجه داشت که پاداش‌هایی که از این طریق به افراد می‌رسد، نمی‌تواند تمام سعادت آنها را تأمین کند، بلکه آثار کمتری خواهند داشت و پایه اصلی نجات انسان، همان ایمان عمل خود او است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«رَبّ»: این واژه در اصل به مفهوم تدبیر امور نمودن و به کمال رساندن است، امّا (صفحه ۲۴۴) هرگاه در مورد آفریدگار هستی به کار رود، منظور آن قدرت بی‌همتایی است که تدبیر امور و تنظیم شؤون انسان و پدیده‌های رنگارنگ به دست اوست. «وِزْر»: بار گران.

آیا جز خدای یکتا را بجویم؟!

از دیدگاه گروهی از جمله «سعید بن جُبَیر» و «مُجاهِد» واژه «نسک» به مفهوم قربانی در مراسم حجّ و عمره است؛ امّا از دیدگاه «حَسَن» به مفهوم دین و آیین، و به نظر «جبّائی» به معنای عبادت و پرستش است. با این بیان منظور از آیه شریفه این است که: ای پیامبر بگو: نماز و قربانی و زندگی و مرگ من برای خدا، پروردگار جهانیان است. در آیه شریفه، نماز به پرستش خدا و اساسی ترین دستورات او پیوند خورده است؛ چرا که نماز گزار به هنگام تکبیر برای آغاز نماز، در برابر آفریدگارش سر تعظیم فرود می‌آورد و او را بزرگ می‌دارد و در نماز خویش آیاتی از قرآن را که انسان را به شایستگیها و ارزشهای والای انسانی فرا می‌خواند، تلاوت می‌کند، در رکوع نماز و در سجود آن، در برابر پروردگار هستی خضوع می‌نماید، و در تسبیح و ستایش خویش، خدا را از هر ضعف و نقص و ناتوانی پاک و پاکیزه می‌شمارد. و نیز در آیه نماز را با اصل حیات و زندگی در کنار هم آورده است، در حالی که نماز کار پیامبر است و آفرینش حیات و بخشیدن زندگی شاهکار خداست. این پیوند بدان دلیل است که هر دو ساخته تدبیر شگرف اوست؛ امّا به باور «قاضی» منظور این است که نماز و قربانی، پرستش و عبادت خدا است، و مرگ و زندگی نیز در دست توانای او. پاره‌ای بر آنند که آیه شریفه بیانگر آن است که: عبادت و پرستش من تنها برای خداست؛ چرا که همه اینها در پرتو هدایت اوست، و مرگ و زندگی من نیز برای اوست، چرا که به تدبیر و آفرینش او می‌باشد و پاره‌ای نیز می‌گویند: پیام این جمله که مرگ و زندگی من برای خدا می‌باشد، این است که کارهای پسندیده‌ای که مربوط به زندگی است، و نیز کارهایی چون وصیت و سفارش به کارهای شایسته و فرجام نیکوی زندگی که مربوط به مرگ است، همه و همه برای خداست. (صفحه ۲۴۵) به هر حال آیه شریفه به انسان هشدار می‌دهد که مباد زندگی و عمر گرانبها را برای شهوترانی و لذت‌جویی و گناه بخواهد و مرگ را

برای سودرسانی به ورثه. در آیه پیش در مورد توحیدگرایی و اخلاص پرشکوه پیامبر سخن رفت، اینک به آن حضرت دستور می‌رسد که: ای پیامبر، در مورد بیهوده و پوچ بودن عملکرد شرک‌آلود شرک‌گریان به آنان بگو: آیا جز خدای یکتا پروردگاری را بجویم و بخوانم؟! در حالی که او پروردگار همه چیز است. قُلْ اَغَیْرَ اللّهِ اَبْغی رَبّا وَ هُوَ رَبُّ کُلِّ شَیْءٍ منظور این است که آیا زیبنده است که پروردگاری جز خدای یکتا بجویم و او را بپرستم و از او راه رستگاری بخواهم؟! و آیا پرستش پروردگاری را که آفریدگار و تدبیرگر امور من و شؤون همه موجودات است رها کنم؟! راستی آیا هیچ خردی این کار ناپسندیده را می‌پذیرد؟! وَلا تَکْسِبُ کُلُّ نَفْسٍ اِلاّـ عَلَیْها و هر کسی کیفر عملکرد نادرست و نیز پاداش کارهای شایسته خویش را به دست می‌آورد، و نجات و گرفتاریش در گرو عملکرد خود او می‌باشد؛ شرک‌گرایی و بت‌پرستی شما نمی‌تواند برای من عذر و بهانه‌ای باشد، و من باید خدای یکتا را بپرستم؛ چرا که در نگرش توحیدی، هر کس مسؤول کارهای خویش است. وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری و کسی بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد و به جای دیگری کیفر نمی‌گردد. به باور «زَجّاج» منظور این است که، کسی که دست به گناهی نیازیده، به کیفر گناه دیگران گرفتار نمی‌گردد؛ امّا به باور برخی، این آیه پاسخ شرک‌گرایان را می‌دهد؛ چرا که آنان به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌گفتند: تو راه و رسم خویش را رها ساز و از ما پیروی کن که اگر گناهی بود ما پاسخگو خواهیم شد. جبرگرایان بر آنند که خدا کودک بی‌گناه را به خاطر عملکرد زشت و ظالمانه پدرش کیفر می‌کند؛ امّا آیه شریفه روشنگری می‌کند که هیچکس به گناه دیگری کیفر نخواهد شد. ثُمَّ إِلی رَبِّکُمْ مَرْجِعُکُمْ فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ فیهِ تَخْتَلِفُونَ. (صفحه ۲۴۶) آنگاه بازگشت شما به سوی ماست، و خدا شما را از آنچه در موردش کشمکش می‌نمودید آگاه خواهد ساخت و شایسته کرداران از زشت کرداران شناخته خواهند شد. (صفحه ۲۴۷)

۴۲. آیه (اقوامی که نابود شدند)

اشاره

وَ کَمْ مِنْ قَرْیَةٍ أَهْلَکْناها فَجاءَها بَأْسُنا بَیاتاً أَوْ هُمْ قائِلُونَ چه بسیار شهرها و آبادی‌ها که آنها را (بر اثر گناه فراوان) هلاک کردیم و عذاب ما شب هنگام یا روز هنگامی که استراحت کرده بودند، به سراغشان آمد. (۴ / اعراف) فَما کانَ دَعْواهُمْ إِذْ جاءَهُمْ بَأْسُنا إِلاَّ أَنْ قالُوا إِنَّا کُنَّا ظالِمینَ و در آن موقع که عذاب ما به سراغ آنها آمد، سخنی نداشتند، جز این که گفتند: ما ظالم بودیم (ولی این اعتراف به گناه دیگر دیر شده بود و به حالشان سودی نداشت). (۵ / اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«قَرْیَةٌ» در اصل از ماده «قَرْی» به معنی جمع شدن آمده و چون «قَرْیَةٌ» مرکز اجتماع افراد بشر است، این نام بر آن اطلاق شده است، از اینجا روشن می‌شود که قریه تنها به معنی روستا نیست، بلکه هرگونه آبادی و مرکز اجتماع انسانها را اعم از روستا و شهر شامل می‌شود و در بسیاری از آیات قرآن نیز این کلمه به «شهر» یا «هر گونه آبادی» اعم از شهر و روستا اطلاق شده است. «قائِلُونَ» اسم فاعل از ماده «قَیْلُولَةٌ» به معنی خواب نیمروز و یا به معنی استراحت در نیمروز است و در اصل به معنی راحتی است و لذا پس گرفتن جنسی که فروخته شده، «اقاله» نامیده می‌شود، زیرا طرف را از نگرانی راحت می‌کند و «بَیات» به معنی شبانه و شب هنگام است. این که در آیات فوق می‌خوانیم که مجازات پروردگار در دل شب یا به هنگام استراحت نیمروز، دامان آنها را می‌گرفت، برای این بوده است که طعم تلخ کیفر را بیشتر بچشند و آرامش و آسایش آنها به کلی درهم ریخته شود، همانطور که آرامش و آسایش دیگران را به هم ریخته بودند و به این ترتیب کیفرشان متناسب گناهشان است. این موضوع نیز به خوبی از آیه استفاده می‌شود که عموم

اقوام مجرم و گنهکار هنگامی که گرفتار چنگال مجازات می‌شدند و پرده‌های غفلت و غرور از مقابل چشمانشان کنار می‌رفت، همگی به گناه خود اعتراف می‌کردند ولی اعترافی که سودی به حال آنها نداشت، زیرا یک‌نوع اعتراف «اجباری و اضطراری» بود که (صفحه ۲۴۸) حتی مغرورترین افراد خود را از آن ناگزیر می‌بینند و به تعبیر دیگر این بیداری یک نوع بیداری کاذب و زودگذر و بی‌اثر است که کمترین نشانه‌ای از انقلاب روحی در آن نیست و به همین دلیل هیچگونه نتیجه‌ای برای آنها نخواهد داشت، البته اگر این واقعیت را در حال اختیار اظهار می‌داشتند، دلیل بر انقلاب روحی آنها و مایه نجاتشان بود. اینگونه آیات نباید به عنوان شرح ماجرای گذشتگان تلقی شود و تنها مربوط به زمان ماضی و اقوام پیشین فرض گردد، اینها اخطارهای کوبنده‌ای است برای امروز و برای فردا، برای ما و برای همه اقوام آینده، زیرا در سنت و قانون الهی، تبعیض مفهوم ندارد. هم‌اکنون انسان صنعتی با تمام قدرتی که پیدا کرده است، در مقابل یک زلزله، یک طوفان، یک باران شدید و مانند اینها به همان اندازه ضعیف و ناتوان است که انسانهای قبل از تاریخ ناتوان بودند، بنابراین همان عواقب شوم و دردناکی که ستمکاران اقوام گذشته و انسانهای مست غرور و شهوت و افراد سرکش و آلوده پیدا کردند، از انسانهای امروز دور نیست، بلکه قدرت عجیب انسان امروز خود می‌تواند بزرگ‌ترین بلای او شود و او را به دامان جنگ‌هایی بکشاند که محصولش نابودی نسل او است، آیا نباید از این حوادث پند گیرد و بیدار شود؟ (صفحه ۲۴۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

فرجام شوم بیدادگران

در این آیه آفریدگار هستی مردم را به تفکر در سرنوشت پیشنیان فرا می‌خواند و به آنان خاطر نشان می‌سازد که مباد رفتار و کردار ظالمانه و گمراهانه آنان را پی گیرند و می‌گوید: چه بسیار مردم شهرها و روستاها را به بوته هلاکت سپردیم، و عذاب مرگبار ما شب هنگام و یا زمانی که آنان در خواب نیمروزی و در بستر استراحت بودند، بر آنان فرود آمد. گفتنی است که فرود عذاب در تاریکی شب و هنگام استراحت انسان و نیز خواب نیمروزی بسیار خطرناکتر است. در ادامه سخن می‌افزاید: هنگامی که عذاب نابود کننده ما بر آنان فرود آمد، تنها چیزی که بر زبان داشتند این بود که می‌گفتند: دریغ و درد که ما بیداد پیشه بودیم! آری، ستمکاران هنگامی که با عذاب خدا رو به رو می‌شدند و کیفر شوم ستمکاری و گناه خویش را با چشمان نگران خود می‌دیدند، زبان به اعتراف گشوده و به بیدادگری خود اقرار می‌کردند. به باور برخی، هنگامی که عذاب دامنگیرشان می‌شد و هنوز نیمه جانی داشتند، زبان به اعتراف و ندامت می‌گشودند. از آیه شریفه این نکته درس آموز دریافت می‌گردد که اقرار به حقیقت و اعتراف به گناه و نیز توبه و بازگشت به بارگاه خدا به هنگامه فرود عذاب سود بخش نخواهد بود و باید پیش از آن چاره‌ای اندیشید. (صفحه ۲۵۰)

۴۳. آیه (اخطار به همه فرزندان آدم)

اشاره

یا بَنی آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنا عَلَیْکُمْ لِباساً یُواری سَوْآتِکُمْ وَ ریشاً وَ لِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیْرٌ ذلِکَ مِنْ آیاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُون ای فرزندان آدم، لباسی برای شما فرود فرستادیم که اندام شما را می‌پوشاند و مایه زینت شما است و لباس پرهیزگاری بهتر است، اینها (همه) از آیات خدا است، شاید متذکر (نعمت‌های او) شوند. (۲۶ / اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«ریش» در اصل واژه عربی به معنی پرهای پرندگان است و از آن جا که پرهای پرندگان لباسی طبیعی در اندام آنها است، به هرگونه لباس، نیز گفته می‌شود، ولی چون پرهای پرندگان غالبا به رنگ‌های مختلف و زیبا است، یک نوع مفهوم زینت در معنی کلمه «ریش» افتاده است، علاوه بر این به پارچه‌هایی که روی زین اسب و یا جهاز شتر می‌اندازند، ریش گفته می‌شود. به دنبال این جمله که درباره لباس ظاهری سخن گفته است، قرآن بحث را به لباس معنوی کشانده و آن چنان که سیره قرآن در بسیاری از موارد است، هر دو جنبه را به هم می‌آمیزد و می‌گوید: «لباس پرهیزگاری و تقوا از آن هم بهتر است» (وَ لِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیْرٌ). تشبیه تقوا و پرهیزگاری به لباس، تشبیه بسیار رسا و گویایی است، زیرا همانطور که لباس هم بدن انسان را از سرما و گرما حفظ می‌کند و هم سپری است در برابر بسیاری از خطرها و هم عیوب جسمانی را می‌پوشاند و هم زینتی است برای انسان، روح تقوا و پرهیزگاری نیز علاوه بر پوشانیدن بشر از زشتی گناهان و حفظ از بسیاری از خطرات فردی و اجتماعی، زینت بسیار بزرگی برای او محسوب می‌شود، زینتی است چشمگیر که بر شخصیت او می‌افزاید. در این که منظور از لباس تقوا چیست، در میان مفسران بسیار گفتگو شده است، بعضی آن را به معنی عمل صالح و بعضی حیاء و بعضی لباس عبادت و بعضی به معنی لباس جنگ مانند زره و خود و حتی سپر گرفته‌اند، زیرا تقوا از ماده «وِقایَة» به معنی نگاهداری و حفظ است و به همین معنی در قرآن مجید نیز آمده است، (صفحه ۲۵۱) چنان که در آیه ۸۱ سوره نحل می‌خوانیم: «وَ جَعَلَ لَکُمْ سَرابیلَ تَقیکُمُ الْحَرَّ وَ سَرابیلَ تَقیکُمْ بَأْسَکُمْ: و برای شما پیراهن‌هایی قرار داد که شما را از گرما حفظ می‌کند و هم پیراهن‌هایی که شما را در میدان جنگ محفوظ می‌دارد». ولی آیات قرآن غالبا معنی وسیعی دارد که مصداق‌های مختلف را دربرمی‌گیرد، در آیه مورد بحث نیز می‌توان تمام این معانی را از آیه استفاده کرد و از آن جا که لباس تقوا در مقابل لباس جسمانی قرار گرفته، به نظر می‌رسد که منظور از آن، همان روح تقوا و پرهیزگاری است که جان انسان را حفظ می‌کند و معنی حیاء و عمل صالح و امثال آن در آن جمع است.

فرود آمدن لباس

در آیات متعددی از قرآن، به جمله «اَنْزَلْنا» (فرو فرستادیم) برخورد می‌کنیم که ظاهرا با مفهوم فرستادن از طرف بالا به سمت پایین، سازش ندارد، مانند آیه مورد بحث، زیرا خداوند در این آیه می‌فرماید: «لباسی برای شما فرو فرستادیم که اندام شما را می‌پوشاند» ، در حالی که می‌دانیم لباس یا از پشم حیوانات گرفته می‌شود و یا از مواد گیاهی و مانند اینها که همه از زمین است. در آیه ۶ سوره زمر نیز می‌خوانیم: «وَ أَنْزَلَ لَکُمْ مِنَ الْأَنْعامِ ثَمانِیَةَ أَزْواجٍ: برای شما هشت زوج از چهارپایان فرو فرستاد» و در آیه ۲۵ سوره حدید آمده: «وَ اَنْزَلْنَا الْحَدیدَ: ... آهن را فرو فرستادیم». ... بسیاری از مفسران اصرار دارند که اینگونه آیات را به معنی نزول مکانی، یعنی از طرف بالا به پایین تفسیر کنند، مثلاً بگویند: چون آب باران از بالا به زمین نازل می‌شود و گیاهان و حیوانات از آن سیراب می‌گردند، بنابراین مواد لباس‌ها به یک معنی از آسمان به زمین فرستاده شده است، در مورد آهن نیز سنگ‌های عظیم آسمانی که ترکیبات آهن در آن وجود داشته، به سوی زمین جذب شده است. ولی با توجه به این که نزول، گاهی به معنی نزول مقامی آمده است و در استعمالات روزانه نیز زیاد به کار می‌رود و مثلاً می‌گویند: از طرف مقام بالا چنین دستوری صادر شده و یا می‌گوییم: «رَفَعْتُ شَکْوایَ اِلَی الْقاضِی: شکایتم را به سوی قاضی بالا بردم» ، هیچ لزومی ندارد که ما اصرار بر تفسیر این آیات به نزول مکانی داشته باشیم و از آن جا که نعمت‌های (صفحه ۲۵۲) پروردگار از طرف مقام والای ربوبیت به بندگان ارزانی شده، تعبیر به نزول در آن، کاملاً مفهوم و قابل درک است. نظیر این موضوع، در الفاظ اشاره به قریب و بعید نیز دیده می‌شود که گاهی یک موضوع مهم

که از نظر مکانی در دسترس ما است، ولی از نظر مقامی بسیار بلندپایه است، با «اسم اشاره بعید» از آن تعبیر می‌کنیم، مثلاً ـ در فارسی می‌گوییم: به آن جناب چنین معروض می‌دارم (با این که طرف نزدیک ما نشسته است) و در قرآن مجید می‌خوانیم: «ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فیهِ: آن کتاب پر عظمت بلند پایه (یعنی قرآن) جای شک و تردیدی ندارد».

لباس در گذشته و حال

تا آن جا که تاریخ نشان می‌دهد، همیشه انسان لباس می‌پوشیده است، ولی البته در طول تاریخ و با گذشت زمان و باتفاوت امکنه، لباس‌ها فوق‌العاده متنوع و متفاوت بوده است و درگذشته بیشتر لباس به عنوان حفظ از سرما و گرما و همچنین زینت و تجمل مورد استفاده قرار می‌گرفته است و جنبه ایمنی و حفاظت آن در درجه بعد بوده، اما در زندگی صنعتی امروز، نقش ایمنی لباس و جنبه حفاظت آن در بسیاری از رشته‌ها در درجه اول اهمیت قرار دارد، فضانوردان، مأموران آتش نشانی، کارگران معادن، غواصان وبسیاری دیگر، از لباس‌های مخصوص برای حفظ خود در برابر انواع خطرها استفاده می‌کنند. وسایل تولید لباس در عصر ما به قدری متنوع شده و توسعه یافته است که با گذشته اصلاً قابل مقایسه نیست. نویسنده تفسیر «المَنار» در جلد هشتم در ذیل آیه مورد بحث چنین می‌نویسد: یکی از رؤسای کشور آلمان روزی از یک کارخانه پارچه‌بافی دیدن می‌کرد، هنگام ورود در کارخانه، گوسفندانی را به او نشان دادند در حالی که مشغول چیدن پشم از آنها بودند، پس از بازدید به هنگامی که می‌خواست از کارخانه خارج شود، پارچه‌ای به عنوان هدیه به او دادند و به او گفتند: این پارچه از پشم همان گوسفندانی است که به هنگام ورود در برابر شما چیده شد، یعنی یکی دو ساعت بیشتر طول نکشید که پشم از بدن گوسفند فرود آمد و پارچه جالبی برای پوشش رئیس کشور شد. اما متأسفانه در عصر ما، جنبه‌های فرعی و حتی نامطلوب و زننده لباس به قدری گسترش یافته که فلسفه اصلی لباس را (صفحه ۲۵۳) تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد. لباس عاملی شده برای انواع تجمل‌پرستی‌ها، توسعه فساد، تحریک شهوات، خودنمایی و تکبر و اسراف و تبذیر و امثال آن، حتی گاه لباس‌هایی در میان جمعی از مردم به خصوص «جوانان غرب‌زده» دیده می‌شود که جنبه جنون‌آمیز آن بر جنبه عقلانیش برتری دارد و به همه چیز شباهت دارد جز به لباس، اصولاً ـ چنین به نظر می‌رسد که کمبودهای روانی، عاملی برای به نمایش گذاردن اینگونه انواع لباس‌های عجیب و غریب است، افرادی که نمی‌توانند با کار چشمگیری خود را به جامعه نشان دهند، سعی دارند با لباس‌های نامأنوس و عجیب و غریب، وجود و حضور خود در جامعه را اثبات کنند و لذا ملاحظه می‌کنیم افراد با شخصیت و آنها که دارای عقده حقارتی نیستند، از پوشیدن اینگونه لباس‌ها متنفرند. به هر صورت ثروت‌های عظیمی که از طریق لباس‌های گوناگون و مد پرستی‌های مختلف و چشم هم چشمی‌ها در مسأله لباس، نابود می‌شود، رقم بسیار مهمی را تشکیل می‌دهد که اگر صرفه‌جویی می‌شد، بسیاری از مشکلات اجتماعی را حل می‌کرد و مرهم‌های مؤثری بر زخم‌های جانکاه جمعی از محرومان جامعه بشری می‌گذارد. مسأله مُد پرستی در لباس، نه تنها ثروت‌های زیادی را به کام خود فرو می‌کشد، بلکه قسمت مهمی از وقت‌ها و نیروهای انسانی را نیز بر باد می‌دهد. از تاریخ زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سایر پیشوایان بزرگ استفاده می‌شود که آنها با مسأله تجمل پرستی در لباس سخت مخالف بودند تا آن جا که در روایتی می‌خوانیم که؛ هیأتی از مسیحیان نجران به خدمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رسیدند، در حالی که لباس‌های ابریشمین بسیار زیبا که تا آن زمان در اندام عرب‌ها دیده نشده بود، در تن داشتند، هنگامی که به خدمت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله رسیدند و سلام کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ سلام آنها را نگفت، حتی حاضر نشد یک کلمه با آنها سخن گوید، از علی در این باره چاره خواستند و علت روی گردانی ایشان را از آنها جویا شدند، علی فرمود: من چنین فکر می‌کنم که اینها باید این لباس‌های زیبا و انگشترهای گران قیمت را از تن بیرون کنند، سپس خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله برسند، آنها چنین کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله (صفحه ۲۵۴) سلام آنها را پاسخ داد و با آنها سخن گفت، سپس فرمود: «وَ الَّذی بَعَثَنی بِالْحَقِّ لَقَدْ اتُونِیَ الْمَرَّةَ الْاُولی

وَ اِنَّ اِبْلیسَ لَمَعَهُمْ: سوگند به خدایی که مرا به حق فرستاده است، نخستین بار که اینها بر من وارد شدند، دیدم شیطان نیز به همراه آنها است». (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«لِباس»: جامه و هر چیزی پوشیدنی. «ریش»: این واژه در اصل به مفهوم پر و بال مرغ و پوشش پرندگان است که هم لباس آنهاست و هم به تناسب رنگارنگ بودن پرها، آرایش و زینت آنها به شمار می‌رود. «زَجّاج» می‌گوید: این واژه به مفهوم هر چیزی است که برای جسم و زندگی انسان سودمند باشد، خواه لباس یا چیز دیگر و به باور برخی مفهوم جامه است.

هشدار به انسانها

قرآن در آیات گذشته روشنگری فرمود که کره زمین فرودگاه و جایگاه انسان برای زندگی است، اینک در این آیات از نعمتهایی که به او ارزانی شده است سخن دارد و می‌فرماید: یا بَنی آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنا عَلَیْکُمْ لِباساً یُواری سَوْآتِکُمْ روی سخن در آیه مبارکه با همه انسانهاست، همه کسانی که به تدریج در کره زمین پدیدار می‌گردند. روشن است که خطاب به کسانی که هنوز نیامده‌اند در صورتی که آمدنشان تردید ناپذیر باشد و شرایط تکلیف در آنان گرد آید درست است. در تفسیر آیه شریفه دیدگاهها اندکی متفاوت است؛ برای نمونه: ۱ «جبّائی» می‌گوید: هنگامی که «آدم» و «حوّا» به زمین فرود آمدند، لباس نیز بر آنان فرود آمد تا به وسیله آن اندام خویش را بپوشانند. ***** ۱- «سفینهٔ البحار» ، جلد ۲، صفحه ۵۰۴، ماده «لبس». (صفحه ۲۵۵) ۲ «حَسَن» می‌گوید: منظور این است که به وسیله بارانی که از آسمان فرود می‌ریزد، همه چیزهای مورد نیاز انسان، از جمله موادّ اولیّه پوشش و لباس او نیز به دست می‌آید. ۳ به باور برخی، این تعبیر بدان دلیل است که همه برکات از آسمانها فرود می‌آید، همانگونه که قرآن آهن را نیز فرود آمده از آسمان می‌خواند: وَ أَنْزَلْنَا الْحَدیدَ (... ۱) ۴ امّا به باور «ابو مسلم» منظور این است که جامه و دیگر وسایل زندگی را به شما ارزانی داشتیم. یادآوری این نکته لازم است که تعبیرهایی چون فرو فرستاده شدن نعمتها از آسمان به زمین، در حقیقت نوعی سپاس از ارزانی دارنده نعمت‌ها و ستایش اوست، که بدین وسیله ما بندگی و نیاز خویش را در برابر آن هستی بخش با عظمت بیان می‌کنیم. ۵ و از دیدگاه «ابوعلی» منظورِ آیه شریفه این است که: ما لباس و دیگر وسایل زندگی را برای شما پدید آوردیم، همانگونه که می‌فرماید: و از دامها هشت جفت برای شما فرود آورد. (۲)

وَ ریشا

در مورد این واژه دیدگاهها یکسان نیست: ۱ به باور برخی منظور وسایل زندگی است. ۲ امّا به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس» و ...منظور ثروت و امکانات مادّی است. ۳ از دیدگاه «ابن زید» منظور زیبایی و جمال است. ۴ و از دیدگاه برخی دیگر امکانات زیست و نعمتهاست. به باور ما هر کدام از مفسّران بخشی از نعمتهای خدا و چیزهای خوب و موردنیاز و بخشی از مفهوم آیه را بیان کرده‌اند. ۱ سوره حدید، آیه ۲۵. ۲ سوره زمر، آیه ۶. (صفحه ۲۵۶)

وَ لِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیْرٌ

و لباس پروا پیشگی است که از همه لباسها و جامه‌ها بهتر است. در این مورد که منظور از این جامه چیست، دیدگاهها یکسان

نیست: ۱ به باور «ابن عبّاس» منظور از جامه تقوا، انجام کارهای شایسته است. ۲ امّا به بارو «حَسَن» منظور ارزش اخلاقی حیا و آزرم می‌باشد که به سان پوششی اندام انسان و فراز و نشیبهای آن را می‌پوشاند. ۳ از دیدگاه «جبّائی» منظور لباس ویژه و زاهدانه‌ای است که پارسایان از سر فروتنی می‌پوشند. ۴ و از دیدگاه «زید» فرزند حضرت سجّاد علیه‌السلام منظور لباس جهاد است. ۵ «عُرْوَه» می‌گوید: منظور ترس از خداست. ۶ و «ابن زید» می‌گوید: منظور پوشش مناسب برای پوشاندن فراز و نشیبهای بدن است. ۷ و برخی نیز بر آنند که: منظور جامه ایمان به خداست. به باور ما همه این مفاهیم و دریافتها از آیه شریفه جالب است و هر کدام از این جامه‌ها که انسان بر تن نماید به خیر و صلاح اوست. ذلِکَ مِنْ آیاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ. اینها همه از نشانه‌های قدرت و عظمت اوست؛ او همه اینها را پدید آورده است، باشد که انسانها بیندیشند و ایمان آورند و دستورات زندگی‌ساز او را به کار بندند. (صفحه ۲۵۷)

۴۴. آیه (شیطان دشمن دیرینه شماست، مراقب او باشید)

اشاره

یا بَنی آدَمَ لا یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطانُ کَما أَخْرَجَ أَبَوَیْکُمْ مِنَ الْجَنَّةِ یَنْزِعُ عَنْهُما لِباسَهُما لِیُرِیَهُما سَوْآتِهِما إِنَّهُ یَراکُمْ هُوَ وَ قَبیلُهُ مِنْ حَیْثُ لا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّیاطینَ أَوْلِیاءَ لِلَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ ای فرزندان آدم، شیطان شما را نفریبد، آن چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و لباسشان را از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد، چه این که او و همکارانش شما را می‌بینند و شما آنها را نمی‌بینید (اما بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی‌آورند. (۲۷ / اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه خداوند به همه افراد بشر و فرزندان آدم هشدار می‌دهد که مراقب فریبکاری شیطان باشند، زیرا شیطان سابقه دشمنی خود را با پدر آنها نشان داده، همانطور که لباس بهشتی را بر اثر وسوسه‌ها از اندام او بیرون کرد، ممکن است لباس تقوا را از اندام ایشان بیرون نماید. سپس تأکید می‌کند که حساب شیطان و همکارانش از سایر دشمنان جدا است، «او و همکارانش شما را می‌بینند در حالی که شما آنها را مشاهده نمی‌کنید» و از چنین دشمنی باید سخت برحذر بود (إِنَّهُ یَراکُمْ هُوَ وَ قَبیلُهُ مِنْ حَیْثُ لا تَرَوْنَهُم). در حقیقت آن جا که تصور می‌کنید تنها خودتان هستید و خودتان، ممکن است آنها حضور داشته باشند و به راستی باید در برابر چنین دشمن ناپیدایی که لحظات حمله او را با دقت نمی‌توان پیش‌بینی کرد، همیشه آماده دفاع بود و در پایان آیه جمله‌ای بیان می‌کند که در حقیقت پاسخی است به یک ایراد مهم و آن این که اگر کسی بگوید: چگونه خداوند دادگر و مهربان دشمنی را با این قدرت بر انسان مسلط ساخته، دشمنی که هیچگونه موازنه قوا با او ندارد، به هر کجا بخواهد، می‌رود بدون این که کسی حضورش را احساس کند، حتی طبق بعضی از روایات در درون وجود انسان همچون جریان خون در رگ‌ها حرکت می‌کند، آیا این با عدالت پروردگار سازگار است؟ آیه در پاسخ این سؤال احتمالی می‌گوید: «ما شیاطین را (صفحه ۲۵۸) اولیاء و سرپرستان افراد بی‌ایمان قرار دادیم» (إِنَّا جَعَلْنَا الشَّیاطینَ أَوْلِیاءَ لِلَّذینَ لا یُؤْمِنُون). یعنی آنها هرگز اجازه ورود به منطقه روح و قلب افرادی که آمادگی خود را برای پذیرش آنان اعلام نداشته‌اند، ندارند و به عبارت دیگر گام‌های نخستین از طرف خود انسان برداشته می‌شود و اجازه ورود به کشور تن از طرف او داده می‌شود و تنها پس از موافقت خود انسان است که شیطان می‌تواند از مرزهای روح او بگذرد، بنابراین کسانی که دریچه‌های روح خود را به روی شیاطین ببندند، آنها قدرت عبور از آن را نخواهند داشت. آیات دیگر قرآن نیز شاهد این حقیقت است، در آیه ۱۰۰ سوره نحل می‌خوانیم: «إِنَّما سُلْطانُهُ عَلَی الَّذینَ یَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذینَ هُمْ بِهِ مُشْرِکُونَ: تسلط

شیطان بر آنها است که به او عشق می‌ورزند و او را سرپرست خود انتخاب کرده‌اند و کسانی که او را پرستش می کنند» و در آیه ۴۲ سوره حجر می‌خوانیم: «إِنَّ عِبادی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ إِلاَّ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغاوینَ: تو بر بنـدگان من تسلط نخواهی داشت، مگر بر گمراهانی که از تو پیروی می کنند». به تعبیر دیگر درست است که ما شیطان و همکارانش را نمی‌بینیم، ولی به اصطلاح رد پای آنها را می‌توانیم مشاهده کنیم، هرجا مجلس گناه است و در هر نقطه‌ای وسایل معصیت آماده است و در هر موقع پای زرق و برق دنیا و تجمل پرستی به میان می‌آید و به هنگام طغیان غرایز و در موقع برافروخته شدن آتش خشم و غضب، حضور شیطان قطعی است و گویا در چنین مواردی انسان صدای وسوسه او را با گوش دل می‌شنود و رد پای او را با چشم خود می‌بیند. در این زمینه حدیث جالبی از امام باقر نقل شده است که فرمود: «هنگامی که نوح به قوم خود نفرین کرد و هلاکت آنها را از خدا خواست (و طوفان همه را درهم کوبید)، ابلیس نزد او آمد و گفت: تو حقی بر گردن من داری که من آن را تلافی کنم، نوح (در تعجب فرو رفت) گفت: بسیار بر من گران است که حقی بر تو داشته باشم، چه حقی؟ گفت: همان نفرینی که درباره قومت کردی و آنها را غرق نمودی و احدی باقی نماند که من او را گمراه سازم، بنابراین من تا مدتی راحتم تا زمانی که نسل دیگری به پاخیزند و من به گمراه ساختن آنها مشغول شوم. نوح (با این که حداکثر کوشش را برای هدایت قوم خود کرده بود، در عین حال ناراحت شد و) (صفحه ۲۵۹) به ابلیس گفت: حالا چه جبرانی می‌خواهی بکنی؟ گفت: در سه موقع به یاد من باش که من نزدیک‌ترین فاصله را به بندگان در این سه موقع دارم؛ هنگامی که خشم تو را فرا می گیرد، به یاد من باش، هنگامی که میان دو نفر قضاوت می کنی، به یاد من باش و هنگامی که با زن بیگانه‌ای تنها هستی و هیچکس در آن جا نیست، باز به یاد من باش». (۱) نکته دیگری که در اینجا باید به آن توجه داشت، این است که جمعی از مفسران از آیه فوق چنین استفاده کرده‌اند که شیطان برای انسان به هیچ وجه قابل رؤیت نیست در حالی که از پاره‌ای از روایات استفاده می‌شود که چنین امری احیانا ممکن است. ولی ظاهرا این دو باهم منافاتی ندارند، زیرا قاعده اصلی آن است که مشاهده نشود ولی این قاعده مانند بسیاری از قاعده‌های دیگر موارد استثنایی دارد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«فِتْنَه»: آزمون و امتحان. «قَبیل»: گروهی است که از گروههای گوناگون پدید آمده‌اند، امّا «قبیله» گروهی است که از یک پدر و مادر ریشه می گیرند. دگر باره آفریدگار هستی روی سخن را متوجّه همه انسانها ساخته و می‌فرماید: یا بَنی آدَمَ لا یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطانُ هان ای فرزندان آدم!مباد شیطان شما را بفریبد و از راه دین خدا گمراه و از حق و عدالت دور کند و با وسوسه و دعوت به سوی نافرمانی و گناه گرفتارتان سازد. در آیه شریفه در حقیقت به شیطان در مورد گمراه ساختن انسانها هشدار داده شده است و معنای آیه این است که: ای فرزندان آدم! نباید شیطان شما را گمراه سازد؛ و به طور صریح به انسانها هشدار داده نشده است؛ چرا که این شیوه سخن برای بیم رسانی مردم سودمندتر و رساتر است، و در حقیقت دو نکته را در بر دارد؛ یکی هشدار از ***** ۱- «بحار الانوار» ، جلد ۱۱، صفحه ۳۱۸ (طبع جدید). (صفحه ۲۶۰) دشمنی خطرناک که همواره در کمین است، و دیگر لزوم آگاهی و هشیاری و رویارویی در برابر او. کَما أَخْرَجَ أَبَوَیْکُمْ مِنَ الْجَنَّةِ همانگونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون راند. چرا که این شیطان بود که با وسوسه‌های خود آنان را فریفت و باعث بیرون رانده شدنشان از بهشت پر طراوت و زیبا شد. روشن است که بیرون آمدن آنان از بهشت به دستور خدا بود، امّا وسوسه‌های شیطان و نزدیک شدن آن دو به آن درخت موجب صدور فرمان گردید. این شیوه سخن در آیات بسیار است؛ برای نمونه در مورد فرعون می‌فرماید: «او پسران بنی اسرائیل را سر می‌برید» (۱) در حالی که دیگران این کار را به دستور او انجام می‌دادند، و منظور آیه این است که این کار گناهی نا بخشودنی و شقاوتی وحشتناک بود و

سبب واقعی آن خود فرعون و نظام استبدادی او بود. یَنْزِعُ عَنْهُما لِباسَهُما لِیُرِیَهُما سَوْآتِهِما او با فریبکاری و دعوت به خوردن از میوه آن درخت، لباس زیبا و آراسته بهشت را از اندام آنان بیرون آورد تا فراز و نشیب بدنشان را به آنان بنمایاند. إِنَّهُ یَراکُمْ هُوَ وَ قَبِیلُهُ مِنْ حَیْثُ لا تَرَوْنَهُمْ شیطان و فرزندان و پیروانش شما را می‌بینند و در کمین شما هستند و شما آنان را نمی‌بینید. «ابن عبّاس» در این مورد می گوید: شیطانها به سان خون در رگ و پوست انسانها در گردشند و سینه‌های مردم منزلگاه آنهاست که قرآن می‌فرماید: همو که در سینه‌های مردم وسوسه می کند: الَّذی یُوَسْوِسُ فی صُدُورِ النَّاسِ. (۲) و «قتاده» می گوید: به خدای سوگند: دشمنی که تو را می‌بیند و تو او را نمی‌بینی خطرناک‌تر و تحمّل ناپذیرتر است، مگر نسبت به کسانی که به راستی به خدا پناه برند ۱ سوره قصص، آیه ۴. ۲ سوره ناس، آیه ۵. (صفحه ۲۶۱) و او پناهشان دهد؛ چرا که دشمنی نهان و در کمین که انسان او را نمی‌بیند بسیار خطرناک‌تر و وحشتناک‌تر است. به همین جهت هرگاه در ذهن و دل خویش وسوسه‌ای را احساس کردیم باید به هوش باشیم که وسوسه شیطان نباشد.

چرا نمی‌توان شیطان رادید؟

شیطان را نمی توان دید، چرا که جسم او بسیار لطیف و شفاف است و دیدن او نیازمند به بینایی بسیار نیرومندی است. به باور گروهی، شیطان را نمی‌توان دید، امّا ممکن است خدا او را در نظر کسانی که جنّیان را احضار می کنند پدیدار سازد. این دیدگاه مورد تأیید «مُفید» ، «علی بن عیسی» ، «ابن اَخْشید» و «ابو هُذَیْل» است، و مرحوم «طَبْرِسی» نیز این دیدگاه را بهتر دانسته است. امّا به باور «جبّائی» جنّ و شیطان را نمی‌توان دید؛ چرا که قرآن می‌فرماید: شما آنها را نمی‌بینید. آری ممکن است در زمان پیامبران همانگونه که خدا فرشتگان را به پیامبران نمایانده، آنها را نیز به آنان نشان داده باشد. اِنّا جَعَلْنَا الشَّیاطینَ اَوْلِیاءَ لِلَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ. ما حکم کرده‌ایم که شیطانها دوستان و سرپرستان مردمی هستند که ایمان نمی‌آورند؛ چرا که این دو گروه در گسترش فساد و تباهی و نشر باطل و بیداد، یار و یاور یکدیگرند. یادآوری می گردد که واژه «جعل» به مفهوم «حکم» ، باز هم نمونه دارد؛ از جمله در این آیه که می‌فرماید: وَ جَعَلُوا الْمَلائِکَةَ الَّذینَ هُمْ عِبادُ الرَّحْمنِ إناثاً. (۱) فرشتگانی را که خود، بندگان خدای مهربان هستند، مادینه و دختران او حکم کردند. به هر حال آیه مورد بحث خاطرنشان می‌سازد که شیطانها با همه فریبکاری و وسوسه و شگردشان تنها بر شرک‌گرایان و ظالمان و گناهکاران و غافلان چیره‌اند، نه بر ایمان آوردگان راستین به خدا. ۱ سوره زخرف، آیه ۱۹. (صفحه ۲۶۲)

۴۵. آیه (عمران و آبادی در سایه ایمان و تقوا)

اشاره

وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُری آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ وَ لکِنْ کَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ و اگر مردمی که در شهرها و آبادی‌ها زندگی دارند، ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می گشاییم ولی (آنها حقایق را) تکذیب کردند، ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم. (۹۶/اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«بَرَکات» جمع «برکت» است، این کلمه در اصل به معنی ثبات و استقرار چیزی است و به هر نعمت و موهبتی که پایدار بماند، اطلاق می گردد، در برابر موجودات بی‌برکت که زود فانی و نابود و بی‌اثر می‌شوند. منظور از «بَرَکات» زمین و آسمان، نزول باران

و روییدن گیاهان است. ایمان و تقوا نه تنها سبب نزول برکات الهی می‌شود، بلکه باعث می گردد که آن چه در اختیار انسان قرار گرفته، در مصارف مورد نیاز به کار گرفته شود، مثلاً امروز ملاحظه می کنیم قسمت بسیار مهمی از نیروهای انسانی و منابع اقتصادی در مسیر «مسابقه تسلیحاتی» و ساختن سلاح‌های نابود کننده صرف می گردد، اینها مواهبی هستند فاقد هرگونه برکت، به زودی از میان می‌روند و نه تنها نتیجه‌ای نخواهند داشت، ویرانی هم به بار می‌آورند، ولی اگر جوامع انسانی ایمان و تقوا داشته باشند، این مواهب الهی به شکل دیگری در میان آنها درمی‌آید و طبعا آثار آن باقی و برقرار خواهد ماند و مصداق کلمه برکات خواهند بود. در آیه فوق کلمه «اَخَذَ» که به معنی گرفتن است، در مفهوم مجازات و کیفر دادن به کار رفته و این در حقیقت به خاطر آن است که معمولاً ـ کسی را که می‌خواهند مجازات کنند، نخست می گیرند و او را با وسایلی می‌بندند که هیچگونه قدرت فرار نداشته باشند، سپس او را کیفر می‌دهند. گرچه آیه شریفه مورد بحث، ناظر به وضع اقوام پیشین است، ولی مسلما مفهوم آن یک مفهوم وسیع و عمومی و دایمی است و انحصار به هیچ قوم و ملتی ندارد و این یک سنت الهی است که افراد بی‌ایمان و آلوده و فاسد گرفتار انواع (صفحه ۲۶۳) واکنش‌ها در همین زندگی دنیای خود خواهند شد، گاهی بلاهای آسمان و زمین بر سر آنها می‌بارد و گاهی آتش جنگ‌های جهانی یا منطقه‌ای، سرمایه‌های آنها را در کام خود فرو می گیرد و گاهی ناامنی‌های جسمانی و روانی آنها را تحت فشار قرار می‌دهد و به تعبیر قرآن، این وابسته به «کسب و اکتساب» و اعمالی است که خود انسان انجام می‌دهد، فیض خدا محدود و ممنوع نیست، همانطور که مجازات او اختصاص به قوم و ملت معینی ندارد.

چرا خانواده‌ها و ملل فاقد ایمان، زندگی مرفه دارند؟

از آن چه در بالا ـ گفتیم، پاسخ یک سؤال که زیاد در میان جمعی مورد بحث و گفتگو است، روشن می گردد و آن این که اگر ایمان و تقوا، موجب نزول انواع برکات الهی است و نقطه مقابل آن باعث سلب برکات است، چرا مشاهده می کنیم خانواده‌ها و ملت‌های بی‌ایمانی را که غرق ناز و نعمتند، در حالی که جمعی از افراد باایمان به سختی روزگار می گذرانند؟ پاسخ این سؤال با توجه به دو نکته روشن می گردد؛ ۱ این که تصور می‌شود ملت‌های فاقد ایمان و پرهیزگاری غرق در ناز و نعمتند، اشتباه بزرگی است که از اشتباه دیگری یعنی ثروت را دلیل بر خوشبختی گرفتن سرچشمه می گیرد. معمولاً مردم ایران این طور فکر می کنند که هر ملتی صنایعش پیشرفته‌تر و ثروتش بیشتر باشد، خوشبخت‌تر است، در حالی که اگر به درون این جوامع نفوذ کنیم و دردهای جان کاهی که روح و جسم آنها را درهم می کوبد، از نزدیک ببینیم، قبول خواهیم کرد که بسیاری از آنها از بیچاره‌ترین مردم روی زمین هستند، بگذریم، از این که همان پیشرفت نسبی، نتیجه به کار بستن اصولی همانند کوشش و تلاش و نظم و حس مسؤولیت است که در متن تعلیمات انبیاء قرار دارد. چند سال قبل این خبر در جراید منتشر شد که در نیویورک، یعنی یکی از ثروتمندان و پیشرفته‌ترین نقاط دنیای مادی، براثر خاموشی ناگهانی برق، صحنه عجیبی به وجود آمد، یعنی بسیاری از مردم به مغازه‌ها حمله بردند و هستی آنها را غارت کردند، تا آن جا که سه هزار نفر از غارتگران به وسیله پلیس بازداشت شدند. مسلما تعداد (صفحه ۲۶۴) غارتگران واقعی چندین برابر این عدد بوده و تنها این عده بودند که نتوانستند به موقع فرار کنند ونیز مسلم است که آنها غارتگران حرفه‌ای نبوده‌اند که نفرات خود را برای چنان حمله عمومی از قبل آماده کرده باشند، زیرا حادثه یک حادثه ناگهانی‌بود. بنابراین چنین نتیجه می گیریم که با یک خاموشی برق، ده‌ها هزار نفر از مردم یک شهر ثروتمند و به اصطلاح پیشرفته تبدیل به «غارتگر» شدند، این نه تنها دلیل بر انحطاط اخلاقی یک ملت است، بلکه دلیل بر ناامنی شدید اجتماعی نیز می‌باشد. خبر دیگری که در جراید بود، این خبر را تکمیل کرد و آن این که یکی از شخصیت‌های معروف که درهمین ایام در نیویورک در یکی از هتل‌های مشهور چندین ده طبقه‌ای نیویورک سکونت داشت، می گوید: قطع برق، سبب شد که راه رفتن در راهروهای هتل به صورت کار خطرناکی درآید، به طوری که متصدیان هتل، اجازه نمی‌دادند کسی تنها از راهروها بگذرد و به اتاق خود برسد، مبادا

گرفتار غارتگران گردد، لذا مسافران را در اکیپ‌های ده نفری یا بیشتر با مأمورین مسلح به اتاق‌های خود می‌فرستادند، شخص مزبور اضافه می کند که تا گرسنگی شدید به او فشار نمی‌آورده، جرأت نداشته است از اتاق خویش خارج گردد. اما همین خاموشی برق در کشورهای عقب مانده شرقی هرگز چنین مشکلاتی را به وجود نمی‌آورده و این نشان می‌دهد که آنها در عین ثروت و پیشرفت صنایع، کمترین امنیت در محیط خودشان ندارند، از این گذشته ناظران عینی می گویند: آدم‌کشی در آن محیط‌ها همانند نوشیدن یک جرعه آب است به همین آسانی و می‌دانیم اگر تمام دنیا را به کسی بدهند و در چنین شرایطی زندگی کند، از بیچاره‌ترین مردم جهان خواهد بود، تازه مشکل امنیت، تنها یکی از مشکلات آنها است، نابسامانی‌های فراوان اجتماعی دیگری دارند که آنها نیز به نوبه خود بسیار دردناکند، با توجه به این حقایق، ثروت را نباید با خوشبختی اشتباه کرد. ۲ اما این که گفته می‌شود؛ چرا جوامعی که دارای ایمان و پرهیزگاری هستند، عقب مانده‌اند، اگر منظور از ایمان و پرهیزگاری تنها ادعای اسلام و ادعای پای‌بند بودن به اصول تعلیمات انبیاء بوده باشد، قبول داریم چنین افرادی عقب مانده‌اند، (صفحه ۲۶۵) ولی می‌دانیم حقیقت ایمان و پرهیزگاری چیزی جز نفوذ آن در تمام اعمال و همه شؤون زندگی نیست و این امری است که با ادعا تأمین نمی گردد. با نهایت تأسف امروز اصول تعلیمات اسلام و پیامبران خدا در بسیاری از جوامع اسلامی، متروک یا نیمه متروک مانده است و چهره این جوامع، چهره مسلمانان راستین نیست. اسلام دعوت به پاکی و درستکاری و امانت و تلاش و کوشش می کند، کو آن امانت و تلاش؟ اسلام دعوت به علم و دانش و آگاهی و بیداری می کند، کو آن علم و آگاهی سرشار؟ اسلام دعوت به اتحاد و فشردگی صفوف و فداکاری می کند، آیا به راستی این اصل به طور کامل در جوامع اسلامی امروز حکمفرما است و با این حال عقب مانده‌اند؟ بنابراین باید اعتراف کرد اسلام چیزی‌است و ما مسلمانان چیز دیگر. (صفحه ۲۶۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

برکات: نعمت‌هایی که در حال فزونی است.

توسعه رزق و روزی در پرتو ایمان و پروای از خدا

در این آیه شریفه روشن می‌سازد که سعادت و سازندگی و نعمت و فراوانی در پرتو ایمان و پروا پیشگی است و عامل تباهی و نابودی جامعه‌های پیشین، عملکرد زشت و ظالمانه آنان بوده است. در این مورد می‌فرماید: وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ اگر جامعه‌ها و مردم شهرهایی که به کیفر سرکشی و حق ستیزیشان به بوته هلاکت سپرده شدند، به راستی ایمان می‌آوردند و با پذیرش دعوت‌های توحیدی پیامبران، از شرک و گناه دوری می‌جستند، ما درهای برکات روز افزون و انواع نعمت‌ها را از آسمان و زمین به وسیله باران های مناسب و حیات بخش و رویش گل‌ها و گیاهان و باروری درختان و ارزانی داشتن میوه‌های گوناگون بر روی آنان می گشودیم. آری این یکی از سنّت‌های خداست؛ همانگونه که نوح آن را به جامعه و قوم خویش باز گفت و به آنان وعده داد که اگر به راستی ایمان بیاورند، برکات آسمانی بر آنان فرود خواهد آمد. به باور برخی منظور از برکات آسمانی پذیرفته شدن دعاهاست، همانگونه که منظور از برکات زمینی برآورده شدن نیازهای مردم است. وَ لكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ امّا آنان دعوت‌های آسمانی و پیامبران دلسوز را تکذیب کردند و راه سرکشی و بیداد و پایمال ساختن حقوق مردم را در پیش گرفتند، ما نیز آنان را به کیفر نافرمانی و گناه و حق ستیزیشان گرفتار ساختیم و باران آسمان و نعمت و برکات زمین را از آنان دریغ داشتیم. (صفحه ۲۶۷)

۴۶. آیه (گناه آرامش خانواده‌ها را به هم می‌ریزد)

اشاره

أَ فَأَمِنَ أَهْلُ الْقُری أَنْ یَأْتِیَهُمْ بَأْسُنا بَیاتاً وَ هُمْ نائِمُونَ آیا اهل این آبادی‌ها از این ایمن هستند که عذاب ما شبانه به سراغ آنها بیاید در حالی که در خواب باشند؟ (۹۷/اعراف) أَ وَ أَمِنَ أَهْلُ الْقُری أَنْ یَأْتِیَهُمْ بَأْسُنا ضُحًی وَ هُمْ یَلْعَبُونَ آیا اهل آبادی‌ها از این ایمنند که عذاب ما روز به سراغشان بیاید در حالی که سرگرم بازی هستند؟ (۹۸ / اعراف) أَ فَأَمِنُوا مَکْرَ اللَّهِ فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللَّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ آیا آنها از مکر الهی غافلند در حالی که از مکر (و مجازات) خدا جز زیان‌کاران ایمن نخواهند بود. (۹۹ / اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

یعنی آنها در همه حال در روز و شب، در خواب و بیداری، در ساعات خوشی و ناخوشی همه در دست قدرت خدا قرار دارند و با یک فرمان می‌تواند همه زندگانی آنها را در هم بپیچد، بدون این که کمترین نیازی به مقدمه چینی و فراهم ساختن اسباب قبلی و گذشت زمان داشته باشد، آری تنها در یک لحظه و بدون هیچ مقدمه ممکن است انواع بلاها بر سر این انسان بی‌خبر فرود آید. عجیب این است که با تمام پیشرفتی که بشر امروز در صنایع و تکنولوژی کرده و با وجود این که نیروهای مختلف جهان طبیعت را مسخّر خویش ساخته، در برابر اینگونه حوادث، به همان اندازه ضعیف و ناتوان و بی‌دفاع است که انسانهای گذشته بودند، یعنی در برابر زلزله‌ها و صاعقه‌ها و مانند آن، کمترین تفاوتی در حال او حتی نسبت به انسانهای پیش از تاریخ، پیدا نشده است و این نشانه نهایت ضعف و ناتوانی انسان در عین قدرتمندی و توانایی او است، این واقعیتی است که باید همیشه مدّنظر همه باشد. ضمنا «مَکْر» در لغت عرب، با آن چه که در فارسی امروز از آن می‌فهمیم، تفاوت بسیار دارد، در فارسی امروز «مَکْر» به معنی نقشه‌های شیطانی و زیان‌بخش به کار می‌رود، در حالی (صفحه ۲۶۸) که در ریشه اصلی لغت عرب، «مَکْر» به معنی هر نوع چاره اندیشی برای بازگرداندن کسی از هدفش می‌باشد، اعم از این که به حق باشد یا به باطل و معمولاً در مفهوم این لغت، یک نوع نفوذ تدریجی افتاده است. بنابراین منظور از «مَکْر الهی» ، آن است که خداوند، مجرمان را با نقشه‌های قاطع و شکست‌ناپذیر بدون اختیار خودشان از زندگانی مرفه و هدف‌های خوش گذرانی بازمی‌دارد و این اشاره به همان کیفرها و بلاهای ناگهانی و بیچاره کننده است. جمله‌ای که در آخر آیه سوم است، می‌گوید: هیچکس جز زیان‌کاران خود را از مکر و مجازات الهی در امان نمی‌بینند، اکنون این سؤال پیش می‌آید که؛ آیا این جمله پیامبران و پیشوایان بزرگ و صالحان را نیز شامل می‌شود؟ بعضی چنین پنداشته‌اند که آنها از این حکم خارجند و آیه فوق، مخصوص مجرمان است، ولی ظاهر این است که این یک حکم عمومی است و همه را فرا می‌گیرد، زیرا حتی پیامبران و امامان نیز همواره مراقب اعمال خویش بوده‌اند، مبادا کمترین لغزشی از آنها سر بزند، زیرا می‌دانیم مقام معصوم بودن، مفهومش این نیست که انجام کار خلاف برای آنها محال است، بلکه آنها با نیروی اراده و ایمان و با استفاده از اختیار خود و مددهای الهی در برابر خطاها و لغزش‌ها مصونیت دارند، آنها حتی از ترک اولی می‌ترسیدند و از این که مسؤولیت‌های سنگین خود را به انجام نرسانند، بیمناک بودند، لذا در آیه ۱۵ سوره انعام درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «قُلْ اِنّی اَخافُ اِنْ عَصَیْتُ رَبّی عَذابَ یَوْمٍ عَظیم: بگو من می‌ترسم اگر نافرمانی پروردگارم کنم، گرفتار عذاب روز بزرگی شوم». روایاتی که در تفسیر آیه فوق نقل شده است، نیز آن چه را گفتیم، تأیید می‌کند. «صفوان جمال» می‌گوید: «پشت سر امام صادق نماز می‌خواندم، دیدم فرمودند: «اَللّهُمَّ لا تُؤْمِنّی مَکْرَکَ ثُمَّ جَهَرَ فَقالَ «فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللّهِ اِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ»: پروردگارا مرا از مکر خود ایمن مساز، سپس آشکارتر این قسمت از آیه را تلاوت فرمود؛ «فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللّهِ اِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ»». در «نهج البلاغه» نیز می‌خوانیم: «لا تَأْمَنَنَّ عَلی خَیْرِ هذِهِ الْاُمَّةِ عَذابَ اللّهِ لِقَوْلِ اللّهِ سُبْحانَهُ «فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللّهِ اِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ»: حتی بر نیکان این امت از کیفر الهی ایمن

مبـاش، زیرا خداونـد می‌فرمایـد؛ «فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ»». (۱) در حقیقـت ایمن نبـودن از مکر ***** ۱- «کلمات قصار» ، جمله ۳۷۷. (صفحه ۲۶۹) الهی به معنی ترس از مسؤولیت‌ها و خوف از کوتاهی در انجام وظایف است که همواره بایـد این «ترس» بـا «امیـد» به رحمت او به طور مسـاوی در دل‌هـای افراد باایمـان باشـد و موازنه این دو است که سرچشـمه هرگونه حرکت و فعالیت مثبت می‌باشـد و همان چیزی است که در تعبیر روایات به عنوان «خوف» و «رجاء» از آنها یاد شـده است و تصـریح شـده که افراد بـا ایمـان همواره در میـان این دو قرار دارنـد، ولی مجرمان زیانکار آن چنان کیفرهای الهی را فراموش کرده‌انـد که خود را در نهایت امنیت می‌بینند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

نَوْم: خوابی است که چشم و گوش را از شـنیدن و دیـدن بـازدارد. آیا مردم این شـهرهایی که در برابر پیام و پیامبران ما به سرکشـی برخاسـته و آنها را تکـذیب می‌کننـد، از این خطر ایمن هسـتند که عـذاب دردناك ما شب هنگام در حالی که در خواب خوش فرو رفته‌انـد به سـراغ آنان بیایـد؟! مگر نه این که بدتر از این به پیشـینیان قانون شـکن و تبهکارشان فرود آمد؟! ضُـحی: آغازین ساعات روز. روشن است که از دیـدگاه قرآن، کسـی که سرگرم دنیـاپرستی و دنیاداری باشـد و آخرت را رها کنـد، گویی سـرگرم بیهوده کاری و بازی است و نیز روشن است که منظور از مردم این شـهرها، هر جامعه و تمدن و مردمی است که سـرگرم کارهای بیهوده و سرگرمی و دنیاداری باشـند و پیام خـدا و پیامبران و سـرای آخرت را وانهنـد. آری، پیام آیه هشـدار به همگان است گرچه به خاطر هشـدار بـه شـرك گرایـان مکّه و سرکشـی و خیره‌سـری آنـان فرود آمـده است. امن: امنیّت و آرامش، در برابر ترس و دلهره. مکر: نیرنگ، تدبیر و چاره‌اندیشـی. در آیه مورد بحث می‌فرماید: اَفَاَمِنُوا مَکْرَ اللّهِ (صـفحه ۲۷۰) به بـاور «جُبّائی» منظور این است که: آیا اینان از این واقعیت، که عـذاب خـدا به گونه‌ای آنان را فراگیرد که خود در نیابنـد ایمن هسـتند؟! نامبرده می‌افزایـد: بـدان دلیل آیه شریفه عـذاب خـدا را مکر و تدبیر الهی نامیده است که به گونه‌ای گریبان آنان را می‌گیرد که خود نمی‌فهمند و نمی‌دانند؛ درسـت همـانگونه که مکر و نیرنـگ، طرف را غـافلگیر می‌سـازد. امّا برخی بر آننـد که مکر خـدا این است که آنان را به وسـیله نعمت‌هایی چون تندرستی، طول عمر، فراوانی مال و قدرت و شوکت پوشالی و بادآورده سرگرم و غافلگیر می‌سازد. فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللّهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ. در حالی که جز مردم زیانکار، هیچ کس خود را از تدبیر و مکر خدا در امان نمی‌نگرد.

چگونه؟

آیه شـریفه می‌فرمایـد جز زیانکاران هیـچ کس خویشـتن را از مکر الهی در امان نمی‌نگرد، در حالی که پیامبران و شایسـته کرداران زیانکار نیستند و در همان حال خود را از مکرالهی در امان می‌نگرند، این چگونه است؟!

پاسخ

۱ به بـاور گروهی منظـور این است که گناهکـارانی خود را از مکر الهی در امـان می‌نگرنـد که زیانکـار باشـند و کـاری به شایسـته کرداران ندارد؛ چرا که آنان حسابشان از اینها جداست و قرآن در مورد آنان می‌فرماید: پرواپیشـگان در بوسـتانها و چشـمه سارهای بهشت‌انـد: إِنَّ الْمُتَّقینَ فی جَنَّاتٍ وَ عُیُونٍ. (۱) ۲ و به بـاور گروهی دیگر منظور این است که جز مردم زیانکار هیـچ کس گناهکاران را از عـذاب و کیفر خـدا ایمن نمی‌دانـد. ۱ سـوره حجر، آیه ۴۵. (صفحه ۲۷۱) ۳ از دیـدگاه پـاره‌ای منظـور این است که جز مردم

زیانکار که از فرزانگی و حکمت خدا آگاهی ندارند، هیچکس خود را از عذاب او در امان نمی‌نگرد. کوتاه سخن این که هدف و پیام آیه شریفه این است که مردم را به گونه‌ای راهنمایی کند که از کیفر خدا بیمناک باشند و در راه فرمانبرداری از او شتاب گیرند و هرگز در این سرا و سرای آخرت به خود وعده امنیّت ندهند و همواره مراقب اندیشه، عقیده، گرایش، عملکرد، اخلاق و رفتار خویش باشند. (صفحه ۲۷۲)

۴۷. «أَ وَ لَمْ یَهْدِ ...

آیه

«أَ وَ لَمْ یَهْدِ لِلَّذینَ یَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِها أَنْ لَوْ نَشاءُ أَصَبْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ نَطْبَعُ عَلی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا یَسْمَعُونَ»

ترجمه

آیا کسانی که وارث روی زمین بعد از صاحبان قبلی آن می‌شوند، عبرت نمی‌گیرند که اگر بخواهیم آنها را نیز به گناهانشان هلاک می‌کنیم و بر دل‌هایشان مهر می‌نهیم تا (صدای حق را) نشنوند. (۱۰۰/اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این که چگونه خداوند حسّ تشخیص را از این دسته مجرمان می‌گیرد، در «تفسیر نمونه» ، جلد اول، ذیل آیه ۷ سوره بقره، توضیح بیشتری مطرح گشته است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در این آیه شریفه در نکوهش کسانی که از سرگذشت عبرت انگیز پیشینیان اندرز نگرفته و همچنان به سرکشی و حق‌ستیزی و بیهوده کاری روی می‌آورند می‌فرماید: أَ وَ لَمْ یَهْدِ لِلَّذینَ یَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِها أَنْ لَوْ نَشاءُ أَصَبْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ پرسش در آغاز آیه شریفه برای تقریر است و فاعل فعل نیز به باور گروهی، از جمله «ابن عبّاس» خداست. امّا برخی بر آنند که فاعل آن مشیت و خواست خداست، چرا که «أَنْ لَوْ نَشاءُ» ، به تأویل مصدر می‌رود و فاعل آن است. به هر حال پیام آیه این است که: آیا کسانی که وارث سرزمین گذشتگانند و مردمی که اینک بر قلمرو زندگی دیروز آنان، بساط زندگی پهن کرده‌اند، با نگرش به سرنوشت آنان به خود نیامده و در نیافته‌اند که اگر بخواهیم می‌توانیم اینان را نیز به کیفر گناهانشان به سرنوشت عبرت انگیز آنان گرفتار سازیم؟! وَ نَطْبَعُ عَلی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا یَسْمَعُون. و اگر بخواهیم بر قلب‌های اینان نیز به کیفر گناهانشان مهر می‌زنیم تا اندرز و هشدار را نشنوند و نپذیرند. (صفحه ۲۷۳)

۴۸. «تِلْکَ الْقُری نَقُصُّ عَلَیْکَ ...

آیه

«تِلْکَ الْقُری نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنْبائِها وَ لَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَما کانُوا لِیُؤْمِنُوا بِما کَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ کَذلِکَ یَطْبَعُ اللَّهُ عَلی قُلُوبِ الْکافِرینَ»

ترجمه

اینها آبادی‌هایی است که اخبار آن را برای تو شرح می‌دهیم، آنها (چنان لجوج بودند که) به آن چه قبلاً تکذیب کرده بودند، ایمان نمی‌آورند، این چنین خداوند بر دل‌های کافران مهر می‌نهد (و بر اثر لجاجت و ادامه گناه، حسّ تشخیص را از آنها سلب می‌کند). (۱۰۱ / اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

از جمله اوّل آیه استفاده می‌شود که پیامبران الهی بارها برای دعوت و هدایت آنها قیام کردند، اما آنها چنان روی دنده لجاجت افتاده بودند که حتی با روشن شدن بسیاری از حقایق، حاضر به قبول هیچ حقیقتی نمی‌شدند. در جمله بعد، علت این لجاجت و سرسختی را چنین بیان می‌کند؛ «این چنین خداوند بر دل‌های کافران نقش بی‌ایمانی و انحراف را ترسیم می‌کند و بر قلوبشان مُهر می‌نهد» (کَذلِکَ یَطْبَعُ اللَّهُ عَلی قُلُوبِ الْکافِرینَ). یعنی کسانی که در مسیرهای غلط گام برمی‌دارند، بر اثر تکرار و ادامه عمل، انحراف و کفر و ناپاکی آن چنان بر دل‌های آنها نقش می‌بندد که همچون نقش سکه، ثابت می‌ماند (و اتفاقا معنی «طَبْع» در اصل لغت، نیز همین است که صورتی را بر چیزی همانند سکه، نقش کنند) و این در حقیقت از قبیل اثر و خاصیت عمل است که به خداوند نسبت داده شده، زیرا مسبّب تمام اسباب و سرچشمه تأثیر هر مؤثر، بالاخره او است، او است که به تکرار عمل، این خاصیت را بخشیده که به صورت «ملکه» درمی‌آید. ولی واضح است که یک چنین گمراهی، جنبه اجباری ندارد، بلکه ایجاد کننده اسباب، خودِ افراد انسان هستند، اگرچه تأثیر سبب، به فرمان پروردگار می‌باشد. (صفحه ۲۷۴)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

قَصَصْ: سخنی زنجیروار و پیاپی. نَبأ: گزارش و خبر از یک رویداد بزرگ. در این آیه روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌کند، امّا پیام و هشدار به عصرها و نسل‌هاست و می‌فرماید: تِلْکَ الْقُری نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ اَنْبآئِها هان ای پیامبر! ما داستان درس آموز و عبرت انگیز این جامعه‌های سقوط کرده و این شهرهای نابود شده را برای تو باز می‌گوییم، تا در مورد آنها آن گونه که زیبنده توست بیندیشی و جامعه و مردم خویش را از سرگذشت و سرنوشت غمبار و عبرت‌انگیز آنان آگاه سازی تا عبرت گیرند و روش ناپسند و ظالمانه آنان و بیداد و حق‌ستیزیشان را پی نگیرند. وَ لَقَدْ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَما کانُوا لِیُؤْمِنُوا بِما کَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ بی‌تردید پیامبرانشان با دلایل روشن به سوی آنان آمدند و هر آنچه برای ارشاد و هدایت آنان لازم بود آوردند و تلاش کردند، امّا آنان حاضر نبودند که دست از حق‌ستیزی و گستاخی بردارند و آنچه را بیدادگرانه دروغ می‌انگاشتند بپذیرند و به آن حقایق آسمانی ایمان آورند. بر این اساس بود که ما نیز گریبان آنان را گرفتیم و به کیفر حق ستیزی و بیدادگریشان آنان را نابود ساختیم؛ چرا که اگر هم می‌ماندند در اندیشه حق پذیری و اصلاح نبودند. آنچه در مورد تفسیر آیه مبارکه آمد از مجاهد است. او در این مورد می‌افزاید: منظور از «من قبل» پیش از هلاکت و نابودی است و معنای آیه این است که آنان به آنچه پیش از هلاکت، آن را تکذیب کرده بودند، ایمان نمی‌آوردند، یا همانگونه که در آیه دیگری می‌فرماید: و اگر هم باز گردانده شوند، بی‌گمان آنچه از آن هشدار داده شده‌اند، برمی‌گردند: وَ لَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ (... ۱) ۱ سوره انعام، آیه ۲۸. (صفحه ۲۷۵) «حَسَن» در تفسیر آیه می‌گوید: منظور این است که آنان به گونه‌ای دچار سرکشی هستند که نمی‌خواهند آن حقایقی را که پیش از آمدن پیامبران تکذیب کرده‌اند بپذیرند و به باور برخی آنان نمی‌خواهند آنچه را پدرانشان نپذیرفته‌اند بپذیرند. کَذلِکَ یَطْبَعُ اللَّهُ عَلی قُلُوبِ الْکافِرینَ. به باور پاره‌ای، خدا آفت کفر و بیدادگری را به زنگار و آفتی تشبیه می‌کند که برق شمشیر و شفافیت و صفای آیینه را

نابود می‌سازد و منظور این است که: همانگونه که زنگار، با شمشیر صیقل داده شده و آیینه شفّاف چنان می کند، آفت کفر و بیداد نیز با ایمان انسان چنان می کند و شیرینی و اثر شور انگیز ایمان و روشنایی اسلام را از دل می‌زداید و آنان هنگامی که به این آفت گرفتار شدنـد که خدا به آنان دستور داد حق را بپذیرند و ایمان آورند. با این بیان زنگار زدگی و آفت گرفتگی قلب های آنان در آغـاز ثمره شـوم نـا فرمـانی و حـق سـتیزی خـود آنـان است و آن گـاه در مرحله دوّم معلـول فرمـان خـدا و به همین دلیـل هم قرآن می‌فرماید: ما بر قلب و دل کفر گرایان اینگونه مهر می‌نهیم و زنگار می‌افشانیم. گفتنی است که این دیدگاه در تفسیر آیه از «بَلْخی» و «جعفر بن حَرْب» است و به بـاور آنـان این تشبیه در «کاف» نهفته است. با این بیان حق ستیزی و ایمان نیاوردن اینان به سان مُهری است که بر دل کفرگرایـان می‌خورد. و به بـاور پـاره‌ای منظور این است که همان سان که گزارش حق ستیزی و ایمان نیاوردن آنان را برای شما بازگو کردیم، برای فرشتگان نیز بیان می کنیم. (صفحه ۲۷۶)

۴۹. آیه (خشکسالی و کمبود محصولات کشاورزی اثر وضعی گناه و معصیت الهی است)

اشاره

وَ لَقَدْ أَخَذْنا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنینَ وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ و ما نزدیکان فرعون (و قوم او) را به خشـکسالی و کمبود میوه‌ها گرفتار کردیم، شاید متذکر گردند. (۱۳۰ / اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کلمه «آل» در اصـل «اَهْـل» بوده و سـپس به اصـطلاح قلب شـده و به این صورت در آمـده است و اهل، به معنی نزدیکان و خاصان انسان است، اعم از این که بستگان نزدیک او باشند و یا همفکران و همگامان و اطرافیان. «سِنین» جمع «سَنَهْ» به معنی سال است ولی معمولاً هنگامی که با کلمه «اَخْـذ» (گرفتن) به کار می‌رود، به معنی گرفتار قحطی و خشـکسالی شـدن می‌آید، بنابراین «اَخَذَهُ السَّنَهًَ» (سـال او را گرفت) یعنی گرفتار خشـکسالی شـد و شایـد علت آن، این باشـد که سال‌های قحطی در برابر سال‌های عادی و معمولی کم است، بنـابراین اگر منظور از سال، سال‌های عادی باشـد، چیز تازه‌ای نیست و از آن معلوم می‌شود که منظور سال‌های فوق‌العاده یعنی قحطی است. یـک قـانون کلی الهی در مورد تمـام پیـامبران این بوده است که به هنگـامی که با مخالفت‌ها رو به‌رو می‌شدنـد، خداونـد برای تنبّه و بیـداری اقوام سـر کش، آنهـا را گرفتـار مشـکلات و ناراحتی‌ها می‌ساخته تا در خود احساس نیاز کننـد و فطرت توحیـد که به هنگام رفاه و آسایش زیر پوشـش غفلت قرار می گیرد، آشـکار گردد و به ضـعف و ناتوانی خویش پی ببرند و متوجه مبدأ قادر و توانایی که تمام نعمت‌ها از ناحیه او است، شوند. با این که خشـکسالی و قحطی، دامان همه فرعونیان را گرفت، ولی در آیه فوق، تنهـا سـخن از نزدیکـان و خاصان او به میان آمـده است، اشاره به این که آن چه مهم است، این است که آنها بیـدار شوند زیرا نبض سایر مردم به دست آنها است، آنها هسـتند که می‌تواننـد دیگران را گمراه سازنـد و یا به راه آورنـد و به همین جهت تنها سخن از آنـان به میان آمـده، اگرچه دیگران هم گرفتار همین عواقب بودنـد. این نکته را نیز نبایـد از نظر دور داشت که خشـکسالی برای مصر، بلای بزرگی محسوب (صفحه ۲۷۷) می‌شد، زیرا مصـر یک کشور کاملاً کشاورزی بود و خشکسالی همه طبقات آن را تحت فشار شدید قرار می‌داد، ولی مسلما آل فرعون که صاحبان اصلی زمین‌ها و منافع آن بودند، بیش از همه زیان می‌دیدند. ضمنا از آیه فـوق معلـوم می‌شـود که خشـکسالی، چنـد سـال ادامه یـافت زیرا «سِنین» جمع است، به خصوص این که «نَقْصٍ مِنَ الثَّمَراتِ» (کمبود میوه‌ها) نیز به آن اضافه شـده، زیرا خشـکسالی‌های موقت ممکن است در درختان کمتر اثر بگذارد، اما هنگامی که طولانی گردد، درختان را نیز از بین می‌برد، این احتمال نیز وجود دارد که علاوه بر خشـکسالی، آفتی میوه‌های آنها را فراگرفته باشـد. جمله

«لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ» گویا اشاره به این نکته است که توجه به حقیقت توحید در روح آدمی، از آغاز وجود دارد، سپس به خاطر تربیت‌های نادرست و یا مستی نعمت، آن را فراموش می‌کند، اما به هنگام گرفتاری در چنگال مشکلات مجددا یادآور می‌شود و ماده «تَذَکُّر» که به مفهوم یادآوری است، مناسب همین معنی می‌باشد. قابل توجه این که در ذیل آیه ۹۴، جمله «لَعَلَّهُمْ یَضَّرَّعُونَ» (شاید در پیشگاه خدا خضوع کنند و تسلیم شوند) آمده که در واقع یکی مقدمه دیگری می‌باشد، زیرا نخست انسان، «متذکّر» می‌شود و بعد در مقام «خضوع و تسلیم» و یا تقاضا از پروردگار برمی‌آید.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

سِنین: این واژه جمع «سَنَهْ» به معنای سال است، امّا هنگامی که عرب می‌گوید: «اَخَذَتْهُمُ السَّنَهُْ» منظور این است که قحطی و خشکسالی آنان را فرا گرفت.

تازیانه‌های کیفر الهی

در این آیه در مورد بهانه جویی و حق ستیزی فرعونیان و تازیانه‌های کیفری که برای بیداری و هشیاری بر پیکر جامعه آنان فرود آمد، می‌فرماید: وَ لَقَدْ أَخَذْنا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنینَ ما فرعونیان را به کیفر زشتکاری‌ها و بیدادشان گرفتار خشکسالی و قحطی کردیم. (صفحه ۲۷۸) گفتنی است که «لام» برای سوگند است و «قَدْ» گذشته را به حال نزدیک می‌سازد. وَ نَقْصٍ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ. و افزون بر قحطی و خشکسالی، آنان را گرفتار کمبود فرآورده‌های زراعی و میوه‌ها نمودیم، باشد که به خود آیند و راه توحید و تقوا را در پیش گیرند، امّا آنان به خود نیامدند. به باور «زَجّاج» منظور این است که آنان به زیان اقتصادی گرفتار شدند؛ چرا که این گرفتاریها باعث نرمش دل‌ها و توجّه به خدا می‌گردد؛ چنانکه در آیه دیگری در این مورد می‌فرماید: وَ إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعاءٍ عَریضٍ! (۱) و به باور برخی دیگر منظور این است که: آنان دریابند که فرعون موجودی ناتوان و وامانده است و اگر او همانگونه که زور پرستان می‌پنداشتند، خدا بود اینگونه به خفّت و خواری گرفتار نمی‌شد. از آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که بر خلاف پندار جبرگرایان، آفریدگار هستی کفر و بیداد فرد یا جامعه‌ای را نمی‌خواهد، همانگونه که غفلت و سرمستی و بی‌خبری آنان را نیز نمی‌خواهد، بلکه درست‌اندیشی و بیداری و ایمان و کار شایسته را می‌خواهد و همگان را به اینها فرمان می‌دهد. ۱ سوره فصلت، آیه ۵۱. (صفحه ۲۷۹)

۵۰. آیه (فال نیک و بد)

اشاره

فَإِذا جاءَتْهُمُ الْحَسَنَهُ قالُوا لَنا هذِهِ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَهٌ یَطَّیَّرُوا بِمُوسی وَ مَنْ مَعَهُ أَلا إِنَّما طائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ اما (آنها نه تنها پند نگرفتند، بلکه) هنگامی که نیکی (و نعمت) به آنها می‌رسید، می‌گفتند: به خاطر خود ما است، ولی موقعی که بدی (و بلا) به آنها می‌رسید، می‌گفتند: از شومی موسی و کسان او است، بگو: سرچشمه همه این فال‌های بد نزد خدا است (و شما را به خاطر اعمال بدتان کیفر می‌دهد) اما اکثر آنها نمی‌دانند. (۱۳۱ / اعراف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«یَطَّیَّرُوا» از ماده «تَطَیُّر» به معنی فال بـد زدن است و ریشه اصـلی آن، کلمه «طَیْر» به معنی پرنده می‌باشد و از آن جا که عرب، فال بد را غالبـا به وسـیله پرنـدگان می‌زد، گاهی صـدا کردن کلاغ را به فال بـد می‌گرفت و گاهی پریـدن پرنـده‌ای را از دست چپ نشانه تیره‌روزی می‌پنـداشت، کلمه «تطیر» به معنی فـال بـد زدن به طـور مطلـق آمـده است. قابـل تـوجه این که این طرز تفکر، مخصـوص فرعونیـان نبـود، هم‌اکنـون در میـان اقـوام خـود خواه و گمراه نیز این موضوع به وضوح دیـده می‌شود که برای قلب حقـایق و گمراه ساختن وجـدان خویش یا دیگران، هر زمان پیروزی نصـیبشان شود، آن را مرهون لیاقت و کاردانی خویش می‌داننـد، هر چند لیاقت آنها کمترین اثری در آن پیروزی نداشـته باشد و به عکس هر بدبختی دامنشان را می‌گیرد، فورا به بیگانگان و دست‌های مرموز و یا آشکار دشمن نسبت می‌دهند، هر چند خودشان عامل اصلی بدبختی بوده باشند. قرآن مجید می‌گوید: دشمنان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز در برابر او چنین منطقی داشتند (۷۸/نساء) و در جای دیگر می‌گوید: انسانهای منحرف، این چنین هستند (۵۰/فصّلت) و این در حقیقت یکی از مظاهر بارز روح خودخواهی و لجاجت است. شایـد همیشه در میان انسانها و اقوام مختلف، فال نیک و بد رواج داشته است، (صفحه ۲۸۰) اموری را به فال نیک می‌گرفتند و دلیل بر پیروزی و پیشـرفت کار می‌دانستند و اموری را به فال بد می‌گرفتند و دلیل بر شکست و ناکامی و عدم پیروزی می‌پنداشتند در حالی که هیچگونه رابطه منطقی در میان پیروزی و شکست با اینگونه امور وجود نداشت و مخصوصا در قسمت فال بد، غالبا جنبه خرافی و نامعقول داشته و دارد. این دو گرچه اثر طبیعی ندارند، ولی بدون تردید اثر روانی می‌توانند داشـته باشـند، فال نیک غالبا مایه امیدواری و حرکت است ولی فال بد، موجب یأس و نومیدی و سـستی و نـاتوانی است. شایـد به خـاطر همین موضوع است که در روایـات اسـلامی از فـال نیک نهی نشـده، اما فال بـد به شـدت محکوم گردیده است، در حدیث معروفی از پیامبر صـلی الله علیه و آله نقل شده: «تَفَأَّلُوا بِالْخَیْرِ تَجِدُوهُ: کارها را به فال نیک بگیرید (و امیـدوار باشـید) تـابه آن برسـید» جنبه اثبـاتی این موضـوع منعکس است و در حالات خـود پیـامبر گرامی صـلی الله علیه و آله و پیشوایـان اسـلام: نیز دیـده می‌شود که گـاهی مسـائلی را به فـال نیک می‌گرفتنـد، مثلاً در جریان برخورد مسـلمانان با کفار مکه در سرزمین «حُدَیْبِیَّهْ» می‌خوانیم، هنگـامی که «سـهیل بن عمرو» به عنوان نماینـده کفار مکه به سـراغ پیامبر صـلی الله علیه و آله آمـد و حضـرت از نـام او آگـاه گردیـد، فرمود: «قَدْ سَهُلَ عَلَیْکُمْ وَ اَمْرُکُمْ: از نـام «سـهیل» من تفـأل می‌زنم که کار بر شـما سـهل و آسان می‌گردد». (۱) دانشـمند معروف «دمیری» که‌از نویسندگان قرن هشتم هجری است، در یکی از نوشته‌های خود اشاره به همین مطلب کرده و می‌گوید: این که پیامبر صـلی الله علیه و آله فال نیک را دوست می‌داشت، به خاطر آن بود که انسان هرگاه امیدوار به فضل پروردگار باشـد، در راه خیر گام برمی‌دارد و هنگامی که امید خود را از پروردگار قطع کند، در راه شـر خواهد افتاد و فال بد زدن، مایه سوءظن و موجب انتظار بلا و بدبختی کشیدن است. (۲) اما در مورد فال بد که عرب آن را «تطیر» و «طیره» می‌نامد، در روایات اسـلامی همانطور که گفتیم شدیدا مذمت شده، همانطور که در قرآن مجید نیز کرارا به آن اشاره گردیده و محکوم شده است، (۳) از جمله در حـدیثی می‌خوانیم که پیغمبر گرامی صـلی الله علیه و آله فرمود: «اَلطِّیَرَةُ شِرْکٌ: فال بد زدن *****۱- «المیزان» ، جلد ۱۹، صفحه ۸۶. ۲- «سـفینهٔ البحار» ، جلد ۲، صفحه ۱۰۲. ۳- مانند؛ ۱۹ / یس، ۴۷ / نمل و آیه مورد بحث. (صـفحه ۲۸۱) (و آن را مؤثر در سـرنوشت آدمی دانسـتن) یک‌نوع شـرک به خدا است». (۱) و نیز می‌خوانیم که اگر فـال بـد، اثری داشـته باشـد، همان اثر روانی است، امام صادق فرمود: «اَلطِّیَرَةُ عَلی ما تَجْعَلُها اِنْ هَوَّنْتَها تَهَوَّنَتْ وَ اِنْ شَدَّدْتَها تَشَدَّدَتْ وَ اِنْ لَمْ تَجْعَلْها شَیْئا لَمْ تَکُنْ شَیْئا: فال بد اثرش به همان اندازه است که آن را می‌پذیری، اگر آن را سـبک بگیری، کم اثر خواهد بود و اگر آن را محکم بگیری، پر اثر و اگر به آن اعتنا نکنی، هیـچ اثری نخواهد داشت». (۲) در اخبار اسـلامی از پیامبر صـلی الله علیه و آله نقل شده‌است که راه مبارزه با فال بد، بی‌اعتنایی است، از پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «ثَلاثٌ لا یَسْلَمُ مِنْها اَحَدٌ الطِّیَرَةُ وَ الْحَسَدُ وَ الظَّنُّ قیلَ فَما نَصْنَعُ قـالَ: اِذا تَطَیَّرْتَ فَامْضِ وَ اِذا حَسَدْتَ فَلا تَبْغِ وَ اِذا ظَنَنْتَ فَلا تُحَقِّقْ: سه چیز است که هیـچ کس از آن سالم نمی‌مانـد (و وسوسه‌هـای آن در درون قلب غالب اشـخاص پیـدا می‌شود) فال بـد و حسـد و سوءظن است، عرض کردنـد: پس چه کنیم؟ فرمود:

هنگامی که فال بـد زدی، اعتنا مکن و بگـذر و هنگامی که حسـد در دلت پیـدا شد، عملاً کاری برطبق آن انجام مده و هنگامی که سوءظن پیدا کردی، آن را نادیده بگیر». عجیب این است که موضوع فال نیک و بد، حتی در کشورهای پیشـرفته صـنعتی و در میان افراد به اصـطلاح روشـنفکر و حتی نوابغ معروف وجود داشـته و دارد، از جمله در میـان برخی از غربی‌هـا، رد شـدن از زیر نردبان و افتادن نمکـدان و هـدیه دادن چاقو، به شـدت به فال بد گرفته می‌شود. البته وجود فال نیک همانطور که گفتیم، مسأله مهمی نیسـت بلکه غالبا اثر مثبت دارد ولی با عوامل فال بـد همیشه بایـد مبارزه کرد و آنها را از افکار دور ساخت و بهترین راه برای مبارزه با آن، تقویت روح توکل و اعتماد بر خدا در دل‌ها است، همانطور که در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده است. ***** ۱- «المیزان» ، ذیل آیه مورد بحث. ۲- «المیزان» ، ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۲۸۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

تَطَیُّر: این واژه به مفهوم فال بـد زدن و شوم انگاشـتن است. ریشه آن از واژه «طَیْر» به مفهوم «پرنـده» می‌باشد و به عملکرد انسان نیز «طائِر» او گفته می‌شود. عرب پرنـده‌ای که از طرف راست آیـد به فال نیک می‌گیرد و پرنـده‌ای که از طرف چپ در رسد به فال بد گرفته و شوم می‌انگـارد. در آیه مورد بحث می‌افزایـد: فَـإِذا جـاءَتْهُمُ الْحَسَـنَهُ قـالُوا لَنـا هـذِهِ فرعونیان هرگاه به نیکی و نعمت بسیار می‌رسـیدند، می‌گفتنـد: این نعمت‌ها و برکت‌های فراوان به خاطر زیبنـدگی خود ماست و بـدین‌سان پدیدآورنـده نعمت‌ها را به یاد نمی‌آوردند و سپاسـش نمی‌گفتند. وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَهٌ یَطَّیَّرُوا بِمُوسی وَ مَنْ مَعَهُ به باور گروهی از جمله «حَسَن» منظور این است که فرعونیان اگر دسـتخوش قحطی و گرسـنگی می‌شدند، آن را از شومی موسی و یارانش قلمداد می‌کردند و می‌گفتند: این گرفتاریها به خـاطر وجود آنـان است و مـا پیش از آمـدن آنـان هرگز چنین گرفتاریهـا و رنـج‌ها ندیـده بودیم. اَلا اِنَّما طآئِرُهُمْ عِنْدَ اللّهِ زَجّاج می‌گویـد: منظور این است که: بهوش باشـید که نگونسـاری و بـدبختی واقعی آنان، کیفر دردناک و خفّت‌آوری است که در جهان دیگر دامنگیر آنان خواهـد شـد، نه آنچه در این جهان بـدان گرفتار شده‌انـد. و برخی بر آننـد که منظور این است که نیکی و بـدی ثمره طبیعی عملکرد انسانهـا و به دست خـداست و اگر فرعونیـان این را درک می‌کردنـد خیر و برکت و نعمت و سـلامت را از سر چشمه حقیقی آن می‌خواستند و نه از پندارهای خرافی خویش و «حَسَن» می‌گوید: منظور این است که آنچه آنان شوم می‌پندارند و به فال بد می‌گیرند، محفوظ است و خدا آنان را در روز رستاخیز به خاطر این بد اندیشی‌ها کیفر خواهد داد. (صفحه ۲۸۳)

۵۱. آیه (اموال و اولاد ابزار آزمایش پدران و مادران هستند)

اشاره

وَ اعْلَمُوا أَنَّما أَمْوالُکُمْ وَ أَوْلادُکُمْ فِتْنَهٌ وَ أَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظیمٌ و بدانید اموال و اولاد شما وسیله آزمایش است و پاداش عظیم (برای آنها که از عهده امتحان برآیند) نزد خدا است. (۲۸ / انفال)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«فِتْنَهٔ» در اینگونه موارد به معنای وسیله آزمایش است و در حقیقت مهم‌ترین وسیله آزمون ایمان و کفر، شخصیت و فقدان شخصیّت و میزان ارزش انسـانی اشـخاص، همیـن دو موضـوع اسـت. چگـونگی بـه دست آوردن امـوال و چگـونگی خرج کردن آنهـا و طرز نگاهداری آن و میزان دلبسـتگی و علاقه به آن، همگی میدان‌های آزمایش بشـر است بسـیارند کسانی که از نظر عبادات معمولی و تظاهر به دین و مذهب و حتی گاهی از نظر انجام مستحبات، بسیار سختگیرند و وفادارند، امّا به هنگامی که پای یک مسأله مالی به

میان می‌آید، همه چیز کنار می‌رود و تمام قوانین الهی و مسائل انسانی و حق و عدالت، به دست فراموشی سپرده می‌شود. در مورد فرزندان، که میوه‌های قلب انسان و شکوفه‌های حیات او هستند نیز غالبا چنین است بسیاری از کسانی را که به ظاهر پای‌بند به امور دینی و مسائل اخلاقی هستند می‌بینیم که به هنگامی که پای فرزندشان به میان می‌آید گویی پرده‌ای بر افکارشان می‌افتد و همه این مسائل را فراموش می‌کنند، عشق به فرزند سبب می‌شود که حرام را حلال و حلال را حرام بشمرند و برای تأمین آینده خیالی او تن به هر کاری بدهند و هر حقی را زیر پا بگذارند، باید خود را در این دو میدان بزرگ امتحان، به خدا بسپاریم و به هوش باشیم که بسیار کسان، در این دو میدان لغزیدند و سقوط کردند و نفرین ابدی را برای خود فراهم ساختند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

(صفحه ۲۸۴) روشنگری می‌کند که: وَ اعْلَمُوا أَنَّما أَمْوالُكُمْ وَ أَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ بدانید که ثروت‌ها و فرزندان شما وسیله آزمونی برای شما هستند؛ و «ابولُبابَه» بدان دلیل که دارایی و خاندانش نزد یهود بود، دستخوش خیانت شد و از احساسات و علایق مادی پیروی کرد و خود را گرفتار لغزش ساخت. وَ اَنَّ اللّهَ عِنْدَهُٓ اَجْرٌ عَظیمٌ. و خداست که نزد او پاداشی پرشکوه است و این پاداش از آن کسانی است که خدا را فرمان برند و در راه او جهاد نمایند و دستخوش انحراف و خیانت نگردند و روشن است که پاداش خدا از ثروت و فرزند بهتر است. آیه شریفه بیانگر این نکته است که خدا انسان را به وسیله ثروت و فرزندانش آزمایش می‌کند تا به دین وسیله آنانی را که به تقدیر و اندازه‌گیری حکیمانه خدا خشنودند و نیز آن کسانی که ناخشنودند، به روشنی شناخته شوند. روشن است که خدا از اندیشه و عملکرد و درون و برون انسان «آگاه است و فلسفه و حکمت این آزمون این است که انسانها کاری انجام دهند که به وسیله آن درخور پاداش یا کیفر گردند. امیر مؤمنان علیه‌السلام فرمود: لا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمُ اللّهُمَّ اِنّی أَعُوذُبِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ، لِاءَنَّهُ لَيْسَ اَحَدٌ اِلّا وَ هُوَ مُشْتَمِلٌ عَلى فِتْنَةٍ (... ۱) کسی به هنگام نیایش با خدا نگوید که: بار خدایا! من، از فتنه و آزمون به تو پناه می‌برم؛ چرا که همه انسانها گرفتار این فتنه و آزمون هستند. بنابراین هر کسی به خدا پناه می‌برد باید از فتنه‌های گمراه کننده به خدا پناه برد، چرا که خدا می‌فرماید: بدانید که داراییها و فرزندان شما وسیله‌ای برای آزمون شمایند.

۵۲. آیه (راز حیات و مرگ خانواده‌ها)

اشاره

ذلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّراً نِعْمَةً أَنْعَمَها عَلى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ وَ أَنَّ اللَّهَ سَميعٌ عَليمٌ ۱ نهج البلاغه، قصار ۹۳. (صفحه ۲۸۵) این به خاطر آن است که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده تغییر نمی‌دهد جز آن که آنها خودشان را تغییر دهند و خداوند شنوا و دانا است. (۵۳ / انفال)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

به تعبیر دیگر فیض رحمت خدا بیکران و عمومی و همگانی است ولی به تناسب شایستگی‌ها و لیاقت‌ها به مردم می‌رسد، در ابتدا خدا نعمت‌های مادی و معنوی خویش را شامل حال اقوام می‌کند، چنانچه نعمت‌های الهی را وسیله‌ای برای تکامل خویش ساختند و از آن در مسیر حق مدد گرفتند و شکر آن را که همان استفاده صحیح است به جا آوردند، نعمتش را پایدار بلکه افزون می‌سازد، اما هنگامی که این مواهب وسیله‌ای برای طغیان و سرکشی و ظلم و بیدادگری و تبعیض و ناسپاسی و غرور و آلودگی گردد، در

این هنگام نعمت‌ها را می‌گیرد و یا آن را تبدیل به بلا ـ و مصیبت می‌کند، بنابراین دگرگونی‌ها همواره از ناحیه ما است وگرنه مواهب الهی زوال ناپذیر است. تاریخ، اقوام و ملت‌های گوناگونی را به ما نشان می‌دهد: گروهی را که آخرین مراحل ترقی را به سرعت طی کردند و گروهی را که به پایین‌ترین مرحله انحطاط رسیدند، گروه سومی که یک روز پراکنده و وامانده و شکست خورده بودند، اما روز دیگر نیرومند و سربلند شدند، گروه چهارمی که به عکس از عالی‌ترین مرحله افتخار به قعر دره ذلّت و خواری سقوط کردند. بسیارند کسانی که از برابر صحنه‌های مختلف تاریخ به آسانی می‌گذرند، بدون این که کمترین اندیشه‌ای در آن کنند و نیز بسیارند کسانی که به جای بررسی علل و عوامل اصلی و زیربنایی حیات و مرگ ملت‌ها، گناه را به گردن عوامل کم اهمیّت که نقش اساسی را به عهده ندارند و یا عوامل موهوم و خرافی و خیالی می‌اندازند. بسیاری تمام علت بدبختی خود را به بیگانگان و سیاست‌های مخرب آنها نسبت می‌دهند و عده‌ای همه این حوادث را مولود گردش موافق و مخالف افلاک می‌پندارند، سرانجام عده‌ای دست به دامن قضا و قدر، به مفهوم تحریف یافته‌اش و یا شانس و طالع و اقبال می‌زنند و همه حوادث تلخ و شیرین (صفحه ۲۸۶) را از این طریق توجیه می‌کنند. همه اینها برای این است که از درک علل واقعی وحشت دارند. قرآن در آیات فوق انگشت روی نقطه اصلی «دردها» و «درمان‌ها» و عوامل پیروزی و شکست گذارده و می‌گوید: برای یافتن عامل اصلی لازم نیست آسمانها و زمین‌ها را جستجو کنید و یا به دنبال عوامل موهوم و پنداری راه بیفتید بلکه کافی است تنها در وجود، در فکر و روحیه و اخلاق خود و در نظامات اجتماعی خودتان جستجو کنید، هر چه هست در اینجا است. ملت‌هایی که فکر و اندیشه خود را به کار انداختند، دست اتحاد و برادری به هم دادند، سعی و تلاش و اراده و تصمیم نیرومند داشتند و به هنگام لزوم، جانبازی و فداکاری کردند و قربانی دادند، به طور قطع پیروز شدند، امّا هنگامی که رکود و سستی و تنبلی جای سعی و کوشش را گرفت، غفلت و بی‌خبری به جای آگاهی و تردید و دو دلی به جای تصمیم، محافظه کاری به جای شهامت، نفاق و تفرقه به جای اتحاد، تن‌پروری و خودخواهی به جای فداکاری و تظاهر و ریاکاری به جای اخلاص و ایمان نشست، سقوط و نکبت آغاز شد. در حقیقت جمله «ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ یَکُ مُغَیِّراً نِعْمَهً أَنْعَمَها عَلی قَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ» برترین قانون حیات انسانها را بیان می‌کند و روشن می‌سازد که مکتب قرآن در زمینه حیات جامعه‌ها اصیل‌ترین و روشن‌ترین مکتب‌هاست، حتّی به آنها که در عصر اتم و فضا انسان را فراموش کرده و گرداننده چرخ‌های تاریخ را ابزارهای تولید و مسائل اقتصادی که خود مولود انسان است می‌پندارند اعلام می‌کند که شما هم سخت در اشتباهید، شما معلول را گرفته و علت اصلی را که خود ایشان و دگرگونی انسانهاست فراموش کرده‌اید، به شاخه چسبیده‌اید، آن هم فقط یک شاخه و ریشه اصلی را از خاطر برده‌اید. راه دور نرویم تاریخ اسلام و یا صحیح‌تر تاریخ زندگی مسلمین، شاهد پیروزی‌های درخشانی در آغاز کار و شکست‌های تلخ و دردناکی به دنبال آن است، در قرون نخستین، اسلام به سرعت در جهان پیش می‌رفت و در همه جا نور علم و آزادی می‌پاشید، بر سر اقوام سایه علم و دانش می‌گسترد، نیروآفرین و قدرت‌بخش و تکان دهنده و آباد کننده بود و تمدّنی خیره کننده به وجود آورد که در تاریخ سابقه نداشت امّا چند قرن بیشتر نگذشت که این جوشش به خاموشی گرایید، (صفحه ۲۸۷) تفرقه و پراکندگی، انزوا و بی‌تفاوتی، ضعف و ناتوانی و در نتیجه عقب ماندگی جای آن همه ترقّی را گرفت، تا آن جا که مسلمانان جهان برای وسایل ابتدایی زندگی ناچار شدند دست به دامان دیگران بزنند، فرزندان خود را برای فراگرفتن علم و دانش راهی دیار بیگانه کنند، در حالی که یک روز دانشگاه‌های مسلمانان برترین دانشگاه‌های جهان و مرکز دانشجویان دوست و بیگانه بود، ولی کار به جایی رسید که نه تنها صادر کننده علم و صنعت و تکنولوژی نشدند بلکه موادّ ابتدایی غذایی را نیز از خارج از کشورهای خود وارد کردند. سرزمین فلسطین آن ها، که یک روز کانون مجد و عظمت مسلمین بود و حتّی جنگجویان صلیبی با میلیون‌ها کشته و مجروح در طیّ دویست سال نتوانستند آن را از دست سربازان اسلام بیرون آورند، در مدت شش روز به آسانی از دست دادند، در حالی که برای پس گرفتن یک وجب آن را از دشمن باید ماه‌ها و سال‌ها چانه بزنند چانه‌ای که معلوم نیست پایانش به کجا بیانجامد. آیا این وعده الهی که می‌فرماید: «وَ کانَ حَقًّا

عَلَیْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنینَ: یاری مؤمنان برعهده ماست» (۴۷ / روم) تخلف پذیرفته؟ و یا این که می گوید: «وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنینَ: عزت و سربلندی از آن خدا و پیامبر و مؤمنان است» (۸ / منافقون) منسوخ گشته؟ و یا این که می گوید: «وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ اَنَّ الاَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ: در کتب آسمانی پیشین نوشتیم که زمین از آن بندگان صالح ماست» (۱۰۵/انبیاء) دگرگون شده است؟ آیا خداوند، العیاذ باللّه، از انجام وعده‌های خود عاجزست؟ و یا وعده‌های خویش را به دست فراموشی سپرده و یا تغییر داده ...؟ اگر چنین نیست پس چرا آن همه مجد و عظمت و قدرت و سربلندی و افتخار از میان رفت؟ قرآن مجید در آیه کوتاه فوق به همه این سؤال‌ها و صدها سؤال مانند آن یک پاسخ بیشتر نمی گوید و آن این که سری به اعماق قلبتان بزنید و نگاهی به زوایای اجتماعتان بیفکنید، ببینید دگرگونی‌ها از ناحیه خود شما شروع شده است، لطف و رحمت خدا برای همگان گسترده است، شمایید که شایستگی‌ها و لیاقت‌ها را از میان بردید و به چنین روز غم انگیزی افتادید. این آیه تنها از گذشته سخن نمی گوید که بگوییم گذشته با همه تلخی و شیرینی‌هایش گذشته است و دیگر باز نمی گردد و سخن (صفحه ۲۸۸) از آن بیهوده است. بلکه از امروز و آینده نیز سخن می گوید، که اگر بار دیگر به سوی خدا آیید، پایه‌های ایمان را محکم کنید، اندیشه‌ها را بیدار سازید، تعهدها و مسؤولیت‌هایتان را به یاد آرید، دست‌ها را به یکدیگر بفشارید، به پاخیزید و فریاد کشید و بخروشید و بجوشید، قربانی دهید و جهاد کنید و تلاش و کوشش را در همه زمینه‌ها به کار گیرید، بازهم آب رفته به جوی آید، روزهای تیره و تاریک سپری شود، افقی درخشان و سرنوشتی روشن در برابر شما آشکار می گردد و مجد و عظمت دیرین در سطحی عالی‌تر تجدید خواهد شد.

سلب نعمت نتیجه ارتکاب گناه است

این بحث را با ذکر دو روایت پایان می‌دهیم. نخست این که از امام صادق نقل شده: «ما اَنْعَمَ اللّهُ عَلی عَبْدٍ بِنِعْمَةٍ فَسَلَبَها اِیّاهُ حَتّی یُذْنِبَ ذَنْبا یَسْتَحِقُّ بِذلِکَ السَّلْبِ: خداوند هیچ نعمتی که به بنده‌ای بخشیده از او نمی گیرد مگر این که گناهی کند که به خاطر آن مستحق سلب آن نعمت شود». (۱) در حدیث دیگری از آن امام می‌خوانیم: «خداوند پیامبری را مأمور کرد که این سخن را به قوم خود بگوید که هیچ جمعیّت و گروهی که در پرتو اطاعت من در خوشی و آسایش بوده‌اند از آن چه موجب رضایت من است تغییر حالت نداده‌اند مگر این که من هم آنها را از آن چه دوست می‌دارند به آن چه ناخوش دارند تغییر حال داده‌ام و هر گروه و خانواده‌ای که به خاطر معصیت گرفتار ناراحتی بوده‌اند، سپس از آن چه موجب عدم رضایت من است تغییر موضع داده‌اند من هم آنها را به آن چه دوست دارند رسانده و تغییر موضع داده‌ام». (۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

تَغْییر: دگرگونی. ۱ «نور الثقلین» ، جلد ۲، صفحه ۱۶۳. ۱ «نور الثقلین» ، جلد ۲، صفحه ۱۶۳. (صفحه ۲۸۹) در آیه مورد بحث در ترسیم یکی از سنت‌های الهی در روند تاریخ و پیشرفت و انحطاط جامعه‌ها و تمدن‌ها می‌فرماید: ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ یَکُ مُغَیِّراً نِعْمَةً أَنْعَمَها عَلی قَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ آنان بدین دلیل گرفتار این کیفر دردناک شدند که خدا نعمت گرانی را که به مردمی ارزانی دارد از آنان بر نمی‌گیرد مگر این که اندیشه و عقیده و اخلاق شایسته خویش را به بداندیشی و زشت کرداری و بیداد تغییر دهند و به جای فرمانبرداری از خدا و زندگی بر اساس عدالت و آزادگی و پاکی، به گناه و نافرمانی خدا و بیدادگری روی آورند. آری، در این صورت است که خدا نعمت خویش را از آنان سلب می کند؛ چرا که این یکی از سنت‌های تغییرناپذیر اوست که نعمتهای خویش را به کیفر کفر و بیداد بندگان و کسانی که در خور آنها نباشند از آنان می گیرد. به باور برخی، گاه نیز خدا نعمتی را نه به منظور کیفر بندگان که به خاطر آزمونشان از آنان سلب می کند که این بر اساس مصالح آنان و طبق سنّت ابتلاء و امتحان

برای فرد و جامعه پیش می‌آید. «سدی» در این مورد آورده است که نعمت گرانمایه‌ای که خدا به مردم «مکّه» و قریش ارزانی داشته بود، وجود ارجمند پیامبر گرامی بود، امّا آنان دعوت و رسالت او را دروغ انگاشتند و خدا نیز این نعمت گران را از آنان گرفت و به مردم مدینه و انصار ارزانی داشت. وَ اَنَّ اللّهَ سَمیعٌ عَلیمٌ و بی گمان خدا شنوا و داناست. آری، او گفتار دیگران را می‌شنوند و از راز دل‌های بندگان آگاه است. (صفحه ۲۹۰)

۵۳. آیه (ویژگی‌های نه‌گانه خانواده‌های برجسته)

اشاره

التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ الْحامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (مؤمنان کسانی هستند که) توبه کنندگانند و عبادتکاران و سپاس گویان و سیاحت کنندگان و رکوع کنندگان و سجده‌آوران و آمران به معروف و نهی کنندگان از منکر و حافظان حدود (و مرزهای) الهی و بشارت بده (به این چنین) مؤمنان. (۱۱۲ / توبه)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«سائِح» در اصل از ماده «سَیْح» و «سِیاحَت» به معنی جریان و استمرار گرفته شده است. همانگونه که روش قرآن مجید است که در آیه‌ای سخن را به اجمال برگزار می‌کند و در آیه بعد به شرح و توضیح آن می‌پردازد، در دومین آیه مورد بحث، مؤمنان را که فروشندگان جان و مال به خدا هستند، با نُه صفت بارز معرفی می‌کند. ۱ «آنها که توبه‌کارانند» و دل و جان خود را به وسیله آب توبه از آلودگی گناه شستشو می‌دهند (اَلتّائِبُونَ). ۲ «آنها عبادت‌کارانند» و در پرتو راز و نیاز با خدا و پرستش ذات پاک او خودسازی می‌کنند (الْعابِدوُنَ). ۳ «آنها در برابر نعمت‌های مادی و معنوی پروردگار سپاس می‌گویند» (الْحامِدوُنَ). ۴ «آنها از یک کانون عبادت و پرستش، به کانون دیگری رفت‌وآمد دارند» (السّائِحُونَ). به این ترتیب برنامه‌های خودسازی آنان در پرتو عبادت، در محیط محدودی خلاصه نمی‌شود و به افق خاصی تعلق ندارد، بلکه همه جا کانون عبودیت پروردگار و خودسازی و تربیت برای آنها است و هر کجا درسی در این زمینه باشد، طالب آن هستند. منظور از «سائِح» در آیه فوق با توجه به اوصافی که قبل و بعد از آن (صفحه ۲۹۱) شمرده شده، سیر در میان کانون‌های عبادت است. در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «سِیاحَةُ اُمَّتی فِی الْمَساجِدِ: سیاحت امت من در مساجد است». (۱) ۵ «آنها که در برابر عظمت و بزرگی خدا رکوع می‌کنند» (الرّاکِعُونَ). ۶ «آنها که سر بر آستانش می‌سایند و سجده می‌آورند» (السّاجِدوُنَ). ۷ «آنها که مردم را به نیکی‌ها دعوت می‌کنند» (الْامِروُنَ بِالْمَعْروُفِ). ۸ «آنها که تنها به وظیفه دعوت به نیکی قناعت نمی‌کنند، بلکه با هرگونه فساد و منکری می‌جنگند» (وَ النّاهُونَ عَنِ الْمُنْکَرِ). ۹ «و آنها که پس از ادای رسالت امر به معروف و نهی از منکر، به آخرین و مهم‌ترین وظیفه اجتماعی خود یعنی حفظ حدود الهی و اجرای قوانین او و اقامه حق و عدالت، قیام می‌کنند» (وَ الْحافِظُونَ لِحُدوُدِ اللّهِ). پس از ذکر این صفات نه‌گانه، خداوند بار دیگر چنین مؤمنان راستین و تربیت یافتگان مکتب ایمان و عمل را تشویق می‌کند و به پیامبرش می‌گوید: «این مؤمنان را بشارت ده» (وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ) و از آن جا که متعلق بشارت ذکر نشده و یا به تعبیر دیگر بشارت، به طور مطلق آمده است، مفهوم وسیعی را می‌فهماند که هر خیر و سعادتی را دربرمی‌گیرد، یعنی آنها را به هر خیر و هر سعادت و هرگونه افتخار بشارت ده. توجه به این نکته نیز لازم است که قسمتی از این صفات نه‌گانه (شش صفت اول) مربوط به جنبه‌های خودسازی و تربیتی افراد است و قسمت دیگری (دو صفت هفتم و هشتم) به وظایف حساس اجتماعی و پاکسازی محیط جامعه اشاره می‌کند و آخرین صفت، حکایت از

مسؤولیت‌های همگانی در مورد تشکیل حکومت‌صالح و شرکت فعالانه در مسائل مثبت سیاسی دارد. ***** ۱- «المیزان» ، ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۲۹۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«سائِح»: این واژه از سیاحت و به مفهوم گردش همراه در زمین است و به همین جهت به روزه‌دار نیز بدان دلیل که برای فرمانبرداری از خدا ترک خواسته‌های دل را استمرار می‌بخشد «سائح» گفته می‌شود. بزرگان ما آورده‌اند که این ویژگیهای نه گانه‌ای که در آیه شریفه آمده از آن امامان معصوم و برگزیده خداست؛ چرا که در دیگران به طور شایسته و بایسته که موردنظر قرآن است، گرد نخواهد آمد. در این مورد آورده‌اند که «زُهَری» در راه مکّه چهارمین امام نور را دیدار کرد که در اندیشه طواف بود؛ به او نزدیک شد و گفت: پسر پیامبر! جهاد و سختی‌های آن را وانهاده و به طواف کعبه برخاسته‌ای؟ مگر خدا در قرآنش ندا نمی‌دهد که: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ؟ (... ۱) حضرت فرمود: چرا ادامه آن را نمی‌خوانی که اَلتّائِبُونَ ... آنگاه افزود: آری هرگاه مردمانی با این ویژگی‌ها یافتیم که آماده جهادند، در آن شرایط است که به همراه آنان به جهاد بر خواهیم خاست؛ چرا که در آن صورت پاداش جهاد از حجّ بیشتر خواهد بود. ۱. سوره توبه، آیه ۱۱۱. (صفحه ۲۹۳)

۵۴. آیه (انسان در قرآن کریم)

اشاره

وَ إِذا مَسَّ الْإِنْسانَ الضُّرُّ دَعانا لِجَنْبِهِ أَوْ قاعِداً أَوْ قائِماً فَلَمَّا كَشَفْنا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنا إِلى ضُرٍّ مَسَّهُ كَذلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفينَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ و هنگامی که به انسان زیان (و ناراحتی) برسد، ما را (در همه حال) در حالی که به پهلو خوابیده یا نشسته یا ایستاده است، می‌خواند، اما هنگامی که ناراحتی او را بر طرف ساختیم، چنان می‌رود که گویی هرگز ما را برای حل مشکلی که به او رسیده، نخوانده، اینگونه برای اسرافکاران اعمالشان زینت داده شده است. (۱۲ / یونس)

شرح آیه از تفسیر نمونه

خاصیت مشکلات و حوادث دردناک، کنار رفتن حجاب‌ها از روی فطرت پاک آدمی است، در کوره حوادث، تمام قشرهای سیاهی که روی این فطرت را پوشانده است، می‌سوزد و از میان می‌رود و برای مدتی هر چند کوتاه درخشش این نور توحیدی آشکار می‌گردد. سپس می‌گوید: اما این افراد، چنان کم‌ظرفیت و بی‌خرد هستند که «به مجرد این که بلا و ناراحتی آنها را برطرف می‌سازیم، آن چنان در غفلت فرو می‌روند، که گویا هرگز از ما تقاضایی نداشتند» و ما نیز به آنها کمکی نکردیم (فَلَمَّا كَشَفْنا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنا إِلى ضُرٍّ مَسَّهُ). «آری این چنین اعمال مسرفان در نظرشان جلوه داده شده است» (كَذلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفينَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ). در این که چه کسی اعمال اینگونه افراد را در نظرشان جلوه و زینت می‌دهد، در ذیل آیه ۱۲۲ سوره انعام، جلد ۵ «تفسیر نمونه» بحث شده است و اجمال سخن این است که؛ زینت دهنده، خداوند است اما از این طریق که این خاصیت را در اعمال زشت و آلوده آفریده که هر قدر انسان به آنها بیشتر آلوده شود، بیشتر خو می‌گیرد و نه تنها قبح و زشتی آنها تدریجا از میان می‌رود، بلکه کم‌کم به صورت عملی شایسته در نظرشان مجسم می‌گردد و اما چرا در آیه فوق اینگونه افراد به عنوان «مُسْرِف» (اسرافکار) معرفی شده‌اند، به خاطر این است که چه اسرافی از این بالاتر که انسان مهم‌ترین سرمایه وجود خود یعنی عمر و سلامت و جوانی و نیروها را بیهوده در راه فساد و گناه (صفحه ۲۹۴) و عصیان و یا در مسیر به دست آوردن متاع بی‌ارزش و ناپایدار این

دنیا به هدر دهد و در برابر این سرمایه، چیزی عاید او نشود. آیا این کار اسراف نیست و چنین کسان، مُسرف محسوب نمی‌شوند. درباره «انسان» تعبیرات مختلفی در قرآن مجید آمده است؛ در آیات زیادی از او به «بَشَر» تعبیر شده و در آیات فراوانی به «انسان» و در آیاتی نیز به عنوان «بنی‌آدم» و عجیب این که در بسیاری از آیاتی که از او به «انسان» تعبیر شده، صفات نکوهیده و مذمومی برای او ذکر گردیده است. مثلاً ـ در آیات مورد بحث انسان به عنوان یک موجود فراموشکار و حق‌نشناس معرفی شده است. در جای دیگر به عنوان یک موجود ضعیف (خُلِقَ الْإِنْسانُ ضَعیفاً) «۳۸ / نساء». در جای دیگر به عنوان یک موجود ستمگر و کفران کننده (إِنَّ الْإِنْسانَ لَظَلُومٌ کَفَّارٌ) «۳۴ / ابراهیم». در جایی دیگر انسان را بخیل دانسته است (وَ کانَ الْإِنْسانُ قَتُوراً) «۱۰۰ / اسراء». در مورد دیگر موجودی عجول می‌شمرد (وَ کانَ الْإِنْسانُ عَجُولاً) «۱۱ / اسراء». در جای دیگر کفور و کفران کننده می‌داند (وَ کانَ الْإِنْسانُ کَفُوراً) «۶۷ / اسراء». در مورد دیگر موجودی پرخاشگر دانسته (کانَ الْإِنْسانُ أَکْثَرَ شَیْءٍ جَدَلا) «۵۴ / کهف». در جای دیگر نیز کفور مبین و کفران کننده آشکار آورده (إِنَّ الْإِنْسانَ لَکَفُورٌ مُبینٌ) «۱۹ / زخرف». در مورد دیگر موجودی کم ظرفیت و دمدمی مزاج که هنگام نعمت، بخیل و به هنگام بلا، پر جزع است (إِنَّ الْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعا إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَ إِذا مَسَّهُ الْخَیْرُ مَنُوعاً) «۱۹، ۲۰، ۲۱ / معارج». در جای دیگر مغرور و حتی در برابر خدا دانسته (یا أَیُّهَا الْإِنْسانُ ما غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَریم) «۶ / انفطار» و در مورد دیگر او را موجودی که هنگام نعمت طغیان می‌کند، دانسته (إِنَّ الْإِنْسانَ لَیَطْغی أَنْ رَآهُ اسْتَغْنی) «۶ و ۷/علق». به این ترتیب می‌بینیم «انسان» در قرآن مجید به عنوان موجودی که دارای جنبه‌های منفی فراوان و نقطه‌های ضعف متعددی است، معرفی شده‌است. آیا این همان انسانی است که خدا او را در «أَحْسَنِ تَقْویم» و «بهترین ساختمان» آفریده است؟ (لَقَدْ خَلَقْنَا (صفحه ۲۹۵) الْإِنْسانَ فی أَحْسَنِ تَقْویم) «۴ / تین» و آیا این همان انسانی است که خدا معلّم او بوده و آن چه را نمی‌دانسته، به وی آموخته است؟ (خَلَقَ الْإِنْسانَ عَلَّمَهُ الْبَیانَ) «۳ و ۴/الرحمن» و بالاخره آیا این همان انسانی است که خدا او را در مسیر پروردگار به سعی و تلاش واداشته (یا أَیُّهَا الْإِنْسانُ إِنَّکَ کادِحٌ إِلی رَبِّکَ کَدْحاً) «۶ / انشقاق». باید دید اینها چه انسانی هستند که با آن همه کرامت و محبت الهی این همه نقاط ضعف و نارسایی از خود نشان می‌دهند؟ ظاهر این است که این بحث‌ها همه مربوط به انسانهایی است که تحت تربیت رهبران الهی قرار نگرفته‌اند، بلکه به صورت گیاهی خودرو پرورش یافته‌اند، نه معلمی و نه راهنمایی و نه بیدار کننده‌ای داشته‌اند، شهواتشان آزاد و در میان هوس‌ها غوطه‌ور هستند. بدیهی است چنین انسانی نه تنها از امکانات فراوان و سرمایه‌های عظیم وجود خویش بهره نمی‌گیرد، بلکه با به کار بردن آنها در مسیرهای انحرافی و غلط به صورت موجودی خطرناک و سرانجام ناتوان و بینوا درمی‌آید. وگرنه انسانی که با استفاده از وجود رهبران الهی و به کار گرفتن اندیشه و فکر و قرار گرفتن در مسیر حرکت تکاملی و حق و عدالت به مرحله «آدمیت» گام می‌نهد و شایسته نام «بنی‌آدم» می‌شود، به جایی می‌رسد که به جز خدا نمی‌بیند، آن چنان که قرآن می‌گوید: «وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنی آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلی کَثیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضیلاً: ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم و صفحه خشکی و دریا را جولانگاه آنها قرار دادیم و از روزی‌های پاکیزه به او بخشیدیم و بر بسیاری از مخلوقات خود فضیلت و برتریش دادیم» (۷۰ / اسراء). (صفحه ۲۹۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

نور فطرت در اعماق دلها

و هنگامی که به انسان زیان و رنجی از زیانها و رنجهای دنیا برسد، در همان حال که بر پهلو خفته و یا نشسته و یا ایستاده است، ما را می‌خواند؛ امّا این یاد خدا و روی آوردن به بارگاه او، نه به انگیزه خداجویی و خدا خواهی و توحید گرایی و پاداش آخرت است، بلکه تنها به منظور بر طرف شدن آن رنج و زیان و نجات خویش است که خدا را می‌خواند. فَلَمَّا کَشَفْنا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ کَأَنْ لَمْ

یَدْعُنا إِلی ضُرٍّ مَسَّهُ و آنگاه که ما آن زیان و سختی را از او برداریم و برطرف سازیم و سلامتی او را به وی باز گردانیم، از سپاسگزاری ما روی برتافته و به همان شیوه گذشته باز می‌گردد، چنانکه گویی هرگز ما را برای نجات خویش از ورطه گرفتاری و بلا نخوانده و از ما در خواست نجات خود را ننموده و ما را نمی‌شناسد. کَذلِکَ زُیِّنَ لِلْمُسْرِفینَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ. به باور برخی منظور این است که: همانگونه که شیطان و انسانهای شیطان صفت، روی برتافتن از نیایش با خدا به هنگامه خوشی و آسایش را برای گناهکاران آراسته‌اند، همینگونه برای اسرافکاران نیز کردار زشت و بیدادشان جلوه داده شده است. (صفحه ۲۹۷)

۵۵. آیه (تقسیم ارزاق و تلاش برای زندگی و خانواده)

اشاره

وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ إِلاَّ عَلَی اللَّهِ رِزْقُها وَ یَعْلَمُ مُسْتَقَرَّها وَ مُسْتَوْدَعَها کُلٌّ فی کِتابٍ مُبینٍ هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این که روزی او بر خدا است، او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می‌داند، همه اینها در کتاب آشکاری (لوح محفوظ) ثبت است. (۶ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

گرچه «دابَّةٍ» از ماده «دَبیب» به معنی آهسته راه رفتن و قدمهای کوتاه برداشتن است، ولی از نظر مفهوم لغوی هرگونه جنبنده‌ای را شامل می‌شود اما گاهی به خصوص اسب و یا هر حیوان سواری اطلاق می‌گردد و روشن است که در آیه مورد بحث تمام موجودات زنده و همه جنبندگان را شامل می‌شود. «رِزْق» به معنی عطاء و بخشش مستمر است و از آن جا که روزی الهی عطای مستمر او به موجودات است به آن رزق گفته می‌شود. این نکته نیز لازم به تذکر است که مفهوم آن تنها در نیازهای مادی خلاصه نمی‌شود بلکه هرگونه عطای مادّی و معنوی را شامل می‌گردد، لذا می‌گوییم: «اَللّهُمَّ ارْزُقْنی عِلْما تامّا: خداوندا علم کامل به من روزی کن» و یا می‌گوییم «اَللّهُمَّ ارْزُقْنِی الشَّهادَةَ فی سَبیلِکَ: خداوندا شهادت در راهت را نصیب من بگردان». البته در آیه مورد بحث ممکن است نظر بیشتر روی ارزاق مادی بوده باشد، هر چند اراده مفهوم عامّ نیز چندان بعید نیست. «مُسْتَوْدَع» و «وَدیعَة» از یک مادّه است و در اصل به معنی رهاکردن چیزی است و از آن جا که امور ناپایدار رها می‌شوند و به حالت اول بازمی‌گردند، به هر امر ناپایدار، «مُسْتَوْدَع» گفته می‌شود، وَدیعَة را نیز به خاطر این که سرانجام باید محل خود را رها کند و به صاحب اصلی باز گردد ودیعه گفته‌اند. در حقیقت آیه فوق می‌گوید: تصور نشود که خداوند تنها به جنبندگانی که در جایگاه اصلی قرار دارند روزی می‌بخشد و به اصطلاح سهمیه آن‌ها را در خانه‌هایشان می‌آورند، بلکه هر کجا باشند و در هر وضع و شرایطی قرار می‌گیرند و هم از تمام نقاطی که به آن نقل و مکان می‌کنند، باخبر است. از حیوانات غول پیکر (صفحه ۲۹۸) دریایی گرفته تا جنبندگان بسیار کوچکی که به زحمت به چشم دیده می‌شوند هر یک مناسب حالشان آن چه را لازم دارند مقرر کرده است. این روزی به اندازه‌ای حساب شده و مناسب حال موجودات است که از نظر «کمیّت» و «کیفیّت» کاملاً منطبق بر خواسته‌ها و نیازهای آنها است، حتی غذای کودکی که در رحم مادر است، هر ماه بلکه هر روز، با ماه و روز دیگر تفاوت دارد، هر چند ظاهرا یک نوع خون بیشتر نیست و نیز کودک در دوران شیرخوارگی با این که ظاهرا ماه‌های پی در پی غذای واحدی دارد، اما ترکیب این شیر هر روز با روز دیگر متفاوت است. «کِتابٍ مُبینٍ» به معنی نوشته آشکار است و اشاره به مرحله‌ای از علم وسیع پروردگار می‌باشد که گاهی از آن تعبیر به «لوح محفوظ» می‌شود. ممکن است این تعبیر اشاره به این باشد که هیچکس نباید برای به دست آوردن روزی خود کمترین نگرانی به خویش راه دهد و تصور کند ممکن است در گرفتن سهم خویش، به اصطلاح، از قلم بیفتد، چرا که نام همگی

در کتاب آشکاری ثبت است، کتابی که همه را احصاء کرده و آشکارا بیان می‌کند. آیا اگر در یک مؤسسه نام تمام کارمندان و کارکنان به روشنی ثبت شده باشد احتمال از قلم افتادن کسی می‌رود؟ در مورد «رِزْق» بحث‌های مهمی است که قسمتی از آن را در اینجا از نظر می‌گذرانیم: ۱ «رزق» به معنی بخشش مستمر و متداوم است اعم از این که مادّی باشد یا معنوی، بنابراین هرگونه بهره‌ای را که خداوند نصیب بندگان می‌کند از مواد غذایی و مسکن و پوشاک و یا علم و عقل و فهم و ایمان و اخلاص به همه اینها رزق گفته می‌شود و آنها که مفهوم این کلمه را محدود به جنبه‌های مادّی می‌کنند، توجه به موارد استعمال آن دقیقا ندارند، قرآن درباره شهیدان راه حق می‌گوید «بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ: آنها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌برند» (۱۶۹ / آل عمران) روشن است که روزی شهیدان، آن هم در جهان برزخ، نعمت‌های مادّی نیست، بلکه همان مواهب معنوی است که حتی تصورش برای ما در این زندگی مشکل است. ۲ مسأله تأمین نیازمندی‌های موجودات زنده و به تعبیر دیگر رزق و روزی آنها جالب‌ترین مسایلی است که با گذشت زمان و پیشرفت علم، پرده از روی اسرار (صفحه ۲۹۹) آن برداشته می‌شود و صحنه‌های شگفت‌انگیز تازه‌ای از آن به وسیله علم فاش می‌گردد. طرز روزی رساندن خداوند به موجودات مختلف، راستی حیرت‌انگیز است، از جنینی که در شکم مادر قرارگرفته و هیچکس به هیچ وجه در آن ظلمتکده اسرارآمیز به او دسترسی ندارد، تا حشرات گوناگونی که در اعماق تاریک زمین و لانه‌های پر پیچ و خم و در لابلای درختان و بر فراز کوه‌ها و در قعر دره‌ها زندگی دارند از دیدگاه علم او هرگز مخفی و پنهان نیستند و همانگونه که قرآن می‌گوید خداوند، هم جایگاه و «آدرس اصلی» آنها را می‌داند و هم محل سیار آنان را و هر جا باشند روزی آنان را به آنان حواله می‌کند. جالب این که در آیه فوق به هنگام بحث از روزی خواران تعبیر به «دابَّهٔ و جنبنده» شده است و این اشاره لطیفی به مسأله رابطه «انرژی» و «حرکت» است، می‌دانیم هرجا حرکتی وجود دارد نیازمند به ماده انرژی‌زا است یعنی ماده‌ای که منشأ حرکت گردد، قرآن نیز در آیات مورد بحث می‌گوید خدا به تمام موجودات متحرک روزی می‌بخشد و اگر حرکت را به معنی وسیعش تفسیر کنیم گیاهان را هم دربرمی‌گیرد، زیرا آنها نیز یک حرکت بسیار دقیق و ظریف در مسیر «نموّ» دارند، به همین دلیل در فلسفه ما یکی از اقسام حرکت را مسأله «نموّ» شمرده‌اند. ۳ آیا «روزی» هر کس از آغاز تا پایان عمر تعیین شده و خواه‌ناخواه به او می‌رسد؟ یا این که باید به دنبال آن رفت و به گفته شاعر «شرطِ عقل است جستن از درها». بعضی از افراد سست و بی‌حال به اتکاء تعبیراتی همانند آیه فوق، یا روایاتی که روزی را مقدر و معین معرفی می‌کند فکر، می‌کنند لزومی ندارد که انسان برای تهیه معاش زیاد تلاش کند، چرا که روزی مقدر است و به هر حال به انسان می‌رسد و هیچ دهان بازی بدون روزی نمی‌ماند. این چنین افراد نادان که شناختشان درباره دین و مذهب فوق‌العاده سست و ضعیف است بهانه به دست دشمنان می‌دهند که مذهب عاملی است برای تخدیر و رکود اقتصادی و خاموش کردن فعالیّت‌های مثبت زندگی و تن در دادن به انواع محرومیّت‌ها، به عذر این که اگر فلان موهبت نصیب من نشده حتما روزی من نبوده، اگر روزی من بود بدون چون و چرا به من می‌رسید و این (صفحه ۳۰۰) فرصت خوبی به دست استثمارگران می‌دهد که هر چه بیشتر خلق‌های محروم را بدوشند و آنها را از ابتدایی‌ترین وسایل زندگی محروم سازند. در حالی که مختصر آشنایی به قرآن و احادیث اسلامی برای پی بردن به این حقیقت کافی است که اسلام پایه هرگونه بهره‌گیری مادی و معنوی انسان را سعی و کوشش و تلاش می‌شمرد تا آن جا که در جمله شعارگونه قرآنی «لَیْسَ لِلْاِنْسانَ اِلّا ما سَعی» بهره انسان را منحصرا در کوشش و کارش قرار می‌دهد. پیشوایان اسلامی برای این که سرمشقی به دیگران بدهند در بسیاری از مواقع کار می‌کردند کارهایی سخت و توانفرسا. پیامبران پیشین نیز از قانون مستثنی نبودند، از چوپانی گرفته، تا خیاطی، و زره‌بافی و کشاورزی، اگر مفهوم تضمین روزی از طرف خدا، نشستن درخانه و انتظار رسیدن روزی باشد، نباید پیامبران و امامان که از همه آشناتر به مفاهیم دینی هستند این همه برای روزی تلاش کنند. بنابراین ما هم می‌گوییم روزی هر کس مقدر و ثابت است، ولی درعین حال مشروط به تلاش و کوشش می‌باشد و هرگاه این شرط حاصل نشود مشروط نیز از میان خواهد رفت. این درست به آن می‌ماند که می‌گوییم «هر کس اجلی دارد و مقدار معینی از عمر» مسلما

مفهوم این سخن آن نیست که اگر انسان حتی دست به انتحار و خودکشی و یا تغذیه از مواد زیان‌بخش بزند تا اجل معینی زنده می‌ماند، مفهومش این است که این بدن استعداد بقاء تا یک مدت قابل ملاحظه دارد اما مشروط بر این که اصول بهداشت را رعایت کند و از موارد خطر بپرهیزد و آن چه سبب مرگ زودرس می‌شود از خود دور کند. نکته مهم این است که آیات و روایات مربوط به معین بودن روزی در واقع ترمزی است روی افکار مردم حریص و دنیاپرست که برای تأمین زندگی به هر در می‌زنند و هر ظلم و جنایتی را مرتکب می‌شوند، به گمان این که اگر چنین نکنند زندگیشان تأمین نمی‌شود. آیات قرآن و احادیث اسلامی به اینگونه افراد هشدار می‌دهد که بیهوده دست و پا نکنند واز طریق نامعقول و نامشروع برای تهیّه روزی تلاش ننمایند، همین اندازه که آنها در طریق مشروع گام بگذارند و تلاش و کوشش کنند مطمئن باشند خداوند از این راه همه نیازمندی‌های آنها را تأمین می‌کند. البتّه نمی‌توان انکار کرد که بعضی از روزی‌هاست چه انسان به دنبال آن (صفحه ۳۰۱) برود یا نرود، به سراغ او می‌آیند. آیا می‌توان انکار کرد که نور آفتاب بدون تلاش ما به خانه ما می‌تابد و یا باران و هوا بدون کوشش و فعالیّت به سراغ ما می‌شتابد؟ آیا می‌توان انکار کرد که عقل و هوش و استعداد که از روز نخست در وجود ما ذخیره شده به تلاش ما نبوده است؟ ولی اینگونه مواهب به اصطلاح باد آورنده و یا به تعبیر صحیح‌تر مواهبی که بدون تلاش به لطف خدا، به ما رسیده اگر با تلاش و کوشش خود از آن به طور صحیحی نگهداری نکنیم آنها نیز از دست ما خواهد رفت و یا بی‌اثر می‌ماند. حدیث معروفی که از علی نقل شده که فرمود: «وَ اعْلَمْ یا بُنَیَّ! اِنَّ الرِّزْقَ رِزْقانِ رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَ رِزْقٌ یَطْلُبُکَ: بدان فرزندم، روزی دوگونه است، یک نوع آن همان روزی‌هایی است که تو باید به جستجویش برخیزی، و گونه دیگرش روزی‌هایی است که آن در جستجوی تو است و به سراغ تو می‌آید» (۱) نیز اشاره به همین حقیقت است. این را نیز نمی‌توان انکار کرد که در پاره‌ای از موارد انسان به دنبال چیزی نمی‌رود، ولی بر اثر یک سلسله تصادف‌ها، موهبتی نصیب او می‌شود، این حوادث گرچه در نظر ما تصادف است اما در واقع و از نظر سازمان آفرینش حسابی در آن می‌باشد، بدون شک حساب اینگونه روزی‌ها از روزی‌هایی که در پرتو تلاش و کوشش به دست می‌آید جدا است و حدیث بالا ـ ممکن است اشاره به اینها نیز باشد. ولی به هر حال نکته اساسی این است که تمام تعلیمات اسلامی به ما می‌گوید برای تأمین زندگی بهتر چه مادی و چه معنوی، باید تلاش بیشتر کرد و فرار از کار به گمان مقسوم بودن روزی غلط است. ۴ در آیه مورد بحث تنها اشاره به مسأله «رزق و روزی» شده، در حالی که در چند آیه بعد، آن جا که سخن از بندگان توبه‌کار و با ایمان می‌گوید، اشاره به «مَتاع حَسَن» (بهره‌برداری و تمتع شایسته) شده است. مقابله این دو با یکدیگر این مطلب را به ما می‌فهماند که برای همه جنبندگان، انسانها، حشرات، درندگان، نیکان و بدان، همگی بهره‌ای از روزی است، ولی «متاع حسن» و «مواهب شایسته و ارزنده» ***** ۱- «نهج البلاغه» ، وصیّت امام علی به فرزندش امام حسن. (صفحه ۳۰۲) تنها مخصوص انسانهای با ایمانی است که خود را با آب توبه از هرگونه گناه و آلودگی شستشو داده‌اند و نعمت‌های خدا را در مسیر اطاعت فرمانش به کار می‌گیرند نه در طریق هوا و هوس‌های سرکش.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

خدای روزی رسان و آگاه

آفریدگار هستی همه جنبندگان روی زمین از انسان گرفته تا جن، پرنده، چرنده، جانوران، حیوانات اهلی و وحشی و دیگر موجودات زنده را از روی مصلحت و حکمت روزی می‌رساند! وَ یَعْلَمُ مُسْتَقَرَّها وَ مُسْتَوْدَعَها در تفسیر این فراز، سه نظر رسیده است: به باور «ابن عبّاس» و «ربیع» ، واژه «مُسْتَقَرّ» به مفهوم جایگاهی است که جنبندگان بدان پناه می‌برند و «مُسْتَوْدَع» آرامگاهی است که پس از مرگ در آن قرار گرفته و از آن خارج می‌گردند. با این بیان مفهوم آیه شریفه این است که: و خدا قرار گاه آنان و

آرامگاهشان را که در آن مدفون می گردند می‌شناسد. (صفحه ۳۰۳)

۵۶. آیه (وظیفه پدری در سخت‌ترین شرایط نیز جاری است)

اشاره

وَ قالَ ارْكَبُوا فيها بِسْمِ اللَّهِ مَجْراها وَ مُرْساها إِنَّ رَبِّى لَغَفُورٌ رَحِيمٌ او گفت: به نام خدا بر آن سوار شوید و به هنگام حرکت و توقف آن یاد او کنید، که پروردگارم آمرزنده و مهربان است. (۴۱ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«مَجْرا» و «مُرْسا» هر دو اسم زمان است به معنی «موقع حرکت» و «موقع توقف». نوح به سرعت بستگان و یاران با ایمان خود را جمع کرد و چون لحظه طوفان و فرارسیدن مجازات‌های کوبنده الهی نزدیک می‌شد «به آنها دستور داد که به نام خدا بر کشتی سوار شوید، به هنگام حرکت و توقف کشتی نام خدا را بر زبان جاری سازید و به یاد او باشید». چرا می گوید: در همه حال به یاد او باشید و از یاد او و نام او و مدد بگیرید زیرا به مقتضای رحمتش این وسیله نجات را در اختیار شما بندگان با ایمان قرار داده و به مقتضای آمرزشش از لغزش‌های شما می گذرد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اِرْساء»: نگهداشتن کشتی به وسیله چیزی که آن را متوقف می‌سازد. در اینجا جمله‌ای در تقدیر می‌باشد و منظور این است که: وقتی آب فوران نمود و نوح عذاب خدا و تحقق وعده او را نگریست و کفر گرایان و سرکشان را در آستانه نابودی دید، به خاندان و همراهانش گفت: اینک سوار شوید. بِسْمِ اللَّهِ مَجْراها وَ مُرْساها و به نام خدا پناه برید و برکت بجویید که روان شدن این کشتی و لنگر انداختن آن به نام خداست. پاره‌ای بر آنند که منظور آیه شریفه این است که: به هنگام روان شدن کشتی و لنگر افکندن آن بگویید: بِسْمِ اللَّهِ (... صفحه ۳۰۴) و «ضَحّاك» می گوید: منظور این است که هرگاه می‌خواستند کشتی حرکت کند، «بِسْمِ اللَّهِ مَجْراها» می گفتند و زمانی که می‌خواستند بایستد، می گفتند: «بِسْمِ اللَّهِ مُرْساها» و کشتی متوقف می‌شد. (صفحه ۳۰۵)

۵۷. «وَ هِىَ تَجْرى بِهِمْ ...

آیه

«وَ هِىَ تَجْرى بِهِمْ فى مَوْجٍ كَالْجِبالِ وَ نادى نُوحٌ ابْنَهُ وَ كانَ فى مَعْزِلٍ يا بُنَىَّ ارْكَبْ مَعَنا وَ لا تَكُنْ مَعَ الْكافِرينَ»

ترجمه

و او آنها را از لابلای امواجی همچون کوه‌ها حرکت می‌داد، (در این هنگام) نوح فرزندش را که در گوشه‌ای قرار داشت فریاد زد، پسرم! همراه ما سوار شو و با کافران مباش. (۴۲ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سرانجام لحظه نهایی فرا رسید و فرمان مجازات این قوم سرکش صادر شد، ابرهای تیره و تار همچون پاره‌های شب ظلمانی سراسر آسمان را فراگرفت و آن چنان روی هم متراکم گردید که نظیرش هیچگاه دیده نشده بود، صدای غرش رعد و پرتو خیره کننده برق پی‌درپی در فضای آسمان پخش می‌شد و خبر از حادثه بسیار عظیم و وحشتناکی می‌داد. باران شروع شد، سریع و سریع‌تر شد، قطره‌های درشت و درشت‌تر شد و همانگونه که قرآن در آیه ۱۱ سوره قمر می‌گوید گویی تمام درهای آسمان گشوده شده و اقیانوسی از آب از لابلای ابرها فرو می‌ریزد. از سوی دیگر سطح آب زیرزمینی آن قدر بالا آمد که از هر گوشه‌ای چشمه خروشانی جوشیدن گرفت و به این ترتیب آب‌های زمین و آسمان به هم پیوستند و دست به دست هم دادند و بر سطح زمین‌ها، کوه‌ها، دشت‌ها، دره‌ها جاری شدند و به زودی سطح زمین به صورت اقیانوسی درآمد. وزش بادها امواج کوه‌پیکری روی این اقیانوس ترسیم می‌کرد و این امواج از سر و دوش هم بالا می‌رفتند و روی یکدیگر می‌غلتیدند. «و کشتی نوح با سرنشینانش سینه امواج کوه‌پیکر را می‌شکافت و همچنان پیش می‌رفت نوح فرزندش را که در کناری جدا از پدر قرارگرفته بود مخاطب ساخت و فریاد زد فرزندم! با ما سوار شو و با کافران مباش» که فنا و نابودی دامنت را خواهد گرفت. نوح این پیامبر بزرگ نه تنها به عنوان یک پدر، بلکه به عنوان یک مربی خستگی‌ناپذیر و پر امید، حتی در آخرین لحظه دست از وظیفه خود برنداشت به این امید که سخنش در قلب سخت فرزند اثر کند. اما متأسّفانه تأثیر همنشین بد بیش از آن بود که گفتار این پدر دلسوز تأثیر مطلوب خود را ببخشد. (صفحه ۳۰۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه شریفه امواج آبها به کوهها تشبیه شده‌اند و این نشانگر آن است که موجهای بسیاری بوده است که از سر و دوش هم بالا می‌رفتند و بر روی یکدیگر می‌غلتیدند. «حَسَن» می‌گوید: آب به اندازه‌ای بالا آمد که حدود سی متر از قلّه سر به آسمان کشیده کوهها بالاتر رفت و پاره‌ای نیز ارتفاع آب را پانزده متر بالاتر از قلّه کُوهها، گفته‌اند. پاره‌ای آورده‌اند که: کشتی نوح روز یازدهم رجب حرکت کرد و به مدت شش ماه بر روی امواج آب روان بود و همه زمین را گردش کرد و در هیچ کجا توقف نکرد تا به مکّه رسید؛ در آنجا هفت بار برگرد خانه خدا طواف نمود؛ چرا که آن خانه پرشکوه به خواست خدا بالاتر از زمین و آب قرار گرفته بود؛ آنگاه کشتی پس از طواف همچنان بر امواج آبها پیش رفت تا در سرزمین «موصِل» و به کوه «جُودِی» رسید و در روز دهم محرم در آنجا لنگر انداخت. در ادامه آیه شریفه می‌فرماید: وَ نادی نُوحٌ ابْنَهُ وَ کانَ فی مَعْزِلٍ و نوح فرزندش را که در کناری بود ندا در داد که هان ... به باور پاره‌ای منظور این است که نوح پسرش را که در نقطه‌ای دور از آنجایی که نوح و ایمان آوردگان ایستاده بود دید. امّا پاره‌ای بر آنند که منظور فاصله عقیدتی و دینی است و نه مکانی. با این بیان تفسیر آیه این است که نوح فرزندش را که از دین و عقیده پدر جدا بود، امّا پدر او را همراه و همدین خود می‌پنداشت، ندا داد. یا بُنَیَّ ارْکَبْ مَعَنا وَ لا تَکُنْ مَعَ الْکافِرینَ. ای پسرک من! به همراه ما بر کشتی درآی و با کفر گرایان مباش. نوح در نظر داشت بدین وسیله او را سوار بر کشتی نموده و از نابودی نجات دهد. «حَسَن» در این مورد آورده است که: او با پدرش نوح نفاق گرایانه رفتار می‌کرد؛ از این رو پدر او را از ایمان آوردگان می‌پنداشت و نمی‌دانست که در دل کفر گراست. (صفحه ۳۰۷)

۵۸. «قالَ سَآوی إِلی جَبَلٍ ...

آیه

«قالَ سَآوی إِلی جَبَلٍ یَعْصِمُنی مِنَ الْماءِ قالَ لا عاصِمَ الْیَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلاَّ مَنْ رَحِمَ وَ حالَ بَیْنَهُمَا الْمَوْجُ فَکانَ مِنَ الْمُغْرَقینَ»

ترجمه

گفت: به کوهی پناه می‌برم تـا مرا از آب حفـظ کنـد، گفت: امروز هیـچ حافظی در برابر فرمان خـدا نیست، مگر آن کس را که او رحم کند، در این هنگام موجی در میان آن دو حایل شد و او در زمره غرق‌شدگان قرار گرفت. (۴۳ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

لـذا این فرزنـد لجوج و کوتـاه‌فکر به گمـان این که با خشم خـدا می‌توان به مبارزه برخاست، «فریاد زد پـدر برای من جوش نزن، به زودی به کـوهی پنـاه می‌برم که دست این سـیلاب به دامنش هرگز نخواهـد رسـید و مرا در دامـان خـود پنـاه خواهـد داد». نوح بـاز مأیوس نشـد، بار دیگر به انـدرز و نصیحت پرداخت شایـد فرزنـد کوتاه‌فکر از مرکب غرور و خیره‌سـری فرود آیـد و راه حق پیش گیرد، به او «گفت: فرزنـدم امروز هیـچ قـدرتی در برابر فرمـان خـدا پناه نخواهـد داد». ... کوه که سـهل است، کره زمین که سـهل اسـت، خورشـید و تمـام منظـومه شمسـی بـا آن عظمت خیره کننـده‌اش در برابر قـدرت لایـزال او ذره بی‌مقـداری بیش نیست. مگر بالاترین کوه‌ها در برابر کره زمین همچون برآمدگی‌های بسیار کوچکی که روی سطح یک نارنج قراردارد نیست؟ همان زمینی که یک میلیون و دویست هزار مرتبه باید بزرگ شود تا به اندازه کره خورشـید گردد، همان خورشـیدی که یک ستاره متوسط معمولی آسـمان از میـان میلیون‌ها میلیون سـتاره در پهنه عالم خلقت است. پس چه خیال خامی و چه فکر کوتاهی که از «کوه» کاری ساخته باشـد؟ در همین هنگـام موجی برخاست و جلو آمـد و جلوتر و فرزنـد نوح را همچون پر کاهی از جا کنـد و در لابلای خود در هم کوبید.

پنج درس تربیتی در طوفان نوح

همـانگونه که می‌دانیم هـدف اصلی قرآن از بیـان سـرگذشت پیشـینیان بیان درس‌های عبرت و نکات آموزنـده و تربیتی است و در همین قسـمت که تاکنون از داسـتان نوح (صفحه ۳۰۸) خوانـده‌ایم نکته‌های بسیار مهمی نهفته است که به قسـمتی از آن ذیلاً اشاره می‌شود: ۱ پاکسـازی روی زمیـن درسـت اسـت کـه خداونـد، «رحیم» و مهربـان است ولی نبایـد فراموش کرد که او در عین حـال، «حکیم» نیز می‌باشـد، به مقتضـای حکمتش هرگـاه قوم و ملتی فاسـد شونـد و دعوت ناصـحان و مربیان الهی در آنها اثر نکنـد، حق حیـات برای آنهـا نیست سـرانجام از طریق انقلاب‌های اجتماعی و یا انقلاب‌های طبیعی، سازمان زنـدگی آنها درهم کوبیـده و نابود می‌شود. این نه منحصـر به قوم نوح بوده است و نه به زمان و وقت معیّنی، یک سنّت الهی است در همه اعصار و قرون و همه اقوام و ملّت‌ها و حتی در عصـر و زمان ما و چه بسا جنگ‌های جهانی اول و دوم اشـکالی از این پاکسازی باشـد. ۲ مجازات با طوفان چرا؟ درست است که یک قوم و ملت فاسـد باید نابود شوند و وسیله نابودی آنها هر چه باشد تفاوت نمی‌کند، ولی دقت در آیات قرآن نشـان می‌دهـد که بالاـخره تناسبی میان نحوه مجازات‌ها و گناهان اقوام بوده و هست. فرعون تکیه‌گاه قـدرتش را رود «عظیم نیل» و آب‌های پربرکت آن قرارداده بود و جالب این که نابودی او هم به وسـیله همان شـد. نمرود متّکی به لشـکر عظیمش بود و چنان که می‌دانیم لشـکر کوچکی از حشرات او و یارانش را شکست داد. قوم نوح جمعیّت کشاورز و دامدار بودند و چنین جمعیّتی همه چیز را از دانه‌هـای حیـات‌بخش بـاران می‌دانـد، امـا سـرانجام همین باران آنها را از بین برد و از اینجا به خوبی روشن می‌شود که چقـدر برنامه‌هـای الهی حسـاب شـده است و اگر می‌بینیم انسانهای طغیانگر عصـر ما در جنگ‌های جهانی اول و دوم به وسـیله مـدرن‌ترین سلاح‌هایشان درهم کوبیده شدند، نباید مایه تعجّب ما باشد چرا که همین صـنایع پیشرفته بود که تکیه‌گاه آنها در استعمار و استثمار

خلق‌های مستضعف جهان محسوب می‌شد. ۳ نام خدا در هر حال و در همه جا در آیات بالا خواندیم نوح به یارانش دستور می‌دهد که نام خدا را به هنگام حرکت و توقف کشتی فراموش نکنند، همه چیز به نام او و به یاد او و با استمداد از ذات پاک او باید باشد، هر حرکتی، هر توقفی، در حال آرامش و در حال طوفان، همه باید با نام او آغاز شود چرا که هر کار بی نام او (صفحه ۳۰۹) شروع شود «ابتر و بریده دُم» خواهد بود. همانگونه که در حدیث معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است «کُلُّ اَمْرٍ ذی بالٍ لَمْ یُذْکَرْ فیهِ بِسْمِ اللّهِ فَهُوَ اَبْتَرُ: هر کار مهمی که نام خدا در آن برده نشود نافرجام خواهد بود». (۱) ذکر نام خدا نه به عنوان تشریفات، بلکه به عنوان انگیزه و هدف یعنی هر کار که انگیزه خدایی ندارد و هدفش خدا نیست ابتر است، چرا که انگیزه‌های مادّی پایان می‌پذیرد ولی انگیزه‌های الهی تمام نشدنی است، هدف‌های مادّی به اوج خود که رسید خاموش می‌شود، اما هدف‌های الهی همچون ذات پاک او جاودانی خواهد بود. ۴ پناهگاه‌های پوشالی معمولاً ـ هر کس در مشکلات زندگی به چیزی پناه می‌برد، گروهی به ثروتشان، گروهی به مقام و منصبشان، عده‌ای به قدرت جسمانیشان و جمعی به نیروی فکری‌شان، ولی همانگونه که آیات فوق به ما می‌گوید و تاریخ نشان داده، هیچ یک از اینها در برابر فرمان پروردگار کمترین تاب مقاومت ندارد و همچون تارهای عنکبوت که در برابر وزش طوفان قرار گیرد به سرعت درهم می‌ریزد. فرزند نادان و خیره پسر نوح پیامبر نیز در همین اشتباه بود، گمان می‌کرد کوه می‌تواند در برابر طوفان خشم خدا به او پناه دهد، اما چه اشتباه بزرگی؟ حرکت یک موج کار او را ساخت و به دیار عدمش فرستاد. به همین دلیل در پاره‌ای از دعاها می‌خوانیم من از خشم تو به سوی تو فرار می‌کنم «هارِبٌ مِنْکَ اِلَیْکَ» (۲) یعنی اگر پناهگاهی در برابر خشم تو باشد باز همان ذات پاک تو است و بازگشت به سوی تو، نه چیز دیگر. ۵ کشتی نجات رهایی از هیچ طوفانی بدون کشتی نجات ممکن نیست لزومی ندارد که این کشتی حتما از چوب و آهن باشد، بلکه چه بسا این کشتی نجات یک مکتب کارساز حیات‌بخش مثبت است، که در برابر امواج طوفان‌های افکار انحرافی مقاومت می‌کند و پیروانش رابه ساحل نجات می‌رساند. روی همین جهت در روایاتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کتب شیعه و اهل تسنن آمده است خاندان او یعنی ***** ۱- «سفینة البحار» ، جلد ۱، صفحه ۶۶۳. ۲- دعای ابوحمزه ثمالی. (صفحه ۳۱۰) امامان اهل‌بیت و حاملان مکتب اسلام به عنوان «کشتی نجات» معرفی شده‌اند. «حَنْش بن مُغیرَة» می‌گوید: من به همراه ابوذر کنار خانه کعبه آمدم او دست در حلقه درخانه کرد و صدا زد منم ابوذر غفاری، هر کس مرا نمی‌شناسد بشناسد. من همان جُنْدَب هستم (نام اصلی ابوذر جُنْدَب بود) من یار پیامبرم، با گوش خود شنیدم که می‌فرمود: «مَثَلُ اَهْلِ بَیْتی مَثَلُ سَفینَةِ نُوحٍ مَنْ رَکِبها نَجی: مثل اهل‌بیت من مثل کشتی نوح است که هر کس به آن پناه برد نجات می‌یابد». (۱) در بعضی دیگر از طرق حدیث جمله «فَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْها غَرَقَ (۲): و هر کس از آن تخلف کند غرق می‌شود» یا «مَنْ تَخَلَّفَ عَنْها هَلَکَ (۳): هر کس از آن تخلف کند هلاک می‌شود» اضافه شده است. این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله با صراحت می‌گوید به هنگامی که طوفان‌های فکری و عقیدتی و اجتماعی در جامعه اسلامی رخ می‌دهد تنها راه نجات پناه بردن به این مکتب است و ما این مسأله را به خوبی در انقلاب شکوهمند ملت ایران آزمودیم که پیروان مکتب‌های غیراسلامی در برابر طاغوت، شکست خوردند جز آن گروهی که به مکتب اسلام و اهل‌بیت و برنامه‌های انقلابی آنها پناه بردند. ***** ۱- ابن قتیبه دینوری که از علمای معروف اهل تسنن است این حدیث را در عیون الاخبار جلد ۱، صفحه ۲۱۱ آورده است. ۲- «معجم الکبیر» نوشته حافظ طبرانی، صفحه ۱۳۰ (مخطوط). ۳- «معجم الکبیر» نوشته حافظ طبرانی، صفحه ۱۳۰ (مخطوط). (صفحه ۳۱۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«عِصْمَت»: نگهداری و حراست. در آیه مورد بحث در اشاره به حق ستیزی و ناآگاهی آن عنصر خیره سر و سرنوشت شوم کفر و انحراف او، منطق کودکانه او را ترسیم می‌کند که در برابر خیرخواهی و دعوت پدرش گفت: قالَ سَآوی إِلی جَبَلٍ یَعْصِمُنی مِنَ

الْماءِ پـدر! نگران سـرنوشت من مباش؛ من به زودی به یکی از کوهها و پناهگاه‌هایی که بر فراز کوه است پناه می‌برم تا مرا در امان نگهـدارد و از خطر غرق شـدن حفظ کند. نوح در ادامه خیرخواهی خویش گفت: پسـرم! امروز چیزی نمی‌تواند کسـی را از عذاب خـدا حفظ کنـد، مگر آن کس که خدا او را به وسـیله ایمانش مورد مهر و رحمت قرار دهد. پس بیا و به خدای یکتا ایمان آورده و روی توبه به بارگاه او بیاور تا بر تو رحمت آورد. و آنگاه بود که موجی کوه‌آسا میان آن پـدر دلسوز و نگران و آن فرزند خیره‌سر حایل گردید و او به همراه همه تبهکاران غرق شد. (صفحه ۳۱۲)

۵۹. آیه (پایان ماجرای طوفان نوح)

اشاره

وَ قیلَ یا أَرْضُ ابْلَعی ماءَكِ وَ یا سَماءُ أَقْلِعی وَ غیضَ الْماءُ وَ قُضِیَ الْأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَی الْجُودِیِّ وَ قیلَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمینَ و گفته شد ای زمین آبت را فرو بر و ای آسـمان خـودداری کن و آب فرو نشـست و کـار پایـان یـافت و (کشـتی) بر (دامنه کـوه) جـودی پهلو گرفت و (در این هنگام) گفته شد: دور باد قوم ستمگر. (۴۴ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

سرانجام امواج خروشان آب همه جا را فراگرفت، آب بالا و بالاتر آمـد، گنهکاران بی‌خبر به گمان این که یک طوفان عادی اسـت به نقاط مرتفع و برآمـدگی‌ها و کوه‌های زمین پناه بردنـد، اما آب از آن هم گذشت و همه جا در زیر آب پنهان شد، اجساد بی‌جان طغیانگران و باقی‌مانـده خانه‌ها و وسایل زندگانیشان در لابلای کف‌ها روی آب به چشم می‌خورد. نوح زمام کشتی رابه دست خدا سپرده، امواج کشتی را به هر سو می‌برد در روایات آمده است که شش ماه تمام (از آغاز ماه رجب تا پایان ذی‌الحجهٔ و به روایتی از دهم مـاه رجب تا روز عاشورا) این کشتی سـرگردان بود (۱) و نقـاط مختلفی و حتی طبق پاره‌ای از روایات سـرزمین مکه و اطراف خـانه کعبه را سیر کرد. سـرانجام فرمـان پایـان مجازات و بازگشت زمین به حالت عادی صادر شـد. آیه فوق چگونگی این فرمان و جزئیات و نتیجه آن رادر عبـارات بسـیار کوتاه و مختصـر و در عین حال فوق‌العاده رسا و زیبا در ضـمن شـش جمله بیان می‌کنـد و می‌گوید: «به زمین دسـتور داده شد، ای زمین آبت را در کام فرو بر» (وَ قیلَ یا أَرْضُ ابْلَعی ماءَكِ). «و به آسمان دستور داده شد ای آسـمان دست نگهدار» (وَ یا سَماءُ أَقْلِعی). «و آب فرو نشست» (وَ غیضَ الْماءُ). «و کار پایان یافت» (وَ قُضِیَ الْأَمْرُ). «و کشتی بر دامنه کوه جودی پهلو گرفت» (وَ اسْتَوَتْ عَلَی الْجُودِیِّ). «در این هنگام گفته شد: دور باد قوم *****۱- «مجمع البیان» ، جلد ۵، صفحه ۱۶۴ «قرطبی» جلد ۵، صفحه ۳۲۶۹. (صفحه ۳۱۳) سـتمگر» (وَ قیلَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمینَ). تعبیرات آیه فوق به قدری رسا و دلنشـین و در عین کوتاهی گویا و زنـده و با تمام زیبایی آن قـدر تکان دهنـده و کوبنـده است که به گفته جمعی از دانشـمندان عرب این آیه «فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین» آیات قرآن محسوب می‌شود، هر چنـد همه آیات قرآن در سـرحد اعجاز از فصاحت و بلاغت است. شاهد گویای این سـخن همان است که در روایات و تواریخ اسـلامی می‌خوانیم که گروهی از کفار قریش، به مبارزه با قرآن برخاسـتند و تصـمیم گرفتنـد آیاتی همچون آیات قرآن ابـداع کننـد، علاقمنـدانشان برای مدت چهل روز بهترین غذاها و مشـروبات مورد علاقه آنـان را برایشان تـدارک دیدنـد، مغز گنـدم خالص، گوشت گوسـفند و شـراب کهنه تا با خیال راحت به ترکیب جمله‌هایی همانند قرآن بپردازند. اما هنگامی که به آیه فوق رسـیدند، چنان آنها را تکان داد که بعضـی به بعض دیگر نگاه کردند و گفتند این سخنی است که هیـچ کلامی شبیه آن نیست و اصولاً شباهت به کلام مخلوقین نـدارد، این را گفتنـد و از تصـمیم خود منصرف شدنـد و

مأیوسانه پراکنده گشتند. (۱)

«جودی» کجا است؟

بسیاری از مفسران گفته‌اند جودی که محل پهلو گرفتن کشتی نوح در آیه فوق معرفی شده کوه معروفی است در نزدیکی موصل. (۲) بعضی دیگر از مفسرین آن را کوهی در حدود شام و یا نزدیک «آمِد» و یا در شمال عراق دانسته‌اند. در کتاب مفردات راغب آن را کوهی در میان موصل و الجزیره (نام منطقه‌ای است در شمال عراق و آن غیر از الجزایر و الجزیره معروف امروز است) بعید نیست که همه اینها به یک معنی بازگردد زیرا «موصل» و «آمِد» و «جزیره» همه جزء مناطق شمالی عراق و نزدیک شام می‌باشند. بعضی دیگر از مفسران احتمال داده‌اند که منظور از جودی هر کوه و زمین محکمی است، یعنی کشتی نوح بر یک زمین محکم که برای پیاده شدن سرنشینانش آماده بود پهلو گرفت، ولی مشهور و معروف همان معنی اول است. ***** ۱- «مجمع‌البیان» ، جلد ۵، صفحه ۱۶۵، «روح المعانی» ، جلد ۱۲، صفحه ۵۷. ۲- «مجمع‌البیان» ، «روح المعانی» و «قرطبی» ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۳۱۴)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«بَلْع»: فرو بردن چیزی از راه دهان به درون، یا بلعیدن. «اِقْلاع»: ریشه کن ساختن چیزی که اثری از آن برجای نماند.

فرو نشستن طوفان نوح

در این آیه آفریدگار هستی در اشاره به فرمان خود برای فرو نشستن طوفان می‌فرماید: وَ قیلَ یا أَرْضُ ابْلَعی ماءَكِ سرانجام فرمانِ پایانِ طوفان فرا رسید و خدا به زمین دستور داد که: هان ای زمین، آب خود را که از چشمه‌سارها جوشیده است فرو بر، تا دیگر بر روی تو آبی نماند. با این فرمان زمین در کمترین مدت ممکن آب خود را بلعید.

وَ یا سَماءُ أَقْلِعی

و به آسمان نیلگون نیز فرمان داده شد که: هان ای آسمان، تو هم از ریزش باران خودداری کن. این جمله نیز نشانگر آن است که ابرها به یک سو رفتند و باران به سرعت قطع شد.

وَ غیضَ الْماءُ

و آب فرو نشست و به درون زمین فرو رفت و بدین سان زمین آب خود و آبی را که از آسمان فرود آمده بود، همه را بلعید و در خود فرو برد؛ چرا که خدا اینگونه خبر داده است. برخی بر آنند که زمین تنها آب خود را فرو برد و آبی که از آسمان فرو ریخته بود، به صورت رودخانه‌ها و دریاها در آمد؛ چرا که خدا می‌فرماید: هان ای زمین آب خود را فرو بر. این بیان از امامان نور نیز روایت شده است.

وَ قُضِیَ الْأَمْر

(صفحه ۳۱۵) و فرمان در مورد نابودی کفرگرایان و بیداد پیشگان انجام شد و به باور برخی و فرمان در مورد نجات نوح و همراهان

باایمان او به انجام رسید.

وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِى

و کشتی بر کوه جودی قرار گرفت. «ابو مُسلَم» بر آن است که «جُودیّ» به مفهوم هر کوه بلند و هر زمین سختی است و در کتاب «النُّبُوَّة» از حضرت رضا علیه‌السلام آورده است که فرمود: نوح تا پایان طوفان به فرمان خدا در کشتی ماند و آنگاه کشتی را برای لنگر انداختن به حال خود رها کرد که در این هنگام خدا به کوهها ندا داد که کشتی نوح را بر شانه کدامین شما قرار دهم؟ همه کوهها گردن کشیدند امّا کوه «جودِی» که در منطقه «موصِل» بود فروتنی کرد و خدا کشتی را به سوی آن کوه هدایت فرمود و بر شانه‌های آنان لنگر انداخت. وَ قیلَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظّالِمینَ. و خدا فرمود: دور باد مردم بیداد پیشه از رحمت و مهر خدا. به بیان دیگر، خدا بیدادگران را از رحمت خود دور گرداند؛ چرا که آنان با حق ستیزی و گمراهی خویش، خود را به هلاکت افکندند و به باور پاره‌ای ممکن است این سخن از فرشتگان یا نوح یا ایمان آوردگان به خدا باشد که چنین گفتند. گفتنی است که در آیه مبارکه جلوه‌های زیبا و بدیعی از فصاحت و بلاغت یا زیبایی قالب و مفاهیم جلوه‌گر است که سخن انسان نه تنها هرگز نمی‌تواند به پای آن برسد که نمی‌تواند به آن نزدیک هم بشود. برای نمونه: در آیه شریفه با اینکه روی سخن با زمین و آسمان است، به صورت فرمان آمده است تا اقتدار بیشتری را برساند. در مرحله دوم، هماهنگی در مفهوم و محتوا و تألیف سخن در اوج زیبایی و شکوه است به گونه‌ای که هر ادیب و اندیشمندی را به حیرت می‌کشد. افزون بر آن حسن بیان و لطافت تعبیر در ترسیم وضعیت و تصویر صحنه غوغا می‌کند. (صفحه ۳۱۶) و دیگر اینکه گزیده‌گویی، فشرده‌گویی، زیباگویی و نکات دلنشین بسیاری که تنها آگاهان و آشنایان آنها را می‌یابند و احساس می‌کنند در آغاز تا پایان داستان بویژه در این آیه شریفه جلوه‌گر است. در این مورد آورده‌اند که: گروهی از کفرگرایان عرب بر آن شدند تا چیزی به سان قرآن بسازند و به میدان بیاورند؛ از این رو چهل روز بهترین غذاها همچون: نان سفید از مغز گندم، گوشت برّه و شراب ناب برای خود اختصاص دادند تا ذهن و هوش خود را صاف و آماده کار سازند، امّا هنگامی که برای آغاز کار بر گرد هم نشستند، این آیه شریفه را برای آنان آوردند و آنان با خواندن آیه مورد بحث گفتند: شگفتا از این سخن بلند و زیبا، این سخن به گفتار انسانها شباهت ندارد و نمی‌توان به سان آن آورد؛ و از پی آن با یأس و سرافکندگی از کار خود دست برداشته و منصرف شدند. (صفحه ۳۱۷)

۶۰. آیه (سرگذشت دردناک فرزند نوح)

اشاره

وَ نادی نُوحٌ رَبَّهُ فَقالَ رَبِّ إِنَّ ابْنی مِنْ أَهْلی وَ إِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْکَمُ الْحاکِمینَ نوح به پروردگارش عرض کرد پروردگارا! پسر من از خاندان من است و وعده تو (در مورد نجات خاندانم) حق است و تو از همه حکم کنندگان برتری. (۴۵ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

وقتی نوح فرزند خود را در میان امواج دید، عاطفه پدری به جوش آمد و به یاد وعده الهی درباره نجات فرزندش افتاد، رو به درگاه خدا کرد و گفت: «پروردگارا! فرزندم از اهل من و خاندان من است و تو وعده فرمودی که خاندان مرا از طوفان و هلاکت رهایی بخشی و تو از همه حکم کنندگان برتری و در وفای به عهد از همه ثابت‌تری». این وعده اشاره به همان چیزی است که در آیه ۴۰ همین سوره آمده است، آن جا که می‌فرماید: «قُلْنَا احْمِلْ فیها مِنْ کُلٍّ زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ وَ أَهْلَکَ إِلاَّ مَنْ سَبَقَ عَلَیْهِ الْقَوْل: ما به

نوح فرمان دادیم که از هر نوعی از انواع حیوانات یک جفت بر کشتی سوار کن و هم‌چنین خانواده خود را جز آن کسی که به فرمان خدا محکوم به نابودی است». نوح چنین فکر می‌کرد که منظور از جمله «إِلاَّـ مَنْ سَبَقَ عَلَیْهِ الْقَوْل» تنها همسر بی‌ایمان و مشرک او است و فرزندش کنعان جزء آنها نیست و لذا چنین سخنی را به پیشگاه خدا عرضه داشت.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در این آیه شریفه آفریدگار هستی در خواست نوح را در مورد فرزندش ترسیم می‌کند که رو به بارگاه خدا کرد و گفت: اگر پسرم از کسانی است که درخور نجات است و از کسانی است که وعده نجات آنان را فرموده‌ای، اینک او را نجات‌بخش. (صفحه ۳۱۸)

۶۱. «قالَ یا نُوحُ إِنَّهُ ...

آیه

«قالَ یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ فَلا تَسْئَلْنِ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّی أَعِظُکَ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْجاهِلینَ»

ترجمه

فرمود: ای نوح! او از اهل تو نیست او عمل غیر صالحی است، بنابراین آن چه را از آن آگاه نیستی از من مخواه، من به تو اندرز می‌دهم تا از جاهلان نباشی. (۴۶ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

چرا پسر نوح، عمل غیر صالح بود؟

گاهی انسان در انجام یک کار آن چنان پیش می‌رود که گویا عین آن عمل می‌شود. در ادبیات زبان‌های مختلف به هنگام مبالغه این تعبیر فراوان دیده می‌شود، مثلاً گفته می‌شود فلان کس سراپا عدل و سخاوت است و فلان شخص سراپا دزدی و فساد است، گویی آن چنان در آن عمل غوطه‌ور گشته که ذات او عین آن عمل گشته است. این پیامبرزاده نیز آن قدر با بدان بنشست و در اعمال زشت و افکار نادرستشان غوطه‌ور گشت که گویی وجودش تبدیل به یک عمل غیرصالح شد. بنابراین تعبیر فوق در عین این که بسیار کوتاه و مختصر است، گویای واقعیّت مهم در مورد فرزند نوح می‌باشد، یعنی ای نوح اگر نادرستی و ظلم و فساد در وجود این فرزند سطحی بود، امکان شفاعت درباره او می‌رفت، اما اکنون که سراپا غرق فساد و تباهی است، جای شفاعت نیست اصلاً حرفش را نزن. جمله «إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ» در واقع به منزله علت است برای «إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ» یعنی این که می‌گویم از اهل تو نیست برای آن است که از نظر عمل و کردار با تو فاصله گرفته است هر چند نسب او با تو پیوند دارد.

آنجا که پیوندها گسسته می‌شود؟

آیه فوق یکی دیگر از عالی‌ترین درس‌های انسانی و تربیتی را در ضمن بیان سرگذشت نوح منعکس می‌کند، درسی که در مکتب‌های مادی مطلقا مفهومی ندارد اما دریک مکتب الهی و معنوی یک اصل اساسی است. پیوندهای مادّی (نسب، خویشاوندی، دوستی و رفاقت) در مکتب‌های آسمانی همیشه تحت الشعاع (صفحه ۳۱۹) پیوندهای معنوی است. در این مکتب نور چشمی و امتیاز خویشاوندی در برابر پیوند مکتبی و معنوی مفهومی ندارد. آن جا که رابطه مکتبی وجود دارد، سلمان فارسی دورافتاده که نه

از خانـدان پیغمبر صـلی الله علیه و آله و نه از قریش و نه حتی از اهـل مکه بود، بلکه اصولاً ـ از نژاد عرب نبود، طبق حـدیث معروف «سَلْمانُ مِنّا اَهْلَ الْبَیْتِ» «سـلمان از خانواده ما است» جزء خانـدان پیامبر صـلی الله علیه و آله محسوب می‌شود، ولی فرزنـد واقعی و بلافصل پیامبری همچون نوح براثر گسستن پیوند مکتبیش با پدر، آن چنان طرد می‌شود که با «إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ» روبرو می گردد. ممکن است چنین مسأله مهمی برای آنها که مادی می‌اندیشند گران آیـد اما این واقعیّتی است که در تمام ادیان آسمانی به چشم می‌خورد. به همین دلیـل در احـادیث اهل‌بیت: درباره شـیعیانی که تنها نام تشیع بر خود می‌گذارنـد و اثر چشـمگیری از تعلیمات و برنامه‌هـای عملی اهـل‌بیت: در زنـدگانی آنها دیـده نمی‌شود جمله‌های صـریح و تکان دهنـده‌ای می‌خوانیم که بیانگر همان روشی است که قرآن در آیات فوق، پیش گرفته است. از امام علی بن موسـی الرضا نقل شده که روزی از دوسـتان خود پرسـید: «مردم این آیه را چگونه تفسـیر می‌کنند «إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ»» یکی از حاضـران عرض کرد: «بعضـی معتقدند که معنی آن این است که فرزند نوح (کنعـان) فرزنـد حقیقی او نبود» امـام فرمود: «کَلاّـ لَقَـدْ کـانَ ابْنَهُ وَ لکِنْ لَمّا عَصَـی اللّهَ نَفاهُ عَنْ اَبیهِ کَذا مَنْ کانَ مِنّا لَمْ یُطِعِ اللّهَ فَلَیْسَ مِنّـا: نه چنین نیست، او به راستی فرزنـد نوح بود، امـا هنگامی که گناه کرد و از جاده اطاعت فرمان خـدا قـدم بیرون گذاشـت خداوند فرزندی او را نفی کرد، همچنین کسانی که از ما باشند ولی اطاعت خدا نکنند، از ما نیستند». (۱)

مسلمانان مطرود چه کسانی هستند؟

بی‌مناسـبت نیست که با الهام از آیه فوق اشاره به قسـمتی از احادیث اسلامی کنیم که آنها نیز گروه‌های زیادی را که ظاهرا در زمره مسـلمانان و یا پیروان مکتب ***** ۱- «تفسـیر صافی» ، ذیل آیات فوق. (صفحه ۳۲۰) اهل‌بیت هسـتند، مطرود دانسته و آنان را از صف مؤمنـان و شـیعیان خارج می‌سازد: ۱ پیـامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله می‌فرمایـد: «مَنْ غَشَّ مُسْلِما فَلَیْسَ مِنّا: آن کس که با برادران مسلمانش تقلّب و خیانت کند از ما نیست». (۱) ۲ امام صادق می‌فرماید: «لَیْسَ بِوَلِیٍّ لی مَنْ اَکَلَ مالَ مُؤْمِنٍ حَراما: کسـی که مـال مؤمنی را به گناه بخورد، دوست من نیست». (۲) ۳ پیامبر صـلی الله علیه و آله می‌فرماید: «اَلا وَ مَنْ اَکْرَمَهُ النّاسُ اتِّقاءَ شَرِّه فَلَیْسَ مِنّی: بدانید کسـی که مردم را به خاطر اجتناب از شـرش گرامی دارند از من نیست». ۴ امام فرمود: «لَیْسَ مِنْ شیعَتِنا مَنْ یَظْلِمُ النّاسَ: کسـی که به مردم ستم می‌کند شیعه ما نیست». ۵ امـام کاظم فرمود: «لَیْسَ مِنّا مَنْ لَمْ یُحاسِبْ نَفْسَهُ فی کُلِّ یَوْمٍ: کسـی که هر روز به حساب خویش نرسد از ما نیست». (۳) ۶ پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ سَمِعَ رَجُلاً یُنادی یا لَلْمُسْلِمینَ فَلَمْ یُجِبْهُ فَلَیْسَ بِمُسْلِمٍ: کسـی که صدای انسانی را بشـنود که فریاد می‌زند ای مسـلمانان به دادم برسـید و کمکم کنید، کسی که این فریاد را بشنود و پاسخ نگوید مسـلمان نیست». (۴) ۷ امـام بـاقر به یکی از یـارانش به نـام جـابر فرمود: «وَ اعْلَمْ یا جابِرُ بِاَنَّکَ لا تَکُونُ لَنا وَلِیّا حَتّی لَو اجْتَمَعَ عَلَیْکَ اَهْلُ مِصْرِکَ وَ قالُوا اَنْتَ رَجُلٌ سُوءٌ لَمْ یَحْزُنْکَ ذلِکَ وَ لَوْ قالُوا اِنَّکَ رَجُلٌ صالِحٌ لَمْ یَسُرَّکَ ذلِکَ وَ لکِنِ اعْرِضْ نَفْسَکَ عَلی کِتابِ اللّهِ: ای جابر! بـدان که تو دوست ما نخواهی بود تا زمانی که اگر تمام اهل شـهر تو جمع شونـد و بگوینـد تو آدم بدی هستی غمگین نشوی و اگر همه بگوینـد تـو آدم خـوبی هسـتی خوشـحال نشوی، بلکه خود را بر کتـاب خـدا قرآن عرضه داری و ضوابط خوبی و بدی را از آن بگیری و بعد ببینی از کدام گروهی». (۵) این احادیث خط بطلان بر پندارهای کسانی که تنها به اسم ***** ۱- «سـفینهٔ البحار» ، جلـد ۲، صفحه ۳۱۸. ۲- «وسایل» ، جلـد ۱۲، صفحه ۵۳. ۳- «بحار» ، جلـد ۱۵، (طبع قـدیم) بخش اخلاق. ۴- «اصول کافی» ، جلـد ۲، صفحه ۱۶۴. ۵- «سـفینهٔ البحار» ، جلـد ۲، صفحه ۶۹۱. (صفحه ۳۲۱) قنـاعت می‌کننـد و از عمل و ارتباط مکتبی در میان آنها خبری نیست می‌کشد و به وضوح ثابت می‌کند که در مکتب پیشوایان الهی آنچه اصل اساسی و زیربنایی است، همان ایمان به مکتب و عمل به برنامه‌های آن است و همه چیز باید با این مقیاس سنجیده شود. (صفحه ۳۲۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

در پاسخ آن حضرت کلام آمد که: قالَ یا نُوح إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ هان ای نوح! بی‌گمان او از خاندان عقیدتی و دینی تو نیست. در تفسیر این فراز از آیه شریفه دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس» ، «جُبّائی» ، «عِکْرِمَه» ، «سعید بن جُبَیر» و ، ...او پسر نوح بود و مفهوم آیه شریفه این است که: این پسر از زمره خاندان تو، که وعده نجات آنان را دادیم نیست؛ چرا که خدا همان جایی که وعده نجات خاندان نوح را داد، آن کسانی را که در خور نجات و رستگاری نبودند استثنا کرد و در مورد آنان فرمود: و کسانی که ایمان آورده‌اند با خود ببر، جز آن کسانی که پیشتر در مورد آنان سخن رفت. اِلّا مَنْ سَبَقَ عَلَیْهِ الْقَوْلُ (... ۱) ۲ اما به باور برخی منظور این است که: او از خاندان عقیدتی و پیرو دین و آیین تو نیست و کفرگرایی او باعث بیگانگی او از خاندان توست. یادآوری می‌گردد که این آیه به سان این روایت است که سلمان را با اینکه به ظاهر از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله نیست، از آنان معرّفی می‌کند؛ چرا که بر دین و آیین آنان است. «سَلْمانُ مِنّا اَهْلَ الْبَیْتِ.» (۲) و از حضرت رضا علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: خدا به نوح فرمود: او از خاندان تو نیست؛ چرا که او با نوح از نظر عقیده مخالف بود و در برابر، کسانی را که پیرو او بودند از خاندان او شمرد و ادامه آیه شریفه روشنگر این دیدگاه است که می‌فرماید: او دارای عملکردی ناپسند و ناشایسته است. ۳ از پاره‌ای چون «مُجاهِد» آورده‌اند که او در حقیقت پسر نوح نبود، بلکه ثمره خیانت زن گمراه نوح بود و آن حضرت بدون آگاهی از حقیقت در این مورد، گفت: پروردگارا، این پسر من است. امّا خدای دانا و توانا با بیان این جمله که فرمود: او ۱. آیه ۴۰. ۲. مُسْتَدرَک حاکم، ج ۳، ص ۵۹۸؛ اَلمُعجَم الکبیر، طَبرانی ج ۶، ص ۲۱۳. (صفحه ۳۲۳) از خاندان تو نیست، پرده از روی کار برداشت و خیانت همسرش را به آگاهی او رسانید. به باور ما این دیدگاه ضعیف است؛ چرا که این دیدگاه با قرآن ناسازگار است که در آن نوح او را فرزند خود خواند و نادی نُوحٌ ابْنَهُ. افزون بر این، نسبت دادن چنین چیزی به پیامبران خدا، گناه و نارواست و آنان از این نسبتهای ناروا پاک و بدورند و خدا ضمن پاک شمردن مقام و شخصیت آنان از این نسبتهای ناروا و حتّی مطالب کمتر و کوچکتری که باعث نفرت مردم از آنان گردد وجود آنان را پاک و پاکیزه ساخته است. از «ابن عبّاس» آورده‌اند که: زنان پیامبران، خیانتکار نبودند و منظور از خیانت همسر نوح این بود که به نوح نسبت ناروای دیوانگی می‌داد و خیانت زن لوط(۱) آن بود که با راه و رسم آن پیامبر خدا مخالفت می‌ورزید و آمدن میهمانان او را به آگاهی مردم گمراه می‌رسانید.

یک پرسش و پاسخ در خصوص هشدار خدا به نوح علیه‌السلام

چرا در آیه مورد بحث، خدا به پیامبرش هشدار می‌دهد که چیزی را که به آن دانش و آگاهی نداری از من مخواه و این شیوه سخن با دیدگاهی که هر گونه گفتار و رفتار نازیبا را از پیامبران نفی می‌کند و اشتباه و لغزش را زیبنده آنان نمی‌داند، ناسازگار است، بر این اساس جای طرح این پرسش است که اگر پیامبران از هر لغزش و اشتباهی پاک و پاکیزه‌اند، این هشدار چرا؟ که خدا به نوح می‌فرماید: پس چیزی را که از آن آگاهی نداری از من مخواه؟ و چگونه او در پاسخ می‌گوید:رَبِّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ أَنْ أَسْئَلَکَ ما لَیْسَ لی بِهِ عِلْمٌ (... ۲) پروردگارا، من به تو پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که از آن آگاهی ندارم. در پاسخ باید گفت: به باور مفسران مانعی ندارد که خدا پیامبرش را از طرح درخواستی که از آن آگاهی کامل نداشته است باز دارد و او نیز از اندیشه طرح چنین تقاضایی به خدا پناه برد. ۱. سوره تحریم، آیه ۱۰. ۲. سوره هود، آیه ۴۷. (صفحه ۳۲۴) این آیه نظیر همان چیزی است که به طور قضیه شرطیه به پیامبر گرامی هشدار داده می‌شود که: «وَ لَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ وَ إِلَی الَّذینَ مِنْ قَبْلِکَ» (... ۱) و به راستی که به تو و کسانی که پیش از تو بودند وحی گردید که: اگر شرک ورزی، عملکردت تباه شده و از زیانکاران خواهی شد. با این بیان می‌توان گفت که نوح چنین درخواستی نکرده و به مجرد اندیشه طرح آن، خدا به او هشدار داده است. افزون بر آن می‌توان گفت که درخواست آن حضرت از بارگاه خدا، مشروط به خواست او و مصلحت او بود و نه به طور قطع و غیر مشروط: و

هنگامی که خدا روشنگری فرمود که در نجات او مصلحتی نیست و او درخور کیفر است، نوح از درخواست خود به خدا پناه برد و گذشت و پاسخ خدا نیز هماهنگ با درخواست نوح آمده است. إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ فَلا تَسْئَلْنِ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّی أَعِظُکَ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْجاهِلِینَ. او دارای کردار و عملکردی ناپسند و ناشایسته است: از این رو چیزی را که به آن علم نداری از من درخواست مکن و اندرزت می‌دهم که مبادا از مردم نادان باشی. ۱. سوره زُمَر، آیه ۶۵. (صفحه ۳۲۵)

۶۲. «قالَ رَبِّ إِنِّی أَعُوذُ ...

آیه

«قالَ رَبِّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ أَنْ أَسْئَلَکَ ما لَیْسَ لی بِهِ عِلْمٌ وَ إِلاَّ تَغْفِرْ لی وَ تَرْحَمْنی أَکُنْ مِنَ الْخاسِرینَ»

ترجمه

عرض کرد: پروردگارا! من به تو پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که از آن آگاهی ندارم و هرگاه مرا نبخشی و بر من رحم نکنی از زیانکاران خواهم بود. (۴۷ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

با توجه به گفتار نوح در آیه قبلی و پاسخی که خداوند به او داد این سؤال پیش می‌آید که چگونه نوح توجه به این مسأله نداشت که فرزندش کنعان مشمول وعده الهی نیست. پاسخ این سؤال را می‌توان از این راه داد، که این فرزند وضع کاملاً مشخصی نداشته، گاهی با مؤمنان و گاهی با کافران بود و چهره منافق‌گونه او، هر کس را ظاهرا به اشتباه می‌انداخت. به علاوه احساس مسؤولیت شدیدی که نوح در رابطه با فرزندش می‌کرد و عشق و علاقه طبیعی که هر پدری به فرزندش دارد و پیامبران نیز از این قانون مستثنی نیستند، سبب شد که چنین درخواستی را از خداوند بکند. اما به محض این که از واقعیّت امر آگاه شد، فورا در مقام عذرخواهی به درگاه خداوند و طلب عفو برآمد، هر چند گناهی از او سرنزده بود، اما مقام و موقعیّت پیامبر ایجاب می‌کند که بیش از این مراقب گفتار و رفتار خود باشد، همین ترک اولی برای او با آن شخصیت، بزرگ بود و به همین دلیل از پیشگاه خدا تقاضای بخشش کرد و از اینجا پاسخ سؤال دیگری نیز روشن می‌شود که مگر انبیاء گناه می‌کنند که تقاضای آمرزش نمایند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

وَ إِلاَّ تَغْفِرْ لی وَ تَرْحَمْنی أَکُنْ مِنَ الْخاسِرینَ. و اگر مرا نیامرزی و به من رحمت نیاوری از زیانکاران خواهم شد. (صفحه ۳۲۶) این سخن را نیز نوح از شدت فروتنی و عشق به بارگاه خدا بیان داشت وگرنه از او لغزش و گناهی سر نزده بود. (صفحه ۳۲۷)

۶۳. آیه (سعادت و شقاوت افراد در آخرت نتیجه اعمال آنها در دنیاست)

اشاره

یَوْمَ یَأْتِ لا تَکَلَّمُ نَفْسٌ إِلاَّ بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَ سَعِیدٌ آن روز که (قیامت) فرا رسد هیچکس جز به اجازه او سخن نمی‌گوید گروهی از آنها شقاوتمندند و گروهی سعادتمند (گروهی بدبختند و گروهی نیکبخت). (۱۰۵ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«سَعِید» از مـاده «سـعادت» به معنی فراهم بـودن اسـباب نعمت و «شَقِیّ» از مـاده «شـقاوت» به معنی فراهم بـودن اسـباب گرفتـاری و مجـازات و بلاـ است. گـاه چنین تصور می‌شود این آیه که دلیل بر سـخن گفتن مردم در آن روز به اجازه پروردگار است، با آیاتی که مطلقا نفی تکلم می‌کنـد منافات دارد، ماننـد آیه ۶۵ سوره یس: «الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلی أَفْواهِهِمْ وَ تُکَلِّمُنـا أَیْدِیهِمْ وَ تَشْـهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ: امروز بر دهان آنها مهر می‌نهیم و به جای آن دستهایشان سـخن می‌گوینـد و پاهایشان گواهی می‌دهند به کارهایی که انجام داده‌اند» و در آیه ۳۵ سوره مرسلات می‌خوانیم: «هذا یَوْمُ لا یَنْطِقُونَ: امروز روزی است که آنها سخن نمی‌گویند». بهتر آن است که در پاسخ سؤال مربوط به تناقض ظاهری آیات مربوط به تکلم همان جوابی را بگوییم که بسیاری از مفسران گفته‌اند و آن این که: مردم در آن روز مراحل مختلفی را می‌پیماینـد که هر مرحله ویژگی‌هـایی دارد، در پـاره‌ای از مراحـل هیچگـونه پرسـش و سؤالی از آنهـا نمی‌شود و حتی مهر بر دهانشـان می‌نهنـد، فقـط اعضـای پیکرشـان که آثـار اعمال را در خود حفظ کرده‌انـد با زبان بی‌زبانی سـخن می‌گوینـد، اما در مراحل دیگر قفل از زبانشان برداشـته می‌شود و به اذن خداوند به سـخن می‌آیند و به گناهان خود اعتراف می‌کننـد و خطاکاران یکـدیگر را ملامت می‌نماینـد بلکه سـعی دارنـد گناه خویش را بر گردن دیگری نهند. به هر حال در پایان آیه اشاره به تقسیم همه مردم به دو گروه کرده می‌گوید: «گروهی در آن جا شقی و گروهی سعیدند، گروهی خوش بخت و گروه دیگری بدبختند» (فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَ سَعِیدٌ). سعیدها در آن جهان همان نیکوکارانی هستند که در لابلای انواع نعمت‌ها جای آنها است و شـقاوتمندان همان بدکارانی هستند که (صفحه ۳۲۸) در دل دوزخ در انواع مجازات‌ها گرفتارند. این شـقاوت و آن سعادت چیزی جز نتیجه اعمال و کردار و گفتار و نیات انسان در دنیا نیست.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«شِقاء»: تیره بختی و نیک بختی ضد آن است.

چگونگی سخن گفتن مردم در روز رستاخیز

از آیه مورد بحث چنین دریـافت می‌گردد که در روز رسـتاخیز، تنهـا به اذن و فرمان او سـخن گفته می‌شود و نه بـدون اجازه او؛ در حالی که از آیات دیگری دریافت می‌گردد که در آن روز کسی سخن بر زبان نمی‌آورد و از کسی پرس‌وجو نمی‌شود. برای نمونه: قرآن در این مورد می‌فرمایـد: هذا یَوْمُ لا یَنْطِقُونَ وَ لا یُؤْذَنُ لَهُمْ فَیَعْتَذِرُونَ (۱) روز رستاخیز، روزی است که مردم، دم نمی‌زنند و به آنان اجازه داده نمی‌شود تا پوزش بخواهنـد. و نیز می‌فرماید: در آن روز هیچ انس و جنّی از گناهش پرسیده نشود. فَیَوْمَئِذٍ لا یُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَ لاـ جَانٌّ (۲) و نیز می‌فرمایـد: و آنـان را بـازداشت کنیـد که خودشان مسئولند. وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ (۳) و آیات دیگری که همین مفهوم و پیـام را دارد. اینـک جـای طرح این پرسـش است که آیـا این دسـته از آیـات با آیه مورد بحث ناسازگار نیستند؟ در این مورد سه پاسخ آمده که هر سه جالب است: ۱ روز رستاخیز، گذرگاه‌ها و توقفگاه‌های گوناگونی دارد که در برخی از آنهـا به مردم اجـازه سـخن داده می‌شود و در برخی اجـازه داده نمی‌شود و هر کـدام از این دو ۱. سوره مُرْسَلات، آیه ۳۵ ۳۶. ۲. سـوره رحمن، آیه ۳۹. ۳. سـوره صافّات، آیه ۲۴. (صـفحه ۳۲۹) گروه از آیـات نـاظر بـه برخی از ایســتگاه‌ها و گــذرگاه‌های روز رستاخیز است. ۲ و به باور پاره‌ای دیگر، آن گروه از آیات که می‌فرماید: در آن روز سخن نمی‌گویند و یا به آنان اجازه سخن داده نمی‌شـود، منظـور این است که از روی منطق و اسـتدلال سـخن نمی‌گوینـد وگرنه در آنجـا و آن روز بزرگ، گناهکـاران در مورد

گناهان خویش زبان به اعتراف می‌گشایند و یکدیگر را سرزنش می‌کنند و هر کدام گناه خود را به گردن دیگری می‌اندازد، امّا هیچ یک از اینها گفتار حساب شده و منطقی نیست و می‌توان گفت هیچ کدام سخن درستی نمی‌گویند و زمانی که انسان سخن درستی برای گفتن نداشته باشد و درست نگوید، همانند آن است که هرگز نگفته است. پیام این آیات، به سان سخن کسی است که به گوینده بی‌منطقی می‌گوید: شما چیزی نیاوردی و چیزی نگفتی. و نظیر آیات مورد اشاره، آن آیاتی است که مردم بیگانه از خرد و بینش را که در آیات قدرت خدا آن گونه که باید نمی‌اندیشند و تدبّر و تفکّر نمی‌کنند، کور و کر و گنگ می‌شمارد: «صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لا یَرْجِعُونَ.» (۱) ۳ در مورد آیاتی نظیر این آیه شریفه که می‌فرماید: در آن روز هیچ انسان و پری از گناهش مورد پرسش قرار نمی‌گیرد، (۲) نیز، باید توجّه داشت که معنای آیه این است که: آری از آنان برای شناخت ماهیت و گناهانشان پرسش نمی‌شود؛ چرا که خدای دانا و آگاه از نیت‌ها و کارهای آنان آگاه است و نیازی به پرسش و پاسخ نیست، بلکه پرسش و بازخواست از آنان، به خاطر نکوهش و سرزنش آنان انجام می‌گیرد، که در آیه شریفه می‌فرماید: آنان را بازداشت کنید که آنان مسؤولند. (۳) به بیان دیگر می‌توان گفت: قرآن شریف پرسش به منظور شناسایی را نفی می‌کند، امّا به منظور نکوهش و سرزنش را هرگز؛ و با این بیان هیچ ناسازگاری و تناقضی در میان آیات نیست. در ادامه آیه شریفه آفریدگار هستی خبر می‌دهد که آنان در روز رستاخیز به ۱. سوره بَقَرَه، آیه ۱۸. ۲. سوره رحمن، آیه ۳۹. ۳. سوره صافات، آیه ۲۴. (صفحه ۳۳۰) دو دسته تقسیم می‌گردند:

تیره‌بختان روز رستاخیز

فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَ سَعِیدٌ. پاره‌ای از آنان تیره‌بخت خواهند بود و پاره‌ای نیکبخت، که گروه نخست درخور کیفر و عذابند و گروه دوّم درخور پاداش و ثواب. یادآوری می‌گردد که شقاوت یا تیره‌بختی باعث عذاب و کیفر تیره‌بختان می‌گردد، همانگونه که سعادت و نیکبختی باعث ارزانی شدن نعمت‌ها به نیکبختان است. با این بیان، انسان تیره‌بخت آن کسی است که به خاطر عملکرد زشت و ظالمانه‌اش در نافرمانی خدا تیره‌بخت گردیده و انسان نیکبخت آن کسی است که در راه فرمانبرداری خدا و به خاطر انجام کارهای شایسته، به اوج نیکبختی پر کشیده است. در آیه شریفه، ضمیر «مِنْهُمْ» به واژه «النّاس» (۱) که در آیه پیش است باز می‌گردد؛ گرچه پاره‌ای بر آنند که به واژه «نَفْس» (۲) که اسم جنس است باز می‌گردد. ۱. آیه ۱۰۳. ۲. آیه ۱۰۵. (صفحه ۳۳۱)

۶۴. «فَأَمَّا الَّذینَ شَقُوا فَفِی ...

آیه

«فَأَمَّا الَّذینَ شَقُوا فَفِی النَّارِ لَهُمْ فیها زَفیرٌ وَ شَهیقٌ»

ترجمه

اما آن‌ها که شقاوتمند شدند در آتش‌اند و برای آنها زفیر و شهیق (ناله‌های طولانی دم و بازدم) است. (۱۰۶ / هود) خالِدینَ فیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلاَّ ما شاءَ رَبُّکَ إِنَّ رَبَّکَ فَعَّالٌ لِما یُریدُ جاودانه درآن خواهند ماند، تا آسمانها و زمین بر پاست، مگر آن چه پروردگارت بخواهد که پروردگارت هر چه را اراده کند انجام می‌دهد. (۱۰۷/هود) وَ أَمَّا الَّذینَ سُعِدُوا فَفِی الْجَنَّةِ خالِدینَ فیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلاَّ ما شاءَ رَبُّکَ عَطاءً غَیْرَ مَجْذُوذٍ اما آنها که سعادتمند شدند در بهشت جاودانه خواهند بود، مادام که آسمانها و زمین برپاست مگر آن چه پروردگارت بخواهد، بخششی است قطع نشدنی. (۱۰۸ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بحثی پیرامون سعادت و شقاوت از نظر ذاتی یا اکتسابی بودن

«زَفیر» به معنی فریاد کشیدنی است که با بیرون فرستادن نفس توأم باشد و «شَهیق» ناله توأم با فرو بردن نفس است. این هر دو صدای فریاد و ناله کسانی است که از غم و اندوه ناله سر می‌دهند، ناله‌ای که تمام وجود آنها را پر می‌کند و نشانه نهایت ناراحتی و شدت عذاب است. باید توجه داشت که «زَفیر» و «شَهیق» هر دو مصدرند و زفیر در اصل به معنی بار سنگین بر دوش گرفتن است و چون چنین کاری سرچشمه آه و ناله می‌شود به آن زفیر گفته می‌شود و شهیق در اصل به معنی طولانی بودن است همانگونه که به کوه بلند «جَبَلٌ شاهِقٌ» می‌گویند و سپس به ناله‌های طولانی اطلاق شده است. بعضی خواسته‌اند از آیات فوق ذاتی بودن سعادت و شقاوت را اثبات کنند در حالی که نه تنها آیات فوق دلالتی بر این امر ندارد بلکه به وضوح ثابت می‌کند که سعادت و شقاوت اکتسابی است، زیرا می‌گوید: «أَمَّا الَّذینَ شَقُوا» (آنها که شقاوتمند شدند) و یا می‌گوید: «وَ أَمَّا الَّذینَ سُعِدُوا» (آنها که سعادتمند شدند) اگر شقاوت و سعادت ذاتی بود می‌بایست گفته شود «اَمَّا الاْشْقِیاءُ وَ اَمَّا السُّعَداءُ» و مانند آن و از این جا (صفحه ۳۳۲) روشن می‌شود آن چه در تفسیر فخر رازی آمده که «در این آیات خداوند از هم‌اکنون حکم کرده که گروهی در قیامت سعادتمندند و گروهی شقاوتمند و کسانی را که خداوند محکوم به چنین حکمی کرده و می‌داند سرانجام در قیامت سعید و یا شقی خواهند بود محال است تغییر پیدا کنند، والا لازم می‌آید که خبر دادن خداوند کذب و علمش جهل شود و این محال است ...» به کلی بی‌اساس است. این همان ایراد معروف «علم خدا» در مسأله جبر و اختیار است که پاسخ آن از قدیم داده شده است و آن این که: اگر ما افکار پیش ساخته خود را نخواهیم بر آیات تحمیل کنیم مفاهیم آن روشن است، این آیات می‌گوید: در آن روز گروهی در پرتو اعمالشان سعادتمند و گروهی به خاطر اعمالشان شقاوتمند و خدا می‌داند چه کسانی به اراده خود و به خواست و اختیار خود در طریق سعادت گام می‌نهند و چه گروهی با اراده خود در مسیر شقاوت گام می‌نهند بنابراین به عکس آن چه او گفته اگر مردم مجبور به انتخاب این راه باشند علم خدا جهل خواهد شد چرا که همگان با میل و اختیار خود راه خویش را انتخاب می‌کنند. شاهد سخن این که آیات فوق به دنبال داستانهای اقوام پیشین است که گروه عظیمی از آنها بر اثر ظلم و ستم و انحراف از جاده حق و عدالت و آلودگی به مفاسد شدید اخلاقی و مبارزه با رهبران الهی گرفتار مجازات‌های دردناکی در این جهان شدند که قرآن برای تربیت و ارشاد ما و نشان دادن راه حق از باطل و جدا ساختن مسیر سعادت از شقاوت این داستانها را بازگو می‌کند. اصولاً اگر ما، آن چنان که فخر رازی و همفکرانش می‌پندارند، محکوم به سعادت و شقاوت ذاتی باشیم و بدون اراده به بدی‌ها و نیکی‌ها کشانده شویم تعلیم و تربیت لغو و بیهوده خواهد بود. آمدن پیامبران و نزول کتب آسمانی و نصیحت و اندرز و تشویق و توبیخ و سرزنش و ملامت و مؤاخذه و سؤال و بالاخره کیفر و پاداش همگی بی‌فایده یا ظالمانه محسوب می‌گردد. آنها که مردم را در انجام نیک و بد مجبور می‌دانند خواه این جبر را، جبر الهی، یا جبر طبیعی، یا جبر اقتصادی و یا جبر محیط بدانند تنها به هنگام سخن گفتن و یا مطالعه در کتاب‌ها از این مسلک طرفداری می‌کنند، ولی در عمل حتی خودشان هرگز چنین عقیده‌ای ندارند، به همین دلیل اگر به حقوق آنها تجاوزی شود (صفحه ۳۳۳) متجاوز را مستحق توبیخ و ملامت و محاکمه و مجازات می‌دانند و هرگز حاضر نیستند به عنوان این که او مجبور به انجام این کار است از وی صرف نظر کنند و یا مجازاتش را ظالمانه بپندارند و یا بگویند او نمی‌توانسته است این عمل را مرتکب نشود چون خدا خواسته یا جبر محیط و طبیعت بوده است، این خود دلیل دیگری بر فطری بودن اصل اختیار است. به هر حال هیچ جبری مسلکی را نمی‌یابیم که در عمل روزانه خود به این عقیده پایبند باشد بلکه برخوردش با تمام انسانها برخورد با افراد آزاد و مسؤول و مختار است. تمام اقوام دنیا به دلیل تشکیل دادگاه‌ها و دستگاه‌های قضایی برای کیفر متخلفان عملاً آزادی اراده را پذیرفته‌اند. تمام مؤسسات تربیتی جهان نیز به طور ضمنی این اصل را قبول کرده‌اند که انسان با میل و اراده خود کار می‌کند و با تعلیم و تربیت می‌توان او را راهنمایی و ارشاد کرد و از خطاها و اشتباهات و کج اندیشی‌ها برکنار

ساخت. جالب این که در آیات فوق «شَقُوا» به عنوان فعل معلوم «سُعِدُوا» به عنوان فعل مجهول آمده است. این اختلاف تعبیر شاید اشاره لطیفی به این نکته باشد که انسان راه شقاوت را با پای خود می‌پیماید، ولی برای پیمودن راه سعادت تا امداد و کمک الهی نباشد و او را در مسیرش یاری ندهد پیروز نخواهد شد و بدون شک این امداد و کمک تنها شامل کسانی می‌شود که گام‌های نخستین را با اراده و اختیار خود برداشته‌اند و شایستگی چنین امدادی را پیدا کرده‌اند.

اسباب سعادت و شقاوت

سعادت که گم شده همه انسانها است و هر کس آن را در چیزی می‌جوید و در جایی می‌طلبد به طور خلاصه عبارتست از فراهم بودن اسباب تکامل برای یک فرد یا یک جامعه و نقطه مقابل آن شقاوت و بدبختی است که همه از آن متنفرند و آن عبارت از: نامساعد بودن شرایط پیروزی و پیشرفت و تکامل است. بنابراین هر کس از نظر شرایط روحی، جسمی، خانوادگی، محیط و فرهنگ، اسباب بیشتری برای رسیدن به هدف‌های والا دراختیار داشته باشد به سعادت نزدیک‌تر یا به تعبیر دیگر سعادتمندتر است و هر کس گرفتار کمبودها، نارسایی‌ها، از جهات بالا بوده باشد شقاوتمند و (صفحه ۳۳۴) بی‌بهره از سعادت خواهد بود. ولی باید توجه داشت که پایه اصلی سعادت و شقاوت، اراده و خواست خود انسان است، او است که می‌تواند وسایل‌لازم را برای ساختن خویش و حتی جامعه‌اش فراهم سازد و او است که می‌تواند با عوامل بدبختی و شقاوت به مبارزه برخیزد و یا تسلیم آن شود. در منطق انبیاء سعادت و شقاوت چیزی نیست که در درون ذات انسان باشد و حتی نارسایی‌های محیط و خانوادگی و وراثت در برابر تصمیم و اراده خود انسان، قابل تغییر و دگرگونی است، مگر این که ما اصل اراده و آزادی انسان را انکار کنیم و او را محکوم شرایط جبری بدانیم و سعادت و شقاوتش را ذاتی و یا مولود جبری محیط و مانند آن بدانیم که این نظر به طور قطع در مکتب انبیاء و همچنین مکتب عقل محکوم است. جالب این که در روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اهلبیت علیهم‌السلام نقل شده، انگشت روی مسائل مختلفی به عنوان اسباب سعادت یا اسباب شقاوت گذارده شده که مطالعه آنها انسان را به طرز تفکر اسلامی در این مسأله مهم، آشنا می‌سازد و به جای این که برای رسیدن به سعادت و فرار از شقاوت به دنبال مسائل خرافی و پندارها و سنت‌های غلطی که در بسیاری از اجتماعات وجود دارد و مسائل بی‌اساسی را اسباب سعادت و شقاوت می‌پندارند، به دنبال واقعیات عینی و اسباب حقیقی سعادت خواهد رفت. به عنوان نمونه به چند حدیث پرمعنی زیر توجه فرمایید: ۱ امام صادق از جدش امیرمؤمنان علی چنین نقل می‌کند: «حَقیقَةُ السَّعادَةِ اَنْ یَخْتِمَ لِلرَّجُلِ عَمَلُهُ بِالسَّعادَةِ وَ حَقیقَةُ الشِّقاوَةِ اَنْ یَخْتِمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالشَّقاوَةِ: حقیقت سعادت این است که آخرین مرحله زندگی انسان با عمل سعادتمندانه پایان پذیرد و حقیقت شقاوت این است که آخرین مرحله عمر با عمل شقاوتمندانه خاتمه یابد». (۱) این روایت با صراحت می‌گوید مرحله نهایی عمر انسان و اعمال او در این مرحله بیانگر سعادت و شقاوت او است و به این ترتیب سعادت و شقاوت ذاتی را به کلی نفی می‌کند و انسان را در گرو اعمالش می‌گذارد و راه بازگشت را در ***** ۱- «نور الثقلین» جلد ۲، صفحه ۳۹۸. (صفحه ۳۳۵) تمام مراحل تا پایان عمر برای او باز می‌داند. ۲ در حدیث دیگری از علی می‌خوانیم: «اَلسَّعیدُ مَنْ وُعِظَ بِغَیْرِه وَ الشَّقِیُّ مَنِ انْخَدَعَ لِهَواهُ وَ غُرُورِه: سعادتمند کسی است که از سرنوشت دیگران پند گیرد و شقاوتمند کسی است که فریب هوای نفس و غرورش را بخورد». (۱) این سخن علی نیز تأکید مجددی است بر اختیاری بودن سعادت و شقاوت و بعضی از اسباب مهم این دو را بیان می‌کند. ۳ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «اَرْبَعٌ مِنْ اَسْبابِ السَّعادَةِ وَ اَرْبَعٌ مِنَ الشَّقاوَةِ فَالْاَرْبَعُ الَّتی مِنَ السَّعادَةِ: الْمَرْئَةُ الصّالِحَةُ وَ الْمَسْکَنُ الْواسِعُ وَ الْجارُ الصّالِحُ وَ الْمَرْکَبُ الْبَهِیُّ وَ الْاَرْبَعُ الَّتی مِنَ الشَّقاوَةِ: الْجارُ السُّوءُ وَ الْمَرْئَةُ السُّوءُ وَ الْمَسْکَنُ الضَّیِّقُ وَ الْمَرْکَبُ السُّوءُ: چهار چیز است که از اسباب سعادت و چهار چیز است از اسباب شقاوت است: اما آن چهار چیز که از اسباب سعادت است: همسر صالح، خانه وسیع، همسایه شایسته و مرکب خوب است و چهار چیز که از اسباب شقاوت است: همسایه بد و همسر بد و خانه تنگ و مرکب بد است».

(۲) بـا تـوجه به این که این چهـار موضـوع در زنـدگی مـادی و معنـوی هر کس نقش مؤثری دارد و از عوامـل پیروزی یـا شکست می‌تواند باشد، وسعت مفهوم سعادت و شقاوت در منطق اسلام روشن می‌شود. یک همسر خوب انسان را به انواع نیکی‌ها تشویق می‌کند، یک خانه وسیع روح و فکر انسان را آرامش می‌بخشد و آماده فعالیت بیشتر می‌نماید، همسایه بد بلاآفرین و همسایه خوب کمک مؤثری به آسایش و حتی پیشرفت هدف‌های انسان می‌کند، یک مرکب بدرد خور برای رسیدن به کارها و وظایف اجتماعی عامـل مؤثری است، در حالی که مرکب قراضه و زوار دررفته یک عامل عقب مانـدگی است، چرا که کمتر می‌توانـد صاحبش را به مقصد برساند. ۴ و نیز از پیـامبر صـلی الله علیه و آله این حـدیث نقـل شـده است: «مِنْ عَلاماتِ الشَّقاءِ جُمُودُ الْعَیْنَیْنِ وَ قَسْوَةُ الْقَلْبِ وَ شِدَّةُ الْحِرْصِ فی طَلَبِ الرِّزْقِ وَ الْاِصْرارُ عَلَی الذَّنْبِ: از نشانه‌های *****۱- «نهـج البلاغه» صبحی صالح خطبه ۸۶. ۲- «مکارم اخلاق» ، صفحه ۶۵. (صفحه ۳۳۶) شقاوت آن است که هرگز قطره اشکی از چشم انسان نریزد و نیز از علامات آن سنگ دلی و حرص شدید در تحصیل روزی و اصرار بر گناه است». (۱) این امور چهارگانه که در حدیث فوق آمده اموری است اختیاری که از اعمـال و اخلاق اکتسابی خود انسان سرچشـمه می‌گیرد و به این ترتیب دور کردن این اسـباب شـقاوت در اختیار خود انسانها است. اگر اسـبابی را که برای سـعادت و شـقاوت در احادیث بالا ذکر شده با توجه بر عینیّت همه آنها و نقش مؤثرشان در زندگی بشـر با اسـباب و نشانه‌های خرافی که حتی در عصر ما، عصر اتم و فضا گروه زیادی به آن پایبندند مقایسه کنیم به این واقعیت می‌رسیم که تعلیمات اسـلام تا چه حد منطقی و حساب شده است. هنوز بسـیارند کسانی که نعل اسب را سـبب خوشـبختی، روز سـیزده را سـبب بدبختی، پریدن از روی آتش را در بعضـی از شب‌های سال سـبب خوشـبختی و آواز خواندن مرغ را سـبب بدبختی، پاشیدن آب را پشت‌سـر مسافر سـبب خوشـبختی و رد شـدن زیر نردبان را سـبب بـدبختی و حتی آویزان کردن خرمهره را به خود یا به وسـیله نقلیه سبب خوشـبختی و عطسه را نشانه بـدبختی در انجام کار مورد نظر می‌دانند و امثال این خرافات که در شـرق و غرب در میان اقوام و ملـل مختلف فراوان است و چه بسـیار انسانهـایی که بر اثر گرفتـار شـدن به این خرافات از فعالیت در زنـدگی باز مانده‌انـد و گرفتار مصـیبت‌های فراوانی شده‌اند. اسلام بر تمام این پندارهای خرافی قلم سرخ کشیده و سعادت و شقاوت انسان را در فعالیت‌های مثبت و منفی و نقـاط قـوت و ضـعف اخلاقی و برنامه‌هـای عملی و طرز تفکر و عقیـده هر کس می‌دانـد کـه نمونه‌هـایی از آن در چهـار حدیث فوق به روشنی بیان شده است.

استثناء در آیه چه مفهومی دارد؟

در رابطه بـا جمله اسـتثنائیه «اِلّا ما شآءَ رَبُّکَ» (مگر آن چه پروردگارت بخواهـد) که در آیات فوق هم در مورد اهل بهشت آمـده و هم اهل دوزخ ذکر شـده است باید گفت از *****۱- «نور الثقلین» ، جلد ۲، صفحه ۳۹۸. (صفحه ۳۳۷) آنجا که این آیات از دو گروه شـقی و سـعید بحث می‌کند و شـقاوتمندان همگی الزاما افراد بی‌ایمانی که مسـتحق خلود باشـند نیسـتند، بلکه ممکن است در میان آنها گروهی از مؤمنان خطاکار وجود داشته باشند بنابراین استثناء مربوط به این گروه است. ولی این سؤال پیش می‌آید که این اسـتثناء در جمله دوم چه مفهـومی خواهـد داشت؟ (در مـورد سـعادتمندان). در پاسـخ گفته شـده است که آن نیز در مـورد مؤمنـان خطاکار است که مدتی باید در آغاز به دوزخ بروند و پاک شوند، سپس به صف بهشتیان بپیوندند، در حقیقت استثناء در جمله اول نسبت به آخر کار است و در جمله دوم نسبت به آغاز کار.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«زَفیر»: به آغاز صـدای الاغ و نیز به دم و بازدم پیاپی و انـدوهناک و پر صـدا گفته می‌شود. «شَـهیق»: آخر صـدای الاغ و نیز صـدای جـانسوزی که از ژرفـای دل بر می‌آیـد. بـدان دلیـل قران آنان را پیش از ورود به دوزخ، به شـقاوت و تیره‌بختی وصف می‌کنـد که رفتـار و کردار آنـان به گونه‌ای است که کارشان را به تیره بختی سوق می‌دهـد و به دوزخشان می‌کشانـد و این روایت که از پیامبر گرامی صـلی الله علیه و آله در این مورد رسـیده است که: «اَلشَّقِیُّ شَقِیٌّ فی بَطْنِ اُمِّهِ» (... ۱) انسان تیره بخت، در شکم مادرش تیره بخت است، به سان آیه شـریفه از آینـده کسـی خبر می‌دهـد که خود با دست یازیـدن به کارهای زشت و ناروا راه بـدبختی را پیش می‌گیرد و بـا گام سپردن در آن راه به دوزخ می‌رسـد؛ درست همانگونه که در مورد کسـی که پـدری کهنسال دارد، می‌گوینـد: او یتیم است و منظورشان این است که به طور طبیعی، به زودی پـدر را از دست می‌دهـد، نه اینکه هم اکنون یتیم است. لَهُمْ فیها زَفیرٌ وَ شَهیقٌ. ۱. مُسنَد احمد، ج ۲، ص ۱۷۶. (صفحه ۳۳۸) «زَجّـاج» بر آن است که دو واژه «زفیر» و «شـهیق» به صـدای انسان انـدوه زده گفته می‌شود. و پاره‌ای دیگر بر آنند که «زَفیر» به صدای درد آلود و نیز آغاز صدای الاغ گفته می‌شود. «شَهیق» به ناله سخت و بلند و نیز به صـدای ناهنجـار هماننـد صـدای الاـغ گفته می‌شود. و به بـاور «ابن عبّـاس» واژه «شَـهیق» به مفهوم آه و ناله، گریه طولانی و دردآلود و دم و باز دمِ بلند است. «خُلُود»: جاودانه و ماندگار بودن در کاری را می‌گویند. «دَوام»: بقای هماره و همیشه. در تفسـیر و تأویـل این آیه شـریفه دو بحث است و هر دو از جاهای مشـکل قرآن است: ۱ نخست این بحث مطرح است که: مانـدگار بودن تیره بختان در دوزخ، به مدت برپایی و پایداری آسـمانها و زمین محدود شده است که بسـیار جای بحث دارد. ۲ و بحث دوّم در مفهوم این فراز میباشد که به صورت اسـتثنا آمده و می‌فرماید: تا آسمانها و زمین برپاست، آنان در آن آتش شعله‌ور ماندگارند، مگر آنچه پروردگارت بخواهد اِلّا ماشاَ رَبُّ...

تفسیر فراز نخست

در مورد فراز نخست آیه شریفه که می‌فرماید: خالِدینَ فیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ ... تا آسمان و زمین برپاست آنان در آتش دوزخ ماندگار خواهند بود دیدگاهها متفاوت‌است: ۱ به باور برخی از جمله «جُبّائی» و «ضَحّاک» منظور آسمان و زمین آخرت است که بر خلاف آسـمان و زمین دنیا جاودانه و فنا ناپـذیر است. ۲ از دیـدگاه «حَسَن» این فراز نشانگر نوعی تشبیه می‌باشد و منظور این است که: تا رسـتاخیز برپاست، آنان در آتش شـعله‌ور دوزخ ماندگارنـد و می‌دانیم که رسـتاخیز و جهان دیگر جاودانه و همیشـگی است؛ چنـانکه دوام آسـمان و زمین دنیا به انـدازه عمر و دوام دنیاست. (صـفحه ۳۳۹) ۳ و از دیـدگاه پـاره‌ای دیگر، این فراز از آیه شریفه کنایه از جاودانگی و ابدیت است و منظور آسـمان و زمین نیست و این شیوه در فرهنگ عرب رایج است که برای نشان دادن ابـدیّت و جـاودانگی یـک مطلب، اینگـونه سخن می‌گوینـد. برای نمـونه: هنگـامی کـه هرگز نمی‌خواهنـد کـاری را انجـام دهنـد، می‌گویند: لا اَفْعَلُ ذلِکَ مَا اخْتَلَفَ اللَّیْلُ وَ النَّهارُ وَ ما دامَتِ السَّمواتُ وَ الأَرْضُ وَ ما نَبَتَ النَّبْتُ ... تا شب و روز در گردش است و تا زمانی که آسـمان و زمین برپاست و گیاه می‌رویـد و شتر ناله می‌کند و یا دهانش کف می‌کند و یا تا هنگامی که آفتاب می‌تابد... من چنین کـاری را نخواهم کرد. یادآوری می‌گردد که آنان به پنـدار خودشان این چیزها را مانـدگار و غیر قابل تغییر می‌دانسـتند و بـدین وسـیله بر پایدار بودن تصـمیم خود پای می‌فشـردند و قرآن نیز در این آیه شـریفه هماهنگ با خرد و دریافت و فرهنگ آنان، حقیقت مورد نظر را بیان فرموده است.

تفسیر فراز دوّم

در تفسـیر فراز دوّم نیز که می‌فرماید: إِلَّا ما شاءَ رَبُّکَ ... دیدگاهها یکسان نیست: ۱ به باور گروهی از جمله «زَجّاج» ، «فرّاء» ، «علی بن عیسـی» و ... اسـتثنای مورد بحث، بیـانگر زیـادی عـذاب دوزخیـان و بسـیاری نعمت بهشتیان میباشـد و منظور این است که: تیره

بختان در آتش شعله‌ور دوزخ خواهند بود و در آنجا ناله و فریادی دردآلود خواهند داشت، جز آن اندازه که خدا بخواهد بر عذاب و کیفرشان بیفزایـد. این فراز، به این گفتار می‌مانـد که فردی به دوست خود بگوید: من یکهزار دینار از تو طلبکارم و این غیر از دو هزار دینـاری است که پیشتر به تو وام دادم، که در اینجـا دو هزار دینار هرگز از یکهزار اسـتثنا نمی‌شود، چرا که بیشتر از آن است و مبلغ بیشتر را نمی‌توان از کمتر اسـتثنا کرد. به بیـان دیگر، «اِلاّـ» در آیه شـریفه به مفهوم «سوی» می‌باشـد و همانگونه که در جمله «ما کانَ مَعَنا رَجُلٌ اِلاّ زَیْدٌ» ، واژه «اِلاّ» به مفهوم «سِوی» (صـفحه ۳۴۰) می‌باشـد و مفهوم جمله این است که: مردی جز «زید» به همراه ما نیست، در آیه شـریفه نیز منظور این است که: دوزخیان در آنجا ناله و فریادی درد آلود خواهند داشت. به جز آن عذابهایی که خدا برای آنان بخواهد. ۲ امّا به باور برخی از جمله «مازَنی» و «جُبّائی» این استثنا، در مورد توقف تیره‌بختان در محشر و برای حسابرسی و نیز توقّف آنان در عالم برزخ می‌باشـد و منظور این است که: تیره بختان در آتش دوزخ ماندگارنـد، جز آن مـدتی که پروردگارت بخواهـد در عالم برزخ و قیامت و محشـر پیش از ورود به دوزخ بماننـد؛ چرا که اگر این اسـتثنا نباشد ممکن است کسـی بپندارد که کفر گرایان و بیـدادگران از همان لحظات پس از مرگ به دوزخ می‌روند و در آنجا ماندگار می‌گردند! آری این اسـتثنا برای نشان دادن این نکته است که دوران عالم برزخ و محشـر و حسابرسـی تحت مشیت خداست و ماندگار شدن در دوزخ پس از این مراحل است. پرسشـی بایـد طرح گردد و پاسـخ داده شود، این است که: چگونه قرآن واژه «شَـقِیّ» را در مورد ایمـان آوردگان گناهکار به کـار می‌برد، بویژه که اینان برای مـدتی به دوزخ می‌رونـد و پس از آن از آنجا نجات یافته و به بهشت بال می‌گشاینـد و در حقیقت «نیکبخت» هسـتند و نه «تیره بخت»؟ در این مورد پاسـخ داده شـده است که دو واژه «شَـقِیّ» و «سـعید» بـا توجّه به حالاـت گوناگون انسانهـا، در مورد آنـان به کـار می‌رود آنـان زمـانی که در دوزخ هسـتند و در میـان تیره بختـان و کفر گرایاننـد، در زمره آنهـا قرار می‌گیرنـد و واژه «تیره بخت» در مـورد شـان بـه کـار می‌رود و هنگـامی که به بهشت راه می‌یابنـد و در زمره شایسـته کرداران وارد می‌گردنـد «نیکبخت» به حسـاب می‌آینـد. بـا این بیان به کار رفتن هر کـدام از این واژه‌ها به تناسب حال آنان است. در این مورد از «ابن عبّـاس» آورده‌انـد که: منظـور از این تیره بختـان، مؤمنـان گناهکارنـد که به خـاطر دست یازیـدن به گنـاه برای مـدتی به دوزخ می‌رونـد و آنگاه به فضل و مهر خـدا از آنجا نجات یافته و به بهشت وارد می‌شوند؛ از این رو آنان هنگامی که به دوزخ می‌روند از تیره بختان هسـتند و زمانی که به بهشت راه می‌یابنـد از سـعادتمندان به شـمار می‌آینـد. (صـفحه ۳۴۱) «قَتاده» می‌گویـد: خدا، خود می‌دانـد که با آنان چگونه رفتار کند؛ ما همین اندازه می‌دانیم که گروهی بر اثر گناه، گرفتار آتش می‌گردند و آنگاه خدا به مهر و رحمت خود آنـان را از دوزخ نجـات داده و به بهشت می‌برد و همین مردم هسـتند که شـفاعت شامـل حال آنان می‌گردد. «اَنَس» از پیـامبر گرامی صـلی الله علیه و آله آورده است که فرمـود: در قیـامت گروهی از دوزخ نجات‌یـافته و بیرون می‌آینـد. به بـاور مـا این دیدگاه از دیگر دیدگاه‌ها در تفسیر و تأویل آیه بهتر و رساتر است. «جَذّ»: قطع. گفتنی است که همه مفاهیم و معانی مورد اشاره در اینجـا نیز مطرح است و تنهـا این نکته نیست که برخی از تیره بختـان ممکن است از دوزخ نجـات یـافته و وارد بهشت گردنـد امّا هر کس وارد بهشت گردید، دیگر بیرون نخواهد رفت.

حقیقت سعادت و شقاوت(۱)

شاید مناسب‌ترین تعریف در مورد این دو موضوع این باشد که گفته شود: سـعادت و نیکبختی عبارت از فراهم بودن اسـباب رشد و تکامل همه جانبه برای فرد، خانواده و جامعه در دنیای خویش است و شقاوت نیز عبارت است از فقدان شرایط رشد و اوج و تکامل و پیشـرفت و وجود موانع گونـاگون در مسیر کمـال انسـان و رشـد او. بـا این بیان، هر کس از نظر شـرایط جسـمی، روحی، فکری، خانوادگی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسـی، جغرافیایی، صـنعتی و دیگر شرایط، اسباب و امکانات بهتر و بیشتری برای رشد و رسیدن به هدف های والا در دسترس داشـته باشد سـعادتمندتر است و هر کس کمتر، از سـعادت کم بهره‌تر و یا بی‌بهره است. به نظر می‌رسد

این دیدگاه را می‌توان از آیات و روایات بسیاری دریافت داشت. برای نمونه به یکی چند آیه و حدیث در این بند بسنده می‌شود: ۱. مترجم. (صفحه ۳۴۲) ۱ پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در ترسیم شماری از اسباب و نشانه‌های نیکبختی و بدبختی، بر روی چهار موضوع مهمّ مادی و معنوی که هر کدام می‌توانند نقش سرنوشت سازی در پویایی و یا ایستایی انسان داشته باشند، انگشت می‌گذارد و می‌فرماید: اَرْبَعٌ مِنْ اَسْبابِ السَّعادَةِ وَ اَرْبَعٌ مِنْ اَسْبابِ الشِّقاوَةِ، فَالاْرْبَعُ الَّتی مِنَ السَّعادَةِ: الْمَرْأَةُ الصّالِحَةُ، وَ الْمَسْکَنُ الْواسِعُ، وَ الْجارُ الصّالِحُ، وَ الْمَرْکَبُ الْبَهِیّ. وَ الاْرْبَعُ الَّتی مِنَ الشَّقاوَةِ: الْجارُ السُّوءُ وَ الْمَرْأَةُ السُّوءُ وَ الْمَسْکَنُ الضَّیِّقُ، وَ الْمَرْکَبُ السُّوءُ. (۱) چهار چیز از وسایل نیک‌بختی و چهار چیز از اسباب بدبختی است: امّا آن چهار چیزی که از اسباب نیکبختی است عبارتند از: همسر شایسته و برازنده، خانه وسیع و گسترده، همسایه نیکو کردار و درست‌کار و دیگر مرکب خوب و مناسب. و آن چهار چیز که از اسباب بدبختی است، عبارتند از: همسایه نادرست، همسر نالایق، خانه کوچک و مرکب بد و نامناسب. ۲ در بیان انسان ساز دیگری در ترسیم برخی نشانه‌های شقاوت می‌فرماید: مِنْ عَلاماتِ الشِّقاءِ جُمُودُ الْعَیْنَیْنِ، وَ قَسْوَةُ الْقَلْبِ، وَ شِدَّةُ الْحِرْصِ فی طَلَبِ الرِّزْقِ، وَ الْاِصْرارُ عَلَی الذَّنْبِ. (۲) از نشانه‌های بدبختی این چهار چیز است: ۱ دو دیده‌ای که هرگز در شادمانی و شوق و یا اندوه و ترسِ از خدا اشکی نریزند. ۱. مَکارِمُ الاْخْلاق، ص ۶۵. ۲. تفسیر نُور الثَّقَلَین، ج ۲، ص ۳۹۸. (صفحه ۳۴۳) ۲ سنگدلی و قساوت قلب. ۳ حرص و آز بسیار در طلب دنیا و رزق. ۴ گناه بر روی گناه. ۳ امیرمؤمنان در ترسیم حقیقت نیک‌بختی می‌فرماید: اَلسَّعیدُ مَنْ وَعَظَ بِغَیْرِهِ، وَ الشَّقِیُّ مَنِ انْخَدَعَ لِهَواهُ وَ غُرُورِهِ. (۱) نیکبخت آن کسی است که از سرنوشت دردناک و یا خوش دیگران درس عبرت گیرد و بدبخت آن کسی است که فریب هوای دل و غرور خویشتن را بخورد و بیدار نگردد. ۴ و نیزمی‌فرماید: اِنَّ مِنْ حَقیقَةِ السَّعادَةِ اَنْ یُخْتَمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالسَّعادَةِ وَ اِنَّ مِنْ حَقیقَةِ الشَّقاوَةِ أَنْ یُخْتَمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالشِّقاوَةِ. (۲) از حقیقت نیکبختی این است که فرجام زندگی انسان سعادتمندانه پایان یابد و حقیقت بدبختی این است که فرجام زندگی و عمر، شقاوتمندانه پایان پذیرد.

آیا خوشبختی و بدبختی در گرو اتفاق و تصادف است یا به دست انسان؟

نکته مهمّ و حیاتی دیگر در این مورد پاسخ به این پرسش است که اساس نیکبختی و بدبختی فرد و خانواده و جامعه به دست کیست؟ و در گرو چیست؟ آیا همانگونه که پاره‌ای می‌پندارند، در گرو شانس، اقبال، اتفاق، تصادف یا این ابر قدرت و آن شخصیت است یا در دسترس خود انسان و در اختیار او؟ کدام‌یک؟ در این مورد نیز دیدگاه‌ها گوناگون است: بسیاری اصل اختیار و آزادی انسان را نادیده انگاشته و او را محکوم و مقهور انواع جبرهای درونی و برونی دانسته و در نتیجه نیکبختی و بدبختی او را ذاتی و یاثمره شوم جبر اجتماعی و طبقاتی و جبر محیط می‌انگارند؛ و بسیاری دیگر نیکبختی و ۱. نهج البلاغه، خطبه ۸۶. ۲. تفسیر نُور الثَّقَلَین، ج ۲، ص ۳۹۸. ۳. مترجم. (صفحه ۳۴۴) بدبختی او را به شانس و اتفاق حواله می‌دهند. امّا به باور ما در نگرش قرآنی و اسلامی، سعادت و یا شقاوت نه دو موضوع ذاتی و درونی است که با انسان به دنیا آمده و با او می‌رود و نه دور از دسترس اراده و اختیار و خواست انسان می‌باشد، بلکه اساس هر دو از خود انسان و خواست و اراده خیر و توانمندانه یا اراده شرّ و فرومایگی او سرچشمه می‌گیرد؛ انسان، هم می‌تواند اسباب نیکبختی خود و خاندان و جامعه‌اش را پدید آورد و در پرتو آگاهی و تلاش خستگی ناپذیر آنها را فراهم سازد و هم می‌تواند موانع را کنار زند و حتی اسباب بدبختی را یکسره نابود سازد. او در این راه از توانایی و امکاناتی بهره‌ور است که می‌تواند بسیاری از موانع ارثی، محیطی، آداب و رسوم و دیگر مشکلات را کنار بزند و دنیایی نو آزاد و آباد و سعادتمندانه بسازد. آری، این کاری بزرگ، طاقت فرسا، سهمگین پیچیده و شاهکار است، امّا هر چه هست به خود او مربوط می‌شود، به او و همنوعانش و شاید به همین دلیل است که قرآن پس از یازده بار سوگند بر پدیده‌های گوناگون آسمانی و زمینی و جان بشر، در اشاره به این حقیقت می‌فرماید: به همه اینها سوگند که هر کس جان را پاک گردانید و به ارزش‌ها آراسته ساخت راستی کامیاب و نیکبخت گردید و هر کس آن را آلوده به ضد ارزش‌ها ساخت بی‌گمان در باخت و زیان کرد قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَکّیها

(...۱) ۱. سوره شَمْس، آیه ۱۰. (صفحه ۳۴۵)

۶۵. آیه (آیه‌ای که سنگینی محتوای آن موی پیامبر صلی الله علیه و آله را سفید کرد)

اشاره

فَاسْتَقِمْ کَمآ اُمِرْتَ وَ مَنْ تابَ مَعَکَ وَ لا تَطْغَوْا اِنَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ بنابراین همانگونه که فرمان یافته‌ای استقامت کن همچنین کسانی که با تو به سوی خدا آمده‌اند و طغیان نکنید که خداوند آن چه را انجام می‌دهید می‌بیند. (۱۱۲ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در حدیث معروفی از ابن عباس چنین می‌خوانیم: «ما نَزَلَ عَلی رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله آیَةٌ کانَتْ اَشَدَّ عَلَیْهِ وَ لا اَشَقَّ مِنْ هذِهِ الْآیَةِ وَ لِذلِکَ قالَ لِاَصْحابِهِ حینَ قالُوا لَهُ اَسْرَعَ اِلَیْکَ الشَّیْبُ یا رَسُولَ اللّهِ شَیَّبَتْنی هُودٌ وَ الْواقِعَةُ: هیچ آیه‌ای شدید و مشکل‌تر از این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل نشد و لذا هنگامی که اصحاب از آن حضرت پرسیدند چرا به این زودی موهای شما سفید شده و آثار پیری نمایان، گشته، فرمود: مرا سوره هود و واقعه پیر کرد». (۱) و در روایت دیگری می‌خوانیم: هنگامی که آیه فوق نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «شَمِّرُوا، شَمِّرُوا» ، فَما رُئِیَ ضاحِکا: دامن به کمر بزنید، دامن به کمر بزنید» (که وقت کار و تلاش است) و از آن پس پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز خندان دیده نشد. (۲) دلیل آن هم روشن است، زیرا چهار دستور مهم در این آیه وجود دارد که هر کدام بار سنگینی بر دوش انسان می‌گذارد. از همه مهم‌تر، فرمان به استقامت است (فَاسْتَقِم)، استقامت که از ماده قیام گرفته شده از این نظر که انسان در حال قیام بر کار و تلاش خود تسلط بیشتری دارد، استقامت که به معنی طلب قیام است یعنی در خود آن چنان حالتی ایجاد کن که سستی در تو راه نیابد، چه فرمان سخت و سنگینی. همیشه به دست آوردن پیروزی‌ها کار نسبتا آسانی است، اما نگه داشتن آن بسیار مشکل آن هم در جامعه‌ای آن چنان عقب افتاده و دور از عقل و دانش در برابر مردمی لجوج و سرسخت و در میان دشمنانی انبوه و مصمم و در طریق ساختن جامعه‌ای سالم و سربلند و باایمان و پیشتاز، استقامت در این راه کار ساده‌ای نبوده است. دستور دیگر این که این *****۱- «مجمع البیان» ، جلد ۵، صفحه ۱۹۹. ۲- «درّ المنثور» ، ذیل آیه. (صفحه ۳۴۶) استقامت باید تنها انگیزه الهی داشته باشد و هر گونه وسوسه شیطانی از آن دور بماند (کَما اُمِرْت)، یعنی به دست آوردن بزرگ‌ترین قدرت‌های سیاسی و اجتماعی، آن هم برای خدا. سوم مسأله رهبری کسانی است که به راه حق برگشتند و آن‌ها را هم به استقامت واداشتن (وَ مَنْ تابَ مَعَکَ). چهارم مبارزه را در مسیر حق و عدالت، رهبری نمودن و جلوگیری از هر گونه تجاوز و طغیان، زیرا بسیار شده است که افرادی در راه رسیدن به هدف نهایت استقامت را به خرج می‌دهند اما رعایت عدالت برای آنها ممکن نیست و غالبا گرفتار طغیان و تجاوز از حدّ می‌شوند (وَ لا تَطْغَوْا). آری مجموع این جهات دست به دست هم داد و پیامبر صلی الله علیه و آله را آن چنان در زیر بار مسؤولیت فرو برد که حتی مجال لبخند زدن را از او گرفت و او را پیر کرد و به هر حال این تنها دستوری برای دیروز نبود بلکه برای امروز و فردا، فرداهای دیگر نیز هست. امروز هم مسؤولیت مهم ما مسلمانان و مخصوصا رهبران اسلامی در این چهار جمله خلاصه می‌شود: استقامت اخلاص رهبری مؤمنان و عدم طغیان و تجاوز و بدون به کار بستن این اصول، پیروزی بر دشمنانی که از هر سو از داخل و خارج ما را احاطه کرده‌اند و از تمام وسایل فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و نظامی بر ضد ما بهره گیری می کنند امکان‌پذیر نمی‌باشد. (صفحه ۳۴۷)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«اِسْتِقامَت»: پایـداری در راه راست و منحرف نشـدن از آن. «طُغْیـان»: تجـاوز از مرزهای عـدالت و مقررات خـدا و انحراف به سوی تباهی و بیداد.

سخت‌ترین و مسئولیت آفرین‌ترین آیه

در برخی از روایات آیه مورد بحث سـخت‌ترین و مسئولیت سازترین آیه، در میان همه آیات قرآن عنوان یافته است، هم برای پیامبر گرامی و هم ایمان آوردگان؛ برای نمونه: ۱ از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: لَوْ صَلَّیْتُمْ حَتّی تَکُونُوا کَالْحَنایا وَ صُمْتُمْ حَتّی تَکُونُوا کَالْأَوْتادِ، ثُمَّ کانَ الْإِثْنانُ اَحَبَّ اِلَیْکُمْ مِنَ الْواحِدِ لَمْ تَبْلُغُوا حَدَّ الْإِسْتِقامَهِٔ. (۱) اگر به انـدازه‌ای نماز گزارید که پشت شـما خم گردد و از بسیاری روزه از نظر جسـمی به سـان سـتون هـای بی‌روح و جـان گردیـد، آنگاه دو آفت خود کامگی و اجتهاد در برابر نصّ، نزد شـما دوست داشتنی‌تر از گردن نهادن به مقررات خدای یکتا باشد، به مرز استقامت نرسیده‌اید. ۲ و از «ابن عبّاس» آورده‌اند که: ما نَزَلَ عَلی رَسُولِ اللّهِ صـلی الله علیه و آله آیَهٌٔ کانَتْ اَشَدَّ عَلَیْهِ وَ لا اَشَقَّ مِنْ هذِهِ الْآیَهِٔ، وَ لِذلِکَ قالَ لِاَصْحابِهِ حینَ قالُوا لَهُ اَسْرَعَ اِلَیْکَ الشَّیْبُ یا رَسُولَ اللّهِ شَیَّبَتْنی هُودُ وَ الْواقِعَهُٔ. (۲) هیچ آیه‌ای بر پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرود نیامد که سخت‌تر و طاقت فرساتر از این آیه باشد؛ به همین دلیل هنگامی که یاران از پیری زودرس آن گرانمایه عصرها و نسلها می‌پرسیدند، می‌فرمـود: دو سـوره «هـود» و «واقعه» مرا پیر کرد. ۱. تفسیر الوسیط، واحدی، ج ۲، ص ۵۹۳. ۲. تفسیر الکشّاف، ج ۲، ص ۲۹۵. (صفحه ۳۴۸)

۶۶. آیه (نماز رمز خوشبختی خانواده)

اشاره

وَ أَقِمِ الصَّلاهَٔ طَرَفَیِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّیْلِ إِنَّ الْحَسَنـاتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ ذلِکَ ذِکْری لِلذّاکِرینَ نماز را در دو طرف روز و اوایل شب بر پا دار، چرا که حسنات، سیئات (و آثار آنها را) برطرف می‌سازند، این تذکری است برای آنها که اهل تذکرند. (۱۱۴ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

ظاهر تعبیر «طَرَفَیِ النَّهارِ» (دو طرف روز) این است که نماز صبح و مغرب را بیان می‌کند، که در دو طرف روز قرار گرفته و «زُلَف» که جمع «زُلْفَهٔ» به معنی نزدیکی است به قسـمت‌های آغـاز شب که نزدیـک به روز است گفته می‌شود بنابراین منطبق بر نماز عشاء می‌گردد. همین تفسـیر در روایـات ائمه اهلبیت: نیز وارد شـده که آیه فوق اشاره به سه نماز (صـبح و مغرب و عشاء) است. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا از نمازهای پنجگانه تنها در اینجا اشاره به سه نماز صبح و مغرب و عشاء شده و از نماز ظهر و عصـر سخن به میان نیامـده است. در آیات قرآن گاهی هر پنـج نماز ذکر شـده ماننـد «أَقِمِ الصَّلاهَٔ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ إِلی غَسَقِ اللَّیْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ» (۷۸ / اسـراء) و گـاهی سه نماز ماننـد آیه مورد بحث و گاهی تنها یک نماز ذکر شـده است، ماننـد «حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاهِٔ الْوُسْطی وَ قُومُوا لِلَّهِ قانِتینَ» (۲۳۸ / بقره). بنابراین لزومی نـدارد که در هر مورد هر پنج نماز با یکدیگر ذکر شود به خصوص این که گاهی مناسـبات ایجاب می‌کند که تنها روی نماز ظهر (صَّلاهِٔ الْوُسْطی) به خاطر اهمیتش تکیه شود و گاهی روی نماز صبح

و مغرب و عشاء که گاهی به خاطر خستگی و یا خواب ممکن است در معرض فراموشی قرار گیرد. آیه فوق همانند قسمتی دیگر از آیات قرآن تأثیر اعمال نیک را در از میان بردن آثار سوء اعمال بد بیان می‌کند، در سوره نساء آیه ۳۱ می‌خوانیم: «اِنْ تَجْتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ: اگر از گناهان بزرگ دوری کنید گناهان کوچک شما را می‌پوشانیم» و در آیه ۷ سوره عنکبوت می‌خوانیم: «وَ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَنُکَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَیِّئاتِهِمْ: کسانی که (صفحه ۳۴۹) ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند گناهان آنان را می‌پوشانیم» و به این ترتیب اثر خنثی کننده گناه را در طاعات و اعمال نیک تثبیت می‌کند. از نظر روانی نیز شک نیست که هر گناه و عمل زشتی، یک نوع تاریکی در روح و روان انسان ایجاد می‌کند که اگر ادامه یابد اثرات آنها متراکم شده، به صورت وحشتناکی انسان را مسخ می‌کند. ولی کار نیک که از انگیزه الهی سرچشمه گرفته به روح آدمی لطافتی می‌بخشد که آثار گناه را می‌تواند از آن بشوید و آن تیرگی‌ها را به روشنایی مبدل سازد. اما از آن جا که جمله فوق (اِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ) بلافاصله بعد از دستور نماز ذکر شده یکی از مصداق‌های روشن آن، نمازهای روزانه است و اگر می‌بینیم در روایات تنها تفسیر به نمازهای روزانه شده دلیل بر انحصار نیست، بلکه همانگونه که بارها گفته‌ایم بیان یک مصداق روشن قطعی است. در روایات متعددی که ذیل آیات فوق از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین: نقل شده تعبیراتی دیده می‌شود که از اهمیت فوق العاده نماز در مکتب اسلام پرده برمی‌دارد. ابوعثمان می‌گوید: من با سلمان فارسی زیر درختی نشسته بودم، او شاخه خشکی را گرفت و تکان داد تا تمام برگ‌هایش فرو ریخت، سپس رو به من کرد و گفت: سؤال نکردی چرا این کار را کردم. گفتم: بگو ببینم منظورت چه بود؟ گفت: این همان کاری بود که پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داد هنگامی که خدمتش زیر درختی نشسته بودم، سپس پیامبر این سؤال را از من کرد و گفت: «سلمان نمی‌پرسی چرا چنین کردم؟» من عرض کردم: بفرمایید چرا؟ فرمود: «هنگامی که مسلمان وضو بگیرد وخوب وضو بگیرد، سپس نمازهای پنجگانه را به جا آورد، گناهان او فرو می‌ریزد، همانگونه که برگ‌های این شاخه فرو ریخت» ، سپس همین آیه (اَقِمِ الصَّلوةَ) را تلاوت فرمود. (۱) در حدیث دیگری از یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله به نام (ابی اَمامَه) می‌خوانیم که می‌گوید: روزی در مسجد خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که مردی آمد و عرض کرد: یا رسول اللّه من گناهی کرده‌ام که حد بر آن لازم می‌شود، آن حد را بر من اجرا فرما، ۱ «مجمع البیان» ، ذیل آیه. (صفحه ۳۵۰) فرمود: «آیا نماز با ما خواندی؟» عرض کرد: آری ای رسول خدا، فرمود: «خداوند گناه تو، یا حد تو، را بخشید». (۱) و نیز از علی نقل شده که می‌فرماید: «با رسول‌خدا در مسجد در انتظار نماز بودیم که مردی برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا من گناهی کرده‌ام پیامبر صلی الله علیه و آله روی از او برگرداند، هنگامی که نماز تمام شد همان مرد برخاست و سخن اول را تکرار کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا با ما این نماز را انجام ندادی و برای آن به خوبی وضو نگرفتی؟ عرض کرد: آری، فرمود: این کفاره گناه تو است». (۲) و نیز از علی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «اِنَّما مَنْزِلَةُ الصَّلَواتِ الْخَمْسِ لِاُمَّتی کَنَهْرٍ جارٍ عَلی بابِ اَحَدِکُمْ فَما یَظُنُّ اَحَدُکُمْ لَوْ کانَ فی جَسَدِهِ دِرْنٌ ثُمَّ اغْتَسَلَ فی ذلِکَ النَّهْرِ خَمْسَ مَرّاتٍ کانَ یَبْقی فی جَسَدِهِ دِرْنٌ فَکَذلِکَ وَ اللّهِ الصَّلَواتُ الْخَمْسُ لِاُمَّتی: نمازهای پنجگانه برای امت من همچون یک نهر آب جاری است که بر در خانه یکی از شما باشد، آیا گمان می‌کنید اگر کثافتی در تن او باشد و سپس پنج بار در روز در آن نهر غسل کند آیا چیزی از آن بر جسد او خواهد ماند (مسلماً نه) همچنین است به خدا سوگند نمازهای پنجگانه برای امت من». (۳) به هر حال جای تردید نیست که هر گاه نماز با شرایطش انجام شود، انسان را در عالمی از معنویت و روحانیت فرو می‌برد که پیوندهای ایمانی او را با خدا چنان محکم می‌سازد که آلودگی‌ها و آثار گناه را از دل و جان او شستشو می‌دهد. نماز انسان را در برابر گناه بیمه می‌کند و نیز نماز زنگار گناه را از آئینه دل می‌زداید. نماز جوانه‌های ملکات عالی انسانی را در اعماق جان بشر می‌رویاند، نماز اراده را قوی و قلب را پاک و روح را تطهیر می‌کند و به این ترتیب نماز در صورتی که به صورت جسم بی‌روح نباشد مکتب عالی تربیت است.

امیدبخش‌ترین آیه قرآن

در تفسیر آیه مورد بحث حدیث جالبی از علی به این مضمون نقل شده است که روزی رو به سوی مردم کرد و فرمود: «به نظر شما امید بخش‌ترین آیه قرآن کدام آیه ۱ «مجمع البیان» ، ذیل آیه. ۲ «مجمع البیان» ، ذیل آیه. ***** ۱- «مجمع البیان» ، ذیل آیه. (صفحه ۳۵۱) است؟» بعضی گفتند: آیه «إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ»: خداوند هرگز شرک را نمی‌بخشد و پایین‌تر از آن را برای هر کس که بخواهد می‌بخشد». امام فرمود: «خوب است، ولی آن چه من می‌خواهم نیست» ، بعضی گفتند: آیه «وَ مَنْ یَعْمَلْ سُوءاً أَوْ یَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ یَسْتَغْفِرِ اللَّهَ یَجِدِ اللَّهَ غَفُوراً رَحیماً: هر کس عمل زشتی انجام دهد یا بر خویشتن ستم کند و سپس از خدا آمرزش بخواهد خدا را غفور و رحیم خواهد یافت» امام فرمود: «خوب است ولی آن چه را می‌خواهم نیست». بعضی دیگر گفتند آیه: «قُلْ یا عِبادِیَ الَّذینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ: ای بندگان من که اسراف بر خویشتن کرده‌اید از رحمت خدا مأیوس نشوید» فرمود: «خوب است اما آن چه می‌خواهم نیست». بعضی دیگر گفتند: آیه «وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَکَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللَّهُ: پرهیزکاران کسانی هستند که هنگامی که کار زشتی انجام می‌دهند یا به خود ستم می‌کنند به یاد خدا می‌افتند و از گناهان خویش آمرزش می‌طلبند و چه کسی است جز خدا که گناهان را بیامرزد» باز امام فرمود: «خوب است ولی آن چه می‌خواهم نیست». در این هنگام مردم از هر طرف به سوی امام متوجه شدند و همهمه کردند فرمود: «چه خبر است ای مسلمانان؟» عرض کردند: به خدا سوگند ما آیه دیگری در این زمینه سراغ نداریم. امام فرمود: «از حبیب خودم رسول خدا شنیدم که فرمود امید بخش‌ترین آیه قرآن این آیه است: «وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَیِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّیْلِ إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ ذلِکَ ذِکْری لِلذَّاکِرینَ»». (۱) البته همانگونه که در ذیل آیه ۴۸ سوره نساء گفتیم در حدیث دیگری آمده است که امید بخش‌ترین آیه قرآن، آیه: «إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ» می‌باشد. اما با توجه به این که هر یک از این آیات به زاویه‌ای از این بحث نظر دارد و یک بعد از ابعاد آن را بیان می‌کند، تضادی با هم ندارد. در واقع آیه مورد بحث از کسانی سخن می‌گوید که نمازهای خود را به خوبی انجام می‌دهند نمازی با روح و با حضور قلب که آثار گناهان دیگر را از دل و جانشان می‌شوید. اما آیه دیگر از کسانی سخن می‌گوید که دارای ***** ۱- «مجمع البیان» ، ذیل آیه. (صفحه ۳۵۲) چنین نمازی نیستند و تنها از در توبه وارد می‌شوند پس این آیه برای این گروه و آن آیه برای آن گروه امید بخش‌ترین آیه است. چه امیدی از این بیشتر که انسان بداند هر گاه پای او بلغزد و یا هوی و هوس بر او چیره شود (بدون این که اصرار بر گناه داشته باشد پایش به گناه کشیده شود) هنگامی که وقت نماز فرا رسید، وضو گرفت و در پیشگاه معبود به راز و نیاز برخاست احساس شرمساری که از لوازم توجه به خدا است نسبت به اعمال گذشته به او دست داد گناه او بخشوده می‌شود و ظلمت و تاریکیش از قلب او برمی‌خیزد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

نماز یا برترین مروارید دریای بندگی

در این آیه شریفه به نماز که یاد خدا و برترین مروارید دریای بندگی و آرام بخش قلب انسانها و اصلاحگر فرد و جامعه است فرمان می‌دهد و می‌فرماید: وَ اَقِمِ الصَّلوةَ و نماز را به پا دار. منظور این است که رکوع و سجده و دیگر کارها و واجبات آن را آن گونه که شایسته است انجام ده. طَرَفَیِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّیْلِ ۱ به باور «ابن عبّاس» و «ابن زید» ، منظور از «دو سوی روز» در آیه شریفه زمان نماز صبح و مغرب و منظور از «پاسی از شب» وقت نماز «عشاء» است؛ و واژه «زُلَف» به مفهوم «آغازین ساعات» شب می‌باشد و قرآن به دو دلیل، از نماز ظهر و عصر سخن به میان نمی‌آورد؛ نخست آنکه این دو نماز بدان دلیل که نمازهای روز هستند، روشن و آشکار بوده و نیاز به بیان ندارند و این شیوه سخن مانند آن است که قرآن بگوید: نماز را در دو سوی روز، به

همراه آن دو نمازی که در روز خوانده می‌شود به پا دار. دیگر آنکه این دو نماز در ضمن یکی از طرف روز که طرف عصر باشد بیان شده است؛ چرا که زمان نماز ظهر و عصر پس از گذشتن نیمروز است که به طرف آخر روز نزدیکتر می‌باشد؛ و قرآن در این مورد می‌فرماید: نماز را از زوال (صفحه ۳۵۳) آفتاب تا نهایت تاریکی شب برپا دار أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلى غَسَقِ اللَّيْلِ... (۱) یادآوری می گردد که واژه «دُلُوک» به مفهوم «زوال آفتاب» است که در روایت رسیده از حضرت باقر علیه‌السلام نیز به همین معنا آمده است. ۲ امّا به باور گروهی از جمله «حَسَن» و «زَجّاج» ، منظور از نمازِ «دو سوی روز» همان نماز صبح و ظهر و عصر و منظور از نمازِ «پاسی از شب» ، نماز مغرب و عشا است؛ چرا که طرفِ یک چیز باید جزء آن باشد و روشن است که نماز مغرب جزء روز نیست و از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نیز روایتی رسیده است که آن حضرت فرمود: نمازِ «پاسی از شب» نماز مغرب و عشا است. إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ به یقین کارهای نیک و شایسته اثر زیانبارِ کارهای بد را از میان می‌برد. در این مورد که منظور از «حَسَنات» چیست؟ دیدگاه‌ها متفاوت است: به باور بیشتر مفسّران از جمله «ابن عبّاس» منظور نمازهای پنجگانه است که اگر به شایستگی خوانده شود، گناهانی را که میان آنها از انسان سر می‌زند از میان می‌برد، چرا که «ال» در «اَلْحَسَنات» ، الف و لام تعریف است که به واژه «اَلصَّلوة» باز می گردد. لازم به یادآوری است که این دیدگاه را روایات رسیده نیز تأیید می کند.

چند نمونه از روایات

۱ «ابوعثمان» در این مورد آورده است که: من و سلمان در سایه درختی نشسته بودیم، که او شاخه‌ای خشک از آن درخت برگرفت و آن را حرکت داد تا برگهای خشکیده آن بر زمین ریخت، آنگاه گفت: هان ای ابوعثمان آیا نمی‌پرسی چرا چنین کردم؟ پرسیدم: بگو چرا؟ گفت: من یک بار به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که چنین کرد و از من پرسید که: هان ای سلمان، می‌دانی چرا چنین کردم؟ من پاسخ منفی دادم، آنگاه از آن حضرت دلیل ۱. سوره اِسْراء، آیه ۷۸. (صفحه ۳۵۴) کارش را پرسیدم، فرمود: زمانی که مسلمانی به خوبی وضو می‌سازد و نمازهای پنجگانه را به شایستگی به جا می‌آورد، گناهانش به سان این برگهای خشک فرو می‌ریزد و از پی آن به تلاوت این آیه پرداخت. «اِنَّ الْمُسْلِمَ اذا تَوَضَّأَ فَاَحْسَنَ الْوُضُوءَ ثُمَّ صَلّی صَلَواتِ الْخَمْسَ تَحاتَّتْ خَطایاهُ کَما یَتَحاتُّ هذَا الْوَرَقُ، ثُمَّ قَرَأَ هذِهِ الْآیَةَ: وَ أَقِمِ الصَّلاةَ ... إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ» (... ۱) ۲ و نیز آورده‌اند که: آن حضرت در میان یاران نشسته بود که مردی از راه رسید و گفت: ای پیامبر خدا، من گناهی کرده‌ام، اینک حدّ یا کیفر آن را بر من جاری ساز. آن حضرت فرمود: آیا با ما نماز نمی‌خوانی؟ گفت: چرا فرمود: خدا، حدّ تو و یا گناه تو را مورد آمرزش قرار داد. فَاِنَّ اللّهَ قَدْ غَفَرَ لَکَ حَدَّکَ اَوْ قالَ ذَنْبَکَ. (۲) ۳ و از امیرمؤمنان آورده‌اند که فرمود: در کنار پیامبر خدا به انتظار نماز نشسته بودیم که مردی از جا برخاست و گفت: ای پیامبر خدا، گناهی از من سر زده است، مرا از آن گناه پاک ساز؛ «کُنّا مَعَ رَسُولِ اللّهِ فِی الْمَسْجِدِ نَنْتَظِرُ الصَّلوةَ، فَقامَ رَجُلٌ فَقالَ: یا رَسُولَ اللّهِ، اِنّی اَصَبْتُ ذَنْبا» ... پیامبر صلی الله علیه و آله سخن او را نشنیده گرفت تا نماز به پا شد؛ و پس از نماز هنگامی که آن مرد دگر باره گفتارش را تکرار کرد، فرمود: «أَلَیْسَ قَدْ صَلَّیْتَ مَعَنا هذِهِ الصَّلوةَ وَ أَحْسَنْتَ لَهَا الطَّهُورَ؟» آیا این نماز را با ما نخواندی و وضوی آن را نیکو نگرفتی؟ پاسخ داد: چرا. فرمود: همین کفّاره گناه تو است؛ فَاِنَّها کَفّارَةُ ذَنْبِکَ. (۳)

امید بخش‌ترین آیه

«ابوحمزه ثمالی» از یکی از دو امام گرانقدر حضرت باقر علیه‌السلام و یا صادق علیه‌السلام که درود خدا بر آنان باد آورده است که می‌فرمود: روزی امیرمؤمنان رو به مردم نمود که هان ای بندگان خدا، کدامین آیه از همه آیات امید بخش‌تر است؟ ۱. تفسیر الوسیط، واحدی، ج ۲، ص ۵۹۶ ۵۹۵. ۲. تفسیر الوسیط، ج ۲ ص ۵۹۴ و ۵۹۰. ۳. همان مدرک، ص ۵۹۵. (صفحه ۳۵۵) در پاسخ پرسش آن حضرت، یکی گفت: این آیه شریفه که می‌فرماید: «إِنَّ اللّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ» ، (۱)

خدا این را که به او شرک ورزیده شود نمی‌آمرزد و فروتر از آن را برای هر که بخواهد می‌آمرزد. آن حضرت فرمود: این آیه بسیار امید بخش است امّا پاسخ من نیست. دیگری گفت: این آیه شریفه پاسخ شماست که می‌فرماید: و هر کس کار بدی کند و یا به خویشتن ستم روا دارد آنگاه از خدا آمرزش بخواهد، خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت. «وَ مَنْ یَعْمَلْ سُوءاً» (... ۲) امیرمؤمنان فرمود: این هم امیدبخش است امّا پاسخ من نیست. نفر سوّم گفت: پاسخ مورد نظر شما این آیه است که می‌فرماید: «قُلْ یا عِبادِیَ الَّذینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا» (... ۳) بگو هان ای‌بندگان من که بر خود زیاده روی نموده‌اید، از رحمت خدا نومید نشوید. حضرت فرمود: این آیه نیز امیدبخش است، امّا پاسخ پرسش من نیست. نفر چهارم گفت: پاسخ پرسش شما این آیه است که می‌فرماید: «وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ» (... ۴) و آنانکه چون به کار زشتی دست یازند یا بر خود ستم روا دارند، خدا را به یاد می‌آورند و برای گناهانشان آمرزش می‌خواهند. آن بزرگوار فرمود: این آیه نیز بسیار امیدبخش است امّا پاسخ من نیست. اینجا بود که دیگر کسی پاسخی نداشت تا بگوید و آنگاه امیرمؤمنان رو به مردم کرد و فرمود: چرا پاسخ نمی‌دهید؟! گفتند: به خدای سوگند دیگر چیزی نمی‌دانیم. سپس خود آن گرانمایه عصرها و نسلها فرمود: از شخصیت محبوب و گرانمایه‌ام پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: امید بخش‌ترین آیه قرآن این آیه شریفه است که ۱. سوره نِساء، آیه ۱۱۶. ۲. سوره نساء، آیه ۱۱۰. ۳. سوره زُمَر، آیه ۵۳. ۴. سوره آل عمران، آیه ۱۳۵. (صفحه ۳۵۶) می‌فرماید: و نماز را در دو سوی روز و نیز آغازین ساعات شب بر پا دار؛ چرا که نیکیها، بدیها را از میان می‌برد. «اِنَّ عَلِیّاً علیه‌السلام اَقْبَلَ عَلَی النّاسِ فَقالَ: اَیَّةُ آیَةٍ اَرْجی عِنْدَکُمْ؟ فَقالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ ... قالَ: سَمِعْتُ حَبیبی رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ: اَرْجی آیَةٍ فی کِتابِ اللّهِ: وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَیِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّیْلِ إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ» (... ۱) و آنگاه پیامبر خدا رو به من کرد و فرمود: علی جان، به خدایی که مرا به رسالت برگزید، هر یک از شما مردم برای وضوی نماز به پا خیزد، گناهانش فرو می‌ریزد؛ و هنگامی که به بارگاه خدا رو آورد و با دل و جان نماز را به پا دارد، چیزی از گناهانش نمی‌ماند و پس از نماز به سان روزی می‌شود که تازه از مادر ولادت یافته است و اگر میان دو نماز گناهی از او سر زند، با نماز دوّم آمرزیده می‌شود و همینگونه تا نماز پنجم. سپس فرمود: یا عَلِیُّ اِنَّما مَنْزِلَةُ الصَّلَواتِ الْخَمْسِ لِأُمَّتی کَنَهْرٍ جارٍ عَلی بابِ اَحَدِکُمْ ... علی جان! موقعیت نمازهای شبانه‌روزی برای جامعه و امت من، به سان نهر و جویبارِ لبریز از آبی است که بر درخانه شما روان است. شما در مورد کسی که در بدن او گرد و غباری باشد و روزی پنج مرتبه در چنین جویباری خود را شستشو دهد، چه می‌پندارید؟ آیا باز هم در بدن او گرد و چرکی می‌ماند؟ به خدای سوگند که نمازهای پنجگانه و نقش پاک‌کننده آنها اینگونه است. فَکَذلِکَ وَ اللّهِ الصَّلَواتُ الْخَمْسُ. (۲) ۱. تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۷۴ و ۱۶۱ و ۱۶۲. ۲. تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۱۶۲ و ۱۶۱ و ۷۴. (صفحه ۳۵۷)

۶۷. آیه (هوسرانی و خوشگذرانی سرچشمه انحرافات اجتماعی است)

اشاره

فَلَوْ لا کانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِکُمْ أُولُوا بَقِیَّةٍ یَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسادِ فِی الْأَرْضِ إِلاَّ قَلیلاً مِمَّنْ أَنْجَیْنا مِنْهُمْ وَ اتَّبَعَ الَّذینَ ظَلَمُوا ما أُتْرِفُوا فیهِ وَ کانُوا مُجْرِمینَ چرا در قرون (و اقوام) قبل از شما دانشمندان صاحب قدرتی نبودند که از فساد در زمین جلوگیری کنند، مگر اندکی از آنها که نجاتشان دادیم و آنها که ستم می‌کردند از تنعم و تلذذ پیروی کردند و گناهکار بودند (و نابود شدند). (۱۱۶/هود) وَ ما کانَ رَبُّکَ لِیُهْلِکَ الْقُری بِظُلْمٍ وَ أَهْلُها مُصْلِحُونَ و چنین نبود که پروردگارت آبادی‌ها را به ظلم و ستم نابود کند در حالی که اهلش درصدد اصلاح بوده باشند. (۱۱۷ / هود)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«اُوْلُوا» به معنی «صاحبان» و «بَقِیَّهٔ» به معنی باقیمانـده است و معمولاً این تعبیر در لغت عرب به معنی اولوا الفضل (صاحبان فضـیلت و شخصـیت و نیکان و پاکان) گفته می‌شود زیرا انسان معمولاً اجناس بهتر و اشیاء نفیس‌تر را ذخیره می‌کند و نزد او باقی می‌ماند و به همین جهت این کلمه مفهوم نیکی و نفـاست را بـا خود دارد. در هر جامعه‌ای تا زمانی که گروهی از اندیشـمندان متعهـد و مسؤول وجود دارد که در برابر مفاسـد سـاکت نمی‌نشینند و به مبـارزه برمی‌خیزنـد و رهـبری فکری و مکتـبی مردم را در اختیـار دارنـد این جـامعه به تبـاهی و نـابودی کشیده نمی‌شود. امـا آن زمـان که بی‌تفاوتی و سـکوت در تمام سـطوح حکم‌فرما شـد و جامعه در برابر عوامـل فسـاد بی‌دفـاع مانـد، فسـاد و به دنبـال آن نابودی حتمی است. در هر جامعه‌ای معمولاً ظلم و فسادی وجود دارد، اما مهم این است که مردم احسـاس کننـد که ظلم و فسـاد هست و در طریق اصـلاح باشـند و بـا چنین احسـاس و گـام برداشـتن در راه اصـلاح، خداونـد به آنهـا مهلت می‌دهـد و قـانون آفرینش برای آنهـا حق حیـات قائـل است. امـا همین که این احساس از میان رفت و جامعه بی‌تفاوت شد و فساد و ظلم به سـرعت همه جا را گرفت آن گاه است که دیگر در سنت آفرینش حق حیاتی برای آنها وجود ندارد، این واقعیت را با یک (صفحه ۳۵۸) مثال روشن می‌توان بیان کرد. در بدن انسان، نیروی مدافع مجهزی است به نام «گلبول‌های سفید خون» که هر میکرب خارجی از طریق هوا، آب و غذا و خراش‌های پوست به داخل بدن هجوم کند این سربازان جانباز در برابر آنها ایسـتادگی کرده و نابودشان می‌کننـد و یا حداقل جلو توسـعه و رشد آنها را می‌گیرند. بدیهی است اگر یک روز این نیروی بزرگ دفاعی که از میلیون‌ها سـرباز تشـکیل می‌شود دست به اعتصاب بزند و بدن بی‌دفاع بماند چنان میدان تاخت و تاز میکرب‌های مضـر می‌شود که به سـرعت انواع بیماری‌هـا به او هجوم می‌آورنـد. کـل جـامعه انسانی نیز چنین حالی را دارد اگر نیروی مـدافع که همان «أُولُوا بَقِیَّهٍٔ» بوده باشـد از آن برچیده شود میکرب‌های بیماری زای اجتماعی که در زوایای هر جامعه‌ای وجود دارد به سـرعت نمو و تکثیر مثل کرده، جامعه را سـرتاپا بیمار می‌کننـد. نقش «أُولُوا بَقِیَّهٍٔ» در بقای جوامع آن قـدر حساس است که بایـد گفت: بدون آنها حق حیات از آنان سلـب می‌شود و این همان چیزی است که آیات فوق به آن اشاره دارد. همواره در میـدان مبارزات اجتماعی آنها که ضـعیف‌ترند، زودتر از صـحنه خارج می‌شونـد یا نابود می‌گردنـد و تنها آنها باقی می‌ماننـد که از نظر تفکر و یا نیروی جسـمانی قوی‌ترند و به همین دلیل باقیماندگان نیرومندانند، به همین جهت در عرب این ضرب‌المثل وجود دارد که می‌گویند فِی الزَّوایا خَبایا وَ فِی الرِّجـالِ بَقایـا (در زاویه‌هـا هنوز مسائل مخفی وجود دارد و در میان رجال، شخصـیت‌هایی باقیمانـده) و نیز به همین دلیل کلمه «بَقِیَّهٔ» که در سه مورد از قرآن مجیـد آمـده است همین مفهوم را دربردارد: در داسـتان طـالوت و جالوت در قرآن مجیـد می‌خوانیم: «إِنَّ آیَهَٔ مُلْکِهِ أَنْ یَأْتِیَکُمُ التَّابُوتُ فیهِ سَکینَهٌٔ مِنْ رَبِّکُمْ وَ بَقِیَّهٌٔ مِمَّا تَرَکَ آلُ مُوسی: نشـانه حقـانیت حکـومت طـالوت این است که صندوق عهد به سوی شـما خواهد آمد همان صـندوقی که یادگاری نفیس خاندان موسـی و هارون در آن است و مایه آرامش شما است». (۱) و نیز در داسـتان شـعیب در همیـن سـوره خوانـدیم که به قـومش گفـت: «بَقِیَّتُ اللَّهِ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ» (۸۶/هود) ***** ۱- ۲۴۸ / بقره. (صـفحه ۳۵۹) و این که در پـاره‌ای‌از تعبیرات نـام «بَقِیَّتُ اللَّهِ » بر مهـدی موعود گـذارده شـده نیز اشـاره به همین موضـوع است، زیرا او یـک وجـود پرفیض و ذخیره بزرگ الهی است که برای برچیـدن بسـاط ظلم و بیـدادگری در جهـان و برافراشـتن پرچم عدل و داد نگاهداری شده است و از اینجا روشن می‌شود که چه حق بزرگی این شخصـیت‌های ارزشـمند و مبارزه کننـدگان بـا فسـاد و «اُوْلُوا بَقِیَّهٔهـا» بر جوامع بشـری دارنـد، چرا که آنهـا رمز بقـاء و حیات ملت‌ها و نجات آنها از نابودی و هلاک هستند.

هم صالِح و هم مصلِح باشید

نکته دیگری که در آیه فوق جلب توجه می‌کند این است که قرآن می‌گوید: خداوند هیچ شهر و آبادی را به ظلم و ستم نابود نمی‌کند در حالی که اهلش «مصلح» باشند. توجه به تفاوت «مصلح» و «صالح» این نکته را روشن می‌سازد که تنها «صلاحیت» ضامن بقاء نیست بلکه اگر جامعه‌ای صالح نباشد ولی در مسیر اصلاح گام بردارد او نیز باز حق بقاء و حیات دارد، ولی آن روز که نه صالح بود و نه مصلح، از نظر سنت آفرینش حق حیات برای او نیست و به زودی از میان خواهد رفت. به تعبیر دیگر هر گاه جامعه‌ای ظالم بود اما به خود آمده و درصدد اصلاح باشد چنین جامعه‌ای می‌ماند، ولی اگر ظالم بود و در مسیر اصلاح و پاکسازی نبود، نخواهد ماند. نکته دیگر این که یکی از سرچشمه‌های ظلم و جرم در آیات فوق پیروی از هوسرانی و لذت پرستی و عیش و نوش‌ها ذکر شده که در قرآن از آن تعبیر به «اِتْراف» می‌شود. این تنعم و تلذذ بی‌قید و شرط سرچشمه انواع انحرافاتی است که در طبقات مرفه جامعه‌ها به وجود می‌آید، چرا که مستی شهوت آنها را از پرداختن به ارزش‌های اصیل انسانی و درک واقعیت‌های اجتماعی بازمی‌دارد و غرق عصیان و گناه می‌سازد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

(صفحه ۳۶۰) «بَقِيَّةٍ»: باقیمانده چیزی. «اُتْرِفُوا»: به رفاه و آسایش و خوشگذرانی عادت کردن.

رابطه اختناق با انحطاط جامعه‌ها

در این آیات، قرآن شریف نخست به رابطه مرموزی که میان حاکمیت اختناق و سکوت و بی‌تعهّدی عالمان و روشنفکران در برابر روند جامعه و تاریخ از یک سو و انحطاط و سقوط و نابودی جامعه‌ها از سوی دیگر وجود دارد، پرداخته و می‌فرماید: فَلَوْلا کانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِکُمْ اُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسادِ فِی الْاَرْضِ پس چرا از قرن‌ها و نسل‌های پیش از شما اندیشوران و خردمندانی نبودند و به پا نخاستند تا تبهکاران را از بیدادگری و فسادِ در زمین و زمان باز دارند؟! به بیان دیگر چرا با آن همه نعمت‌هایی که خدا به آنان داده و خرد و دانشی که به آنان بخشیده بود و با وجود آمدن پیامبران و کتابهای آسمانی به سوی آنان، بازهم گروهی اختناق و سکوت را به مردم تحمیل کردند تا خود یکّه تاز میدان باشند و دانشوران نیز بی‌تعهّدی و سکوت در برابر تبهکاران و ظالمان را بر بیان حقیقت برگزیدند؟! چرا؟! به باور پاره‌ای منظور از «اُولُوا بَقِيَّةٍ» صاحبان دین و مردم نیکو کردارند. اِلّا قَلیلاً مِمَّنْ اَنْجَيْنا مِنْهُمْ. مگر اندکی از آنان که از تباهی جلوگیری می‌کردند و در راه اصلاح و به سامان آوردن امور دین و دنیای مردم تلاش می‌نمودند؛ و آنان پیامبران و مردم شایسته کرداری بودند که به آنان ایمان آوردند وما نیز به پاداش کارشان، آنان را از عذابی دردناک که قومشان را فرا گرفت، نجات بخشیدیم. وَاتَّبَعَ الَّذينَ ظَلَمُوا ما اُتْرِفُوا فيهِ و بیدادگران از پی کامجویی‌ها و ناز و نعمتی که در آن غوطه‌ور بودند و عادت کرده بودند، رفتند و لذّت جویی و بی‌بند و باری را بر نعمت‌های سرای آخرت برگزیدند و کامروایی‌های زندگی به گونه‌ای آنان را سرگرم ساخت که از یاد خدا باز ماندند و دچار آفت غفلت شدند. (صفحه ۳۶۱) وَ کانُوا مُجْرِمينَ. و آنان مردم خوشگذران و لذّت جویی بودند که به جرم و گناه عادت کرده و در انجام آن پافشاری می‌نمودند. در تفسیر این آیه دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور برخی منظور این است که: و پروردگار تو هرگز چنین نیست که شهر و دیاری را از روی ظلم نابود سازد، بلکه این مردم آن شهر و دیار هستند که به خود ستم روا می‌دارند و خدا نیز به کیفر بیدادشان آنان را نابود می‌سازد. ۲ امّا به باور برخی دیگر منظور این است که: پروردگارت چنین نیست که جامعه و مردمی را که بیشترشان اصلاحگرند، به خاطر بیدادگری یکی چند نفر از آنان نابود سازد، امّا هنگامی که بیداد همگانی شد و بیشتر مردم آن جامعه به ستم گراییدند، خدا آنان

را به کیفر بیدادشان نابود می‌سازد. ۳ و از دیدگاه «ابن عبّاس» منظور این است که خدا مردم شرک‌گرا و کفرگرا را در صورتی که روابط اجتماعی آنان بر اساس عدالت و انصاف باشد، نابود نمی‌سازد و چنین جامعه‌ای است سقوط نمی‌کند. و از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که در تفسیر «وَ أَهْلُها مُصْلِحُونَ» فرمود: منظور این است که روابط آنان با یکدیگر بر اساس عدالت و انصاف باشد و جامعه آنان عادلانه و انسانی اداره شود؛ چنین مردمی به خاطر شرک به خدا که ستم به خویشتن می‌باشد نابود نخواهند شد؛ اِنَّهُ قالَ صلی الله علیه و آله: «وَ أَهْلُها مُصْلِحُونَ» يُنْصِفُ بَعْضُها بَعْضَهُمْ. (صفحه ۳۶۲)

عبرت‌های آموزنده برای خانواده‌ها در سوره یوسف (شرح از تفسیر نمونه)

در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم: «هر کس سوره یوسف را هم روز و هم شب بخواند، خداوند او را روز رستاخیز برمی‌انگیزد در حالی که زیباییش همچون زیبایی یوسف است و هیچگونه ناراحتی روز قیامت به او نمی‌رسد و از بندگان صالح خدا خواهد بود». (۱) روایاتی که در بیان فضیلت سوره‌های قرآن آمده به معنی خواندن سطحی بدون تفکر و عمل نیست بلکه تلاوتی است مقدمه تفکر و تفکری است سرآغاز عمل و با توجه به محتوای این سوره روشن است که اگر کسی برنامه زندگی خود را از آن بگیرد و در برابر طوفان‌های شدید شهوت و مال و جاه و مقام خویشتن داری کند تا آن جا که سیاهچال زندان را توأم با پاکدامنی بر قصر آلوده شاهان مقدم دارد. چرا بر خلاف سرگذشت‌های سایر انبیاء داستان یوسف یک‌جا بیان شده است؟ یکی از ویژگی‌های داستان یوسف این است که همه آن یک‌جا بیان شده، به خلاف سرگذشت سایر پیامبران که به صورت بخش‌های جداگانه در سوره‌های مختلف قرآن پخش گردیده‌است. این ویژگی به این دلیل است که تفکیک فرازهای این داستان با توجه به وضع خاصی که دارد پیوند اساسی آن را از هم می‌برد و برای نتیجه‌گیری کامل همه باید یک‌جا ذکر شود، فی المثل داستان خواب یوسف و تعبیری که پدر برای آن ذکر کرد که درآغاز این سوره آمده بدون ذکر پایان داستان مفهومی ندارد. لذا در اواخر این سوره می‌خوانیم، هنگامی که یعقوب و برادران یوسف به مصر آمدند و در برابر مقام پر عظمت او خضوع کردند، یوسف رو به پدر کرد و گفت: «يا أَبَتِ هذا تَأْوِيلُ رُءْيايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَها رَبِّي حَقًّا: پدرم! این تأویل همان خوابی است که در آغاز دیدم خداوند آن را به واقعیت پیوست» (۱۰۰ / یوسف). این نمونه پیوند ناگسستنی آغاز و پایان این داستان را روشن می‌سازد، در حالی که داستانهای پیامبران دیگر این چنین نیست و هر یک از فرازهای آن مستقلاً قابل درک و نتیجه‌گیری است. ***** ۱- «مجمع البیان» ، ذیل آیه. (صفحه ۳۶۳)

آشنایی با سوره یوسف (شرح از تفسیر مجمع‌البیان)

آشنایی با سوره یوسف

این سوره مبارکه دوازدهمین سوره از سوره‌های قرآن شریف است. پیش از آغاز ترجمه و تفسیر آن، به نکاتی از ویژگی‌هایش اشاره می‌رود:

۱ نام سوره

نام بلند و تاریخی این سوره مبارکه، سوره «یوسف» است و به دو جهت به این نام مبارک خوانده شده است: نخست اینکه جز یکی چند آیه این سوره دلنشین و پر جاذبه، همه آیاتش داستان درس آموز و سرگذشت تفکّرانگیز قهرمان زیباترین داستانها را به تابلو می‌برد و بسیار طبیعی و مناسب است که به این نام خوانده شود. دیگر اینکه در قرآن شریف که ۲۷ مرتبه نام قهرمان بهترین داستانها

حضرت یوسف آمده است، ۲۵ مرتبه آن در این سوره می‌باشد؛ از این رو اگر بخواهیم نام این سوره را از آیه آیه و واژه واژه آن هم دریافت داریم، به همین نام بر خواهیم خورد.

۲ فرودگاه این سوره

به باور همه مفسّران، تمامی آیات این سوره در مکّه و در کنار کهن‌ترین خانه وحی و رسالت بر قلب پاک پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمده است و تنها طبق روایتی از «ابن عبّاس» چهار آیه این سوره که عبارتند از آیات اوّل تا سوّم و آیه هفتم، در مدینه نازل شده‌اند.

۳ شماره آیات واژه‌ها و حروف آن

این سوره دارای یکصد و یازده (۱۱۱) آیه، یکهزار و هفتصد و شصت و شش (۱۷۶۶) واژه و هفت هزار و یکصد و شصت و شش ۷۱۶۶ حرف می‌باشد و به دوازده بخش کلّی قابل تقسیم است.

۴ پاداش تلاوت این سوره

(صفحه ۳۶۴) ۱ از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: «عَلِّمُوا اَرِقّائَکُمْ سُورَةَ یُوسُفَ، فَاِنَّهُ اَیُّما مُسْلِمٍ تَلاها وَ عَلَّمَها اَهْلَها وَ ما مَلَکَتْ یَمینُهُ هَوَّنَ اللّهُ تَعالی عَلَیْهِ سَکَراتِ الْمَوْتِ وَ اَعْطاهُ الْقُوَّةَ اَنْ لا یَحْسُدَ مُسْلِما.» (۱) سوره یوسف را به بردگان خویش بیاموزید؛ چرا که هر مسلمانی این سوره را بخواند و به خاندان و بردگان خویش آن را بیاموزد، خدا سختی‌های مرگ را بر او آسان می‌سازد و به او توانی می‌بخشد که در زندگی خود به هیچ مسلمانی حسد نورزد. ۲ و نیز از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: «مَنْ قَرَأَ سُورَةَ یُوسُفَ فی کُلِّ یَوْمٍ اَوْ فی کُلِّ لَیْلَةٍ بَعَثَهُ اللّهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ جَمالُهُ مِثْلُ جَمالِ یُوسُفَ، وَ لا یُصیبُهُ فَزَعُ یَوْمِ الْقِیامَةِ، وَ کانَ مِنْ خِیارِ عِبادِ اللّهِ الصّالِحینَ» (... ۲) کسی که در هر شب و هر روز سوره یوسف را بخواند، خدا او را در روز رستاخیز به زیبایی و جمال یوسف بر می‌انگیزد و از هراس و سختی آن روز سرنوشت‌ساز در امان خواهد بود و در زمره بندگان شایسته خدا قرار خواهد داشت. ۳ و نیز فرمود: «اِنَّها کانَتْ فِی التَّوْراةِ مَکْتُوبَةً» این سوره مبارکه، در کتاب تورات نیز آمده است.

۵ دو نکته در مورد این روایات(۳)

۱ روشن است که پاداش پر شکوهی که برای تلاوتگرِ این سوره و یا سوره‌های دیگر قرآن نوید داده شده است، برای آن تلاوت قرآنی است که سر آغاز اندیشه و تفکّر شایسته قرآنی و از پی آن سر آغازی بر عملکرد شایسته و عادلانه و انسانی باشد و تلاوت کننده، از یوسف درس بگیرد که چگونه در برابر هوس‌های سرکش پایداری ورزد و گناه نکند و از مرز مقررات و قوانین نگذرد، و چگونه در برابر زورمندان سر ذلّت فرود نیاورد، ۱. الفِرْدَوْس، دیلمی، ج ۳، ص ۱۰؛ کَشّاف، ج ۲، ص ۳۴۸. ۲. تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۶۶؛ ثواب الاعمال، ص ۱۳۳. ۳. مترجم. (صفحه ۳۶۵) و چگونه زندان بیداد و کند و زنجیر آن برایش از ستم پذیری و خفت پذیری گواراتر باشد، و چگونه در زندگی آزاد، مرد گذشت و پایداری و تدبیر و کیاست و درایت و مدیریّت و تقوا باشد؛ نه تلاوتی که تنها تلاوت باشد و نه برای اندیشه و فکر و عمل و نه تلاوتی که شغل و حرفه و برای آب و نان و جاه و جبروت باشد و نه تلاوتی که ابزار فریب و سلطه گردد! آری، آن تلاوت درخور آن پاداش پرشکوه است نه اینها.

۶ دورنمایی از سوره

این سوره مبارکه در مکّه فرود آمده است؛ از این رو بیشتر عنایت آیات آن به ایجاد تحوّل مطلوب عقیدتی و اخلاقی و فکری و انسانی در جامعه شرک زده و باوراندن حقانیت دعوت پیامبر و آسمانی بودن رسالت و کتاب او به مردم در قالب زیباترین و عبرت آموز ترین داستانها و سرگذشت هاست؛ و با ظرافت و زیبایی خاصّی روشنگری می کند که خدای یکتا، همان قدرت بی‌همتای و بی‌همانندی است که هم آفریدگار جهان و انسان است و هم تدبیرگر امور و شؤون آفرینش؛ هم فرمانروای هستی و مالک روز رستاخیز است و هم حاکم بر روند تاریخ و تحوّلات آن و فرجام همه کارها و بازگشت همه بندگان نیز سرانجام به سوی اوست. در آیات یکصد و یازده‌گانه این سوره مبارکه، از توحیدگرایی و یکتاپرستی، از معاد و جهان پس از مرگ، دین باوری و دینداری، اخلاق و ارزش‌های اخلاقی، دانش و بینش و حکمت، اندیشه و تفکّر، کار و تلاش و سازندگی، آینده‌نگری و برنامه ریزی برای اداره شایسته جامعه، نقش ثروت و امکانات، نقش مردم و حقوق آنان، ویژگی‌های یک دولت شایسته و عدالت پیشه، (صفحه ۳۶۶) اصل رسالت و وحی الهی، پدیده رؤیا، فرجام خوش ایمان و تقوا و پاکدامنی، و فرجام رسوای گناه و زشتکاری و بیداد، و از ده‌ها موضوع دیگر سخن رفته است. (۱) ۱. نگارنده. (صفحه ۳۶۷)

۶۸. آیه (آغاز زیباترین داستانها)

اشاره

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ بنام خداوند بخشنده بخشایشگر الر تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ الْمُبینِ الر آن آیات کتاب آشکار است. (۱ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این سوره نیز با حروف مقطعه (الف لام راء) آغاز شده است که نشانه‌ای از عظمت قرآن و ترکیب این آیات عمیق و پرمحتوا از ساده‌ترین اجزاء یعنی حروف الفبا می‌باشد. در این آیه از اسم اشاره به دور (تِلْکَ) استفاده شده است، که نظیر آن در آغاز سوره بقره و بعضی دیگر از سوره‌های دیگر قرآن داشتیم و گفتیم اینگونه تعبیرات همگی اشاره به عظمت این آیات است یعنی آن چنان بلند و والا است که گویی در نقطه دوردستی قرار گرفته، در اوج آسمانها، در اعماق فضای بیکران که برای رسیدن به آن باید تلاش و کوشش وسیعی انجام داد، نه همچون مطالب پیش پا افتاده که انسان در هر قدم با آن روبرو می‌شود. (نظیر این تعبیر را در ادبیات فارسی نیز داریم که در حضور یک شخص بلند پایه می گویند: آن جناب ... آن مقام محترم)...

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در مورد آنچه واژه «تِلْکَ» به آن اشاره دارد، سه نظر آمده است: ۱ اشاره به سرگذشتی است که در آستانه آن قرار داریم. ۲ اشاره به سوره یوسف است. ۳ منظور این است که: این آیاتی است که در تورات وعده آن به شما داده شده بود. واژه «مُبین» ، به باور «مُجاهِد» و «قَتاده» به مفهوم روشنگر حلال و حرام و بیانگر منظور و دیدگاه و مقررات مورد نظر است. (صفحه ۳۶۸)

۶۹. «إِنَّا أَنْزَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِیًّا ...

آیه

«إِنَّا أَنْزَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِیًّا لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ»

ترجمه

ما آن را قرآن عربی نازل کردیم تا شما درک کنید (و بیندیشید). (۲ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

هدف تنها قرائت و تلاوت و تیمّن و تبرّک با خواندن آیات آن نیست، بلکه هدف نهایی درک است، درکی نیرومند و پرمایه که تمام وجود انسان را به سوی عمل دعوت کند. اما عربی بودن قرآن علاوه بر این که زبان عربی به شهادت آنها که اهل مطالعه در زبان‌های مختلف جهانند، آن چنان زبان وسیعی است که می‌تواند ترجمان لسان وحی باشد و مفاهیم و ریزه کاری‌های سخنان خدا را بازگو کند، علاوه بر این، مسلم است که اسلام از جزیره عربستان از یک کانون تاریکی و ظلمت و توحش و بربریت طلوع کرد و در درجه اول می‌بایست مردم آن سامان را گرد خود جمع کند، آن چنان گویا و روشن باشد که آن افراد بی‌سواد و دور از علم و دانش را تعلیم دهد و در پرتو تعلیمش دگرگون سازد و یک هسته اصلی برای نفوذ این آیین در سایر مناطق جهان به وجود آورد. البته قرآن با این زبان برای همه مردم جهان قابل فهم نیست (و به هر زبان دیگری بود نیز همین گونه بود) زیرا ما یک زبان جهانی که همه مردم دنیا آن را بفهمند نداریم، ولی این مانع از آن نخواهد شد که سایر مردم جهان از ترجمه‌های آن بهره گیرند و یا از آن بالاتر با آشنایی تدریجی به این زبان، خود آیات را لمس کنند و مفاهیم وحی را از درون همین الفاظ درک نمایند. به هر حال تعبیر به «عربی بودن» که در ده مورد از قرآن تکرار شده پاسخی است به آنها که پیامبر را متهم می‌کردند که او این آیات را از یک فرد عجمی یاد گرفته و محتوای قرآن یک فکر وارداتی است و از نهاد وحی نجوشیده است. ضمنا این تعبیرات پی در پی این وظیفه را برای همه مسلمانان به وجود می‌آورد که همگی باید بکوشند و زبان عربی را به عنوان زبان دوم خود به صورت همگانی بیاموزند از این نظر که زبان وحی و کلید فهم حقایق اسلام است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

(صفحه ۳۶۹) «ابن عبّاس» از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود: «اُحِبُّ الْعَرَبَ لِثَلاثٍ: لاِنّی عَرَبِیٌّ، وَ الْقُرآنُ عَرَبِیٌّ، وَ کَلامُ اَهْلِ الْجَنَّةِ عَرَبِیٌّ» ؛ من [زبان] عرب را به خاطر سه چیز دوست می‌دارم: ۱ نخست بدان دلیل که خود از امّت عرب هستم، ۲ و بدان جهت که کتاب پر شکوه خدا به زبان عربی فرود آمده است. ۳ و دیگر به خاطر اینکه زبان بهشتیان عربی است و در بهشت پر طراوت و زیبای خدا به زبان عربی گفتگو می‌شود. لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ باشد که شما مفاهیم قرآن را دریابید و آنچه در آن آمده است بدانید. (صفحه ۳۷۰)

۷۰. آیه (أَحْسَنَ الْقَصَصِ در برابر تو است)

اشاره

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِما أَوْحَیْنا إِلَیْکَ هذَا الْقُرْآنَ وَ إِنْ کُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغافِلِینَ ما بهترین سرگذشت را بر تو بازگو کردیم، از طریق وحی کردن این قرآن به تو، هر چند پیش از آن از غافلان بودی. (۳ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بعضـی از مفسـران معتقدنـد که «أَحْسَنَ الْقَصَصِ» اشـاره به مجموعه قرآن است و جمله «بِمآ اَوْحَیْنآ اِلَیْکَ هـذَا الْقُرْآنَ» را قرینه آن می‌دانند و «قِصَّهٔ» در اینجا تنها به معنی داستان نیست، بلکه از نظر ریشه لغت به معنی جستجو از آثار چیزی است و هر چیز که پشت سر هم قرار گیرد، عرب به آن «قِصَّهٔ» می‌گویـد و از آن جا که به هنگام شـرح و بیان یک موضوع، کلمات و جمله‌ها پی در پی بیان می‌شوند، این کار را «قِصَّهٔ» نامیده‌اند. به هر حال خداوند مجموعه این قرآن که زیباترین شـرح و بیان و فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین الفاظ را با عالی‌ترین و عمیق‌ترین معانی آمیخته که از نظر ظاهر زیبا و فوق‌العاده شـیرین و گوارا و از نظر باطن بسـیار پرمحتوا است اَحْسَنُ الْقَصَصِ نامیـده است. در روایـات متعـددی نیز مشاهـده می‌کنیم که این تعبیر دربـاره مجموعه قرآن به کـار رفته است هر چنـد این روایات به عنوان تفسـیر آیه مورد بحث وارد نشـده است. مثلاً در حدیثی که علی بن ابراهیم از پیامبر صـلی الله علیه و آله نقل کرده می‌خوانیم: «وَ اَحْسَنُ الْقَصَصِ هـذَا الْقُرْآنُ: بهترین قصه‌هـا این قرآن است». (۱) در کتـاب «روضه کـافی» در خطبه‌ای از امیر مؤمنان علی چنین نقل شده که: «اِنَّ اَحْسَنَ الْقَصَصِ وَ اَبْلَغَ الْمَوْعِظَهِٔ وَ اَنْفَعَ التَّذَکُّرِ کِتابُ اللّهِ عَزَّ ذِکْرُهُ: بهترین داستانها و رساترین موعظه‌ها و سودمندترین تذکرها کتاب خداوند متعال است». (۲) ولی پیوند آیات آینده که سـرگذشت یوسف را ۱ و ۲ «نور الثقلین» ، جلد ۲، صفحه ۴۹. (صفحه ۳۷۱) بیـان می‌کنـد بـا آیه مورد بحث آن چنان است که ذهن انسان بیشتر متوجه این معنی می‌شود که خـداوند داسـتان یوسف را «اَحْسَنُ الْقَصَصِ» نامیـده است و حتی شایـد برای بسیاری به هنگـام مطالعه آیات آغاز این سوره غیر از این معنی چیزی به ذهن نیایـد. امـا بارهـا گفته‌ایم که مـانعی نـدارد اینگونه آیـات برای بیان هر دو معنی باشـد، هم قرآن به طور عموم اَحْسَنُ الْقَصَصِ است و هم داسـتان یوسف به طور خصوص. چرا این داسـتان بهترین داسـتان نباشـد؟ بـا این که در فرازهای هیجان‌انگیزش ترسـیمی از عالی‌ترین درس‌های زندگی است. حاکمیت اراده خدا را بر همه چیز در این داستان به خوبی مشاهده می‌کنیم سرنوشت شـوم حسـودان را بـا چشم خـود می‌بینیم و نقشه‌هـای نقش بر آب شـده آنهـا را مشاهـده می‌کنیم. ننـگ بی‌عفـتی، عظمت و شـکوه پارسـایی و تقوی را در لابلای سـطورش مجسم می‌بینیم. منظره تنهایی یک کودک کم سن و سال را در قعر چاه، شب‌ها و روزهای یک زنـدانی بی‌گناه را در سـیاهچال زنـدان، تجلی نور امید از پس پرده‌های تاریک یأس و نومیدی و بالاخره عظمت و شـکوه یک حکومت وسیع که نتیجه آگاهی و امانت است، همه در این داسـتان از مقابل چشم انسان رژه می‌رود. لحظاتی را که سرنوشت یک ملت با یک خواب پرمعنی دگرگون می‌شود و زندگی یک قوم و جمعیت در پرتو آگاهی یک زمامدار بیدار الهی از نابودی نجات می‌یابـد و ده‌هـا درس بزرگ دیگر در ایـن داسـتان منعکس شـده اسـت چرا اَحْسَنُ الْقَصَصِ نباشـد؟ منتهـا اَحْسَنُ الْقَصَصِ بـودن سرگـذشت یوسف به تنهایی کافی نیست، مهم این است که در ما آن چنان شایسـتگی باشـد که بتوانیم این همه درس بزرگ را در روح خود جای دهیم. بسـیارند کسانی که هنوز به داسـتان یوسف به عنوان یک ماجرای عشقی جالب می‌نگرند، همچون چارپایانی که به یک باغ پر طراوت و پر گل، تنها به صورت یک مشت علف برای سدّ جوع می‌نگرند و هنوز بسیارند کسانی که با دادن شاخ و برگ‌های دروغین به این داستان سعی دارند از آن یک ماجرای سکسی بسازند، این از عدم شایستگی و قابلیت محل است وگرنه اصل داسـتان همه گونه ارزش‌های والای انسانی را در خود جمع کرده است و در آینده به خواست خدا خواهیم دید که نمی‌توان به آسانی از فرازهای جامع و زیبای این داسـتان گذشت و به گفته شاعر شیرین (صفحه ۳۷۲) سخن گاه در برابر جاذبه‌های این داستان «بوی گل انسان را چنان مست می‌کند که دامنش از دست می‌رود».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

وَ إِنْ کُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغـافِلِینَ. و بی گمـان، پیش از اینکه مـا این کتـاب آسـمانی را به تـو وحی نمـاییم، در مورد آن از بی‌خـبران بودی. به باور پاره‌ای ممکن است منظور این باشـد که: پیش از فرود آن، از سوی خـدا بر تو، از غافلان بودی و از مقررات و احکام و مفاهیم قرآن، یا از چگونگی سرگذشت یوسف چیزی نمی‌دانستی. (صفحه ۳۷۳)

۷۱. آیه (رؤیا و خواب دیدن)

اشاره

إِذْ قالَ یُوسُفُ لِأَبیهِ یا أَبَتِ إِنِّی رَأَیْتُ أَحَـدَ عَشَـرَ کَوْکَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لی ساجِدینَ (به خاطر آر) هنگامی را که یوسف به پدرش گفت: پدرم! من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه در برابر من سجده می‌کنند. (۴ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

قرآن داستان یوسف را از خواب عجیب و پرمعنی او آغاز می‌کند، زیرا این خواب در واقع نخستین فراز زندگی پر تلاطم یوسف محسوب می‌شود. یک روز صبح با هیجان و شوق به سراغ پدر آمد و پرده از روی حادثه تازه‌ای برداشت که در ظاهر چندان مهم نبود اما در واقع شروع فصل جدیدی را در زندگانی او اعلام می‌کرد. «یوسف گفت: پدرم! من دیشب در خواب یازده ستاره را دیدم که از آسمان فرود آمدند و خورشید و ماه نیز آن‌ها را همراهی می‌کردند، همگی نزد من آمدند و در برابر من سجده کردند». ابن عباس می‌گوید: یوسف این خواب را در شب جمعه که مصادف با شب قدر، (شب تعیین سرنوشت‌ها و مقدرات بود) دید. در این که یوسف به هنگام دیدن این خواب چند سال داشت، بعضی نه سال، بعضی دوازده سال و بعضی هفت سال، نوشته‌اند، قدر مسلم این است که درآن هنگام بسیار کم‌سن و سال بود. قابل توجه این که: جمله «رَأَیْتُ» به عنوان تأکید و قاطعیت در این آیه تکرار شده است اشاره به این که من چون بسیاری از افراد که قسمتی از خواب خود را فراموش می‌کنند و با شک و تردید از آن سخن می‌گویم نیستم، من با قطع و یقین دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه در برابرم سجده کردند، در این موضوع شک و تردیدی ندارم. نکته دیگر این که ضمیر «هُمْ» که برای جمع مذکر عاقل است در مورد خورشید و ماه و ستارگان به کار رفته، همچنین کلمه «ساجِدین». اشاره به این که سجده آنها یک امر تصادفی نبود بلکه پیدا بود روی حساب همچون افراد عاقل و هوشیار سجده می‌کنند. البته روشن است که منظور از سجده در اینجا خضوع و (صفحه ۳۷۴) تواضع می‌باشد و گرنه سجده به شکل سجده معمولی انسانها در مورد خورشید و ماه و ستارگان مفهوم ندارد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آن خواب شگفت انگیز

یعقوب، که پدر یوسف، قهرمان بهترین داستانهاست، بنده خالص خدا و فرزند اسحاقِ پیامبر و اسحاق نیز فرزند ابراهیم است. در روایت است که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در تجلیل از ریشه و تبار یوسف، او را شخصیت گرانقدر و بزرگواری می‌خواند که از تبار پدران گرانقدری چون: یعقوب، اسحاق و ابراهیم، پدر و پیشوای توحیدگرایان گیتی است.

مفهوم سجده خورشید و ماه و ستارگان در برابر یوسف علیه‌السلام

در مورد مفهوم این سجده نیز بحث است. به باور برخی منظور از سجده خورشید و ماه و ستارگان که نشانگر سجده پدر و مادر و برادران یوسف در برابر اوست همان سجده شناخته شده است که نه به هدف پرستش، بلکه به هدف گرامی داشتِ او انجام پذیرفت. امّا برخی بر آنند که منظور از سجده در اینجا، نهایت خضوع و احترام است. (صفحه ۳۷۵)

۷۲. «قالَ یا بُنَیَّ لا ...

آیه

«قالَ یا بُنَیَّ لا تَقْصُصْ رُؤْیاکَ عَلی إِخْوَتِکَ فَیَکیدُوا لَکَ کَیْداً إِنَّ الشَّیْطانَ لِلْإِنْسانِ عَدُوٌّ مُبینٌ»

ترجمه

گفت: فرزندم! خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن که برای تو نقشه خطرناک می‌کشند، چرا که شیطان دشمن آشکار انسان است. (۵ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این خواب هیجان انگیز و معنی دار یعقوب پیامبر را در فکر فرو برد: خورشید و ماه و ستارگان آسمان؟ آن هم یازده ستاره؟ فرود آمدند و در برابر فرزندم یوسف سجده کردند، چه قدر پرمعنی است؟ حتما خورشید و ماه، من و مادرش (یا من و خاله‌اش) می‌باشیم و یازده ستاره، برادرانش، قدر و مقام فرزندم آن قدر بالا می‌رود که ستارگان آسمان و خورشید و ماه سر بر آستانش می‌سایند، آن قدر در پیشگاه خدا عزیز و آبرومند می‌شود که آسمانیان در برابرش خضوع می‌کنند، چه خواب پرشکوه و جالبی؟ جالب این که یعقوب نگفت: «می‌ترسم برادران قصد سویی درباره تو کنند» بلکه آن را به صورت یک امر قطعی و مخصوصا با تکرار «کَیْد» که دلیل بر تأکید است بیان کرد، چرا که از روحیات سایر فرزندانش باخبر بود و حساسیت آنها را نسبت به «یوسف» می‌دانست، شاید برادران نیز از تعبیر کردن خواب بی‌اطلاع نبودند، به علاوه این خواب خوابی بود که تعبیرش چندان پیچیدگی نداشت. از طرفی این خواب، شبیه خواب‌های کودکانه به نظر نمی‌رسید، کودک ممکن است خواب ماه و ستاره را ببیند، اما این که ماه و ستارگان به صورت موجوداتی عاقل و باشعور در برابر او سجده کنند، این یک خواب کودکانه نیست و روی این جهات جا داشت که یعقوب نسبت به افروخته شدن آتش حسد برادران نسبت به یوسف بیمناک باشد. (صفحه ۳۷۶)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«رُؤْیا»: تصوّر مفهوم و معنا در خواب یا پندار دیدن؛ چرا که در خواب خرد انسان در حال خمودی است و چون انسان مفهوم و معنا را تصوّر می‌کند، چنین می‌پندارد که آن را دیده است. این گفتار یعقوب بر این اساس بود که خواب پیامبران به مفهوم نوعی از وحی الهی به آنان است و او می‌دانست که برادران یوسف پیام این خواب را در خواهند یافت و از برتری یوسف بیمناک شده و به آفت حسد دچار گردیده و به راه خطرناکی گام خواهند سپرد. إِنَّ الشَّیْطانَ لِلْإِنْسانِ عَدُوٌّ مُبینٌ. چرا که دشمنی شیطان با انسان آشکار است و او دشمنی تو را بر دل آنان افکنده و آنان را وامی‌دارد تا به تو زیانی برسانند. (صفحه ۳۷۷)

۷۳. «وَ کَذلِکَ یَجْتَبیکَ رَبُّکَ ...

آیه

«وَ کَذلِکَ یَجْتَبیکَ رَبُّکَ وَ یُعَلِّمُکَ مِنْ تَأْویلِ الْأَحادیثِ وَ یُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَ عَلی آلِ یَعْقُوبَ کَما أَتَمَّها عَلی أَبَوَیْکَ مِنْ قَبْلُ إِبْراهیمَ وَ إِسْحاقَ إِنَّ رَبَّکَ عَلیمٌ حَکیمٌ»

ترجمه

و اینگونه پروردگارت تو را برمی‌گزینـد و از تعبیر خواب‌ها به تو می‌آموزد و نعمتش را بر تو و بر آل یعقوب تمام و کامل می‌کنـد، همانگونه که پیش از این بر پدرانت ابراهیم و اسحاق تمام کرد، پروردگار تو عالم و حکیم است. (۶ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«تَأْویـل» در اصـل به معنی بـازگشت دادن چیزی است و هر کـار یـا هر سـخن به هـدف نهایی برسـد به آن تأویل می‌گوینـد، تحقق خارجی خواب نیز مصـداق تأویل است. «اَحادیث» جمع «حَـدیث» به معنی نقل یک ماجرا است و از آن جا که انسان خواب خود را برای این و آن نقل می‌کند در اینجا کنایه از خواب است. این خواب تنها بیانگر عظمت مقام یوسف در آینده از نظر ظاهری و مادی نبود، بلکه نشـان می‌داد که او به مقـام نبوت نیز خواهـد رسـید، چرا که سـجده آسـمانیان دلیل بر بالا گرفتن مقام آسـمانی او است. مسأله رؤیـا و خواب دیـدن، همیشه از مسـائلی بوده است که فکر افراد عـادی و دانشـمندان را از جهات مختلفی به خود جلب کرده است. این صحنه‌های زشت و زیبا، وحشتناک و دلپذیر، سرور آفرین و غم‌انگیز که انسان در خواب می‌بیند چیست؟ آیا اینها مربوط به گذشـته است که در اعمـاق روح انسـان لانـه کرده و یا تغییرات و تبـدیلاتی خودنمایی می‌کننـد و یا مربوط به آینـده است که به وسیله دستگاه گیرنده حساس روح آدمی از طریق ارتباط مرموزی از حوادث آینده عکسبرداری می‌نماید و یا انواع و اقسام مختلفی دارد که بعضـی مربوط به گذشـته و بعضی مربوط به آینده و قسمتی نتیجه تمایلات و خواست‌های ارضا نشده است. قرآن در آیات متعددی صـراحت دارد که حداقل، پاره‌ای از خواب‌ها، انعکاسـی از آینده دور یا نزدیک می‌باشد. در داسـتان خواب یوسف که در آیـات فـوق خوانـدیم و همچنین داسـتان خواب زنـدانیان که در آیه ۳۶ همیـن سـوره و داسـتان خـواب عزیز که در آیه ۴۳ خواهد (صفحه ۳۷۸) آمـد به چنـد نمونه خواب برخورد می‌کنیم که همه آنهـا از حوادث آینـده پرده برداشـته است، بعضـی از این حوادث نسبتا دور مانند خواب یوسف که می‌گویند بعد از چهل سال به تحقق پیوست و بعضی در آینده نزدیک‌تر مانند خواب عزیز مصر و هم بنـدهای یوسف به وقوع پیوست. در غیر این سوره اشاره به «خواب‌های تعبیردار» دیگری نیز شـده، ماننـد رؤیای پیغمبر صـلی الله علیه و آله که در سوره فتح به آن اشاره شده و خواب ابراهیم که در سوره صافات آمده است (این خواب، هم فرمان الهی بود و هم تعبیر داشت). جالب این که در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین می‌خوانیم: «اَلرُّؤْیا ثَلاثَهٌٔ بُشْری مِنَ اللّهِ وَ تَحْزینٌ مِنَ الشَّیْطانِ وَ الَّذی یُحَـدِّثُ بِهِ الْاِنْسـانُ نَفْسُهُ فَیَراهُ فی مَنـامِه: خواب و رؤیا سه گونه است گاهی بشارتی از ناحیه خداونـد است گاه وسـیله غم و انـدوه از سـوی شـیطان و گـاه مسـائلی اسـت که انسـان در فکر خـود می‌پروراننـد و آن را در خـواب می‌بیننـد». (۱) روشـن است که خواب‌هـای شـیطانی چیزی نیست که تعبیر داشـته باشـد، اما خواب‌های رحمانی که جنبه بشارت دارد حتما بایـد خوابی باشـد که از حادثه مسـرت‌بخش در آینده پرده بردارد. به هر حال لازم است در اینجا به نظرات مختلف که درباره حقیقت رؤیا ابراز شده به طور فشـرده اشاره کنیم: درباره حقیقت رؤیا، تفسـیرهای زیادی شـده است که می‌توان آنها را به دو بخش تقسـیم کرد: ۱ تفسیر مادی ۲ تفسـیر روحی مادی‌ها می‌گوینـد رؤیا چنـد علت می‌تواند داشـته باشد: الف ممکن است خواب دیدن و رؤیا نتیجه مسـتقیم کارهای روزانه انسان باشد، یعنی آن چه برای انسان در روزهای گذشته روی داده به هنگام خواب در مقابل فکرش مجسم گردد. ب ممکن است یک سلسـله آرزوهای برآورده نشده باعث دیدن خواب‌هایی شود، همانطور که شخصـی تشنه، آب در خواب می‌بیند و کسی که در انتظار سـفر کرده‌ای است آمـدن او را از سـفر به خواب می‌بیند (و از قدیم گفته‌اند شتر *****۱- «بحار الانوار» ، جلد ۱۴، صفحه ۴۴۱، بعضـی از دانشـمندان قسـم چهـارمی بر ایـن خواب‌هـا افزوده‌انـد و آن خـوابی است که نـتیجه مسـتقیم وضـع مزاجی و

جسمانی انسان است و در بحث‌های آینده به آن اشاره خواهد شد. (صفحه ۳۷۹) در خواب بیند پنبه دانه). ... ج ممکن است ترس از چیزی باعث شود که انسان خواب آن را ببیند زیرا مکرر تجربه شده است کسانی که از دزد وحشت دارند شب خواب دزد می‌بینند (ضرب المثل معروف دور از شتر به خواب و خواب آشفته نبین اشاره به همین حقیقت است). «فروید» و پیروان مکتب فروید یک نوع تفسیر و تعبیر مادی دیگری برای خواب دارند: آنها طی مقدمات مشروحی اظهار می‌دارند که: خواب و رؤیا عبارت است از ارضای تمایلات واپس زده و سر کوفته‌ای که همیشه با تغییر و تبدیل‌هایی برای فریب «من» به عرصه خودآگاهی روی می‌آورند. توضیح این که: بعد از قبول این مسأله که روان آدمی مشتمل بر دو بخش است «بخش آگاه» (آنچه به تفکرات روزانه و معلومات ارادی و اختیارات انسان ارتباط دارد) و «بخش ناآگاه» (آنچه در ضمیر باطن به صورت یک میل ارضا نشده پنهان گردیده‌است) می گویند: بسیار می‌شود امیالی که ما داریم و به عللی نتوانستیم آنها را ارضا کنیم و در ضمیر باطن ما جای گرفته‌اند، به هنگام خواب که سیستم خودآگاه از کار می‌افتد برای یک نوع اشباع تخیلی به مرحله خودآگاه روی می‌آورند، گاهی بدون تغییر منعکس می‌شوند (همانند عاشقی که محبوب از دست رفته خود را در عالم خواب مشاهده می کند) و گاهی تغییر شکل داده و به صورت‌های مناسبی منعکس می‌شوند که در این صورت نیاز به تعبیر دارند. بنابراین «رؤیا» همیشه مربوط به گذشته است و از آینده هرگز خبر نمی‌دهد، تنها می‌تواند وسیله خوبی برای خواندن «ضمیر ناآگاه» باشند و به همین جهت برای درمان بیماری‌های روانی که متکی به کشف ضمیر ناآگاه است بسیار می‌شود که از خواب‌های بیمار کمک می گیرند. بعضی از دانشمندان غذا شناس میان «خواب و رؤیا» و «نیازهای غذایی بدن» رابطه قائل هستند و معتقدند که مثلاً اگر انسان در خواب ببیند از دندانش «خون» می‌چکد لابد ویتامین ث بدن او کم شده است و اگر در خواب ببیند موی سرش سفید گشته معلوم می‌شود گرفتار کمبود ویتامین ب شده است و اما فلاسفه روحی تفسیر دیگری برای خواب‌ها دارند، آنها می گویند، خواب و رؤیا بر چند قسم است: ۱ خواب‌های مربوط به گذشته زندگی و امیال و آرزوها که بخش مهمی (صفحه ۳۸۰) از خواب‌های انسان را تشکیل می‌دهد. ۲ خواب‌های پریشان و نامفهوم که معلول فعالیت و توهّم و خیال است (اگر چه ممکن است انگیزه‌های روانی داشته باشد). ۳ خواب‌هایی که مربوط به آینده است و از آن گواهی می‌دهد. شک نیست که خواب‌های مربوط به زندگی گذشته و جان گرفتن و تجسم صحنه‌هایی که انسان در طول زندگی خود دیده است تعبیر خاصی ندارد، همچنین خواب‌های پریشان و به اصطلاح «أَضْغاثُ أَحْلامٍ» که نتیجه افکار پریشان و همانند افکاری است که انسان در حال تب و هذیان پیدا می کند نیز تعبیر خاصی نسبت به مسائل آینده زندگی نمی‌تواند داشته باشد، اگر چه روانشناسان و روانکاوان از آنها به عنوان دریچه‌ای برای دست یافتن به ضمیر ناآگاه بشری استفاده کرده و آنها را کلیدی برای درمان بیماری‌های روانی می‌دانند، بنابراین تعبیر خواب آنها برای کشف اسرار روان و سرچشمه بیماری‌ها است نه برای کشف حوادث آینده زندگی و اما خواب‌های مربوط به آینده نیز دارای دو شعبه است، قسمتی خواب‌های صریح و روشن می‌باشند که به هیچ وجه تعبیری نمی‌خواهند و گاهی بدون کمترین تفاوتی با نهایت تعجب، در آینده دور یا نزدیک تحقق می‌پذیرد می‌باشد. دوم خواب‌هایی است که در عین حکایت از حوادث آینده بر اثر عوامل خاص ذهنی و روحی تغییر شکل یافته و نیازمند به تعبیر است. برای هر یک از این خواب‌ها نمونه‌های زیادی وجود دارد که همه آنها را نمی‌توان انکار کرد، نه تنها در منابع مذهبی و کتب تاریخی نمونه‌هایی از آن ذکر شده بلکه در زندگی خصوصی خود ما یا کسانی که می‌شناسیم مکرر رخ داده است به اندازه‌ای که هرگز نمی‌توان همه را معلول تصادف دانست. در اینجا چند نمونه از خواب‌هایی که به طرز عجیبی پرده از روی حوادث آینده برداشته و از افراد مورد اعتماد شنیده‌ایم یادآور می‌شویم. ۱ - یکی از علمای معروف و کاملاً مورد وثوق همدان مرحوم آخوند ملاّ علی از مرحوم آقامیرزا عبد النبی که از علمای بزرگ تهران بود چنین نقل می کرد: هنگامی که در سامرا بودم هر سال مبلغی در حدود یکصد تومان از مازندران برای من فرستاده (صفحه ۳۸۱) می‌شد و به اعتبار همین موضوع قبلاً که نیاز پیدا می کردم قرض‌هایی می‌نمودم و به هنگام وصول آن وجه، تمام بدهی‌های خود را ادا می کردم. یک

سال به من خبر دادند که امسال وضع محصولات بسیار بد بوده و بنابراین وجهی فرستاده نمی‌شود، بسیار ناراحت شدم و با همین فکر ناراحت خوابیدم، ناگهان در خواب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را دیدم که مرا صدا زد و گفت: فلان کس! برخیز در آن دولاب را باز کن (اشاره به دولابی کرد) و یک صد تومان در آن هست بردار. از خواب بیدار شدم چیزی نگذشت در خانه را زدند بعد از ظهر بود، دیدم فرستاده مرحوم میرزای شیرازی مرجع بزرگ تقلید شیعیان است گفت: میرزا شما را می‌خواهد. من تعجب کردم که در این موقع برای چه آن مرد بزرگ مرا می‌خواهد رفتم دیدم در اطاق خود نشسته، (من خواب خود را به کلی فراموش کرده بودم) ناگاه مرحوم میرزای شیرازی به من گفت: میرزا عبد النبی در آن دولاب را باز کن و یک صد تومان در آن جا هست بردار، بلافاصله داستان خواب به نظرم آمد و از این حادثه سخت تعجب کردم خواستم چیزی بگویم، احساس کردم او مایل نیست سخنی در این زمینه گفته شود، وجه را برداشتم و بیرون آمدم. ۲ – دوستی که مورد اعتماد است نقل می‌کرد نویسنده کتاب «ریحانهٔالادب» مرحوم تبریزی فرزندی داشت دست راست او ناراحت بود(شاید روماتیسم شدید داشت) به طوری که به زحمت می‌توانست قلم به دست بگیرد، بنا شد برای معالجه به آلمان برود او می‌گوید: در کشتی که بودم خواب دیدم مادرم از دنیا رفته است، تقویم را باز کردم و جریان را با قید روز و ساعت نوشته، چیزی نگذشت که به ایران آمدم جمعی از بستگان به استقبال من آمدند دیدم لباس مشکی در تن دارند، تعجب کردم و جریان خواب به کلی از خاطرم رفته بود، بالاخره تدریجا به من حالی کردند که مادرم فوت کرده، بلافاصله به یاد جریان خواب افتادم، تقویم را بیرون آوردم و روز فوت را سؤال کردم دیدم درست در همان روز مادرم از دنیا رفته بود. ۳ – نویسنده معروف اسلامی سید قطب در تفسیر خود «فی ظِلالِ الْقُرْآنِ» ذیل آیات مربوط به سوره «یوسف» چنین می‌نویسد: اگر من تمام آن چه درباره رؤیا گفته‌اید انکار کنم هیچگاه نمی‌توانم جریانی را که برای خودم (صفحه ۳۸۲) هنگامی که در آمریکا بودم واقع شد انکار نمایم، در آن جا من در خواب دیدم که خواهر زاده‌ام خون چشمانش را فراگرفته بود و قادر به دیدن نیست (خواهرزاده‌ام با سایر اعضای خانواده‌ام در مصر بودند) من از این جریان متوحش شدم، فورا نامه‌ای برای خانواده‌ام به مصر نوشتم و مخصوصا از وضع چشم خواهرزاده‌ام سؤال کردم، چیزی نگذشت که جواب نامه به دستم رسید نوشته بودند که چشم او مبتلا به خونریزی داخلی شده و قادر به دیدن نیست و هم اکنون مشغول معالجه است. قابل توجه این که خونریزی داخلی چشم او طوری بود که در مشاهده معمولی قابل رؤیت نبود و تنها با وسایل پزشکی دیدن آن میسر بود ولی به هر حال از بینایی چشم محروم گشته بود، من حتی این خونریزی درونی را در خواب به شکل آشکار دیدم. خواب‌هایی که پرده از روی اسراری برداشته و حقایقی مربوط به آینده و یا حقایق پنهانی مربوط به حال را کشف کرده بیش از آن است که حتی افراد دیر باور بتوانند انگشت انکار روی همه آنها بگذارند و یا آنها را حمل بر تصادف کنند. با تحقیق از دوستان نزدیک خود غالبا می‌توانید به نمونه‌هایی از این خواب‌ها دست یابید، اینگونه خواب‌ها از طریق «تفسیر مادی رؤیا» هرگز قابل تعبیر نیستند و تنها با تفسیر فلاسفه روحی و اعتقاد به استقلال روح می‌توان آنها را تفسیر کرد، بنابراین از مجموع آنها به عنوان شاهدی برای استقلال روح می‌توان استفاده کرد. (۱)

چگونگی ارتباط رؤیای یوسف با علم تعبیر خواب او

در آیات مورد بحث خواندیم که یعقوب علاوه بر این که فرزندش را از بازگو کردن خواب خود به برادران برحذر داشت، خواب را به طور اجمال برای او تعبیر کرد و به او گفت: تو برگزیده خدا خواهی شد و تعبیر خواب به تو خواهد آموخت و نعمتش را بر تو و آل یعقوب تمام خواهد کرد. دلالت خواب یوسف بر این که او در آینده به مقام‌های بزرگ معنوی و مادی خواهد رسید کاملاً قابل درک است، ولی این سؤال پیش می‌آید که مسأله آگاهی یوسف از تعبیر خواب در آینده چگونه از رؤیای یوسف ***** ۱– «معاد و جهان پس از مرگ» ، صفحه ۳۹۷. (صفحه ۳۸۳) برای یعقوب، کشف شد؟ آیا این یک خبر تصادفی بود که یعقوب به

یوسف داد و کار به خواب او نداشت و یا آن را از همان خواب یوسف کشف کرد؟ ظاهر این است که یعقوب این مسأله را از خواب یوسف فهمید و این ممکن است از یکی از دو راه بوده باشد: نخست این که یوسف در آن سن و سال کم این خواب را به طور خصوصی و دور از چشم برادران برای پدر نقل کرد (چرا که پدر به او توصیه کرد در کتمان آن بکوشد) و این نشان می‌دهد که یوسف نیز از خواب خود احساس خاصی داشت که آن را در جمع مطرح نکرد، وجود چنین احساسی در کودک کم سن و سالی مانند یوسف دلیل بر این است که او یک نوع آمادگی روحی برای کشف تعبیر خواب، دارد و پدر احساس کرد با پرورش این آمادگی او در آینده آگاهی وسیعی در این زمینه پیدا خواهد کرد. دیگر این که ارتباط پیامبران با عالم غیب از چند طریق بوده است: گاهی از طریق الهامات قلبی و گاه از طریق نزول فرشته وحی و گاه از طریق خواب، گرچه یوسف در آن زمان هنوز به مقام نبوت نرسیده بود اما وقوع چنین خواب معنی داری برای یوسف نشان می‌داد که او در آینده از این طریق با عالم غیب، ارتباط خواهد گرفت و طبعا باید تعبیر و مفهوم خواب را بداند تا بتواند چنین رابطه‌ای داشته باشد.

حفظ اسرار

از درس‌هایی که این بخش از آیات به ما می‌دهد درس حفظ اسرار است، که گاهی حتی در مقابل برادران نیز باید عملی شود، همیشه در زندگی انسان اسراری وجود دارد که اگر فاش شود ممکن است آینده او و جامعه‌اش را به خطر اندازد، خویشتن داری در حفظ این اسرار یکی از نشانه‌های وسعت روح و قدرت اراده است، چه بسیارند افرادی که به خاطر ضعف در این قسمت سرنوشت خویش و یا جامعه‌ای را به خطر افکنده‌اند و چه بسیارند ناراحتی‌هایی که در زندگی به خاطر ترک حفظ اسرار برای انسان پیش می‌آید. در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا می‌خوانیم: «لایَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنا حَتّی تَكُونَ فیه ثَلاثُ خِصال سُنَّةٌ مِنْ رَبِّه وَ سُنَّةٌ مِنْ نَبِیِّه صلی الله علیه و آله وَ سُنَّةٌ مِنْ وَلِیِّه فَاَمَّا السُّنَّةُ مِنْ رَبِّه فَكِتْمانُ السِّرِّ وَ اَمَّا السُّنَّةُ مِنْ نَبِیِّه فَمُداراةُ النّاسِ وَ اَمَّا (صفحه ۳۸۴) السُّنَّةُ مِنْ وَلِیِّه فَالصَّبْرُ فِی الْبَأْسآءِ وَ الضَّرّآءِ: مؤمن، مؤمن نخواهد بود مگر این که سه خصلت داشته باشد: سنتی از پروردگار و سنتی از پیامبر و سنتی از امام و پیشوا، اما سنت پروردگار کتمان اسرار است، اما سنت پیامبر مدارا با مردم است و اما سنت امام شکیبایی در برابر ناراحتی‌ها و مشکلات می‌باشد» (البته کتمان سر در این جا بیشتر ناظر به کتمان اسرار دیگران است). (۱) و در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم: «سِرُّكَ مِنْ دَمِكَ فَلا یَجْرِیَنَّ مِنْ غَیْرِ اَوْداجِكَ: اسرار تو همچون خون تو است که باید تنها در عروق خودت جریان یابد». (۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«تَأْویل»: این واژه در اصل به مفهوم باز گرداندن چیزی به معنای نهانی آن است و هر کار یا سخن و یا خوابی که به هدف نهایی برسد، به آن تأویل می‌گویند. «اَحادیث»: این واژه جمع حدیث می‌باشد که به مفهوم بیان یک رویداد و یا ماجراست و از آنجایی که انسان خواب خویشتن را برای دیگران باز می‌گوید، به طور کنایه در مورد خواب به کار می‌رود. در آیه شریفه بدان دلیل از تعبیر خوابها به تأویل احادیث تعبیر شده است که از تعبیر آنها آینده مردم و چگونگی رویدادها دریافت می‌گردد و مفهوم تأویل نیز، تحقّق آرزوها و آرمانهای مردم به گونه‌ای است که در خواب دیده‌اند. وَ یُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْكَ و نعمت گران خود را با ارزانی داشتن رسالت خود بر تو کامل می‌سازد؛ چرا که مقام والای رسالت برترین و والاترین نعمت‌های دنیاست. وَ عَلی آلِ یَعْقُوبَ و نیز بر خاندان یعقوب که آنان را بر اسلام و ایمان ثابت قدم ساخته، به وسیله موقعیت والا و مقام بلند تو به آنان شرافت و کرامتی شکوهبار ارزانی می‌دارد و ***** ۱- «بحار» ، طبع جدید، جلد ۷۸، صفحه ۳۳۴. ۲- «سفینة البحار». (صفحه ۳۸۵) رسالت را در این خاندان قرار می‌دهد. كَما أَتَمَّها عَلی أَبَوَیْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْراهیمَ وَ إِسْحاقَ مفسّران بر آنند منظور آیه این است که: خدا یعقوب و

فرزندانش را از نسل اسحاق قرار داد. (صفحه ۳۸۶)

۷۴. آیه (قصه زندگی یوسف درسی برای تنظیم روابط خانوادگی است)

اشاره

لَقَدْ کانَ فی یُوسُفَ وَ إِخْوَتِهِ آیاتٌ لِلسَّائِلِینَ در (داستان) یوسف و برادرانش نشانه‌های (هدایت) برای سؤال کنندگان بود. (۷/ یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این که منظور از این سؤال کنندگان چه اشخاصی هستند بعضی از مفسران (مانند قرطبی در تفسیر الجامع) گفته‌اند که این سؤال کنندگان جمعی از یهود مدینه بودند که در این زمینه پرسش‌هایی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌کردند ولی ظاهر آیه مطلق است و می‌گوید: «برای همه افراد جستجوگر آیات و نشانه‌ها و درس‌هایی در این داستان نهفته است». چه درسی از این برتر که گروهی از افراد نیرومند با نقشه‌های حساب شده‌ای که از حسادت سرچشمه گرفته برای نابودی یک فرد ظاهرا ضعیف و تنها، تمام کوشش خود را به کار گیرند، اما با همین کار بدون توجه او را بر تخت قدرت بنشانند و فرمانروای کشور پهناوری کنند و در پایان همگی در برابر او سر تعظیم فرود آورند، این نشان می‌دهد وقتی خدا کاری را اراده کند می‌تواند آن را، حتّی به دست مخالفین آن کار، پیاده کند، تا روشن شود که یک انسان پاک و باایمان تنها نیست و اگر تمام جهان به نابودی او کمر بندند اما تا خدا نخواهد تار مویی از سر او کم نخواهند کرد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و از جمله این درس‌های عبرت این است که چگونه گروهی از فرزندان پیامبری از پیامبران خدا، نقشه اذیّت و آزار پدر و برادر خود را طرح کردند و به انگیزه حسادت‌ورزی و بد خواهی تا جایی از ارزش‌های انسانی فاصله گرفتند که حاضر شدند برادر خود را به چاه افکنند. امّا با همه بد اندیشی‌های آنان، هنگامی که برادرشان در پرتو مهر و قدرت خدا بر آنان اقتدار یافت، چگونه بزرگوارانه از بیداد آنان گذشت و گناهشان را نادیده گرفت، که حتی به سرزنش و نکوهش آنان نیز زبان باز (صفحه ۳۸۷) نکرد و راستی که چنین عفو و چنین گذشت و کرامتی برتر از جریان طبیعی است و برای کسی که در اندیشه دین و ثمره دین باوری و دینداری واقعی است، در این کار بزرگ و عمل قهرمانانه اندرزها و درسهای عبرت است؛ و نیز این درس بزرگ و سازنده است که: پس از هر سختی و فشاری، گشایشی خواهد بود و پس از هر رنجی آسایشی؛ و نیز این واقعیت که این سوره مبارکه سند درستی و راستی رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ چرا که آن گرانمایه عصرها و نسلها نه دانشگاهی رفته و نه کتابی مطالعه نموده بود و آوردن این سرگذشت شگفت انگیز و درس آموز جز از راه وحی و رسالت از کجا ممکن و میسر است؟ بااین بیان، سوره مبارکه یوسف افزون بر بینش دهی و آگاهی بخشی‌اش به کسانی که در مورد سرگذشت آن حضرت از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌پرسیدند، معجزه‌ای است که درستی رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و راستی گفتارش را گواهی می‌کند. یادآوری می‌گردد که منظور از برادران یوسف در آیه شریفه، فرزندان یعقوب می‌باشند؛ چرا که آن حضرت دوازده پسر داشت که شش تن آنان که به نام‌های «روبیل» ، «شمعون» ، «لاوی» ، «یهود» ، «ریانون» و «یشجر» خوانده می‌شدند از همسرش «لیا» ، دختر «لیان» ، که دختر خاله‌اش بود، ولادت یافته بودند. این همسر ارجمند یعقوب، جهان را بدرود گفت و آن حضرت با خواهر وی

«راحیل» پیمان زندگی مشترک بست و از او نیز دو فرزند دیگر که یوسف و بنیامین خوانده می‌شدند ولادت یافتند و چهار فرزند دیگرش که «دان» ، «نفتالی» ، «حاد» و «آشر» نام داشتند، از دو کنیزش «زلفه» و «بلهه» به دنیا آمدند. (صفحه ۳۸۸)

۷۵. «إِذْ قالُوا لَيُوسُفُ وَ...

آیه

«إِذْ قالُوا لَيُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلى أَبينا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبانا لَفى ضَلالٍ مُبينٍ»

ترجمه

هنگامی که (برادران) گفتند یوسف و برادرش (بنیامین) نزد پدر از ما محبوب‌ترند در حالی که ما نیرومندتریم، مسلما پدر ما، در گمراهی آشکار است. (۸ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«عُصْبَةٌ» به معنی جماعت و گروهی است که دست به دست هم می‌دهند و نسبت به انجام کاری هماهنگ هستند، این کلمه معنی جمع دارد و مفردی برای آن نیست. یعقوب دوازده پسر داشت، که دو نفر از آنها «یوسف» و «بنیامین» از یک مادر بودند، که «راحیل» نام داشت، یعقوب نسبت به این دو پسر مخصوصا یوسف محبت بیشتری نشان می‌داد، زیرا اولاً کوچک‌ترین فرزندان او محسوب می‌شدند و طبعا نیاز به حمایت و محبت بیشتری داشتند، ثانیا طبق بعضی از روایات مادر آنها «راحیل» از دنیا رفته بود و به این جهت نیز به محبت بیشتری محتاج بودند، از آن گذشته مخصوصا در یوسف، آثار نبوغ و فوق العادگی نمایان بود، مجموع این جهات سبب شد که یعقوب آشکارا نسبت به آنها ابراز علاقه بیشتری کند. برادران حسود بدون توجه به این جهات از این موضوع سخت ناراحت شدند، به خصوص که شاید بر اثر جدایی مادرها، رقابتی نیز در میانشان طبعا وجود داشت، لذا دور هم نشستند «و گفتند: یوسف و برادرش نزد پدر از ما محبوب‌ترند، با این که ما جمعیتی نیرومند و کارساز هستیم» و زندگی پدر را به خوبی اداره می‌کنیم و به همین دلیل باید علاقه او به ما بیش از این فرزندان خردسال باشد که کاری از آنها ساخته نیست و به این ترتیب با قضاوت یک جانبه خود پدر را محکوم ساختند و گفتند: «به طور قطع پدر ما در گمراهی آشکاری است» (إِنَّ أَبانا لَفى ضَلالٍ مُبينٍ). آتش حقد و حسد به آنها اجازه نمی‌داد که در تمام جوانب کار بیندیشند دلایل اظهار علاقه پدر را نسبت به دو کودک بدانند، چرا که همیشه منافع خاص هر کس حجابی بر روی افکار او می‌افکند و به قضاوت‌هایی یک جانبه که نتیجه آن گمراهی از جاده حق و عدالت است وامی‌دارد. البته منظور آنها گمراهی دینی و مذهبی نبود چرا که آیات آینده نشان می‌دهد آنها به بزرگی و نبوت (صفحه ۳۸۹) پدر اعتقاد داشتند و تنها در زمینه طرز معاشرت به او ایراد می‌گرفتند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«عُصْبَةٌ»: به گروهی نیرومند که پشتیبان یکدیگرند و از حقوق وامنیّت و آزادی هم دفاع می‌کنند، «عُصْبَه» می‌گویند. پاره‌ای بر آنند که به یک گروه ده تا پانزده نفری گفته می‌شود، امّا به باور برخی به گروه ده تا چهل نفری. این واژه به سان واژه «قَوْم» ، «رَهْط» و «نَفَر» از خود مفرد ندارد. آنگاه را به یاد آور که برادران یوسف گفتند: یوسف و برادرش بنیامین نزد پدرمان یعقوب از ما که گروهی نیرومند و پشتیبان یکدیگریم و برای خاندانمان می‌توانیم سودبخش‌تر و مؤثرتر باشیم، محبوترند. آنان بدان دلیل چنین

پنداشتند، که یعقوب فرزندش یوسف را بسیار دوست می‌داشت و او از نظر چهره از زیباترین انسانها به شما می‌رفت؛ از این رو برادران بر او حسد ورزیدند و با آگاهی از خواب وی، آفت حسد در جانشان ریشه دوانید و گسترش یافت و آنان را به این تیره بختی سوق داد. به باور پاره‌ای از مفسّران یعقوب به خاطر خردسالی یوسف و برادر مادریش «بنیامین» ، آن دو را بیشتر مورد نوازش قرار داده و به خود نزدیکتر می‌ساخت و همین نکته بر آنان گران آمد. ابو حمزه ثمالی از چهارمین امام نور آورده است که در این مورد فرمود: رسم یعقوب این بود که هر روز گوسفندی را سر می‌برید و بخشی از آن را در راه خدا به محرومان می‌داد و بخش دیگرش را برای خانواده سنگین خود می‌نهاد؛ شب جمعه‌ای بود که روزه دار با ایمانی از فشار گرسنگی و محرومیت، به در سرای یعقوب آمد و غذا خواست، اما خاندان یعقوب با اینکه صدای او را شنیدند، تقاضایش را جدّی نگرفته و به او کمک نکردند و او هنگامی که نومید گردید و تاریکی شب او را فراگرفت، گریه کرد و از گرسنگی خود به خدا شکایت برد و همانگونه شب را گرسنه به صبح آورد و دگر باره گرسنه و تشنه نیّت روزه کرد؛ و خاندان یعقوب در همسایگی او سیر خفتند و فزونی غذایشان روی دستشان ماند و همین رویداد باعث گرفتاری آنان و (صفحه ۳۹۰) دچار آمدن پدر به فراق و جدایی محبوب‌ترین عضو خاندانش گردید. به یعقوب پیام آمد که آماده گرفتاری باش و به تقدیر حکیمانه‌ام خشنود گرد و در مصیبتها شکیبایی پیشه ساز و درست همان شب بود که یوسف آن خواب شگفت‌انگیز را دید. إِنَّ أَبانا لَفی ضَلالٍ مُبینٍ. به راستی که پدرمان در بیراهه‌ای آشکار است؛ چرا که در مورد مهر و محبت به فرزندانش، اصل عدالت را رعایت نکرده و راه افراط و تفریط را در پیش گرفته است. مستی قدرت و امکانات(۱) از واژه واژه آیه مورد بحث این حقیقت دریافت می گردد که برادران یوسف به فزونی نفرات و نیروی جوانی و اقتدار ظاهر گروه خویش می‌بالیدند، به گونه‌ای که این امکانات و اقتدار آنان را مست و مغرور ساخته بود و همین مستی و غرور، آنان را در برابر وسوسه‌های شیطان رانده شده و شیطان نفس آسیب پذیر ساخته بود و سرانجام آنان را به سوی فاجعه‌ای سوق داد که به جای درست اندیشی و ریشه‌یابی محبّت بیشتر پدر به یوسف، هم پدر فرزانه را گمراه اعلان کردند و هم حکم تبعید و یا اعدام برادر خرد سال و بی گناه خویش را دادند و راستی که باید از مستی قدرت و ثروت و امکانات بادآورده و نظارت ناپذیر و بدون پاسخگو به خدا پناه برد. امیرمؤمنان علیه‌السلام در اشاره به این آفت می‌فرماید: یَنْبَغی لِلْعاقِلِ أَنْ یَحْتَرِسَ مِنْ سُکْرِ الْمالِ وَ سُکْرِ الْقُدْرَةِ وَ سُکْرِ الْعِلْمِ، وَ سُکْرِ الْمَدْحِ، وَ سُکْرِ الشَّبابِ، فَإِنَّ لِکُلِّ ذلِکَ ریاحا خَبیثَةً تَسْلُبُ الْعَقْلَ وَ تَسْتَخِفُ الْوَقارَ(۲) بر انسان خردمند و با اندیشه زیبنده است که از مستی ثروت هنگفت، مستی قدرت باد آورده، مستی دانش، مستی و پستی ستایش و تملّق، مستی و غرور جوانی و بهاران زندگی به خدا پناه برد و خویشتن را پاس دارد؛ چرا که هر یک از این پست‌ها و موقعیت‌ها و شرایط ویژه، حال و هوایی پلید و بادی زشت بر سر ۱. مترجم. ۲. اَلْحَیاةُ، ج ۱، ص ۱۵۹. (صفحه ۳۹۱) می‌وزاند که خرد را نابود و وقار و عظمت انسانی را از میان می‌برد. (صفحه ۳۹۲)

۷۶. «اقْتُلُوا یُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ ...

آیه

«اقْتُلُوا یُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضاً یَخْلُ لَکُمْ وَجْهُ أَبیکُمْ وَ تَکُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْماً صالِحینَ»

ترجمه

یوسف را بکشید یا او را به سرزمین دوردستی بیفکنید تا توجه پدر فقط با شما باشد و بعد از آن (از گناه خود توبه می کنید و) افراد صالحی خواهید بود. (۹ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این جمله دلیل بر آن است که آنها احساس گناه با این عمل می‌کردند و در اعماق دل خود کمی از خدا ترس داشتند و به همین دلیل پیشنهاد توبه بعد از انجام این گناه را می‌کردند. ولی مسأله مهم اینجا است که سخن از توبه قبل از انجام جرم در واقع برای فریب وجدان و گشودن راه به سوی گناه است و به هیچ وجه دلیل بر پشیمانی و ندامت نمی‌باشد و به تعبیر دیگر توبه واقعی آن است که بعد از گناه، حالت ندامت و شرمساری برای انسان پیدا شود، اما گفتگو از توبه قبل از گناه، توبه نیست. توضیح این که بسیار می‌شود که انسان به هنگام تصمیم بر گناه یا مخالفت وجدان روبرو می گردد و یا اعتقادات مذهبی در برابر او سدی ایجاد می‌کند و از پیشرویش به سوی گناه ممانعت به عمل می‌آورد، او برای این که از این سد به آسانی بگذرد و راه خود را به سوی گناه باز کند وجدان و عقیده خود را با این سخن می‌فریبد، که من پس از انجام گناه بلافاصله در مقام جبران بر می‌آیم، چنان نیست که دست روی دست بگذارم و بنشینم، توبه می‌کنم، به در خانه خدا می‌روم، اعمال صالح انجام می‌دهم و سرانجام آثار گناه را می‌شویم. یعنی همانگونه که نقشه شیطانی برای انجام گناه می‌کشد، یک نقشه شیطانی هم برای فریب وجدان و تسلط بر عقاید مذهبی خود طرح می‌کند و چه بسا این نقشه شیطانی نیز مؤثر واقع می‌شود و آن سد محکم را با این وسیله از سر راه خود برمی‌دارد، برادران یوسف نیز از همین راه وارد شدند. نکته دیگر این که آنها گفتند پس از دور ساختن یوسف، توجه پدر و نگاه او به سوی شما خواهد شد (يَخْلُ لَكُمْ «وَجْهُ» أَبيكُمْ) و نگفتند قلب پدر در اختیار شما خواهد شد (يَخْلُ لَكُمْ «قَلْبُ» اَبيكُمْ) چرا که اطمینان نداشتند پدر به زودی فرزندش یوسف را (صفحه ۳۹۳) فراموش کند، همین اندازه که توجه ظاهری پدر به آنها باشد کافی است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

از این فراز چنین دریافت می گردد که آنان کار خویش را زشت و ظالمانه می‌دیدند، امّا خود را بدین بهانه فریب می‌دادند که پس از پیاده کردن نقشه شوم خود و دست یافتن به هدف می‌توانند توبه کنند و پاک و پاکیزه گردند.

پیشنهاد دهنده که بود؟

در این مورد نیز که این دو پیشنهاد شوم از کدامین آنان بود، دو نظر است: ۱ به باور برخی از جمله «وهب» ، این «شمعون» بود که پیشنهاد کشتن و یا افکندن یوسف به سرزمینی دور دست را به برادران داد. ۲ امّا به باور «مقاتل» پیشنهاد دهنده «روبین» بود. (صفحه ۳۹۴)

۷۷. «قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ لا ...

آیه

«قالَ قائِلٌ مِنْهُمْ لا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَ أَلْقُوهُ فى غَيابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فاعِلينَ»

ترجمه

یکی از آنها گفت یوسف را نکشید و اگر کاری می‌خواهید انجام دهید او را در نهانگاه چاه بیفکنید تا بعضی از قافله‌ها او را برگیرند (و با خود به مکان دوری ببرند). (۱۰ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«جُبّ» به معنی چاهی است که آن را سنگ‌چین نکرده‌اند و شاید غالب چاه‌های بیابانی همین طور است و «غَیابَت» به معنی نهان‌گاه داخل چاه است که از نظرها غیب و پنهان است و این تعبیر گویا اشاره به چیزی است که در چاه‌های بیابانی معمول است و آن این که در قعر چاه، نزدیک به سطح آب، در داخل بدنه چاه محل کوچک طاقچه مانندی درست می‌کنند که اگر کسی به قعر چاه برود بتواند روی آن بنشیند و ظرفی را که با خود برده پر از آب کند، بی آن که خود وارد آب شود و طبعا از بالای چاه که نگاه کنند درست این محل پیدا نیست و به همین جهت از آن تعبیربه «غَیابَت» شده‌است. (۱) در میان برادران یک نفر بود که از همه باهوش‌تر و یا با وجدان‌تر بود، به همین دلیل با طرح قتل یوسف مخالفت کرد و هم با طرح تبعید او در یک سرزمین دوردست که بیم هلاکت در آن بود و طرح سومی را ارائه نمود گفت: «اگر اصرار دارید کاری بکنید یوسف را نکشید، بلکه او را در قعر چاهی بیفکنید (به گونه‌ای که سالم بماند) تا بعضی از رهگذران و قافله‌ها او را بیابند و با خود ببرند» و از چشم ما و پدر دور شود. بدون شک قصد این پیشنهاد کننده آن نبوده که یوسف را آن چنان در چاه سرنگون سازند که نابود شود بلکه هدف این بود که در نهان‌گاه چاه قرارگیرد تا سالم به دست قافله‌ها برسد. از جمله «إِنْ کُنْتُمْ فاعِلِینَ» چنین استفاده می‌شود که این گوینده حتی این پیشنهاد را به صورت یک پیشنهاد قطعی مطرح نکرد، شاید ترجیح می‌داد که اصلاً نقشه‌ای بر ضد یوسف طرح نشود. ***** ۱- اقتباس از «تفسیر المَنار» ، ذیل آیه. (صفحه ۳۹۵)

نقش ویرانگر حسد در زندگی انسانها

درس مهم دیگری که از این داستان می‌آموزیم این است که چگونه حسد می‌تواند آدمی را تا سر حد کشتن برادر و یا تولید دردسرهای خیلی شدید برای او پیش ببرد و چگونه اگر این آتش درونی مهار نشود، هم دیگران را به آتش می‌کشد و هم خود انسان را. اصولاً هنگامی که نعمتی به دیگری می‌رسد و خود شخص از او محروم می‌ماند، چهار حالت مختلف در او پیدا می‌شود. نخست این که آرزو می‌کند همانگونه که دیگران دارند، او هم داشته باشد، این حالت را «غِبْطَهٔ» می‌خوانند و حالتی است قابل ستایش، چرا که انسان را به تلاش و کوشش سازنده‌ای وامی‌دارد و هیچ اثر مُخَرِّبی در اجتماع ندارد. دیگر این که آرزو می‌کند آن نعمت از دیگران سلب شود و برای این کار به تلاش و کوشش برمی‌خیزد این همان حالت بسیار مذموم «حَسَد» است، که انسان را به تلاش و کوشش مخرب درباره دیگران وامی‌دارد، بی آن که تلاش سازنده‌ای درباره خود کند. سوم این که آرزو می‌کند خودش دارای آن نعمت شود و دیگران از آن محروم بمانند و این همان حالت «بُخْل» و انحصارطلبی است که انسان همه چیز را برای خود بخواهد و از محرومیت دگران لذت ببرد. چهارم این که دوست دارد دیگران در نعمت باشند، هر چند خودش در محرومیت بسر ببرد و حتی حاضر است آن چه را دارد در اختیار دگران بگذارد و از منافع خود چشم بپوشد و این حالت والا را «ایثار» می‌گویند که یکی از مهم‌ترین صفات برجسته انسانی است. به هر حال حسد تنها برادران یوسف را تا سر حد کشتن برادرشان پیش نبرد بلکه گاه می‌شود که حسد انسان را به نابودی خویش نیز وامی‌دارد. به همین دلیل در احادیث اسلامی برای مبارزه با این صفت رذیله تعبیرات تکان دهنده‌ای دیده می‌شود. به عنوان نمونه: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که

فرمود: «خداوند موسی بن عمران را از حسد نهی کرد و به او فرمود: اِنَّ الْحاسِدَ ساخِطٌ لِنِعَمی صادٌّ لِقَسْمِی الَّذی قَسَمْتُ بَیْنَ عِبادی وَ مَنْ یکُ کَذلِکَ فَلَسْتَ مِنْهُ وَ لَیْسَ مِنّی: شخص حسود نسبت به نعمت‌های من بر بندگانم خشمناک است و از قسمت‌هایی که میان بندگانم قائل شده‌ام ممانعت می‌کند، هر کس چنین باشد نه او از من است و نه من از اویم». (۱) از امام ***** ۱- «اصول کافی» ، جلد ۲، صفحه ۳۰۷. (صفحه ۳۹۶) صادق می‌خوانیم: «آفَةُ الدّینِ الْحَسَدُ وَ الْعُجْبُ وَ الْفَخْرُ: آفت دین و ایمان سه چیز است: حسد و خودپسندی و فخر فروشی» و در حدیث دیگری از همان امام می‌خوانیم: «اِنَّ الْمُؤْمِنَ یَغْبِطُ وَ لا یَحْسُدُ وَ الْمُنافِقُ یَحْسُدُ وَ لا یَغْبِطُ: افراد باایمان غبطه می‌خورند ولی حسد نمی‌ورزند، ولی منافق حسد می‌ورزد و غبطه نمی‌خورد». (۱)

ضرورت مراقبت پدر و مادر در ابراز محبّت نسبت به فرزندان

این درس را نیز می‌توان از این بخش از داستان فراگرفت که پدر و مادر در ابراز محبت نسبت به فرزندان باید فوق‌العاده دقت به خرج دهد. گرچه یعقوب بدون شک در این باره مرتکب خطایی نشد و ابراز علاقه‌ای که نسبت به یوسف و برادرش بنیامین می‌کرد روی حسابی بود که قبلاً به آن اشاره کردیم، ولی به هر حال این ماجرا نشان می‌دهد که حتی باید بیش از مقدار لازم در این مسأله حساس و سختگیر بود، زیرا گاه می‌شود یک ابراز علاقه نسبت به یک فرزند، آن چنان عقده‌ای در دل فرزند دیگر ایجاد می‌کند که او را به همه کار وامی‌دارد، آن چنان شخصیت خود را درهم شکسته می‌بیند که برای نابود کردن شخصیت برادرش؛ حد و مرزی نمی‌شناسد. حتی اگر نتواند عکس‌العملی از خود نشان بدهد از درون خود را می‌خورد و گاه گرفتار بیماری روانی می‌شود، فراموش نمی‌کنم فرزند کوچک یکی از دوستان بیمار بود و طبعا نیاز به محبت بیشتر داشت، پدر برادر بزرگ‌تر را به صورت خدمتکاری برای او در آورده بود چیزی نگذشت که پسر بزرگ گرفتار بیماری روانی ناشناخته‌ای شد، به آن دوست عزیز گفتم فکر نمی‌کنی سرچشمه‌اش این عدم عدالت در اظهار محبت بوده باشد، او که این سخن را باور نمی‌کرد، به یک طبیب روانی ماهر مراجعه کرد، طبیب به او گفت: فرزند شما بیماری خاصی ندارد سرچشمه بیماریش همین است که گرفتار کمبود محبت شده و شخصیتش ضربه دیده، در حالی که برادر کوچک این همه محبت دیده است و لذا در احادیث اسلامی می‌خوانیم: روزی امام ***** ۱- «اصول کافی» ، جلد ۲، صفحه ۳۰۷. (صفحه ۳۹۷) باقر فرمود: «من گاهی نسبت به بعضی از فرزندانم اظهار محبت می‌کنم و او را بر زانوی خود می‌نشانم و قلم گوسفند را به او می‌دهم و شکر در دهانش می‌گذارم، در حالی که میدانم حق با دیگری است، ولی این کار را به خاطر این می‌کنم تا بر ضد سایر فرزندانم تحریک نشود و آن چنان که برادران یوسف به یوسف کردند، نکند». (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«غَیابَت»: نهانگاه و چیز و جایی که جلوی دید و حسّ انسان را از وجود چیزی در آن بگیرد. «سَیّارَة»: کاروانیان و مسافران، کاروان و راهگذران؛ چرا که در راه سیر می‌کنند. «اِلْتِقاط»: یافتن و برداشتن چیزی از راه. گوینده این گفتار، به باور «قَتاده» و «ابن اسحاق» ، «روبین» ، برادر پدری و پسر خاله یوسف و به باور «زَجّاج» و «اَصَمّ» ، «یهودا» بود که از نظر سن و سال و خرد، برتر از دیگران می‌نمود و برابر روایت «علی بن ابراهیم» در تفسیرش، «لاوی» بود که این پیشنهاد را داد. در مورد آن چاهی که یوسف را در نهانگاه آن قراردادند نیز دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ «قَتاده» می‌گوید: چاه، بیت المقدس بود. ۲ به باور «وَهَب» چاه مورد اشاره، در «اُردن» بود. ۳ «کَعْب» آن را میان مصر و مدین می‌داند. ۴ و «مُقاتِل» بر آن است که در سه فرسنگی سرای یعقوب قرار داشت. اِنْ کُنْتُمْ فاعِلینَ. به باور؛ «ابن عبّاس» منظور این است که اگر به راستی در مورد او تصمیمی دارید چنین کنید. از «حَسَن» پرسیدند آیا انسان با ایمان دستخوش آفت حسد می‌گردد؟ ***** ۱- «بحار الانوار» ، جلد ۷۴، صفحه ۷۸. (صفحه ۳۹۸) او پاسخ داد: مگر

سرگذشت پسران یعقوب را فراموش کرده‌اید؟! (صفحه ۳۹۹)

۷۸. آیه (مواظب باشید تا سلامت فرزندان شما را به بهانه پر کردن اوقات فراغت به خطر نیندازند)

اشاره

قالُوا یا أَبانا ما لَکَ لا تَأْمَنَّا عَلی یُوسُفَ وَ إِنَّا لَهُ لَناصِحُونَ (برادران نزد پدر آمدند و) گفتند: پدر جان چرا تو درباره (برادرمان) یوسف به ما اطمینان نمی‌کنی در حالی که ما خیرخواه او هستیم؟ (۱۱/یوسف) أَرْسِلْهُ مَعَنا غَداً یَرْتَعْ وَ یَلْعَبْ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ او را فردا با ما (به خارج شهر) بفرست تا غذای کافی بخورد و بازی و تفریح کندو ما حافظ او هستیم. (۱۲ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

برادران یوسف پس از آن که طرح نهایی را برای انداختن یوسف به چاه تصویب کردند به این فکر فرو رفتند که چگونه یوسف را از پدر جدا سازند؟ لذا طرح دیگری برای این کار ریخته و با قیافه‌های حق به جانب و زبانی نرم ولی آمیخته با یک نوع انتقاد ترحم‌انگیز نزد پدر آمدند و گفتند: بیا دست از این کار که ما را متهم می‌سازد بردار، به علاوه برادر ما، نوجوان است، او هم دل دارد، او هم نیاز به استفاده از هوای آزاد خارج شهر و سرگرمی مناسب دارد، زندانی کردن او در خانه صحیح نیست، «فردا او را با ما بفرست تا به خارج شهر آید، گردش کند از میوه‌های درختان بخورد و بازی و سرگرمی داشته باشد» و به این ترتیب نقشه جدا ساختن برادر را ماهرانه تنظیم کردند و چه بسا سخن را در برابر خود یوسف گفتند، تا او هم سر به جان پدر کند و از وی اجازه رفتن به صحرا بخواهد. این نقشه از یک طرف پدر را در بن‌بست قرار می‌داد که اگر یوسف را به ما نسپاری دلیل بر این است که ما را متهم می‌کنی و از سوی دیگر یوسف را برای استفاده از تفریح و سرگرمی و گردش در خارج شهر تحریک می‌کرد. آری چنین است نقشه‌های آن هایی که می‌خواهند ضربه غافلگیرانه بزنند، از تمام مسائل روانی و عاطفی برای این که خود را حق به جانب نشان دهند استفاده می‌کنند، ولی افراد باایمان به حکم «اَلْمُؤْمِنُ کَیِّسٌ: مؤمن هوشیار است» هرگز (صفحه ۴۰۰) نباید فریب این ظواهر زیبا را بخورند هر چند از طرف برادر مطرح شده باشد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

از این آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که یعقوب از فرستادن یوسف به همراه آنان خودداری می‌ورزید. منظور آنان این بود که اگر او را بفرستی، ما به همراه او به گردش و بازی می‌پردازیم و بر او خوش می‌گذرد منظور آنان از بازی و گردش، بازیهای روا و درست، چون مسابقه دو، و تیراندازی و همانند آنها بود. در روایت است که بازی جز در سه چیز روا نیست که عبارتند از اسب دوانی، تیراندازی و سرگرمی و بازی با خانواده. از آیه شریفه این نکته نیز دریافت می‌گردد که برادران یوسف نسبت به او حسد می‌ورزیدند و آن را به صورتهای گوناگون بروز می‌دادند و یعقوب وی را از گزند آنان حراست می‌نمود و از فرستادنش به همراه آنان خودداری می‌ورزید، چرا که به آنان اعتماد نداشت. آفت ویرانگر حسد (۱) واکنش افراد و جامعه‌ها در برابر نعمت و موفقیّت و ترقیّ و بهروزی دیگران گوناگون است؛ چرا که انسانها از نظر بینش و گرایش و آراستگی به ارزش‌های راستین یا بدلی متفاوت‌اند و روشن است که زمینه‌های گوناگون، ثمرات گونانی می‌دهد: الف: برخی به گونه‌ای پاکدل و شایسته کردارند که با دیدن موفقیت و رشد و ترقیّ دیگران شادمان می‌گردند و ضمن تشویق فرد و جامعه موفّق و حق‌شناسی و قدردانی، خود نیز می‌کوشند در آسمان ارزش‌ها و موفقیت‌ها به آن مرحله برسند؛ این حالتِ «غبطه» است که در خور ستایش و عامل شکوفایی جامعه

و خانواده است. حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: «اِنَّ الْمُؤْمِنَ یَغْبِطُ وَ لا یَحْسُدُ وَ الْمُنافِقُ یَحْسُدُ وَ لا یَغْبِطُ.» (۲) ۱. مترجم. (صفحه ۴۰۱) انسان توحیدگرا و باایمان بر سرفرازی و پیشرفت دیگران «غِبطه» می‌خورد، امّا حسد نمی‌ورزد، امّا انسان خودکامه و نفاقگرا در برابر رشد و ترقی دیگران به آفت فضیلت‌سوز حسد گرفتار می‌گردد نه حالت انسانی و رشد دهنده «غبطه». ب: پاره‌ای، از این گروه هم برتر و بالاترند و اینان کسانی هستند که در برابر موفقیّت و پیروزی و برخورداری دیگران، نه تنها شادمان می‌شوند و خود هم می‌کوشند تا در آسمان فضیلت و موفقیّت درخشیدن نمایند، بلکه چه بسا از منافع خویش به سود دیگران چشم می‌پوشند. اینان به ویژگی ایثار آراسته‌اند. «وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَهٌ» (... ۱) ج: سومین گروه از انسانها کسانی هستند که نه خود مرد تلاش و کوشش و پایداری و آفرینش موفقیت و پیروزی و سرفرازی‌اند و نه می‌توانند آن را در دیگران بنگرند و شادمان شوند؛ آنان به آفتی گرفتارند که برای از میان برداشتن موفقیت و آسایش و نعمت دیگران تا نابودی خویش پیش می‌روند و اینان گرفتاران بلای حسادت‌اند. به همین دلیل است که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در هشدار از این بلای خانمان‌سوز فرمود: «اِیّاکُمْ وَ الْحَسَدَ، فَاِنَّ الْحَسَدَ یَأْکُلُ الْحَسَناتِ کَما تَأْکُلُ النّارُ الْحَطَبَ.» (۲) از آفت ویرانگر حسد بپرهیزید؛ چرا که حسد، نیکیها و ارزش‌ها را می‌خورد و می‌سوزاند و نابود می‌کند درست همانگونه که آتش هیزم را. و نیز فرمود: «آفَهُ الدّینِ الْحَسَدُ وَ الْعُجْبُ وَ الْفَخْرُ.» (۳) آفت دینداری و آراستگی به ارزش‌ها، بلای حسادت و خود بزرگ بینی و فخر فروشی است. و نیز هشدار داد که: «اُصُولُ الْکُفْرِ ثَلاثَهٌ: اَلْحِرْصُ وَ الْاِسْتِکْبارُ وَالْحَسَدُ.» (۴) ۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۰۷. ۲. سوره حَشْر، آیه ۹. ۳. بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۲۵۵. ۴. بِحارالانوار، ج ۷۳، ص ۲۳۷. (صفحه ۴۰۲) ریشه و اساس کفر گرایی و ناسپاسی و گناه، سه آفت است: آفت آز و حرص، آفت ویرانگر خود بزرگ بینی، آز و حرص و دیگر بیماری حسادت. ۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۳۰. (صفحه ۴۰۳)

۷۹. آیه (راه بهانه‌جویی و دروغ را به فرزندان خود نیاموزید)

اشاره

قالَ إِنِّی لَیَحْزُنُنِی أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَ أَخافُ أَنْ یَأْکُلَهُ الذِّئْبُ وَ أَنْتُمْ عَنْهُ غافِلُونَ (پدر) گفت: من از دوری او غمگین می‌شوم و از این می‌ترسم که گرگ او را بخورد و شما از او غافل باشید. (۱۳ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

یعقوب در مقابل اظهارات برادران بدون آن که آنها را متهم به سوء قصد کند گفت: این که من مایل نیستم یوسف با شما بیاید، از دو جهت است، اول این که «دوری یوسف برای من غم‌انگیز است» و دیگر این که در بیابان‌های اطراف ممکن است گرگان خونخواری باشند «و من می‌ترسم گرگ فرزند دلبندم را بخورد و شما سرگرم بازی و تفریح و کارهای خود باشید» و این کاملاً طبیعی بود که برادران در چنین سفری به خود مشغول گردند و از برادر غافل بمانند و در آن «بیابان گرگ خیز» گرگ قصد جان یوسف کند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«حُزْن»: اندوه دل در فراق و هجران محبوب. در این فراز از سرگذشت درس آموز یوسف، آفریدگار هستی روشنگری می‌کند که پس از اظهار مهر و دوستی بسیارِ برادران یوسف نسبت به او، پدرشان ناگزیر گردید که او را به همراه آنان به دشت و صحرا گسیل دارد و به آنان در خیرخواهی‌شان اعتماد کند. با این وصف ضمن سفارش آنان به مراقبت از یوسف گفت: قالَ إِنِّی لَیَحْزُنُنِی أَنْ

تَذْهَبُوا بِهِ همین واقعیت که شما او را از من دور سازید و با خود ببرید، مرا اندوهگین می‌سازد. به بیان دیگر اینکه: جدایی و فراق او از من، مرا اندوهگین می‌سازد. (صفحه ۴۰۴) وَ اَخافُ اَنْ یَأْکُلَهُ الذِّئْبُ وَ اَنْتُمْ عَنْهُ غافِلُونَ. و نیز از این می‌ترسم که شما از مراقبت او غفلت ورزید و سرگرم کارهای خود شوید و گرگ او را بخورد. پاره‌ای در این مورد آورده‌اند که: در آن سرزمین گرگ بسیار بود و در آن روزگاران گرگها گاه به برخی از مردم حمله می‌کردند و آنان را طعمه خود می‌ساختند. و پاره‌ای دیگر آورده‌اند که: یعقوب در عالم خواب منظره هولناکی را دید که در آن گویی ده گرگ درنده به یوسف حمله‌ور شده و می‌خواهند او را از پا در آورند، امّا در آن میان یکی از آنها به حمایت از فرزندش برخاسته و آنها را از کشتن او منصرف می‌سازد؛ و سر انجام در خواب می‌بینند که زمین شکافته شد و یوسف در اعماق آن فرو رفت و پس از سه روز بیرون آمد. همین خواب و سخن یعقوب بهانه به دست آنان داد تا آن صحنه سازی را به راه اندازند وگرنه آن گروه نمی‌دانستند چه بهانه‌ای برای کار ناجوانمردانه خود ساز کنند. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: دروغ را به کسی تلقین نکنید و راه بهانه‌جویی را به او نشان ندهید؛ فرزندان یعقوب نمی‌دانستند که گرگ انسان را می‌خورد؛ آنها این را در گفتگوی با پدر و از گفتار او دریافتند و آن صحنه‌سازی را به راه انداختند. این مطلب نشانگر آن است که نباید به دشمن راه بهانه‌جویی و شرارت را نشان داد. (صفحه ۴۰۵)

۸۰. «قالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ ...

آیه

«قالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذاً لَخاسِرُونَ»

ترجمه

گفتند: اگر او را گرگ بخورد با این که ما گروه نیرومندی هستیم ما از زیانکارترین خواهیم بود (و هرگز چنین چیزی ممکن نیست). (۱۴ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

البته برادران پاسخی برای دلیل اول پدر نداشتند، زیرا غم و اندوه جدایی یوسف چیزی نبود که بتوانند آن را جبران کنند و حتی شاید این تعبیر آتش حسد برادران را افروخته‌تر می‌ساخت. از سوی دیگر این دلیل پدر از یک نظر پاسخی داشت که چندان نیاز به ذکر نداشت و آن این که بالاخره فرزند برای نمو و پرورش، خواه ناخواه از پدر جدا خواهد شد و اگر بخواهد همچون گیاه نورسته‌ای دائما در سایه درخت وجود پدر باشد، نمو نخواهد کرد و پدر برای تکامل فرزندش ناچار باید تن به این جدایی بدهد، امروز گردش و تفریح است، فردا تحصیل علم و دانش و پس فردا کسب و کار و تلاش و کوشش برای زندگی، بالاخره جدایی لازم است. لذا اصلاً به پاسخ این استدلال نپرداختند، بلکه به سراغ دلیل دوم رفتند که از نظر آنها مهم و اساسی بود و «گفتند: چگونه ممکن است برادرمان را گرگ بخورد در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم، اگر چنین شود ما زیانکار و بدبخت خواهیم بود». یعنی مگر ما مرده‌ایم که بنشینیم و تماشا کنیم گرگ برادرمان را بخورد، گذشته از علایق برادری که ما را بر حفظ برادر وامی‌دارد، ما در میان مردم آبرو داریم، مردم درباره ما چه خواهند گفت، جز این که می‌گویند یک عده زورمند گردن کلفت نشستند و بر حمله گرگ به برادرشان نظاره کردند، ما دیگر می‌توانیم در میان مردم زندگی کنیم؟ آنها در ضمن به این گفتار پدر

که شما ممکن است سرگرم بازی شوید و از یوسف غفلت کنید، نیز پاسخ دادند و آن این که مسأله، مسأله خسران و زیان و از دست دادن تمام سرمایه و آبرو است، مسأله این نیست که تفریح و بازی بتواند انسان را از یوسف غافل کند، زیرا در این صورت ما افراد بی‌عرضه‌ای خواهیم شد که به درد هیچ کار نمی‌خوریم. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا یعقوب از میان تمام خطرها تنها انگشت روی (صفحه ۴۰۶) خطر حمله گرگ گذاشت؟ بعضی می گویند: بیابان کنعان بیابانی گرگ خیز بود و به همین جهت خطر بیشتر از این ناحیه احساس می‌شد. بعضی دیگر گفته‌اند که این به خاطر خوابی بود که یعقوب قبلاً دیده بود که گرگانی به فرزندش یوسف حمله می کنند، این احتمال نیز داده شده است که یعقوب با زبان کنایه سخن گفت و نظرش به انسانهای گرگ صفت همچون بعضی از برادران یوسف بود. ولی به هر حال با هر حیله و نیرنگی بود، مخصوصا با تحریک احساسات پاک یوسف و تشویق او برای تفریح در خارج شهر که شاید اولین بار بود که فرصت برای آن به دست یوسف می‌افتاد، توانستند پدر را وادار به تسلیم کنند و موافقت او را به هر صورت نسبت به این کار جلب نمایند.

نیاز فطری و طبیعی انسان به پرکردن اوقات فراغت

جالب این که یعقوب پیامبر در برابر استدلال فرزندان نسبت به نیاز یوسف به گردش و تفریح هیچ پاسخی نداد و عملاً آن را پذیرفت، این خود دلیل بر این است که هیچ عقل سالم نمی‌تواند این نیاز فطری و طبیعی را انکار کند. انسان مانند یک ماشین آهنی نیست که هر چه بخواهند از آن کار بکشند، بلکه روح و روانی دارد که همچون جسمش خسته می‌شود، همانگونه که جسم نیاز به استراحت و خواب دارد روح و روانش نیاز به سرگرمی و تفریح سالم دارد. تجربه نیز نشان داده که اگر انسان به کار یکنواخت ادامه دهد، بازده و راندمان کار او بر اثر کمبود نشاط تدریجا پایین می‌آید و اما به عکس، پس از چند ساعت تفریح و سرگرمی سالم، آن چنان نشاط کار در او ایجاد می‌شود که کمیّت و کیفیّت کار هر دو فزونی پیدا می کند و به همین دلیل ساعاتی که صرف تفریح و سرگرمی می‌شود کمک به ساعات کار می کند. در روایات اسلامی این واقعیت به طرز جالبی به عنوان دستور بیان شده است، آن جا که علی می‌فرماید: «لِلْمُؤْمِنِ ثَلاثُ ساعاتٍ فَساعَةٌ یُناجی فیها رَبَّهُ وَ ساعَةٌ یَرُمُّ مَعاشَهُ وَ ساعَةٌ یُخَلّی بَیْنَ نَفْسِه وَ بَیْنَ لَذَّتِها فیما یَحِلُّ وَ یَجْمُلُ: زندگی فرد باایمان در سه قسمت خلاصه می‌شود، قسمتی به معنویات می‌پردازد و با پروردگارش مناجات می کند و قسمتی به فکر تأمین و ترمیم (صفحه ۴۰۷) معاش است و قسمتی را به این تخصیص می‌دهد که در برابر لذاتی که حلال و مشروع است آزاد باشد». (۱) جالب این که در حدیث دیگری این جمله اضافه شده است «وَ ذلِکَ عَوْنٌ عَلی سائِرِ السّاعاتِ: و این سرگرمی و تفریح سالم کمکی است برای سایر برنامه‌ها». به گفته بعضی تفریح و سرگرمی همچون سرویس کردن و روغن کاری نمودن چرخ‌های یک ماشین است گرچه این ماشین یک ساعت متوقف برای این کار می‌شود، ولی بعدا قدرت و توان و نیروی جدیدی پیدا می کند که چند برابر آن را جبران خواهد کرد، به علاوه بر عمر ماشین خواهد افزود. اما مهم این است که سرگرمی و تفریح، «سالم» باشد وگرنه مشکلی را که حل نمی کند، بلکه بر مشکل‌ها می‌افزاید، چه بسیار تفریحات ناسالمی که روح و اعصاب انسان را چنان می کوبد که قدرت کار و فعالیت را تا مدتی از او می گیرد و یا لااقل بازده کار او را به حداقل می‌رساند. این نکته نیز قابل توجه است که در اسلام تا آن جا به مسأله تفریح سالم اهمیت داده شده است که یک سلسله مسابقات حتی با شرط بندی را اسلام اجازه داده و تاریخ می گوید که قسمتی از این مسابقات در حضور شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و با داوری و نظارت او انجام می گرفت. حتی گاه شتر مخصوص خود را برای مسابقه سواری در اختیار یاران می گذاشت. در روایتی از امام صادق می‌خوانیم که فرمود: «اِنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله اَجْرَی الْاِبِلَ مُقْبِلَةً مِنْ تَبُوکَ فَسَبَقَتِ الْغَضْباءُ وَ عَلَیْها اُسامَةُ، فَجَعَلَ النّاسُ یَقُولُونَ سَبَقَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَ رَسُولُ اللّهِ یَقُولُ سَبَقَ اُسامَةُ: هنگامی که پیامبر از تبوک برمی گشت، میان یاران خود مسابقه سواری برقرار ساخت، اسامه که بر شتر معروف پیامبر صلی الله علیه و آله به نام «غَضْباء» سوار بود از همه پیشی گرفت، مردم به

خاطر این که شتر از آنِ پیامبر صلی الله علیه و آله بود صدا زدند رسول اللّه پیشی گرفت، اما پیامبر صدا زد اسامه پیشی گرفت و برنده شد» (اشاره به این که سوار کار مهم است نه مرکب و چه بسا مرکب راهواری که به دست افراد ناشی بیفتد و کاری از آن ساخته نیست). (۲) نکته دیگر این که همانگونه که برادران یوسف از علاقه انسان مخصوصا ***** ۱- «نهج البلاغه» ، کلمات قصار، کلمه ۳۹۰. ۲- «سفینهٔ البحار» ، جلد ۱، صفحه ۵۹۶. (صفحه ۴۰۸) نوجوان به گردش و تفریح برای رسیدن به هدفشان سوء استفاده کردند در دنیای امروز نیز دست‌های مرموز دشمنان حق و عدالت از مسأله ورزش و تفریح برای مسموم ساختن افکار نسل جوان سوء استفاده فراوان می کند، باید به هوش بود که ابرقدرت‌های گرگ صفت در لباس ورزش و تفریح، نقشه‌های شوم خود را میان جوانان به نام ورزش و مسابقات منطقه‌ای یا جهانی پیاده نکنند. فراموش نمی کنیم در عصر «طاغوت» هنگامی که می‌خواستند نقشه‌های خاصی را پیاده کنند و سرمایه‌ها و منابع مهم کشور را به بهای ناچیز به بیگانگان بفروشند، یک سلسله مسابقات ورزشی طویل و عریض ترتیب می‌دادند و مردم را آن چنان به این بازی‌ها سر گرم می‌ساختند که نتوانند به مسائل اساسی که در جامعه آنها جریان دارد بپردازند.

نه قصاص و نه اتهام قبل از جنایت

در این فراز از داستان به خوبی مشاهده می کنیم که یعقوب با این که از حسادت برادران نسبت به یوسف آگاهی داشت و به همین دلیل دستور داد خواب عجیبش را از برادران مکتوم دارد هرگز حاضر نشد آنها را متهم کند که نکند شما قصد سویی درباره فرزندم یوسف داشته باشید، بلکه عذرش تنها عدم تحمل دوری یوسف و ترس از گرگان بیابان بود. اخلاق و معیارهای انسانی و اصول داوری عادلانه نیز همین را ایجاب می کند که تا نشانه‌های کار خلاف از کسی ظاهر نشده باشد او را متهم نسازند، اصل، برائت و پاکی و درستی است، مگر این که خلاف آن ثابت شود.

به دشمن خود راه کار نشان ندهید

نکته دیگر این که در روایتی در ذیل آیات فوق از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که: «لا تُلَقِّنُوا الْکَذّابَ فَتَکْذِبُ فَاِنَّ بَنی یَعْقُوبَ لَمْ یَعْلَمُوا اَنَّ الذِّئْبَ یَأْکُلُ الْاِنْسانَ حَتّی لَقَّنَهُمْ اَبُوهُمْ: به دروغگو تلقین نکنید تا به شما دروغ گوید، چرا که پسران یعقوب تا آن موقع نمی‌دانستند که ممکن است گرگ به انسان حمله کند و او را بخورد و هنگامی که پدر (صفحه ۴۰۹) این سخن را گفت از او آموختند». (۱) اشاره به این که گاه می‌شود طرف مقابل توجه به عذر و بهانه و انتخاب راه انحرافی ندارد، شما باید مراقب باشید که خودتان با احتمالات مختلفی که ذکر می کنید، راه‌های انحرافی را به او نشان ندهید. این درست به این می‌ماند که گاه انسان به کودک خردسالش می گوید توپ خود را به لامپ چراغ نزن، کودک که تا آن وقت نمی‌دانست می‌شود توپ را به لامپ بزند، متوجه این مسأله می‌شود که چنین کاری امکان‌پذیر است و به دنبال آن حس کنجکاوی او تحریک می‌شود که باید ببینم اگر توپ را به لامپ بزنم چه می‌شود و به دنبال آن شروع به آزمایش این مسأله می کند، آزمایشی که به شکستن لامپ منتهی خواهد شد. این تنها یک موضوع ساده درباره کودکان نیست، در سطح یک جامعه بزرگ نیز گاهی امر و نهی‌های انحرافی سبب می‌شود مردم بسیاری از چیزهایی را که نمی‌دانستند یاد بگیرند و سپس وسوسه آزمودن آنها شروع می‌شود، در اینگونه موارد حتی الامکان باید مسائل را به طور کلی مطرح کرد تا بد آموزی در آن نشود. البته یعقوب پیامبر روی پاکی و صفای دل این سخن را با فرزندان بیان کرد، اما فرزندان گمراه از بیان پدر سوءاستفاده کردند. نظیر این موضوع روشی است که در بسیاری از نوشته‌ها با آن برخورد می کنیم که مثلاً کسی می‌خواهد درباره ضررهای «مَوادّ مُخَدِّر» یا «استمناء» سخن بگوید، چنان این مسائل را تشریح می کند و یا صحنه‌های آن را به وسیله فیلم نشان می‌دهد که ناآگاهان به اسرار و رموز این کارها آشنا می گردند، سپس مطالبی را که در

نکوهش این کارها و راه نجات از آن بیان می‌کند به دست فراموشی می‌سپارند، به همین دلیل غالبا زیان و بدآموزی این نوشته‌ها و فیلم‌ها به مراتب بیش از فایده آنها است. ***** ۱- «نور الثقلین» ، جلد ۲، صفحه ۴۱۵. (صفحه ۴۱۰)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پدر جان! اگر با این حال که ما گروهی نیرومند و پشتیبان یکدیگریم و با قدرت و شهامت از برادرمان دفاع می‌کنیم، باز هم نتوانیم گرگ را از او دور سازیم و گرگ سر رسد و او را بخورد، راستی که در آن صورت از زیانکاران روزگار خواهیم بود و حال و روز ما به کسانی می‌ماند که بر خلاف خواست و میل خود سرمایه خویشتن را از دست داده‌اند. به باور پاره‌ای مفهوم آخر آیه این است که: در آن صورت ما مردمی ناتوان و وامانده خواهیم بود. و به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که: در آن صورت ما او و یا حق او را ضایع و تباه ساخته‌ایم. «حسن» در این مورد می‌گوید: به خدای سوگند که آنان برای یوسف خطرناک‌تر از گرگ درنده بودند. (صفحه ۴۱۱)

۸۱. «فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ...

آیه

«فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيابَتِ الْجُبِّ وَ أَوْحَيْنا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هذا وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ»

ترجمه

هنگامی که او را با خود بردند و تصمیم گرفتند وی را در مخفیگاه چاه قرار دهند ما به او وحی فرستادیم که آن‌ها را در آینده از این کارشان با خبر خواهی ساخت، در حالی که آنها نمی‌دانند. (۱۵ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

جمله «وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيابَتِ الْجُبِّ» (اتفاق کردند که او را در مخفیگاه چاه قرار بدهند) دلیل بر این است که او را در چاه پرتاب نکردند، بلکه پایین بردند و در قعر چاه در آن جا سکو مانندی برای کسانی که در چاه پایین می‌روند، نزدیک سطح آب، درست می‌کنند قرار دادند، به این ترتیب که طناب را به کمر او بسته، او را به نزدیک آب بردند و رها ساختند. سرانجام برادران پیروز شدند و پدر را قانع کردند که یوسف را با آنها بفرستد، آن شب را با خیال خوش خوابیدند که فردا نقشه، آنها درباره یوسف عملی خواهد شد و این برادر مزاحم را برای همیشه از سر راه برمی‌دارند. تنها نگرانی آنها این بود که مبادا پدر پشیمان گردد و از گفته خود منصرف شود. صبحگاه نزد پدر آمدند و او سفارش‌های لازم را در حفظ و نگهداری یوسف تکرار کرد، آنها نیز اطاعت کردند، پیش روی پدر او را با احترام و محبت فراوان برداشتند و حرکت کردند. می‌گویند: پدر تا دروازه شهر آنها را بدرقه کرد و آخرین بار یوسف را از آنها گرفت و به سینه خود چسبانید، قطره‌های اشک از چشمش سرازیر شد، سپس یوسف را به آنها سپرد و از آنها جدا شد، اما چشم یعقوب همچنان فرزندان را بدرقه می‌کرد آنها نیز تا آن جا که چشم پدر کار می‌کرد دست از نوازش و محبت یوسف برنداشتند، اما هنگامی که مطمئن شدند پدر آنها را نمی‌بیند، یک مرتبه عقده آنها ترکید و تمام کینه‌هایی را که بر اثر حسد، سال‌ها روی هم انباشته بودند بر سر یوسف فرو ریختند، از اطراف شروع به زدن او کردند و او از یکی به دیگری پناه می‌برد، اما پناهش نمی‌دادند. در روایتی می‌خوانیم که در این (صفحه ۴۱۲) طوفان بلا که یوسف اشک می‌ریخت و یا به هنگامی

که او را می‌خواستند به چاه افکنند ناگهان یوسف شروع به خندیدن کرد، برادران سخت در تعجب فرو رفتند که این چه جای خنده است، گویی برادر، مسأله را به شوخی گرفته است، بی‌خبر از این که تیره‌روزی در انتظار او است، اما او پرده از راز این خنده برداشت و درس بزرگی به همه آموخت و گفت: «فراموش نمی‌کنم روزی به شما برادران نیرومند با آن بازوان قوی و قدرت فوق‌العاده جسمانی نظر افکندم و خوشحال شدم، با خود گفتم کسی که این همه یار و یاور نیرومند دارد چه غمی از حوادث سخت خواهد داشت آن روز بر شما تکیه کردم و به بازوان شما دل بستم، اکنون در چنگال شما گرفتارم و از شما به شما پناه می‌برم و به من پناه نمی‌دهید، خدا شما را بر من مسلط ساخت تا این درس را بیاموزم که به غیر او، حتی به برادران، تکیه نکنم». جمله «أَجْمَعُوا» نشان می‌دهد که همه برادران در این برنامه اتفاق نظر داشتند هر چند در کشتن او رأی آنها متفق نبود. اصولاً «أَجْمَعُوا» از ماده جمع به معنی گردآوری کردن است و در این موارد اشاره به جمع کردن آراء و افکار می‌باشد. سپس اضافه می‌کند: در این هنگام ما به یوسف، وحی فرستادیم و دلداریش دادیم و گفتیم غم مخور، «روزی فرا می‌رسد که آنها را از همه این نقشه‌های شوم آگاه خواهی ساخت، در حالی که آنها تو را نمی‌شناسند» (وَ أَوْحَيْنا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هذا وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ). همان روزی که تو بر اریکه قدرت تکیه زده‌ای و برادران دست نیاز به سوی تو دراز می‌کنند و همچون تشنه‌کامانی که به سراغ یک چشمه گوارا در بیابان سوزان می‌روند با نهایت تواضع و فروتنی نزد تو می‌آیند، اما تو چنان اوج گرفته‌ای که آنها باور نمی‌کنند برادرشان باشی، آن روز به آنها خواهی گفت، آیا شما نبودید که با برادر کوچکتان یوسف چنین و چنان کردید و در آن روز چه قدر شرمسار و پشیمان خواهند شد. این وحی الهی به قرینه آیه ۲۲ همین سوره وحی نبوت نبود بلکه الهامی بود به قلب یوسف برای این که بداند تنها نیست و حافظ و نگاهبانی دارد، این وحی نور امید بر قلب یوسف پاشید و ظلمات یأس و نومیدی را از روح و جان او بیرون کرد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

(صفحه ۴۱۳) «شُعور»: دریافت واقعیّتی دقیق و ظریف و باریک به باریکی تار مو در شب تیره.

زهی سنگدلی و بی‌رحمی

از «الف و لام» که بر سر واژه «جُبّ» آمده، چنین دریافت می‌گردد که چاه مورد اشاره، چاهی شناخته شده و بر سر راه کاروانها و مسافران بود و کاروانیان برای برداشتن آب بر سر آن می‌آمدند. پاره‌ای بر آنند که آنان در پی چاهی کم آب و یا خشک بودند که یوسف را در اعماق آن قرار دهند، تا بدین وسیله هم به هدف پست خویش برسند و هم آن کودک دوست‌داشتنی غرق نشود؛ از این رو او را به این چاه افکندند و یا همانگونه که از آیه نیز دریافت می‌گردد، در گوشه‌ای از نهانگاه چاه قرارش دادند. «سدی» در این مورد آورده است که «یهوذا» برای او غذا می‌آورد تا به وسیله کاروانیان از آنجا برده شد و دیگری بر آن است که چاه برای او روشن گردید و آب آن شیرین شد به گونه‌ای که به وسیله آن، از آب و غذا بی‌نیاز گردید. «مقاتل» می‌گوید: آب آن چاه تیره بود، امّا با افکنده شدن یوسف در آن، صاف و زلال گردید و خدا جبرئیل یا فرشته دیگری را بر حراست و پرستاری و تغذیه او گماشت. و نیز آورده‌اند که: پس از افکنده شدن یوسف به قعر چاه، خدا به سنگی بزرگ که در ته چاه بود، فرمان داد تا بالا آمده و یوسف بر روی آن قرار گیرد. یوسف در آن شرایط به دلیل به غارت رفتن لباسش برهنه بود؛ همانگونه که نیای گرانقدرش ابراهیم را به هنگامی که به آتش افکندند جامه از تنش درآوردند و جبرئیل جامه‌ای از حریر بهشتی برای او آورد. این جامه تا هنگام رحلت ابراهیم به همراه او بود و آنگاه به فرزندش اسحاق و پس از او به یعقوب رسید و یعقوب آن را در بسته‌ای بر گردن

یوسف آویزان کرد، که پس از افکنده شدن به چاه، جبرئیل به نزد او آمد و پیراهن مورد اشاره را بر او پوشاند. در روایتی طولانی از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که: این پیراهن همان جامه‌ای است که کاروانیان سالها پس از این جریان به همراه خود به کنعان آوردند (صفحه ۴۱۴) و بر چهره یعقوب افکندند و او بوی فرزندش یوسف را از آن دریافت و گفت: بوی یوسف را از آن می‌شنوم. (۱) در کتاب «النُّبُوَّة» از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که: وقتی یوسف به قعر چاه افکنده شد، جبرئیل نزد او رفت و از او پرسید: چه کسی تو را به چاه افکنده است؟ او پاسخ داد: برادران من. پرسید: چرا؟ گفت: به خاطر محبوبیت و جایگاهی که در دل پدرم داشتم، برادرانم دچار آفت حسد شدند و مرا به چاه افکندند. از او پرسید: پسر جان! می‌خواهی از اینجا نجات پیدا کنی؟ پاسخ داد: این در گرو خواست خدای پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب است که اگر بخواهد، مرا نجات می‌بخشد. جبرئیل گفت: خدای آنان می‌فرماید این دعا را بخوان: «اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِاَنَّ لَکَ الْحَمْدَ، لا اِلهَ اِلّا اَنْتَ، بَدیعُ السَّمواتِ وَ الْأَرْضِ، یا ذَا الْجَلالِ وَ الاِکْرامِ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ اَنْ تَجْعَلَ لی مِنْ اَمْری فَرَجاً وَ مَخْرَجاً، وَ تَرْزُقَنی مِنْ حَیْثُ اَحْتَسِبُ وَ مِنْ حَیْثُ لااَحْتَسِبُ.» (۲) بارخدایا! از تو که ستایش از آن توست و خدایی جز ذات پاک تو نیست و پدیدآورنده آسمانها و زمین هستی، ای صاحب شکوه و بزرگواری! از تو می‌خواهم که بر محمّد و خاندان او درود فرستی و در گرفتاری من راه نجات و گشایشی قرار دهی و از آنجایی که فکر آن را می‌کنم و از آن جایی که فکرش را هم نمی‌توانم بکنم روزیم ارزانی داری. یوسف این دعا را زیر لب زمزمه کرد، که خدای توانا به برکت آن، هم او را از چاه نجات داد و هم از مکر وسوسه زنان کاخ نشین او را حراست فرمود و هم فرمانروایی مصر را از جایی که هرگز فکر نمی‌کرد به وی ارزانی داشت. ۱. آیه ۹۴. ۲. تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۱۷ و ص ۶؛ تفسیر قُمّی، ج ۱، ص ۳۵۴. (صفحه ۴۱۵) و «علی‌بن‌ابراهیم» آورده است که آن حضرت در قعر چاه این دعا را زمزمه می‌کرد: یا اِلهَ اِبْراهیمَ وَ اِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ، ارْحَمْ ضَعْفی وَ قِلَّةَ حیلَتی وَ صِغَری. (۱) بارخدایا، ای خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب! به شکوه و شکست ناپذیری خودت، به ناتوانی و بیچارگی و خردسالی‌ام رحم کن! وَ اَوْحَیْنا اِلَیْهِ و به او وحی نمودیم که ... حسن می‌گوید: خدا در همان قعر چاه، مقام رسالت را به یوسف ارزانی داشت و با وحی بر او، نوید نجات و رستگاری و فرمانروایی بر مصر را به او داد. لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هذا وَ هُمْ لا یَشْعُرُون بی‌گمان آنان را از این کار زشتشان در حالی که نمی‌دانند تو همان یوسف هستی آگاهشان خواهی ساخت. به باور مفسّران منظور همان فرازی است که در مراحل پایانی داستان یا آخرین آیات سوره یوسف آمده است که آن حضرت سرانجام از آنان می‌پرسد: آیا می‌دانید شما نسبت به یوسف و برادرش چه کردید و چگونه بیرحمانه و ظالمانه رفتار نمودید؟ (۲) این وحی، به باور بسیاری از مفسّران به سان همان وحی و رسالتی بود که به پیامبران ارزانی می‌شد. ۱. تفسیر قُمّی، ج ۱، ص ۳۴۱. ۲. آیه ۸۹. (صفحه ۴۱۶)

۸۲. آیه (گریه‌های دروغین)

اشاره

وَ جاؤُ أَباهُمْ عِشاءً یَبْکُون شب هنگام در حالی که گریه می‌کردند به سراغ پدر آمدند. (۱۶/یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

برادران یوسف نقشه‌ای را که برای او کشیده بودند، همانگونه که می‌خواستند پیاده کردند ولی بالاخره باید فکری برای بازگشت کنند که پدر باور کند یوسف به صورت طبیعی و نه از طریق توطئه، سر به نیست شده است، تا عواطف پدر را به سوی خود جلب کنند. طرحی که برای رسیدن این هدف ریختند این بود، که درست از همان راهی که پدر از آن بیم داشت و پیش بینی می‌کرد

وارد شوند و ادعا کنند یوسف را گرگ خورده و دلایل قلابی برای آن بسازند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«عِشاء»: پایان روز و آغازین دقیقه‌های تاریکی شب. چرا شامگاهان به خانه بازگشتند و چرا گریان و نالان آمدند؟ پاسخ هر دو پرسش روشن است. آنان تا پاسی از شب، آمدن خود را به تأخیر افکندند تا سیاهکاری خود را با مشتبه ساختن کار بر پدر به گونه‌ای سر و سامان بخشند و با گریه و ناله با پدر رو به رو شدند تا خود را راستگو جا زنند و با این شیوه و در آن شرایط بهتر بتوانند بهانه آورند و عذر تراشند و جریان را طبیعی و عادی جلوه دهند. از آیه شریفه چنین دریافت می‌گردد که هر گریه‌ای از دل برنمی‌خیزد و هر اشک و ناله‌ای دلیل راستی و درستی گفتار گریه کننده نیست. (صفحه ۴۱۷)

۸۳. «قالُوا یا أَبانا إِنَّا ...

آیه

«قالُوا یا أَبانا إِنَّا ذَهَبْنا نَسْتَبِقُ وَ تَرَکْنا یُوسُفَ عِنْدَ مَتاعِنا فَأَکَلَهُ الذِّئْبُ وَ ما أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنا وَ لَوْ کُنَّا صادِقِینَ»

ترجمه

گفتند: ای پدر ما رفتیم و مشغول مسابقه شدیم و یوسف را نزد اثاث خود گذاردیم و گرگ او را خورد، تو هرگز سخن ما را تصدیق نخواهی کرد هر چند راستگو باشیم. (۱۷ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

پدر که بی‌صبرانه انتظار ورود فرزند دلبندش یوسف را می‌کشید با یک نگاه به جمع آنها و ندیدن یوسف در میانشان سخت تکان خورد، بر خود لرزید و جویای حال او شد: آنها گفتند: «پدر جان ما رفتیم و مشغول مسابقه (سواری، تیراندازی و مانند آن) شدیم و یوسف را که کوچک بود و توانایی مسابقه را با ما نداشت، نزد اثاث خود گذاشتیم، ما آن چنان سرگرم این کار شدیم که همه چیز حتی برادرمان را فراموش کردیم و در این هنگام گرگ بی‌رحم از راه رسید و او را درید». سخنان برادران خیلی حساب شده بود، اولاً- پدر را با کلمه «یا اَبانا» (ای پدر ما) که جنبه عاطفی دارد مخاطب ساختند و ثانیا طبیعی است که برادران نیرومند در چنین تفریح‌گاهی به مسابقه و سرگرمی مشغول شوند و برادر کوچک را به نگاهبانی اثاث وا دارند و از این گذشته برای غافلگیر کردن پدر پیش دستی نموده و با همان چشم گریان گفتند تو هرگز باور نخواهی کرد، هر چند ما راست بگوییم.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اِسْتِباق»: از ریشه «سَبْق» و به مفهوم مسابقه دادن است. نکته ظریف آن است که آنان نگفتند که تو هر راستگویی را تصدیق نمی‌کنی، بلکه گفتند: تو گفتار ما را هر چند راستگو باشیم باور نمی‌داری؛ چرا که آگاه بودند که پدر، از سویی از حسادت آنان نسبت به یوسف آگاه بود و از دگر سو از شدت مهر و محبت خود به یوسف، نسبت به رفتار آنان در مورد فرزند دلبندش بد گمان شده بود. (صفحه ۴۱۸)

۸۴. «وَ جاؤُ عَلی قَمیصِهِ ...

آیه

«وَ جاؤُ عَلی قَمیصِهِ بِدَمٍ کَذِبٍ قالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ أَنْفُسُکُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمیلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعانُ عَلی ما تَصِفُونَ»

ترجمه

و پیراهن او را با خونی دروغین (نزد پدر) آوردند، گفت: هوس‌های نفسانی شما این کار را برایتان آراسته، من صبر جمیل می‌کنم (و ناسپاسی نخواهم کرد) و از خداوند در برابر آن چه شما می‌گویید یاری می‌طلبم. (۱۸ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

جمله «سَوَّلَتْ» از ماده «تَسْوِیل» به معنی تزیین می‌باشد گاهی آن را به معنی «تَرْغیب» و گاهی به معنی «وَسْوَسَهْ کردن» نیز تفسیر کرده‌اند که تقریبا همه به یک معنی باز می‌گردد. یعنی هوی‌های نفسانی شما این کار را برای شما زینت داد. اما از آن جا که دروغگو حافظه ندارد و از آن جا که یک واقعه حقیقی پیوندهای گوناگونی با کیفیت‌ها و مسائل اطراف خود دارد که کمتر می‌توان همه آنها را در تنظیم دروغین آن منظم ساخت، برادران از این نکته غافل بودند که لااقل پیراهن یوسف را از چند جا پاره کنند تا دلیل حمله گرگ باشد، آنها پیراهن برادر را که صاف و سالم از تن او بدر آورده بودند خون آلود کرده نزد پدر آوردند، پدر هوشیار پرتجربه همین که چشمش بر آن پیراهن افتاد، همه چیز را فهمید و گفت: شما دروغ می‌گویید «بلکه هوس‌های نفسانی شما این کار را برایتان آراسته» و این نقشه‌های شیطانی را کشیده است (بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ أَنْفُسُکُمْ أَمْراً). در بعضی از روایات می‌خوانیم او پیراهن را گرفت و پشت و رو کرد و صدا زد پس چرا جای دندان و چنگال گرگ در آن نیست؟ و به روایت دیگری پیراهن را به صورت انداخت و فریاد کشید و اشک ریخت و گفت: این چه گرگ مهربانی بوده که فرزندم را خورده ولی به پیراهنش کمترین آسیبی نرسانده است و سپس بیهوش شد و به سان یک قطعه چوب خشک به روی زمین افتاد، بعضی از برادران فریاد کشیدند که ای وای بر ما از دادگاه عدل خدا در روز قیامت، برادرمان را از دست دادیم و پدرمان را کشتیم و پدر همچنان تا سحرگاه بیهوش بود ولی به هنگام وزش نسیم سرد سحرگاهی به صورتش، به هوش آمد. (۱) و با این که قلبش آتش گرفته ***** ۱- «تفسیر آلوسی» ، ذیل آیه. (صفحه ۴۱۹) بود و جانش می‌سوخت اما هرگز سخنی که نشانه ناشکری و یأس و نومیدی و جزع و فزع باشد بر زبان جاری نکرد، بلکه گفت: «من صبر خواهم کرد، صبری جمیل و زیبا، شکیبایی توأم با شکرگزاری و سپاس خداوند» (فَصَبْرٌ جَمیلٌ) و سپس گفت: «من از خدا در برابر آن چه شما می‌گویید یاری می‌طلبم» (وَ اللَّهُ الْمُسْتَعانُ عَلی ما تَصِفُونَ). از او می‌خواهم تلخی جام صبر را در کام من شیرین کند و به من تاب و توان بیشتر دهد تا در برابر این طوفان عظیم، خویشتن‌داری را از دست ندهم و زبانم به سخن نادرستی آلوده نشود. او نگفت از خدا می‌خواهم در برابر مصیبت مرگ یوسف به من شکیبایی دهد، چرا که می‌دانست یوسف کشته نشده، بلکه گفت در مقابل آن چه شما توصیف می‌کنید که نتیجه‌اش به هر حال جدایی من از فرزندم است صبر می‌طلبم.

تسویل نفس

اشاره به این که هنگامی که هوس‌های سرکش بر روح و فکر انسان چیره می‌شود زشت‌ترین جنایات همچون کشتن یا تبعید برادر را در نظر انسان آن چنان زینت می‌دهد که آن را امری مقدس و ضروری، تصور می کند و این دریچه‌ای است به یک اصل کلی در مسائل روانی که همیشه تمایل افراطی نسبت به یک مسأله مخصوصا هنگامی که توأم با رذائل اخلاقی شود، پرده‌ای بر حس تشخیص انسان می‌افکند و حقایق را در نظر او دگرگون جلوه می‌دهد. لذا قضاوت صحیح و درک واقعیات عینی بدون تهذیب نفس، امکان‌پذیر نیست و اگر می‌بینیم در قاضی، عدالت شرط شده‌است، یکی از دلایلش همین است و اگر قرآن مجید در سوره بقره آیه ۲۸۲ می گوید: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللَّه: تقوی را پیشه کنید و خداوند به شما علم و دانش می‌دهد» باز اشاره‌ای به همین مطلب است.

دروغگو کم حافظه است

(صفحه ۴۲۰) سرگذشت یوسف و داستان او با برادرانش بار دیگر این اصل معروف را به ثبوت می‌رساند که دروغگو نمی‌تواند راز خود را برای همیشه مکتوم دارد، چرا که واقعیت‌های عینی به هنگامی که وجود خارجی پیدا می کند، روابط بی‌شماری با موضوعات در اطراف خود دارد و دروغگو که می‌خواهد صحنه نادرستی را با دروغ خود بیافریند، هر قدر زیرک و زبردست باشد نمی‌تواند تمام این روابط را حفظ کند، به فرض که چندین رابطه دروغین در پیوند با مسائل پیرامون حادثه درست کند، باز نگهداری همه این روابط ساختگی در حافظه برای همیشه کار آسانی نیست و کمترین غفلت از آن موجب تناقض گویی می‌شود، به علاوه بسیاری از این پیوندها مورد غفلت قرار می گیرد و همانها است که سرانجام واقعیت را فاش می کند و این درس بزرگی است برای همه کسانی که به آبرو و حیثیت خویش علاقه‌مندند که هرگز گِرد دروغ نروند و موقعیت اجتماعی خویش را به خطر نیفکنند و خشم خدا برای خود نخرند.

صبر جمیل چیست؟

شکیبایی در برابر حوادث سخت و طوفان‌های سنگین نشانه شخصیت و وسعت روح آدمی است، آن چنان وسعتی که حوادث بزرگ را در خود جای می‌دهد و لرزان نمی گردد. یک نسیم ملایم می‌تواند آب استخر کوچکی را به حرکت درآورد، اما اقیانوس‌های بزرگ همچون اقیانوس آرام، بزرگ‌ترین طوفانها را هم در خود می‌پذیرند و آرامش آنها بر هم نمی‌خورد. گاه انسان ظاهرا شکیبایی می کند ولی چهره این شکیبایی را با گفتن سخنان زننده که نشانه ناسپاسی و عدم تحمل حادثه است زشت و بدنما می‌سازد. اما افراد باایمان و قوی الاراده و پر ظرفیت کسانی هستند که در اینگونه حوادث هرگز پیمانه صبرشان لبریز نمی گردد و سخنی که نشان دهنده ناسپاسی و کفران و بی‌تابی و جزع باشد بر زبان جاری نمی‌سازند، صبر آن ها، «صبر زیبا» و «صبر جمیل» است. اکنون این سؤال پیش می‌آید که در آیات دیگر این سوره می‌خوانیم یعقوب آن قدر گریه کرد و غصه خورد که چشمانش را از دست داد، آیا این منافات با صبر جمیل ندارد؟ پاسخ این سؤال یک جمله است و آن این که: قلب (صفحه ۴۲۱) مردان خدا کانون عواطف است، جای تعجب نیست که در فراق فرزند، اشک‌هایشان همچون سیلاب جاری شود، این یک امر عاطفی است، مهم آن است که کنترل خویشتن را از دست ندهند یعنی سخن و حرکتی بر خلاف رضای خدا نگویند و نکنند. از احادیث اسلامی استفاده می‌شود که اتفاقا همین ایراد را به هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر مرگ فرزندش ابراهیم اشک می‌ریخت به او کردند که شما ما را از گریه کردن نهی کردی اما خود شما اشک می‌ریزید؟ پیامبر در جواب فرمود: «چشم می گرید و قلب اندوهناک می‌شود ولی چیزی که خدا را به خشم آورد نمی گویم» (تَدْمَعُ الْعَیْنُ وَ یَحْزَنُ الْقَلْبُ وَ لا نَقُولُ ما یُسْخِطُ الرَّبَّ) و در جای دیگر می‌خوانیم فرمود: «لَیْسَ هذا بُکاءً اَنَّ هذا رَحْمَةٌ: این گریه (بی‌تابی) نیست، این رحمت (گریه عاطفی) است». (۱) اشاره به این

که در سینه انسان قلب است نه سنگ و طبیعی است که در برابر مسائل عاطفی واکنش نشان می‌دهد و ساده‌ترین واکنش آن جریان اشک از چشم است، این عیب نیست این حسن است، عیب آن است که انسان سخنی بگوید که خدا را به غضب آورد.

ضرورت توجه و مراقبت دائمی

ابوحمزه ثمالی از امام سجاد نقل می‌کند که من روز جمعه در مدینه بودم، نماز صبح را با امام سجاد خواندم، هنگامی که امام از نماز و تسبیح، فراغت یافت به سوی منزل حرکت کرد و من با او بودم، زن خدمتکار را صدا زد، گفت: «مواظب باش هر سائل و نیازمندی از در خانه بگذرد، غذا به او بدهید، زیرا امروز روز جمعه است». ابوحمزه می‌گوید: گفتم هر کسی که تقاضای کمک می‌کند، مستحق نیست. امام فرمود: «درست است، ولی من از این می‌ترسم که در میان آنها افراد مستحقی باشند و ما به آنها غذا ندهیم و از در خانه خود برانیم و بر سر خانواده ما همان آید که بر سر یعقوب و آل یعقوب آمد». سپس فرمود: «به همه آنها غذا بدهید ***** ۱- «بحار الانوار» ، طبع جدید، جلد ۲۲، صفحه ۱۵۷ و ۱۵۱. (صفحه ۴۲۲) (مگر نشنیده‌اید) برای یعقوب هر روز گوسفندی ذبح می‌کردند، قسمتی را به مستحقان می‌داد و قسمتی را خود و فرزندانش می‌خورد، یک روز سؤال کننده مؤمنی که روزه‌دار بود و نزد خدا منزلتی داشت، عبورش از آن شهر افتاد، شب جمعه بود بر در خانه یعقوب به هنگام افطار آمد و گفت: به میهمان مستمند غریب گرسنه از غذای اضافی خود کمک کنید، چند بار این سخن را تکرار کرد، آنها شنیدند و سخن او را باور نکردند، هنگامی که او مأیوس شد و تاریکی شب، همه جا را فراگرفت برگشت، در حالی که چشمش گریان بود و از گرسنگی به خدا شکایت کرد، آن شب را گرسنه ماند و صبح همچنان روزه داشت، در حالی که شکیبا بود و خدا را سپاس می‌گفت، اما یعقوب و خانواده یعقوب، کاملاً سیر شدند و هنگام صبح مقداری از غذای آنها اضافه مانده بود». امام سپس اضافه فرمود: «خداوند به یعقوب در همان صبح، وحی فرستاد که: تو ای یعقوب بنده مرا خوار کردی و خشم مرا بر افروختی و مستوجب تأدیب و نزول مجازات بر تو و فرزندانت شدی ... ای یعقوب من دوستانم را زودتر از دشمنانم توبیخ و مجازات می‌کنم و این به خاطر آن است که به آنها علاقه دارم». (۱) قابل توجه این که به دنبال این حدیث می‌خوانیم که ابوحمزه می‌گوید از امام سجاد پرسیدم یوسف چه موقع آن خواب را دید؟ امام فرمود: «در همان شب». (۲) از این حدیث به خوبی استفاده می‌شود که یک لغزش کوچک و یا صریح‌تر یک «ترک اولی» که گناه و معصیتی هم محسوب نمی‌شد، (چرا که حال آن سائل بر یعقوب روشن نبود) از پیامبران و اولیای حق چه بسا سبب می‌شود که خداوند، گوشمالی دردناکی به آنها بدهد و این نیست مگر به خاطر این که مقام والای آنان ایجاب می‌کند، که همواره مراقب کوچک‌ترین گفتار و رفتار خود باشند. جایی که یعقوب آن همه درد و رنج به خاطر بی‌خبر ماندن از درد دل یک سائل بکشد باید فکر کرد، که جامعه‌ای که در آن گروهی سیر و گروه زیادی گرسنه باشند چگونه ممکن است مشمول خشم و غضب پروردگار نشوند و چگونه خداوند آن‌ها را مجازات نکند. ***** ۱- «تفسیر برهان» جلد ۲ صفحه ۲۴۳ و «نورالثقلین» جلد ۲، صفحه ۴۱۱. ۲- «تفسیر برهان» جلد ۲، صفحه ۲۴۳ و «نورالثقلین» جلد ۲، صفحه ۴۱۱. (صفحه ۴۲۳)

دعای گیرای یوسف

در روایات اهلبیت علیهم‌السلام و در طرق اهل تسنن می‌خوانیم: هنگامی که یوسف در قعر چاه قرار گرفت، امیدش از همه جا قطع و تمام توجه او به ذات پاک خدا شد، با خدای خود مناجات می‌کرد و به تعلیم جبرئیل راز و نیازهایی داشت، که در روایات به عبارات مختلفی نقل شده است. در روایتی می‌خوانیم با خدا چنین مناجات می‌کرد: «اَللّهُمَّ یا مُونِسَ کُلِّ غَریبٍ وَ یا صاحِبَ کُلِّ وَحیدٍ وَ یا مَلْجَأَ کُلِّ خائِفٍ وَ یا کاشِفَ کُلِّ کُرْبَةٍ وَ یا عالِمَ کُلِّ نَجْوی وَ یا مُنْتَهی کُلِّ شَکْوی وَ یا حاضِرَ کُلِّ مَلَاءٍ یا حَیُّ یا قَیُّومُ اَسْئَلُکَ اَنْ تَقْذِفَ رَجائَکَ فی قَلْبی حَتّی لا یَکُونَ لی هَمٌّ وَ لا شُغْلٌ غَیْرُکَ وَ اَنْ تَجْعَلَ لی مِنْ اَمْری فَرَجا وَ مَخْرَجا اِنَّکَ عَلی کُلِّ

شَیْءٍ قَدیرٌ». «... بار پروردگارا! ای آن که مونس هر غریب و یار تنهایانی، ای کسی که پناهگاه هر ترسان و برطرف کننده هر غم و اندوه و آگاه از هر نجوی و آخرین امید هر شکایت کننده و حاضر در هر جمع و گروهی، ای حی و ای قیوم، از تو می‌خواهم که امیدت را در قلب من بیفکنی، تا هیچ فکری جز تو نداشته باشم و از تو می‌خواهم که از این مشکل بزرگ، فرج و راه نجاتی، برای من فراهم کنی که تو بر هر چیز توانایی». جالب این که در ذیل این حدیث می‌خوانیم: فرشتگان صدای یوسف را شنیدند و عرض کردند: «اِلهَنا نَسْمَعُ صَوْتا وَ دُعاءً: اَلصَّوْتُ صَوْتُ صَبِیٍّ وَ الدُّعاءُ دُعاءُ نَبِیٍّ: پروردگارا! ما صدا و دعایی می‌شنویم، آواز، آواز کودک است، اما دعا، دعای پیامبری است». (۱) این نکته نیز قابل توجه است هنگامی که یوسف را برادران به چاه افکندند پیراهن او را درآورده بودند و تنش برهنه بود، فریاد زد که لااقل پیراهن مرا به من بدهید تا اگر زنده بمانم تنم را بپوشانم و اگر بمیرم کفن من باشد، برادران گفتند: از همان خورشید و ماه و یازده ستاره‌ای را که در خواب دیدی بخواه که در این چاه مونس تو باشد و لباس در تنت بپوشانند (و او به دنبال یأس مطلق، از ***** ۱- «تفسیر قرطبی» ، جلد ۵، صفحه ۳۳۷۳. (صفحه ۴۲۴) غیر خدا دعای فوق را خواند). (۱) از امام صادق نقل شده است که فرمود: «هنگامی که یوسف را به چاه افکندند، جبرئیل نزد او آمد و گفت: کودک، اینجا چه می کنی؟ در جواب گفت: برادرانم مرا در چاه انداخته‌اند، گفت: دوست داری از چاه خارج شوی؟ گفت: با خداست اگر بخواهد مرا بیرون می‌آورد، گفت: خدای تو دستور داده این دعا را بخوان تا بیرون آیی: گفت: کدام دعا؟ گفت؛ بگو: اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِاَنَّ لَکَ الْحَمْدُ لا اِلهَ اِلاّ اَنْتَ الْمَنّانُ، بَدیعُ السَّماواتِ وَ الاَرْضِ، ذُو الْجَلالِ وَ الاِْکْرام، اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تَجْعَلَ لی مِمّا اَنَا فیهِ فَرَجا وَ مَخْرَجا: پروردگارا! من از تو تقاضا می‌کنم ای که حمد و ستایش برای تو است، معبودی جز تو نیست، تویی که بر بندگان نعمت می‌بخشی، آفریننده آسمانها و زمینی، صاحب جلال و اکرامی، تقاضا می‌کنم که بر محمد و آلش درود بفرستی و گشایش و نجاتی از آنچه در آن ستم برای من قرار دهی» (۲) مانعی ندارد که یوسف همه این دعاها را خوانده باشد. ***** ۱- «تفسیر قرطبی» ، جلد ۵، صفحه ۳۳۷۳. ۲- «نور الثقلین» ، جلد ۲، صفحه ۴۱۶. (صفحه ۴۲۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«دَمٍ کَذِبٍ»: خون دروغین. «تَسْویل»: آراستن و جلوه دادن هوای نفس آن چیزی را که آراستگی و زیبایی ندارد.

دروغی رسوا و احمقانه

آنان برای تحمیل دروغ و نیرنگ خود به پدر و خاندان خویش و پوشیده داشتن جنایت زشت و بی‌رحمانه ی خود نقشه شوم و احمقانه دیگری کشیدند و دروغی رسوا و حساب نشده برای فریب دیگران سرهم بندی نمودند و پیراهن یوسف را که به خونی دروغین آغشته بودند، به همراه خود آوردند و گفتند: پدر، این خون برادرمان یوسف است که به هنگام گرفتار آمدن در چنگال گرگ به پیراهنش ریخته است. «حَسَن» می گوید: پدر گفت: پیراهن او را بدهید، هنگامی که آن را سالم دید، گفت: به خدای سوگند که تاکنون گرگ آدمخواری بردبارتر از این گرگ ندیده‌ام؛ چرا که به گونه‌ای آرام و با تدبیر کودک محبوب مرا خورده، که پیراهن او را را ندریده است. و در روایت است که یعقوب آن پیراهن را بر چهره افکند و گفت: پسرم یوسف! گرگ مهربانی تو را گرفت و با اینکه می گویند تو را دریده و گوشت بدنت را خورده، پیراهنت را پاره نکرده است. «شعبی» می گوید در جامه و پیراهن یوسف سه نشانه از راستی و عظمت او جلوه‌گر شد: ۱ آنگاه که به وسیله آن بانوی کاخ، از ناحیه پشت شکافته شد. ۲ آنگاه که آن را بر چهره و دیدگان پدرش افکندند و او بینا شد. ۳ زمانی که پیراهن او را با خونی دروغین نزد پدرش آوردند. و پاره‌ای

دیگر آورده‌انـد که وقتی پیراهن یوسف را به پـدرش دادند، گفت: اگر گرگ فرزندم را خورده بود، پیراهن او سالم نمی‌ماند. آنان در یک لحظه خود را باختند و گفتند: ممکن است راهزنان او را کشته باشند. پدر گفت: چگونه او را کشتند، امّا جامه ارزشمند او را نبردند؟ قالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ أَنْفُسُکُمْ أَمْراً (صفحه ۴۲۶) یعقوب که به آنان بـد گمان شـده بود گفت: نه گرگ فرزندم را خورده است و نه به وسیله راهزنان کشته شده، بلکه هوای نفس شما این کار زشت و ظالمانه را در نظرتان آراسته است. فَصَبْرٌ جَمیلٌ پس شکیبایی مـن در برابر این رویداد غمبار، شکیبی نیکو و زیباست؛ از این رو نه بی‌تابی و بی‌قراری می‌کنم و نه به مردم شکایت می‌برم. به بـاور پاره‌ای منظور این است که: شکیبایی زیبا، بهتر و نیکوتر از آن بی‌تابی است که سودی در پی نـدارد. سید مرتضی می‌گوید: شکیبایی به هنگامی زیبا و نیکوست که تنها برای خدا باشد و چون شکیبایی یعقوب در هجران یوسف اینگونه بود، به این صورت وصف شـد و در قرآن و دیگر منابع مذهبی شکیبایی زیبا عنوان یافت. وَ اللَّهُ الْمُسْتَعانُ عَلی ما تَصِفُونَ. و من در برابر آنچه شما می‌گوییـد و وصف می‌کنیـد، از خـدای توانا یاری می‌جویم. و ممکن است منظور این باشد که: من در تحمّل تلخی و دشواری شکیبایی در برابر این رویداد غمبار، از خدا یاری می‌جویم و پس از این جریان یوسف سه روز در آن چاه بود.

پرتوی از آیاتی که گذشت

پرتوی از آیات

از آیات چند گانه‌ای که ترجمه و تفسیر آنها گذشت، این درس‌های آموزنده نیز دریافت می‌گردد:

۱ ابعاد وجود انسان و نیازهای گوناگون او

(۱) انسان یک ماشین بی‌احساس نیست تا هماره کار کنـد، همانگونه که یک جوک هنـدی هم نیست که همه ارزش‌های زنـدگی مـادی را کنـار گـذارد و به جنـگ سازمـان وجود خویش و کشش‌های غریزی و طبیعی خود بر خیزد و نیز تنهـا از بعـد معنوی و ۱. مترجم. (صفحه ۴۲۷) الهی پدید نیامده است تا هماره به نیایش و پرستش و عبادت خدا روزگار بگذراند، بلکه موجودی شگرف و شگفت‌انگیز با دنیای خاصّ خود و ابعادی چنـد گانه است که هم نیاز به پاسخگویی به ندای فطرت خداجوی خویش دارد و هم به سوی وجـدان و ارزش‌های انسانی کشیـده می‌شود؛ هم نیاز به غذا دارد و هم تفریح و هم جسـتجوگر و حقیقت جو است. از این رو یعقوب به نیاز فرزنـدانش به تفریح و سـرگرمیِ سالم و اسـتدلال آنان بر نیاز یوسف پاسخ منفی نداد. حضـرت کاظم علیه‌السلام در این مورد می‌فرمایـد: «اَجْتَهِـدُوا فی اَنْ یَکُونَ زَمْانُکُمْ اَرْبَعَ ساعاتٍ: ساعَـةٌ لِمُناجاةِ اللّهِ، وَ ساعَةٌ لاِءَمْرِ الْمَعاشِ وَ ساعَةٌ لِمُعاشَـرَةِ الْاِخْوانِ الثِّقاتِ الَّذینَ یَعْرِفُونَ عُیُوبَکُمْ ... وَ ساعَـةٌ فیها لِلَذّاتِکُمْ فی غَیْرِ مُحَرَّمٍ» (... ۱) شما پیروان ما بکوشید تا ساعت‌های شبانه روز خویش را به چهار بخش تقسیـم کنیـد و از زنـدگیِ درست بهره‌ور گردیـد: بکوشیـد بخشـی را برای نیایش با خدا قرار دهید؛ بخش دوّم را برای تأمین معاش و اقتصاد جامعه کوچک خانه و خانواده، بخش سوم را برای صـله رحم و پیونـدها و نشـست‌های آموزنده و انسان سـاز و همفکری و همکـاری بـا یـاران مورد اعتماد و دارای سه ویژگی امانت، شـناخت و اخلاص، و چهارمین بخش را برای تفریح سالم بگذارید و به هوش باشید که تفریح سالم، به شما نشاط و شادابی می‌بخشد و شما را برای انجام وظایف و به دوش کشیدن بار مسئولیت در بخش‌های دیگر زندگی توان می‌بخشد.

۲ فرزند خود را با سختی‌ها آشنا کنید

چه بسـیار اسـتعدادها و نبوغ‌های طبیعی که بر اثر امواج عواطف پدر و مهرورزی ۱. بِحارالانوار، ج ۱۷، ص ۲۰۳. (صفحه ۴۲۸) بسیار

مادر و محبت‌های سرشار اطرافیان کودک نه تنها میدان ظهور و بروز نمی‌یابد و شکوفا نمی‌گردد، بلکه به سوی خمودی و افسردگی پیش می‌رود و تن پروری بر جای می‌نهد. به همین دلیل است که مربّیان شایسته و پدران و مادران آگاه باید در کنار مهر و عاطفه و محبّت منطقی و بجا، کودک را با روح استقلال جویی بار آورند و بگذارند همگام با موج عواطف، فشارهای زندگی را نیز بچشد و برای رویارویی با آنها ابتکار به خرج دهد و به گونه‌ای او را همراهی کنند که به طور خودکار سردی و گرمی روزگار، دوست و دشمن، عوامل موفقیت و شکست، فراز و نشیب‌ها و موانع رشد و تعالی را بشناسد و راه برخورد درست با هر کدام را از خود بروز دهد، در غیر این صورت عزیز دردانه و لوس بار آمده و در بستر زمان و در کوره آزمایش‌ها و رخدادهای زندگی از چشم روزگار می‌افتد. (۱) ۱. نگارنده. (صفحه ۴۲۹)

۸۵. «وَ جاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا ...

آیه

«وَ جاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وارِدَهُمْ فَأَدْلی دَلْوَهُ قالَ یا بُشْری هذا غُلامٌ وَ أَسَرُّوهُ بِضاعَةً وَ اللَّهُ عَلیمٌ بِما یَعْمَلُونَ»

ترجمه

و کاروانی فرا رسید، مأمور آب را (به سراغ آب) فرستادند، او دلو خود رادر چاه افکند و صدا زد؛ مژده باد: این کودکی است (زیبا و دوست داشتنی) و این امر را به عنوان یک سرمایه از دیگران مخفی داشتند و خداوند به آن چه آنها انجام می‌دادند آگاه است. (۱۹ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

کاروان را به این جهت «سَیّارَة» گفته‌اند که دائما در سیر و حرکت است. «وارِد» به معنی آب‌آور، در اصل از «وُرُود» گرفته شده که معنی آن همانگونه که راغب در مفردات گفته، قصد آب کردن است، هر چند بعدا توسعه یافته و به هر ورود و دخولی گفته شده است. «بِضاعَة» در اصل از ماده «بَضْع» به معنی قطعه‌ای از گوشت است، که آن را جدا می‌کنند و سپس تعمیم یافته و به قطعه مهمی از مال و سرمایه نیز گفته شده است و «بِضْع» به معنی عدد سه تا ده آمده است (مفردات راغب). یوسف در تاریکی وحشتناک چاه که با تنهایی کشنده‌ای همراه بود، ساعات تلخی را گذرانده اما ایمان به خدا و سکینه و آرامش حاصل از ایمان، نور امید بر دل او افکند و به او تاب و توان داد که این تنهایی وحشتناک را تحمل کند و از کوره این آزمایش، پیروز بدر آید. چند روز از این ماجرا گذشت خدا می‌داند، بعضی از مفسران سه روز و بعضی دو روز نوشته‌اند. به هر حال «کاروانی سررسید» و در آن نزدیکی منزل گزید، پیدا است نخستین حاجت کاروان تأمین آب است، لذا «کسی را که مأمور آب آوردن بود به سراغ آب فرستادند، مأمور آب، دلو خود را در چاه افکند». یوسف از قعر چاه متوجه شد که سر و صدایی از فراز چاه می‌آید و به دنبال آن، دلو و طناب را دید که به سرعت پایین می‌آید، فرصت را غنیمت شمرد و از این عطیه الهی بهره گرفت و بی‌درنگ به آن چسبید. مأمور آب احساس کرد دلوش بیش از اندازه سنگین شده، هنگامی که آن را با قوت بالاـ کشید، ناگهان چشمش به کودک خردسال ماه پیکری افتاده و فریاد زد: «مژده باد این کودکی است به جای آب» (قالَ یا بُشْری هذا غُلام). (صفحه ۴۳۰) کم‌کم گروهی از کاروانیان از این امر آگاه شدند، ولی برای این که دیگران با خبر نشوند و خودشان بتوانند این کودک زیبا را به عنوان یک غلام در مصر بفروشند، «این امر را به عنوان یک سرمایه نفیس از دیگران مخفی داشتند» (وَ اَسَرُّوهُ بِضعَةً).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«وارِد»: به کسی گفته می‌شود که پیشاپیش کاروان برای یافتن آب و آوردن آن می‌رود. «بِضاعَهٔ»: کالا یا بخشی از مال که برای تجارت به کار گرفته می‌شود.

یوسف در اسارت پول پرستان

این کاروان از مدین به سوی مصر روان بود، امّا راه خود را گم کرد و در بیراهه‌ای پیش رفت تا در کنار آن چاه منزل کرد. چاه مورد اشاره، در بیابانی دور افتاده و بی‌آب و علف بود که چوپانها و رهگذران، از آن آب بر می‌گرفتند؛ و آب شور و تیره‌ای داشت که پس از افتادن یوسف در آن، زلال و شیرین گردید. فَأَرْسَلُوا وارِدَهُمْ پس کاروانیان آب‌آور خود را برای تهیه آب گسیل داشتند. پاره‌ای نام آن مرد را «مالك» گفته‌اند. فَأَدْلی دَلْوَهُ او دلو خود را به چاه افکند تا آب بیرون بکشد، که ان کودك محبوب طناب دلو را گرفت و هنگامی که دلو بالا آمد، «مالك» پسری زیبا و پر شکوه را دید که به جای آب بالا آمده است. پیامبر گرامی در وصف زیبایی چهره و سیرت یوسف فرمود: اُعْطِیَ یُوسُفَ شَطْرَ الْحُسْنِ وَ النِّصْفُ الْاخَرُ لِسائِرِ النّاسِ. (۱) ۱. الفِرْدَوْس، دیلمی، ج ۱، ص ۴۰۳. (صفحه ۴۳۱) نیمی از زیبایی و جمال به یوسف ارزانی گردید و نیم دیگر آن به همه مردم. «کَعْب الاَحْبار» می گوید: یوسف، چهره‌ای زیبا، موهای پیچیده و جالب، چشمانی درشت و جذاب، اندامی بر افراشته و چهارشانه، کمری باریك و پوستی سپید و سیمایی درخشان داشت و به هنگام تبسّم نوری از دندانهایش برق می‌زد و زمانی که سخن می گفت شعاعی فروزان در گفتارش هویدا می‌شد که گویی از دندانهای صدفی پیشین او زبانه می کشید. او در زیبایی وصف ناپذیر و به سان روشنی و درخشندگی روز در برابر شب بود. او به زیباییِ آغازین روزهای آفرینش آدم، که خدا از روح خود براو دمید و هنوز دچار لغزش نشده بود، شباهت داشت. به باور پاره‌ای او این زیبایی بی‌نظیر را از مام بزرگ و پر فضیلت خویش «ساره» به ارث برده بود. قالَ یا بُشْری هذا غُلامٌ به باور «قَتاده» و «سدی» هنگامی که آب آورِ کاروان، یوسف را دید که به دلو آویزان شده است، فریاد برآورد که مژده! مژده! این پسری است که به جای آب از چاه برآمده است. امّا «جُبّائی» بر آن است که: او هنگامی که دید دلو سنگین است، نگاهی به چاه افکند و یوسف را دید و بی‌اختیار فریاد بر آورد که مژده! مژده! و از پی فریاد او کاروانیان گرد آمدند و یوسف را از چاه بالا کشیدند. وَ أَسَرُّوهُ بِضاعَهً به باور «مُجاهِد» و «سدی» منظور این است که: آن کسانی که یوسف را پیدا کردند، از بیم آنکه مباد دیگر سوداگران خود را شریك بدانند، او را پنهان کردند و گفتند این کالایی است که به ما امانت داده‌اند تا برای صاحبانش بفروشیم. امّا به باور «ابن عبّاس» منظور این است که برادران یوسف که از دور مراقب اوضاع بودند با دیدن جریان پیش آمدند و برادریِ خود را با آن کودك محبوب نهان داشته و به کاروانیان گفتند: این کودك برده ماست که گریخته و در این چاه نهان شده (صفحه ۴۳۲) است و به یوسف نیز هشدار دادند که اگر حقیقت را بگوید کشته خواهد شد؛ و او نیز از ترس لب فرو بست. (صفحه ۴۳۳)

۸۶. «وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ ...

آیه

«وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَراهِمَ مَعْدُودَهٍٔ وَ کانُوا فیهِ مِنَ الزّاهِدینَ»

ترجمه

و او را به بهای کمی، چند درهم، فروختند و نسبت به (فروختن) او بی‌اعتنا بودند (چرا که می‌ترسیدند رازشان فاش شود). (۲۰ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«بَخْس» در اصل به معنی این است که چیزی را با ستمگری کم کنند و لذا قرآن می گوید: «وَ لا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْیاءَهُمْ: اشیاء مردم را با ظلم کم نکنید» (۸۵ / هود). در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا آنها یوسف را که حداقل غلام پر قیمتی محسوب می‌شد به بهای اندک و به تعبیر قرآن به ثَمَن بَخْس فروختند. ولی این معمول است که همیشه دزدان و یا کسانی که به سرمایه مهمی بدون زحمت دست می‌یابند از ترس این که مبادا دیگران بفهمند آن را فورا می‌فروشند و طبیعی است که با این فوریت نمی‌توانند بهای گزافی برای خود فراهم سازند. در این که یوسف را به چند درهم فروختند و چگونه میان خود تقسیم کردند، باز در میان مفسران گفتگو است، بعضی ۲۰ درهم و بعضی ۲۲ درهم و بعضی ۴۰ درهم و بعضی ۱۸ درهم نوشته‌اند و با توجه به این که عدد فروشندگان را ده نفر دانسته‌اند، سهم هر کدام از این مبلغ ناچیز روشن است و در پایان آیه می‌فرماید: «آنها نسبت به فروختن یوسف، بی‌اعتنا بودند» (وَ کانُوا فیهِ مِنَ الزَّاهِدینَ). در حقیقت این جمله در حکم بیان علت برای جمله قبل است، اشاره به این که اگر آنها یوسف را به بهای اندک فروختند به خاطر این بود که نسبت به این معامله بی‌میل و بی‌اعتناء بودند. این موضوع یا به خاطر آن بود که یوسف را کاروانیان، ارزان به دست آورده بودند و انسان چیزی را که ارزان به دست آورد، غالبا ارزان از دست می‌دهد و یا این که از این می‌ترسیدند که سرّ آنها فاش شود و مدعی پیدا کنند و یا از این نظر که در یوسف نشانه‌های غلام بودن را نمی‌دیدند، بلکه آثار آزادگی و حرّیت در چهره او نمایان بود و به همین دلیل نه فروشندگان چندان رغبت به فروختن او داشتند و نه خریداران.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

(صفحه ۴۳۴) «بَخْس»: کم و ناچیز دادن حق دیگری. سرانجام آن کودک محبوب به بهایی ناچیز معامله شد و کاروانیان او را به همراه خود به سوی مصر حرکت دادند. وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ و او را به بهایی اندک و ناچیز فروختند. دَراهِمَ مَعْدُودَةٍ به چند درهم فروختند. و وصف درهمها با واژه «مَعْدُود» ، نشانگر اندک بودن بهایی است که در برابر یوسف دریافت داشتند. از چهارمین امام نور آورده‌اند که فرمود: برادران یوسف آن درهمها را میان خود تقسیم کردند که به هر کدام دو درهم رسید. امّا از دیدگاه «مُجاهِد» آن درهمها بیست و دو درهم، به باور «عِکْرِمَه» چهل درهم و طبق روایت رسیده از حضرت صادق علیه‌السلام هیجده درهم بود.

فروشندگان یوسف

در مورد فروشنده، یا فروشندگان یوسف گفتگوست: گروهی از جمله «ابن عبّاس» و «مُجاهِد» آورده‌اند که فروشندگان یوسف، برادران او بودند؛ چرا که یکی از آنان در نزدیکی چاه کمین کرده بود تا از آنچه بر سر آن کودک محبوب می‌آید، آگاه شود و دیگران را در جریان قرار دهد؛ و هنگامی که دید کاروانیان او را از چاه بیرون آوردند، او برادران را در جریان قرار داد و از پی آن

همگی به نزد «مالک» ، که آب‌آور کاروان بود و یوسف را از چاه بیرون کشیده بود، رفتند و یوسف را به عنوان برده فراری به او فروختند. «ابوحمزه» در تفسیر خود آورده است که: بیرون آورندگان یوسف از چاه، تا زمانی که آن کودک محبوب را به همراه خود داشتند، هماره در کارشان با خیر و برکت رو به رو بودند و زمانی که یوسف را فروختند، خیر و برکت نیز از کار آنان رخت بر بست. (صفحه ۴۳۵) وَ کانُوا فِیهِ مِنَ الزَّاهِدِینَ. در تفسیر این فراز دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور برخی منظور این است که: آن کسانی که او را خریدند، از خریدن او شادمان نبودند و به این کار بی‌رغبت و بی‌شور و شوق به نظر می‌رسیدند؛ چرا که آنان در سیمای یوسف نشان آزادگان و اخلاق شایستگان و بزرگان را تماشا کردند و می‌ترسیدند بر اثر خریدن و به بردگی بردن او، دچار گرفتاری و زیان گردند. ۲ امّا به باور برخی دیگر منظور این است که: آنان نسبت به خود یوسف بی‌رغبت بودند؛ چرا که آنان او را برای تجارت و سود خریده بودند و نه برای خدمت به خودشان. ۳ از دیدگاه پاره‌ای منظور این است که: برادران یوسف که او را به کاروانیان فروختند، نسبت به پول دریافتی علاقه‌ای نداشتند؛ چرا که آنان این کار را نه برای به دست آوردن پول، که برای سر پوش نهادن بر کار ظالمانه خود انجام دادند و تنها در این اندیشه بودند که او را به سرزمینی دور دست تبعید سازند تا رازشان فاش نگردد. ۴ و از دیدگاه پاره‌ای دیگر منظور این است که خریداران یوسف بدان دلیل که از موقعیت معنوی و مقام والای او در بارگاه خدا آگاهی نداشتند، نسبت به او شور و علاقه‌ای نشان نمی‌دادند و او را گرامی نمی‌داشتند. به باور ما دیدگاه‌های چهارگانه‌ای که گذشت با هم ناسازگار نیست و می‌توان آیه را به همه این مفاهیم و معانی تفسیر کرد. ۵ و بعضی نیز بر این باورند که: فروشندگان یوسف در مصر، نسبت به پول دریافتی بی‌رغبت بودند؛ چرا که آن را نه پول تجارت، که پول گمشده‌ای می‌دیدند که آن را یافته و بدون رساندن به پدر و مادرش او را فروخته‌اند. (صفحه ۴۳۶)

۸۷. «وَ قالَ الَّذِی اشْتَراهُ ...

آیه

«وَ قالَ الَّذِی اشْتَراهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَکْرِمِی مَثْواهُ عَسی أَنْ یَنْفَعَنا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ کَذلِکَ مَکَّنَّا لِیُوسُفَ فِی الْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِیلِ الْأَحادِیثِ وَ اللَّهُ غالِبٌ عَلی أَمْرِهِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ»

ترجمه

و آن کس که او را از سرزمین مصر خرید به همسرش گفت: مقام وی را گرامی دار، شاید برای ما مفید باشد و یا او را به عنوان فرزند انتخاب کنیم و این چنین یوسف را در آن سرزمین متمکن ساختیم، (ما این کار را کردیم) تا تعبیر خواب را بیاموزد و خداوند بر کار خود پیروز است، ولی اکثر مردم نمی‌دانند. (۲۱ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«مَثْوا» به معنی مقام از ماده «ثَوی» به معنی اقامت است ولی در اینجا به معنی موقعیت و مقام و منزلت می‌باشد. داستان پر ماجرای یوسف با برادران که منتهی به افکندن او در قعر چاه شد به هر صورت پایان پذیرفت و فصل جدیدی در زندگانی این کودک خردسال در مصر شروع شد. به این ترتیب که یوسف را سرانجام به مصر آوردند و در معرض فروش گذاردند و طبق معمول چون تحفه نفیسی بود نصیب «عزیز مصر» که در حقیقت مقام وزارت یا نخست وزیری فرعون را داشت گردید، چرا که آنها بودند که می‌توانستند قیمت بیشتری برای این «غلام ممتاز از تمام جهات» بپردازند، اکنون ببینیم در خانه عزیز مصر چه می‌گذرد. عزیز مصر

فرزندی نداشت و در اشتیاق فرزند به سر می‌برد، هنگامی که چشمش به این کودک زیبا و برومند افتاد، دل به او بست که به جای فرزند برای او باشد. «تمکین» در ارض برای یوسف، یا به خاطر آن بود که آمدن یوسف به مصر و مخصوصا گام نهادن او در محیط زندگی عزیز مصر، مقدمه‌ای برای قدرت فوق العاده او در آینده شد و یا به خاطر این بود که زندگی در قصر عزیز قابل مقایسه با زندگی در قعر چاه نبود، آن شدت تنهایی و گرسنگی و وحشت کجا و این همه نعمت و رفاه و آرامش کجا؟ بعد از آن اضافه می‌نماید که «ما این کار را کردیم تا تأویل احادیث را به او تعلیم دهیم» (وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِیلِ الْأَحادیثِ). منظور از «تَأْوِیلِ الْاحادیثِ» علم تعبیر خواب است که (صفحه ۴۳۷) یوسف از طریق آن می‌توانست به بخش مهمی از اسرار آینده آگاهی پیدا کند. در پایان آیه می‌فرماید: (وَ اللَّهُ غالِبٌ عَلی أَمْرِهِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ). یکی از مظاهر عجیب قدرت خداوند و تسلطش بر کارها این است که در بسیاری از موارد وسایل پیروزی و نجات انسان را به دست دشمنانش فراهم می‌سازد، چنان که در مورد یوسف اگر نقشه برادران نبود او هرگز به چاه نمی‌رفت و اگر به چاه نرفته بود، به مصر نمی‌آمد و اگر به مصر نیامده بود نه به زندان می‌رفت و نه آن خواب عجیب فرعون و نه سرانجام عزیز مصر می‌شد. در حقیقت خداوند یوسف را با دست برادران بر تخت نشاند، هر چند آنها چنین تصور می‌کردند که او را در چاه بدبختی سرنگون ساختند. از جمله مسائلی که در آیات فوق جلب توجه می‌کند این است که نام عزیز مصر در آن برده نشده. تنها گفته شده است آن کسی که از مصر یوسف را خرید. اما این کس چه کسی بوده در آیه بیان نگردیده است در آیات آینده باز می‌بینیم یک مرتبه پرده از روی عنوان این شخص برداشته نمی‌شود و تدریجا معرفی می‌گردد مثلاً در آیه ۲۵ می‌فرماید: «وَ أَلْفَیا سَیِّدَها لَدَی الْبابِ: هنگامی که یوسف تسلیم عشق زلیخا نشد و به سوی در خروجی فرار کرد آقای آن زن را دم در ناگهان مشاهده کرد». از این آیات که می‌گذریم به آیه ۳۰ می‌رسیم که تعبیر به «امْرَأَةُ الْعَزیزِ» (همسر عزیز) در آن شده است. این بیان تدریجی یا به خاطر آن است که قرآن طبق سنتی که دارد هر سخنی را به مقدار لازم بازگو می‌کند که این از نشانه‌های فصاحت و بلاغت است و یا این که همانگونه که امروز نیز در ادبیات معمول است به هنگام ذکر یک داستان از یک نقطه سربسته شروع می‌کنند تا حس کنجکاوی خواننده را برانگیزند و نظر او را به سوی داستان جذب کنند. نکته دیگری که در آیات فوق سؤال‌انگیز است این است که موضوع آگاهی از تعبیر خواب چه رابطه‌ای با آمدن یوسف به کاخ عزیز مصر دارد که با «لام» در «لِنُعَلِّمَهُ» که «لام غایب» است به آن اشاره شده است. ولی توجه به این نکته ممکن است پاسخی برای سؤال فوق باشد که بسیاری از مواهب علمی را خداوند در مقابل پرهیز از گناه و مقاومت در برابر هوس‌های سرکش می‌بخشد و به تعبیر دیگر این مواهب که ثمره روشن‌بینی‌های قلبی است جایزه‌ای می‌باشد که خداوند به (صفحه ۴۳۸) اینگونه اشخاص می‌بخشد. در حالات «ابن سیرین» معبّر معروف خواب می‌خوانیم که او مرد بزازی بود، بسیار زیبا، زنی دل به او بست و با حیله‌های مخصوصی، او را به خانه خود برده درها را به روی او بست، اما او تسلیم هوس‌های آن زن نشد و مرتبا مفاسد این گناه بزرگ را بر او می‌شمرد، ولی آتش هوس او به قدری سرکش بود که آب موعظه آن را خاموش نمی‌ساخت، ابن سیرین برای نجات از چنگال او چاره‌ای اندیشید، برخاست و بدن خود را با اشیاء آلوده‌ای که در آن خانه بود چنان کثیف آلوده و نفرت‌انگیز ساخت که هنگامی که زن آن منظره را دید از او متنفر شد و او را از خانه بیرون کرد. می‌گویند ابن سیرین بعد از این ماجرا فراست و هوشیاری فوق‌العاده‌ای در تعبیر خواب نصیبش شد و داستانهای عجیبی از تعبیر خواب او در کتاب‌ها نوشته‌اند که از عمق اطلاعات او در این زمینه خبر می‌دهد. بنابراین ممکن است یوسف این علم و آگاهی خاص را به خاطر تسلط بر نفس در مقابل جاذبه فوق‌العاده همسر عزیز مصر پیدا کرده باشد. از این گذشته در آن عصر و زمان دربار زمامداران بزرگ، مرکز معبّران خواب بود و جوان هوشیاری همچون یوسف می‌توانست در دربار عزیز مصر از تجربیّات دیگران آگاهی یابد و آمادگی روحی را برای افاضه علم الهی در این زمینه حاصل کند. به هر حال این نه اوّلین بار و نه آخرین بار است که خداوند به بندگان مخلصی که در میدان جهاد نفس بر هوس‌های سرکش پیروز می‌شوند مواهبی از علوم و دانش‌ها می‌بخشد که با هیچ مقیاس مادی قابل سنجش نیست حدیث معروف «اَلْعِلْمُ نُورٌ

یَقْذِفُهُ اللّهُ فی قَلْبِ مَنْ یَشآءُ» نیز می‌تواند اشاره به این واقعیت باشد. این علم و دانشی نیست در محضر استاد خوانده شود و یا این که بی‌حساب به کسی بدهند. اینها جوایزی است برای برندگان مسابقه جهاد با نفس.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«مَثْوی»: جایگاه، قرارگاه. خریدار یوسف، شخصی به نام «قطفیر» ، یا «اظفیر» بود که مرد شماره دوّم دولت مصر به شمار می‌رفت. او خزانه‌دار پادشاه آن کشور و جانشین او و فرمانده (صفحه ۴۳۹) سپاه وی بود و کسی که این پست‌های حسّاس را در آنجا به عهده می‌گرفت، به او لقب بلند آوازه «عزیز» می‌دادند. به همین جهت بود که وقتی یوسف با تعبیر خواب پادشاه آن کشور، خزانه‌داری مصر را به عهده گرفت، این لقب به او نیز داده شد. «ابن عبّاس» در این مورد می‌گوید: «مالك بن زعر» یوسف را به چهل دینار پول و یک جفت کفش و دو جامه سپید به عزیز مصر فروخت. «وَهَب» می‌گوید: یوسف را برای فروش به بازار مصر آوردند و خریداران همچنان بهای او را بالا می‌بردند، تا زمانی که او را به برابر وزنش از پول و مشك و حریر فروختند و عزیز مصر او را به این بها خریداری کرد و او را نزد همسرش که نامش «راعیل» و لقب او «زلیخا» بود، آورد و به او سفارش کرد که مقام یوسف را گرامی دارد. عَسی اَنْ یَنْفَعَنا امید که او را به قیمت هنگفت بفروشیم و سودی سرشار ببریم. اَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدا یا او را به فرزندی بگیریم؛ چرا که او فرزند نداشت. عزیز مصر هنگامی در مورد یوسف چنین گفت که او را در زیبایی و خرد و هوشمندی و تدبیر در کارها نوجوانی آراسته و شایسته دید. همانگونه که گذشت «عزیز» مرد شماره دوّم رژیم مصر بود و پادشاه آن کشور «ریّان» نام داشت که تا اقتدار ظاهری و فرمانروایی یوسف زنده ماند، یوسف او را به توحید گرایی و یکتا پرستی فرا خواند و وی ایمان به خدا ایمان آورد و دین و آیین یوسف را برگزید. پس از او فردی به نام «قابوس» به سلطنت رسید که دعوت یوسف را که در آن هنگام عزیز مصر بود نپذیرفت و به دین و آیین او ایمان نیاورد. امّا به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس» ، عزیز مصر همان پادشاه کشور بود؛ و از حضرت سجّاد علیه‌السلام نیز اینگونه روایت شده است. وَ کَذلِكَ مَكَّنّا لِیُوسُفَ فِی الْأَرْضِ و ما همانگونه که یوسف را از نعمت سلامتی بهره‌ور نموده و از چاه نجاتش دادیم، درست همانگونه او را در آن سرزمین اقتدار و امکانات بخشیدیم، (صفحه ۴۴۰) به این ترتیب که دل عزیز مصر را نسبت به او مهربان ساختیم، تا بدین وسیله در همان کشور پهناوری که عزیز فرمانروا بود، او نیز به فرمانروایی و اقتدار رسید. وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِیلِ الْأَحادیث و چنین کردیم تا تعبیر خوابها را به او بیاموزیم. وَ اللّهُ غالِبٌ عَلی أَمْرِهِ و خدا بر کار یوسف چیره بود که از او حراست کند و به او روزی دهد و او را به مقام والای رسالت و نبوت و اقتدار و فرمانروایی عادلانه برساند. پاره‌ای از مفسّران، ضمیر را به واژه مقدّس «الله» برگردانده‌اند که در آن صورت مفهوم آیه این است: و خدا بر کار خود و تدبیر هستی چیره است و چیزی نمی‌تواند مانع اراده او گردد. (صفحه ۴۴۱)

۸۸. آیه (یوسف در کاخ عزیز مصر)

اشاره

وَ لَمّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً وَ کَذلِكَ نَجْزِی الْمُحْسِنینَ و هنگامی که به مرحله بلوغ و قوت رسید ما «حکم» و «علم» به او دادیم و این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. (۲۲ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«اَشُدّ» از ماده «شَدّ» به معنی گره محکم است و در این جا اشاره به استحکام جسمانی و روحانی می‌باشد. یوسف در این محیط جدید که در حقیقت یکی از کانون‌های مهم سیاسی مصر بود، با مسائل تازه‌ای روبرو شد. در یک طرف دستگاه خیره کننده کاخ‌های رؤیایی و ثروت‌های بیکران طاغوتیان مصر را مشاهده می‌کرد و در سوی دیگر منظره بازار برده‌فروشان در ذهن او مجسم می‌شد و از مقایسه این دو با هم، رنج و درد فراوانی را که اکثریت توده مردم متحمّل می‌شدند بر روح و فکر او سنگینی می‌نمود و در فکر پایان دادن به این وضع، در صورت قدرت، بود. آری او بسیار چیزها در این محیط پر غوغای جدید آموخت، همواره در قلبش طوفانی از غم و اندوه در جریان بود، چرا که در آن شرایط کاری از دستش ساخته نبود و او در این دوران دائما مشغول به خودسازی و تهذیب نفس بود، قرآن می‌گوید: «هنگامی که او به مرحله بلوغ و تکامل جسم و جان رسید و آمادگی برای پذیرش انوار وحی پیدا کرد، ما حکم و علم به او دادیم». منظور از حکم و علم که در آیه بالا می‌فرماید ما آن را پس از رسیدن یوسف به حد بلوغ جسمی و روحی به او بخشیدیم، یا مقام وحی و نبوّت است چنان که بعضی از مفسّران گفته‌اند و یا این که منظور از «حکم» ، عقل و فهم و قدرت بر داوری صحیح که خالی از هوی پرستی و اشتباه باشد و منظور از «علم» ، آگاهی و دانشی است که جهلی با آن توأم نباشد و هر چه بود این «حکم و علم» دو بهره ممتاز و پرارزش الهی بود که خدا به یوسف بر اثر پاکی و تقوا و صبر و شکیبایی و توکل داد، که همه اینها در کلمه «مُحْسِنین» جمع است.

منظور از بلوغ اَشُدّ چیست؟

(صفحه ۴۴۲) «اَشُدّ» به معنی استحکام و قوت جسمی و روحی است و «بلوغ اَشُدّ» به معنی رسیدن به این مرحله است ولی این عنوان در قرآن مجید به مراحل مختلفی از عمر انسان اطلاق شده است. گاهی به معنی سن بلوغ آمده مانند: «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتیم إِلاَّ بِالَّتی هِیَ أَحْسَنُ حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ: نزدیک مال یتیم نشوید مگر به نحو احسن تا زمانی که به حد بلوغ برسد» (۳۴ / اسراء) و گاهی به معنی رسیدن به چهل سالگی است مانند «حَتّی اِذا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَ بَلَغَ اَرْبَعینَ سَنَهً: تا زمانی که بلوغ اَشُدّ پیدا کند و به چهل سال برسد» (۱۵ / احقاف) و گاهی به معنی مرحله قبل از پیری آمده مانند: «ثُمَّ یُخْرِجُکُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّکُمْ ثُمَّ لِتَکُونُوا شُیُوخاً» (۶۷/غافر). (سپس خداوند شما را به صورت اطفالی از عالم جنین بیرون می‌فرستد، سپس به مرحله استحکام جسم و روح می‌رسید سپس به مرحله پیری). این تفاوت تعبیرات ممکن است به خاطر این باشد که انسان برای رسیدن به استحکام روح و جسم مراحلی را می‌پیماید که بدون شک رسیدن به حد بلوغ یکی از آنها است و رسیدن به چهل سالگی که معمولاً توأم با یک نوع پختگی در فکر و عقل می‌باشد مرحله دیگر است و همچنین قبل از آن که انسان قوس نزولی خود را سیر کند و به وهن و سستی گراید. ولی به هر حال در آیه مورد بحث منظور همان مرحله بلوغ جسمی و روحی است که در یوسف در آغاز جوانی پیدا شد. قرآن در آیه فوق به هنگامی که سخن از دادن حکمت و علم به یوسف می‌گوید: اضافه می‌کند: «این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم» یعنی مواهب الهی حتی به پیامبران بی‌حساب نیست و هر کس به اندازه نیکوکاری و احسانش از دریای بیکران فیض الهی بهره می‌گیرد. همانگونه که یوسف در برابر صبر و استقامت در مقابل آن همه مشکلات سهم وافری نصیبش شد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اَشُدّ»: اوج رشد و کمال. در ادامه سخن در این مورد، در این آیه شریفه به چگونگی ارزانی شدن (صفحه ۴۴۳) نعمت گرانبهای بینش و دانش و مقام پرفراز رسالت و نبوت به یوسف پرداخته و می‌فرماید: وَ لَمّا بَلَغَ أَشُدَّهُ و هنگامی که یوسف به اوج جوانی و اقتدار و رشد و شکوفایی فکری رسید «... ابن عبّاس» بر آن است که واژه «اَشُدّ» را به دوران هیجده تا سی سالگی عمر انسان می‌گویند، امّا به باور پاره‌ای به چهل سالگی گفته می‌شود. به باور بیشتر مفسّران، اوج رشد و شکوفایی زندگی انسان زمانی است

که به مرز شصت سالگی می‌رسد؛ و روایتی نیز این دیدگاه را تأیید می‌کند که می‌فرماید: به کسی که خدا شصت سال زندگی و عمر ارزانی داشت، حجّت خود را بر او تمام کرده است. امّا به باور گروهی دیگر آغاز چنین دورانی از سی یا بیست سالگی است. آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً و هنگامی که یوسف به اوج جوانی و اقتدار رسید، به او بینشی ژرف و دانشی گسترده ارزانی داشتیم. به باور «علی بن عیسی» منظور از واژه «حکمت» ، آن گفتار عادلانه و برازنده‌ای است که به سوی فرزانگی فرا می‌خواند؛ و منظور از واژه «علم» بیان هر پدیده و رویداد و واقعیتی است، به همانگونه که هست و در دل اثر می‌گذارد. امّا به باور «ابن عبّاس» منظور از «حکمت» مقام والای وحی و رسالت است و منظور از دانش، دانش دین و مقررات آن. از دیدگاه پاره‌ای منظور از واژه «حکم» ، نه حکمت و فرزانگی، بلکه قضاوت و داوری است و منظور از واژه «علم» نیز آگاهی به مصالح مردم و راه‌های آن است؛ چرا که مردم هنگامی که برای داوری در موضوعی نزد عزیز مصر می‌رفتند، او آن کار را به یوسف واگذار می‌کرد، چون به خردِ سرشار و دانش بسیار و درایت و دیدگاه دقیق او در داوری آگاه بود و به آن ایمان داشت و از دیدگاه پاره‌ای دیگر منظور از «علم» آگاهی به دین و مقررات آن و منظور از «حکم» پیاده کردن دین و عمل به (صفحه ۴۴۴) آن در میدان زندگی است. وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ. و همانگونه که به یوسف در برابر شکیبایی و پایداریش پاداش پرشکوه ارزانی داشتیم، درست همانگونه به هر کسی که کار نیک انجام دهد و فرمانبرداری خدا پیشه سازد، پاداش بزرگ ارزانی خواهیم داشت. (صفحه ۴۴۵)

۸۹. «وَ راوَدَتْهُ الَّتی هُوَ ...

آیه

«وَ راوَدَتْهُ الَّتی هُوَ فی بَیْتِها عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوابَ وَ قالَتْ هَیْتَ لَکَ قالَ مَعاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوایَ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ»

ترجمه

و آن زن که یوسف در خانه او بود از او تمنای کامجویی کرد و درها را بست و گفت: بشتاب به سوی آن چه برای تو مهیاست (یوسف) گفت: پناه می‌برم به خدا، او (عزیز مصر) صاحب نعمت من است، مقام مرا گرامی داشته (آیا ممکن است به او ظلم و خیانت کنم؟) مسلما ظالمان رستگار نمی‌شوند. (۲۳ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

عشق سوزان همسر عزیز مصر

جمله «راوَدَتْهُ» از ماده «مُراوَدَهْ» در اصل به معنی جستجوی مرتع و چراگاه است و همچنین به میل سرمه‌دان که آهسته سرمه را با آن به چشم می‌کشند «مِرْوَدْ» گفته می‌شود و سپس به هر کاری که با مدارا و ملایمت طلب شود، اطلاق شده است. یوسف با آن چهره زیبا و ملکوتیش، نه تنها عزیز مصر را مجذوب خود کرد، بلکه قلب همسر عزیز را نیز به سرعت در تسخیر خود درآورد و عشق او پنجه در اعماق جان او افکند و با گذشت زمان، این عشق، روز به روز داغ‌تر و سوزان‌تر شد، اما یوسف پاک و پرهیزکار جز به خدا نمی‌اندیشید و قلبش تنها در گرو «عشق خدا» بود. امور دیگری نیز دست به دست هم داد و به عشق آتشین همسر عزیز، دامن زد. نداشتن فرزند از یک سو، غوطه‌ور بودن در یک زندگی پرتجمّل اشرافی از سوی دیگر و نداشتن هیچگونه گرفتاری در زندگی داخلی آن چنان که معمول اشراف و متنعّمان است از سوی سوم و بی‌بند و باری شدید حاکم بر دربار مصر از سوی چهارم، این زن را که از ایمان و تقوی نیز بهره‌ای نداشت در امواج وسوسه‌های شیطانی فرو برد، آن چنان که سرانجام تصمیم گرفت مکنون دل

خویش را با یوسف در میان بگذارد و از او تقاضای کامجویی کند. او از تمام وسایل و روش‌ها برای رسیدن به مقصد خود در این راه استفاده کرد و با خواهش و تمنّا، کوشید در دل او اثر کند آن چنان که قرآن می‌گوید: «آن زن که یوسف در خانه او بود پی در پی از او تمنای کامجویی کرد» (صفحه ۴۴۶) (وَ راوَدَتْهُ الَّتی هُوَ فی بَیْتِها عَنْ نَفْسِهِ). این تعبیر اشاره به این است که همسر عزیز برای رسیدن به منظور خود به اصطلاح از طریق مسالمت‌آمیز و خالی از هر گونه تهدید با نهایت ملایمت و اظهار محبت از یوسف دعوت کرد. سرانجام آخرین راهی که به نظرش می‌رسید این بود یک روز او را تنها در خلوتگاه خویش به دام اندازد، تمام وسایل تحریک او را فراهم نماید، جالب‌ترین لباس‌ها، بهترین آرایش‌ها، خوشبوترین عطرها را به کار برد و صحنه را آن چنان بیاراید که یوسف نیرومند را به زانو درآورد. قرآن می گوید: «او تمام درها را محکم بست و گفت: بیا که من در اختیار توأم» (وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوابَ وَ قالَتْ هَیْتَ لَکَ). «غَلَّقَتِ» معنی مبالغه را می‌رساند و نشان می‌دهد که او همه درها را محکم بست و این خود می‌رساند که یوسف را به محلی از قصر کشانده که از اتاق‌های تو در تویی تشکیل شده بود و به طوری که در بعضی از روایات آمده است او هفت در را بست تا یوسف هیچ راهی برای فرار نداشته باشد. به علاوه او شاید با این عمل می‌خواست به یوسف بفهماند که نگران از فاش شدن نتیجه کار نباشد، چرا که هیچ کس را قدرت نفوذ به پشت این درهای بسته نیست. در این هنگام که یوسف همه جریانها را به سوی لغزش و گناه مشاهده کرد و هیچ راهی از نظر ظاهر برای او باقی نمانده بود، در پاسخ زلیخا به این جمله قناعت کرد و گفت: «پناه می‌برم به خدا» (قالَ مَعاذَ اللَّهِ). یوسف به این ترتیب خواسته نامشروع همسر عزیز را با قاطعیّت رد کرد و به او فهماند که هرگز در برابر او تسلیم نخواهد شد و در ضمن این واقعیّت را به او و به همه کس فهماند که در چنین شرایط سخت و بحرانی برای رهایی از چنگال وسوسه‌های شیطان و آنها که خلق و خوی شیطانی دارند، تنها راه نجات، پناه بردن به خدا است، خدایی که خلوت و جمع برای او یکسان است و هیچ‌چیز در برابر اراده‌اش مقاومت نمی کند. او با ذکر این جمله کوتاه، هم به یگانگی خدا از نظر عقیده و هم از نظر عمل، اعتراف نمود. سپس اضافه کرد: از همه چیز گذشته «من چگونه می‌توانم تسلیم چنین خواسته‌ای بشوم، در حالی که در خانه عزیز مصر زندگی می کنم و در کنار سفره او هستم و او مقام مرا گرامی داشته است» (إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوایَ). آیا این ظلم و ستم و خیانت آشکار (صفحه ۴۴۷) نیست؟ «مسلما ستمگران رستگار نخواهند شد» (إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظّالِمُونَ).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«مُراوَدَهٔ»: درخواست چیزی از روی نرمی و رفاقت از دیگری با رفتن به سراغ او، که در اینجا منظور کام‌جویی و کام‌خواهی است. «تَغْلیق اَبْواب»: درها را محکم بستن. «مَعاذَ اللّهِ»: به خدا پناه می‌برم.

حساس‌ترین مرحله آزمون حضرت یوسف علیه‌السلام

آن بانوی کاخ نشین که یوسف در خانه‌اش بود، بر خلاف تمایل و خواست یوسف به سراغش می‌رفت و با ظرافت و نرمش از او چیزی که زیبنده نبود می‌خواست. وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوابَ و برای این کار روزی همه درها را، یکی پس از دیگری بر روی خود و یوسف بست. پاره‌ای بر آنند که هفت در را یکی پس از دیگری بست. وَ قالَتْ هَیْتَ لَکَ و گفت: هان ای یوسف پیش بیا که من از آن تو هستم و اینک از هر جهت برای تو آماده‌ام. قالَ مَعاذَ اللَّهِ امّا او گفت: از آنچه مرا به انجام آن می‌خوانی به خدا پناه می‌برم! و بدین سان با این بیان هم روشنگری کرد که هرگز تن به چنین گناهی نخواهد داد و هم از خدای بنده‌نواز و توانا درخواست کرد که او را پناه دهد و در برابر وسوسه او از وی حراست نماید. إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوایَ به باور بیشتر مفسّران، ضمیر در «اِنَّهُ» به عزیز مصر که

همسر آن زن و به ظاهر مالک و خریدار یوسف بود باز می‌گردد و منظور این است که: هرگز، چرا که همسر تو مالک و صاحب اختیار من است که مرا به خانه خودش آورده و تربیت و نگاهداری (صفحه ۴۴۸) مرا به عهده گرفته و جایگاهم را نیکو داشته است و من هرگز به او و هیچ کس دیگر خیانت نمی‌ورزم، امّا به باور پاره‌ای ضمیر به خدا باز می‌گردد و منظور این است که: پناه بر خدا که اندیشه چنین کاری را در ذهن جای دهم؛ چرا که خدا پروردگار من است و جایگاهم را گرامی داشته و با ارزانی داشتن مقام والای رسالت و نبوّت به من، احسان بزرگ و پر شکوهی در حق من کرده است. إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظّالِمُونَ. به راستی که ستمکاران رستگار نخواهند شد. و بدین سان قهرمان بهترین داستانها با بیان این فراز و این درس، حقیقت دیگری را بیان فرمود که اگر من چنین اندیشه را در دل جای دهم و به سوی آن گام سپارم، ستمکار خواهم بود و ستمکاران رستگار نمی‌گردند. این فراز نشانگر آن است که یوسف فکر آن گناه را نیز به دل نداد؛ چرا که در آن صورت اینگونه سخن نمی‌گفت. (صفحه ۴۴۹)

۹۰. «وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ ...

آیه

«وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ کَذلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصینَ»

ترجمه

آن زن قصد او را کرد و او نیز، اگر برهان پروردگار را نمی‌دید، قصد وی را می‌نمود، این چنین کردیم تا بدی و فحشاء را از او دور سازیم، چرا که او از بندگان مخلص ما بود. (۲۴/یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

همسر عزیز مصر تصمیم بر کامجویی از یوسف داشت و نهایت کوشش خود را در این راه به کار برد، یوسف هم به مقتضای طبع بشری و این که جوانی نوخواسته بود و هنوز همسری نداشت و در برابر هیجان‌انگیزترین صحنه‌های جنسی قرار گرفته بود. چنین تصمیمی را می‌گرفت هر گاه برهان پروردگار یعنی روح ایمان و تقوی و تربیت نفس و بالاخره مقام «عصمت» در این وسط حائل نمی‌شد. بنابراین تفاوتی میان «هَمّ» (قصد) همسر عزیز و یوسف این بود، که از یوسف، مشروط بود به شرطی که حاصل نشد (یعنی عدم وجود برهان پروردگار) ولی از همسر عزیز مطلق بود و چون دارای چنین مقام تقوا و پرهیزکاری نبود، چنین تصمیمی را گرفت و تا آخرین مرحله پای آن ایستاد تا پیشانیش به سنگ خورد. نظیر این تعبیر در ادبیات عرب و فارسی نیز داریم، مثل این که می‌گوییم: افراد بی‌بند و بار تصمیم گرفتند میوه‌های باغ فلان کشاورز را غارت کنند، من هم اگر سالیان دراز در مکتب استاد تربیت نشده بودم، چنین تصمیمی را می‌گرفتم. بنابراین تصمیم یوسف مشروط به شرطی که حاصل نشد و این امر نه تنها با مقام عصمت و تقوای یوسف منافات ندارد بلکه توضیح و بیان این مقام والا است. طبق این تفسیر از یوسف، هیچ حرکتی که نشانه تصمیم بر گناه باشد سر نزده است، بلکه در دل تصمیم هم نگرفته است. جالب این که: در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا همین تفسیر در عبارت بسیار فشرده و کوتاهی بیان شده است آن جا که «مأمون» خلیفه عباسی از امام می‌پرسد آیا شما نمی‌گویید پیامبران معصومند؟ فرمود: «آری» گفت: پس این آیه قرآن تفسیرش چیست؟ «وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِه وَ (صفحه ۴۵۰) هَمَّ بِها لَوْلا اَنْ رَّءَا بُرْهنَ رَبِّه». امام فرمود: «لَقَدْ هَمَّتْ بِه وَ لَوْلا اَنْ رَّءَا بُرْهنَ رَبِّه لَهَمَّ بِها کَما هَمَّتْ بِه، لکِنَّهُ کانَ مَعْصُوما وَ الْمَعْصُومُ لایَهِمُّ بِذَنْبٍ وَ لا

یَأْتیهِ ... فَقالَ الْمَأْمُونُ لِلّهِ دَرُّکَ یا اَبَاالْحَسَنِ: همسر عزیز تصمیم به کامجویی از یوسف گرفت و یوسف نیز اگر برهان پروردگارش را نمی‌دید، همچون همسر عزیز مصر تصمیم می‌گرفت، ولی او معصوم بود و معصوم هرگز قصد گناه نمی‌کند و به سراغ گناه نمی‌رود» مأمون (از این پاسخ لذت برد) و گفت: «آفرین بر تو ای ابوالحسن». (۱)

منظور از برهان پروردگار چیست؟

«بُرْهان» در اصل مصدر «بَرِهَ» به معنی سفید شدن است و سپس به هر گونه دلیل محکم و نیرومند که موجب روشنایی مقصود شود، برهان گفته شده است، بنابراین برهان پروردگار که باعث نجات یوسف شد، یک نوع دلیل روشن الهی بوده است که مفسران درباره آن احتمالات زیادی داده‌اند، از جمله: ۱ علم و ایمان و تربیت انسانی و صفات برجسته ۲ آگاهی او نسبت به حکم تحریم زنا ۳ مقام نبوت و معصوم بودن از گناه ۴ یک نوع امداد و کمک الهی که به خاطر اعمال نیکش در این لحظه حسّاس به سراغ او آمد. ۵ از روایتی استفاده می‌شود که در آنجا بتی بود، که معبود همسر عزیز مصر محسوب می‌شد، ناگهان چشم آن زن به بت افتاد، گویی احساس کرد با چشمانش خیره خیره به او نگاه می‌کند و حرکات خیانت آمیزش را با خشم می‌نگرد، برخاست و لباسی به روی بت افکند، مشاهده این منظره طوفانی در دل یوسف پدید آورد، تکانی خورد و گفت: تو که از یک بت بی‌عقل و شعور و فاقد حس و تشخیص، شرم داری، چگونه ممکن است من از پروردگارم که همه چیز را می‌داند و از همه خفایا و ***** ۱- «نور الثقلین» ، جلد ۲، صفحه ۴۲۱. (صفحه ۴۵۱) خلوتگاه‌ها باخبر است، شرم و حیا نکنم؟ این احساس، توان و نیروی تازه‌ای به یوسف بخشید و او را در مبارزه شدیدی که در اعماق جانش میان غریزه و عقل بود کمک کرد، تا بتواند امواج سرکش غریزه را عقب براند. (۱) در عین حال هیچ مانعی ندارد که تمام این معانی یک‌جا منظور باشد زیرا در مفهوم عام «بُرْهان» همه جمع است و در آیات قرآن و روایات، کلمه «بُرْهان» به بسیاری از معانی فوق اطلاق شده است. اکنون به تفسیر بقیه آیه توجه کنید: قرآن مجید می‌گوید: (کَذلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصینَ). اشاره به این که اگر ما امداد غیبی و کمک معنوی را به یاری او فرستادیم، تا از بدی و گناه رهایی یابد، بی‌دلیل نبود، او بنده‌ای بود که با آگاهی و ایمان و پرهیزکاری و عمل پاک، خود را ساخته بود و قلب و جان او از تاریکی‌های شرک، پاک و خالص شده بود و به همین دلیل شایستگی چنین امداد الهی را داشت. ذکر این دلیل نشان می‌دهد که اینگونه امدادهای غیبی که در لحظات طوفانی و بحرانی به سراغ پیامبرانی همچون یوسف می‌شتافته، اختصاصی به آنها نداشته، هر کس در زمره بندگان خالص خدا و عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصینَ وارد شود، او هم لایق چنین مواهبی خواهد بود.

جهاد با نفس برترین نوع جهاد است

می‌دانیم در اسلام برترین جهاد، جهاد با نفس است، که در حدیث معروف پیامبر صلی الله علیه و آله «جِهاد اکبر» خوانده شده یعنی برتر از جهاد با دشمن که «جِهاد اَصْغَر» نام دارد، اصولاً تا جهاد اکبر به معنی واقعی در انسان پیاده نشود در جهاد با دشمن پیروز نخواهد شد. در قرآن مجید صحنه‌های مختلفی از میدان جهاد اکبر رابطه با پیامبران و سایر اولیای خدا ترسیم شده است، که سرگذشت یوسف و داستان عشق آتشین همسر عزیز مصر یکی از مهم‌ترین آنها است، گرچه قرآن مجید تمام زوایای آن را به خاطر اختصار تشریح نکرده ولی با یک جمله کوتاه (وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ) ***** ۱- «نور الثقلین» جلد ۲ صفحه ۴۲۲ و «تفسیر قرطبی» جلد ۵ صفحه ۳۳۹۸. (صفحه ۴۵۲) شدت این طوفان را بیان کرده است. یوسف از میدان این مبارزه روسفید درآمد به سه دلیل: نخست این که خود را به خدا سپرد و پناه به لطف او برد (مَعاذَ اللّه) و دیگر این که توجه به نمک شناسی نسبت به عزیز مصر که در خانه او زندگی می‌کرد و با توجه به نعمت‌های بی‌پایان خداوند که او را از قعر چاه وحشتناک به محیط امن و

آرامی رسانید، وی را بر آن داشت که به گذشته و آینده خویش بیشتر بیندیشد و تسلیم طوفان‌های زود گذر نشود، سوم این که خودسازی یوسف و بندگی توأم با اخلاص او که از جمله «إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِینَ» استفاده می‌شود به او قوت و قدرت بخشید که در این میدان بزرگ در برابر وسوسه‌های مضاعفی که از درون و برون به او حمله‌ور بود زانو نزند و این درسی است برای همه انسانهای آزاده‌ای که می‌خواهند در میدان جهاد نفس بر این دشمن خطرناک پیروز شوند. امیر مؤمنان علی در دعای صباح چه زیبا می‌فرماید: «وَ انْ خَذَلَنی نَصْرُکَ عِنْدَ مُحارَبَةِ النَّفْسِ وَ الشَّیطانِ فَقَدْ وَکَلَنی خِذْلانُکَ اِلی حَیْثُ النَّصَبِ وَ الْحِرْمانِ: اگر به هنگام مبارزه با نفس و شیطان از یاری تو محروم بمانم این محرومیت مرا به رنج و حرمان می‌سپارد و امیدی به نجات من نیست». در حدیثی می‌خوانیم: «اِنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله بَعَثَ سَرِیَّةً فَلَمّا رَجَعُوا قالَ مَرْحَبا بِقَوْمٍ قَضَوُا الْجِهادَ الاَصْغَرَ وَ بَقِیَ عَلَیْهِمُ الْجِهادُ الاَکْبَرُ، فَقیلَ یا رَسُولُ اللّهِ مَا الْجِهادُ الاَکْبَرُ قالَ جِهادُ النَّفْسِ: پیامبر صلی الله علیه و آله گروهی از مسلمانان را به سوی جهاد فرستاد هنگامی که (با تن‌های خسته و بدن‌های مجروح) بازگشتند فرمود: آفرین بر گروهی که جهاد اصغر را انجام دادند، ولی وظیفه جهاد اکبر بر آنها باقی مانده، عرض کردند: ای رسول خدا جهاد اکبر چیست؟ فرمود: جهاد با نفس». (۱) علی علیه‌السلام می‌فرماید: «المجاهد من جاهد نفسه: مجاهد حقیقی کسی است که با هوس‌های سرکش نفس بجنگد». (۲) و از امام صادق علیه‌السلام نقل شده: «مَنْ مَلَکَ نَفْسَهُ اذا رَغِبَ وَ اذا رَهِبَ وَ اذَا اشْتَهی وَ اذا غَضِبَ وَ اذا رَضِیَ، حَرَّمَ اللّهُ جَسَدَهُ عَلَی النّارِ: کسی که بر خویشتن در چند حالت مسلط باشد به هنگام تمایل و به هنگام ترس و به هنگام شهوت و به هنگام غضب و به هنگام رضایت و خشنودی از کسی ***** ۱- «وسائل الشیعه» ، جلد ۱۱، صفحه ۱۲۲. ۲- «وسائل الشیعه» ، جلد ۱۱، صفحه ۱۲۲. (صفحه ۴۵۳) (آن چنان بر اراده خویش مسلط باشد که این امور، او را از فرمان خدا منحرف نسازد) خداوند جسد او را بر آتش حرام می‌کند». (۱)

پاداش اخلاص، امداد غیبی است

قرآن مجید نجات یوسف را از این گرداب خطرناک که همسر عزیز بر سر راه او ایجاد کرده بود به خدا نسبت می‌دهد و می‌گوید: ما سوء و فحشاء را از یوسف برطرف ساختیم. ولی با توجه به جمله بعد که می‌گوید او از بندگان مخلص ما بود این حقیقت روشن می‌شود که خداوند بندگان مخلص خود را هرگز در این لحظات بحرانی تنها نمی‌گذارد و کمک‌های معنوی خود را از آنان دریغ نمی‌دارد، بلکه با الطاف خفیه خود و مددهای غیبی که توصیف آن با هیچ بیانی ممکن نیست، بندگان خود را حفظ می‌کند و این در واقع پاداشی است که خدای بزرگ به اینگونه بندگان می‌بخشد، پاداش پاکی و تقوا و اخلاص. ضمنا تذکر نکته‌ای نیز لازم است که در آیات فوق یوسف از بندگان مخلَص به صورت اسم مفعولی ذکر شده یعنی خالص شده، نه به صورت مخلِص به صورت اسم فاعلی که به معنی خالص کننده است. دقت در آیات قرآن نشان می‌دهد که مخلِص (به کسر لام) بیشتر در مواردی به کار رفته است که انسان در مراحل نخستین تکامل و در حال خودسازی بوده است، «فَإِذا رَکِبُوا فِی الْفُلْکِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ: هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند خدا را با اخلاص می‌خوانند» (۶۵ / عنکبوت) وَ ما أُمِرُوا إِلَّا لِیَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ: به آنها فرمان داده نشد مگر این که خدا را با اخلاص پرستش کنند» (۵ / بینه). ولی مخلَص (به فتح لام) به مرحله عالی که پس از مدتی جهاد با نفس، حاصل می‌شود گفته شده است، همان مرحله‌ای که شیطان از نفوذ وسوسه‌اش در انسان مأیوس می‌شود، در حقیقت بیمه الهی می‌گردد، «قالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ إِلاَّ عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ: شیطان گفت به عزتت سوگند که همه آنها را گمراه می‌کنم مگر بندگان مخلصت را» (۸۲ و ۸۳ / ص) و یوسف به این مرحله رسیده بود که در آن حالت بحرانی، همچون کوه استقامت کرد و باید کوشید تا ***** ۱- «وسائل الشیعه» ، جلد ۱۱، صفحه ۱۲۲. (صفحه ۴۵۴) به این مرحله رسید.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«هَمّ»: این واژه به چند معنا آمده است: ۱ به مفهوم آهنگ و تصمیم بر کاری نظیر این آیه: إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ یَبْسُطُوا إِلَیْکُمْ أَیْدِیَهُمْ... (۱) ۲ به مفهوم گذشتن اندیشه‌ای در خاطر، اگر چه تصمیم بر انجام آن نیز گرفته نشود؛ نظیر این آیه شریفه إِذْ هَمَّتْ طائِفَتانِ مِنْکُمْ أَنْ تَفْشَلا وَ اللَّهُ وَلِیُّهُما (... ۲) ۳ به مفهوم نزدیک شدن به انجام کاری، وقتی گفته می‌شود: هَمَّ فُلانٌ أَنْ یَفْعَلَ کَذا، منظور و مفهوم این است که نزدیک بود فلانی این کار را انجام دهد. ۴ به مفهوم دلخواه و خواست دل، نظیر «هـذا اَهَمُّ الاَشْیاءِ عِنْدی» این، نزدیکترین چیزها نزد من است. در آیه شریفه جز به مفهوم نخست به هر یک از سه معنا می‌توان تفسیر کرد. در ادامه سخن در این مورد و ترسیم شکوه معنوی و شکست ناپذیری قهرمان بهترین داستانها در برابر جاذبه‌ها و وسوسه‌ها می‌فرماید: وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْ لا ـ أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ و آن زن کاخ نشین آهنگ یوسف کرد و او نیز اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ آن زن می‌کرد...

دو دیدگاه

در تفسیر این فراز در مرحله نخست دو نظر است: ۱ به باور بیشتر مفسّران از یوسف هیچ لغزش و گناهی حتی گناه صغیره سر نزد و آهنگ آن را نیز نکرد تا از انجام آن پشیمان و روی‌گردان گردد. ۲ امّا دیدگاه دیگری بر آن است که او آهنگ بر کار گرفت، امّا بی‌درنگ از آن روی گردانید. ۱. سوره مائده، آیه ۱۱. ۲. سوره آل عِمران، آیه ۱۲۲. (صفحه ۴۵۵) و از دیدگاه پاره‌ای دیگر همچون «حَسَن» می‌توان دو واژه «هَمَّ بِها» را به خواسته غریزی و کشش طبیعی انسان که خدا در وجود او آفریده است و به خودی خود گناه نیست معنا کرد و گفت: آنچه آن زن آهنگ آن را نمود و می‌خواست، زشت‌ترین خواسته‌ها بود، امّا آنچه یوسف می‌خواست، همان چیزی بود که خدا در وجود هر مردی کشش به سوی جنس مخالف آفریده است و نه فراتر از آن که گناه است و مقام یوسف از آن بسی والاتر و بالاتر است. از «ابن عبّاس» در این مورد آورده‌اند که گفت: آهنگ آن زن، آهنگ به گناه و زشتی بود، امّا آهنگ یوسف این بود که دلش می‌خواست که زن زیبایی چون زلیخا، همسر قانونی و مشروع او باشد، که در این صورت نیز متعلق «لولا» حذف شده است. با اینکه واژه «هَمَّ» در آیه مورد بحث به یک سبک و سیاق آمده است، چگونه می‌توان متعلّق آن را دوگونه گرفت و بر این، باور بود که آهنگ آن زن به سوی گناه و زشتی بود، امّا آهنگ یوسف به سوی کاری جز گناه و زشتی؟! واقعیت این است که از ظاهر آیه شریفه نمی‌توان چنین برداشتی نمود و متعلّق آن دو آهنگ و یا «هَمَّ» را دریافت؛ از این رو باید این نکته را از دیگر آیات و دلایل به دست آورد. به باور ما بر اساس گواهی قرآن و روایات می‌توان متعلّق آهنگ آن زن را گناه و زشتی گرفت که این دریافت با دلایل عقلی نیز ناساز گاری ندارد، امّا به گواهی قرآن و روایات و دلایل عقلی نمی‌توان متعلق آهنگ یوسف را گناه و لغزش گرفت، برای نمونه: ۱ قرآن به روشنی و صراحت نشان می‌دهد که آن زن آهنگ گناه داشت: «وَ راوَدَتْهُ الَّتی هُوَ فی بَیْتِها عَنْ نَفْسِهِ» (... ۱) ۲ و نشان می‌دهد که زنان کاخ‌نشین نیز از این عشق سوزان و آهنگ و تصمیم او خبر داشتند و وی را سرزنش می‌کردند: «وَ قالَ نِسْوَةٌ فِی الْمَدینَةِ امْرَأَتُ الْعَزیزِ تُراوِدُ فَتاها عَنْ نَفْسِهِ» (... ۲) ۱. سوره یوسف، آیه ۲۳. ۲. سوره یوسف، آیه ۳۰. (صفحه ۴۵۶) ۳ و روشنگری می‌کند که آن زن سرانجام به پاکی و قداست یوسف و گناه خود اعتراف کرد: «اَلْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ» (... ۱) ۴ و این حقیقت را در محفلی که برای زنان آراسته بود به صراحت بر زبان آورد: «وَ لَقَدْ راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ» (... ۲) و افزون بر قرآن و روایات، همه مفسرین نیز بر آنند که آن زن کاخ نشین در اندیشه گناه و زشتی بود. با این بیان می‌توان گفت متعلق آهنگ او در آیه شریفه گناه است.

امّا قداست و پاکی یوسف

امّا در مورد یوسف نمی‌توان متعلق آهنگ را جز به قداست و پاکی تفسیر کرد؛ چرا که از سویی دلایل عقلی به روشنی و استواری نشانگر آن است که انجام گناه و آهنگ انجام آن از یوسف و دیگر پیامبران خدا نشاید و این با مقام والای وحی و رسالت و عصمت و مصونیت آنان از لغزش سخت ناسازگار است، از دیگر سو با انبوه روایات رسیده در این مورد و از سوی سوّم با خود قرآن شریف که تنها برخی از آیات همین سوره که نشانگر این واقعیت است ترسیم می گردد. ۱ قرآن در ادامه آیه مورد بحث به پاکی و قداست یوسف از بدی و گناه گواهی می‌دهد «کَذلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ» (... ۳) ۲ و نیز این پاکی را از زبان خود او مورد تأکید قرار می‌دهد. «ذلِکَ لِیَعْلَمَ أَنِّی لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَیْبِ». (۴) ۳ و گواهی زنان کاخ‌نشین را در قداست او می‌آورد که گفتند: از یوسف هیچ بدی و لغزشی سراغ ندارند: قُلْنَ حاشَ لِلَّهِ ما عَلِمْنا عَلَیْهِ مِنْ سُوءٍ (... ۵) و روشن است که آهنگ گناه از بزرگترین بدیهاست. ۱. سوره یوسف، آیه ۵۱. ۲. سوره یوسف، آیه ۳۲. ۳. سوره یوسف، آیه ۲۴. ۴. سوره یوسف، آیه ۵۲. ۵. سوره یوسف، آیه ۵۱. (صفحه ۴۵۷) ۴ و نیز آیاتی که گناه را به گردن آن زن می گذارد و یوسف را بی گناه می‌شمارد که گذشت. (۱) با این بیان، این دیدگاه روشنگری می کند که یوسف هر گز آهنگ گناه نکرد و هیچ لغزشی از او سر نزد.

دیدگاه دوّم

امّا دیدگاه دوّم در تفسیر آیه مورد بحث، سخنانی می گوید: که هرگز در خور شأن رسالت و نبّوت و مقام والای پیامبران خدا نیست. این دیدگاه بر آن است که یوسف آهنگ گناه کرد و یا دست به سوی جامه آن زن برد که خدا او را از این کار باز داشت.

دیدگاه‌ها در مورد «برهان پروردگار»

در مورد برهانی که به یوسف نشان داده شد، دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور «جُبّائی» و «ابن کَعْب» ، منظور از برهان مورد بحث، همان دلیل و برهانی است که در مورد زشتی زنا و کیفر دردناک آن مقرر فرموده است و این به یوسف ارائه گردید. ۲ اما به باور «ابو مُسلِم» ، منظور از این برهان پروردگار همان ادب و سیره اخلاقی و انسانی است که خدا به پیامبران و مقربان در گاه خود ارزانی داشته و آنان را به گونه‌ای ساخته و پرداخته است که از آلودگی به گناه و زشتی به دور و به ارزش‌های انسانی و اخلاقی آراسته‌اند و یوسف از آنان بود. ۳ از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: عامل توانمندی که در پیامبران خدا باعث پاکی و قداست آنان است و آنان را از نزدیک شدن به گناه باز می‌دارد، مقام والای رسالت و فرزانگی و بینش ژرفی است که از هر زشتی و گناه جلوگیری می کند و یوسف نیز به این ویژگیها آراسته و از هر لغزش و گناهی پیراسته بود. ۱. نظیر آیات: ۵۱ و ۳۲ و ۳۰ و ۲۲. (صفحه ۴۵۸) ۴ از چهارمین امام نور آورده‌اند که: منظور از برهان مورد اشاره این بود که در سالن کاخ و همان جایی که از سوی آن زن کاخ نشین برای گناه آماده شده بود، بت بزرگی بود که در برابر آنان بود و زلیخا پارچه بر روی آن افکند. یوسف به او گفت: اگر تو از بت بی‌جان و توانی شرم می کنی، برای من زیبنده تر است که از پروردگار یکتا و توانای خویش پروا کنم و از هر اندیشه‌ای، جز آنچه مورد خشنودی اوست دوری جویم. ۵ و پاره‌ای نیز بر آنند که منظور از برهان مورد بحث، مهر و لطف ویژه خدا به یوسف است که در آن شرایط سخت و نظیر آن، او را پاک و پاکیزه داشت و این همان مقام والای عصمت است؛ چرا که عصمت عبارت از لطفی است که دارنده آن را از زشتی و گناه پاک و پیراسته و به ارزش‌ها و والاییها آراسته می‌سازد. منظور از واژه «رَأی» در آیه مورد بحث نیز ممکن است دانش و دانایی و یا دریافت باشد. در مورد این «برهان» سخنان پوچ و بی‌اساسی نیز گفته شده است که از حقیقت به دور و با مقام والای رسالت و پیامبران در تضّاد و با اصل تکلیف و آزادی انتخاب نیز ناسازگار است. برای نمونه: ۱ به باور پاره‌ای منظور از «برهان» پروردگار» آن بود که یوسف در آن حال و هوا، ندایی رسا به گوشش رسید که: هان ای پسر یعقوب، به سان پرنده‌ای مباش که بال و پر دارد، امّا اگر دست به زشتی و گناه یازد پر و بال آن می‌ریزد. ۲ و یا

می‌گویند: در آن حال پدرش یعقوب در حالی که انگشت حیرت بر دهان داشت در برابر دیدگان او مجسّم شد. ۳ و یا دستی را دید که در آن نوشته‌هایی به نمایش نهاده شده و او را از گناه و زشتی باز می‌دارد و به او هشدار می‌دهد، امّا یوسف به آن دست توجّه نشان نداد و کار به جایی رسید که خدا جبرئیل را فرستاد و به او گفت: پیش از آنکه بنده خوب من به گناه آلوده گردد او را دریاب و جبرئیل آمد و یوسف به ناگاه او را دید که انگشت حیرت بر دهان در برابر او ایستاده است. گفتنی است که این بافته‌های پوچ و بی اساس هم با مقام والای رسالت ناسازگار (صفحه ۴۵۹) است و هم از حقیقت به دور؛ و افزون بر آن با اصل اختیار و آزادی در گزینش رسم و راه و اصل تکلیف نمی‌سازد و سبب می‌شود که قهرمان بهترین داستانها را در پروا و پاکی از گناه و پیروزی در آن میدان آزمون، در خور هیچ گونه پاداش و ستایشی ندانیم. به باور ما این بافته‌ها بدترین سخنانی است که در مورد شخصیت والای یوسف، آن پیامبر بزرگ خدا، گفته شده است. در ادامه آیه شریفه می‌فرماید: کَذلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ و اینگونه این برهان را به یوسف نشان دادیم تا بدی و زشتکاری را از نزدیک شدن به او باز داریم. به باور پاره‌ای منظور از دو واژه «سُوء» و «فَحْشاء» ، بدی و زنا می‌باشد. إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصینَ. چرا که او از بندگان خالص و پاکدل ما بود و ما او را به مقام والای رسالت برگزیدیم. اگر واژه «مُخْلص» را به کسر لام بخوانیم، منظور این است که: او در یکتاپرستی و توحید گرایی، از بندگان خالص ما بود و در کارهایش اخلاص داشت و تنها خشنودی خدا را می‌جست. گفتنی است که این فراز از آیه شریفه دلیل روشنی بر قداست و پاکی یوسف و شکوه و عظمت آن بزرگوار است و نشانگر این نکته است که او نه گناه کرد و نه آهنگ گناه و زشتی.

حق شناسی و نمک شناسی(۱)

انسان به طور طبیعی حق شناس و قدردان آفریده شده است و اگر بتواند این ویژگی انسانی را در سازمان وجود خود بپرورد و شکوفا سازد، بدین وسیله هم از آفتها مصون می‌ماند و هم بهتر و بیشتر و سریع‌تر خود را به ارزش‌ها آراسته ۱. مترجم. (صفحه ۴۶۰) می‌سازد و به یکتا آفریدگار هستی که ارزانی دارنده نعمت‌هاست دل می‌بندد. آیه شریفه نشانگر آن است که یکی از رازهای سرفرازی قهرمان بهترین داستانها همین ویژگی حق شناسی و نمک شناسی است؛ چرا که در برابر دعوت به گناه فرمود: نه، هرگز! «إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوایَ» ... او پروردگار من است و موقعیت و جایگاه مرا گرامی داشته و گرامی خواسته است.

رابطه اخلاص با سرفرازی و نجات(۱)

از این دو آیه و دیگر آیات قرآنی رابطه روشنی میان اخلاص و خودسازی از یک سو و پیروزی و سرفرازی از سوی دیگر به چشم می‌خورد که بسی درس آموز است. این آیات نشانگر آن است که اگر فرد و خانواده و جامعه و تمدّنی، خدای هستی را شناخت و به او اخلاص ورزید و بندگی خالصانه او را برگزید، مورد حمایت جدّی قرار می‌گیرد به گونه‌ای که در برابر شیطان و شیطان صفتان و هواهای شیطانی بیمه می‌گردد و شکست‌ناپذیر جلوه می‌کند. این همان حقیقتی است که شیطان آن را دریافت و گفت: بار خدایا به عزت و اقتدارت سوگند که همه مردم را وسوسه نموده و به دوزخ و نگونساری می‌کشم مگر بندگان خالص و مخلص تو را که به حریم آنان راه ندارم. «قالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعینَ إِلاَّ عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصینَ.» (۲) و این سومین راز سرفرازی قهرمان بهترین داستانهاست که خدا بدین صورت آن را ترسیم می‌کند. «کَذلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصینَ» (۳) آری ما چنین کردیم تا بدی و زشتی را از یوسف بازگردانده و دور سازیم؛ چرا که او از بندگان خالص و مخلص ما بود. ۱. مترجم. ۲. سوره صاد، آیه ۸۲ – ۸۳. ۳. سوره یوسف، آیه ۲۴. (صفحه ۴۶۱)

۹۱. «وَ اسْتَبَقَا الْبابَ وَ...

آیه

«وَ اسْتَبَقَا الْبابَ وَ قَدَّتْ قَمیصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَ أَلْفَیا سَیِّدَها لَدَی الْبابِ قالَتْ ما جَزاءُ مَنْ أَرادَ بِأَهْلِکَ سُوءاً إِلاَّ أَنْ یُسْجَنَ أَوْ عَذابٌ أَلیمٌ»

ترجمه

و هر دو به سوی در دویدند (در حالی که همسر عزیز، یوسف را تعقیب می کرد و) پیراهن او را از پشت پاره کرد و در این هنگام آقای آن زن را دم در یافتند، آن زن گفت: کیفر کسی که نسبت به اهل تو اراده خیانت کند جز زندان و یا عذاب دردناک چه خواهد بود؟ (۲۵ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

طشت رسوایی همسر عزیز از بام افتاد

«اِسْتِباق» در لغت به معنی سبقت گرفتن دو یا چند نفر از یکدیگر است و «قَدَّ» به معنی پاره شده از طرف طول است، همانگونه که «قَطّ» به معنی پاره شدن از عرض است، لذا در حدیث داریم «کانَتْ ضَرَباتُ عَلِیِّ بْنِ اَبیطالِبِ اَبْکارا کانَ اذَا اعْتَلی قَدَّ وَ اِذَا اعْتَرَضَ قَطَّ: ضربه‌های علی بن ابیطالب در نوع خود بی‌سابقه بود، هنگامی که از بالا ـ ضربه می‌زد، تا پایین می‌شکافت و هنگامی که از عرض، ضربه می‌زد دو نیم می کرد». (۱)از ماده «اِلْفاء» به معنی یافتن ناگهانی است و تعبیر از شوهر به «سَیِّد» به طوری که بعضی از مفسران گفته‌اند طبق عرف و عادت مردم مصر بوده که زن‌ها شوهر خود را «سَیِّد» خطاب می کردند و در فارسی امروز هم زنان از همسر خود تعبیر به «آقا» می کنند. مقاومت سرسختانه یوسف همسر عزیز را تقریبا مأیوس کرد، ولی یوسف که در این دور مبارزه در برابر آن زن عشوه گر و هوس‌های سرکش نفس، پیروز شده بود احساس کرد که اگر بیش از این در آن لغزشگاه بماند خطرناک است و باید خود را از آن محل دور سازد و لذا «با سرعت به سوی در کاخ دوید تا در را باز کند و خارج شود، همسر عزیز نیز بی‌تفاوت نماند، او نیز به دنبال یوسف به سوی در دوید تا مانع خروج او شود و برای این منظور، پیراهن او را از پشت سر گرفت و به عقب کشید، به طوری که پشت پیراهن از طرف طول پاره شد» (وَ اسْتَبَقَا الْبابَ وَ قَدَّتْ قَمیصَهُ مِنْ دُبُرٍ). ولی هر طور بود، یوسف خود را به در رسانید و در را گشود، ناگهان عزیز ***** ۱- «مجمع البیان» ، ذیل آیه. (صفحه ۴۶۲) مصر را پشت در دیدند، به طوری که قرآن می گوید: «آن دو، آقای آن زن را دم در یافتند» (وَ أَلْفَیا سَیِّدَها لَدَی الْبابِ). در این هنگام که همسر عزیز از یک سو خود را در آستانه رسوایی دید و از سوی دیگر شعله انتقام‌جویی از درون جان او زبانه می کشید، نخستین چیزی که به نظرش آمد این بود که با قیافه حق بجانبی رو به سوی همسرش کرد و یوسف را با این بیان متهم ساخت، «صدا زد کیفر کسی که نسبت به اهل و همسر تو، اراده خیانت کند، جز زندان یا عذاب الیم چه خواهد بود؟» (قالَتْ ما جَزاءُ مَنْ أَرادَ بِأَهْلِکَ سُوءاً إِلاَّ أَنْ یُسْجَنَ أَوْ عَذابٌ أَلیمٌ). جالب این که این زن خیانتکار تا خود را در آستانه رسوایی ندیده بود فراموش کرده بود که همسر عزیز مصر است، ولی در این موقع با تعبیر «أَهْلِکَ» (خانواده تو) می‌خواهد حسّ غیرت عزیز را برانگیزد که من مخصوص توأم نباید دیگری چشم طمع در من بدوزد، این سخن بی‌شباهت به گفتار فرعون مصر در عصر موسی نیست، که به هنگام تکیه بر تخت قدرت می گفت: «اَلَیْسَ لی مُلْکُ مِصْرَ: آیا کشور مصر از آن من نیست» (۵۱ / زخرف) اما به هنگامی که تخت و تاج خود را در خطر و ستاره اقبال خویش را در آستانه افول دید گفت: این دو برادر (موسی و هارون) می‌خواهند شما را از «سرزمینتان» خارج سازند، «یُریدانِ اَنْ یُخْرِجاکُمْ مِنْ اَرْضِکُمْ» (۶۳ / طه). نکته قابل توجه دیگر این که همسر عزیز مصر، هرگز نگفت یوسف قصد سویی درباره من داشته بلکه درباره میزان مجازات او با عزیز مصر صحبت کرد، آن چنان که گویی اصل مسأله مسلّم است و سخن

از میزان کیفر و چگونگی مجازات او است و این تعبیر حساب شده در آن لحظه‌ای که می‌بایست آن زن دست و پای خود را گم کند نشانه شدت حیله‌گری او است و باز این تعبیر که اول سخن از زندان می‌گوید و بعد گویی به زندان هم قانع نیست، پا را فراتر می‌گذارد و از «عَذاب اَلیم» که تا سرحد شکنجه و اعدام پیش می‌رود، حرف می‌زند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«قَدّ»: دریده شدن و چاک خوردن لباس از طول آن. (صفحه ۴۶۳)

فرار قهرمانانه یوسف از لغزشگاه گناه

در این آیه شریفه، قرآن از فرار قهرمانانه یوسف از آن لغزشگاه پر خطر گزارش می‌دهد و می‌فرماید: وَ اسْتَبَقَا الْباب یوسف از پیش و آن زن از پی او، هر دو به سوی در شتافتند، به گونه‌ای که هر کدام در این اندیشه بود که زودتر از دیگری به در کاخ برسد؛ با این تفاوت که یوسف می‌خواست هر چه زودتر از دست آن زن بگریزد و آن لغزشگاه پر مخاطره‌ای را که برایش ساخته‌اند ترک کند و به گناه آلوده نگردد، اما بانوی کاخ بر این نقشه بود که از فرار آن آزاد مرد جلوگیری کند و پیش از خارج شدن او از سالن کاخ، جلوی در را بگیرد و خواسته‌اش را از او بخواهد و به هوای دل خویش برسد. وَ قَدَّتْ قَمیصَهُ مِنْ دُبُرٍ و در این اندیشه خود را به یوسف رساند و از پشت‌سر وی پیراهنش را گرفت و به شدت کشید و چاک زد، چرا که یوسف در حال فرار بود و او نیز از پشت سر، فراری را تعقیب می‌کرد. وَ أَلْفَیا سَیِّدَها لَدَی الْبابِ و شگفت این بود که با خارج شدن از در، شوهر آن زن را در آستانه دریافتند. گفتنی است که بدان دلیل آیه شریفه شوهر او را «سید» می‌خوانند که آقا و صاحب اختیار آن زن بود. قالَتْ ما جَزاءُ مَنْ أَرادَ بِأَهْلِکَ سُوءاً إِلَّا أَنْ یُسْجَنَ أَوْ عَذابٌ أَلیمٌ. آن زن که از سویی خود را در آستانه رسوایی و از دگر سو شکست خورده می‌دید، پیشدستی کرد و با قیافه حق بجانبی گفت: کیفر کسی که در اندیشه خیانت به خانواده تو باشد، جز این نیست که او را زندانی کنی و یا زیر تازیانه‌هایی دردناک شکنجه‌اش نمایی تا برای همه عبرت‌انگیز باشد. به بیان برخی اگر زلیخا در عشق و مهرش نسبت به یوسف صداقت داشت و به راستی عاشق او بود، این تهمت را به او نمی‌زد و گناه و رسوایی خویش را به پندار خود به گردن او نمی‌افکند. آری، از همین گفتارش این نکته دریافت می‌گردد که بنیاد مهر و عشق او بر پایه خود دوستی و شهوت بود و نه مهر و صفا. (صفحه ۴۶۴)

۹۲. آیه (شاهد که بود؟)

اشاره

قالَ هِیَ راوَدَتْنی عَنْ نَفْسی وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ أَهْلِها إِنْ کانَ قَمیصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْکاذِبینَ (یوسف) گفت: او مرا با اصرار به سوی خود دعوت کرد و در این هنگام شاهدی از خانواده آن زن شهادت داد که اگر پیراهن او از پیش‌رو پاره شده آن زن راست می‌گوید و او از دروغگویان است. (۲۶ / یوسف) وَ إِنْ کانَ قَمیصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَکَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقینَ و اگر پیراهنش از پشت‌سر پاره شده آن زن دروغ می‌گوید و او از راستگویان است. (۲۷ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

در این که شهادت دهنده چه کسی بود که پرونده یوسف و همسر عزیز را به این زودی جمع و جور و مختومه ساخت و بی گناه را از گنهکار آشکار نمود، در میان مفسّران گفتگو است، بعضی گفته‌اند یکی از بستگان همسر عزیز مصر بود و کلمه «مِنْ أَهْلِها» گواه بر این است، او مرد حکیم و دانشمند و باهوشی بوده است که در این ماجرا که هیچ شاهد و گواهی ناظر آن نبوده، توانست از شکاف پیراهنی حقیقت حال را ببیند و می گویند این مرد از مشاوران عزیز مصر و در آن ساعت، همراه او بوده است.

حمایت خدا در لحظات بحرانی

درس بزرگ دیگری که این بخش از داستان یوسف به ما می‌دهد، همان حمایت وسیع پروردگار است که در بحرانی‌ترین حالات به یاری انسان می‌شتابد و به مقتضای «یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ» از طرفی که هیچ باور نمی کرد روزنه امید برای او پیدا می‌شود و شکاف پیراهنی سند پاکی و برائت او می گردد، همان پیراهن حادثه سازی که یک روز، برادران یوسف را در پیشگاه پدر به خاطر پاره نبودن رسوا می کند و روز دیگر همسر هوسران عزیز مصر را به خاطر پاره بودن و روز دیگر نور (صفحه ۴۶۵) آفرین دیده‌های بی‌فروغ یعقوب است و بوی آشنای آن همراه نسیم صبحگاهی از مصر به کنعان سفر می کند و پیر کنعانی را بشارت به قدوم موکب بشیر می‌دهد. به هر حال خدا الطاف خفیّه‌ای دارد که هیچ کس از عمق آن آگاه نیست و به هنگامی که نسیم این لطف می‌وزد، صحنه‌ها چنان دگرگون می‌شود که برای هیچ کس حتّی هوشمندترین افراد قابل پیش‌بینی نیست. پیراهن با تمام کوچکیش که چیز مهمّی است، گاه می‌شود چند تار عنکبوت مسیر زندگی قوم و ملتی را برای همیشه عوض می کند، آن چنان که در داستان غار ثَوْر و هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله واقع شد. وَ إِنْ کانَ قَمیصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَکَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقینَ و اگر پیراهنش از پشت‌سر پاره شده آن زن دروغ می گوید و او از راستگویان است. چه دلیلی از این زنده‌تر، چرا که اگر تقاضا از طرف همسر عزیز بوده، او به پشت سر یوسف دویده است و یوسف در حال فرار بوده که پیراهنش را چسبیده، مسلما از پشت پاره می‌شود و اگر یوسف به همسر عزیز هجوم برده و او فرار کرده یا رو در رو به دفاع از خویش برخاسته، مسلما پیراهن یوسف از جلو پاره خواهد شد و چه جالب است که این مسأله ساده پاره شدن پیراهنی، مسیر زندگی بی گناهی را تغییر دهد و همین امر کوچک سندی بر پاکی او و دلیلی بر رسوایی مجرمی گردد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

بیان حقیقت ماجرا

یوسف در دفاع از کرامت و آبروی خویش ناگزیر از بیان حقیقت شد؛ و اگر بانوی کاخ آن تهمت بزرگ را به او نمی‌زد و آن دروغ رسوا را بر زبان نمی‌راند، یوسف نیز پرده از روی کار زشت و ظالمانه او برنمی‌داشت و حقیقت را بر زبان نمی‌آورد و نمی‌فرمود این نسبت ناروایی که زلیخا به من می‌دهد تهمت ناروایی بیش نیست و خود او بود که این تقاضای زشت و نادرست را طرح کرد. قرآن در ترسیم بیان یوسف می‌فرماید: قالَ هِیَ راوَدَتْنی عَنْ نَفْسی (صفحه ۴۶۶) یوسف گفت: او بر خلاف میل من با نرمی و رفاقت به سراغ من می‌آمد و با اصرار خواسته ناروای خود را می‌خواست. وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ أَهْلِها و از پی آن، گواهی از خانواده و نزدیکان بانوی کاخ گواهی داد که ... برخی از جمله «ابن عبّاس» می گویند: گواهی که در آیه شریفه به آن اشاره رفته است، کودکی شیرخوار بود که در گهواره قرار داشت و برخی بر آنند که این گواه خواهرزاده زلیخا و سه ماهه بود. و در بیان دیگری از گروهی همچون «حَسَن» ، «عکرمه» و «ابن عبّاس» آمده است که گواه مورد اشاره مرد فرزانه‌ای از خاندان زلیخا بود که

به پاکدامنی یوسف گواهی داد. و «جُبّائی» می گوید: گواه مورد اشاره همان مرد فرزانه بود؛ چرا که اگر کودک خردسال می‌بود، خودِ گفتارش معجزه بود و دیگر نیازی به استدلال نداشت. إِنْ کانَ قَمیصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَ هُوَ مِنَ الْکاذِبینَ. گواه مورد اشاره استدلال کرد که اگر پیراهن یوسف از جلو چاک خورده باشد، بانوی کاخ درست می گوید و یوسف به ناروا خود را بی گناه و پاک می‌خواند و از دروغگویان است؛ چرا که چاک خوردن پیراهن یوسف از جلو نشانه این است که او به سوی بانو رفته و وی از خود دفاع کرده است؛ امّا اگر پیراهن یوسف از پشت دریده شده روشنگر آن است که طلب از سوی بانوی کاخ بوده و یوسف از دست او می گریخته است. وَ إِنْ کانَ قَمیصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَکَذَبَتْ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقینَ و اگر پیراهن او از پشت دریده شده، بانوی کاخ دروغ می گوید و یوسف راستگو و بی گناه است. (صفحه ۴۶۷)

۹۳. «فَلَمَّا رَأی قَمیصَهُ قُدَّ ...

آیه

«فَلَمَّا رَأی قَمیصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قالَ إِنَّهُ مِنْ کَیْدِکُنَّ إِنَّ کَیْدَکُنَّ عَظیمٌ»

ترجمه

هنگامی که (عزیز مصر) دید پیراهن او (یوسف) از پشت سر پاره شده گفت: این از مکر و حیله شماست که مکر و حیله شما زنان عظیم است. (۲۸/یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

عزیز مصر، این داوری را که بسیار حساب شده بود پسندید و در پیراهن یوسف خیره شد، «و هنگامی که دید پیراهنش از پشت‌سر پاره شده (مخصوصا با توجه به این معنی که تا آن روز دروغی از یوسف نشنیده بود) رو به همسرش کرد و گفت: این کار از مکر و فریب شما زنان است که مکر شما زنان، عظیم است».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«کید»: درخواست چیزی از دیگری بر خلاف رضایت قلبی او، چنانکه زلیخا چیزی از یوسف می‌خواست که او هرگز بدان تمایل نداشت و نمی‌پذیرفت.

واکنش عزیز مصر

عزیز مصر، پس از شنیدن استدلال هوشمندانه گواه مورد اشاره، پیش آمد تا خود موضوع را مورد رسیدگی قرار دهد. و از پی آن هنگامی که دید پیراهن یوسف از پشت سر او چاک خورده است، به خیانت زلیخا پی برد و به همسرش گفت: اینکار ناروا از نیرنگ شما زنان است و راستی که نیرنگ شما بزرگ و سهمگین است. پاره‌ای بر آنند که این فراز ادامه استدلال همان گواه منصف و هوشمند است و او بدان دلیل نیرنگ زنان را به بزرگی وصف کرد که آن زن وقتی همسرش را در آستانه در کاخ دید، بی‌آنکه به کمترین ترس و یا سرگردانی و حیرتی دچار گردد، بی‌درنگ گناه خود را به گردن بی گناهی پاکدامن افکند و به

یوسف تهمت زد و نیز بـدان دلیل که نیرنگ زنان گرچه اندک نیز باشد در دل مردان بیش از تدبیر (صـفحه ۴۶۸) و حیله مردان اثر می گذارد، اگرچه نیرنگ بسیاری بیندیشند. (صفحه ۴۶۹)

۹۴. «یُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هذا ...

آیه

«یُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هذا وَ اسْتَغْفِری لِذَنْبِکِ إِنَّکِ کُنْتِ مِنَ الْخاطِئینَ»

ترجمه

یوسف، از این موضوع صرف نظر کن و تو ای زن نیز از گناهت استغفار کن که از خطاکاران بودی. (۲۹ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این هنگام عزیز مصـر از ترس این که، این ماجرای اسف انگیز بر ملا نشود و آبروی او در سـرزمین مصر، بر باد نرود، صلاح این دیـد که سـر و ته قضـیّه را به هم آورده و بر آن سـرپوش نهد، رو به یوسف کرد و گفت: «یوسف تو صـرف نظر کن و دیگر از این ماجرا چیزی مگو» سپس رو به همسرش کرد و گفت: «تو هم از گناه خود استغفار کن که از خطاکاران بودی».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«خطیئـة»: گنـاه و کـاری که بر خلاـف فرزانگی است و نیز به مفهوم انحراف از راه راست آمـده است. در ادامه سـخن در این مورد قرآن به تدبیر آن گواه هوشـمند و یا عزیز مصـر به پایان بخشیدن به این ماجرا پرداخته و می‌فرماید: یُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هذا آن گواه فرزانه رو به یوسف کرد و گفت: هـان ای یوسف از این جریان درگـذر و در هیـچ جای دیگر در این مورد سـخنی بر زبان نیاور که در شهر پخش می‌شود و رسوایی به بار می‌آید. این دیدگاه «ابن عبّاس» است، امّا به باور پاره‌ای دیگر، گوینده این گفتار عزیز مصر و همسـر آن زن بود. به باور «ابو مُسلم» و «جُبّائی» منظور این است که: هان ای یوسف از این رویداد درگذر و برای اثبات پاکدامنی و بی گناهی خود دیگر لب باز مکن؛ چرا که بی گناهی و پاکی تو آشکار است. (صفحه ۴۷۰) و آنگاه رو به آن زن کرد و گفت: وَ اسْتَغْفِری لِذَنْبِکِ و تو نیز از شوهرت بخواه که تو را به کیفر این خیانت آشکار بازخواست نکند و از گناهت بگذرد. إِنَّکِ کُنْتِ مِنَ الْخـاطِئینَ. چرا که تو از گناهکـاران هستی و نه یوسف. به بـاور پـاره‌ای شوهر زلیخـا مرد غیرتمنـدی نبود و خـدا به خـاطر لطف به یوسف غیرت را از او برداشت تا یوسف گرفتار خشونت و شـرارت او نگردد؛ به همین جهت است که در این رویـداد رسوا به همین بسـنده می کند که: هان ای یوسف از این ماجرا درگذر و دیگر لب فرو بند؛ و با اینکه می‌تواند و زورمند است، به اقدام تندی دست نمی‌زند و به باور پاره‌ای دیگر، آنان ضـمن پرستش خدا، بت نیز می‌پرستیدند، از این رو به آن زن گفت: هان ای زن، تو نیز از خدا آمرزش بخواه و به بارگاه او توبه کن؛ چرا که تو گناهکاری و به این خیانت دست یازیدی و نه او.

پرتوی از آیات

اشاره

(۱) از آیاتی که گذشت افزون بر آنچه آمد یکی چند نکته بسیار ظریف دیگر درخور تعمّق و تدبّر است.

۱ شیوه زشت ظالمان و خود خواهان

قرآن نشانگر این واقعیت است که آن زن هوس باز و خودکامه، خود در اندیشه گناه و خیانت بود، خود نقشه آن را کشید و مدّتها از راههای گوناگون به وسوسه پرداخت تا آن جوان پرشکوه و پر قداست را به گناه کشد. خود آن صحنه شوم و آن لغزشگاه پرخطر را آماده ساخت و افزون از زبان حال، یوسف را به سوی خویش فراخواند و خود ۱. مترجم. (صفحه ۴۷۱) او بود که پس از امتناع یوسف و پاکی و قداست‌اش او را تعقیب کرد و از شدت ناراحتی و هراس پیراهن او را از پشت چاک زد. امّا همو با وقاحتی بهت آور در یک لحظه همه چیز را بر می‌دارد و به گردن انسان شایسته و وارسته و خداجو و پروایپیشه‌ای می گذارد و مدّعی می‌شود که او در اندیشه خیانت بود و پیشدستی می کند که باید به زندان افکنده شود و یا زیر شکنجه قرار گیرد و دریغ و درد که این شیوه و سبک رسوای همه ظالمان و خود کامکان قرون و اعصار است و زندگی رسوای آنان آکنده از این خیانتها و گناهان و زشتیهاست و آنگاه اگر کسی به میل آنان نرفت و به ساز آنان نرقصید و آنان را نپرستید و هیزم کوره شهوات و مطامع و جاه طلبی‌های آنان نگردید، با ابزارهای گوناگون و نقشه‌های ابلیسی که در اختیار دارند، با بی‌پروایی بهت‌آوری او را زیر باران تهمت می گیرند و آنچه خود در خور آنند به او نسبت می‌دهند.

۲ یاری خدا در حساس‌ترین لحظات

آیات مورد بحث، این درس انسانساز و شگفت را می‌دهد که اگر کسی به راستی به خدا ایمان آورد و پروای او را پیشه سازد و به خاطر خشنودی او از گناه و زشتی دوری جوید و به فرمان او سرفرازی و آزادگی توحیدی را راه و رسم خویش قرار دهد، خدا در حساس‌ترین لحظات و سخت‌ترین شرایط با ظرافتی عجیب او را یاری می کند و سر انجام دامان او را از اتهام و گناه و خیانت در این سرا و یا سرای دیگر پاک و پاکیزه به نمایش می گذارد. (۱) آیا شگفت‌انگیز نیست که گناهکاری زورمند و خودکامه با چاک زدن پیراهن یوسف و تحقیر او برای رسوایی خویش سند می‌سازد و برای بی گناهی قربانی خود مدرک درست می‌کند؟! آری این لطف خدا و مهر اوست که اگر کسی بر او توکل و اعتماد کند، راه نجات را برایش می گشاید و هوشمندترین و شیادترین دشمنان و بد خواهان او را کور و کر ۱. اقتباس از تفسیر نمونه ذیل آیه مورد بحث. (صفحه ۴۷۲) سازد و او را پیروز می گرداند، درست همانگونه که یوسف را یاری کرد و همان سان که بارها این مهر و لطف را به دیگر پیامبران و شایسته کرداران نشان داد و آنان را یاری کرد. آری این نیز از سنت‌های خداست که: «وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً» (... ۱) ۱. سوره طلاق، آیه ۲. (صفحه ۴۷۳)

۹۵. «وَ قالَ نِسْوَةٌ فِی ...

آیه

«وَ قالَ نِسْوَةٌ فِی الْمَدینَةِ امْرَأَتُ الْعَزیزِ تُراوِدُ فَتاها عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَها حُبًّا إِنَّا لَنَراها فی ضَلالٍ مُبینٍ»

ترجمه

گروهی از زنان شهر گفتند که همسر عزیز جوانش (غلامش را) به سوی خود دعوت می کند و عشق این جوان در اعماق قلبش نفوذ کرده، ما او را در گمراهی آشکار می‌بینیم. (۳۰/یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«شَغَف» از ماده «شَغاف» به معنی گره بالای قلب و یا پوسته نازک روی قلب است، که به منزله غلافی تمام آن را دربرگرفته و «شَغَفَها حُبّا» یعنی آن چنان به او علاقمند شده که محبتش به درون قلب او نفوذ کرده و اعماق آن را دربرگرفته است و این اشاره به عشق شدید و آتشین است. هر چند مسأله اظهار عشق همسر عزیز، با آن داستانی که گذشت یک مسأله خصوصی بود که عزیز هم تأکید بر کتمانش داشت، اما از آن جا که اینگونه رازها نهفته نمی‌ماند، مخصوصا در قصر شاهان و صاحبان زر و زور، که دیوارهای آنها گوش‌های شنوایی دارد، سرانجام این راز از درون قصر به بیرون افتاد. این دسته از زنان اشرافی که در هوسرانی چیزی از همسر عزیز کم نداشتند، چون دستشان به یوسف نرسیده بود به اصطلاح جانماز آب می‌کشیدند و همسر عزیز را به خاطر این عشق در گمراهی آشکار می‌دیدند. حتی بعضی از مفسّران احتمال داده‌اند، که پخش این راز به وسیله این گروه از زنان مصر، نقشه‌ای بود برای تحریک همسر عزیز، تا برای تبرئه خود، آنها را به کاخ دعوت کند و یوسف را در آن جا ببینند، آنها شاید فکر می‌کردند اگر به حضور یوسف برسند چه بسا بتوانند نظر او را به سوی خویشتن جلب کنند که هم از همسر عزیز شاید زیباتر بودند و هم جمالشان برای یوسف تازگی داشت و هم آن نظر احترام‌آمیز یوسف به همسر عزیز، که نظر فرزند به مادر یا مربی، یا صاحب نعمت بود، در مورد آنها موضوعیّت نداشت و به این دلیل احتمال نفوذشان در او بسیار بیشتر از احتمال نفوذ همسر عزیز بود. «آلوسی» در تفسیر «روح المعانی» از کتاب «اسرار البلاغه» برای عشق و علاقه (صفحه ۴۷۴) مراتبی ذکر کرده که به قسمتی از آن در اینجا اشاره می‌شود: نخستین مراتب محبّت همان «هَوی» (به معنی تمایل) است، سپس «عَلاقَهٔ» یعنی محبّتی که ملازم قلب است و بعد از آن، «کَلَف» به معنی شدت محبت و سپس «عِشْق» و بعد از آن «شَعَف» یعنی حالتی که قلب در آتش عشق می‌سوزد و از این سوزش احساس لذّت می‌کند و بعد از آن «لَوْعَهٔ» و سپس «شَغَف» یعنی مرحله‌ای که عشق به تمام زوایای دل نفوذ می‌کند و سپس «تَدَلُّه» و آن مرحله‌ای است که عشق، عقل انسان را می‌رباید و آخرین مرحله «هُیُوم» است و آن مرحله بی‌قراری مطلق است که شخص عاشق را بی‌اختیار به هر سو می‌کشاند. (۱) این نکته نیز قابل توجه است که چه کسی این راز را فاش نمود، همسر عزیز که او هرگز طرفدار چنین رسوایی نبود، یا خود عزیز که او تأکید بر کتمان می‌نمود، یا داور حکیمی که این داوری را نمود که از او این کار بعید می‌نمود، اما به هر حال اینگونه مسائل آن هم در آن قصرهای پر از فساد، چیزی نیست که بتوان آن را مخفی ساخت و سرانجام از زبان تعزیه گردان‌های اصلی به درباریان و از آن جا به خارج، جسته گریخته درز می‌کند و طبیعی است که دیگران آن را با شاخ و برگ فراوان زبان به زبان نقل می‌نمایند. ***** ۱- «روح المعانی» ، جلد ۱۲، صفحه ۲۰۳. (صفحه ۴۷۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«شَغَفَها»: محبت او کران تا کران قلبش را فراگرفته و عشق به پرده و ژرفای دل او رسیده است. «عَزیز»: نیرومند و پر اقتدار. «فَتی»: به پسر جوان «فَتی» و به دختر یا زن جوان «فَتاهٔ» گفته می‌شود.

و اینک دامی دیگر بر سر راه یوسف

با وجود تأکید عزیز مصر بر محرمانه ماندن و پایان یافتن آن رویداد، روشن نیست که چگونه آن ماجرای خصوصی و خانوادگی به گوش زنان اشراف رسید که آنان زبان به نکوهش بانوی کاخ گشودند. در این مورد قرآن می‌فرماید: وَ قالَ نِسْوَهٌ فِی الْمَدینَهِٔ و گروهی از زنان آن شهر چنین گفتند: امْرَأَتُ الْعَزیزِ تُراوِدُ فَتاها عَنْ نَفْسِهِ زن عزیز مصر غلام خویش را به سوی خود فرا خوانده و بر

خلاف تمایل او به سراغش می‌رود. قَدْ شَغَفَها حُبًّا و به اندازه‌ای مهر و عشق او در دلش سایه افکنده، که به ژرفای قلب او رسیده است. إِنَّا لَنَراها فی ضَلالٍ مُبینٍ. راستی که ما بانوی کاخ را در این مورد در گمراهی و انحرافی آشکار می‌بینیم. به باور «کَلْبی» زنانِ مورد اشاره چهار تن بودند که چنین گفتند؛ و آن چهار نفر عبارت بودند از: زنِ ساقی ویژه کاخ، زن آشپز مخصوص، زن مسؤول زندانها و زن مسؤول تدارکات دربار. امّا به باور «مقاتل» زن دربان و مسؤول حراست نیز به همراه آنان بوده است. (صفحه ۴۷۶)

۹۶. «فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَکْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ ...

آیه

«فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَکْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَیْهِنَّ وَ أَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّکَأً وَ آتَتْ کُلَّ واحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِکِّیناً وَ قالَتِ اخْرُجْ عَلَیْهِنَّ فَلَمَّا رَأَیْنَهُ أَکْبَرْنَهُ وَ قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ وَ قُلْنَ حاشَ لِلَّهِ ما هذا بَشَراً إِنْ هذا إِلاَّ مَلَکٌ کَریمٌ»

ترجمه

هنگامی که (همسر عزیز) از فکر آنها باخبر شد به سراغ آنها فرستاد (و از آنها دعوت کرد) و برای آنها پشتی‌های گران قیمتی فراهم ساخت و به دست هر کدام چاقویی (برای بریدن میوه) داد و در این موقع (به یوسف) گفت وارد مجلس آنان شو، هنگامی که چشمشان به او افتاد در تعجب فرو رفتند و (بی‌اختیار) دست‌های خود را بریدند و گفتند منزه است خدا این بشر نیست، این یک فرشته بزرگوار است. (۳۱ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«مُتَّکَا» به معنی چیزی است که بر آن تکیه می‌کنند، مانند پشتی‌ها و تخت‌ها و صندلی‌ها، آن چنان که در قصرهای آن زمان معمول بود ولی بعضی «مُتَّکَا» را به «اُتْرُج» که نوعی میوه است تفسیر کرده‌اند. «حاشَ لِلّه» ، از ماده «حَشِیَ» به معنی طرف و ناحیه است و «تَحاشی» به معنی کناره گیری می‌آید و مفهوم جمله «حاشَ لِلّه» این است که خدا منزه است، اشاره به این که یوسف هم بنده‌ای است پاک و منزّه و این کار خود دلیل بر این است که او از شوهر خود، حساب نمی‌برد و از رسوایی گذشته‌اش درسی نگرفت. «سپس به یوسف دستور داد که درآن مجلس، گام بگذارد» تازنان سرزنش گر، با دیدن جمال او، وی را در این عشقش ملامت نکنند (وَ قالَتِ اخْرُجْ عَلَیْهِنَّ). تعبیر به «اخْرُجْ عَلَیْهِنَّ» (بیرون بیا) به جای «اُدْخُلْ» (داخل شو) این معنی را می‌رساند که همسر عزیز، یوسف را در بیرون نگاه نداشت، بلکه در یک اطاق درونی که احتمالاً محل غذا و میوه بوده، سرگرم ساخت تا ورود او به مجلس از در ورودی نباشد و کاملاً غیر منتظره و شوک آفرین باشد. اما زنان مصر که طبق بعضی از روایات ده نفر و یا بیشتر از آن بودند، هنگامی که آن قامت زیبا و چهره نورانی را دیدند و چشمشان به صورت دلربای یوسف افتاد، صورتی همچون خورشید کهاز پشت ابر ناگهان ظاهر شود و چشم‌ها را خیره کند، در آن مجلس طلوع کرد چنان واله (صفحه ۴۷۷) و حیران شدند که دست از پا و تُرَنْج از دست، نمی‌شناختند «آنها به هنگام دیدن یوسف او را بزرگ و فوق العاده شمردند» (فَلَمَّا رَأَیْنَهُ أَکْبَرْنَهُ). «و آن چنان از خود بی‌خود شدند که (به جای ترنج) دست‌ها را بریدند» (وَ قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ) و هنگامی که دیدند، برق حیا و عفت از چشمان جذاب او می‌درخشد و رخسار معصومش از شدت حیا و شرم گلگون شده، «همگی فریاد برآوردند که نه، این جوان هرگز آلوده نیست، او اصلاً بشر نیست، او یک فرشته بزرگوار آسمانی است» (وَ قُلْنَ حاشَ لِلَّهِ ما هذا بَشَراً إِنْ هذا إِلاَّ مَلَکٌ کَریمٌ). در اینجا سؤالی پیش می‌آید که چرا یوسف حرف همسر عزیز را پذیرفت و حاضر شد گام در مجلس همسر عزیز مصر بگذارد، مجلسی که برای گناه

ترتیب داده شده بود و یا برای تبرئه یک گناهکار. ولی با توجه به این که یوسف ظاهرا برده و غلام بود و ناچار بود که در کاخ خدمت کند ممکن است همسر عزیز از همین بهانه استفاده کرده باشد و به بهانه آوردن ظرفی از غذا یا نوشیدنی پای او را به مجلس کشانده باشد، در حالی که یوسف مطلقا از این نقشه و مکر زنانه اطلاع و آگاهی نداشت. به خصوص این که گفتیم ظاهر تعبیر قرآن (اخْرُجْ عَلَیْهِنَّ) نشان می‌دهد که او در بیرون آن دستگاه نبود بلکه در اطاق مجاور که محل غذا و میوه یا مانند آن بوده است قرار داشته است. (صفحه ۴۷۸)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«مَکْر»: نقشه و نیرنگ سخت و پیچیده. «مُتَّکَأ»: پشتی و تکیه گاه پاره‌ای نیز آن را به «ترنج» معنا کرده‌اند. «اَکْبَرْنَهُ»: او را بزرگ و پرشکوه شمردند. پاره‌ای گفته‌اند: منظور این است که حائض شدند؛ و شعری نیز بر گفتار خود گواه آورده‌اند که «ابوعُبَیده» ، هم این معنا را انکار کرده و هم شعر را ساختگی دانسته است. هنگامی که بانوی کاخ از گفتار آنان آگاه شد و دریافت که آنان در اندیشه برملا ساختن آن راز و پخش آن ماجرا در میان مردم هستند، به چاره اندیشی برخاست که قرآن در این مورد می‌فرماید: فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَکْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَیْهِنَّ پس هنگامی که زن عزیز از بدگویی و سرزنش آنان آگاهی یافت کسی را به سوی آنان گسیل داشت. قرآن بدان دلیل سرزنش و نکوهش زنان از بانوی کاخ را مکر و نیرنگ عنوان می‌دهد که منظور آنان از آن گفتار نه خیرخواهی و سرزنش به خاطر گناه بود، بلکه آنان در این اندیشه بودند که آن جوان پرشکوه را که آن همه از زیبایی و کمال و آراستگی و دلپذیری‌اش شنیده‌اند، بتوانند از نزدیک بنگرند؛ و چون در اندیشه دیگری بودند قرآن از سرزنش و گفتار آنان به مکر و نیرنگ تعبیر می‌کند. پاره‌ای بر آنند که این تعبیر به خاطر آن است که آنان نیز دل در گرو عشق یوسف داشتند، امّا بر خلاف زلیخا که آن را آشکار می‌ساخت، آنان نهان می‌داشتند. آری، او فرستاده‌ای به سوی زنان گسیل داشت و آنان را به ضیافت پر زرق و برقی فراخواند. «وهب» می‌گوید: او غذایی برای چهل نفر فراهم آورد و همین شمار از زنان را به میهمانی دعوت کرد. وَ أَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّکَأً و برایشان پشتی‌ها و بالش‌هایی زربفت آماده ساخت. (صفحه ۴۷۹) به باور پاره‌ای منظور از «متکأ» همان غذایی است که بر ایشان فراهم کرده بود؛ چرا که در فرهنگ عرب وقتی بخواهند بگویند با او غذا خوردیم و با او بودیم، به طور کنایه به «اِتَّکَأْنا عِنْدَهُ» تعبیر می‌کنند و به باور پاره‌ای دیگر، غذای آن محفل پر زرق و برق بهترین غذای آن روزگاران بود که به «زماورد» شهرت داشت و از گوشت و تخم مرغ فراهم می‌آمد. وَ آتَتْ کُلَّ واحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِکِّیناً و برای برگرفتن پوست میوه و بریدن آنها، به دست هر کدام از آن زنان کاردی جداگانه داد. وَ قالَتِ اخْرُجْ عَلَیْهِنَّ آنگاه به یوسف که در سالن دیگری بود، دستور داد که برای اداره آن ضیافت و پذیرایی از زنان و خوشامد گفتن به آنان و یا نشان دادن جمال و کمال وصف ناپذیرش به میهمانان، در سالنی که ضیافت برپا بود وارد گردد و او نیز که به ظاهر برده‌ای در خانه آن بانوی کاخ‌نشین بود و ناگزیر از فرمانبرداری بود، بر آنان وارد گردید. فَلَمَّا رَأَیْنَهُ أَکْبَرْنَهُ پس هنگامی که یوسف بر آنان وارد شد و آنان او را دیدند بسیار گرانقدر و پر شکوهش داشتند و از جمال و کمال شگرف و شگفت‌انگیزش که به سان ماه شب چهارده می‌درخشید، دچار حیرت شدند. وَ قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ و با کاردهایی که در دست داشتند، به جای میوه دست خود را بریدند. «مُجاهِد» در این مورد آورده است که: آنان به گونه‌ای محو جمال یوسف شدند که بریدن دستهای خود را احساس نکردند، بلکه ناگهان جامه‌های پر زرق و برق خود را دیدند که از خون دستهایشان رنگین شده است. منظور از بریده شدن دستها، نه جدا شدن آنها می‌باشد بلکه منظور زخم شدن آنهاست؛ چنانکه وقتی کسی دست خود را زخمی ساخت، می‌گوید: دستم را بریدم. امّا به باور «قَتاده» منظور از بریدن دستها همان مفهوم نخست است و زنان مصر (صفحه ۴۸۰) به گونه‌ای دستهای خود را بریدند که دستِ پاره‌ای از آنان از پوست آویزان بود. وَ قُلْنَ حاشَ لِلّهِ امّا به باور پاره‌ای دیگر، منظور آنان این بود که او از شباهت به انسانها پاک و از شدت زیبایی و اوج شکوه و درخشندگی، فراتر از بشر و فرزندان انسان

است. ما هذا بَشَرا اِنْ هذا اِلّا مَلَکٌ کَریمٌ. آنان گفتند: خدا مقام او را از مقام بشری دورتر و والاتر ساخته است و ما به خدا پناه می‌بریم که بگوییم او بشر و از فرزندان انسان است؛ او نه جمال دل آرایَش به سیمای انسانها می‌ماند و نه آفرینشش؛ به باور ما او به خاطر این شکوه و زیبایی و لطافت و ظرافت وصف ناپذیرش فرشته‌ای گرانقدر است نه انسانی والا مقام. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که آن حضرت یوسف را در شب معراج در آسمان دوّم دیده بود و او را اینگونه وصف می‌فرمود: «رَأَیْتُ رَجُلًا صُورَتُهُ صُورَةُ الْقَمَرِ لَیْلَةَ الْبَدْرِ، قُلْتُ یا جِبْرئیلُ مَنْ هذا؟» قالَ: هذا اَخُوکَ یُوسُفُ. (۱) در شب معراج و در آسمان دوّم بزرگمردی را دیدم که چهره‌اش به سان شب چهارده می‌درخشید، از فرشته وحی پرسیدم که این مرد کیست؟ او پاسخ داد: این برادرت یوسف است. ۱. مُسْتَدرَک حاکم، ج ۲، ص ۵۷۱. (صفحه ۴۸۱)

۹۷. «قالَتْ فَذلِکُنَّ الَّذی لُمْتُنَّنی ...

آیه

«قالَتْ فَذلِکُنَّ الَّذی لُمْتُنَّنی فیهِ وَ لَقَدْ راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِنْ لَمْ یَفْعَلْ ما آمُرُهُ لَیُسْجَنَنَّ وَ لَیَکُوناً مِنَ الصّاغِرینَ»

ترجمه

(همسر عزیز) گفت: این همان کسی‌است که به خاطر (عشق) او مرا سرزنش کردید(آری) من او را به خویشتن دعوت کردم و او خودداری کرد و اگر آن چه را دستور می‌دهم انجام ندهد به زندان خواهد افتاد و مسلما خوار و ذلیل خواهد شد. (۳۲ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این هنگام زنان مصر، قافیه را به کلی باختند و با دست‌های مجروح که از آن خون می‌چکید و در حالی پریشان همچون مجسمه‌ای بی‌روح در جای خود خشک شده بودند، نشان دادند که آنها نیز دست کمی از همسر عزیز ندارند. او از این فرصت استفاده کرد و «گفت: این است آن کسی که مرا به خاطر عشقش سرزنش می‌کردید» (قالَتْ فَذلِکُنَّ الَّذی لُمْتُنَّنی فیهِ). همسر عزیز گویا می‌خواست به آنها بگوید شما که با یک بار مشاهده یوسف، این چنین عقل و هوش خود را از دست دادید و بی خبر دست‌ها را بریدید و محو جمال او شدند و به ثنا خوانیش پرداختند، چگونه مرا ملامت می‌کنید که صبح و شام با او می‌نشینم و برمی‌خیزم؟ همسر عزیز که از موفقیّت خود در طرحی که ریخته بود، احساس غرور و خوشحالی می‌کرد و عذر خود را موجّه جلوه داده بود یک‌باره تمام پرده‌ها را کنار زد و با صراحت تمام به گناه خود اعتراف کرد و گفت: «آری من او را به کام گرفتن از خویش دعوت کردم ولی او خویشتن‌داری کرد» (وَ لَقَدْ راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ). سپس بی آن که از این آلودگی به گناه اظهار ندامت کند و یا لااقل در برابر میهمانان کمی حفظ ظاهر نماید، با نهایت بی‌پروایی با لحن جدی که حاکی از اراده قطعی او بود، صریحا اعلام داشت، «اگر او (یوسف) آنچه را من فرمان می‌دهم انجام ندهد و در برابر عشق سوزان من تسلیم نگردد به طور قطع به زندان خواهد افتاد» (وَ لَئِنْ لَمْ یَفْعَلْ ما آمُرُهُ لَیُسْجَنَنَّ). نه تنها به زندانش می‌افکنم بلکه «در درون زندان نیز خوار و ذلیل خواهد بود» (وَ لَیَکُوناً مِنَ الصّاغِرینَ). طبیعی است هنگامی که عزیز مصر در برابر آن خیانت آشکار همسرش (صفحه ۴۸۲) به جمله «وَ اسْتَغْفِری لِذَنْبِکِ» (از گناهانت استغفار کن) قناعت کند باید همسرش رسوایی را به این مرحله بکشاند و اصولاً در دربار فراعنه و شاهان و عزیزان این مسائل چیز تازه‌ای نیست.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اِعْتِصام»: خویشتن‌داری از گناه و «اِسْتِعْصام» درخواست عصمت از خداست. در این هنگام بانوی کاخ رو به میهمانان بهت زده نمود و با مخاطب ساختن کسانی که او را در عشق یوسف سرزنش می‌کردند، گفت: قالَتْ فَذلِکُنَّ الَّذی لُمْتُنَّنی فیهِ این است آن جوان پرشکوه و برازنده‌ای که مرا در عشق و دلدادگی به او سرزنش می‌نمودید. گویی منظور او این بود که شما با اینکه تنها یک بار او را دیدید، با همان یک نگاه گذرا خرد از کف دادید و به این سرنوشت گرفتار شدید، پس چرا در مورد من که هر بامداد و شامگاه و در همه ساعات زندگی جمال او را می‌نگرم انصاف روا نمی‌دارید؟ و چگونه مرا درخور سرزنش می‌دانید؟ آیا این از انصاف است؟ و آنگاه سخن را به پاکدامنی و پروای یوسف کشاند و ضمن گواهی بر پاکی و قداست او، به گناه و نیرنگ خود اعتراف کرد و گفت: وَ لَقَدْ راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ آری، آری، من بودم که بر خلاف میل او با نرمش و دوستی به سراغ او رفتم و او را به سوی خویش دعوت کردم، امّا او خویشتن‌داری ورزید و چشم از گناه فرو بست. به باور پاره‌ای منظور این است که، او به خدا پناه برد و از او مقام والای عصمت و دوری از گناه را درخواست کرد. این فراز گواهی روشن بر این نکته است که از آن حضرت هرگز نه گناهی سرزد و نه آهنگ و تصمیم بر گناه. از پی این گواهی بر پاکی یوسف و کنار زدن همه پرده‌ها به تهدید و هشدار او پرداخت که: وَ لَئِنْ لَمْ یَفْعَلْ ما آمُرُهُ لَیُسْجَنَنَّ وَ لَیَکُوناً مِنَ الصّاغِرینَ. و اگر او به آنچه دستورش می‌دهم گردن نگذارد و خواسته دلم را برآورده (صفحه ۴۸۳) نسازد، هم زندانی شده و هم در زمره خوارشدگان قرار خواهد گرفت. (صفحه ۴۸۴)

۹۸. آیه (زندان برای من از گناه و بیداد محبوب‌تر است!)

اشاره

قالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَیَّ مِمّا یَدْعُونَنی إِلَیْهِ وَ إِلاّ تَصْرِفْ عَنِّی کَیْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَیْهِنَّ وَ أَکُنْ مِنَ الْجاهِلینَ (یوسف) گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوب‌تر است از آن چه اینها مرا به سوی آن می‌خوانند و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من باز نگردانی قلب من به آنها متمایل می‌گردد و از جاهلان خواهم بود. (۳۳ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بعضی در اینجا روایت شگفت‌آوری نقل کرده‌اند و آن این که گروهی از زنان مصر که در آن جلسه حضور داشتند به حمایت از همسر عزیز برخاستند و حق را به او دادند و دور یوسف را گرفتند و هر یک برای تشویق یوسف به تسلیم شدن، یک نوع سخن گفتند: یکی گفت: ای جوان این همه خویشتن‌داری و ناز برای چیست؟ چرا به این عاشق دلداده، ترحم نمی‌کنی؟ مگر تو این جمال دل‌آرای خیره کننده را نمی‌بینی؟ مگر تو دل نداری و جوان نیستی و از عشق و زیبایی لذّت نمی‌بری؟ آخر مگر تو سنگ و چوبی؟ دومی گفت: گیرم که از زیبایی و عشق چیزی نمی‌فهمی، ولی آیا نمی‌دانی که او همسر عزیز مصر و زن قدرتمند این سامان است؟ فکر نمی‌کنی که اگر قلب او را به دست آوری، همه این دستگاه در اختیار تو خواهد بود و هر مقامی که بخواهی برای تو آماده است؟ سومی گفت: گیرم که نه تمایل به جمال زیبایش داری و نه نیاز به مقام و مالش، ولی آیا نمی‌دانی که او زن انتقام‌جوی خطرناکی است و وسایل انتقام‌جویی را کاملاً در اختیار دارد؟ آیا از زندان وحشتناک و تاریکش نمی‌ترسی و به غربت مضاعف در این زندان تنهایی نمی‌اندیشی؟ تهدید صریح همسر عزیز به زندان و ذلّت از یک سو و وسوسه‌های این زنان آلوده که اکنون نقش دلّالی را بازی می‌کنند، از سویی دیگر یک لحظه بحرانی شدید برای یوسف فراهم ساخت، طوفان مشکلات از هر سو او را احاطه کرده بود، اما او که از قبل خود را ساخته بود و نور ایمان و پاکی و تقوا، آرامش و سکینه خاصّی در روح او ایجاد کرده بود، با (صفحه ۴۸۵) شجاعت و شهامت، تصمیم خود را گرفت و بی آن که با زنان هوسباز و هوسران به گفتگو برخیزد رو به

درگاه پروردگار آورد و این چنین به نیایش پرداخت: «بارالها، پروردگارا! زندان با آن همه سختی‌هایش در نظر من محبوب‌تر است از آن چه این زنان مرا به سوی آن می‌خوانند» (قالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَني إِلَيْهِ). سپس از آن جا که می‌دانست در همه حال، مخصوصا در مواقع بحرانی، جز به اتکاء لطف پروردگار راه نجاتی نیست، خودش را با این سخن به خدا سپرد و از او کمک خواست، «پروردگارا! اگر کید و مکر و نقشه‌های خطرناک این زنان آلوده را از من باز نگردانی، قلب من به آنها متمایل می‌گردد و از جاهلان خواهم بود» (وَ إِلاَّ تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنْ مِنَ الْجاهِلِينَ). خداوندا! من به خاطر رعایت فرمان تو و حفظ پاکدامنی خویش، از آن زندان وحشتناک استقبال می‌کنم، زندانی که روح من در آن آزاد است و دامانم پاک و به این آزادی ظاهری که جان مرا اسیر زندان شهوت می‌کند و دامانم را آلوده می‌سازد پشت پا می‌زنم. خدایا! کمکم فرما، نیرویم بخش، بر قدرت عقل و ایمان و تقوایم بیفزا تا بر این وسوسه‌های شیطانی پیروز گردم.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«حُبّاً»: به نرم دلی و تمایل به چیزی گفته می‌شود. یوسف با شنیدن اصرار و تهدید بانوی کاخ، دست‌ها را به سوی آسمان گشود که: قالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَني إِلَيْهِ پروردگارا، زندان برای من دوست داشتنی‌تر و محبوب‌تر از کار زشت و ظالمانه‌ای است که این زنان مرا به سوی آن می‌خوانند. از این فراز، این نکته دریافت می‌گردد که آن زنان نیز پس از دیدن یوسف، به بانوی کاخ پیوستند و تقاضایی به سان تقاضای او طرح کردند. «ابو حمزه ثِمالی» از حضرت سجّاد علیه‌السلام آورده است که فرمود: هنگامی که زنان میهمان از نزد زلیخا رفتند، هر کدام جداگانه و به طور سرّی سفیری به سوی یوسف گسیل داشته و از او تقاضای دیدار نمودند. (صفحه ۴۸۶) و پاره‌ای نیز آورده‌اند که زنان مورد اشاره به یوسف توصیه کردند که خواسته بانوی کاخ را جدّی بگیرد و فرمان او را به جان بخرد که در غیر این صورت به او ستم رواداشته و او ستمدیده خواهد بود. منظور یوسف از گزینش زندان بر خواسته زشت و ظالمانه زنان، زندانی شدن است و نه جا و مکان زندان و با اینکه زندانی شدنِ بی‌گناهی چون او نیز به سان پذیرش خواسته زنان گناه است، چگونه یوسف از خدا زندان را خواست و گفت: پروردگارا زندان برای من از خواسته این زنان محبوب‌تر است؟ در این مورد چند پاسخ می‌توان داد: ۱ منظور یوسف از این بیان نه محبت قلبی است که من آن را می‌خواهم، هرگز، بلکه منظور این است که زندانی شدن برای من آسان‌تر و تحمّل پذیرتر از تن دادن به خواسته زشت و ظالمانه این زنان است. ۲ و ممکن است منظور این باشد که اگر مرا بر سر دو راهی زندان یا پذیرش خواسته زنان قرار دهند، زندانی شدن از نظر من بهتر و دوست داشتنی تر است و این را برخواهم گزید. ۳ و «جُبّائی» می‌گوید: منظور یوسف این بوده است که برای من محبوب‌تر است که خود را برای زندان آماده سازم، تا خویشتن را راضی کنم که به پذیرش خواسته زنان تن سپارم. وَ إِلاَّ تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنْ مِنَ الْجاهِلِينَ و اگر تو ای خدای من، به لطف و مهر خویش این نقشه و نیرنگی را که بر ضد من پرداخته‌اند از من باز نگردانی و آن را نقش بر آب نکنی، به آنان و گفتارشان خواهم گرایید و آنگاه از زمره نادانان و ناسپاسان شده و درخور نکوهش و سرزنش خواهم گردید. (صفحه ۴۸۷)

۹۹. «فَاسْتَجابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ ...

آیه

«فَاسْتَجابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»

ترجمه

پروردگارش دعای او را اجابت کرد و مکر آنها را از او بگردانید چرا که او شنوا و دانا است. (۳۴ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

و از آن جا که وعده الهی همیشه این بود که جهاد کنندگان مخلص را (چه با نفس و چه با دشمن) یاری بخشد، یوسف را در این حال تنها نگذاشت و لطف حق به یاریش شتافت. به هنگام گرفتاری در چنگال مشکلات و در مواقعی که حوادث پای انسان را به لب پرتگاه‌ها می‌کشاند تنها باید به خدا پناه برد و از او استمداد جست که اگر لطف و یاری او نباشد کاری نمی‌توان کرد، این درسی است که یوسف بزرگ و پاکدامن به ما آموخته، او است که می‌گوید: «پروردگارا! اگر نقشه‌های شوم آنها را از من باز نگردانی من هم به آنها متمایل می‌شوم، اگر مرا در این مهلکه تنها بگذاری طوفان حوادث مرا با خود می‌برد، این تویی که حافظ و نگهدار منی، نه قوّت و قدرت و تقوای من». این حالت «وابستگی مطلق» به لطف پروردگار علاوه بر این که قدرت و استقامت نامحدودی به بندگان خدا می‌بخشد سبب می‌شود که از الطاف خفیّ او بهره گیرند. همان الطافی که توصیف آن غیر ممکن است و تنها باید آن را مشاهده کرد و تصدیق نمود. اینها هستند که هم در این دنیا در سایه لطف پروردگارند و هم در جهان دیگر. در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چنین می‌خوانیم: «هفت گروهند که خداوند آن‌ها را در سایه عرش خود قرار می‌دهد آن روز که سایه‌ای جز سایه او نیست: پیشوای دادگر و جوانی که از آغاز عمر در بندگی خدا پرورش یافته و کسی که قلب او در مسجد و مرکز عبادت خدا پیوند دارد و هنگامی که از آن خارج می‌شود در فکر آن است تا به آن بازگردد و افرادی که در طریق اطاعت فرمان خدا متحداً کار می‌کنند و به هنگام جدا شدن از یکدیگر نیز رشته اتّحاد معنوی آنها همچنان برقرار است و کسی که به هنگام شنیدن نام پروردگار (به خاطر احساس مسؤولیت یا ترس از گناهان) قطره اشک از چشمان او سرازیر می‌شود و مردی که زن زیبا و صاحب جمالی او را (صفحه ۴۸۸) به سوی خویش دعوت کند او بگوید من از خدا می‌ترسم و کسی که کمک به نیازمندان می‌کند و صدقه خود را مخفی می‌دارد آن چنان که دست چپ او از صدقه‌ای که با دست راست داده باخبر نشود». (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

با اینکه یوسف می‌دانست که خدا، او را یاری می‌رساند و نقشه زشت و ظالمانه زنان را از او دور می‌سازد و نقش بر آب می‌نماید، چگونه دست به سوی آسمان برداشت و با زبانِ دعا خواسته خویش را خواست؟ درست است که خدا از راز دل او آگاه بود و او را یاری می‌فرمود، امّا گاه مصلحت در آن است که انسان برای دریافت الطاف خدا دعا کند و با راز و نیاز با آن سبب‌ساز، خواسته‌های خویش را بخواهد و بدان نایل آید. پرسش دیگر اینکه یوسف چگونه می‌دانست که با رسیدن یاری خدای و لطف و مهر او، دستخوش لغزش نخواهد شد و از گناه مصون خواهد ماند و اگر لطف خدا نباشد دست به گناه خواهد یازید؟ پاسخ این است که یوسف از آنجایی که انسان شناسی آگاه بود و غریزه جنسی را در سازمان وجود خویش می‌نگریست، از سویی می‌دانست که اگر مهر و لطف خدا نباشد ممکن است دچار لغزش گردد و از دگر سو نیز آگاه بود که خدا پیامبران خود را در پرتو الطاف خود حفظ می‌کند و اگر به کسی این لطف را نداشته باشد، او را به مقام والای رسالت بر نمی‌گزیند. «جُبّائی» در این مورد می‌گوید: از آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که دعا درباره کاری که انجام آن از سوی خدا قطعی می‌باشد نیز درست است؛ چرا که یوسف با اینکه می‌دانست که مورد لطف خداست و خدا او را از گناه و لغزش مصون می‌دارد، باز هم دعا کرد و آن را به صورت نیایش از خدا خواست. امّا به باور ما ممکن است لطف خدا در چنین مواردی در گرو دعای خالصانه بندگان باشد و اگر آنان دعا نکنند و از خدا نخواهند، مهر و لطف او بر آنان فرود نیاید؛ ***** ۱- «سفینة‌البحار» ، جلد ۱، صفحه ۵۹۵ (ظل). (صفحه

۴۸۹) و یوسف به همین دلیل دعا می‌کرد؛ چرا که احتمال می‌داد که اگر دعا نکند و از خدای خویش خالصانه نخواهد، ممکن است مورد لطف قرار نگیرد و فرود لطف و یاری خدا در این مورد ممکن است مشروط به دعا و در گرو آن باشد. إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ. به راستی که خدا دعای بندگان را می‌شنود و نسبت به اخلاص در دعا و مصالح و مفاسد آنان در پذیرفته شدن دعاهایشان دانا و آگاه است. (صفحه ۴۹۰)

۱۰۰. آیه (زندان به جرم بی‌گناهی)

اشاره

ثُمَّ بَدا لَهُمْ مِنْ بَعْدِ ما رَأَوُا الْآیاتِ لَیَسْجُنُنَّهُ حَتَّی حینٍ بعد از آن که نشانه‌های (پاکی یوسف) را دیدند تصمیم گرفتند او را تا مدتی زندانی کنند. (۳۵ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

جلسه عجیب زنان مصر با یوسف در قصر عزیز با آن شور و غوغا پایان یافت، ولی طبعا خبرش به گوش عزیز رسید و از مجموع این جریانات روشن شد که یوسف یک جوان عادی و معمولی نیست، آن چنان پاک است که هیچ قدرتی نمی‌تواند او را وادار به آلودگی کند و نشانه‌های این پاکی از جهات مختلف آشکار شد، پاره شدن پیراهن یوسف از پشت سر و مقاومت او در برابر وسوسه‌های زنان مصر و آماده شدن او برای رفتن به زندان و عدم تسلیم در برابر تهدیدهای همسر عزیز به زندان و عذاب الیم، همه اینها دلیل بر پاکی او بود، دلایلی که کسی نمی‌توانست آن را پرده‌پوشی یا انکار کند و لازمه این دلایل اثبات ناپاکی و جرم همسر عزیز مصر بود و به دنبال ثبوت این جرم، بیم رسوایی و افتضاح جنسی خاندان عزیز در نظر توده مردم روز به روز بیشتر می‌شد، تنها چاره‌ای که برای این کار از طرف عزیز مصر و مشاورانش دیده شد این بود که یوسف را به کلی از صحنه خارج کنند، آن چنان که مردم او و نامش را به دست فراموشی بسپارند و بهترین راه برای این کار، فرستادنش به سیاه چال زندان بود، که هم او را به فراموشی می‌سپرد و هم در میان مردم به این تفسیر می‌شد که مجرم اصلی، یوسف بوده است. تعبیر به «بَدا» که به معنی پیدا شدن رأی جدید است نشان می‌دهد که قبلًا چنین تصمیمی در مورد او نداشتند و این عقیده را احتمالاً همسر عزیز برای اوّلین بار پیشنهاد کرد و به این ترتیب یوسف بی‌گناه به گناه پاکی دامانش، به زندان رفت و این نه اوّلین بار بود و نه آخرین بار که انسان شایسته‌ای به جرم پاکی به زندان برود. آری دریک محیط آلوده، آزادی از آن آلودگان است که همراه مسیر آب حرکت می‌کنند، نه فقط آزادی که همه چیز متعلّق به آنها است و افراد پاکدامن و باارزشی (صفحه ۴۹۱) همچون یوسف که همجنس و همرنگ محیط نیستند و بر خلاف جریان آب حرکت می‌کنند باید منزوی شوند، اما تا کی، آیا برای همیشه؟ نه، مسلما نه.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

ذبح حقیقت در مسلخ سیاست

سرانجام قداست و پاکدامنی یوسف از راههای گوناگون به روشنی خورشید آشکار گردید و گناه و زشتکاری بانوی کاخ و همدستانش بر همه دست اندرکاران معلوم شد؛ با این وصف دست سیاست بر آن شد که آزادمردِ بی‌گناهی را به جرم بی‌گناهی و امانت و پاکی روانه زندان سازد. «سُدی» در تفسیر آیه مورد بحث آورده است که: پس از فاش شدن این ماجرا و روشن شدن بی‌گناهی و قداست یوسف، بانوی کاخ به همسرش گفت: این غلام مرا در میان مردم رسوا ساخت؛ چرا که گفت من او را به سوی

خود فرا خواندم و من نیز هیچ راهی برای دفاع ندارم، اینک تقاضای من این است که یا باید به من اجازه دهی تا میان مردم بروم و با بیان عذر خویش از خود دفاع کنم و یا باید همانگونه که مرا در خانه زندانی ساخته‌ای او را نیز به زندان گسیل داری؛ و آنگاه بود که عزیز مصر با آگاهی از بی‌گناهی و پاکدامنی یوسف، او را به زندان افکند. به باور پاره‌ای منظور از زندانی ساختن یوسف این بود که در افکار عمومی او را گناهکار و بانوی کاخ را بی‌گناه جلوه دهند؛ چرا که به طور طبیعی فرد گناهکار را به زندان می‌فرستند. اما به باور پاره‌ای زندان در نزدیکی زلیخا بود و او بدین وسیله می‌خواست تا یوسف در زندان ویژه دربار که نزدیک او بود منزل کند تا در صورت تمایل او را ببیند. در مورد مدت زندانی شدن یوسف نیز که «حَتَّی حینٍ» بیانگر آن است، دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به باور «عِکْرِمَه» بر آن شدند که او را به مدّت هفت سال به زندان افکنند. (صفحه ۴۹۲) ۲ به باور «کَلْبی» پنج سال. ۳ و از دیدگاه «جُبّائی» تا زمانی که ماجرای زلیخا از سر زبانها بیفتد و به فراموشی سپرده شود. (صفحه ۴۹۳)

۱۰۱. آیه (یوسف در زندان خودکامگان)

اشاره

وَ دَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَیانِ قالَ أَحَدُهُما إِنِّی أَرانی أَعْصِرُ خَمْراً وَ قالَ الْآخَرُ إِنِّی أَرانی أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسی خُبْزاً تَأْکُلُ الطَّیْرُ مِنْهُ نَبِّئْنا بِتَأْویلِهِ إِنَّا نَراکَ مِنَ الْمُحْسِنینَ و دو جوان همراه او وارد زندان شدند، یکی از آن دو گفت: من در عالم خواب دیدم که (انگور برای) شراب می‌فشارم و دیگری گفت: من در خواب دیدم که نان بر سرم حمل می‌کنم و پرندگان از آن می‌خورند ما را از تعبیر آن آگاه ساز که تو را از نیکوکاران می‌بینیم. (۳۶ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

و از آن جا که وقتی انسان نتواند از طریق عادی و معمولی دسترسی به اخبار پیدا کند احساسات دیگر او به کار می‌افتد، تا مسیر حوادث را جستجو و پیش‌بینی کند و خواب و رؤیا هم برای او مطلبی می‌شود. از همین رو یک روز این دو جوان که گفته می‌شود یکی از آن دو مأمور آبدارخانه شاه و دیگری سرپرست غذا و آشپزخانه بود و به علت سعایت دشمنان و اتّهام به تصمیم بر مسموم نمودن شاه به زندان افتاده بودند، نزد یوسف آمدند و هر کدام خوابی را که شب گذشته دیده بود و برایش عجیب و جالب می‌نمود بازگو کرد. در این که این دو جوان از کجا دانستند که یوسف از تعبیر خواب اطلاع وسیعی دارد، در میان مفسران گفتگو است. بعضی گفته‌اند: یوسف شخصا خود را در زندان برای زندانیان معرفی کرده بود که از تعبیر خواب اطلاع وسیعی دارد و بعضی گفته‌اند سیمای ملکوتی یوسف نشان می‌داد که او یک فرد عادی نیست، بلکه فرد آگاه و صاحب فکر و بینش است و لابد چنین کسی می‌تواند مشکل آنها را در تعبیر خواب حل کند. بعضی دیگر گفته‌اند: یوسف از آغاز ورودش به زندان، با اخلاق نیک و حسن خلق و دلداری زندانیان و خدمت آنها و عیادت از مریضان نشان داده بود که یک فرد نیکوکار و گره‌گشا است به همین دلیل در مشکلاتشان به او پناه می‌بردند و از او کمک می‌خواستند. ذکر این نکته نیز لازم است (صفحه ۴۹۴) که در اینجا قرآن به جای کلمه «عبد» و «برده» تعبیر به «فَتی» (جوان) می‌کند، که یک نوع احترام است و در حدیث داریم: «لا یَقُولَنَّ اَحَدُکُمْ عَبْدی وَ اَمَتی وَ لکِنْ فَتایَ وَ فَتاتی: هیچ‌کدام از شما نباید بگوید غلام من و کنیز من، بلکه بگوید جوان من» (۱) (تا در دوران آزادی تدریجی بردگان که اسلام برنامه دقیقی برای آن چیده است، بردگان از هر گونه تحقیر در امان باشند). تعبیر به «إِنِّی أَعْصِرُ خَمْرا» (من شراب می‌فشردم) یا به خاطر آن است که او در خواب دید انگور را برای ساختن شراب می‌فشارد و یا انگوری را که در خم، تخمیر شده بود برای صاف کردن و خارج ساختن شراب از آن می‌فشرده است و یا این که انگور را می‌فشرده تا عصیر آن را به شاه

بدهد، بی آن که شراب شده باشد و از آن جا که این انگور قابل تبدیل به شراب است این کلمه به آن اطلاق شده است. تعبیر به «إِنِّی أَرانی» (من می‌بینم)، یا این که قاعدتا باید بگوید من در خواب دیدم، به عنوان حکایت حال است، یعنی خود را درآن لحظه‌ای که خواب می‌بیند فرض می‌کند و این سخن را برای ترسیم آن حال بیان می‌دارد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«فَتی»: جوان و به برده نیز گفته می‌شود، همانگونه که در مورد کنیز «فَتاهٔ» به کار می‌رود! سرانجام یوسف به جرم بی گناهی و همساز و همراه نشدن با محیط آلوده و استبداد زده و به کیفر آزادی، درست اندیشی، امانتداری و پاکدامنی به زندان فرستاده شد و همراه و هم بند دیگر زندانیان گردید و این، نه نخستین بار بود که بی گناهی به جرم بی گناهی روانه زندان می گردد و نه آخرین بار. در این آیات آفریدگار هستی از حال او در زندان خودکامگان خبر می‌دهد و می‌فرماید: وَ دَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَیانِ پس از اینکه خودکامگان صلاح اندیشی کردند که او باید به زندان برود، از پی آن به زندان افکنده شد و دو جوان نیز به همراه او وارد زندان شدند. ***** ۱- «مجمع‌البیان» ، جلد ۵، صفحه ۲۳۲. (صفحه ۴۹۵) به باور پاره‌ای، یکی از آن دو جوان ساقی فرمانروای آن سامان بود و دیگری آشپز ویژه‌اش که بر ضد آن دو نیز خبر چینی و گزارش شده بود که گویی در اندیشه مسموم ساختن رهبر کشورند. قالَ أَحَدُهُما إِنِّی أَرانی أَعْصِرُ خَمْراً به باور «ابن مسعود» یوسف پس از ورود به زندان، نشانه‌هایی از دانش و حکمت خویش را به زندانیان نشان داد و گفت در پرتو دانش و بینشی که به او ارزانی شده است خوابها را نیز تعبیر می کند و از پیام آنها خبر می‌دهد و پیشگویی می‌نماید. از این رو آن دو جوان به یکدیگر گفتند: خوب است او را بیازماییم؛ و آنگاه بدون اینکه خوابی دیده باشند آمدند و چنین گفتند. امّا به باور «مُجاهِد» و «جُبّائی» آنان چنین خوابهایی را دیده بودند و درست گفتند ولی هنگامی که یوسف خوابشان را تعبیر نمود خواب خود را انکار کردند و این انکارشان دروغ بود. برخی بر آنند که آن فردی که به دار آویخته شد دروغ می گفت، امّا آن دیگری به راستی خواب دیده بود و «علی بن ابراهیم» نیز در تفسیرش همین دیدگاه را از امامان نور آورده است. در مورد مفهوم آیه دو نظر است: ۱ به باور برخی منظور این است که یکی از آن دو که ساقی شاه بود، گفت: شاخه درخت انگوری را در خواب دیدم که سه خوشه در آن بود و من آن سه خوشه را چیدم و در جام شاه فشردم و به دست او دادم؛ و جمله «اَعْصِرُ خَمْرا» در حقیقت «اَعْصِرُ عِنَبَ خَمْرٍ» می‌باشد که حذف شده است. ۲ به باور برخی دیگر، عرب انگور را «خَمْر» می‌نامد که بر این اساس مفهوم آیه این می‌شود: من در خواب دیدم که انگور می‌فشارم. وَ قالَ الْآخَرُ إِنِّی أَرانی أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسی خُبْزاً تَأْکُلُ الطَّیْرُ مِنْهُ و آشپز شاه گفت: من در خواب دیدم گویا روی سرم سه عدد زنبیل است که میان آنها نان و انواع غذاهاست و پرندگان از آن می‌خورد. (صفحه ۴۹۶) نَبِّئْنا بِتَأْویلِهِ: ما را از تعبیر و تأویل آن آگاه ساز. إِنَّا نَراکَ مِنَ الْمُحْسِنینَ: که ما تو را از نیکوکاران می‌نگریم. «ضَحّاک» می گوید: رسم یوسف در زندان این بود که اگر جای کسی تنگ بود به هر صورت ممکن برای او گشایش و وسعتی پدید می‌آورد و اگر کسی نیازمند می‌شد، در رفع نیاز و گرفتاری او می کوشید و اگر کسی بیمار می‌شد، او را پرستاری می‌نمود! و از حضرت صادق علیه‌السلام نیز همین نکته و همین سیره اخلاقی یوسف روایت شده است. در روایت است که خوابها یک چهل و ششم از رسالت و نبوت است؛ چرا که همان سان که پیامبران از آینده خبر می‌دهند واز رویدادها پیشگویی می‌نمایند، برخی خوابها نیز از آینده پیام دارند واز رویدادهای آینده خبر می‌دهند! بنابراین معنای آیه این است که: ما می‌دانیم که تو از تعبیر خوابها آگاهی داری و این سخن و تکریم از یوسف بر این اساس است که امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: ارزش هر انسانی به اندازه همان چیزی است که آن را به شایستگی انجام می‌دهد. «قیمَهُ کُلِّ امْرِیءٍ ما یُحْسِنُهُ.» (۱) ۱. نهج البلاغه، قصار ۸۱. (صفحه ۴۹۷)

۱۰۲. «قالَ لا يَأْتيكُما طَعامٌ ...

آیه

«قـالَ لا يَأْتيكُما طَعامٌ تُرْزَقانِهِ إِلاَّ نَبَّأْتُكُما بِتَأْويلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُما ذلِكُما مِمَّا عَلَّمَنى رَبِّى إِنِّى تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كافِرُونَ»

ترجمه

(یوسف) گفت: پیش از آن که جیره غذایی شـما فرا رسد شما را از تعبیر خوابتان آگاه خواهم ساخت این از علم و دانشی است که پروردگارم به من آموخته، من آیین جمعیتی را که ایمان به خدا ندارند و به سرای دیگر کافرند ترک گفتم (و شایسته چنین موهبتی شدم). (۳۷ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

و به این ترتیب به آنها اطمینان داد که قبل از فرارسیدن موعد غذایی آنها مقصود گمشده خود را خواهند یافت. در تفسیر این جمله مفسران احتمالات فراوانی داده‌اند. از جمله این که یوسف گفت: من به فرمان پروردگار از بخشی اسرار آگاهم نه تنها می‌توانم تعبیر خواب شـما را بازگو کنم بلکه از هم اکنون می‌توانم بگویم، غذایی که برای شما امروز می‌آورند، چه نوع غذا و با چه کیفیت است و خصوصیات آن را بر می‌شمرم. بنابراین «تأویل» به معنی ذکر خصوصیات آن غذا است (ولی البته تأویل کمتر به چنین معنی آمده به خصوص این که در جمله قبل به معنی تعبیر خواب است). سپس یوسف باایمان و خداپرست که توحید با همه ابعادش در اعماق وجود او ریشه دوانده، برای این که روشن سازد چیزی جز به فرمان پروردگار تحقق نمی‌پذیرد چنین ادامه داد. «این علم و دانش و آگاهی من از تعبیر خواب از اموری است که پروردگارم به من آموخته است» (ذلِكُما مِمَّا عَلَّمَنى رَبِّى) و برای این که تصور نکنند که خداوند، بی‌حساب چیزی به کسی می‌بخشد اضافه کرد: «من آیین جمعیتی را که ایمان به خدا ندارند و نسبت به سرای آخرت کافرند، ترک کردم و این نور ایمان و تقوا مرا شایسته چنین موهبتی ساخته است» (إِنِّى تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كافِرُونَ). منظور از این قوم و جمعیت مردم بت‌پرست مصر یا بت‌پرستان کنعان است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

یوسف پس از پرسش آن دو، به منظور جلب اعتمادشان و نیز به خاطر (صفحه ۴۹۸) اینکه به آنان بفهمانند که به راستی دارای دانش و بینش گسترده و آگاه به تعبیر خوابهاست چنین گفت: لا يَأْتيكُما طَعامٌ تُرْزَقانِهِ إِلاَّ نَبَّأْتُكُما بِتَأْويلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُما من پیش از آنکه غذای روزانه شما برسد، شما را از تعبیر خوابتان باخبر خواهم ساخت. در تفسیر این فراز دو نظر است: ۱ به باور «ابن اسحاق» و «سُدی» منظور این است که: شما غذایی را که روزیتان می‌گردد در خواب نمی‌بینید، جز اینکه من تعبیر آن را در بیداری و پیش از رسیدن آن غذا، به شما خبر خواهم داد و آن حضرت بدان دلیل پیش از تعبیر خواب آن دو به گفتار دیگری پرداخت، که از خواب یکی از آن دو جوان دریافت که او به زودی گرفتار بلاـ خواهد شد؛ از این رو نخواست خواب آن دو را بی‌درنگ تعبیر نموده و خاطر یکی از آن دو را آزرده سازد. ۲ و به باور «حَسَن» و «جُبّائی» ، منظور این است که: هیچ غذایی از خانه برای شما نیاورند جز اینکه پیش از آوردن آن، من شما را از خصوصیات و چگونگی آن آگاه خواهم ساخت. این بیان یوسف به سخن مسیح علیه‌السلام می‌ماند که می‌فرمود: «وَ وَ أُنَبِّئُكُمْ بِما تَأْكُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فى بُيُوتِكُمْ» (۱) من شما را از آنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره

می‌سازید، خبر می‌دهم. و بدان دلیل پیش از تعبیر خوابشان این نکته را بیان فرمود که آن دو به مقام رسالت و نبوت او آگاه گردند و گفتارش را جدّی بگیرند. ذلِکُما مِمَّا عَلَّمَنی رَبِّی از این فراز این نکته دریافت می‌گردد که گویی آن دو از یوسف پرسیدند، شما با اینکه نه کاهن هستی و نه پیشگو، چگونه تعبیر خوابها را می‌دانی و از پیام آنها خبر می‌دهی؟ که آن حضرت در پاسخ آن دو می‌فرماید: من پیامبر خدا هستم و این ۱. سوره آل عِمران، آیه ۴۹. (صفحه ۴۹۹) دانش و بینشی است که پروردگارم به من آموخته است. إِنِّی تَرَکْتُ مِلَّهَٔ قَوْمٍ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ هُمْ بِالْآخِرَهِٔ هُمْ کافِرُونَ. من کیش و مرام مردمی را که به خدای یکتا ایمان نمی‌آورند و سرای واپسین را باور نمی‌دارند، رها ساخته‌ام. به بیان دیگر منظور این است که: هیچ فردی شایسته این مقام رفیع نمی‌گردد، مگر اینکه به راستی ایمانش خالص باشد؛ و من بدان دلیل که کیش مردم شرک گرا را رها ساخته و به یکتا آفریدگار هستی ایمانی آگاهانه و خالصانه آورده‌ام، او مرا به چنین نعمت‌های گرانی گرامی داشته و به رسالت برگزیده است. (صفحه ۵۰۰)

۱۰۳. «وَ اتَّبَعْتُ مِلَّهَٔ آبائی ...

آیه

«وَ اتَّبَعْتُ مِلَّهَٔ آبائی إِبْراهِیمَ وَ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ ما کانَ لَنا أَنْ نُشْرِکَ بِاللَّهِ مِنْ شَیْءٍ ذلِکَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَیْنا وَ عَلَی النَّاسِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَشْکُرُونَ»

ترجمه

من از آیین پدرانم ابراهیم و اسحق و یعقوب پیروی کردم، برای ما شایسته نبود چیزی را شریک خدا قرار دهیم، این از فضل خدا بر ما و بر مردم است ولی اکثر مردم شکرگزاری نمی‌کنند. (۳۸ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

و شاید این اوّلین بار بود که یوسف خود را این چنین به زندانیان معرفی می‌کرد تا بدانند او زاده وحی و نبوّت است و مانند بسیاری از زندانیان دیگر که در نظام‌های طاغوتی به زندان می‌رفتند بی‌گناه به زندان افتاده است. قابل توجه این که در آیه فوق، اسحاق در زمره پدران (آباء) یوسف شمرده شده در حالی که می‌دانیم یوسف فرزند یعقوب و یعقوب فرزند اسحاق است، بنابراین کلمه «اب» بر جد نیز اطلاق می‌شود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

این توحید گرایی و بیزاری از شرک و بیداد و یا این مقام والای رسالت و نعمت دانش و بینشی که به ما ارزانی شده، از برکت فزون بخشی و کرامت خدا بر ما و به خاطر مهر و رحمت بر مردمی است که ما را به سوی آنان برانگیخته و ضمن این که ما را وسیله هدایت و ارشاد برای آنان قرار داده، همه آنان را نیز به فرمانبرداری از ما سفارش فرموده است. (صفحه ۵۰۱)

۱۰۴. آیه (بزرگ‌ترین درس آزادی)

اشاره

یصـحِبَیِ السِّجْنِ ءَاَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَیْرٌ اَمِ اللّهُ الْواحِـدُ الْقَهّارُ ای دوسـتان زندانی من آیا خدایان پراکنده بهترند یا خداوند واحد قهار؟ (۳۹ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

گویی یوسف می‌خواهـد به آنها حالی کنـد که چرا شـما آزادی را در خواب می‌بینیـد، چرا در بیـداری نمی‌بینیـد؟ چرا؟ آیا جز این است کـه ایـن پراکنـدگی و تفرقـه و نفـاق شـما کـه‌از شـرك و بت‌پرسـتی و اربـاب متفرقـون سرچشـمه می‌گیرد، سـبب شـده که طاغوت‌هـای سـتمگر بر شـما غلبه کننـد، چرا شـما زیر پرچم توحیـد جمع نمی‌شویـد و به دامن پرسـتش «اللّهُ الْوحِـدُ الْقَهّارُ» دسـت نمی‌زنیـد تا بتوانید این خود کامگان سـتمگر را که شـما را بی‌گناه و به مجرد اتّهام به زندان می‌افکنند از جامعه خود برانید. یوسـف بالاـترین درسـی را که به زنـدانیان داد درس توحیـد و یگـانه پرسـتی بـود، همـان درسـی که محصولش آزادی و آزادگی است. او می‌دانست «اَرْبـابٌ مُتَفَرِّقُونَ» و هـدف‌های پراکنـده و معبودهـای مختلـف، سرچشـمه تفرقه و پراکنـدگی در اجتماعنـد و تـا تفرقه و پراکنـدگی وجود دارد طاغوت‌ها و جبّاران بر مردم مسلّطند، لذا برای قطع ریشه آنها دسـتور داد که از شمشـیر بُرّای توحید اسـتفاده کننـد تـا مجبور نباشـند آزادی را به خواب ببیننـد بلکه آن را در بیـداری مشاهـده کننـد. مگر جبّاران و سـتمگران که بر گُرده مردم سوارند در هر جامعه‌ای چند نفر می‌باشـند که مردم قادر به مبارزه با آنها نیستند؟ جز این است که آنها افراد محدودی هستند ولی با ایجـاد تفرقه و نفـاق، از طریق اربـاب متفرقون و درهم شکسـتن نیروی متشـکل جامعه، امکان حکومت را بر توده‌های عظیم مردم به دست می‌آورنـد؟ و آن روز که ملت‌هـا به قـدرت توحیـد و وحـدت کلمه آشـنا شونـد و همگی زیر پرچم «اللّهُ الْوحِـدُ الْقَهّارُ» جمع گردند و به نیروی عظیم خود پی برند آن روز، روز نابودی آنها است، این درس بسیار مهمی است برای امروز ما و برای فردای ما و برای همه انسانها در کل جامعه بشری و در سراسر تاریخ.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

نخستین دعوت یوسف

(صفحه ۵۰۲) یوسف بـا اینکه روزگاری در میان آن مردم شـرك گرا و بت پرست می‌زیست، از آیات قرآن دریافت نمی‌گردد که پیش از این مرحله کسـی را به یکتـا پرسـتی و توحیـدگرایی فرا خوانـده باشـد؛ از این رو دعوت از آن دو جوان زنـدانی، به گواهی آیات، نخستین دعوت اوست و این بدان دلیل است که در میان آن مردم گوش شـنوایی برای بیان حقیقت نمی‌یافت و برای نخستین بار در زنـدان بود که آن دو جوان به مقام والای او پی بردند و از دانش و بینش و بزرگواریش سـخن گفتند و بدین سان او امیدوار شـد که آن دو دعوت توحیـدیش را بپذیرنـد؛ به همین جهت آن دو را به توحیـد گرایی و یکتاپرستی فراخواند. در روایت است که آن دو جوان به او گفتنـد: مـا از روزی که بـا تو رو به رو شـده‌ایم، به تو ارادت قلبی پیـدا کرده‌ایم و اینك تو محبوب دل ما هستی. یوسف گفت: مرا دوست نداشـته باشـید که من از این راه بسـیار رنـج و گرفتـاری دیـده‌ام، عمّه‌ام مرا دوست داشت که به من اتهـام سرقت بست، پـدرم مرا دوست داشت که به خاطر آن به چاه افتادم و بانوی کاخ مهر مرا به دل گرفت که بی‌هیـچ گناهی به زنـدانم افکند، پس شما بیایید و مرا دوست نداشته باشید!

هان ای یاران زندانی...

یوسف پیش از تعبیر خواب آن دو جوان زندانی و آماده ساختن آنان از راه نمایش پرتوی از نعمت بی‌کران دانش و بینشـی که خدا

به او ارزانی داشته است، اینک رو به آنان ساخت و چنین گفت: یا صاحِبَیِ السِّجْنِ أ أَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَیْرٌ أَمِ اللَّهُ الْواحِدُ الْقَهَّارُ. هان ای دو یار زندانی! راستی آیا خدایان پراکنده‌ای که از سنگ و چوب تراشیده‌اید و توان هیچ سود و زیانی برای شما ندارند برای پرستش بهترند یا خدای یکتا و پر اقتداری که هر سود و زیانی در کف قدرت اوست؟ (صفحه ۵۰۳) این آیه شریفه گرچه به صورت پرسش است، امّا منظور این است که: هان ای دو یار زندانی! بی‌تردید خدای یکتا و پر اقتداری که آفریدگار و گرداننده هستی است، بهتر از خدایان پراکنده و ساخته ذهن علیل شرک گرایان است. (صفحه ۵۰۴)

۱۰۵. آیه (سوء استفاده از یک شعار سازنده)

اشاره

ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْماءً سَمَّیْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُکُمْ ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ إِنِ الْحُکْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ این معبودهایی را که غیر از خدا می‌پرستید چیزی جز اسم‌های (بی مُسَمّی) که شما و پدرانتان آنها را خدا نامیده‌اید نیست، خداوند هیچ دلیلی برای آن نازل نکرده، حکم تنها از آن خدا است، فرمان داده که غیر از او را نپرستید، این است آیین پا بر جا ولی اکثر مردم نمی‌دانند. (۴۰ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

شعار «انِ الْحُکْمُ اِلّا لِلّهِ» که یک شعار مثبت قرآنی است و هر گونه حکومت را جز حکومت «اللّه» و آن چه به «اللّه» منتهی می‌شود نفی می‌کند، متأسفانه در طول تاریخ مورد سوء استفاده‌های عجیبی واقع شده است از جمله همانگونه که می‌دانیم خوارج نهروان که مردمی قشری، جامد، احمق و بسیار کج سلیقه بودند برای نفی حکمیت در جنگ صفین به این شعار چسبیدند و گفتند: تعیین حَکَم برای پایان جنگ یا تعیین خلیفه گناه است چرا که خداوند می‌گوید: «انِ الْحُکْمُ اِلّالِلّهِ: حکومت و حکمیت مخصوص خدا». آنها از این مسأله بدیهی غافل بودند و یا خود را به تغافل می‌زدند، که اگر حکمیت از طرف پیشوایانی تعیین شود که فرمان رهبریشان از طرف خدا صادر شده حکم آنها نیز حکم خدا است چرا که سرانجام منتهی به او می‌شود. درست است که حکم‌ها (داورها) در داستان جنگ صفین به تصویب امیر مؤمنان علی تعیین نشدند ولی اگر تعیین می‌شدند حکم آنها حکم علی و حکم علی حکم پیامبر صلی الله علیه و آله و حکم پیامبر حکم خدا بود. اصولاً مگر خداوند مستقیما بر جامعه انسانی حکومت و یادآوری می‌کند، جز این است که باید اشخاصی از نوع انسان، منتهی به فرمان خدا، زمام این امر را به دست گیرند؟ ولی خوارج بدون توجه به این حقیقت روشن، اصل داستان حکمیت را بر علی ایراد گرفتند و حتی، العیاذ باللّه، آن را (صفحه ۵۰۵) دلیل بر انحراف حضرتش از اسلام دانستند، زهی خودخواهی و جهل و جمود و این چنین، سازنده‌ترین برنامه‌ها هنگامی که به دست افراد جهول و نادان بیفتد تبدیل به بدترین وسایل مخرب می‌شود و امروز هم گروهی که در حقیقت دنباله‌روان خوارجند و از نظر جهل و لجاجت چیزی از آنها کم ندارند، آیه فوق را دلیل بر نفی تقلید از مجتهدان و یا نفی صلاحیت حکومت از آنها می‌دانند، ولی جواب همه اینها در بالا داده شد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«قَیِّم»: راست، پایدار و درست. و آنگاه روی سخن را به همه زندانیان و یا تمامی شرک گرایان آن سرزمین و یا همه شرک گرایان تاریخ ساخت و چنین گفت: این بتهایی را که شما و پدرانتان به جای خدای یکتا می‌پرستید و نامهای مقدّس یکتا آفریدگار هستی

را بر آنها نهاده‌اید، چیزی جز واژه‌های میان تهی و نامهای بی‌محتوا و عنوانهای فاقد حقیقت نیستند که خدا هیچ دلیل و برهانی بر حقانیت درستی و پرستش آنها فرو نفرستاده است، پس شما با کدامین خرد و دلیل خردپسند آنها را می‌پرستید؟! انِ الْحُکْمُ اِلاّ لِلّهِ فرمان و فرمانروایی تنها از آن خداست، از این رو پرستش نیز تنها ویژه اوست و پرستش هر چیز و هر کسی جز خدای یکتا و بی‌همتا نارواست و درخور شأن انسان نیست. (صفحه ۵۰۶)

۱۰۶. آیه (آنجا که نیکوکاران بر سر دار می‌روند)

اشاره

یا صاحِبَیِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُکُما فَیَسْقی رَبَّهُ خَمْراً وَ أَمَّا الْآخَرُ فَیُصْلَبُ فَتَأْکُلُ الطَّیْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِیَ الْأَمْرُ الَّذی فیهِ تَسْتَفْتِیانِ ای دوستان زندانی من! اما یکی از شما (آزاد می‌شود و) ساقی شراب برای صاحب خود خواهد شد و اما دیگری به دار آویخته می‌شود و پرندگان از سر او می‌خورند این امری که درباره آن از من نظر خواستید قطعی و حتمی است. (۴۱ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

گرچه با توجه به تناسب خواب‌هایی که آنها دیده بودند، اجمالاً معلوم بود کدام یک از این دو آزاد و کدام یک به دار آویخته می‌شود، اما یوسف نخواست این خبر ناگوار را صریح‌تر از این بیان کند، لذا تحت عنوان «یکی از شما دو نفر» مطلب را تعقیب کرد. سپس برای تأکید گفتار خود اضافه کرد: «این امری را که شما درباره آن از من سؤال کردید و استفتاء نمودید حتمی و قطعی است» اشاره به این که این یک تعبیر خواب ساده نیست، بلکه از یک خبر غیبی که به تعلیم الهی یافته‌ام مایه می‌گیرد، بنابراین جای تردید و گفتگو ندارد. جالب این که در این داستان می‌خوانیم کسی که در خواب دیده بود جام شراب به دست شاه می‌دهد آزاد شد و آن کس که در خواب دیده بود طبق نان بر سر دارد و پرندگان هوا از آن می‌خورند به دار آویخته شد. آیا مفهوم این سخن این نیست که در محیط‌های فاسد و رژیم‌های طاغوتی آنها که در مسیر شهوات خودکامگانند آزادی دارند و آنها که در راه خدمت به اجتماع و کمک کردن و نان دادن به مردم قدم برمی‌دارند حق حیات ندارند و باید بمیرند؟ این است بافت جامعه‌ای که نظام فاسدی بر آن حکومت می‌کند و این است سرنوشت مردم خوب و بد در چنین جامعه‌ها. درست است که یوسف با اتکاء به وحی الهی و علم تعبیر خواب چنین پیش‌بینی را کرد ولی هیچ معبّری نمی‌تواند چنین تناسب‌ها را در تعبیرش از نظر دور دارد. در حقیقت خدمت در این جوامع گناه است و خیانت و گناه عین ثواب. (صفحه ۵۰۷)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«صاحِب»: یار، رفیق، همدم، همراه و یاران پیامبران را نیز به همین تناسب «اصحاب» می‌گویند؛ چرا که در جنگ و صلح به همراه آن حضرت بودند.

و اینک تعبیر خوابتان

قهرمان زیباترین داستانها، پس از دعوت به توحید و تقوا و هشدار از شرک و بیداد و بیان رسالت و آشکار ساختن دانشِ معجزه آسای خویش برای زندانیان، اینک به تعبیر خواب آنان می‌پردازد. نخست در بیان پیام و تعبیر خواب ساقی شاه می‌فرماید: یا

صاحِبَیِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُکُما فَیَسْقی رَبَّهُ خَمْراً هان ای دو یار زندانی من! امّا تعبیر آن سه خوشه انگور و فشردن آنها آن است که یکی از شما سه روز دیگر در زندان خواهد بود و آغازین ساعات روز چهارم آزاد شده و به شغل و پُست گذشته‌اش باز می گردد و ساقی شاه می‌شود. وَ أَمَّا الْآخَرُ فَیُصْلَبُ فَتَأْکُلُ الطَّیْرُ مِنْ رَأْسِهِ در روایت است که به جوان دوّم که آشپز ویژه دربار بود، گفت: امّا تو بد خوابی دیدی و تعبیر آن سه زنبیلی که در خواب دیدی آن است که تنها سه روز در زندان خواهی بود و روز چهارم تو را به دار می‌آویزند و پرندگان از مغز سرت می‌خورند. او هنگامی که این تعبیر را شنید، گفت: من هرگز خوابی ندیده بودم و این خواب را به شوخی ساختم و گفتم. یوسف در پاسخ او گفت: قُضِیَ الْأَمْرُ الَّذی فیهِ تَسْتَفْتِیانِ. کار از کار گذشت و آنچه گفتم تحقّق خواهد داشت. از این فراز دریافت می گردد که آنچه آن حضرت در تعبیر خوابها بیان می‌فرمود، از خبرهای غیبی و نهان بود که به او وحی می گردید، نه به سان تعبیر خوابهایی که پاره‌ای با توجّه به قراین و شواهد، از خود می‌سازند و می‌بافند. (صفحه ۵۰۸)

۱۰۷. «وَ قالَ لِلَّذی ظَنَّ ...

آیه

«وَ قالَ لِلَّذی ظَنَّ أَنَّهُ ناجٍ مِنْهُمَا اذْکُرْنی عِنْدَ رَبِّکَ فَأَنْساهُ الشَّیْطانُ ذِکْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ بِضْعَ سِنینَ»

ترجمه

و به آن یکی از آن دو که می‌دانست رهایی می‌یابد گفت: مرا نزد صاحبت (سلطان مصر) یادآوری کن، ولی شیطان یادآوری او را نزد صاحبش از خاطر وی برد و به دنبال آن چند سال در زندان باقی ماند. (۴۲ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

اما در این هنگام که احساس می کرد این دو به زودی از او جدا خواهند شد، برای این که روزنه‌ای به آزادی پیدا کند و خود را از گناهی که به او نسبت داده بودند تبرئه نماید، «به یکی از آن دو رفیق زندانی که می‌دانست آزاد خواهد شد سفارش کرد که نزد مالک و صاحب اختیار خود (شاه) از من سخن بگو» تا تحقیق کند و بی گناهی من ثابت گردد. اما این «غلام فراموشکار» آن چنان که راه و رسم افراد کم ظرفیت است که چون به نعمتی برسند صاحب نعمت را به دست فراموشی می‌سپارند، به کلی مسأله یوسف را فراموش کرد. ولی تعبیر قرآن این است که «شیطان یادآوری از یوسف را نزد صاحبش از خاطر او برد» (فَأَنْساهُ الشَّیْطانُ ذِکْرَ رَبِّهِ) و به این ترتیب، یوسف به دست فراموشی سپرده شد، «و چند سال در زندان باقی ماند» (فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ بِضْعَ سِنینَ). البته اینگونه دست و پا کردن‌ها برای نجات از زندان و سایر مشکلات در مورد افراد عادی مسأله مهمی نیست و از قبیل توسل به اسباب طبیعی می‌باشد، ولی برای افراد نمونه و کسانی که در سطح ایمان عالی و توحید قرار دارند، خالی از ایراد نمی‌تواند باشد، شاید به همین دلیل است که خداوند این «ترک اولی» را بر یوسف نبخشید و به خاطر آن چند سالی زندان او ادامه یافت. در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین می‌خوانیم که فرمود: «من از برادرم یوسف در شگفتم که چگونه به مخلوق و نه به خالق، پناه برد و یاری طلبید». (۱) در حدیث دیگری از امام صادق می‌خوانیم که ***** ۱- «مجمع البیان» ، ذیل آیه. (صفحه ۵۰۹) بعد از این داستان، جبرئیل نزد یوسف آمد و گفت: «چه کسی تو را زیباترین مردم قرار داد؟ گفت: پروردگار من. گفت: چه کسی مهر تو را آن چنان در دل پدر افکند؟ گفت: پروردگار من. گفت: چه کسی قافله را به سراغ تو فرستاد، تا از چاه نجاتت دهند؟ گفت: پروردگار من.

گفت: چه کسی سنگ را (که از فراز چاه افکنده بودند) از تو دور کرد؟ گفت: پروردگار من. گفت: چه کسی تو را از چاه رهایی بخشید؟ گفت: پروردگار من. گفت: چه کسی مکر و حیله زنان مصر را از تو دور ساخت؟ گفت: پروردگار من. در اینجا جبرئیل چنین گفت: پروردگارت می‌گوید چه چیز سبب شد که حاجتت را به نزد مخلوق بردی و نزد من نیاوردی؟ و به همین جهت باید چند سال در زندان بمانی». (۱)

توجه به غیر خدا

توحید تنها در این خلاصه نمی‌شود که خداوند یگانه و یکتا است، بلکه باید در تمام شؤن زندگی انسان پیاده شود و یکی از بارزترین نشانه‌هایش این است که انسان موحّد به غیر خدا تکیه نمی‌کند و به غیر او پناه نمی‌برد. نمی‌گوییم عالم اسباب را نادیده می‌گیرد و در زندگی دنبال وسیله و سبب نمی‌رود، بلکه می‌گوییم تأثیر واقعی را در سبب نمی‌بیند بلکه سر نخ همه اسباب را به دست «مُسَبِّبُ الْأَسْباب» می‌بیند و به تعبیر دیگر برای اسباب استقلال قائل نیست و همه آنها را پرتویی از ذات پاک پروردگار می‌داند. ممکن است عدم توجه به این واقعیت بزرگ درباره افراد عادی قابل گذشت باشد، اما سر سوزن بی‌توجهی به این اصل برای اولیای حق مستوجب مجازات است، هر چند ترک اولایی بیش نباشد و دیدیم چگونه یوسف بر اثر یک لحظه بی‌توجهی به این مسأله حیاتی سال‌ها زندانش تمدید شد تا باز هم در کوره حوادث پخته‌تر و آبدیده‌تر شود، آمادگی بیشتر برای مبارزه با طاغوت‌ها و طاغوتیان پیدا کند و بداند در این راه نباید جز بر نیروی اللّه و مردم ستمدیده‌ای که در راه اللّه گام ***** ۱- «مجمع البیان» ، جلد ۵، صفحه ۲۳۵. (صفحه ۵۱۰) برمی‌دارند تکیه نماید و این درس بزرگی است برای همه پویندگان این راه و مبارزان راستین، که هرگز خیال ائتلاف به نیروی یک شیطان، برای کوبیدن شیطان دیگر به خود راه ندهند و به شرق و غرب تمایل نیابند و جز در صراط مستقیم که جاده امّت وسط است گام برندارند.

زندان کانون ارشاد یا دانشگاه فساد

زندان تاریخچه بسیار دردناک و غم‌انگیزی در جهان دارد، بدترین جنایتکاران و بهترین انسانها هر دو به زندان افتاده‌اند، به همین دلیل زندان همیشه کانونی بوده است برای بهترین درس‌های سازندگی و یا بدترین بدآموزی‌ها. در زندانهایی که تبهکاران دور هم جمع می‌شوند در حقیقت یک آموزشگاه عالی فساد تشکیل می‌شود، در این زندانها نقشه‌های تخریبی را مبادله می‌کنند و تجربیاتشان را در اختیار یکدیگر می‌گذارند و هر تبهکاری در واقع درس اختصاصی خود را به دیگران می‌آموزد، به همین دلیل پس از آزادی از زندان بهتر و ماهرتر از گذشته به جنایات خود ادامه می‌دهند، آن هم با حفظ وحدت و تشکّل جدید، مگر این که ناظران بر وضع زندان مراقب این موضوع باشند و با ارشاد و تربیت زندانیان آنها را که غالبا افرادی پرانرژی و بااستعداد هستند تبدیل به عناصر صالح و مفید و سازنده بکنند و اما زندانهایی که از پاکان و نیکان و بی‌گناهان و مبارزان راه حق و آزادی تشکیل می‌گردد کانونی است برای آموزش‌های عقیدتی و راه‌های عملی مبارزه و سازماندهی، اینگونه زندانها فرصت خوبی به مبارزان راه حق می‌دهد، تا بتوانند کوشش‌های خود را پس از آزادی هماهنگ و متشکل سازند. یوسف که در مبارزه با زن هوسباز، حیله گر و قلدری، همچون همسر عزیز مصر، پیروز شده بود، سعی داشت که محیط زندان را تبدیل به یک محیط ارشاد و کانون تعلیم و تربیت کند و حتی پایه آزادی خود و دیگران را در همان برنامه‌ها گذارد. این سرگذشت به ما این درس مهم را می‌دهد که ارشاد و تعلیم و تربیت محدود و محصور در کانون معیّنی مانند مسجد و مدرسه نیست، بلکه باید از هر فرصتی برای این هدف استفاده کرد حتی از زندان در زیر (صفحه ۵۱۱) زنجیرهای اسارت. ذکر این نکته نیز لازم است که درباره سال‌های زندان یوسف گفتگو است ولی مشهور این است که مجموع زندان یوسف ۷ سال بوده ولی بعضی گفته‌اند قبل از ماجرای خواب زندانیان ۵ سال در زندان بود

و بعد از آن هم هفت سال ادامه یافت، سال‌هایی پر رنج و زحمت اما از نظر ارشاد و سازندگی پربار و پربرکت.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«بِضْع»: بخشی از زمان؛ همانگونه که به پاره‌ای از گوشت نیز؛ «بضعه» گفته می‌شود؛ و این بیان از همین باب است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فاطِمَةُ بِضْعَةٌ مِنّی یُؤْذینی مَنْ آذاها» ... فاطمه «علیهاالسلام» پاره از وجود من است، هر که او را بیازارد، مرا می‌آزارد. (۱) سه روز گذشت و چهارمین روز فرا رسید و یوسف به آن کسی که از راه وحی می‌دانست که او از زندان آزاد خواهد شد، گفت دوست عزیز! نام مرا نزد سالارت ببر و از من سخن بگو و بی‌گناهی مرا به خاطرش بیاور. یادآوری می‌گردد که واژه «ظَنّ» در اینجا به مفهوم یقین و علم است همانگونه که در این آیه شریفه نیز چنین است که می‌فرماید: إِنِّی ظَنَنْتُ أَنِّی مُلاقٍ حِسابِیَهْ ؛ (۲) من یقین داشتم که به حساب خود خواهم رسید و حساب خود را دیدار خواهم کرد. فَأَنْساهُ الشَّیْطانُ ذِکْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ بِضْعَ سِنینَ. به باور پاره‌ای منظور این است که: امّا شیطان در آن شرایط، یاد و نام خدا را از یاد یوسف برد و او به جای یاری خواهی و چاره‌جویی از بارگاه خدا و جستن نجات خویش از آن سبب ساز، به دیگران توسّل جست و به آن جوان گفت: هنگامی که نزد سالارت رفتی در مورد بی‌گناهی من نیز سخن بگو و با اینکه این کار شایسته مقام والای او نبود و زیبنده او بود که به سان همیشه به خدا توکل کند، یک لحظه این سخن به زبانش آمد و در نتیجه چند سال دیگر در زندان ماند. در تفسیر آیه شریفه از دو امام راستین، حضرت سجاد و صادق علیهم‌السلام که درود ۱. صَحیح بُخاری، ج ۵، ص ۲۱ و نیز به «فاطمهٔ الزّهرا از ولادت تا شهادت» به ترجمه و نگارش همین قلم ص ۲۸۱ مراجعه فرمایید. ۲. سوره حاقّه، آیه ۲۰. (صفحه ۵۱۲) خدای بر آنان باد نیز همین مفهوم روایت شده است.

روایاتی در این مورد

۱ از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: از برادرم یوسف در شگفتم که چگونه به جای پناه‌جویی و یاری خواهی از خدا، به سوی بنده ناتوان او دست توسّل گشود. عَجِبْتُ مِنْ اَخی یُوسُفَ کَیْفَ اسْتَغاثَ بِالْمَخْلُوقِ دُونَ الْخالِقِ؟(۱) ۲ و نیز آورده‌اند که فرمود: اگر یوسف این جمله را نگفته بود، این اندازه در زندان نمی‌ماند: لَوْ لا کَلِمَتُهُ ما لَبِثَ فِی السِّجْنِ طُولَ ما لَبِثَ. (۲) «حَسَن» که این روایت را آورده است پس از بیان آن گریه کرد و گفت: ما نیز چنین هستیم که وقتی فشار و مشکلی برایمان رخ می‌گشاید، به مردم دست توسل دراز می‌کنیم. ۳ از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: در آن هنگام که یوسف این جمله را بر زبان آورد، فرشته وحی نزدش آمد و گفت: هان ای یوسف عزیز! چه کسی تو را نیکوترین و زیباترین مردم آفرید؟ یا یُوسُفُ مَنْ جَعَلَکَ اَحْسَنَ النّاسِ؟ پاسخ داد: پروردگارم؛ قالَ: رَبّی! پرسید: چه کسی تو را در میان برادرانت محبوب قلب پدرت قرار داد؟ قالَ: فَمَنْ حَبَّبَکَ اِلی اَبیکَ؟ پاسخ داد: پروردگارم؛ قالَ: رَبّی! پرسید: چه کسی کاروان را به سوی تو گسیل داشت تا از قعر آن چاه نجات یابی؟ قالَ: فَمَنْ ساقَ اِلَیْکَ السَّیّارَةَ؟ پاسخ داد: پروردگارم؛ قالَ: رَبّی! پرسید چه کسی آن سنگی را که از پی تو به چاه افکندند، از تو دور ساخت؟ فَمَنْ صَرَفَ عَنْکَ الْحِجارَةَ؟ ۱. تفسیر طَبَری، ج ۱۲، ص ۱۳۲. ۲. تفسیر سمرقندی، ج ۲، ص ۱۶۳. (صفحه ۵۱۳) پاسخ داد: پروردگارم؛ قالَ: رَبّی! پرسید چه کسی تو را از چاه نجات بخشید؟ قالَ: فَمَنْ اَنْقَذَکَ مِنَ الْجُبِّ؟ پاسخ داد: پروردگارم؛ قالَ: رَبّی! پرسید: چه کسی وسوسه زنان هوسران را از تو دور ساخت؟ قال: فَمَنْ صَرَفَ عَنْکَ کَیْدَ النِّسْوَةِ؟ پاسخ داد: پروردگارم؛ قالَ: رَبّی! فرشته وحی گفت: یوسف عزیز، اینک پروردگارت می‌پرسد: پس چرا خواسته خود را به نزد

بنده‌ای ناتوان بردی؟! به کیفر این کارت بایـد چند سال دیگر در زندان بمانی. (۱) و در روایات دیگری آمـده است که یوسف در راه جبران این کار آنقـدر گریست که در و دیوار با او به گریه درآمدنـد و زنـدانیان از گریه او به انـدازه‌ای ناراحت و در رنـج قرار گرفتنـد که پس از گفتگوی بسـیار مقرّر شـد که یوسف یک روز گریه کنـد و روز دیگر آرام باشـد که آن روز برایش دردناک‌تر بود.

نیایش یوسف در زندان

۱ از حضـرت صـادق علیه‌السـلام آورده‌انـد که فرمود: فرشـته وحی بر یوسف فرود آمـد و برای نجـات او از زنـدان این دعـا را به او آموخت که پس از هر نمازی آن را بخواند: اَللّهُمَّ اجْعَلْ لی فَرَجا وَ مَخْرَجا وَ ارْزُقْنی مِنْ حَیْثُ اَحْتَسِبُ وَ مِنْ حَیْثُ لا اَحْتَسِبُ. (۲) بار خـدایا، برای من راه نجات و گشایشـی پیش آور و از جایی که می‌انـدیشم و یا نمی‌اندیشم روزی‌ام را ارزانی دار. ۲ و نیز آورده‌اند که فرمـود: هنگـامی که دوران زنـدان یوسف به سـرآمد و لحظه آزادی فرا رسـید، او چهره‌اش را بر زمین نهـاد و نیایشـگرانه گفت: اَللّهُمَّ اِنْ کانَتْ ذُنُوبی قَدْ اَخْلَقَتْ وَجْهی عِنْدَکَ، فَاِنیّ اَتَوَجَّهُ اِلَیْکَ بِوُجُوهِ آبائِیَ الصّالِحینَ ۱. تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۱۷۸. ۲. تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۱۷۶. (صفحه ۵۱۴) اِبْراهیمَ وَ اِسْـماعیلَ وَ اِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ فَفَرَّجَ اللّه عَنْهُ. (۱) بار خدایا اگر لغزشهایم حرمت؛ مرا نزد تو خدشه‌دار ساخته است، اینک به حرمت و آبروی پدران شایسته کردارم ابراهیم، اسماعیل، اسحاق و یعقوب به بارگاه تو روی می‌آورم و پس از این نیایش بود که خدای پر مهر وسیله نجات او را فراهم آورد. «شُعَیْب» می‌گوید: من به آن حضرت گفتم، آیا ما نیز می‌توانیم دعـای یوسف را به هنگـامه فشار گرفتاریها و برای نجات از آنها بخوانیم. امام صادق علیه‌السـلام فرمود: شـما می‌توانید این دعا را بخوانیـد: اَللّهُمَّ اِنْ کانَتْ ذُنُوبی قَدْ اَخْلَقَتْ عِنْدَکَ وَجْهی فَاِنّی اَتَوَجَّهُ اِلَیْکَ بِنَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحْمَهِْ وَ عَلِیٍّ وَ فاطِمَهَْ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَـیْنِ وَ الاْئِمَّهِْ. (۲) بـار خـدایا اگر گناهـانم مرا در بارگـاه تو بی‌آبرو سـاخته است، اینـک به آبرو و حرمت پیامبرت، پیامبر مهر و رحمت و به حرمت و آبروی علی، فـاطمه، حسن، حسـین و دیگر امامان نور که درود خـدا بر آنان باد رو به بارگاه تو می‌آورم و تو را می‌خوانم که مهر و رحمت و لطف خود را بر من فرو فرسـتی ... ۱. تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۱۷۸. ۲. تفسیر قُمّی، ج ۱، ص ۳۴۵. (صفحه ۵۱۵)

۱۰۸. آیه (ماجرای خواب سلطان مصر)

اشاره

وَ قالَ الْمَلِکُ إِنِّی أَری سَبْعَ بَقَراتٍ سِمانٍ یَأْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ وَ سَبْعَ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ یابِساتٍ یا أَیُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونی فی رُءْیایَ إِنْ کُنْتُمْ لِلرُّءْیا تَعْبُرُونَ ملک گفت: من در خواب دیـدم هفت گـاو چاق را که هفت گاو لاغر آنها را می‌خورنـد و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشـکیده (که خشـکیده‌ها بر سبزها پیچیدنـد و آن‌ها را از بین بردنـد) ای جمعیت اشـراف! درباره خواب من نظر دهید اگر خواب را تعبیر می‌کنید. (۴۳/یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

یوسف سال‌ها در تنگنای زندان به صورت یک انسان فراموش شده باقی ماند، تنها کار او خودسازی و ارشاد و راهنمایی زندانیان و عیادت و پرسـتاری بیماران و دلداری و تسلّی دردمندان آنها بود. تا این که یک حادثه به ظاهر کوچک سرنوشت او را تغییر داد، نه تنها سـرنوشت او که سـرنوشت تمام ملت مصـر و اطراف آن را دگرگون ساخت. پادشاه مصر که می‌گویند نامش ولید بن رَیّان بود

(و عزیز مصر وزیر او محسوب می‌شد) خواب ظاهرا پریشانی دید و صبحگاهان تعبیر کنندگان خواب و اطرافیان خود را حاضر ساخت و از آنها خواست تا خوابش را تعبیر کنند

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«رُؤْیا»: آنچه انسان در عالم خواب می‌بیند که بر سه بخش قابل تقسیم است: ۱ خواب‌های رحمانی، ۲ شیطانی، ۳ خواب‌هایی که به وضعیت و شرایط بیننده خواب و باورها و اندیشه‌های او بازمی گردد.

رؤیایی هراس‌انگیز و سرنوشت‌ساز

در این آیات قرآن شریف به ترسیم وسیله نجات و رهایی یوسف از زندان پرداخته (صفحه ۵۱۶) و روشنگری می کند که وقتی دعای یوسف به هدف اجابت رسید و گشایش کار او نزدیک گردید، فرمانروای مصر خواب هراس انگیز و سرنوشت سازی دید؛ و چون همه دانشوران و سیاستمداران از تعبیر آن خواب عجیب فرو ماندند، دگر باره نام فراموش شده یوسف، آن زندانی بی گناه، نخست در محافل سیاسی و اجتماعی و آنگاه در همه جا به میان آمد و از پی آن خار و خاشاکهای باطل و بیداد کنار رفت و خورشید حقیقت پدیدار شد. قرآن در بیان این فراز از سرگذشت درس آموز یوسف می‌فرماید: وَ قالَ الْمَلِکُ إِنِّی أَری سَبْعَ بَقَراتٍ سِمانٍ و پادشاه گفت: من در خواب هفت گاو چاق و فربه دیدم ... یَأْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ که هفت گاو لاغر دیگر آنها را می‌خورند و گاوهای چاق به گونه‌ای در شکم گاوهای لاغر قرار گرفتند که ناپدید شدند. وَ سَبْعَ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ یابِساتٍ و نیز در خواب هفت خوشه سبز را دیدم که دانه بسته و بار گرفته بود و هفت خوشه خشک دیگر دیدم که آنها را درویده بودند و این خوشه‌های خشک به دور خوشه‌های سبز پیچیده شده به طوری که آنها را نابود ساخت. آنگاه گفت: یا أَیُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونی فی رُءْیایَ إِنْ کُنْتُمْ لِلرُّءْیا تَعْبُرُونَ. هان ای بزرگان، اینک آنچه را من در خواب دیدم تعبیر کنید و پیام آن را باز گویید. پاره‌ای بر آنند که او افسونگران و کاهنان را گرد آورد و خواب خویش را برای آنان باز گفت و از پی آن، آنان را مخاطب ساخت و گفت: هان ای بزرگان! اگر تعبیر خواب می‌دانید، اینک درباره خواب من نظر دهید. (صفحه ۵۱۷)

۱۰۹. «قالُوا أَضْغاثُ أَحْلامٍ وَ...

آیه

«قالُوا أَضْغاثُ أَحْلامٍ وَ ما نَحْنُ بِتَأْوِیلِ الْأَحْلامِ بِعالِمِینَ»

ترجمه

گفتند: خواب‌های پریشان و پراکنده است و ما از تعبیر اینگونه خواب‌ها آگاه نیستیم. (۴۴ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«اَضْغاث» جمع «ضِغْث» به معنی یک بسته از هیزم یا گیاه خشکیده یا سبزی یا چیز دیگر است و «اَحْلام» جمع «حُلُم» به معنی خواب و رؤیا است، بنابراین «اَضْغاثُ اَحْلامٍ» به معنی خواب‌های پریشان و مختلط است، گویی از بسته‌های گوناگونی از اشیاء متفاوت

تشکیل شده است و کلمه «الاَحْلام» که در جمله «ما نَحْنُ بِتَأْویلِ الْأَحْلامِ بِعالِمینَ» آمده و با الف و لام عهد اشاره به این است که ما قادر به تأویل اینگونه خواب‌ها نیستیم. ذکر این نکته نیز لازم است که که اظهار ناتوانی آنها واقعا به خاطر آن بوده که مفهوم واقعی این خواب برای آنها روشن نبود و لذا آن را جزء خواب‌های پریشان محسوب داشتند، چه این که خواب‌ها را به دو گروه تقسیم می‌کردند: خواب‌های معنی‌دار که قابل تعبیر بود و خواب‌های پریشان و بی‌معنی که تعبیری برای آن نداشتند و آن را نتیجه فعالیت قوه خیال می‌دانستند، به خلاف خواب‌های گروه اول که آن را نتیجه تماس روح با عوالم غیبی می‌دیدند. این احتمال نیز وجود دارد که آنها از این خواب، حوادث ناراحت‌کننده‌ای را در آینده پیش‌بینی می‌کردند و آن چنان که معمول حاشیه‌نشینان شاهان و طاغوتیان است تنها مسائلی را برای شاه ذکر می‌کنند که به اصطلاح مایه انبساط «خاطر ملوکانه» گردد و آن چه ذات مبارک را ناراحت کند از ذکر آن ابا دارند و همین است یکی از علل سقوط و بدبختی اینگونه حکومت‌های جبار. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آنها چگونه جرأت کردند در مقابل سلطان مصر چنین اظهار نظر کنند و او را به دیدن خواب‌های پریشان متهم سازند، در حالی که معمول این حاشیه‌نشینان این است که برای هر حرکت کوچک و بی‌معنی شاه، فلسفه‌ها می‌چینند و تفسیرهای کاشف دارند. ممکن است این به آن جهت باشد که آنها شاه را از دیدن این خواب، پریشان حال و نگران یافتند و او حق (صفحه ۵۱۸) داشت که نگران باشد زیرا در خواب دیده بود گاوهای لاغر که موجودات ضعیفی بودند بر گاوهای چاق و نیرومند چیره شدند و آنها را خوردند و همچنین خوشه‌های خشک. آیا این دلیل بر آن نبود که افراد ضعیفی ممکن است ناگهانی حکومت را از دست او بگیرند؟ لذا برای رفع کدورت خاطر شاه، خواب او را خواب پریشان قلمداد کردند یعنی نگران نباش، مطلب مهمی نیست، این قبیل خواب‌ها دلیل بر چیزی نمی‌تواند باشد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«اَضْغاث»: خواب‌های آشفته و پریشان. «اَحْلام»: چیزی که انسان در خواب می‌بیند. قالُوا أَضْغاثُ أَحْلام به باور «کلبی» منظور این است که آنان گفتند: اینها خوابهای باطل و بی‌اساس است. اما «قتاده» می‌گوید: اینها خواب‌های آشفته و دروغی است که پیام و تعبیر ندارد. وَ ما نَحْنُ بِتَأْویلِ الْأَحْلامِ بِعالِمینَ و ما به تعبیر اینگونه خواب‌های آشفته و باطل آگاهی نداریم و تنها می‌توانیم خواب‌های درست را تعبیر کنیم. شگفت این جاست که به خواست خدا، همین خواب و ناتوانی و نادانی دانشوران و کاهنان و افسونگرانِ فراخوانده شده، سبب نجات یوسف گردید؛ چرا که ساقی شاه در این هنگام به یاد یوسف افتاد و به شاه گفت: سرورم در آن رویدادی که من و آشپزِ اعدام شده به زندان رفتیم، در زندان خوابی دیدیم که جوانمردی خوابهای ما را تعبیر کرد و شگفت این بود که درست همانگونه که او پیشگویی و تعبیر نموده بود پیش آمد؛ اینک اگر اجازه می‌دهید به نزد او بروم و تعبیر خواب شما را از او جویا گردم و جواب آن را برایتان بیاورم. (صفحه ۵۱۹)

۱۱۰. «وَ قالَ الَّذی نَجا ...

آیه

«وَ قالَ الَّذی نَجا مِنْهُما وَ ادَّکَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُکُمْ بِتَأْویلِهِ فَأَرْسِلُونِ»

ترجمه

و آن یکی از آن دو نفر که نجات یافته بود و بعد از مدتی متذکر شد، گفت: من تأویل آن را به شما خبر می‌دهم مرا به سراغ (آن

جوان زندانی بفرستید). (۴۵ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

آری در گوشه این زنـدان، مردی روشن ضـمیر و باایمان و پاکـدل زنـدگی می‌کند که قلبش آیینه حوادث آینده است، او است که می‌تواند پرده از این راز بردارد و تعبیر این خواب را بازگو کند. جمله «فَأَرْسِلُونِ» (مرا به سراغ او بفرستید) ممکن است اشاره به این باشد که یوسف در زندان ممنوع الملاقات بود و او می‌خواست از شاه و اطرافیان برای این کار اجازه بگیرد. این سـخن وضع مجلس را را دگرگون ساخت و همگی چشم‌ها را به ساقی دوختنـد سـرانجام به او اجازه داده شـد که هر چه قدر زودتر دنبال این مأموریت برود و نتیجه را فورا گزارش دهد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«أُمَّۀٍ»: به «گروه» و نیز به بخشـی از زمان یا مدت گفته می‌شود. وَ قالَ الَّذی نَجا مِنْهُما وَ ادَّکَرَ بَعْدَ أُمَّۀٍ أَنَا أُنَبِّئُکُمْ بِتَأْویلِهِ فَأَرْسِلُونِ. و از آن دو زنـدانی جوان و هم بنـد یوسف، آن کسـی که نجات یـافته و پس از چنـدی به تنـاسب خواب شاه خاطره زنـدان و سـفارش یوسف را به یـاد آورده بود، به شاه و درباریان گفت: اگر اجازه دهیـد من شـما را از پیام آن آگاه می‌سازم. پس برای فراهم آوردن پاسخ و تعبیر این خواب، وسیله دیدار مرا با یوسف در زندان فراهم سازید. (صفحه ۵۲۰)

۱۱۱. «یُوسُفُ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ أَفْتِنا ...

آیه

«یُوسُفُ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ أَفْتِنا فی سَبْعِ بَقَراتٍ سِمانٍ یَأْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ وَ سَبْعِ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ یابِساتٍ لَعَلّی أَرْجِعُ إِلَی النَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَعْلَمُونَ»

ترجمه

یوسف ای مرد بسـیار راسـتگو درباره این خواب اظهار نظر کن که هفت گاو چاق را هفت گاو لاغر می‌خوردند و هفت خوشه تر و هفت خوشه خشکیده، تا من به سوی مردم بازگردم تا آنها آگاه شوند. (۴۶ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سـاقی به زنـدان آمـد به سـراغ دوست قـدیمی خود یوسف آمـد، همـان دوسـتی که در حق او بی‌وفـایی فراوان کرده بود امـا شـاید می‌دانست بزرگواری یوسف مانع از آن خواهد شد که سر گله باز کند. کلمه «النّاس» ممکن است اشاره به این باشد که خواب شاه به عنوان یـک حـادثه مهم روز، به وسـیله اطرافیـان متملق و چـاپلوس، در بین مردم پخش شـده بود و این نگرانی را از دربار به میان توده کشانده بودند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

«عَجْف»: لاغر شدن. مذکّر این واژه «اَعْجَف» و مؤنث آن «عَجْفاء» و جمع آن «عِجاف» است. پس از این مرحله بود که او با سفارش شاه به زندان آمد و بی‌درنگ به سراغ یوسف رفت و گفت: یُوسُفُ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ هان ای یوسف! ای مرد بسیار راستگو که هر چه می گویی درست است ... أَفْتِنا فی سَبْعِ بَقَراتٍ سِمانٍ یَأْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ وَ سَبْعِ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَ أُخَرَ یابِساتٍ در مورد خواب شاه چه می گویی که او در عالم رؤیا هفت گاو لاغر را دیده است که هفت گاو فربه را می‌خورند و نیز هفت خوشه سبز را نگریسته است که هفت خوشه خشکیده بر آنها پیچیده و نابودشان ساخته‌اند؟ لَعَلِّی أَرْجِعُ إِلَی النَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَعْلَمُونَ نظر خود را در مورد این خواب به من بگو، باشد که نزد شاه و درباریان و دانشوران (صفحه ۵۲۱) و کاهنان وامانده که برای تعبیر خواب فراخوانده شده‌اند باز گردم و آن را بیان کنم و بدین وسیله آنان به دانش و کمال تو پی برند و از زندان نجات یابی.

سالهای پر نعمت و برکت

یوسف که خود را پاسخگوی پرسش مردم می‌دانست و از نعمت گرانِ دانش و بینشی ژرف برخوردار بود، بی‌هیچ گله‌ای از یار زندانی فراموشکار گفت: قالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِینَ دَأَباً امّا آن هفت گاو لاغر و هفت خوشه خشکیده، سالهای خشکسالی و سختی است که در پیش خواهید داشت و آن هفت گاو فربه و هفت خوشه سبز نیز نشانگر سالهای پربرکت و پر نعمتی است که پیش از آن دوران پر مخاطره در پیش است. شما هفت سال پیاپی را که در پیش است بر اساس سبك و روش همیشه خود، مزرعه‌ها و زمینهای حاصلخیز را زیر کشت می گیرید و همه را می کارید. به باور پاره‌ای منظور این است که: شما هفت سال با تلاش و کوشش بسیار زراعت می کنید؛ چرا که واژه «دَأَبا» به باور پاره‌ای به مفهوم کوشش است. فَما حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فی سُنْبُلِهِ إِلاَّ قَلیلاً مِمَّا تَأْکُلُونَ . و آنچه را می‌درویـد مگر انـدکی از آن را که مورد نیاز شماست و می‌خورید در همان خوشه خودش، بی‌آنکه از پوست جدا کنید به انبارها و سیلوها بسپارید. یوسف بدان دلیل دستور داد دانه‌ها و گندم‌های اضافه بر مصرف کشور را به صورت خوشه‌ها به انبارها بسپارند که دانه و گندم هنگامی که در خوشه باشند از فسادپذیری محفوظ‌تر و سالم‌تر خواهند بود. به باور پاره‌ای یوسف بدان جهت چنین دستوری به آنان داد که گندم و همانند آن تا زمانی که در خوشه است اگرچه زمان بسیاری بر آن بگذرد کرم و دیگر حشرات به آنها آسیب و زیانی نمی‌رسانند، امّا هنگامی که از خوشه بیرون آمدند، در معرض آسیب قرار می گیرند. (صفحه ۵۲۲)

۱۱۲. آیه (سالهای قحطی و سختی)

اشاره

قالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِینَ دَأَباً فَما حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فی سُنْبُلِهِ إِلاَّ قَلیلاً مِمَّا تَأْکُلُونَ گفت: هفت سال با جدّیت زراعت می کنید و آن چه را درو کردید، جز کمی که می‌خورید، بقیه را در خوشه‌های خود بگذارید (و ذخیره نمایید). (۴۷ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«دَأْب» در اصل به معنی ادامه حرکت است و به معنی عادت مستمر نیز آمده، بنابراین معنی این کلمه این می‌شود که شما طبق عادت مستمر خود که به امر کشاورزی در سرزمین مصر اهمیت می‌دهید این کار را طبق معمول ادامه دهید، ولی در مصرف محصول آن صرفه‌جویی نمایید. به هر حال یوسف بی آن که هیچ قید و شرطی قائل شود و یا پاداشی بخواهد فورا خواب را به عالی‌ترین صورتی تعبیر کرد، تعبیری گویا و خالی از هر گونه پرده‌پوشی و توأم با راهنمایی و برنامه‌ریزی برای آینده تاریکی که در پیش داشتند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«دَأْب»: شیوه و روش و به مفهوم جدّیّت و تلاش در کار نیز آمده است. آنگاه هشدار داد که: ثُمَّ یَأْتی مِنْ بَعْدِ ذلِکَ سَبْعٌ شِدادٌ امّا بدانید که پس از آن هفت سال پر نعمت و پربرکت، هفت سال سخت بر شما خواهد آمد که در آن مدت مردم و کشورتان دچار خشکسالی و قحطی می‌گردند. یَأْکُلْنَ ما قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلاَّ قَلیلاً مِمَّا تُحْصِنُونَ. و در آن سالهای سخت، هر آنچه را به سیلوها و انبارها سپرده‌اید جز اندکی را که پس‌انداز می‌کنید همه را خواهند خورد. و اگر طبق برنامه رفتار کنید، با موفقیت و پیروزی، خود و جامعه خود را از قحطی و بلا رها ساخته‌اید و به ساحل آسایش و نعمت خواهید رسید. (صفحه ۵۲۳)

۱۱۳. «ثُمَّ یَأْتی مِنْ بَعْدِ ...

آیه

«ثُمَّ یَأْتی مِنْ بَعْدِ ذلِکَ سَبْعٌ شِدادٌ یَأْکُلْنَ ما قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلاَّ قَلیلاً مِمَّا تُحْصِنُونَ»

ترجمه

پس از آن هفت سال سخت (و خشکی و قحطی) می‌آید که آن چه را شما برای آن‌ها ذخیره کرده‌اید می‌خورند جز کمی که (برای بذر) ذخیره خواهید کرد. (۴۸ / یوسف) ثُمَّ یَأْتی مِنْ بَعْدِ ذلِکَ عامٌ فیهِ یُغاثُ النَّاسُ وَ فیهِ یَعْصِرُونَ سپس سالی فرا می‌رسد که باران فراوان نصیب مردم می‌شود و در آن سال مردم عصیر (میوه‌ها و دانه‌های روغنی) می‌گیرند. (۴۹ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

تعبیری که یوسف برای این خواب کرد چه قدر حساب شده بود گاو در افسانه‌های قدیمی سنبل «سال» بود، چاق بودن دلیل بر فراوانی نعمت و لاغر بودن دلیل بر خشکی و سختی، حمله گاوهای لاغر به گاوهای چاق دلیل بر این بود که در این هفت سال باید از ذخایر سال‌های قبل استفاده کرد و هفت خوشه خشکیده که بر هفت خوشه تر پیچیدند تأکید دیگری بر این دو دوران فراوانی و خشکسالی بود، به اضافه این نکته که باید محصول انبار شده به صورت خوشه ذخیره شود تا به زودی فاسد نشود و برای هفت سال قابل نگهداری باشد و این که عدد گاوهای لاغر و خوشه‌های خشکیده بیش از هفت نبود نشان می‌داد که با پایان یافتن این هفت سال سخت آن وضع پایان می‌یابد و طبعا سال خوش و پر باران و با برکتی در پیش خواهد بود و بنابراین باید به فکر بذر آن سال‌ها هم باشند و چیزی از ذخیره انبارها را برای آن نگهدارند. در حقیقت یوسف یک معبّر ساده خواب نبود بلکه یک رهبر بود که از گوشه زندان برای آینده یک کشور برنامه‌ریزی می‌کرد و یک طرح چند ماده‌ای حداقل پانزده ساله به آنها ارائه داد و چنان که خواهیم دید این تعبیر توأم با راهنمایی و طراحی برای آینده شاه جبار و اطرافیان او را تکان داد و موجب شد که هم مردم مصر از قحطی کشنده نجات یابند و هم یوسف از زندان و هم حکومت از دست خودکامگان. بار دیگر این داستان این درس بزرگ را به ما می‌دهد که قدرت خداوند بیش از آن چه ما فکر می‌کنیم می‌باشد او است که می‌تواند با یک خواب ساده که به وسیله یک جبار (صفحه ۵۲۴) زمان خود دیده می‌شود هم ملت بزرگی را از یک فاجعه عظیم رهایی بخشد و هم بنده خاص خودش را پس از سال‌ها زجر و مصیبت رهایی دهد. باید سلطان این خواب را ببیند و باید در آن لحظه ساقی او حاضر باشد و باید به یاد خاطره

خواب زنـدان خودش بیفتـد و سـرانجام حوادثی مهم به وقوع پیوندد. او است که با یک امر کوچک حوادث عظیم می‌آفریند، آری به چنین خـدایی بایـد دل ببنـدیم. خواب‌هـای متعـددی که در این سـوره به آن اشـاره شـده از خـواب خـود یوسف گرفته تـا خواب زنـدانیان، تا خواب فرعون مصـر و اهمیت فراوانی که مردم آن عصـر به تعبیر خواب می‌دادنـد نشان می‌دهـد که اصولاً در آن عصـر تعبیر خواب از علوم پیشـرفته زمان محسوب می‌شد و شاید به همین دلیل پیامبر آن عصر یعنی یوسف نیز از چنین علمی در حد عالی برخوردار بود که در واقع یک اعجاز برای او محسوب می‌شد. مگر نه این است که معجزه هر پیامبری باید از پیشرفته‌ترین دانش‌های زمان باشد تا به هنگام عاجز ماندن علمای عصر از مقابله با آن یقین حاصل شود که این علم سرچشمه الهی دارد نه انسانی.

نظارت بر مصرف

در مسائل اقتصادی تنها موضوع «تولید بیشتر» مطرح نیست، گاهی «کنترل مصـرف» از آن هم مهم‌تر است و به همین دلیل در دوران حکـومت خـود، سـعی کرد، در آن هفت سـال وفـور نعمت، مصـرف را به شـدت کنـترل کنـد تـا بتوانـد قسـمت مهمی از تولیـدات کشـاورزی را برای سال‌هـای سـختی که در پیش بـود، ذخیره نمایـد. در حقیقت این دو از هم جـدا نمی‌تواننـد باشـند، تولیـد بیشـتر هنگامی مفید است که نسبت به مصرف کنترل صحیح‌تری شود و کنترل مصرف هنگامی مفیدتر خواهد بود که با تولید بیشتر همراه باشـد. سـیاست اقتصادی یوسف در مصـر نشان داد که یک اقتصاد اصـیل و پویا نمی‌تواند همیشه ناظر به زمان حال باشد، بلکه باید «آینـده» و حتی نسل‌های بعد را نیز دربرگیرد و این نهایت خودخواهی است که ما تنها به فکر منافع امروز خویش باشـیم و مثلاً همه منابع موجود زمین را غارت کنیم و به هیچ وجه به فکر (صفحه ۵۲۵) آیندگان نباشیم که آنها در چه شرایطی زندگی خواهند کرد، مگر برادران مـا تنها همین‌ها هسـتند که امروز با ما زنـدگی می‌کننـد و آنها که در آینـده می‌آینـد برادر ما نیسـتند. جالب این که از بعضـی از روایات چنین استفاده می‌شود که یوسف برای پایان دادن به استثمار طبقاتی و فاصله میان قشرهای مردم مصر، از سال‌های قحطی اسـتفاده کرد، به این ترتیب که در سال‌های فراوانی نعمت، مواد غذایی از مردم خرید و در انبارهای بزرگی که برای این کار تهیه کرده بود ذخیره کرد و هنگامی که این سال‌ها پایان یافت و سال‌های قحطی در پیش آمـد، در سال اوّل مواد غذایی را به درهم و دینار فروخت و از این طریق قسمت مهمی از پول‌ها را جمع آوری کرد، در سال دوم در برابر زینت‌ها و جواهرات (البته به استثنای آنهـا که توانـایی نداشـتند) و در سـال سوم در برابر چهارپایـان و در سـال چهـارم در برابر غلامـان و کنیزان و در سال پنجم در برابر خانه‌ها و در سال ششم در برابر مزارع و آب‌ها و در سال هفتم در برابر خود مردم مصر، سپس تمام آنها را (به صورت عادلانه‌ای) به آنها بازگرداند و گفت هدفم این بود که آنها را از بلا و نابسامانی رهایی بخشم.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

ثُمَّ یَأْتی مِنْ بَعْدِ ذلِکَ عامٌ فیهِ یُغاثُ النَّاسُ پس از هفت سال سـختی و قحطی، دگر باره سالی پر برکت و خوش فرا می‌رسـد که در آن برای مردم بـاران می‌بـارد و به لطـف خـدا فراوانی و گشـایش روی می‌آورد. به بـاور پارهـای واژه «یُغـاثُ» از «غَوْث» و «غِیـاث» برگرفته شده و منظور این است که: پس، از پی آن سالهای سـخت، سالی خوش و پر نعمت فرا می‌رسد و مردم از قحطی و گرفتاری نجات می‌یابند. وَ فیهِ یَعْصِرُونَ. به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس» منظور این است که در آن سال، نعمت‌ها بسیار می‌گردد و مردم میوه‌های گوناگون و دانه‌های روغنی همچون انگور، زیتون، کنجـد و ... می‌فشارنـد و آب میوه و روغن آنها را می‌گیرند. (صـفحه ۵۲۶) گفتنی است که آخرین فراز آیه شـریفه فراتر از تعبیر خواب شـاه بود که یوسف بیـان فرمود و این از خبرهـای غیبی از جـانب خـدا بود تا افزون بر دانش و فرزانگی که از پیش به او ارزانی شـده است، نشانه دیگری بر رسالت آن حضـرت و معجزه جدیدی بر پیـامبری و دعوت توحیـدیش باشـد. «بلخی» می‌گویـد: تعبیری که یوسف برای خواب فرمانروای مصـر نمود، نشانگر بی‌اساس بودن

گفتار کسانی است که می گوینـد: تعبیر خواب همان است که در مرحله و مرتبه نخست تعبیر می‌شود نه مراحل بعد؛ چرا که اگر این گفتار درست بود، پس از آنکه افسونگران و کاهنان و سیاستمداران، خواب شاه را خوابهایی آشفته و پریشان تعبیر کردند، دگرباره یوسف آن را تفسیر و تعبیر نمی‌فرمود و از پیام واقعی آن خبر نمی‌داد. (صفحه ۵۲۷)

۱۱۴. آیه (تبرئه یوسف از هر گونه اتهام)

اشاره

وَ قالَ الْمَلِکُ ائْتُونی بِهِ فَلَمَّا جاءَهُ الرَّسُولُ قالَ ارْجِعْ إِلی رَبِّکَ فَسْئَلْهُ ما بالُ النِّسْوَةِ اللاَّتی قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ إِنَّ رَبِّی بِکَیْدِهِنَّ عَلیمٌ ملک گفت: او را نزد من آورید، ولی هنگامی که فرستاده او نزد وی (یوسف) آمد گفت: به سوی صاحبت بازگرد و از او بپرس ماجرای زنانی که دست‌های خود را بریدند چه بوده؟ که خدای من به نیرنگ آنها آگاه است. (۵۰ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تعبیری که یوسف برای خواب شاه مصر کرد آن قـدر حساب شـده و منطقی بود که شاه و اطرافیـان را مجـذوب خود ساخت. او می‌بینـد که یـک زنـدانی ناشـناس بـدون انتظار هیچگونه پاداش و توقع مشکل تعبیر خواب او را به بهترین وجهی حل کرده است و برای آینده نیز برنامه حساب شده‌ای ارائه داده است. او اجمالاً فهمید که این مرد یک غلام زندانی نیست بلکه شخص فوق‌العاده‌ای است که طی ماجرای مرموزی به زندان افتاده است لذا مشتاق دیدار او شد، اما نه آن چنان که غرور و کبر سلطنت را کنار بگذارد و خود به دیدار یوسف بشتابد بلکه «دستور داد که او را نزد من آورید» (وَ قالَ الْمَلِکُ ائْتُونی بِهِ). «ولی هنگامی که فرستاده او نزد یوسف آمـد به جای این که دست و پای خود را گم کند که بعد از سال‌ها در سیاهچال زندان بودن اکنون نسیم آزادی می‌وزد به فرستاده شاه جواب منفی داد و گفت: من از زنـدان بیرون نمی‌آیم تا این که تو به سوی صاحب و مالکت بازگردی و از او بپرسی آن زنانی که در قصر عزیز مصر (وزیر تو) دست‌های خود را بریدند به چه دلیل بود» (فَلَمَّا جاءَهُ الرَّسُولُ قالَ ارْجِعْ إِلی رَبِّکَ فَسْئَلْهُ ما بـالُ النِّسْوَةِ اللاَّـتی قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ). او نمی‌خواست به سادگی از زنـدان آزاد شود و ننگ عفو شاه را بپـذیرد، او نمی‌خواست پس از آزادی به صورت یـک مجرم یـا لااقـل یک متّهم که مشـمول عفو شاه شـده است زنـدگی کنـد. او می‌خواست نخست درباره علت زنـدانی شـدنش تحقیق شود و بی‌گناهی و پاکـدامنیش کاملاً به ثبوت رسد و پس از تبرئه سـربلند آزاد گردد و در ضـمن آلودگی سازمان حکومت مصر (صفحه ۵۲۸) را نیز ثابت کنـد که در دربار و زیرش چه می‌گـذرد؟ آری او به شـرف و حیثیت خود بیش از آزادی اهمیت می‌داد و این است راه آزادگـان. جـالب این که یوسـف در این جمله از کلاـم خود آن قـدر بزرگواری نشـان داد که حتی حاضـر نشد نامی از همسر عزیز مصر ببرد که عامل اصلی اتهام و زندان او بود. تنها به صورت کلی به گروهی از زنان مصر که در این ماجرا دخالت داشـتند اشاره کرد. سپس اضافه نمود اگر توده مردم مصر و حتی دستگاه سلطنت ندانند نقشه زندانی شدن من چگونه و به وسیله چه کسانی طرح شد، «اما پروردگار من از نیرنگ و نقشه آنها آگاه است» (إِنَّ رَبِّی بِکَیْدِهِنَّ عَلیمٌ).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

وَ قالَ الْمَلِکُ ائْتُونی بِهِ فَلَمَّا جاءَهُ الرَّسُول اما هنگامی که فرستاده شاه نزد یوسف آمد تا او را به کاخ ببرد، او از رفتن خودداری کرد و گفت: تا زمانی که آن پرونده ساختگی مورد تحقیق و رسیدگی عادلانه قرار نگیرد و خیانتکار و پاکدامن شـناخته نشوند و دامان پـاک او از تهمت و دروغ تطهیر نگردد، نه از زنـدان بیرون خواهـد رفت و نه به دعوت شـاه پاسخ مثبت خواهـد داد! قالَ ارْجِعْ إِلی

رَبِّکَ فَسْئَلْهُ ما بالُ النِّسْوَةِ اللاَّتی قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ بر این اساس بود که آن حضرت به فرستاده شاه گفت: اینک نزد سالارت برو و از او بپرس سرگذشت آن زنانی که دست‌های خود را به جای برگرفتن پوست میوه بریدند، چه بود؟ و چرا آنان در کاخ عزیز گرد آمدند؟ و بدین وسیله از شاه درخواست کن تا داستان آن ضیافت و زنان مورد اشاره را مورد رسیدگی و تحقیق عادلانه قرار دهد و از من به خاطر آن تهمت‌ها و دروغ‌ها اعاده حیثیت گردد و پاکدامنی و درستکاری‌ام اعلان شود تا آنگاه به دیدار او بیایم. از آیه شریفه این نکته ظریف دریافت می‌گردد که یوسف به خاطر رعایت ادب و اخلاق و به دلیل بزرگواری خود، در شکایت و درخواست تحقیق و رسیدگی به آن (صفحه ۵۲۹) پرونده ساختگی، نامی از بانوی کاخ نبرد؛ چرا که او زن پیشوای کشور یا وزیر و جانشین او بود؛ از این رو یوسف موضوع را به صورت کلی طرح کرد و او را نیز در شمار زنان شمرد. اما پاره‌ای بر آننـد که آن حضرت نام زلیخا را در شمار آن زنان نیز قرار نداد؛ چرا که منظور او احضار زنان بود و آنان بودند که گواه پاکدامنی و قداست یوسف و شاهد اعتراف به گناه زلیخا در آن ضیافت بودند و به همین جهت پس از فراخوانده شدن آنان و آشکار شدن حقیقت بانوی کاخ در برابر شاه لب به اعتراف گشود و گفت اینک حقیقت آشکار گردید. «الْآنَ حَصْحَصَ الْحَق» ... و نیز آیه شریفه نشانگر آن است که این تنها زلیخا نبود که آن تهمت سهمگین را به یوسف زده بود، بلکه آن زنان نیز پس از شکست در برابر پایمردی و قداست و خویشتن‌داری یوسف، به منظور انتقام از او این اتهام ناروا را بر او وارد آوردند و هر کدام برگی دروغ بر آن پرونده ساختگی افزودند. «ابن عباس» در این مورد می‌گوید: اگر یوسف آن روز پیش از آنکه شاه را به بی‌گناهی و پاکدامنی خویش مطمئن سازد، از زندان بیرون می‌آمد، پیوسته کدورتی از او در دل شاه باقی می‌ماند و او را فردی می‌پنداشت که در اندیشه گناه و خیانت به ناموس وی بود و یوسف حاضر نبود که به این بها از زندان آزاد گردد؛ از این رو درخواست تحقیق و پافشاری در رسیدگی به موضوع نمود تا با روشن شدن حقیقت، کدورت و زنگارهای آن همه دروغ و تهمت از دلها زدوده شود و او با سرفرازی و سربلندی در جامعه ظاهر گردد (.... صفحه ۵۳۰) إِنَّ رَبِّی بِکَیْدِهِنَّ عَلیمٌ . به راستی که پروردگار من به بازیگری و نیرنگ زنان داناست و او می‌تواند پاکدامنی مرا روشن و آشکار سازد. و به باور «ابو مُسلِم» ، منظور این است که: عزیز مصر که من آن زمان به صورت برده در خانه او بودم خودش از بازیگری و نقشه زنان آگاه است و می‌داند که من از این تهمت‌ها پاک و پاکیزه‌ام و بدین وسیله یوسف روشنگری می‌کرد که از او نیز گواهی بخواهید تا حقیقت آشکار گردد. امّا به باور ما دیدگاه نخست در مورد آیه شریفه با موقعیت و مقام والای یوسف بهتر و مناسب‌تر است. (صفحه ۵۳۱)

۱۱۵. آیه (تحقیق و رسیدگی منصفانه)

اشاره

قالَ ما خَطْبُکُنَّ إِذْ راوَدْتُنَّ یُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حاشَ لِلَّهِ ما عَلِمْنا عَلَیْهِ مِنْ سُوءٍ قالَتِ امْرَأَةُ الْعَزیزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقینَ (ملک آنها را احضار کرد و) گفت: جریان کار شما، به هنگامی که یوسف را به سوی خویش دعوت کردید، چه بوده؟ گفتند: منزه است خدا، ما هیچ عیبی در او نیافتیم(در این هنگام) همسر عزیز گفت: الان حق آشکار گشت، من بودم که او را به سوی خود دعوت کردم و او از راستگویان است. (۵۱ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

فرستاده مخصوص به نزد شاه برگشت و پیشنهاد یوسف را بیان داشت، این پیشنهاد که با مناعت طبع و علوّ همت همراه بود او را بیشتر تحت تأثیر عظمت و بزرگی یوسف قرار داد، لذا فورا به سراغ زنانی که در این ماجرا شرکت داشتند فرستاد و آنها را احضار

کرد، رو به سوی آنها کرد و گفت: «بگویید ببینم در آن هنگام که شما تقاضای کامجویی از یوسف کردید جریان کار شما چه بود؟» (قالَ ما خَطْبُکُنَّ إِذْ راوَدْتُنَّ یُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ). راست بگویید، حقیقت را آشکار کنید، آیا هیچ عیب و تقصیر و گناهی در او سراغ دارید؟ در اینجا وجدان‌های خفته بیدار آنها یک مرتبه در برابر این سؤال بیدار شد و همگی متفقاً به پاکی یوسف گواهی دادند «و گفتند: منزه است خداوند ما هیچ عیب و گناهی در یوسف سراغ نداریم» (قُلْنَ حاشَ لِلَّهِ ما عَلِمْنا عَلَیْهِ مِنْ سُوء). همسر عزیز مصر که در اینجا حاضر بود و به دقّت به سخنان سلطان و زنان مصر گوش می‌داد بی آن که کسی سؤالی از او کند قدرت سکوت در خود ندید، احساس کرد موقع آن فرا رسیده است که سال‌ها شرمندگی وجدان را با شهادت قاطعش به پاکی یوسف و گنهکاری خویش جبران کند، به خصوص این که او بزرگواری بی‌نظیر یوسف را از پیامی که برای شاه فرستاده بود درک کرد که در پیامش کمترین سخنی از وی به میان نیاورده و تنها از زنان مصر به طور سربسته (صفحه ۵۳۲) سخن گفته است. یک مرتبه گویی انفجاری در درونش رخ داد: «فریاد زد: الان حق آشکار شد، من پیشنهاد کامجویی به او کردم او راستگو است» و من اگر سخنی درباره او گفتم دروغ بوده است دروغ» (قالَتِ امْرَأَةُ الْعَزیزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقین).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«خَطْب: رویداد و پیشامد بزرگ. «حَصْحَصَ الْحَقُّ»: این واژه به باور «زَجّاج» از ریشه «حِصَّه» برگرفته شده و منظور این است که: «سَهم» و «حِصّه» حق از باطل جدا گردید. امّا به باور دیگران، تکرار «حَصّ» است همانند «کَفْکَفَ» که تکرار «کَفّ» می‌باشد. این واژه از «حَصَ الشَّعْر» می‌باشد که به مفهوم کندن مو از سر و جدا ساختن آن از بیخ و ریشه است و در آیه شریفه منظور این است که حق از باطل جدا شد. با رسیدن درخواست یوسف به شاه، او نیز خردمندانه و با شهامت عمل کرد و بی‌درنگ زنان را فراخواند و در آن نشست حسّاس و سرنوشت‌ساز رو به آنان کرد و گفت: قالَ ما خَطْبُکُنَّ إِذْ راوَدْتُنَّ یُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ سرگذشت شما آنگاه که به سراغ یوسف رفتید و با وسوسه و نرمی و ظرافت زنانه خواسته خویش را از او خواستید چه بود؟ اینک واقعیت را آنگونه که روی داده است برایم باز گویید. قُلْنَ حاشَ لِلَّهِ ما عَلِمْنا عَلَیْهِ مِنْ سُوءٍ آنان گفتند: پناه بر خدا! ما هیچ بدی و لغزشی در او سراغ نداریم و او پاک و پاکدامن است. بدین وسیله همه آنان لب به بیان حقیقت گشودند و یک صدا اعتراف کردند که او ستمدیده است و بر اساس یک اتهام و پرونده ساختگی به زندان افکنده شده است. قالَتِ امْرَأَةُ الْعَزیزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَق و در این هنگام بانوی کاخ نیز بی‌آنکه مورد پرسش قرار گیرد، گفت: هم اکنون (صفحه ۵۳۳) حقیقت آشکار گردید و درست از نادرست جدا شد.ٌ أَنَا راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقینَ. واقعیت این است که من با هزاران نقشه و کرشمه به سراغ او رفتم و او در گفتارش که مرا لغزشکار و گناهکار می‌خواند راستگوست. این اعتراف به حق و اقرار به صداقت و راستگویی و درستکاری و امانت یوسف بدان دلیل بود که آن زن دیگر از وسوسه پذیری یوسف نا امید شده بود؛ و خدای فرزانه برای اینکه در مورد پاکدامنی و قداست یوسف هیچ جای تردید نماند، به گونه‌ای دلها را دگرگون ساخت که بانوی کاخ نیز لب به بیان حقیقت گشود و با گواهی دادن به پاکدامنی و قداست یوسف، او را از راستگویان و شایسته کرداران عنوان دارد. (صفحه ۵۳۴)

۱۱۶. «ذلِکَ لِیَعْلَمَ أَنِّی لَمْ ...

آیه

«ذلِکَ لِیَعْلَمَ أَنِّی لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَیْبِ وَ أَنَّ اللَّهَ لا یَهْدی کَیْدَ الْخائِنینَ»

ترجمه

این سخن را به خاطر آن گفتم تا بداند من در غیاب به او خیانت نکردم و خداوند مکر خائنان را رهبری نمی‌کند. (۵۲ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در حقیقت (بنابراین که جمله بالا گفتار همسر عزیز مصر باشد همانگونه که ظاهر عبارت اقتضاء می‌کند) او برای اعتراف صریحش به پاکی یوسف و گنهکاری خویش دو دلیل اقامه می‌کند. نخست این که: وجدانش و احتمالاً بقایای علاقه‌اش به یوسف، به او اجازه نمی‌دهد که بیش از این حق را بپوشاند و در غیاب او نسبت به این جوان پاکدامن خیانت کند و دیگر این که با گذشت زمان و دیدن درس‌های عبرت، این حقیقت برای او آشکار شده است که خداوند حامی پاکان و نیکان است و هرگز از خائنان حمایت نمی‌کند، به همین دلیل پرده‌های زندگی رؤیایی دربار کم کم از جلو چشمان او کنار می‌رود و حقیقت زندگی را لمس می‌کند و مخصوصا با شکست در عشق که ضربه‌ای بر غرور و شخصیت افسانه‌ای او وارد کرد چشم واقع‌بینش بازتر شد و با این حال تعجبی نیست که چنان اعتراف صریحی بکند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

«کَیْد»: نقشه کشیدن در نهان برای زیان وارد آوردن به دیگران. در ادامه سخن در این مورد، قرآن شریف به گفتار یوسف باز می‌گردد و می‌فرماید: ذلِکَ لِیَعْلَمَ أَنِّی لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَیْبِ این برگرداندن فرستاده شاه و بیرون نیامدن از زندان و درخواست تحقیق و رسیدگی عادلانه به آن پرونده دروغین و ساختگی و پیشنهاد احضار و بازجویی از زنان، به خاطر آن بود که شاه یا عزیز مصر بداند که من پشت سر او و در نهان هرگز در اندیشه خیانت به او نبوده‌ام. این تفسیر از آیه شریفه، دیدگاه گروهی از مفسّران از جمله «حَسَن» ، «مُجاهِد» «قَتاده» و «ابو مُسلم» است. (صفحه ۵۳۵) وَ أَنَّ اللَّهَ لا یَهْدی کَیْدَ الْخائِنینَ. و خدا مکر و نیرنگ خیانتکاران را به جایی نمی‌رساند. گوینده همان گفتار، در ادامه سخن خویش افزود: وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ و من نفس خویشتن را تبرئه نمی‌کنم؛ چرا که نفس سرکش آدمی او را بسیار به بدی و گناه فرمان می‌دهد. به باور بیشتر مفسّران، این بیان نیز از یوسف است. یادآوری می‌گردد که «الف و لام» در واژه «اَلنَّفس» ممکن است برای جنس باشد، که همه نفسهای آدمیزادگان این گونه‌اند و یا ممکن است برای عهد باشد بدین معنا که: نفس من این گونه است. اِلّا ما رَحِمَ رَبّی مگر کسی که خدا به او مهر و رحمت آورد و به لطف خود او را از لغزش و گناه حفظ کند. در این فراز «ما» را بیشتر مفسّران به معنای «من» گرفته‌اند، همانگونه که در برخی آیات، از جمله: «ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ» (... ۱) به این معنا آمده است. گفتنی است که آن کسانی که آیه شریفه را گفتار یوسف می‌دانند، بر این عقیده‌اند که منظور آن حضرت از این بیان، کشش طبیعی و انسانی است، نه گناه و یا آهنگ آن؛ و منظور این است که: من نفس خویشتن را از کشش طبیعی و تمایل بشری تبرئه نمی‌کنم و مدعی آن نیستم که بر اساس طبیعت خویش از گناه و لغزش دوری جستم، بلکه به مهر و لطف خداست که من در برابر وسوسه‌ها و تمایلات و خواهشهای نفس، تزلزل ناپذیرم و اندیشه گناه نیز به دل راه نمی‌دهم. اِنَّ رَبّی غَفُورٌ رَحیمٌ. راستی که پروردگار من نسبت به بندگانش بسیار آمرزنده و مهربان است.

۱. سوره نِساء، آیه ۳. (صفحه ۵۳۶)

۱۱۷. «وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسی ...

آیه

«وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاَّ ما رَحِمَ رَبِّی إِنَّ رَبِّی غَفُورٌ رَحیمٌ»

ترجمه

من هرگز نفس خویش را تبرئه نمی‌کنم که نفس (سرکش)، بسیار به بدی‌ها امر می‌کند مگر آن چه را پروردگارم رحم کند، پروردگارم غفور و رحیم است. (۵۳ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

باز ادامه داد: «من هرگز نفس سرکش خویش را تبرئه نمی‌کنم چرا که می‌دانم این نفس اماره ما را به بدی‌ها فرمان می‌دهد» (وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ). «مگر آن چه پروردگارم رحم کند» و با حفظ و کمک او مصون بمانیم (اِلّا ما رَحِمَ رَبّی) و در هر حال در برابر این گناه از او امید عفو و بخشش دارم «چرا که پروردگارم غفور و رحیم است» (اِنَّ رَبّی غَفُورٌ رَحیمٌ). انسان هنگامی که در زندگی پایش به سنگ بخورد یک نوع حالت بیداری توأم با احساس گناه و شرمساری در وجودش پیدا می‌شود، به خصوص این که بسیار دیده شده است که شکست در عشق مجازی راهی برای انسان به سوی عشق حقیقی (عشق به پروردگار) می‌گشاید و به تعبیر روانکاوی امروز آن تمایلات شدید سر کوفته «تصعید» می‌گردد و بی آن که از میان برود در شکل عالی‌تری تجلی می‌کند. پاره‌ای از روایات که در شرح حال همسر عزیز در سنین بالای زندگیش نقل شده نیز دلیل بر این تنبّه و بیداری است. خلاصه این که ارتباط و پیوند آیات چنین نشان می‌دهد که همه اینها گفته‌های همسر عزیز مصر است که مختصر تَنَبُّه و بیداری پیدا کرده بود و به این حقایق اعتراف کرد. در این فراز از داستان یوسف دیدیم که سرانجام دشمن سرسختش به پاکی او اعتراف کرد و اعتراف به گنهکاری خویش و بی‌گناهی او نمود، این است سرانجام تقوا و پاکدامنی و پرهیز از گناه و این است مفهوم جمله «وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ» (هر کسی تقوا پیشه کند خداوند راه گشایشی برای او قرار می‌دهد و از آن جا که گمان نمی‌کرد به او روزی می‌دهد). تو پاک باش و در طریق پاکی استقامت کن خداوند اجازه نمی‌دهد ناپاکان حیثیت تو را بر باد دهند.

شکست‌هایی که سبب بیداری است

(صفحه ۵۳۷) شکست‌ها همیشه شکست نیست بلکه در بسیاری از مواقع ظاهرا شکست است اما در باطن یک نوع پیروزی معنوی به حساب می‌آید، اینها همان شکست‌هایی است که سبب بیداری انسان می‌گردد و پرده‌های غرور و غفلت را می‌درد و نقطه عطفی در زندگی انسان محسوب می‌شود. همسر عزیز مصر (که نامش «زلیخا» یا «راعیل» بود) هر چند در کار خود گرفتار بدترین شکست‌ها شد ولی این شکست در مسیر گناه باعث تَنَبُّه او گردید، وجدان خفته‌اش بیدار شد و از کردار ناهنجار خود پشیمان گشت و روی به درگاه خدا آورد داستانی که در احادیث درباره ملاقاتش با یوسف پس از آن که یوسف عزیز مصر شد نقل شده نیز شاهد این مدعا است زیرا رو به سوی او کرد و گفت: «اَلْحَمْدُ لِلّهِالَّذی جَعَلَ الْعَبیدَ مُلُوکا بِطاعَتِه وَ جَعَلَ الْمُلُوکَ عَبیدا بِمَعْصِیَتِه: حمد خدای را که بردگان را به خاطر اطاعت فرمانش ملوک ساخت و ملوک را به خاطر گناه برده گردانید» و در پایان همین حدیث می‌خوانیم که یوسف سرانجام با او ازدواج کرد. (۱) خوشبخت کسانی که از شکست‌ها پیروزی می‌سازند و از ناکامی‌ها کامیابی و از اشتباهات خود راه‌های صحیح زندگی را می‌یابند و در میان تیره‌بختی‌ها نیک‌بختی خود را پیدا می‌کنند. البته واکنش همه افراد در برابر شکست چنین نیست، آنها که ضعیف و بی‌مایه‌اند به هنگام شکست یأس و نومیدی سراسر وجودشان را می‌گیرد و گاهی تا سر حد خودکشی پیش می‌روند، که این شکست کامل است، ولی آنها که مایه‌ای دارند سعی می‌کنند آن را نردبان

ترقی خود قرار دهند و از آن پل پیروزی بسازند.

حفظ شرف برتر از آزادی ظاهری است

دیـدیم یوسف نه تنها به خاطر حفظ پاکـدامنیش به زنـدان رفت بلکه پس از اعلام آزادی نیز حاضـر به ترک زنـدان نشـد تا این که فرسـتاده ملک بازگردد و تحقیق کافی از زنان مصـر درباره او بشود و بی‌گناهیش اثبات گردد تا سـرفراز از زندان آزاد شود، نه این که به صـورت یـک مجرم آلـوده و فاقـد حیـثیت مشـمول عفو شـاه گردد که خود ننـگ بزرگی است و این درسـی است برای همه انسانها در گذشته و امروز و آینده. ***** ۱- «سفینة البحار» ، جلد ۱، صفحه ۵۵۴. (صفحه ۵۳۸)

حالات نفس سرکش

علمای اخلاق برای نفس (احساسات و غرایز و عواطف آدمی) سه مرحله قائلنـد که در قرآن مجیـد به آنها اشاره شده است. نخسـت «نفس امّاره» نفس سرکش است که انسان را به گناه فرمان می‌دهد و به هر سو می‌کشاند و لذا اَمّارَه‌اش گفته‌اند، در این مرحله هنوز عقل و ایمان آن قدرت را نیافته که نفس سـرکش را مهار زند و آن را رام کند بلکه در بسـیاری از موارد در برابر او تسلیم می‌گردد و یـا اگر بخواهـد گلاویز شود نفس سـرکش او را بر زمین می‌کوبـد و شـکست می‌دهـد. این مرحله همان است که در آیه فوق در گفتار همسـر عزیز مصر به آن اشاره شده است و همه بدبختی‌های انسان از آن است. مرحله دوم «نفس لَوّامَّهْ» است که پس از تعلیم و تربیت و مجاهـدت، انسان به آن ارتقاء می‌یابد، در این مرحله ممکن است بر اثر طغیان غرایز گهگاه مرتکب خلاف‌هایی بشود اما فورا پشیمان می‌گردد و به ملامت و سرزنش خویش می‌پردازد و تصمیم بر جبران گناه می‌گیرد و دل و جان را با آب توبه می‌شوید و به تعبیر دیگر در مبـارزه عقـل و نفس گـاهی عقـل پیروز می‌شود و گـاهی نفس، ولی به هر حال کفه سـنگین از آن عقل و ایمان است. البته برای رسـیدن به این مرحله جهـاد اکبر لازم است و تمرین کافی و تربیت در مکتب اسـتاد و الهام گرفتن از سـخن خـدا و سنّت پیشوایان. این مرحله همان است که قرآن مجید در سوره «قیامت» به آن سوگند یاد کرده است، سوگندی که نشانه عظمت آن است: «لاـ أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیامَـهِٔ وَ لاـ أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَـهِٔ: سوگنـد به روز رسـتاخیز و سوگنـد به نفس سـرزنش‌گر». مرحله سوم «نفس مُطْمَئِنَّهْ» است و آن مرحله‌ای است که پس از تصـفیه و تهذیب و تربیت کامل، انسان به مرحله‌ای می‌رسد که غرایز سرکش در برابر او رام می‌شونـد و سپر می‌اندازند و توانایی پیکار با عقل و ایمان در خود نمی‌بینند، چرا که عقل و ایمان آن قدر نیرومند شده‌اند که غرایز نفسـانی در برابر آن توانـایی چنـدانی ندارنـد. ایـن همـان مرحلـه آرامش و سـکینه اسـت، آرامش کـه بر اقیانوس‌هـای بزرگ حکومت می‌کند، اقیانوس‌هایی که حتی در برابر سـخت‌ترین طوفانها چین و شکن بر صورت خود (صفحه ۵۳۹) نمایان نمی‌سازند. این مقام انبیاء و اولیا و پیروان راستین آنها است، آن هایی که در مکتب مردان خـدا درس ایمان و تقوا آموختند و سال‌ها به تهذیب نفس پرداخته و جهـاد اکبر را به مرحله نهـایی رسانده‌انـد. این همـان است که قرآن در سوره «فجر» به آن اشـاره می‌کنـد آن جا که می‌گویـد: «یـا أَیَّتُهَـا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُٔ ارْجِعی إِلی رَبِّکِ راضِـیَهًٔ مَرْضِـیَّهًٔ فَادْخُلی فی عِبـادی وَ ادْخُلی جَنَّتی: ای نفس مطمئـن و آرام بـازگرد به سوی پروردگـارت که هم تو از او خشـنود هستی و هم او از تو و داخل در زمره بنـدگان خاص من شو و در بهشـتم گام نه». پروردگـارا! به مـا کمـک کن که در پرتو آیات نورانی قرآنت نفس «اَمّارَه» را به «لَوّامَه» و از آن به مرحله نفس «مُطْمَئِنَّهْ» ارتقاء بخشـیم، روحی مطمئن و آرام پیـدا کنیم که طوفان حوادث متزلزل و مضـطربش نسازد، در برابر دشـمنان قوی و نیرومند و در مقابل زرق و برق دنیا بی‌اعتنا و در سـختی‌ها شـکیبا و بردبار باشیم. خداوندا! به همه ما عقلی مرحمت فرما که بر هوس‌های سرکش پیروز گردیم و اگر در اشتباهیم چراغ روشنی از توفیق و هدایت فرا راه ما قرار ده.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پدیده شگفت انگیز رؤیا

از پدیـده‌های شـگفت انگیز جهـان آفرینش پدیـده عجیب خواب است که قرآن آن را از نشانه‌های قـدرت آفریـدگار هستی عنوان می‌سازد و از آن عجیب‌تر پدیـده دیگری به نـام رؤیـا و خـواب دیـدن و تماشـای منـاظر گونـاگون و صـحنه‌های هیجـان انگیز و یا هولناک در عالم خواب است. از دیرباز این پرسـش در میان اندیشـمندان مطرح بوده است که پدیده خواب یا رؤیا چیست و از کجا خبر می‌دهـد؟ از گذشـته یا حال یا آینـده؟ از ضـمیر آشـفته انسان؟ از آرزوهای بر باد رفته او؟ از کجا؟ و چه پیامی دارد؟ آیا دیدن مناظر زیبا و دل‌انگیز یا صـحنه‌های نفرت بار و غم‌انگیز در عالم خواب (صفحه ۵۴۰) که کم و بیش همه دیده‌اند و برای همه تجربه شـده است ثمره تلاش و فعـالیت و کارهای روزانه و مشـکلات گوناگونی است که انسان با آنها رو به روست و شب هنگام هم در عالم خواب در برابر دستگاه گیرنده بهت‌آور روان و روح او خودنمایی می‌کند و یا این صحنه‌ها انعکاس انبوهی از آرزوهای بر باد رفته، تمایلات ارضا نشـده، خواسـته‌های سرکوب گشـته و بیم و امیـدهایی است که جامه عمل نپوشـیده و بـدین‌گونه خود را نشان می‌دهـد؟ آیا پدیـده خواب و رؤیا نتیجه وحشت و ترس از فرد یا گروه یا پدیده دیگری است که انسان در عالم خواب با قیافه کریه یا منظره زشت آنان رو به رو می‌گردد؟ و یا نه؟ بلکه پدیـده‌ای است که از آینـده خبر می‌دهـد و دسـتگاه حساس و پیچیـده گیرنده روان انسان به سبک ناشناخته‌ای از رویدادهای آینده دور و نزدیک عکس و خبر تهیه نموده و پاره‌ای از آنها بدین صورت خود را در عالم رؤیا نشان می‌دهند؟ کدام یک؟

انواع خواب‌ها

در پاسـخ این پرسـش دیـدگاه‌های گوناگونی ارائه شده و خوابها به انواع مختلفی تقسـیم گردیده است، امّا آنچه قابل تردید نیست، این است که پاره‌ای از خوابها تجسّم صـحنه‌های گوناگون و روزانه است. پاره‌ای خوابهای پریشانی است که با وضعیت سلامت و یا بیماری و بهـداشت و تغـذیه او ارتباط دارد، امّا برخی از خوابها از آینـده پیام دارد که نمونه‌های بارز آن عبارتند از: خواب یوسـف (۱) خـواب ابراهیم (۲) خـواب پیـامبر گرامی اسـلام صـلی الله علیه و آله (۳) ۱. سـوره یوسف، آیه ۴. ۲. سوره صافـات، آیه ۱۰۲. (صفحه ۵۴۱) خواب فرمانروای مصر (۱) و خواب دو جوان زندانی (۲)

رؤیا در روایات

در روایاتی رسـیده نیز پدیده رؤیا مورد توجّه قرارگرفته و به سه نوع تقسیم شده است: از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: اَلرُّؤْیـا ثَلاثَهٌٔ: بُشْری مِنَ اللّهِ، وَ تَحْزینٌ مِنَ الشَّیْطـانُ، وَ الَّذی یُحَـدِّثُ بِهِ الْاِنْسـانُ نَفْسَهُ فَیَراهُ فی مَنـامِهِ. (۳) خواب‌ها بر سه گونه‌اند: ۱ خواب‌هایی که نویـد و پیام از آینده دارد و بشارتی از سوی خداست. ۲ خواب‌هایی که از سوی شیطان است و مفهوم و پیامی ندارد. ۳ و دیگر خواب‌هایی که انعکاس آرزوها و ثمره مشـکلات زندگی است که انسانها در فکر و ذهن خویش می‌پرورند و آنگاه آنها را در خواب می‌بینند. با این بیان، برخی از خواب‌ها از آینده خبر می‌دهد.

قرآن و موضوع «نفس» یا غرایز و احساسات

اشاره

در قرآن شریف از سه نفس یا سه مرحله از نفس انسان سخن رفته و آن گونه که شایسته و بایسته است به او هشدار و رهنمود داده شده است:

الف: «نفس امّاره» یا غرایز و کشش‌های سرکش

قرآن بر این نکته هشدار می‌دهد که غرایز و تمایلات و احساسات و عواطف انسان، کشش‌هایی هستند که او را کور و کر به سوی خواستن لذّتها و رسیدن به خواهش‌ها و هواها فرمان می‌دهند و در این راه نه مرزی می‌شناسند و نه حقی و این ۱. سوره فتح، آیه ۲۷. ۲. سوره یوسف، آیه ۴۳. ۳. سوره یوسف، آیه ۳۶. ۴. بِحارالانوار، ج ۱۴، ص ۴۴۱. (صفحه ۵۴۲) خاصیت آنهاست. «وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاَّ ما رَحِمَ رَبِّی (۱)» و من هرگز نفس خویشتن را تبرئه نمی‌کنم؛ چرا که نفس سرکش و وسوسه‌گر انسان بسیار به بدی و گناه فرمان می‌دهد مگر آن کس را که پروردگارم بر او رحمت آورد.

ب: «نفس لَوّامه» یا وجدان بیدار

قرآن از مرحله دیگر و از نفس دیگری یاد می‌کند که بر خلاف نفس امّاره نه تنها به گناه و زشتی و تباهی فرمان نمی‌دهد و کور و کر نیست، بلکه گویی در برابر آن است و افزون بر اینکه در برابر گناه و طغیان و سرکش و زشتکاری‌های «نَفْس اَمّاره» مقاومت می‌کند، انسان را به خاطر بیدادگری و گناه مورد سرزنش قرار داده و سخت نکوهشش می‌کند و او را تا بیداری و توبه و جبران یا تصمیم بر آن آرام نمی‌گذارد. «لا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیامَةِ وَ لا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوّامَةِ» (... ۲) سوگند به روز رستاخیز و سوگند به «نفس لوّامه» و وجدان بیدار و سرزنشگر انسان.

ج: «نَفْس مُطْمَئِنّه» یا مرحله کمال و آرامش یافتگی انسان

و نیز از «نَفْس مُطْمَئِنّه» یا مرحله دیگری خبر می‌دهد که این نشانگر اوج کمال و جمال و آراستگی انسان به ارزش‌ها و پیراستگی او از ضد ارزش‌ها و مرحله آرامش و وقار و شکوه معنوی انسان است. مرحله‌ای است که نه غرایز و تمایلات و کششها او را به بیراهه می‌کشد و طوفان در وجودش به راه می‌اندازد و نه شیطانهای گوناگون و نه ابلیس؛ چرا که او ساخته شده است. «یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعی إِلی رَبِّکِ» (... ۳) هان ای نفس آرامش یافته، خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت باز گرد...

مراحل سه‌گانه

بر خلاف پندار پاره‌ای که این سه مرحله از نفس انسان را سه نفس جداگانه پنداشته‌اند، به باور دانشمندان اخلاق، این یک نفس است که می‌تواند این سه مرحله ۱. سوره یوسف، آیه ۵۳. ۲. سوره قیامت، آیه ۱ ۲. ۳. سوره فَجْر، آیه ۲۷ ۳۰. (صفحه ۵۴۳) را داشته باشد؛ چرا که در مرحله نخست که مرحله عدم رشد فکری و عقلی و دینی و اخلاقی است، این نفس به سان دیکتاتور خودکامه‌ای که در یک کشور خود را مرز ناشناس می‌نگرد، به صورت حاکم مطلق در سازمان وجود بشر عمل می‌کند و هیچ مانع و مرزی برای خود نمی‌نگرد و اگر سوسویی از چراغ خرد و فطرت و وجدان بیابد، آن را خاموش می‌سازد. در مرحله دوّم که مرحله پس از آموزش و پرورش و شکوفایی خرد و فرهنگ و بینش و ایمان اوست، در میدان عقل و نفس گاه به این سو و گاه به آن سو کشیده می‌شود، امّا به دلیل مجهّز شدن نفس به ایمان و وجدان بیدار و ارزش‌های اخلاقی و انسانی، کفه سنگین به سود خرد و وجدان می‌چربد و لغزش و گناه را محکوم و گاه انسان را به توبه و جبران فرا می‌خواند. و در مرحله سوّم که اوج انسانیت و

شکوفایی و طراوت وصف ناپـذیر فطرت وجدان، خرد و کمال انسانی است، کشتی نفس به ساحل آرامش ایمان و تقوا و آگاهی و بینش ژرف و وصف ناپذیری می‌رسد که دیگر وسوسه نفس امارّه در او اثر نمی‌گذارد و فکر گناه هم نمی‌کند و به عصـمت مجهّز می‌شود.

۳ جهاد بزرگتر یا خودسازی راستین

تنها در پرتو خودسازی و تزکیه نفس و تهـذیب آن است که انسان می‌توانـد از نفس امارّه به وجدان بیدار و سـرزنش کننده و بالاتر از آن اوج گیرد؛ و این کاری سـنگین و بزرگترین جهاد است و مجاهد راستین نیز کسـی است که در این میدان پیروزی را به دست آورد. امیرمؤمنان علیه‌السـلام می‌فرمود: «اَلْمُجاهِـدُ مَنْ جاهَدَ نَفْسَهُ.» (۱) جهادگر راستین، آن مجاهـدی است که با هواهای سـرکش نفس امّاره پیکار کنـد و می‌فرمود: اَشْجَعُ النّاسِ مَنْ غَلَبَ هَواهُ. ۱. وسائل، ج ۱۱، ص ۱۲۲. (صفحه ۵۴۴) پر شهامت‌ترین مردم آن کسـی است که در پیکـار بـا هوای نفس پیروز گردد و پیـامبر صـلی الله علیه و آله آن را بزرگـترین جهـاد عنوان می‌داد و می‌فرمود: «مَرْحَبا بِقَوْمٍ قَضَوُا الْجِهادَ الاْصْغَرِ وَ بَقِیَ عَلَیْهِمْ الْجِهاد الاکبر، فَقیلَ: یا رَسُولَ اللّهِ، وَ مَا الْجِهادُ الاْکْبَرُ؟ فقال: جِهادُ النَّفْسِ. (۱)» آفرین بر مردمی که جهاد کوچکتر را انجام دادنـد و اینک به سان همیشه در اندیشه جهاد بزرگترند. پرسـیدند: ای پیامبر خدا جهاد بزرگتر کدام است؟ فرمود: خودسازی و مبارزه با هوای نفس. و حضـرت صادق علیه‌السـلام پیروزی بر نفس را رسیدن به بهشت و نجات از دوزخ عنوان داد و فرمود: «مَنْ مَلِکَ نَفْسَهُ اذا رَغِبَ وَ اذا رَهَبَ وَ اذا اشْـتَهی وَ اذا غَضِبَ و اذا رَضِـیَ، حَرَّمَ اللّهُ جَسَدَهُ عَلَی النّارِ.» (۲) آن کسـی که به هنگـام خواسـتن چیزی و به هنگـام ترس و وحشت و زمـان فـوران خـواهش نفس و هنگـامه اوج خشم و به هنگـام خشـنودی از چیزی و کسـی، به گونه‌ای بر خود حاکم باشد که به گناه و بیداد و وسوسه نفس امارّه تسلیم نگردد و از حق و عدالت انحراف نجویـد، خـدا پیکر او را بر آتش دوزخ حرام می‌سـازد و بـه بهشـت پرطراوت می‌رسـد. بـار خـدایا، مـا را در برابر وسوسـه شیطانهـای گونـاگون و دمـدمه‌های آنهـا خودت یـار و یـاور بـاش. پروردگـارا، ما را در رویارویی با هوای نفس و در پیکار در این میـدان سـرنوشت‌ساز و پر خطر، پیروز و سـرفراز بـدار. خداوندا، به ما اندیشه‌ای بلند، جانی روشن، دلی بیدار و آگاه، بینشـی ژرف، وجـدانی آزاد از انـواع بنـدها و زنجیرهـای خرافه و اسـارت و واپسـگرایی، بیـان و قلمی سـتم‌ستیز و آزادمنش، همـتی والاـ اراده‌ای پولاـدین و کارنامه‌ای پرافتخار و ۱. وَسائل، ج ۱۱، ص ۱۲۲. ۲. وسائل، ج ۱۱، ص ۱۲۳. (صفحه ۵۴۵) فرجامی خوش ارزانی بدار. (۱) ۱. نگارنده. (صفحه ۵۴۶)

۱۱۸. آیه (یوسف و موقعیّت جدید)

اشاره

وَ قالَ الْمَلِکُ ائْتُونی بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسی فَلَمَّا کَلَّمَهُ قالَ إِنَّکَ الْیَوْمَ لَدَیْنا مَکینٌ أَمینٌ ملک (مصر) گفت: او (یوسف) را نزد من آورید تا وی را مخصوص خود گردانم، هنگامی که (یوسف نزد وی آمد و) با او صحبت کرد (ملک به عقل و درایت او پی برد) و گفت: تو امروز نزد ما منزلت عالی داری و مورد اعتماد هستی. (۵۴ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

نماینـده ویژه «ملک» در حالی که حامل پیام گرم او بود، وارد زنـدان شـد و به دیدار یوسف شـتافت، سـلام و درود او را به یوسـف ابلاـغ کرد و اظهـار داشت که او علاـقه شدیـدی به تو پیـدا کرده است و به درخواستی که داشتی، دایر به تحقیق و جستجو از زنان

مصـر در مورد تو، جامه عمل پوشانیـده و همگی با کمال صـراحت به پاکی و بی گناهیت گواهی داده‌اند. اکنون دیگر مجال درنگ نیست، برخیز تـا نزد او برویم. یوسف به نزد ملک آمـد و با او به گفتگو نشـست، «هنگامی که ملک با وی گفتگو کرد و سـخنان پر مغز و پر مـایه یوسـف را که از علم و هوش و درایت فوق العـاده‌ای حکـایت می کرد شـنید، بیش از پیش شـیفته و دلبـاخته او شـد و گفت: تو امروز نزد ما دارای منزلت عالی و اختیارات وسیع هستی و مورد اعتماد و وثوق ما خواهی بود

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

اِسْتِخْلاص: خـالص گردانیـدن و ویژه و خـاصّ سـاختن؛ و منظور شـاه این بود که یوسف را مشاور و معاون ویژه خود سازد. مَکین: انسان بلنـد مرتبه و پر اقتـداری که به وسـیله آن مقام و اقتدار بتواند بر نامه‌های خویش را پیش برد و هدف خود را تحقّق بخشد. در آیات ۵۴ تا ۵۷ فراز دیگری از سـر گذشتِ قهرمـان زیباترین داسـتانها به تابلو می‌رود و اینگونه آغاز می گردد. (صـفحه ۵۴۷) وَ قالَ الْمَلِکُ ائْتُونی بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسـی و شـاه، هنگـامی که بر دانش و بینش گسـترده و ژرف یوسف و پاکـدامنی و پروای او آگـاهی یـافت، به نزدیکـانش گفت: او را نزد من بیاوریـد تـا وی را معـاون و مشـاور خـاصّ خـود گردانم و در تـدبیر امور و تنظیم شـئون و تصـمیم گیری‌های سـرنوشت‌ساز از او نظر بخـواهم و کشور را بـا نظر او اداره کنم. فَلَمَّا کَلَّمَهُ قـالَ إِنَّکَ الْیَوْمَ لَدَیْنا مَکینٌ أَمینٌ. پس هنگـامی که یوسف را نزدش آوردنـد و بـا او به گفتگو پرداخت و از نزدیک به درایت و هوشـمندی و راسـتگویی و امانتـداری‌اش واقف شـد، به او گفت: هـان ای یوسف! تو امروز نزد ما بلنـدمرتبه و درسـتکاری؛ چرا که هم خردمنـدی و هوش سـرشار و دانش و بینش بسـیارت بر مـا آشـکار شـده و هم پاکـدامنی و امانتـداری‌ات. «ابن عبّـاس» می گویـد: منظـور شـاه این بـود که: از امروز تـو را فرمـانروای کشـور و ملّت سـاختم و قـدرت و اختیـارت را، به سـان خـود قرار دادم و تو در اداره حکومت و جـامعه مورد اعتمـاد من هستی. «کَلْبی» در این مورد آورده است که: سـرانجام فرستاده شاه در زندان نزد یوسف آمد و گفت: سرورم! برخیز که پادشاه تو را خواسـته اسـت. اینـک وقـت آن اسـت که جامه‌هـای زنـدان را درآورده و جـامه دیگر بپوشـی و برای دیـدار آمـاده گردی. یوسـف برخاست و پس از شستشوی خود جامه‌ای برازنـده پوشـید و به دیدار شاه آمد. او در آن هنگام جوانی شـکوهمند و بسـیار زیبا و پر معنویت و پرمحتوا بود و سی بهار از زنـدگی را پشت سـر داشت. او وارد کاخ شد و هنگامی که چشم شاه به او افتاد و او را جوانی برازنـده و پرشـکوه دید، گفت: هان پسـرم! تو خواب عجیب مرا که ساحران و کاهنان و سیاسـتمداران، همه در آن فرو ماندند تعبیر کردی؟ یوسف گفت: آری! و برای بـار دوّم شـاه خواب خویش را برای او بـاز گفت و آن حضـرت نیز پیام آن خواب و تعبیرش از آینده پر فراز و نشیب را برای او بیان فرمود. (صفحه ۵۴۸)

دعا برای زندانیان

در روایت است که وقتی یوسف از زنـدان آزاد گردیـد، برای زنـدانیان دعـا کرد و فرمود: «اَللّهُمَّ اعْطِفْ عَلَیهِمْ بِقُلُوبِ الْاءخیارِ، وَ لا تَعُمَّ عَلَیْهِم الأَخْبارَ.» (۱) بار خدایا قلب خوبان و شایسـتگان را بر آنان مهربان ساز و اخبار و گزارش‌های رویدادها را از آنان پوشیده مـدار. تـو گـویی بر اثر این دعـای خالصـانه است که در همه جـا، زنـدانیان پیش از دیگران از رویـدادهای شـهر و دیـار خود آگـاه می گردنـد. و نیز آن بزرگوار بر سـر در زنـدان نوشت: «هذا قُبُورُ الْاءحیاءِ و بَیْتُ الْاءحْزانِ وَ تَجْرِبَهُ الْاءصْدِقاءِ وَ شَـماتَهُ الأَعْداءِ.» (۲) اینجا گورسـتان زندگان، سـرای غم‌ها و رنج‌ها، وسـیله آزمون و شـناخت دوسـتان راستین و سرزنشـگاه دشـمنان است. و نیز «وَهَب» آورده است که: آن حضـرت هنگامی که به در کاخ فرمانروای مصـر رسـید، گفت: پروردگارم مرا بسنده است و از آفریدگان خود

بی‌نیـازم سـاخته و مرا کفـایت می‌کنـد، آن گـاه افزود: «عَزَّ جارُه و جَلَ ثَناؤُه و لا اِلهَ غَیْرُهُ.» (۳) راستی که پناهنده به خدا، شکست‌ناپذیر و عزیز می‌گردد و ستایش و ثنای او والاست و هیچ خدایی جز او نیست. و هنگامی که به در سالن کاخ رسید، گفت: بارخدایا! من به جای نیکی و خوبی او، خیر و خوبی تو را می‌خواهم و از شرارت او و دیگر آفریدگانت به تو پناه می‌جویم. «اَللّهمُ اِنّی اَسْئَلُکَ بِخَیْرِکَ مِنْ خَیْرِهِ و اَعُوذُبِکَ مِن شَرِّهِ و شَرِّ غَیْرِهِ.» (۴) پس از ورود به سالن، به زبان عربی سلام گفت. شاه پرسید: این چه زبان و فرهنگی است؟ پاسخ داد: این زبان عمویم اسماعیل است و آن گاه به زبان عبری در حق او دعا کرد. شاه پرسید: این دیگر چه زبانی است؟ پاسخ داد: زبان پدران و نیاکانم. ۱. مَعالِمُ التَّنزیل، بَغَوی، ج ۳، ص ۲۹۳ ۲۹۲؛ قِصَصُ الْأَنْبِیاء، ثَعْلَبی، ص ۱۲۶. ۲. مَعالِمُ التَّنزیل، بَغَوی، ج ۳، ص ۲۹۳ ۲۹۲؛ قِصَصُ الْأَنْبیاء، ثَعْلَبی، ص ۱۲۶. ۳. همان مدرک. ۴. همان مدرک. (صفحه ۵۴۹) «وَهَب» در این مورد می‌افزاید: فرمانروای مصر به ده‌ها زبان سخن می‌گفت، امّا به هنگام ملاقات با یوسف به هر لغت و فرهنگ و زبانی سخن گفت، یوسف به همان زبان جوابش را داد و این موضوع او را شگفت‌زده ساخت! آن گاه رو به یوسف کرد و از او خواست تا خواب خود را از زبان یوسف بشنود و یوسف چنین گفت: هان ای فرمانروای مصر، تو آن شب در خواب دیدی که هفت گاو فربه - که سپید رنگ و دارای موهایی پر زرق و برق و مرتب بودند - از ساحل نیل پدیدار شدند. از پستان آنها شیر می‌ریخت و همانگونه که تو محو تماشای زیبایی آنها بودی، به ناگاه آب نیل فرو رفت و خشکی در آن پدیدار شد و از میان گل و لای آن، هفت گاو لاغر با موهای ژولیده و شکم‌هایی بر پشت چسبیده - که نه پستانی داشتند و نه شیری - سربر آوردند، آنها دارای نیش‌ها و دندان‌ها و دست‌هایی به سان سگ‌ها و خرطومی به سان خرطوم درندگان بودند. آنها خود را به گاوهای سفید و فربه رساندند و همانند درندگان بر آنها یورش برده و با دریدن و پاره کردن و شکستن پوست و گوشت و استخوان آن ها، مغزشان را خوردند. درست در این شرایط بود که به ناگاه در برابر دیدگانت هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشک و تیره پدیدار گردید که در کنار هم روییده و ریشه‌های آنها در میان آب و گل فرو رفته بود. تو با دیدن آنها به این اندیشه رفتی که چگونه این خوشه‌های سبز و پرطراوت با آن خوشه‌های تیره و خشک در کنار هم و در یک رویشگاه روییده و ریشه همه آنها در یک آب است، که به ناگاه بادی وزیدن گرفت و کاه و پوشال آن خوشه‌های خشک و تیره را به خوشه های سبز و پر طراوت زد و همانها سبب شعله‌ور شدن خوشه‌های سبز گردید و همه را سوزانید و آن گاه بود که تو وحشت‌زده از خواب بیدار شدی! شاه گفت: به خدای سوگند خواب من گرچه بسیار شگفت‌انگیز بود، امّا آنچه از زبان تو شنیدم بهت‌آورتر است. اینک راه رویارویی با رویدادها را بگو و بر نامه‌ات را بیان کن! (صفحه ۵۵۰)

برنامه اقتصادی یوسف برای نجات کشور و ملّت

یوسف فرمود: برنامه من این است که در سال های پربرکت و پر نعمت آینده، باید انبارها و سیلوهایی بزرگ ساخته شود و بخش کشاورزی تا سر حد امکان فعّال گردد و تمام زمین‌های قابل کشت زیر کشت رود؛ مواد غذایی گوناگون گردآوری گردد و محصولات زراعی به ویژه دانه‌ها با همان غلاف‌ها و خوشه‌ها و ساقه‌ها، در انبارهای مناسب برای تغذیه مردم و دام‌ها نگاهداری گردد و به مردم دستور داده شود تا به اندازه یک پنجم از دانه‌ها و مواد غذایی را مصرف و بقیه آن را پس‌انداز کنند و به انبارها بسپارند. تنها در پرتو یک جهاد ملّی و تلاش خستگی‌ناپذیر اقتصادی و زراعی و با داشتن برنامه درست است که می‌توان برای سال‌های قحطی و خشکسالی نیازهای غذایی مردم مصر و اطراف آن را فراهم ساخت و آن گاه است که در اوج فشار و گرفتاری مردم، می‌توان با تأمین نیازهای اقتصادی و غذایی آنان ثمره این تلاش طاقت‌فرسا و این کوشش همگانی و این سرمایه‌گذاری بزرگ را بازیافت و گنجی عظیم فراهم آورد و بدین وسیله کشور و ملّت را از فاجعه‌ای که در پیش است به سلامت عبور داد. (صفحه ۵۵۱)

۱۱۹. آیه (یوسف خزانه‌دار کشور مصر می‌شود)

اشاره

قالَ اجْعَلْنی عَلی خَزائِنِ الاْرْضِ اِنّی حَفیظٌ عَلیمٌ (یوسف) گفت: مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده که نگهدارنده و آگاهم. (۵۵ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

یوسف می‌دانست یک ریشه مهمّ نابسامانی‌های آن جامعه مملو از ظلم و ستم در مسائل اقتصادیش نهفته است، اکنون که آنها به حکم اجبار به سراغ او آمده‌اند، چه بهتر که نبض اقتصاد کشور مصر را در دست گیرد و به یاری مستضعفان بشتابد، از تبعیض‌ها تا آن جا که قدرت دارد بکاهد، حق مظلومان را از ظالمان بگیرد و به وضع بی سر و سامان آن کشور پهناور سامان بخشد. مخصوصا مسائل کشاورزی را که در آن کشور در درجه اول اهمیّت بود، زیر نظر بگیرید و با توجّه به این که سال‌های فراوانی و سپس سال‌های خشکی در پیش است، مردم را به کشاورزی و تولید بیشتر دعوت کند و در مصرف فرآورده‌های کشاورزی تا سر حدّ جیره‌بندی، صرفه‌جویی کند و آنها را برای سال‌های قحطی ذخیره نماید، لذا راهی بهتر از این ندید که پیشنهاد سرپرستی خزانه‌های مصر کند. آیات ۱۰۰ و ۱۰۱ همین سوره که تفسیر آن به خواست خدا خواهد آمد، دلیل بر این است که او سرانجام به جای ملک نشست و زمامدار تمام امور مصر شد، هر چند آیه ۸۸ که می‌گوید: برادران به او گفتند: «یا ایها العزیز» ، دلیل بر این است که او در جای عزیز مصر قرار گرفت، ولی هیچ مانعی ندارد که این سلسله مراتب را تدریجا طی کرده باشد، نخست به مقام خزانه‌داری و بعد نخست وزیری و بعد به جای ملک، نشسته باشد.

چگونه یوسف دعوت طاغوت زمان را پذیرفت؟

نخستین چیزی که در رابطه با آیات فوق جلب توجه می‌کند این است که چگونه یوسف این پیامبر بزرگ حاضر شد، خزانه‌داری یا نخست وزیری یکی از طاغوت‌های (صفحه ۵۵۲) زمان را بپذیرد و با او همکاری کند؟ پاسخ این سؤال در حقیقت در خود آیات فوق نهفته است، او به عنوان یکی انسان «حَفیظٌ عَلیمٌ» (امین و آگاه) عهده‌دار این منصب شد، تا بیت‌المال را که مال مردم بود به نفع آنها حفظ کند و در مسیر منافع آنان به کار گیرد، مخصوصا حق مستضعفان را که در غالب جامعه‌ها پایمال می‌گردد به آنها برساند. در «فقه» در بحث قبول ولایت از طرف ظالم نیز این بحث به طور گسترده آمده است که قبول پست و مقام از سوی ظالم همیشه حرام نیست، بلکه گاهی مستحب و یا حتی واجب می‌گردد، این در صورتی است که منافع پذیرش آن و مرجحات دینیش بیش از زیان‌های حاصل از تقویت دستگاه باشد. در روایات متعددی نیز می‌خوانیم که ائمه اهلبیت علیهم‌السلام به بعضی از دوستان نزدیک خود (مانند علی بن یقطین که از یاران امام کاظم بود و وزارت فرعون زمان خود هارون‌الرّشید را به اجازه امام پذیرفت) چنین اجازه‌ای را می‌دادند.

اهمیت مسائل اقتصادی و مدیریت

گرچه ما هرگز موافق مکتب‌های یک بعدی که همه چیز را در بعد اقتصادی خلاصه می‌کنند و انسان و ابعاد وجود او را نشناخته‌اند

نیستیم، ولی با این حال اهمیت ویژه مسائل اقتصادی را در سرنوشت اجتماعات هرگز نمی‌توان از نظر دور داشت، آیات فوق نیز اشاره به همین حقیقت می‌کند، چرا که یوسف از میان تمام پست‌ها انگشت روی خزانه‌داری گذاشت، زیرا می‌دانست هرگاه به آن سر و سامان دهد قسمت عمده نابسامانی‌های کشور باستانی مصر، سامان خواهد یافت و از طریق عدالت اقتصادی می‌تواند سازمان‌های دیگر را کنترل کند. در روایات اسلامی نیز اهمیت فوق العاده‌ای به این موضوع داده شده است، از جمله در حدیث معروف علی یکی از دو پایه اصلی زندگی مادی و معنوی مردم (قِوامُ الدّینِ وَ الدُّنْیا) مسائل اقتصادی قرار داده شده است، در حالی که پایه دیگر علم و دانش و آگاهی شمرده شده است. (صفحه ۵۵۳)

تعهد و تخصص دو رکن اساسی مدیریت است

تعبیر یوسف که می‌گوید: «اِنّی حَفیظٌ عَلیمٌ» دلیل بر اهمیت مدیریت در کنار امانت است و نشان می‌دهد که پاکی و امانت به تنهایی برای پذیرش یک پست حساس اجتماعی کافی نیست، بلکه علاوه بر آن آگاهی و تخصص و مدیریت نیز لازم است، چرا که «عَلیم» را در کنار «حَفیظٌ» قرار داده است و ما بسیار دیده‌ایم که خطرهای ناشی از عدم اطلاع و مدیریت کمتر از خطرهای ناشی از خیانت نیست بلکه گاهی از آن برتر و بیشتر است. با این تعلیمات روشن اسلامی نمی‌دانیم چرا بعضی مسلمانان به مسأله مدیریت و آگاهی هیچ اهمیت نمی‌دهند و حداکثر کشش فکر آنها در شرایط واگذاری پست‌ها، همان مسأله امانت و پاکی است با این که سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و علی در دوران حکومتشان نشان می‌دهد، آنها به مسأله آگاهی و مدیریت همانند امانت و درستکاری اهمیت می‌دادند.

مدح خویش یا معرفی خویشتن

بدون شک تعریف خویش کردن کار ناپسندی است، ولی با این حال این یک قانون کلی نیست، گاهی شرایط ایجاب می‌کند که انسان خود را به جامعه معرفی کند تا مردم او را بشناسند و از سرمایه‌های وجودش استفاده کنند و به صورت یک گنج مخفی و متروک باقی نماند. در آیه فوق نیز خواندیم که یوسف به هنگام پیشنهاد پست خزانه‌داری مصر خود را با جمله «حَفیظٌ عَلیمٌ» ستود، زیرا لازم بود سلطان مصر و مردم بدانند که او واجد صفاتی است که برای سرپرستی این کار نهایت لزوم را دارد. لذا در تفسیر عیاشی از امام صادق می‌خوانیم که در پاسخ این سؤال که آیا جایز است انسان خودستایی کند و مدح خویش نماید؟ فرمود: «نَعَمْ اِذَا اضْطُرَّ اِلَیْهِ اَما سَمِعَتْ قَوْلَ یُوسُفَ اِجْعَلْنی عَلی خَزائِنِ الاَرْضِ اِنّی حَفیظٌ عَلیمٌ وَ قَوْلَ الْعَبْدِ الصّالِحِ وَ اَنَا لَکُمْ ناصِحٌ اَمینٌ: آری هنگامی که ناچار شود مانعی ندارد، آیا نشنیده‌ای گفتار یوسف را که فرمود: مرا بر خزائن زمین قرار ده که من امین و آگاهم و همچنین گفتار بنده صالح (صفحه ۵۵۴) خدا (هود) من برای شما خیرخواه و امینم». (۱) و از اینجا روشن می‌شود این که در خطبه «شقشقیه» و بعضی دیگر از خطبه‌های نهج البلاغه علی به مدح خویشتن می‌پردازد و خود را محور آسیای خلافت می‌شمرد، که همای بلند پرواز اندیشه‌ها به اوج فکر و مقام او نمی‌رسد و سیل علوم و دانش‌ها از کوهسار وجودش سرازیر می‌شود و امثال این تعریف‌ها همه برای این است که مردم ناآگاه و بی‌خبر به مقام او پی ببرند و از گنجینه وجودش برای بهبود وضع جامعه استفاده کنند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

فرمانروای مصر پس از شنیدن سخنان راهگشای یوسف، گفت: این کار بزرگ و طرح عظیم و برنامه‌ریزی دقیق و اجرای آن را چه کسی تضمین می‌کند؟ و چه کسی می‌تواند کشاورزی کشور را احیا کند و شکوفا سازد و با گردآوری محصولات زراعی و انبار

سازی و نگاهداری و فروش به جا و شایسته آنها، تدبیر درست امور و تنظیم برازنده شئون را به عهده گیرد؟ درست در اینجا بود که یوسف به پا خاست و گفت من و آن گاه افزود: قالَ اجْعَلْنی عَلی خَزائِنِ الْأَرْضِ اینک که چنین است برای نجات کشور و جامعه از خطر سهمگینی که در راه است، شما مرا به اداره خزانه‌ها و گنجینه‌های ملّی این سرزمین برگزین و تدبیر کارها را به من واگذار تا من به خواست خدا این برنامه را به اجرا درآورم. إِنِّی حَفیظٌ عَلیمٌ. چرا که من نگهبانی توانا و دانا هستم. به باور گروهی از جمله «قَتادَه» و «جُبّائی» منظور این است که: من، هم از ثروت و امکانات مردم درست نگهداری می‌کنم و هم می‌دانم که آن را در چه راهی هزینه نموده و در کجا سرمایه‌گذاری کنم و به چه کسی از آن بدهم و از چه کسی دریغ دارم. ***** ۱- «نورالثقلین» ، جلد ۲، صفحه ۴۳۳. (صفحه ۵۵۵) امّا به باور «وَهَب» منظور این است که: من نویسنده‌ای دقیق و حسابداری دانا و امین هستم. از دیدگاه «کَلْبی» منظور این است که: من حساب سال های قحطی و خشکسالی را درست نگاه داشته و به هنگامه نیاز مردم و کمک به آنها دانا هستم. و از دیدگاه «سُدی» منظور این است که: من به حساب دارایی‌ها و امکانات ملّی، امین و نگهبان و به زبان‌های گوناگون مردم که برای تهیّه مواد غذایی از هر سو به مصر سرازیر خواهند شد، دانا و توانا هستم. از آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که برای هر انسانی رواست که خویشتن را در جایی که او را نمی‌شناسند، وصف کند و نقاط قوّت و توانمندی‌ها و کارآیی‌های خویش را باز گوید و این کار نه نکوهیده است و نه، با آیه شریفه‌ای که از خودستایی نهی می‌کند و هشدار می‌دهد(۱) ناسازگار می‌باشد؛ چرا که یوسف خود را به شاه معرفی کرد و از توانایی و امانتداری خویش سخن گفت و از او خواست تا وی را به اداره امور جامعه و آبادانی و عمران شهرها منصوب کند. پس از پیشنهاد یوسف، فرمانروای مصر به او گفت: چه کسی از شما برای تدبیر امور زیبنده‌تر و سزاوارتر است؟ و آن گاه کار اداره کشور را به او سپرد. به باور پاره‌ای فرمانروای مصر پس از شناخت یوسف و آگاهی از کارآیی و امانت او، اداره کشور را به او سپرد و عزیز مصر را بر کنار ساخت و خود به استراحت پرداخت. امّا به باور پاره‌ای دیگر عزیز مصر برکنار نشد، بلکه خود، همان روزها از دنیا رفت و قدرت و امکانات کشور و اداره امور مردم به یوسف واگذار گردید. برخی بر آنند که: پس از مرگ عزیز مصر، شاه، همسر او را به عقد یوسف درآورد و هنگامی که یوسف نزد او رفت، وی را دوشیزه یافت و به او گفت: آیا این راه، بهتر از آن نبود که تو در اندیشه‌اش بودی؟ و خدا از آن زن، دو پسر به یوسف داد که نام ۱. سوره نَجْم، آیه ۳۲. (صفحه ۵۵۶) آنان را «اِفرائیم» و «میشا» نهاد. پاره‌ای آورده‌اند که: روزی یوسف به همراه گروهی از یاران، باشکوه وصف ناپذیری از راهی می‌گذشت که آن زن یوسف را دید و گریست و آن گاه گفت: ستایش از آن خدایی است که فرمانروایان را به کیفر گناه و نافرمانی و خشونت و خودکامگی، از تخت قدرت پایین می‌کشد و به ذلّت و خفّت می‌نشاند و بردگان و بندگان را به پاداش فرمانبرداری و کردار شایسته و عادلانه به اوج اقتدار می‌رساند. اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی جَعَلَ الْمُلُوکَ بِالْمَعصِیَةِ عَبیدا و العَبیدَ بِالطّاعَةِ مُلُوکاً. یوسف با شنیدن این سخن ارزشمند از آن زن، دستور داد او را به خانه بردند و اداره امور او را - به سان خانواده خویش - به عهده گرفت، امّا با او ازدواج نکرد. در تفسیر «علیّ بن ابراهیم» آمده است که: عزیز مصر در همان سال‌های قحطی و خشکسالی از دنیا رفت و همسرش نیز کارش به فقر و گدایی کشید. به او گفتند خوب است سر راه یوسف قرار گیری و از او کمک بخواهی، گفت: من از او شرم می‌کنم و هرگز نمی‌توانم با او رو به‌رو شوم. سرانجام روزی سر راه یوسف نشت و هنگامی که آن حضرت در میان یاران به آنجا رسید، زلیخا برخاست و گفت: پاک و منزه است آن خدایی که شاهان و زورمداران را به کیفر نافرمانی و گناه و عدم رعایت حقوق مردم به ذلت و حقارت و بردگی می‌کشد و ستمدیدگان و بردگان را به پاداش فرمانبرداری و انجام کارهای شایسته و رعایت حقوق مردم به اوج شکوه و اقتدار می‌رساند. سُبْحانَ مَنْ جَعَلَ الْمُلُوکَ بِالْمَعْصِیَةِ عَبیداً، و العَبیدَ بِالطّاعَةِ مُلُوکاً. یوسف با شنیدن صدای او، گفت: آیا تو همان بانوی کاخ هستی؟ او، آهی سرد از دل بر کشید و گفت: آری، این منم که به کیفر گناه به این روز افتاده‌ام. یوسف پرسید: آیا هم اکنون نیز به من علاقه‌مندی؟ گفت: اینک که پیر و گرفتار شده‌ام مسخره‌ام می‌کنی؟ یوسف فرمود: هرگز! و آن گاه دستور داد تا او را به خانه بردند و به او گفت: آیا به یاد داری که

در مورد من چه ناروا و بیدادگرانه رفتار کردی؟ پاسخ داد: آری ای پیامبر خدا، مرا سرزنش نکن که به دردی گرفتار بودم که (صفحه ۵۵۷) کسی به سان من گرفتار نبود. یوسف گفت: چگونه؟ گفت: من از یک سو زیباترین و ثروتمندترین زن این کشور بودم و از دگر سو همسری داشتم که دچار ناتوانی کامل جنسی بود و از طرف سوّم در عشق تو سراپای وجودم شعله‌ور شده بود و می‌سوخت، امّا تو نیز به گونه‌ای پاکدامن و پارسا بودی که هرگز چشم به روی من نگشودی. پرسید: اینک خواسته‌ات چیست؟ گفت: خواسته‌ام این است که از خدا بخواهی جوانی و طراوتم را به من باز گرداند. یوسف خواسته او را از بارگاه خدا خواست و آن گاه او را که به صورت دوشیزه‌ای شده بود به همسری خویش برگرفت. «ابن عبّاس» از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده است که فرمود: خدا، مهرش را بر برادرم یوسف بباراند، اگر او به فرمانروای مصر نمی‌گفت: مرا بر خزانه‌های این سرزمین بگمار ...همان ساعت او، وی را به حکومت مصر بر می‌گزید، امّا همان درخواست سبب شد که یک سال واگذاری حکومت به او را به تأخیر افکند. (صفحه ۵۵۸)

۱۲۰. «وَ کَذلِکَ مَکَّنَّا لِیُوسُفَ ...

آیه

«وَ کَذلِکَ مَکَّنَّا لِیُوسُفَ فِی الْأَرْضِ یَتَبَوَّأُ مِنْها حَیْثُ یَشاءُ نُصیبُ بِرَحْمَتِنا مَنْ نَشاءُ وَ لا نُضیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنینَ»

ترجمه

و اینگونه ما به یوسف در سرزمین (مصر) قدرت دادیم که هر گونه می‌خواست در آن منزل می‌گزید (و تصرف می‌کرد) ما رحمت خود را به هر کس بخواهیم (و شایسته بدانیم) می‌بخشیم و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کنیم. (۵۶ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در اینجا سؤالی مطرح می‌شود و آن این که چگونه، سلطان جبار مصر به چنین کاری تن در داد، در حالی که می‌دانست یوسف در مسیر خودکامگی و ظلم و ستم و استثمار و استعمار او گام برنمی‌دارد، بلکه به عکس مزاحم مظالم او است. پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته چندان مشکل نیست و آن این که گاهی بحران‌های اجتماعی و اقتصادی چنان است که پایه‌های حکومت خودکامگان را از اساس می‌لرزاند، آن چنان که همه چیز خود را در خطر می‌بینند، در اینگونه موارد برای رهایی خویشتن از مهلکه حتی حاضرند از یک مدیریت عادلانه مردمی استقبال کنند، تا خود را نجات دهند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

تَبَوُّأْ: فراهم ساختن جایگاه برای بازگشت به آن. «ابن عَبّاس» می‌گوید: یوسف یک سال میهمان پادشاه مصر بود و پس از آن، شاه او را خواست و تاج خود را بر سر وی نهاد و کمربند ویژه‌اش را بر کمر او بست و دستور داد تختی از طلا و آراسته به مروارید و یاقوت برای او قرار دهند و سایبانی از دیبا بر فراز سرش برافراشته دارند و آن گاه از آن حضرت تقاضا کرد تا با شکوه و عظمت بر مردم ظاهر گردد و آغاز فرمانروایی خویش را اعلان کند. آن حضرت با سیمایی درخشان و چهره‌ای چون ماه، که هر تماشاگری را خیره می‌ساخت، پدیدار شد و بر تخت قدرت تکیه زد. سیاستمداران و مسئولان کشوری و (صفحه ۵۵۹) نظامی در برابرش خضوع کردند و بدین سان او زمام امور جامعه و کشور را به کف گرفت و عدل و داد را در میان مردم برقرار ساخت و به گونه‌ای محبوب

و مطلوب و مورد احترام همگان گردید که زن و مرد و کوچک و بزرگ و پیر و جوان، آگاهانه و آزادانه او را دوست می‌داشتند و از حکومت عادلانه و انسانی‌اش - که امنیّت و آزادی و رفاه و آسایش و سعادت و سلامتِ جسم و جان و فکر و روان را برای مردم به ارمغان آورده بود - خشنود و شادمان بودند و همین مفهوم آیه مبارکه است که می‌فرماید: وَ کَذلِکَ مَکَّنّا لِیُوسُفَ فِی الْأَرْضِ یَتَبَوَّأُ مِنْها حَیْثُ یَشاءُ و اینگونه به سان نعمت‌هایی که به او ارزانی داشته بودیم نعمت قدرت و فرمانروایی عادلانه بر آن سرزمین را نیز به او ارزانی داشتیم که به هر صورتی که می‌خواست کارهای آن را تدبیر می‌کرد و در هر کجا اراده می‌نمود، فرود می‌آمد. نُصیبُ بِرَحْمَتِنا مَنْ نَشاءُ ما مهر و رحمت خویش را به هر کس که بخواهیم و او را شایسته بدانیم، می‌رسانیم و او را به نعمت‌های مادی و معنوی و دینی و دنیوی گرامی می‌داریم. وَ لا نُضیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنینَ. و ما پاداش نیکوکاران و فرمانبرداران را ضایع نمی‌سازیم. «ابن عبّاس» بر آن است که: و ما پاداش شکیبایان را ضایع نمی‌سازیم. گروهی از جمله «مُجاهِد» آورده‌اند که: یوسف، فرمانروای مصر را به توحیدگرایی و ایمان به خدا دعوت کرد و او ایمان آورد و از پی او نیز بسیاری ایمان آوردند و پیروی یوسف را برگزیدند و این شکوه و عظمت و رسالت و ارزانی شدن نعمت‌های گران به او پاداش دنیای او بود. (صفحه ۵۶۰)

۱۲۱. آیه (پاداش برتر)

اشاره

وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَیْرٌ لِلَّذینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ و پاداش آخرت برای آنها که ایمان آورده‌اند و پرهیزکارند بهتر است. (۵۷ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

گرچه بسیاری از مردم نیکوکار در همین جهان به پاداش مادی خود می‌رسند، همانگونه که یوسف نتیجه پاکدامنی و شکیبایی و پارسایی و تقوای خویش را در همین دنیا گرفت، که اگر آلوده بود هرگز به چنین مقامی نمی‌رسید. ولی این سخن به آن معنی نیست که همه کس باید چنین انتظاری را داشته باشند و اگر به پاداش‌های مادی نرسند گمان کنند به آنها ظلم و ستمی شده، چرا که پاداش اصلی، پاداشی است که در زندگی آینده انسان، در انتظار او است و شاید برای رفع همین اشتباه و دفع همین توهم است که قرآن در آیه فوق بعد از ذکر پاداش دنیوی یوسف اضافه می‌کند: «وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَیْرٌ لِلَّذینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ: پاداش آخرت برای آنان که ایمان دارند و تقوی پیشه کرده‌اند برتر است».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

در آیه مورد بحث می‌فرماید: و پاداش سرای آخرت برای کسانی که ایمان به خدا آورده و پروا پیشه می‌سازند بهتر است؛ چرا که پاداش آخرت از هر ناخالصی و آلودگی پاک و ماندگار است. از آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که خدا در روز رستاخیز پاداش و مقامی بهتر و والاتر از شکوه و اقتداری که در دنیا به او داد، به وی ارزانی می‌دارد.

سه نکته درخور دقّت در ارتباط با حضرت یوسف علیه‌السلام

۱ چگونه یوسف از استبدادگر روزگارش درخواست فرمانروایی کرد؟

با توجه به این که فرمانروای مصر و درباریانش مردمی بیدادگر و کفرگرا بودند، (صفحه ۵۶۱) چگونه یوسف دعوت آنان را پذیرفت و به یاری آنان شتافت و افزون بر آن از آنان درخواست فرمانروایی نمود؟ * پاسخ؟ ۱ از آن جایی که یوسف، پیامبر برگزیده خدا بود و خدا با ارزانی داشتن مقام والای رسالت و امامت به او، وی را به برقراری عدل و داد مأمور ساخته بود و او می‌دانست که به وسیله به کف گرفتن قدرت و امکانات می‌تواند مردم را به ارزش‌ها و کارهای شایسته فرا خواند و از گناه و زشتی باز دارد و حقوق پایمال شده و جا به جا شده ستمدیدگان را به جای خود برساند، از این رو چنین درخواستی از فرمانروای مصر نمود. بااین بیان این درخواست و پذیرش مسئولیت، گامی در راه تحقق بخشیدن به فرمان خدا و وسیله اجرای دستورات او و در خدمت حق و عدالت بود. ۲ و نیز می‌دانست که بدین وسیله افزون بر هدایت و ارشاد مردم به سوی ایمان و انجام کارهای شایسته، می‌تواند پدر و مادر و برادران و نزدیکان خویش را نیز دیدار کند و رنج فراق را از دل آنان بزداید و آرامش خاطر آنان و خویشتن را فراهم آورد. با این بیان دوّمین دلیل کار او زدودن آثار بیداد و رنج و محرومیّت از خود و خاندانش بود که هنوز آنان را رنج می‌داد. ۳ دیگر این که اگر آیه مورد بحث و آیات گذشته را به دقت بنگریم، این نکته دریافت می‌گردد که قدرت و امکانات و فرمانروایی پر شکوهی که به او ارزانی گردید، درست است که به ظاهر از سوی مردم و به درخواست او صورت پذیرفت، امّا در حقیقت از جانب خدا بود و این آفریدگار هستی بود که گام به گام در پرتو فضل و مهر خویش او را به آن شکوه و عظمت رسانید.

۲ آیا پذیرش پست از سوی استبدادگران رواست؟

از آیه شریفه این نکته دریافت می‌گردد که پذیرش پست قضاوت در یک رژیم استبدادی و از سوی فرمانروایی خودکامه در صورتی که انسان بتواند بدان وسیله مقررات و احکام عادلانه دین را به پا دارد و از پایمال شدن حقوق و آزادی (صفحه ۵۶۲) مردم جلوگیری نماید، کاری رواست؟ از هشتمین امام نور در مورد کار بزرگ یوسف آورده‌اند که فرمود: یوسف پس از به کف گرفتن مسئولیّت خزانه‌داری و اداره امور اقتصادی جامعه، نخست گامی بلند در عمران و سازندگی و احیای کشاورزی آن کشور در هفت سال نخست بر داشت، به گونه‌ای که افزون بر رونق اقتصادی و شکوفایی کشاورزی، صدها انبار بزرگ ساخت و با گردآوری دانه‌ها و مواد غذایی ماندنی با تدابیر فنّی و علمی همه انبارها را آکنده از مواد حیاتی برای دوران خشکسالی و قحطی ساخت. به همین جهت در مرحله دوّم با آغاز آن سال های سخت با اداره شایسته امور، تأمین نیازهای غذایی مردم را با تدبیری شگرف تضمین کرد و به گونه‌ای عمل کرد که در آن سال‌های مرگبار نیاز غذایی مصر و اطراف آن را پاسخ گفت و همه را با بهایی عادلانه و گاه بصورت رایگان در اختیار آنان قرار داد. این تدبیر به این صورت بود که در سال نخست با فروش مواد غذایی، آنچه درهم و دینار در دست مردم بود، همه را به خزانه ملّی سرازیر ساخت. در سال دوّم با فروش موادّ غذایی در برابر زر و زیور و جواهرات، هر چه زینت و آلات در دست مردم بود، به خزانه کشور برگرداند. در سال سوّم مواد غذایی را در برابر واگذاری دام‌ها به دولت، در اختیار مردم قرار داد و بدین وسیله همه دام‌ها را به مالکیّت ملّی درآورد. در سال چهارم مواد مورد نیاز مردم قحطی‌زده را در برابر فروش بردگانشان به حکومت، به آنان فروخت و با این کار، همه بردگان را از دست مردم رها ساخت. در سال پنَجْم اعلان کرد که در برابر واگذاری خانه‌ها، باغ‌ها، مزرعه‌ها و مغازه‌ها و املاک، موادّ مورد نیاز را تأمین خواهد کرد و مردم همه را واگذار کردند. در سال ششم آب‌ها و نهرها و چشمه‌سارها را با مواد غذایی مبادله کردند. و در سال هفتم جانها و جسم‌ها را تقدیم یوسف کردند و گفتند: ما دیگر برای نجات خود از گرسنگی چیزی نداریم و خود را خانواده بزرگ تو می‌دانیم و آن حضرت همه را به رایگان اداره کرد و کران تا کران مصر از آب تا خاک و گیاه گرفته تا جاندار و انسان، همه به مالکیت یوسف درآمد و همه زبان به اعتراف گشودند که به (صفحه ۵۶۳) راستی خدا چنین قدرت شکوه بار و با معنویتی به هیچ کس ارزانی

نداشته است، همانگونه که چنین تدبیر و فرزانگی و کارایی و دانش به کسی جز یوسف نبخشیده است.

۳ بزرگی یوسف را نگر و عظمت وی را تماشا کن!

در آن شرایط بود که یوسف در اوج شکوه و اقتدار، نزد پادشاه آمد و گفت: در مورد آنچه خدا ارزانی داشته و شرایط مطلوب و موقعیتی که فراهم آمده چه نظری دارید؟ آیا مردم را همچنان در مالکیت دولت با همه امکانات کشور داشته باشم یا تدبیری به یادماندنی و درس‌آموز بگیرم که از تدبیر نخست ماندگارتر باشد؟ کدام‌یک؟ فرمانروای مصر که خود به حال استراحت بود و همه قدرت را در اختیار یوسف نهاده بود، گفت نظر، تنها نظر توست و بس. یوسف گفت: من در کاری که کرده‌ام و مسئولیتی که پذیرفته‌ام، از آغاز، هدفی جز اصلاح امور جامعه و هدایت و ارشاد مردم به سوی ارزش‌های آسمانی را نداشته‌ام و هرگز بر این اندیشه نبودم که آنان را از خطر قحطی و بلای گرسنگی و مرگ و اسارت نجات داده و خود بلای جانشان باشم و آنان را به بند کشم، نه، هرگز! تازه من کاره‌ای نبوده‌ام که کار به اینجا رسیده است، آنچه انجام شده، همه در پرتو لطف خدا انجام شده است؛ از این رو خدای یکتا را گواه می‌گیرم و تو را نیز شاهد قرار می‌دهم که من اینک همه مردم را آزاد نموده و هستی آنان را به خودشان می‌بخشم و قدرت و تاج و تخت تو را نیز اینک با یک شرط به خودت وامی‌گذارم؛ و آن این است که به سان سال‌های حکومت من بر اساس عدل و احسان حکومت کنی و حقوق، امنیت و آزادی آنان را پاس داری، همین برای من بسنده است. شاه گفت: برای من بسی مایه مباهات است که در راه تحقق بیشتر آرمانها و ادامه راه و رسم تو گام سپارم و کشور را آن گونه که مورد نظر توست اداره کنم؛ چرا که تو راهنمای ما، نجات‌بخش ما و دلیل و حجّت ما هستی و اگر درایت و دانش و فرزانگی و کارآیی تو و لطف خدایت نبود، ما نابود شده بودیم. این زندگی و اقتدار ملّی و (صفحه ۵۶۴) شکوه و عظمت، همه از برکت تو و خدای توست. ازاین رو من نیز از ژرفای جان و با همه وجود گواهی می‌کنم که خدایی جز خدای یکتا و بی‌همتا نیست و تو پیام‌آور او هستی و از سوی خود و مردم مصر عاجزانه تقاضا می‌کنم که همچنان اداره کشور را در دست داشته باشی که تو به راستی نگهبان و امانتدار و فرزانه روزگاری. آورده‌اند که: یوسف در همه آن سال های سخت، یک بار غذای سیر نخورد و زمانی که به او گفتند: هان ای سالار مردم! تو همه را سیر می‌کنی، امّا خود گرسنه سر بر بالش می‌گذاری؟ تَجُوعُ وَ بِيَدِكَ خَزائِنُ الْاَرْضِ؟ پاسخ داد: اَخافُ اَنْ اَشْبَعَ فَاَنْسَى الْجِياعَ از آن می‌ترسم که اگر خویشتن را سیر کنم دیگر گرسنه‌ها را از یاد ببرم! خدا را، خدا را، بگذارید همین گونه که هستم باشم؛ چرا که می‌ترسم گرسنگان را فراموش کنم و خدایا که چنین مباد. راستی که شکوه و بزرگی واقعی را نگر و عظمت وصف‌ناپذیر را تماشا کن! (صفحه ۵۶۵)

۱۲۲. آیه (پیشنهاد تازه یوسف به برادران)

اشاره

وَ جاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند، او آنها را شناخت، ولی آنها وی را نشناختند. (۵۸ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

سرانجام همانگونه که پیش‌بینی می‌شـد، هفت سال پی در پی وضع کشاورزی مصـر بر اثر باران‌های پربرکت و وفور آب نیل کاملاً رضایت‌بخش بود و یوسف که همه خزائن مصر و امور اقتصادی آن را زیر نظر داشت دستور داد انبارها و مخازن کوچک و بزرگی بسازنـد به گونه‌ای که مواد غذایی را از فاسد شدن حفظ کنند و دسـتور داد مردم مقدار مورد نیاز خود را از محصول بردارند و بقیه را به حکومت بفروشـند و به این ترتیب، انبارها و مخازن از آذوقه پر شـد. این هفت سال پربرکت و وفور نعمت گـذشت و قحطی و خشـکسالی چهره عبوس خود را نشان داد و آن چنان آسـمان بر زمین بخیل شد که زرع و نخیل لب تر نکردند و مردم از نظر آذوقه در مضیقه افتادند و چون می‌دانستند ذخایر فراوانی نزد حکومت است، مشکل خود را از این طریق حل می‌کردند و یوسف نیز تحت برنـامه و نظـم خاصـی کـه تـوأم به آینـده‌نگری بـود غلّه به آنهـا می‌فروخت و نیازشـان را به صـورت عادلا‌نـه‌ای تـأمین می‌کرد. این خشـکسالی منحصـر به سـرزمین مصـر نبود، به کشورهای اطراف نیز سـرایت کرد و مردم فلسـطین و سـرزمین کنعان را که در شمال شرقی مصر قرار داشتند فرا گرفت و خاندان یعقوب که در این سرزمین زندگی می‌کردند نیز به مشکل کمبود آذوقه گرفتار شدند و به همین دلیل یعقوب تصـمیم گرفت، فرزنـدان خود را به اسـتثنای بنیامین، که به جای یوسف نزد پـدر ماند راهی مصـر کند. آنها با کاروانی که به مصـر می‌رفت به سوی این سرزمین حرکت کردند و به گفته بعضی پس از ۱۸ روز راهپیمایی وارد مصر شدند. طبق تواریـخ، افراد خـارجی به هنگـام ورود به مصـر بایـد خود را معرفی می‌کردنـد تـا مـأمورین به اطلاـع یوسف برسانـنـد، هنگـامی که مأمورین گزارش کاروان فلسطین را دادند، یوسف (صفحه ۵۶۶) در میان درخواست کنندگان غلّات نام برادران خود را دید و آنها را شـناخت و دسـتور داد، بـدون آن که کسـی بفهمـد آنان برادر وی هسـتند احضار شونـد و آن چنان که قرآن می‌گویـد: «برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند او آنها را شـناخت، ولی آنها را وی را نشـناختند» (وَ جاءَ إِخْوَةُ یُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَیْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْکِرُونَ). آنها حق داشـتند یوسف را نشناسـند، زیرا از یک سو سـی تا چهل سال (از روزی که او را در چاه انـداخته بودند تا روزی که به مصـر آمدنـد) گذشـته بود و از سویی دیگر، آنها هرگز چنین احتمالی را نمی‌دادنـد که برادرشان عزیز مصـر شده باشد، حتی اگر شـباهت او را با برادرشان می‌دیدند، حتما حمل بر تصادف می‌کردند، از همه اینها گذشته طرز لباس و پوشش یوسف آن چنان با سابق تفاوت یافته بوده که شـناختن او در لباس جدید، که لباس مصـریان بود، کار آسانی نبود، اصلاً احتمال حیات یوسف پس از آن ماجرا در نظر آنها بسیار بعید بود. به هر حال آنها غلّه مورد نیاز خود را خریداری کردند و وجه آن را که پول یا کندر یا کفش یا سایر اجناسـی بود که از کنعان با خود به مصـر آورده بودند پرداختند. یوسف برادران را مورد لطف و محبت فراوان قرار داد و درِ گفتگو را با آنها باز کرد، برادران گفتند: «ما، ده برادر از فرزندان یعقوب هستیم و او نیز فرزند زاده ابراهیم است خلیل پیامبر بزرگ خـدا است، اگر پـدر مـا را می‌شـناختی احـترام بیشتری می‌کردی، مـا پـدر پیری داریم که از پیـامبران الهی است، ولی انـدوه عمیقی سراسـر وجود او را دربرگرفته». یوسف فورا پرسید: «این همه اندوه چرا؟» گفتند: «او پسری داشت، که بسیار مورد علاقه‌اش بود و از نظر سن از ما کوچک‌تر بود، روزی همراه ما برای شـکار و تفریح به صـحرا آمد و ما از او غافل ماندیم و گرگ او را درید و از آن روز تاکنون پدر، برای او گریان و غمگین است. بعضـی از مفسران چنین نقل کرده‌اند که عادت یوسف این بود که به هر کس یک بار شتر غلّه بیشتر نمی‌فروخت و چون برادران یوسف، ده نفر بودنـد، ده بار غلّه به آنها داد، آنها گفتنـد: «ما پدر پیری داریم و برادر کوچکی، که در وطن مانده‌انـد، پـدر به خاطر شـدت انـدوه نمی‌تواند مسافرت کند و برادر کوچک هم برای خدمت و انس، نزد او مانـده است، سـهمیه‌ای هم برای آن دو به ما مرحمت کن». یوسف دسـتور داد دو بار (صـفحه ۵۶۷) دیگر بر آن افزودند، سـپس رو کرد به آنها و گفت: «من شما را افراد هوشمند و مؤدبی می‌بینم و این که می‌گویید پدرتان به برادر کوچک‌تر بسیار علاقمند است، معلوم می‌شود، او فرزنـد فوق العاده‌ای است و من مایل هسـتم در سـفر آینـده حتما او را ببینم. به علاوه مردم در اینجا سوءظن‌هایی نسـبت به شـما دارنـد، چرا که از یک کشور بیگانه‌اید برای رفع سوءظن هم که باشد در سـفر آینده برادر کوچک را به عنوان نشانه همراه خود بیاورید».

چرا یوسف خود را به برادران معرفی نکرد؟

نخستین سؤالی که در ارتباط با آیه فوق پیش می‌آید این است که چگونه یوسف خود را به برادران معرفی نکرد، تا زودتر او را بشناسند و به سوی پدر بازگردند و او را از غم و اندوه جانکاه فراق یوسف درآورند؟ این سؤال را می‌توان به صورت وسیع‌تری نیز عنوان کرد و آن این که هنگامی که برادران نزد یوسف آمدند، حداقل هشت سال از آزادی او از زندان گذشته بود، چرا که هفت سال دوران وفور نعمت را پشت سر گذاشته بود که به ذخیره مواد غذایی برای سال‌های قحطی مشغول بود و در سال هشتم که قحطی شروع شد یا بعد از آن برادرها برای تهیه غلّه به مصر آمدند، آیا لازم نبود که در این هشت سال، پیکی به کنعان بفرستند و پدر را از حال خود آگاه سازد و او را از آن غم بی‌پایان رهایی بخشد؟ بسیاری از مفسران مانند طبرسی در «مجمع البیان» و علامه طباطبایی در «المیزان» و قرطبی در تفسیر «الاحکام القرآن» ، به پاسخ این سؤال پرداخته‌اند و جواب‌هایی ذکر کرده‌اند که به نظر می‌رسد بهترین آنها این است که یوسف چنین اجازه‌ای را از طرف پروردگار نداشت، زیرا ماجرای فراق یوسف گذشته از جهات دیگر صحنه آزمایش و میدان امتحانی بود، برای یعقوب و می‌بایست دوران این آزمایش به فرمان پروردگار به آخر برسد و قبل از آن خبردادن را یوسف مجاز نبود. به علاوه اگر یوسف بلافاصله خود را به برادران معرفی می‌کرد، ممکن بود عکس‌العمل‌های نامطلوبی داشته باشد از جمله این که آنها چنان گرفتار وحشت حادثه شوند که دیگر به سوی او باز نگردند، به خاطر این که احتمال (صفحه ۵۶۸) می‌دادند یوسف انتقام گذشته را از آنها بگیرد. (صفحه ۵۶۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

برادران یوسف در مصر

یوسف، پس از فراز و نشیب‌های بسیاری که همه را در پرتو ایمان و اخلاص و پایداری و پاکدامنی پشت سر نهاد و همه جا و در همه میدان‌های آزمون، سرفراز و سربلند سر برآورد، سرانجام به فرمانروایی مصر رسید. سال های سخت قحطی از راه رسید و مردم از هر سو برای تهیّه مواد غذایی به سوی او سرازیر شدند. خاندان یعقوب نیز که در کنعان و در همسایگی مصر می‌زیستند، از فشار قحطی و خشکسالی به ستوه آمده و به ناگزیر به چاره اندیشی پرداختند. یعقوب فرزندان خویش را گرد آورد و به آنان گفت: شنیده‌ام در همسایگی سرزمین ما مواد غذایی فراوان است و تدبیر امور اقتصادی آن کشور، در کف باکفایت جوانمردی کارآزموده و شایسته کردار و مردم دوست می‌باشد؛ شما اینک حرکت کنید و به نزد او بروید امید که به یاری خدا و خواست او به شما احسان کند و با دست پُر باز گردید. فرزندان یعقوب بار سفر بستند و به سوی مصر به راه افتادند و سرانجام بر یوسف وارد شدند. آیات ۵۸ تا ۶۲ این فراز از سرگذشت یوسف را به تابلو می‌برد: برادران یوسف که ده تن بودند و برادر مادری یوسف در میانشان نبود برای تهیّه موّاد غذایی به مصر آمدند و بر یوسف وارد شدند. یوسف در نخستین برخورد، آنان را شناخت، امّا آنان وی را نشناختند. «ابن عبّاس» در این مورد می‌گوید: دلیل نشناختن آنان این بود که از آن روز دردناکی که آنان یوسف را به چاه افکندند و رفتند، اینک چهل سال می‌گذشت و یوسف دیگر آن کودک خردسال نبود تا وی را بشناسند. افزون بر آن، آن حضرت در جامه فرمانروایی و بر اریکه اقتدار بود و آنان هرگز نمی‌اندیشیدند که این فرمانروای بزرگ و پر معنویت، همان کودک ستمدیده آن روز باشد. امّا یوسف در آن سال‌های قحطی انتظار آمدن آنان را داشت و در اندیشه شناسایی بود؛ از این رو با دیدنشان، آنان را شناخت و چون آنان را نگریست که با زبان عبری گفتگو می‌کنند، پرسید: شما (صفحه ۵۷۰) چه کسانی هستید و از کجا آمده‌اید؟ در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که: وقتی کارگزاران یوسف، به دستور وی موادّ مورد درخواست آنان را دادند، خودش از آنان پرسید: شما چه کسانی هستید؟ گفتند: ما از مردم شام هستیم و بر اثر فشار قحطی و گرسنگی برای فراهم

آوردن موادّ غذایی به اینجا آمده‌ایم. یوسف گفت: از کجا که جاسوس نباشید؟ گفتند: هرگز، به خدای سوگند ما همگی باهم برادریم و از خاندان بزرگ یعقوب و تیره و تبار ابراهیم خلیل هستیم که اگر شما پدر ما را می‌شناختی بسیار گرامی‌مان می‌داشتی؛ چرا که پدر ما پیامبر خدا و پیامبرزاده است و اینک در غم و اندوه فراق به سر می‌برد. یوسف پرسید: او در اندوه چیست؟ نکند اندوه او ثمره شوم نادانی و بی‌خردی شما باشد؟! گفتند: نه، هرگز، ما نه نادان هستیم و نه بی‌خرد و نه اندوه او به خاطر عملکرد نادرست ماست؛ بلکه او در فراق پسری محبوب و دوست داشتنی می‌سوزد که از ما کوچک‌تر بود و روزی که به همراه ما به صحرا آمد، گرگ بیابان او را درید و خورد. یوسف گفت: آیا همه شماها از یک پدر و مادر هستید؟ پاسخ دادند: نه، ما از یک پدر هستیم، امّا مادرانمان جداست. فرمود: پس چرا پدرتان شما ده تن را به اینجا گسیل داشته، امّا یکی از برادرانتان را نزد خود نگاه داشته است؟ گفتند: بدان دلیل که او برادر مادری همان پسر گمشده‌ای است که گرگ او را درید، اینک پدرمان به وسیله برادر کوچک او خود را دلداری می‌دهد. یوسف فرمود: آیا کسی هست که گفتارتان را گواهی کند؟ پاسخ دادند: شاها! ما اینک در کشور شما هستیم و در اینجا کسی ما را نمی‌شناسد تا گواه گفتارمان باشد. فرمود: اگر راست می‌گویید، در سفر آینده برادر کوچک خود را نزد من بیاورید تا گواه راستگویی شما باشد. گفتند: پدرمان از دوری او اندوهگین می‌گردد، امّا ما می‌کوشیم که چنین کنیم. (صفحه ۵۷۱) یوسف گفت: پس چیزی نزد ما گروگان بگذارید که او را بیاورید. و آنان پس از مشورت، قرعه زدند و یکی از میانشان که نامش «شَمْعُونْ» بود، برای ماندن برگزیده شد. (صفحه ۵۷۲)

۱۲۳. آیه (چرا یوسف از اموال بیت المال به برادران داد؟)

اشاره

وَ لَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهازِهِمْ قالَ ائْتُونی بِأَخٍ لَکُمْ مِنْ أَبیکُمْ أ لا- تَرَوْنَ أَنِّی أُوفِی الْکَیْلَ وَ أَنَا خَیْرُ الْمُنْزِلینَ و هنگامی که (یوسف) بارهای آن‌ها را آماده ساخت گفت: (دفعه آینده) آن برادری را که از پدر دارید نزد من آورید، آیا نمی‌بینید من حق پیمانه را ادا می‌کنم و من بهترین میزبانانم؟ (۵۹/یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سؤالی که در اینجا پیش می‌آید این است که یوسف چگونه اموال بیت المال را بلا- عوض به برادران داد؟ این سؤال را از دو راه می‌توان پاسخ داد: نخست این که در بیت‌المال مصر حقی برای مستضعفان وجود داشته (و همیشه وجود دارد) و مرزهای کشورها نیز دخالتی در این حق نمی‌تواند داشته باشد، به همین دلیل یوسف از این حق در مورد برادران خویش که در آن هنگام مستضعف بودند استفاده کرد، همانگونه که در مورد سایر مستضعفان نیز استفاده می‌کرد، دیگر این که یوسف درآن پست حساسی که داشت، شخصا دارای حقوقی بود و حداقل حقش این بود که خود و عائله نیازمند خویش و کسانی همچون پدر و برادر را از نظر حداقل زندگی تأمین کند، بنابراین او از حق خویش در این بخشش و عطا استفاده کرد. (صفحه ۵۷۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

جَهاز: به وسایل و اثاثیه و کالا گفته می‌شود که جهیزیه دختران نیز از همین باب است؛ و هنگامی که می‌گویند: «جَهَّزَ فُلانا» ، منظور این است که: وسیله سفر او را فراهم ساخت. در ادامه سخن در این مورد اینک در این آیه می‌فرماید: وَ لَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهازِهِمْ قالَ ائْتُونی بِأَخٍ لَکُمْ مِنْ أَبیکُمْ و هنگامی که شتران آنان را به خوار و بار مورد نیازشان بار کرد، به آنان گفت: در سفر آینده برادر

پـدریتان، بنیامین، را به همراه خویش نزد من بیاوریـد. أ لا تَرَوْنَ أَنِّی أُوفِی الْکَیْلَ آیا نمی‌نگرید که من کیل و پیمانه را به طور کامل می‌دهم و چیزی از حق مردم را کم نمی گذارم؟ وَ أَنَا خَیْرُ الْمُنْزِلِینَ. و من بهترین میزبان روزگارم. پاره‌ای واژه «الْمُنْزِلِینَ» را از ریشـه «نُزُل» ، که به مفهوم مواد غذایی و خوراکی و چیزی است که برای پذیرایی از میهمان آماده می‌شود، گرفته‌اند و پاره‌ای دیگر آن را از «مَنْزِل» که به مفهوم خانه و سرا می‌باشد می گیرند، که در این صورت منظور این است که من هر چیز و هر کاری را که ضیافت و میزبانی هم از آن جمله است به بهترین وجه ممکن انجام می‌دهم و در جای شایسته و بایسته‌اش قرار می‌دهم. (صفحه ۵۷۴)

۱۲۴. «فَإِنْ لَمْ تَأْتُونی بِهِ ...

آیه

«فَإِنْ لَمْ تَأْتُونی بِهِ فَلا کَیْلَ لَکُمْ عِنْدی وَ لا تَقْرَبُونِ»

ترجمه

و اگر او را نزد من نیاورید نه کیل (و پیمانه‌ای از غله) نزد من خواهید داشت و نه (اصلًا) نزدیک من شوید. (۶۰ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

یوسف می‌خواست به هر ترتیبی شده بنیامین را نزد خود آورد، گاهی از طریق تحبیب و گاهی از طریق تهدید وارد می‌شد، ضمنا از این تعبیرات روشن می‌شود که خریـد و فروش غلاـت در مصـر از طریق وزن نبود، بلکه به وسـیله پیمانه بود و نیز روشن می‌شود که یوسف از برادران خود و سایر میهمانها به عالی‌ترین وجهی پذیرایی می کرد و به تمام معنی مهمان‌نواز بود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و آن گاه به آنان هشداری جدّی داد و فرمود: و اگر در سـفر آینده خویش به مصر، او را نزد من نیاورید، دیگر نه حق دریافت موادّ غذایی از ما خواهید داشت و نه این حق را که به شهر و دیار ما نزدیک شوید. (صفحه ۵۷۵)

۱۲۵. «قالُوا سَنُراوِدُ عَنْهُ أَباهُ ...

آیه

«قالُوا سَنُراوِدُ عَنْهُ أَباهُ وَ إِنَّا لَفاعِلُونَ»

ترجمه

گفتند: ما با پدرش گفتگو خواهیم کرد (و سعی می کنیم موافقتش را جلب نماییم) و ما این کار را خواهیم کرد. (۶۱ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تعبیر به «إِنَّا لَفاعِلُونَ» نشان می‌دهـد که آنها یقین داشـتند، می‌تواننـد از این نظر در پدر نفوذ کنند و موافقتش را جلب نمایند که این

چنین قاطعانه به عزیز مصر قول می‌دادند و باید چنین باشد، جایی که آنها توانستند یوسف را با اصرار و الحاح از دست پدر درآورند چگونه نمی‌توانند بنیامین را از او جدا سازند؟

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آنان در برابر هشدار جدی و حکیمانه یوسف جا خوردند و به ناگزیر به او عهد سپردند و گفتند: قالُوا سَنُراوِدُ عَنْهُ أَباهُ ما به زودی با ظرافت و نرمی او را از پدرش خواهیم خواست و تلاش خواهیم نمود که او را به همراه ما گسیل دارد. «ابن عبّاس» می‌گوید: منظور آنان این بود که: ما به نقشه و نیرنگی پیچیده دست می‌زنیم تا پدرش را راضی ساخته و او را به همراه خود بیاوریم. وَ إِنّا لَفاعِلُونَ. و بی‌گمان ما این کار را انجام خواهیم داد. در این مورد آورده‌اند که: یوسف برای گفتگو با آنان مترجمانی برگزیده بود تا آنان به راز وی پی نبرند و او را نشناسند؛ چرا که اگر یوسف را می‌شناختند از ترس کیفر کار و یا از فشار شرمندگی ممکن بود پدر را نافرمانی کنند و دیگر به سوی یوسف باز نگردند و یا رویداد تلخ دیگری از این راه پدید آید و رنجی بر رنج‌های خاندان یعقوب افزون گردد. (صفحه ۵۷۶)

۱۲۶. آیه (چرا یوسف پول را به برادران بازگرداند؟)

اشاره

وَ قالَ لِفِتْیانِهِ اجْعَلُوا بِضاعَتَهُمْ فی رِحالِهِمْ لَعَلَّهُمْ یَعْرِفُونَها إِذَا انْقَلَبُوا إِلی أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ (سپس) به کارگزاران خود گفت: آن چه را به عنوان قیمت پرداخته‌اند در بارهایشان بگذارید شاید آن را پس از مراجعت به خانواده خویش بشناسند و شاید برگردند. (۶۲ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

چرا یوسف دستور داد وجهی را که برادران در مقابل غلّه پرداخته بودند در بارهای آنها بگذارند؟ از این سؤال نیز پاسخ‌های متعددی گفته شده از جمله: فخر رازی در تفسیرش ده پاسخ برای آن ذکر کرده است که بعضی نامناسب است، ولی خود آیات فوق پاسخ این سؤال را بیان کرده است، چرا که می‌گوید: «لَعَلَّهُمْ یَعْرِفُونَها إِذَا انْقَلَبُوا إِلی أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ» هدف یوسف این بود که آنان پس از بازگشت به وطن آنها را در لابلای بارها ببینند و به کرامت و بزرگواری عزیز مصر (یوسف) بیش از پیش پی ببرند و همان سبب شود که بار دیگر به سوی او بازگردند و حتی برادر کوچک خویش را با اطمینان خاطر همراه بیاورند و نیز پدرشان یعقوب با توجه به این وضع، اعتماد بیشتری به آنها در زمینه فرستادن بنیامین به مصر پیدا کنند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

رِحال: جمع «رَحْل» به مفهوم ظرف می‌باشد. بِضاعة: سرمایه. پس از سپردن موادّ غذایی مورد نیازشان به آنان، یوسف تدبیری اندیشید که این گونه‌بود: وَ قالَ لِفِتْیانِهِ اجْعَلُوا بِضاعَتَهُمْ فی رِحالِهِمْ و آن حضرت به غلامان و جوانان کارگزار خویش دستور داد پس از تحویل دادن موادّ غذایی به آنان، سرمایه آنها را نیز در بارهایشان قرار دهید تا به همراه خود ببرند. (صفحه ۵۷۷) سرمایه آنان در این تجارت، به باور پاره‌ای پول بود و به باور پاره‌ای دیگر کالاهایی چون کفش و پوست. لَعَلَّهُمْ یَعْرِفُونَها إِذَا انْقَلَبُوا إِلی

أَهْلِهِمْ امید که وقتی نزد خاندان خویش رفتند کالا و سرمایه خویشتن را که به آنان باز پس داده شده است بشناسند. لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ. و شاید بدین ترتیب دگر باره برای خرید کالا و تهیه مواد غذایی به این سرزمین باز گردند.

چرا یوسف سرمایه برادران را به طور نهانی و در درون بارهایشان قرار داد؟

در این مورد دیدگاه‌ها گوناگون است: ۱ به باور بیشتر مفسّران همانگونه که از خود آیه شریفه دریافت می گردد، یوسف دستور این کار را داد تا سرانجام آنان بدانند که مورد احترام و تکریم قرار گرفته‌اند و همین کار باعث تشویق و دلگرمی آنان شود و دگرباره به نزد او باز گردند. ۲ امّا «کَلْبی» می گوید: یوسف در این اندیشه بود که مباد آنان دیگر سرمایه و پولی نداشته باشند تابه وسیله آن برای خرید باز آیند. ۳ از دیدگاه پاره‌ای، یوسف دید پول گرفتن از خاندان پدر آن هم در شرایط خشکسالی و قحطی، زیبنده بزرگ مردی چون او نیست؛ از این رو با کرامت و بزرگواری و به صورتی که آنان شرمنده نگردند، بهای موادّ غذایی را بدین وسیله به آنان بازگرداند. ۴ و از دیدگاه پاره‌ای دیگر او از آنجایی که به امانت و درستکاری آنان آگاه بود و می‌دانست که با یافتن سرمایه و پول خویش در بارها برای تحویل دادن آن باز خواهند آمد، چنین تدبیری اندیشید.

چرا یوسف خویشتن را به برادران معرفی نکرد؟

یوسف، با این که از رنج و اندوه پدر در فراق خویش آگاه بود و می توانست (صفحه ۵۷۸) آرامش‌بخش دل دردمند و پراضطراب او باشد، چرا خود را به برادران نشناسانید؟ * پاسخ او اجازه چنین کاری را نداشت؛ چرا که این رویداد غمبار برای یعقوب و یوسف و برای خاندان آنان وسیله آزمون و امتحان بود و می‌بایست به طوری که مقرّر بود پیش می‌رفت و حکمت و مصلحت در این بود که شدّت و گرفتاری به اوج خود برسد، تا آنان به پاداش و مقام پرشکوه‌تر و والاتری برسند. (صفحه ۵۷۹)

۱۲۷. «فَلَمَّا رَجَعُوا إِلی أَبِیهِمْ ...

آیه

«فَلَمَّا رَجَعُوا إِلی أَبِیهِمْ قالُوا یا أَبانا مُنِعَ مِنَّا الْکَیْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنا أَخانا نَکْتَلْ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ»

ترجمه

و هنگامی که آنها به سوی پدرشان بازگشتند گفتند: ای پدر دستور داده شده که به ما پیمانه‌ای (از غلّه) ندهند، لذا برادرمان را با ما بفرست تا سهمی (از غلّه) دریافت داریم و ما او را محافظت خواهیم کرد. (۶۳ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«نَکْتَل» در اصل «نَکْتالْ» بوده، از ماده کیل است و به معنی دریافت داشتن چیزی با کیل و پیمانه است، ولی «کالَ» به معنی پرداختن با کیل و پیمانه می‌باشد. برادران یوسف با دست پر و خوشحالی فراوان به کنعان بازگشتند، ولی در فکر آینده بودند که اگر پدر با فرستادن برادر کوچک (بنیامین) موافقت نکند، عزیز مصر آنها را نخواهد پذیرفت و سهمیه‌ای به آنها نخواهد داد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

کَلْتُ فُلانا: با پیمانه چیزی به او دادم.

بازگشت فرزندان یعقوب از مصر

سرانجام برادران یوسف از سفر تجارتی خویش که برای تهیه موادّ غذایی به مصر رفته بودند بازگشتند. در ادامه سخن در این مورد، قرآن می‌فرماید: فَلَمَّا رَجَعُوا إِلی أَبیهِمْ قالُوا یا أَبانا مُنِعَ مِنَّا الْکَیْلُ و هنگامی که فرزندان یعقوب به سوی پدر باز آمدند، با صدایی بریده بریده و ضعیف، که نشانگر اندوه آنان بود، به پدر سلام کردند. پدر فرمود: فرزندان من، چرا ناراحت به نظر می‌رسید؟ و چرا صدای برادرتان «شَمْعُون» را در میان صداهای شما نمی‌شنوم؟ آنان گفتند: پدر جان، ما از نزد فرمانروایی بزرگ باز می گردیم؛ بزرگمردی که در (صفحه ۵۸۰) دانش و بینش و فرزانگی و فروتنی و وقار و آرامش همانند ندارد، امّا گویی ما خاندانی هستیم که برای آزمون و گرفتاری و شکیبایی آفریده شده‌ایم. فرمانروای مصر در گفتگویی که با ما داشت، گفتار ما را باور نکرد و از ما خواست تا در سفر آینده به سوی مصر، برادر کوچک خود «بِنْیامین» را به همراه ببریم تا او گفتارمان را گواهی کند و سرگذشت تو و غم و اندوه فراق یوسف را که پیری و نابینایی را برای شما آورده است، برای او باز گوید؛ و به ما هشدار داده است که اگر برادر خود را به همراه خویش نزد او نبریم، دیگر از خوار و بار محروم خواهیم بود. فَأَرْسِلْ مَعَنا أَخانا نَکْتَلْ بنابراین برادرمان «بنیامین» را در سفر آینده با ما بفرست تا هم به حساب او پیمانه‌ای از مواد غذایی دریافت داریم و هم برای خودمان؛ چرا که اگر او را نفرستی دیگر چیزی به ما نخواهند داد. وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ. و ما او را از هر آسیب و ناراحتی حراست و حفاظت خواهیم کرد. (صفحه ۵۸۱)

۱۲۸. «قالَ هَلْ آمَنُکُمْ عَلَیْهِ ...

آیه

«قالَ هَلْ آمَنُکُمْ عَلَیْهِ إِلاَّ کَما أَمِنْتُکُمْ عَلی أَخیهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَیْرٌ حافِظاً وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمینَ»

ترجمه

گفت: آیا من نسبت به او به شما اطمینان کنم، همانگونه که نسبت به برادرش (یوسف) اطمینان کردم (و دیدید چه شد؟) و (در هر حال) خداوند بهترین حافظ و اَرْحَمُ الرّاحِمین است. (۶۴ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

پدر که هرگز خاطره یوسف را فراموش نمی‌کرد از شنیدن این سخن ناراحت و نگران شد، رو به آنها کرده، گفت: «شما با این سابقه بد که هرگز فراموش شدنی نیست چگونه انتظار دارید من بار دیگر به پیشنهاد شما اطمینان کنم و فرزند دلبند دیگرم را به شما بسپارم، آن هم در یک سفر دور و دراز و در یک کشور بیگانه»؟ سپس اضافه کرد: «در هر حال خداوند بهترین حافظ و ارحم الراحمین است» (فَاللَّهُ خَیْرٌ حافِظاً وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمین). این جمله ممکن است اشاره به این باشد که برای من مشکل است بنیامین را با شما بد سابقه‌ها بفرستم و اگر هم بفرستم به اطمینان حفظ خدا و ارحم‌الراحمین بودن او است، نه به اطمینان شما.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

أمْن: آرامش و اطمینـان دل به درستی انجـام کـار. پـدر با شـنیدن تقاضای آنان نگران گردیـد و گفت: قالَ هَلْ آمَنُکُمْ عَلَیْهِ إِلاَّ کَما أَمِنْتُکُمْ عَلی أَخیهِ مِنْ قَبْلُ آیـا من در این مورد به شـما اعتماد کنم همانگونه که نسبت به سـلامت و امنیّت برادرش یوسف به شـما اعتماد کردم؟ شـما آن روز نیز به من تعهّـد سپردیـد که از او مراقبت کنیـد، امّا بر خلاف پیمان اسـتوارتان او را از میان بردید و یا از نزد من دور ساختیـد و بـدین سـان یعقوبِ رنجدیـده آنـان را یک بار دیگر در مورد سـرنوشت یوسف به باد نکوهش گرفت، امّا به خوبی (صفحه ۵۸۲) می‌دانست که آنان دیگر آن گونه رفتار نخواهند کرد. و آن گاه افزود: فَاللَّهُ خَیْرٌ حافِظاً وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمین. و خـدا بهـترین نگهبـان است و نگهبـانی او، از نگهبـانی شـما بهتر است و او مهربـان‌ترین مهربانـان است و به پیری و نـاتوانی من رحم می‌کند و او را به من باز می‌گرداند. در روایت است که پس از این سخن، خدای پرمهر به یعقوب پیام فرستاد که: هان ای یعقوب به عزّت و اقتدارم سوگند که پس از این توکّل و اعتمادت، هر دو فرزندت را به تو باز خواهم گردانید. (صفحه ۵۸۳)

۱۲۹. «وَ لَمَّا فَتَحُوا مَتاعَهُمْ ...

آیه

«وَ لَمَّا فَتَحُوا مَتـاعَهُمْ وَجَـدُوا بِضاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَیْهِمْ قالُوا یا أَبانا ما نَبْغی هـذِهِ بِضاعَتُنا رُدَّتْ إِلَیْنا وَ نَمیرُ أَهْلَنا وَ نَحْفَظُ أَخانا وَ نَزْدادُ کَیْلَ بَعیرٍ ذلِکَ کَیْلٌ یَسیرٌ»

ترجمه

و هنگامی که متاع خود را گشودنـد دیدنـد سـرمایه آنها به آنها بازگردانـده شـده، گفتند: پدر ما دیگر چه می‌خواهیم؟ این سـرمایه مـاست که به مـا بـاز پس گردانـده شـده (پس چه بهتر که برادر را بـا ما بفرستی) و ما برای خانواده خویش مواد غـذایی می‌آوریم و برادرمان را حفظ خواهیم کرد و پیمانه بزرگ‌تری دریافت خواهیم داشت، این پیمانه کوچکی است. (۶۵ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«نَمیر» از مـاده «میرَة» به معنی جلب طعام و مواد غـذایی است. آنها که این موضوع را سـندی قاطع بر گفتار خود می‌یافتنـد، نزد پـدر آمدنـد گفتنـد: «پـدر جـان، مـا دیگر بیش از این چه می‌خواهیم؟ ببین تمام متاع ما را به ما بازگردانـده». آیا از این بزرگواری بیشتر می‌شـود کـه زمامـداری یـک کشـور بیگـانه، در چنیـن قحطی و خشـکسالی، هـم مـواد غـذایی بـه مـا بدهـد و هـم وجه آن را به ما بازگردانـد؟ آن هم به صـورتی که خودمـان نفهمیم و شـرمنده نشویم، از این برتر چه تصور می‌شود؟ پـدر جـان دیگر جـای درنگ نیست، برادرمان را با ما بفرست «ما برای خانواده خود مواد غـذایی خواهیم آورد» (وَ نَمیرُ أَهْلَنا)، «و در حفظ برادر خواهیم کوشـید» (وَ نَحْفَظُ أَخانـا)، «و یـک بـار شتر هم به خـاطر او خواهیم افزود» (وَ نَحْفَظُ أَخانا)، «و این کار برای عزیز مصـر، این مرد بزرگوار و سخاوتمندی که ما دیدیم، کار ساده و آسانی است» (ذلِکَ کَیْلٌ یَسیرٌ). (صفحه ۵۸۴)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

میرَة: خوار و باری که از شـهری به شـهر دیگر صادر کننـد. فرزنـدان یعقوب پس از دریافت پاسـخ مساعد از جانب پدر، با شادمانی بسـیار آمـاده گشودن بارهـای خود شدنـد و پس از گشودن آنها شادمانی‌شان افزون شـد. قرآن در این مورد می‌فرمایـد: وَ لَمَّا فَتَحُوا مَتاعَهُمْ وَجَدُوا بِضاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَیْهِمْ و هنگامی که بارهای خود را گشودند، با شـگفتی بسیار کالاها و سرمایه‌ای که برای خرید مواد

غذایی داده بودند، همه را در بارهای خود دیدند و دریافتند که آن‌ها را به آنان باز گردانده‌اند. قالُوا یا أَبانا ما نَبْغی از این رو گفتند: پدر جان، ما دیگر چه می‌خواهیم؟ و چرا از بردن برادرمان به مصر خودداری ورزیم؟ پاره‌ای «ما» را نافیه گرفته‌اند و می‌گویند معنای آیه این است که: آنچه از فرمانروای مصر گفتیم نظر دروغ و ناروایی نداشتیم. و به باور پاره‌ای دیگر معنای آیه این است که: پدر جان ما بهتر از این چه می‌خواهیم که هم موادّ غذایی به ما داده‌اند و هم بهای آن را که به آنان داده بودیم به ما باز گردانده‌اند؟ و بدین سان منظورشان این بود که پدر را دلگرم و امیدوار سازند تا در سفر آینده برادر کوچک خود را به همراه خویش به مصر برند. هذِهِ بِضاعَتُنا رُدَّتْ إِلَیْنا این سرمایه ماست که به ما بازگردانده شده است؛ با این وصف دیگر موردی ندارد که ما از چنین فرمانروای بزرگواری نسبت به برادر خود نگران باشیم. و به باور پاره‌ای منظور این است که: با این وصف ما دیگر برای سفر آینده پول و سرمایه دیگر نمی‌خواهیم و همین سرمایه‌ای که باز گردانده شده است برای ما کافی است؛ چرا که فرمانروای مصر هنگامی که وفاداری ما را در مورد بردن برادر کوچکمان بنگرد، او نیز به وعده خویش وفا نموده و به ما احسان می‌کند. (صفحه ۵۸۵) وَ نَمیرُ أَهْلَنا و بدین وسیله برای خاندان خویش خوار و بار فراهم می‌آوریم. وَ نَحْفَظُ أَخانا و در این سفر از برادرمان نیز سخت مراقبت نموده و او را سالم و سر حال به سوی شما باز می‌گردانیم. وَ نَزْدادُ کَیْلَ بَعیرٍ و به خاطر همراهی برادرمان یک بار شتر نیز بر بارهای خود خواهیم افزود. ذلِکَ کَیْلٌ یَسیرٌ. به باور «زَجّاج» منظور این است که یک بار شتر از خوار و بار برای فرمانروای بزرگ مصر چیزی نیست و آن را به آسانی خواهد داد؛ چرا که این یک بار در میان آن همه انبارها و سیلوهای آکنده از خوار و بار چیزی به حساب نمی‌آید. امّا به باور «جُبّائی» منظور این است که: آنچه را هم اکنون آورده‌ایم ناچیز است و خاندان ما را کفایت نمی‌کند و ما نیازمندیم که در سفر آینده یک بار شتر دیگر به عنوان برادر کوچکمان دریافت داریم. و از دیدگاه «حَسَن» مفهوم آیه این است که پیمانه کردن یک بار شتر برای کسی که آن را وزن می‌کند و بار می‌نماید، آسان است. و منظور آنان از این گفتار این بود که سود به همراه بردن «بنیامین» را به پدر خاطرنشان سازند تا شاید اجازه دهد او را با خود ببرند. (صفحه ۵۸۶)

۱۳۰. «قالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَکُمْ ...

آیه

«قالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَکُمْ حَتَّی تُؤْتُونِ مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِی بِهِ إِلاَّ أَنْ یُحاطَ بِکُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قالَ اللَّهُ عَلی ما نَقُولُ وَکیلٌ»

ترجمه

گفت: من هرگز او را با شما نخواهم فرستاد مگر این که پیمان مؤکد الهی بدهید که او را حتما نزد من خواهید آورد، مگر این که (بر اثر مرگ یا علت دیگر) قدرت از شما سلب گردد و هنگامی که آنها پیمان موثق خود را در اختیار او گذاردند گفت: خداوند نسبت به آن چه می‌گوییم ناظر و حافظ است. (۶۶ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سرانجام موافقت پدر جلب شد

ولی یعقوب با تمام این احوال، راضی به فرستادن فرزندش بنیامین با آنها نبود و از طرفی اصرار آنها که با منطق روشنی همراه بود، او را وادار می‌کرد که در برابر این پیشنهاد تسلیم شود، سرانجام راه چاره را در این دید که نسبت به فرستادن فرزند، موافقت مشروط کند. منظور از «مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ» (وثیقه الهی) همان عهد و پیمان و سوگندی بوده که با نام خداوند همراه است. جمله «إِلاَّ أَنْ

یُحـاطَ بِکُمْ» در اصـل به این معنی است که «مگر این که حوادث به شـما احاطه کنـد» یعنی مغلوب حوادث شویـد، این جمله ممکن است کنایه از مرگ و میر و یا حوادث باشد که انسان را به زانو درمی‌آورد و قدرت را از او سلب می‌کند. ذکر این استثناء، نشانه‌ای از درایت بارز یعقوب پیامبر است که با آن همه علاقه‌ای که به فرزنـدش بنیامین داشت، به فرزندان دیگر تکلیف ما لا یُطاقُ نکرد و گفت: من فرزنـدم را از شـما می‌خواهم مگر این که حوادثی پیش آیـد که از قـدرت بیرون باشـد که در این صورت گنـاهی متوجه شما نیست. بدیهی است اگر بعضی از آنها گرفتار حادثه‌ای می‌شدند و قدرت از آنها سلب می‌گردید، بقیه موظف بودند امانت پدر را به سوی او بازگرداننـد و لـذا یعقوب می‌گوید مگر این که همه شـماها مغلوب حوادث شوید. به هر حال برادران یوسف پیشـنهاد پدر را پذیرفتند، «و هنگامی که عهد و پیمان خود را در اختیار پدر گذاشـتند یعقوب گفت: خداوند شاهد و ناظر و حافظ آن است که ما می‌گوییم». نخستین (صفحه ۵۸۷) سؤالی که در زمینه آیه فوق به ذهن می‌آید، این است که چگونه یعقوب حاضر شد بنیامین را به آنها بسپارد با این که برادران به حکم رفتاری که با یوسف کرده بودند، افراد بدسابقه‌ای محسوب می‌شدند، به علاوه می‌دانیم آنها تنها کینه و حسـد یوسف را به دل نداشـتند بلکه همان احساسات را، هر چند به صورت خفیف‌تر، نسبت به بنیامین نیز داشـتند، چنان که در آیات آغاز سوره خوانـدیم: «إِذْ قالُوا لَیُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلی أَبینا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَهٔ: گفتند: یوسف و برادرش نزد پدر از ما محبوب‌تر است، در حالی که ما نیرومنـدتریم». ولی توجه به این نکته پاسخ این سؤال را روشن می‌کند که سی الی چهل سال از حادثه یوسف گذشـته بود و برادران جوان یوسف به سن کهولت رسـیده بودند و طبعا نسبت به سابق پخته‌تر شده بودند، به علاوه عوارض نـامطلوب سوء قصـد نسبت به یوسف را در محیـط خـانواده و در درون وجـدان ناآرام خود به خوبی احساس می‌کردنـد و تجربه به آنها نشان داده بود که فقـدان یوسف نه تنها محبت پـدر را متوجه آنها نساخته، بلکه بی‌مهری تازه‌ای آفریـده است. از همه اینهـا گذشـته مسـأله یک مسأله حیاتی بود، مسأله تهیه آذوقه در قحط سالی برای یک خانواده بزرگ بود، نه مانند گردش و تفریح که برای یوسف پیشـنهاد کردند، مجموع این جهات سـبب شد که یعقوب در برابر پیشـنهاد فرزندان تسـلیم شود، مشـروط بر این که عهـد و پیمان الهی با او ببندنـد که برادرشان بنیامین را سالم نزد پدر آورند. سؤال دیگری که در اینجا پیش می‌آید این است که آیا تنها سوگند خوردن و عهد الهی بسـتن کافی بوده است که بنیامین را به دست آنها بسپارد؟ پاسخ این است که مسلما عهد و سوگند به تنهایی کافی نبود ولی شواهـد و قرائن نشان می‌داده که این بار، یک واقعیت مطرح است، نه توطئه و فریب و دروغ، بنابراین عهد و سوگنـد به اصـطلاح برای محکم کـاری و تأکیـد بیشتر بوده است، درست مثل این که در عصـر و زمان خود می‌بینیم که از رجال سیاسـی ماننـد رئیس جمهور و نماینـدگان مجلس، سوگنـد وفاداری در راه انجام وظیفه یاد می‌کننـد، بعد از آن که در انتخاب آنها دقت کافی به عمل می‌آورند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

(صفحه ۵۸۸) هنگامی که یعقوب وصف بزرگواری و عظمت فرمانروای مصـر را شنید و دریافت که او به فرزندانش احترام نموده و افزون بر دادن خوار و بـار، سـرمایه و بهـای پرداختـی آنـان را نیز به خودشـان بازگردانـده است، در برابر اصـرار فرزنـدانش بر بردن بنیامین تسـلیم شد و رو به آنان کرد و گفت: قالَ لَنْ أُرْسِـلَهُ مَعَکُمْ حَتَّی تُؤْتُونِ مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِی بِهِ من هرگز او را با شـما نخواهم فرستاد مگر این که شما یک وثیقه استواری همچون سوگند یا عهد و پیمانی خدایی که بتوانم به آن اعتماد کنم، نزد من بگذارید و تعهّدی جدّی بسـپارید که او را نزد من باز خواهید گرداند. «ابن عبّاس» می‌گوید: منظور یعقوب این بود که شـما - به حرمت محمّد صلی الله علیه و آله آخرین پیـام‌آور خـدا و سالار همه پیامبران - او سوگنـد یاد کنیـد که در مورد برادرتان نقشه و نیرنگی نخواهید

داشت و او را سالم و با نشاط به من باز خواهید گرداند. إِلاّ أَنْ يُحاطَ بِكَمْ به باور «مُجاهِد» منظور این است که: مگر آنکه همگی شما دچار بلا گردید. امّا به باور «قَتادَه» منظور این است که: مگر آنکه نتوانید او را بیاورید و رویدادی ناخواسته و فراتر از توان انسان فرا رسد. فَلَمّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قالَ اللّهُ عَلى ما نَقُولُ وَكيلٌ. پس هنگامی که آنان تعهّدی الهی و استوار سپردند و به باور «ابن عباس» به حرمت آخرین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در بارگاه او، سوگند یاد کردند، یعقوب گفت: اینک خدا بر آنچه می‌گوییم گواه و نگهبان است و اگر بر خلاف تعهّد خویش رفتار کنید داد مرا از شما می‌ستاند.

سه نکته دیگر

۱ از آیه شریفه این درس انسانساز دریافت می‌گردد که توکّل و اعتماد به خدای توانا در همه کارها به ویژه گام‌های بلند و کارهای بزرگ واجب است و باید به او اعتماد کرد و با قلبی استوار و تزلزل ناپذیر، کارها را به خدا واگذار نمود. ۲ و نیز این نکته دریافت می‌گردد که یعقوب بدان دلیل «بنیامین» را به همراه آنان فرستاد که می‌دانست پسرانش اکنون از رفتار گذشته خویش ندامت‌زده و شرمسارند و آن بیدادی که (صفحه ۵۸۹) در حق یوسف روا داشتند، دیگر از آنان تکرار نخواهد شد وگرنه فرزندش را به همراه آنان نمی‌فرستاد. ۳ و بدان دلیل یک بار دیگر جریان جانسوز یوسف را طرح کرد و به رخ آنان کشید که هوشیاری و هوشمندی آنان را برانگیزد و در حراست از «بنیامین» تلاش بیشتری کنند. (صفحه ۵۹۰)

۱۳۱. آیه (حسادت دیگران را تحریک نکنید)

اشاره

وَ قالَ يا بَنِيَّ لا تَدْخُلُوا مِنْ بابٍ واحِدٍ وَ ادْخُلُوا مِنْ أَبْوابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَ ما أُغْني عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (هنگامی که می‌خواستند حرکت کنند، یعقوب) گفت: فرزندان من از یک در وارد نشوید، بلکه از درهای متفرق وارد گردید و (من با این دستور) نمی‌توانم حادثه‌ای را که از سوی خدا حتمی است از شما دفع کنم، حکم و فرمان تنها از آن خدا است بر او توکل کرده‌ام و همه متوکلان باید بر او توکل کنند. (۶۷ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بدون شک پایتخت مصر، در آن روز مانند هر شهر دیگر، دیوار و برج و بارو داشت و دروازه‌های متعدد، اما این که چرا یعقوب، سفارش کرد، فرزندانش از یک دروازه وارد نشوند، بلکه تقسیم به گروه‌هایی شوند و هر گروهی از یک دروازه وارد شود، دلیل آن در آیه فوق ذکر نشده، گروهی از مفسران گفته‌اند: علت آن دستور این بوده که برادران یوسف، هم از جمال کافی بهره‌مند بودند (گرچه یوسف نبودند ولی بالاخره برادر یوسف بودند) و هم قامت‌های رشیدی داشتند و پدر نگران بود که جمعیت یازده نفری که قیافه‌های آنها نشان می‌داد که از یک کشور دیگر به مصر آمده‌اند، توجه مردم را به خود جلب کنند، او نمی‌خواست از این راه چشم زخمی به آنها برسد و به دنبال این تفسیر بحث مفصلی در میان مفسران در زمینه تأثیر چشم زدن در گرفته و شواهدی از روایات و تاریخ برای آن ذکر کرده‌اند که به خواست خدا مادر ذیل آیه «وَ إِنْ يَكادُ الَّذينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصارِهِمْ» (آیه ۵۱ سوره ن و القلم) از آن بحث خواهیم کرد و ثابت خواهیم نمود که قسمتی از این موضوع حق است و از نظر علمی نیز به وسیله سیاله مغناطیسی مخصوصی که از چشم بیرون می‌پرد، قابل توجیه می‌باشد، هر چند عوام الناس آن را با مقدار زیادی از خرافات آمیخته‌اند. علت دیگری که برای این دستور یعقوب ذکر شده این است که ممکن بود، وارد شدن دسته‌جمعی آنها به یک دروازه

مصر و حرکت گروهی آنان قیافه‌های جذاب و (صفحه ۵۹۱) اندام درشت، حسد حسودان را برانگیزد و نسبت به آنها نزد دستگاه حکومت سعایت کنند و آنها را به عنوان یک جمعیت بیگانه که قصد خرابکاری دارند مورد سوءظن قرار دهند، لذا پدر به آنها دستور داد از دروازه‌های مختلف وارد شوند تا جلب توجه نکنند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

دوّمین سفر برادران یوسف به سوی مصر

سرانجام دوّمین سفر تجارتی فرزندان یعقوب به سوی مصر آغاز گردید و آنان سرخوش و شادمان، اینک به همراه برادر کوچک خویش «بنیامین» برای آوردن خوار و بار و مواد غذایی به راه افتادند. هنگام حرکت کاروانشان، یعقوب ضمن توصیه‌های اخلاقی و انسانی به آنان، از جمله گفت: وَ قالَ یا بَنِیَّ لا تَدْخُلُوا مِنْ بابٍ واحِدٍ وَ ادْخُلُوا مِنْ أَبْوابٍ مُتَفَرِّقَةٍ فرزندانم! به هنگام ورود به مصر از یک دروازه وارد نگردید، بلکه از دروازه‌های مختلف وارد شوید. به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس» ، «حَسَن» ، «ابومُسلِم» و... راز این سفارش یعقوب آن بود که می‌ترسید فرزندانش را چشم بزنند؛ چرا که آنان همگی فرزندان یک پدر بودند و در زیبایی و شکوه و کمال هر کدام پرتوی از امتیازات یوسف را داشتند. امّا به باور «جُبّائی» یعقوب نگران آن بود که مباد برخی از مردم از دیدن جمال و کمال و شمار و توان فرزندانش بر آنان حسد برند و آن گاه نزد فرمانروای مصر بروند و با سخن‌چینی و دروغ بافی و فتنه انگیزی بر ضدّ آنان، خطری برایشان پدید آورند ... وگرنه موضوع چشم زخم، از نظر «جُبّائی» بی‌دلیل و بی‌اساس است.

آیا چشم زخم حقیقت دارد؟

در این مورد دو نظر است: ۱ پاره‌ای بر آنند که چشم زخم و چشم زدن دلیل و سندی ندارد (صفحه ۵۹۲) و آن را انکار کرده‌اند، که «جُبّائی» از آن جمله است. ۲ امّا به باور بسیاری از محقّقان این موضوع حقیقت دارد، که در این مورد پاره‌ای از روایات رسیده را از نظر می گذرانیم:

شماری از روایات در مورد چشم زخم

۱ از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در این مورد آورده‌اند که فرمود: اِنَّ العَیْنَ حَقٌّ (... ۱) چشم زخم حقیقت دارد و چشم می‌تواند قلّه‌های سر به آسمان کشیده را فرود آورد. و این بیان نشانگر اثر ویرانگر چشم زخم و چشم زدن است. ۲ و نیز آورده‌اند که آن حضرت دو فرزند گرانمایه‌اش حسن و حسین را برای مصون ماندن از این آفت با این دعا و جملات در پناه خدا قرار داد: اُعیذُکُما بِکَلِماتِ اللّهِ التّامَّةِ مِنْ کُلِّ شَیْطانٍ وَ هامَةٍ وَ مِن کُلِ عَیَن لامَةٍ. (۲) شما دو فرزند ارجمندم را از شرارت هر شیطان و هر دیو و دد و از خطر هر جنبنده و از شرارت هر چشم زخمی در پناه نام خدا و کلمات او قرار می‌دهم. ۳ و نیز آورده‌اند که ابراهیم خلیل برای جلوگیری از خطر چشم زخم، همین دعا را بر دو فرزند خویش می‌خواند. ۴ و حضرت کاظم علیه‌السلام نیز با همین دعا دو پسر هارون را از خطر چشم زخم در پناه خدا و کلمات او قرار داد. ۵ و نیز آورده‌اند که جعفر طیّار پسرانی سپیدرو و زیبا چهره داشت. همسرش «اَسْماء» نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای، پسرانم زیبا چهره و با کمال و چشم گیرند و از خطر چشم زخم برایشان نگرانم، آیا وسیله‌ای برای جلوگیری از خطر چشم زخم برایشان بگیرم؟ ۱. مُسْنَد احمد، ج ۱، ص ۲۷۴؛ مُسْتَدْرَک حاکم، ج ۴، ص ۲۵۱. ۲. سُنَن تِرْمِذی، ج ۴، ص ۳۹۶؛ سُنَن ابن ماجَه، ج ۲، ص ۱۶۶۵. (صفحه ۵۹۳) پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: آری. فَقالَ صلی الله علیه و آله: نَعَمْ. (۱) ۶ و نیز آورده‌اند که جبرئیل برای پیامبر صلی الله علیه و آله دعای چشم زخم

خوانـد و آن را اینگونه به آن بزرگوار آموخت: بِسْمِ اللّهِ أَرْقیـکَ مِنْ کُـلِّ عَیْنٍ حاسِـدٍ، اَللّهُ یَشْـفیکَ. (۲) تو را از شـرارت هر چشم حسودی به نام خـدا پناه می‌دهم و خدا شـفایت ارزانی دارد. ۷ و نیز از پیامبر صـلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: لَوْ کانَ شَـیْءٌ یَسْبِقُ القَدَرَ لَسَبَقَتْهُ العَیْنُ. (۳) اگر چیزی بر قضا و اندازه‌گیری خدا سبقت جوید، همان اثر ویرانگر چشم زخم است.

چگونگی اثرگذاری چشم زخم

در مورد چگونگی اثرگذاری چشم زخم، از «عَمْرو بن جاحِظ» آورده‌اند که می‌گوید: این واقعیت قابل انکار نیست که از چشم‌های «شـور» یـا «بـد» ، پـاره‌ای اجزای غیر مرئی جـدا می‌گردد و در دیگران اثر می‌گـذارد و این خاصـیتی است که هماننـد خاصـیّت‌های دیگری که در دیگر پدیده‌ها موجود است در اینگونه چشم‌ها یافت می‌شود. امّا به این بیان اشکال شده است که: ۱ اگر چنین است، چرا در همه چیز اثر نمی‌گـذارد و تنهـا در پـاره‌ای از مـوارد چنین اثری دارد؟ ۲ و نیز گفتـه شـده است که همه اجزای این جهـان از «جوهر» است و جوهر در پدیـده‌ای همانند خود اثر نمی‌گذارد تا در برخی از چشم‌ها این اثرگذاری را بپذیریم. از «ابوهاشم» در این مورد آورده‌انـد که می‌گوید: اثرگذاری چشم، کار خداست ۱. سُنَن ابن ماجَه، ج ۲، ص ۱۱۶۰. ۲. سُنَن ابن ماجَه، ج ۲، ص ۱۱۶۴. ۳. سُنَن ابن مـاجَه، ج ۲، ص ۱۱۶۰؛ سُنَن تِرْمِذی، ج ۴، ص ۳۹۵. (صفحه ۵۹۴) که بر اسـاس برخی از مصالـح که برای ما روشـن نیست آن را مؤثر قرار داده است. و «قاضـی» نیز همین دیـدگاه را در موضوع برگزیده است. از مرحوم «سیّد شـریف رضـی» در این موضوع آورده‌انـد که چنین می‌گویـد: آفریـدگار هستی بر اسـاس مصـالحی که خود می‌دانـد با بنـدگانش رفتار می‌کنـد؛ از این رو نـاممکن نیست که دگرگونی نعمت در زنـدگی فردی برای دیگری دارای مصـلحت باشـد و از آنجایی که خـدا از وضع و حال نفر دوّم آگـاه است که اگر نعمت نفر اوّل را نگیرد، این نفر دوّم رو به دنیـا و ارزش‌هـای مـادی آورده و از آخرت و ارزش‌های معنوی دور می‌گردد؛ و نیز اگر آن نعمت را از نفر اوّل بگیرد، در آخرت یا زودتر از آن، به گونه‌ای آن را جبران می‌کند، از این رو ممکن است روایت رسـیده از پیـامبر صـلی الله علیه و آله را که می‌فرمایـد: «چشم حق است.» به همین معنی تفسـیر و تأویـل نمود و گفت: چشم زخم اثر می‌گـذارد. در روایت دیگری نیز از پیامبر گرامی صـلی الله علیه و آله آورده‌انـد که فرمود: هنگامی که چیزی در نظر بنـدگان خدا بزرگ جلوه کند، خدا از ارزش و منزلت آن می‌کاهد و آن را حقیر می‌شـمارد. با این بیان ممکن است حال پاره‌ای از چیزها در اثر نگاه برخی از مردم، دگرگون شود و همان بزرگ جلوه کردن آن چیزها در چشم مردم، سـبب دگرگونی وضـعیت در آن چیزهـا شود، چنـان که در روایت است که وقتی شتر «عَضْـباءْ» که پیـامبر گرامی صـلی الله علیه و آله بر آن سوار بود، در مسـابقه عقب مانـد و دیگر شترها از آن پیشـی جسـتند و به طور بی‌سابقه‌ای آن را شـکست دادنـد، پیامبر گرامی صـلی الله علیه و آله فرمود: واقعیّت این است که بنـدگان خـدا چیزی را بالا نمی‌برنـد و به مقامی نمی‌رسانند، جز این که خدا از مقام آن می‌کاهد. و نیز ممکن است این نکته که دسـتور رسیده است وقتی چیزی به چشم انسان خوش جلوه کرد و چشمگیر شد، آن چیز را در پناه خدا قرار دهند و بر پیامبرش درود فرستند، مصلحتی در این کار باشد که جلوی دگرگونی حالت آن چیز را بگیرد؛ چرا که بیننده با این کار به خدا توجّه می‌کنـد و به او پناه می‌برد و همین کار حکایت از این حقیقت می‌کنـد که او به دنیا توجّه نداشـته و به آن مغرور نشـده است. کوتاه سخن (صفحه ۵۹۵) این که اثرگـذاری چشم‌های شور و یا بد، روی مصالحی که نمی‌دانیم و از راه‌هایی که برای ما ناشـناخته است، ناممکن نیست. در ادامه آیه شریفه می‌فرماید: وَ ما أُغْنِی عَنْکُمْ مِنَ اللّهِ مِنْ شَیْءٍ و من با این سفارش خود چیزی از قضای خدا را نمی‌تـوانم از شـما دور سـازم. إِنِ الْحُکْمُ إِلاّـ لِلّهِ داوری و فرمـانروایی تنهـا از آن خـداست و من بر او اعتمـاد نمـودم؛ چرا که او توانـاست که انسـان را از چشم زخم یـا حسـدورزی دیگران حراست کنـد و سالم و برخوردار از نعمت گردانـد. عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ عَلَیْهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُونَ. و همه توکّـل کننـدگان در زنـدگی خویش تنهـا بایـد بر خـدا توکّـل کننـد و کارهـای خود را به او واگذارنـد. (صفحه ۵۹۶)

۱۳۲. «وَ لَمَّا دَخَلُوا مِنْ ...

آیه

«وَ لَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ ما كانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضاها وَ إِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِما عَلَّمْناهُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ»

ترجمه

و هنگامی که از همان طریق که پدر به آنها دستور داده وارد شدند این کار هیچ حادثه حتمی الهی را نمی‌توانست از آنها دور سازد جز حاجتی در دل یعقوب (که از این راه) انجام شد (و خاطرش تسکین یافت) و او از برکت تعلیمی که ما به او داده‌ایم علم فراوانی دارد، در حالی که اکثر مردم نمی‌دانند. (۶۸ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره به این که تنها اثرش تسکین خاطر پدر و آرامش قلب او بود، چرا که او از همه فرزندان خود دور بود و شب و روز در فکر آنها و یوسف بود و از گزند حوادث و حسد حسودان و بدخواهان بر آنها می‌ترسید و همین اندازه که اطمینان داشت آنها دستوراتش را به کار می‌بندند دل خوش بود. سپس قرآن یعقوب را با این جمله مدح و توصیف می‌کند که «او از طریق تعلیمی که ما به او دادیم، علم و آگاهی داشت، در حالی که اکثر مردم نمی‌دانند» (وَ إِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِما عَلَّمْناهُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ) اشاره به این که بسیاری از مردم چنان در عالم اسباب گم می‌شوند که خدا را فراموش می‌کنند و خیال می‌کنند مثلاً چشم زخم، اثر اجتناب ناپذیر بعضی از چشم‌ها است و به همین جهت خدا و توکل براو را فراموش کرده به دامن این و آن می‌چسبند، ولی یعقوب چنین نبود، می‌دانست تا خداوند چیزی نخواهد انجام نمی‌پذیرد، لذا در درجه اول توکل و اعتماد او بر خدا بود و سپس به سراغ عالم اسباب می‌رفت و در عین حال می‌دانست پشت سر این اسباب ذات پاک «مُسَبِّبُ الْاسْبابِ» است، همانگونه که قرآن در سوره بقره آیه ۱۰۲ درباره ساحران شهر بابل می‌گوید: «وَ ما هُمْ بِضارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ: آنها نمی‌توانستند از طریق سحر به کسی زیان برسانند، مگر این که خدا بخواهد» اشاره به این که مافوق همه اینها اراده خدا است، باید دل به او بست و از او کمک خواست.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

(صفحه ۵۹۷) غنی: این واژه در اصل به مفهوم بسندگی و کفایت در ثروت و دارایی است. در ادامه سخن در چگونگی ورود آنان از درهای پراکنده و مختلف به کشور مصر می‌فرماید: وَ لَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ ما كانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضاها و هنگامی که آنان طبق دستور پدر از درهای مختلف به مصر درآمدند، این ورود آنان از چهار دروازه به صورت چهار گروه کوچک چنان نبود که بتواند مانع اراده خدا گردد و یا حادثه‌ای را از آنها دور سازد، هرگز، این کار، نه می‌توانست خطر چشم زخم یا حسد را در صورتی که خدا مقدر فرموده بود از آنان دور سازد و نه رویداد دیگری را، بلکه تنها فایده‌اش این بود که نیازی را که در دل یعقوب بود و از این راه انجام می‌شد، آن را بر طرف ساخت. خود یعقوب، آن پیامبر بزرگ خدا نیز به این حقیقت آگاه بود، امّا او دستوری داده بود که‌از خواسته قلبی‌اش برمی‌خاست و بدین وسیله نگرانی او را از چشم خوردن فرزندانش برطرف می‌ساخت. به باور «زَجّاج» منظور این است که: اگر به راستی مقدّر شده بود که فرزندان یعقوب

چشم بخورنـد و یـا دچـار حـادثه‌ای گردنـد، در همان حال که به صورت پراکنـده نیز وارد مصـر شدنـد، چشم می‌خوردنـد و تـدبیر یعقوب برای آنان تأثیری نـداشت. وَ إِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِما عَلَّمْناهُ و به راستی که یعقوب بدان دلیل که ما او را آموزش داده و آگاهی‌اش بخشیده بودیم، در اوج یقین و شناخت خـدا بود. «مُجاهِد» می‌گوید: خدا در این فراز یعقوب را به دانش و آگاهی وصف نموده و می‌فرماید: او در پرتو آموزش ما به زیور دانش و شناخت آراسته گردید و پاره‌ای بر آنند که منظور این است که: او هر آنچه را به او آموخته بودیم، همه را می‌دانست و به آنها عمل می‌کرد؛ چرا که اگر کسی چیزی را بدانـد و عمل نکند، به سان کسی است که نمی‌داند. وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لا یَعْلَمُونَ. به باور «جُبّائی» منظور این است که: امّا بیشتر مردم به مقام و موقعیّت او در دانش و شناخت آگاهی ندارند. (صفحه ۵۹۸) امّا به باور «ابن عبّاس» منظور این است که: امّا شرک‌گرایان آنچه را خدا به دوستان و بندگان خاص خود الهام می‌کند، نمی‌دانند و از آنها بی‌خبرند. (صفحه ۵۹۹)

۱۳۳. آیه (طرحی برای نگهداری برادر)

اشاره

وَ لَمَّا دَخَلُوا عَلی یُوسُفَ آوی إِلَیْهِ أَخاهُ قالَ إِنِّی أَنَا أَخُوکَ فَلا تَبْتَئِسْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ هنگامی که بر یوسف وارد شدنـد برادرش را نزد خود جای داد و گفت: من برادر تو هستم، از آن چه آنها می‌کنند غمگین و ناراحت نباش. (۶۹ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«لا تَبْتَئِسْ» از ماده «بُؤْس» در اصل به معنی ضـرر و شدت است و در اینجا به معنی این است که اندوهگین و غمناک مباش. سرانجام برادران وارد بر یوسف شدنـد و به او اعلام داشتنـد که دستور تو را به کـار بستیم و بـا این که پـدر در آغـاز موافق فرسـتادن برادر کوچـک مـا نبود بـا اصـرار او را راضـی سـاختیم، تـا بـدانی ما به گفته و عهـد خود وفاداریم. یوسف، آنها را با احترام و اکرام تمام پـذیرفت و به میهمانی خویش دعوت کرد، دسـتور داد هر دو نفر در کنار سـفره یا طبق غـذا قرار گیرنـد، آنها چنین کردنـد، در این هنگام بنیامین که تنها مانده بود گریه را سـر داد و گفت: اگر برادرم یوسف زنده بود، مرا با خود بر سر یک سفره می‌نشاند، چرا که از یک پـدر و مادر بودیم، یوسف رو به آنها کرد و گفت: مثل این که برادر کوچکتان تنها مانده است؟ من برای رفع تنهاییش او را بـا خودم بر سـر یـک سـفره می‌نشانم. سپس دسـتور داد برای هر دو نفر یک اتاق خواب مهیا کردنـد، باز بنیامین تنها مانـد یوسـف گفت: او را نزد من بفرستیـد، در این هنگام یوسف برادرش را نزد خود جای داد، اما دیـد او بسـیار ناراحت و نگران است و دائما به یاد برادر از دست رفته‌اش یوسف می‌باشـد، در اینجا پیمانه صبر یوسف لبریز شد و پرده از روی حقیقت برداشت. منظور از کارهای برادران که بنیامین را ناراحت می‌کرده است، بی‌مهری‌هایی است که نسـبت به او و یوسف داشـتند و نقشه‌هایی که برای طرد آنها از خـانواده کشـیدند، اکنون که می‌بینی کارهـای آنهـا به زیـان من تمام نشـد بلکه وسـیله‌ای بود برای ترقی و تعالی من، بنابراین تو نیز دیگر از (صفحه ۶۰۰) این ناحیه غم و اندوهی به خود راه مده.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آوی إِلی مَنْزِلِهِ: در سـرای خود جای داد. اِبْتِئاسُ: نومیـد شدن و اندوه به دل راه دادن. تو در فراق او چه می‌کنی؟ قرآن در آیات ۶۹ تا ۷۶ فراز دیگری از سـرگشت پرمـاجرا و درس‌آمـوز یوسـف را بـه تـابلو می‌برد و از ورود برادرانش بـه مصـر در دوّمیـن سـفرشان گزارش می‌دهـد و می‌فرمایـد: وَ لَمَّا دَخَلُوا عَلی یُوسُفَ آوی إِلَیْهِ أَخاهُ و هنگامی که برادران یوسف بر او وارد شدنـد، یوسف برادر

پدر و مادری خود، «بنیامین» را پیش خود فرا خواند و در سرای خود جای داد. از ششـمین امام نور آورده‌اند که فرمود: هنگامی که برادران یوسف نزد او رفتنـد، گفتنـد: شاها! این است آن برادری که دسـتور داده بودی وی را به همراه خویش بیاوریم. یوسف آنان را در کارشـان تحسـین کرد و ضـیافتی با شـکوه برایشان ترتیب داد و گفت هر کـدام از شـما با برادر مادری خود بر سـر سـفره قرار گیرد. آنان به ترتیب، هر دو تن، دست به دست هم برسر خوان رنگین نشستند و «بنیامین» در این میان تنها ماند. یوسف از او پرسید: تو چرا ایسـتاده‌ای؟ پاسخ داد: من در میـان اینـان برادر مادری نـدارم. پرسـید: مگر تو برادری نـداشتی؟ پاسـخ داد: چرا! گفت: پس کجاست؟ پاسخ داد: اینان می‌گویند: او را گرگ بیابان دریده است. یوسف پرسید: تو در غم فراق او چه می‌کنی؟ پاسخ داد: من به اندازه‌ای در هجران او می‌سوزم و می‌گدازم که خدا یازده پسر به من ارزانی داشته و نام هر کدام را به گونه‌ای از نام و نشان یوسف برگزیده‌ام. گفت: تو با این رنج و اندوه چگونه تن به تشکیل خانواده دادی؟ پاسخ داد: من پدر گرانقدر و شایسته کرداری دارم که مرا به این کار فرمان داد. (صـفحه ۶۰۱) یوسف فرمود: اینـک بیا و در کنار من بنشـین تا با هم غـذا بخوریم. برادران او هنگامی که این رویـداد را دیدند، گفتند: راستی که خدا یوسف و برادرش را به گونه‌ای بر ما برتری بخشـیده است که فرمانروای مصـر او را در کنار خویش و بر سـر خوان ویژه خود می‌نشاند! قالَ إِنِّی أَنَا أَخُوکَ آن گاه به گونه‌ای که آنان در نیابند، خود را به «بنیامین» معرفی کرد و گفت: من همـان برادرت یوسـف هسـتم. به بـاور پـاره‌ای منظور این است که: در راه آرامش خـاطر بخشـیدن به او، بی آنکه خویشـتن را بشـناساند، گفت: اینـک مرا به جـای آن برادرت به برادری بپـذیر. فَلا تَبْتَئِسْ بِمـا کـانُوا یَعْمَلُونَ. به باور برخی از جمله «وَهَب» منظور این است که: اینک از آنچه آنان در گذشته بر تو بیداد کرده‌اند، اندوهگین مباش. (صفحه ۶۰۲)

۱۳۴. «فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهازِهِمْ جَعَلَ ...

آیه

«فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهازِهِمْ جَعَلَ السِّقایَةَ فی رَحْلِ أَخیهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَیَّتُهَا الْعیرُ إِنَّکُمْ لَسارِقُونَ»

ترجمه

و هنگامی که بارهای آنها را بست ظرف آب خوری ملک را در بار برادرش قرار داد سپس کسی صدا زد: ای اهل قافله! شما سارق هستید. (۷۰ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این هنگـام طبق بعضـی از روایات، یوسف به برادرش بنیامین گفت: آیا دوست داری نزد من بمانی، او گفت: آری ولی برادرانم هرگز راضـی نخواهنـد شـد، چرا که به پـدر قول دادهانـد و سوگنـد یـاد کردهانـد که مرا به هر قیمتی که هست با خود بازگرداننـد، یوسف گفت: غصه مخور من نقشه‌ای می‌کشم که آنها ناچار شوند تو را نزد من بگذارند، «سپس هنگامی که بارهای غلات را برای برادران آمـاده ساخت دسـتور داد پیمانه گران قیمت مخصوص را، درون بار برادرش بنیامین بگـذارد» (چون برای هر کـدام باری از غله می‌داد). البته این کـار در خفا انجام گرفت و شایـد تنها یک نفر از مأموران، بیشتر از آن آگاه نشـد، در این هنگام مأموران کیل مواد غـذایی مشاهـده کردنـد که اثری از پیمـانه مخصوص و گران قیمت نیست، در حـالی که قبلًا در دست آنها بود: لـذا همین که قـافله آمـاده حرکت شـد، کسـی فریاد زد: «ای اهل قافله شـما سارق هستیـد». برادران یوسف که این جمله را شـنیدند، سـخت تکان خوردنـد و وحشت کردنـد، چرا که هرگز چنین احتمالی به ذهنشان راه نمی‌یافت که بعد از این همه احترام و اکرام، متهم به سـرقت

شوند. (صفحه ۶۰۳)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

سِقایَهٔ: جام و ظرفی که از آن و یا به وسیله آن مایعی می‌نوشند. یوسف با فراخواندن برادر مادری‌اش «بنیامین» به نزد خویش، تدبیری اندیشید که او را نزد خود نگاه دارد؛ از این رو به بیان قرآن چنین کرد: فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهازِهِمْ جَعَلَ السِّقایَهَٔ فی رَحْلِ أَخیهِ پس هنگامی که آنان را به خوار و بار مورد نظرشان مجهز ساخت و برای هر کدامشان بار شتری مقرر فرمود، با تدبیری از سوی او یکی از کارگزارانش، جام، یا پیمانه ویژه حکومت را در درون بار برادرش قرار داد. با این که این کار را جوانان خدمتگزار او انجام دادند، بدان دلیل قرآن به خود آن حضرت نسبت می‌دهد که به دستور و اشاره وی صورت گرفت. به باور پاره‌ای «سِقایَهٔ» ، نام ظرف خاصّی بود که بسیار گران‌قیمت و ارزشمند می‌نمود و پیش از سال های سخت قحطی و گرفتاری مردم، فرمانروای مصر با آن آب و شربت می‌نوشید و در آن سال‌ها به خاطر بها دادن به دانه و موادّ غذایی، به عنوان پیمانه، مورد بهره‌برداری قرار گرفت. «ابن زید» می‌گوید: آن جام یا پیمانه ویژه، از طلا بود و بهایی بسیار سنگین داشت. و از حضرت صادق علیه‌السلام نیز طلا بودن آن روایت شده است. ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَیَّتُهَا الْعیرُ إِنَّکُمْ لَسارِقُونَ. و آن گاه که آنان از شهر بیرون آمدند، به ناگاه نداگری ندا در داد که هان ای کاروانیان! شما دزد هستید! «جُبّائی» می‌گوید: یکی از کارگزاران یوسف که از گم شدن پیمانه آگاهی یافت و از نهان جریان بی‌خبر بود، چنین گفت. امّا به باور «ابومُسلِم» این ندا به دستور خود آن حضرت طنین انداخت و منظورش این بود که: هان ای کاروانیان! شما بودید که یوسف را از پدرش با نیرنگ ربودید و در چاه افکندید! و پاره‌ای نیز بر آنند که این فراز از آیه شریفه به صورت پرسشی است و همزه استفهام از آغاز آیه حذف شده و منظور این است که: هان ای کاروانیان! آیا شما دزد هستید؟ (صفحه ۶۰۴) در اشعار عرب از این نمونه‌ها بسیار است، از آن جمله این شعر است که: کَذَبَتْکَ عَیْنُکَ اَمْ رَأَیْتَ بِواسِطِ غَلَسَ الظّلامِ مِنَ الرَّباب خَیالاً آیا دیده‌ات به تو دروغ گفت یا در تیرگی شب در شهر «واسط» پنداری، «رَباب» را در برابر دیدگان خود دیدی؟! گفتنی است که همزه استفهام از آغاز شعر حذف شده‌است. از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: نه آنان دست به دزدی زده بودند و نه یوسف دروغ می‌گفت؛ که این بیان این دیدگاه را تأیید می‌کند.

چگونه یوسف به برادرانش اتهام دزدی زد؟

اینک جای این پرسش است که چگونه یوسف با این که پیامبر خدا و مرد توحید و تقوا بود، زدن این اتهام را به برادران خود روا دانست و بدین وسیله، هم آنان و هم پدرشان را اندوهگین ساخت؟ در این مورد سه پاسخ می‌توان داد: ۱ نخست این که او به راستی این اتهام را به آنان نبست، بلکه گوینده‌ای به ظاهر چنین چیزی گفت تا بدین وسیله یوسف بتواند برادرش بنیامین را نزد خود نگاه دارد. ۲ ممکن است این گفتار به دستور یوسف و از جانب خدا باشد و مصالح آن برای ما روشن نیست و نرسیده است. ۳ و در روایت است که آن حضرت پیش از اقدام به این کار جریان را با طرف اصلی خویش که برادرش «بنیامین» باشد در میان نهاده بود و این اندازه ایجاد نگرانی نسبت به برادران دیگر و پدرش در راه زدودن اندوه و ناراحتی‌های دیگر از دل‌های آنان، این کار را روا خواهد ساخت.

چرا یوسف همه کاروانیان را سارق خواند؟

پاسخ این است که: ۱ یوسف کسی را به سرقت متّهم نساخت، بلکه هنگامی که پیمانه در بار «بنیامین» پیدا شد، این پندار پدید آمد و می‌دانیم که خود او پیش از بر نامه در جریان آن قرار گرفته و خود بدان راضی بود. (صفحه ۶۰۵) ۲ افزون بر این، خود یوسف هرگز چنین نسبتی را، نه به کاروان داد و نه به «بنیامین» و این سخن از سوی یکی از کارگزاران یا غلامان او بود که در جریان کار نبود و دچار اشتباه شد و چنین گفت. ۳ و تازه اگر پرسش و اشکالی باشد بر کسی وارد است که عجولانه چنین گفت و دانسته یا ندانسته به نسل و تبار و فرزندان پیامبران این نسبت را داد. (صفحه ۶۰۶)

۱۳۵. «قالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ ...

آیه

«قالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ ما ذا تَفْقِدُونَ»

ترجمه

آنها رو به سوی او کردند و گفتند: چه چیز گم کرده‌اید؟ (۷۱ / یوسف) قالُوا نَفْقِدُ صُواعَ الْمَلِكِ وَ لِمَنْ جاءَ بِهِ حِمْلُ بَعيرٍ وَ أَنَا بِهِ زَعيمٌ گفتند: پیمانه ملک را و هر کس آن را بیاورد یک بار شتر (غله) به او داده می‌شود و من ضامن (این پاداش هستم). (۷۲ / یوسف) قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ ما جِئْنا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَ ما كُنَّا سارِقينَ گفتند: به خدا سوگند شما می‌دانید ما نیامده‌ایم که در این سرزمین فساد کنیم و ما (هرگز) دزد نبوده‌ایم. (۷۳ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

برادران که سخت از شنیدن این سخن نگران و دستپاچه شدند و نمی‌دانستند جریان چیست؟ رو به آنها کرده «گفتند: به خدا سوگند شما می‌دانید ما نیامده‌ایم در اینجا فساد کنیم و ما هیچگاه سارق نبوده‌ایم» (قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ ما جِئْنا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَ ما كُنَّا سارِقينَ). این که گفتند شما خود می‌دانید که ما اهل فساد و سرقت نیستیم شاید اشاره به این باشد که شما سابقه ما را به خوبی دارید که در دفعه گذشته قیمت پرداختی ما را در بارهایمان گذاشتید و ما مجددا به سوی شما بازگشتیم و اعلام کردیم که حاضریم همه آن را به شما بازگردانیم، بنابراین کسانی که از یک کشور دور دست برای ادای دین خود بازمی‌گردند چگونه ممکن است دست به سرقت بزنند؟ به علاوه گفته می‌شود آنها به هنگام ورود در مصر دهان شترهای خود را با دهان بند بسته بودند تا به زراعت و اموال کسی زیان نرسانند، ما که تا این حد رعایت می‌کنیم که حتی حیواناتمان ضرری به کسی نرساند، چگونه ممکن است چنین کار قبیحی مرتکب شویم؟ (صفحه ۶۰۷)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

عیر: کاروان. زَعیم: ضامن و به پیشوا و رهبر گروه و جامعه نیز گفته می‌شود. فرزندان یعقوب با شنیدن ندای ندا کننده، با شگفتی و وحشت از راه خویش بازگشتند. قالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ ما ذا تَفْقِدُونَ. و در حالی که همگی به کارگزاران یوسف روی آورده بودند، گفتند: چیزی گم کرده‌اید؟ قالُوا نَفْقِدُ صُواعَ الْمَلِكِ وَ لِمَنْ جاءَ بِهِ حِمْلُ بَعيرٍ آنان گفتند: آری، پیمانه شاه را گم کرده‌ایم و آن گاه ندا کننده شاه گفت: و هر کس آن را بیاورد یک بار شتر موادّ غذایی نزد ما دارد. وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ. و گوینده این گفتار برای تأکید بیشتر گفت: و من پرداخت این جایزه را تضمین می‌کنم. آنان با شنیدن موضوع گم شدن پیمانه شاه و مقرّر شدن جایزه برای یابنده

آن بیشتر نگران شدند و گفتند: هان ای بندگان خدا، به خدای سوگند ما از این کارها بیزاریم، شما به خوبی می‌دانید که ما نیامده‌ایم تا در این سرزمین تباهی پدید آوریم و هیچ گاه دزد نبوده‌ایم. با اینکه مردم مصر یا کارگزاران یوسف آنان را نمی‌شناختند، چگونه آنان چنین گفتند؟ ۱ به باور پاره‌ای منظور این است که: شما از رفتار ما و داد و ستدی که در این چند بار با شما داشته‌ایم برایتان روشن شده است که ما از چنین کارها بیزاریم. ۲ امّا به باور «کَلْبی» منظور این است که: این سخن آنان اشاره به باز آوردن بها و سرمایه‌ای بود که در سفر نخست در میان بار آنان قرار داده شده و به آنها باز پس داده شده بود. آنان با یادآوری آن موضوع خاطر نشان ساختند که، به کسانی که وقتی چیزی را یافتند، به صاحبان آن بازمی‌گردانند، نمی‌توان چنین اتّهامی بست. (صفحه ۶۰۸) ۳ و پاره‌ای می‌گویند: آنان هنگامی که وارد مصر شدند، هر کدام دهان مرکب خود را بسته بودند تا از کشت و زراعت مردم نخورد و این گفتارشان اشاره به دقّت و رعایت حقوق مردم از سوی آنان بود. از آیه شریفه و گفتار برادران یوسف چنین دریافت می‌گردد که آنچه از سوی آنان در مورد برادرشان رفت، رفتاری کودکانه بود که از سر کم‌خردی از آنان سر زد؛ چرا که آنان در گفتار خویش خود را اصلاحگر و خیرخواه خواندند و از تباهی و تبهکاری بیزاری جستند و گفتند: ما جِئْنا لِنُفْسِدَ فِی الْأَرْضِ (صفحه ۶۰۹)

۱۳۶. «قالُوا فَما جَزاؤُهُ اِنْ ...

آیه

«قالُوا فَما جَزاؤُهُ اِنْ کُنْتُمْ کذِبینَ»

ترجمه

آنها گفتند: اگر دروغگو باشید کیفر شما چیست؟ (۷۴/یوسف) قالُوا جَزاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فی رَحْلِهِ فَهُوَ جَزاؤُهُ کَذلِکَ نَجْزِی الظّالِمینَ گفتند: هر کس (آن پیمانه) در بار او پیدا شود خودش کیفر آن خواهد بود (و به خاطر این کار برده خواهد شد) ما این گونه ستمگران را کیفر می‌دهیم. (۷۵ / یوسف) فَبَدَأَ بِأَوْعِیَتِهِمْ قَبْلَ وِعاءِ أَخیهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَها مِنْ وِعاءِ أَخیهِ کَذلِکَ کِدْنا لِیُوسُفَ ما کانَ لِیَأْخُذَ أَخاهُ فی دینِ الْمَلِکِ إِلاَّ أَنْ یَشاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ وَ فَوْقَ کُلِّ ذی عِلْمٍ عَلیمٌ در این هنگام (یوسف) قبل از بار برادرش به کاوش بارهای آنها پرداخت و سپس آن را از بار برادرش بیرون آورد، اینگونه راه چاره به یوسف یاد دادیم او هرگز نمی‌توانست برادرش را مطابق آیین ملک (مصر) بگیرد مگر آن که خدا بخواهد، درجات هر کس را بخواهیم بالا می‌بریم و برتر از هر صاحب علمی، عالمی است. (۷۶ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

در این هنگام یوسف دستور داد که بارهای آنها را بگشایند و یک یک بازرسی کنند، منتها برای این که طرح و نقشه اصلی یوسف معلوم نشود، «نخست بارهای دیگران را قبل از بار برادرش بنیامین بازرسی کرد و سپس پیمانه مخصوص را از بار برادرش بیرون آورد». همین که پیمانه در بار بنیامین پیدا شد، دهان برادران از تعجب بازماند، گویی کوهی از غم و اندوه بر آنان فرود آمد و خود را در بن‌بست عجیبی دیدند. از یک سو برادر آنها ظاهرا مرتکب چنین سرقتی شده و مایه سرشکستگی آنها است و از سوی دیگر موقعیت آنها را نزد عزیز مصر به خطر می‌اندازد و برای آینده جلب حمایت او ممکن نیست و از همه اینها گذشته پاسخ پدر را چه

بگویند؟ چگونه او باور می‌کند که برادران تقصیری در این زمینه نداشته‌اند؟ بعضی از مفسران نوشته‌اند که در این هنگام برادرها رو به سوی بنیامین کردند و گفتند: ای بی‌خیر، ما را رسوا کردی، صورت ما را سیاه نمودی، این چه کار غلطی بود که انجام دادی؟ (نه (صفحه ۶۱۰) به خودت رحم کردی و نه به ما و نه به خاندان یعقوب که خاندان نبوت است) آخر بگو کِی تو این پیمانه را برداشتی و در بار خود گذاشتی؟ بنیامین که باطن قضیه را می‌دانست با خونسردی جواب داد: این کار را همان کس کرده است که وجوه پرداختی شما را در بارتان گذاشت ولی حادثه آن چنان برای برادران ناراحت کننده بود که نفهمیدند چه می‌گوید. (۱) پس قرآن چنین اضافه می‌کند که ما اینگونه برای یوسف طرح ریختیم (تا برادر خود را به گونه‌ای که برادران دیگر نتوانند مقاومت کنند نزد خود نگاه دارد) (کَذلِکَ کِدْنا لِیُوسُفَ). مسأله مهم اینجا است که اگر یوسف می‌خواست طبق قوانین مصر با برادرش بنیامین رفتار کند می‌بایست او را مضروب سازد و به زندان بیفکند و علاوه بر این که سبب آزار برادر می‌شد، هدفش که نگهداشتن برادر نزد خود بود، انجام نمی‌گرفت، لذا قبلاً از برادران اعتراف گرفت که اگر شما دست به سرقت زده باشید، کیفرش نزد شما چیست؟ آنها هم طبق سنتی که داشتند پاسخ دادند که در محیط ما سنت این است که شخص سارق را در برابر سرقتی که کرده بر می‌دارند و از او کار می‌کشند و یوسف طبق همین برنامه با آنها رفتار کرد، چرا که یکی از طرق کیفر مجرم آن است که او را طبق قانون و سنت خودش کیفر دهند. به همین جهت قرآن می‌گوید: «یوسف نمی‌توانست برادرش را طبق آیین ملک مصر بردارد» و نزد خود نگهدارد (ما کانَ لِیَأْخُذَ أَخاهُ فی دینِ الْمَلِکِ). سپس به عنوان یک استثناء می‌فرماید: «مگر این که خداوند بخواهد» (اِلّا اَنْ یَشاءَ اللّهُ). اشاره به این که: این کاری که یوسف انجام داد و با برادران همانند سنت خودشان رفتار کرد طبق فرمان الهی بود و نقشه‌ای بود برای حفظ برادر و تکمیل آزمایش پدرش یعقوب و آزمایش برادران دیگر و در پایان اضافه می‌کند: «ما درجات هر کس را بخواهیم بالاـ می‌بریم» (نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ). درجات کسانی که شایسته باشند و همچون یوسف از بوته امتحانات، سالم بدر آیند و در هر حال «برتر از هر عالمی، عالم دیگری است» یعنی خدا (وَ فَوْقَ *****ـ ۱- «مجمع البیان» ، جلد ۵، صفحه ۲۵۳ (ذیل آیه). (صفحه ۶۱۱) کُلِّ ذی عِلْمٍ عَلیمٌ) و هم او بود که طرح این نقشه را به یوسف الهام کرده بود. آیات فوق سؤالات زیادی را برمی‌انگیزد که باید به یک یک آنها پاسخ گفت: ۱ چرا یوسف خودش را به برادران معرفی نکرد تا پدر را از غم جانکاه فراق زودتر رهایی بخشد. پاسخ این سؤال تکمیل برنامه آزمایش پدر و برادران بوده است و به تعبیر دیگر این کار از سر هوی و هوس نبوده، بلکه طبق یک فرمان الهی بود که می‌خواست مقاومت یعقوب را در برابر از دست دادن فرزند دوم نیز بیازماید و بدین طریق آخرین حلقه تکامل او پیاده گردد و نیز برادران آزموده شوند که در این هنگام که برادرشان گرفتار چنین سرنوشتی شده است در برابر عهدی که باپدر در زمینه حفظ او داشتند چه انجام خواهند داد؟ ۲ چگونه بی گناهی را متهم به سرقت کرد؟ آیا جایز بود بی‌گناهی را متهم به سرقت کنند، اتهامی که آثار شومش دامان بقیه برادران را هم کم و بیش می‌گرفت؟ پاسخ این سؤال را نیز می‌توان از اینجا یافت که این امر با توافق خود بنیامین بوده است، چرا که یوسف قبلاًـ خود را به او معرفی کرده بود و او می‌دانست که این نقشه برای نگهداری او چیده شده است و اما نسبت به برادران، تهمتی وارد نمی‌شد، تنها ایجاد نگرانی و ناراحتی می‌کرد، که آن نیز در مورد یک آزمون مهم، مانعی نداشت. ۳ نسبت سرقت به همه چه مفهومی دارد؟ آیا نسبت سرقت آن هم به صورت کلی و همگانی با جمله «إِنَّکُمْ لَسارِقُون» «شما سارق هستید» دروغ نبود؟ مجوز این دروغ و تهمت چه بوده است؟ پاسخ این سؤال نیز با تحلیل زیر روشن می‌شود که: اولاً: معلوم نیست که گوینده این سخن چه کسانی بودند، همین اندازه در قرآن می‌خوانیم «قالُوا: گفتند» ممکن است گویندگان این سخن جمعی از کارگزاران یوسف باشند که وقتی که پیمانه مخصوص را نیافتند یقین پیدا کردند که یکی از کاروانیان کنعان آن را ربوده است و معمول است که اگر چیزی در میان گروهی که متشکل هستند ربوده شود و رباینده اصلی شناخته (صفحه ۶۱۲) نشود، همه را مخاطب ساخته می‌سازند و می‌گویند شما این کار را کردید، یعنی یکی از شما یا جمعی از شما. ثانیا: طرف اصلی سخن که «بنیامین» بود به این نسبت راضی بود چرا که این نقشه ظاهرا او را متهم به سرقت می‌کرد،

اما در واقع، مقدمه‌ای بود برای ماندن او نزد برادرش یوسف و این که همه آنها در مظان اتهام واقع شدند، موضوع زودگذری بود که به مجرد بازرسی بارهای برادران یوسف برطرف گردید و طرف اصلی دعوا (بنیامین) شناخته شد. ۴ کیفر سرقت در آن زمان چه بوده، از آیات فوق استفاده می‌شود که مجازات سرقت در میان مصریان و مردم کنعان متفاوت بوده، نزد برادران یوسف و احتمالاً مردم کنعان، مجازات این عمل، بردگی (همیشگی یا موقت) سارق در برابر سرقتی که انجام داده است بوده (۱)، ولی در میان مصریان این مجازات معمول نبوده است، بلکه از طرق دیگر مانند زدن و به زندان افکندن، سارقین را مجازات می‌کردند. به هر حال این جمله دلیل بر آن نمی‌شود که در هیچ یک از ادیان آسمانی برده گرفتن کیفر سارق بوده است، چه بسا یک سنت معمولی در میان گروهی از مردم آن زمان محسوب می‌شده و در تاریخچه بردگی نیز می‌خوانیم که در میان اقوام خرافی، بدهکاران را به هنگامی که از پرداختن بدهی خود عاجز می‌شدند به بردگی می‌گرفتند. ۵ سقایه یا صواع در آیات فوق گاهی تعبیر به «صُواع» (پیمانه) و گاهی تعبیر به «سِقایَهٔ» (ظرف آب‌خوری) شده است و منافاتی میان این دو نیست، زیرا چنین به نظر می‌رسد که این پیمانه در آغاز ظرف آب‌خوری «ملک» بوده است، اما هنگامی که غلّات در سرزمین مصر گران و کمیاب و جیره‌بندی شد، برای اظهار اهمیت آن و این که مردم نهایت دقت را در صرفه‌جویی به خرج دهند، آن را با ظرف آب‌خوری مخصوص ملک، پیمانه می‌کردند. این هم بدیهی است که تمام ***** ۱- طبرسی در «مجمع البیان» نقل کرده است که سنت در میان جمعی از مردم آن زمان این بوده که سارق را یک سال به بردگی می‌گرفتند و نیز نقل کرده که خاندان یعقوب، سارق را به مقدار سرقتش به بردگی می‌گرفتند (تا همان اندازه کارکند). (صفحه ۶۱۳) نیازمندیهای یک کشور را نمی‌توان با چنین پیمانه‌ای اندازه‌گیری کرد، شاید این عمل جنبه سمبولیک داشته و برای نشان دادن کمیابی و اهمیت غلات در آن سالهای مخصوص بوده است تا مردم در مصرف آنها نهایت صرفه‌جویی را کنند. ضمنا از آن جا که این پیمانه در آن هنگام در اختیار یوسف بوده، سبب می‌شده که اگر بخواهند سارق را به بردگی بگیرند، باید برده صاحب پیمانه یعنی شخص یوسف شود و نزد او بماند و این همان چیزی بود که یوسف درست برای آن نقشه کشیده بود.

داوری بر اساس قرائن حال

از این آیات استفاده می‌شود که قاضی می‌تواند به قرائن قطعیّه عمل کند، هر چند اقرار و شهودی در کار نباشد، زیرا در جریان کار برادران یوسف نه شهودی بود و نه اقراری، تنها پیدا شدن پیمانه ملک از بار بنیامین دلیل به مجرمیت او شمرده شد و با توجه به این که هر یک از آنها شخصا بار خود را پر می‌کردند و یا لااقل به هنگام پرکردن آن حاضر بودند و اگر قفل و بندی داشت، کلیدش در اختیار خود آنها بود و از طرفی، هیچکس باور نمی‌کرد که در اینجا نقشه‌ای در کار است و مسافران کنعان (برادران یوسف) در این شهر، دشمن نداشتند که بخواهد برای آنها توطئه کند. مجموع این جهات سبب می‌شد که از مشاهده پیمانه ملک، در بار بنیامین، علم به اقدام شخص او به چنین کاری حاصل شود. این موضوع که دنیای امروز در داوریهایش روی آن تکیه می‌کند از نظر فقه اسلامی نیاز به بررسی بیشتری دارد، چرا که در مباحث قضایی روز فوق‌العاده مؤثر است و جای این بحث کتاب القضاء است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

کارگزاران یوسف گفتند: اگر شما دروغ بگویید، کیفر کسی که آن را برده باشد چیست؟ برادران یوسف گفتند: کیفر کسی که پیمانه شاه نزد او یافت شود، بازداشت و زندانی شدن خود اوست. به باور گروهی از جمله «حَسَن» و ... منظور آنان این بود که در آیین بنی‌اسرائیل (صفحه ۶۱۴) و فرمانروای مصر، کیفر سارق این است که یک سال به بردگی کشیده شود. امّا به باور «ضَحّاک» کیفر دزد از نظر آنان این بود که دزد را بازداشت نمایند و به تناسب سرقتی که بدان دست زده است، او را به بردگی کشند و از

نظر مقررات پادشاه مصر نیز برنامه آن بود که او را کیفر کنند و بهای آن را از او بستانند؛ چرا که دزد، ضامن چیزی است که آن را سرقت کرده است. و پاره‌ای می گویند: خود یوسف‌از آنان پرسید: از دیدگاه شما کیفر دزد چگونه است؟ آنان گفتند: کیفرش آن است که خود او را به کیفر کارش بازداشت نمایند. کَذلِکَ نَجْزِی الظّالِمینَ. ما بیدادگران را اینگونه کیفر می‌دهیم. به باور برخی این گفتار ادامه سخن فرزندان یعقوب است، امّا به باور پاره‌ای دیگر این سخن یوسف می‌باشد. پس از این گفتگو به آنان دستور دادند تا بارهای خود را برای کاوش و بازدید بگشایند و از پی آن، بازدید آغاز گردید. فَبَدَأَ بِأَوْعِیَتِهِمْ قَبْلَ وِعاءِ أَخیهِ یوسف برای اجرای درست برنامه و بستن راه هر گونه بدبینی و وارد آمدن اتهام، پیش از بازدید بار برادرش «بنیامین» ، به بازرسی بارهای آنان پرداخت. ثُمَّ اسْتَخْرَجَها مِنْ وِعاءِ أَخیهِ و آن گاه پیمانه را از درون بار برادرش بیرون آورد. و پس از آن بود که فرزندان یعقوب به سوی «بنیامین» هجوم بردند که: وای بر تو! تو ما را روسیاه و رسوا ساختی! این چه کاری بود که از تو سر زد؟ و چه وقت این پیمانه را برداشتی؟! او در پاسخ گفت: من آن را بر نداشتم، بلکه همان کسی که در سفر نخست، سرمایه شما و بهای موادّ غذایی را در بارهای شما قرار داد، همو پیمانه را در بار ما نهاده است. کَذلِکَ کِدْنا لِیُوسُفَ ما اینگونه این راه را به یوسف الهام کردیم تا بدین وسیله برادر خویش را (صفحه ۶۱۵) نزد خود نگاه دارد. به باور برخی منظور این است که همانگونه که آنان بر ضدّ یوسف نقشه کشیدند و با او آن گونه رفتار کردند، ما نیز سزای آنان را اینگونه دادیم و به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که ما به یوسف الهام نمودیم و از دیدگاه برخی دیگر منظور این است که ما برای او اینگونه تدبیر کردیم. ما کانَ لِیَأْخُذَ أَخاهُ فی دینِ الْمَلِکِ به باور «قَتادَه» منظور این است که: در آیین پادشاه و مقررات او، این حکم نبود که سارق را بازداشت کنند و نزد خویش نگاه دارند؛ از این رو یوسف نمی‌توانست چنین کند و ما این تدبیر را به او الهام کردیم. امّا به باور «ابن عبّاس» منظور این است که: این کار در توان و صلاحیّت شاه نبود و او به چنین کارهایی دست نمی‌زد. برخی می گویند: منظور این است که: این روش و شیوه شاه نبود. و از دیدگاه برخی دیگر، از آنجایی که حکومت یوسف بر اساس عدالت و آزادی و مقررات اداره می‌شد، بدون این تدبیر نگاه داشتن برادرش ممکن نبود. إِلاَّ أَنْ یَشاءَ اللَّهُ مگر این که خدا بخواهد و برای یوسف و کار او چاره و راهی نشان دهد. و به باور برخی منظور این است که: مگر این که خدا بخواهد و یوسف را به انجام این کار موظف سازد؛ چرا که یوسف نمی‌توانست به صراحت بگوید: او برادر من است؛ و بدون این تدبیر نیز نمی‌توانست او را نزد خویشتن نگاه دارد؛ چرا که بدون این تدبیر کار او بیداد به شمار می‌رفت و این قانون فرزندان یعقوب بود که چنین حکم می‌کرد، وگرنه در آیین شاه مصر، دزد را شلّاق می‌زدند و غرامت مال را از او می‌گرفتند و آن حضرت بر اساس دیدگاه خود آنان داوری کرد و این همان تدبیر و خواست خدا بود. نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ ما درجات هر کس را که بخواهیم و او را شایسته بدانیم در پرتو نعمت گران دانش و رسالت اوج می‌بخشیم، درست همانگونه که مقام یوسف را از دیگران بالا بردیم و به او برتری بخشیدیم. (صفحه ۶۱۶) و به باور پاره‌ای منظور این است که: ما درجات هر کس را که بخواهیم به وسیله ارزانی داشتن تقوا و عصمت و توفیق و مهر و لطف خاصّ خود به او، بالا می‌بریم. وَ فَوْقَ کُلِّ ذی عِلْمٍ عَلیمٌ. و برتر از هر دانشور و دانشمندی، دانشور دیگری است تا به خدا برسد و آن گاه برتر و بالاتر و دانشمندتر از او دانشوری نیست. (صفحه ۶۱۷)

۱۳۷. «قالُوا إِنْ یَسْرِقْ فَقَدْ...

آیه

«قالُوا إِنْ یَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسَرَّها یُوسُفُ فی نَفْسِهِ وَ لَمْ یُبْدِها لَهُمْ قالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَکاناً وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما تَصِفُونَ»

ترجمه

(برادران) گفتند: اگر او (بنیامین) دزدی کرده (تعجب نیست) برادرش (یوسف) نیز قبل از او دزدی کرده، یوسف (سخت ناراحت شد و) این (ناراحتی) را در درون خود پنهان داشت و برای آنها اظهار نداشت (همین اندازه) گفت شما بدتر هستید و خدا از آن چه توصیف می کنید آگاه‌تر است. (۷۷ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

درست است که برادران یوسف تهمت ناروایی به برادرشان یوسف زدند به گمان این که خود را در این لحظات بحرانی تبرئه کنند، ولی بالاخره این کار بهانه و دستاویزی می‌خواهد که چنین نسبتی را به او بدهند، به همین جهت مفسران در این زمینه به کاوش پرداخته و سه روایت از تواریخ پیشین در این زمینه نقل کرده‌اند: نخست این که: یوسف بعد از وفات مادرش نزد عمه‌اش زندگی می کرد و او سخت به یوسف علاقمند بود، هنگامی که بزرگ شد و یعقوب خواست او را از عمه‌اش باز گیرد، عمه‌اش چاره‌ای اندیشید و آن این که کمربند یا شال مخصوصی که از اسحاق در خاندان آنها به یادگار مانده بود بر کمر یوسف بست و ادعا کرد که او می‌خواسته آن را از وی برباید و طبق قانون و سنتشان یوسف را در برابر آن کمربند و شال مخصوص نزد خود نگهداشت. دیگر این که یکی از خویشاوندان مادری یوسف بتی داشت که یوسف آن را برداشت و شکست و بر جاده افکند و لذا او را متهم به سرقت کردند در حالی که هیچ یک از اینها سرقت نبوده است و دیگر این که گاهی او مقداری غذا از سفره برمی‌داشت و به مسکین‌ها و مستمندان می‌داد و به همین جهت برادران بهانه‌جو این را دستاویزی برای متهم ساختن او به سرقت قرار دادند، در حالی که هیچ یک از آنها گناهی نبود، آیا اگر کسی لباسی را در بر انسان کند و او نداند مال دیگری است و بعد متهم به سرقتش کند، صحیح است و آیا برداشتن بت و شکستنش گناهی دارد و نیز چه مانعی دارد که انسان چیزی از سفره پدرش که یقین دارد مورد رضایت اوست بردارد و به مسکینان بدهد؟ (صفحه ۶۱۸)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پس از بیرون آمدن پیمانه شاه از بار «بنیامین» برادران یوسف سخت خود را باختند و در دفاع از خویش سخنانی را به زبان آوردند که زیبنده آنان نبود. در این مورد قرآن می‌فرماید: قالُوا إِنْ یَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ آنان گفتند: اگر «بنیامین» دست به سرقت می‌زند، برادر او نیز پیش از این، سرقت کرده بود؛ با این بیان دزدی او چیز تازه‌ای نیست و در این کار به برادرش یوسف اقتدا کرده است. در مورد منظور آنان از وارد آوردن این اتّهام به یوسف به باور گروهی از جمله «ابن عبّاس» منظور آنان جریانی بود که در کودکی یوسف به وسیله عمه‌اش اتفاق افتاد و آن اینگونه بود که یوسف پیش از مرگ مادرش به وسیله عمّه‌اش که شیفته و دلباخته برادرزاده‌اش بود، اداره می‌شد. هنگامی که پس از چندی یعقوب خواست فرزندش را از او باز گیرد و نزد خود ببرد، آن زن که بزرگترین فرزند اسحاق بود و کمربند پدرش را به ارث نزد خود داشت، تدبیری اندیشید تا به سان گذشته یوسف را نزد خود نگاه دارد؛ از این رو این تدبیر به خاطرش رسید که کمربندِ یادگاری پدر را به کمر آن کودک ببندد و آن گاه مدّعی گردد که یوسف به هدفِ سرقتِ کمربند، آن را به کمرش بسته است و بدین وسیله طبق قانون جاری که دزد را به بردگی می گرفتند آن کودک محبوب و مطلوب را نزد خود نگاه دارد. او همین گونه عمل کرد و یوسف را برای مدّتی دیگر نزد خود نگاه داشت و برادران یوسف در این گفتار خویش، به آن ماجرا اشاره داشتند. یادآوری می گردد که در روایات رسیده از امامان راستین ما نیز این دیدگاه آمده است. در ادامه آیه شریفه می‌فرماید: فَأَسَرَّها یُوسُفُ فی نَفْسِهِ وَ لَمْ یُبْدِها لَهُمْ (صفحه ۶۱۹) یوسف از گفتار آنان سخت آزرده خاطر گردید، امّا آن را در دل نهان داشت و به آنان چیزی نمودار نساخت. قالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَکاناً و تنها در دل به آنان گفت: شما در دزدی بدترید؛ چرا که برادرتان را از پدر ربودید و به چاه افکندید. وَ اللّهُ أَعْلَمُ بِما تَصِفُونَ. و خدا به آنچه وصف

می کنید و به یوسف می‌بندید داناتر است. به باور «زَجّاج» ، منظور این است که: یوسف، نه در داستان کمربند گناهی داشت و نه در شکستن بت و یا انفاق نهانی، امّا شما در بیدادی که بر یوسف روا داشتید سخت گناهکارید و عذری از شما پذیرفته نیست. امّا به باور برخی دیگر منظور آن است که: کار شما که در حق برادرتان بیداد روا داشتید و پدرتان را نافرمانی کردید، بدتر و موقعیت شما در پیشگاه خدا ناپسندتر است. «حَسَن» می گوید: آنان در آن روزگاری که در حق یوسف و پدر خود بیداد روا داشتند، پیامبر نبودند و پس از آن به رسالت رسیدند؛ چرا که نامبرده آنان را «اَسْباط» می‌داند. امّا به باور ما آنان هرگز پیامبر نبودند و به این مقام والا راه نداشتند؛ چرا که از پیامبران خدا هرگز بیداد و گناه سر نمی‌زند. «بَلْخی» می گوید آنان در گفتارشان دروغگو بودند، بر این باور نمی‌شود آنان را پیامبران خدا شمرد و ممکن است آن «اَسْباط» که به مقام رسالت رسیدند غیر از اینان باشند. (صفحه ۶۲۰)

۱۳۸. آیه (تلاش برای آزادی «بنیامین»)

اشاره

قالُوا یا أَیُّهَا الْعَزِیزُ إِنَّ لَهُ أَباً شَیْخاً کَبِیراً فَخُذْ أَحَدَنا مَکانَهُ إِنَّا نَراکَ مِنَ الْمُحْسِنِینَ گفتند: ای عزیز او پدر پیری دارد (و سخت ناراحت می‌شود) یکی از ما را به جای او بگیر، ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم. (۷۸ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

هنگامی که برادران دیدند برادر کوچکشان بنیامین طبق قانونی که خودشان آن را پذیرفته‌اند می‌بایست نزد عزیز مصر بماند و از سوی دیگر با پدر پیمان بسته‌اند که حدّاکثر کوشش خود را در حفظ و بازگرداندن بنیامین به خرج دهند، رو به سوی یوسف که هنوز برای آنها ناشناخته بود کردند «و گفتند: ای عزیز مصر و ای زمامدار بزرگوار! او پدری دارد پیر و سالخورده که قدرت بر تحمل فراق او را ندارد ما طبق اصرار تو او را از پدر جدا کردیم و او از ما پیمان مؤکد گرفته که به هر قیمتی هست، او را باز گردانیم، بیا بزرگواری کن و یکی از ما را به جای او بگیر» ، «چرا که ما تو را از نیکوکاران می‌یابیم» و این اولین بار نیست که نسبت به ما محبت فرمودی بیا و محبت خود را با این کار تکمیل فرما.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آنان هنگامی که برادر خود را گرفتار دیدند و درها را به روی خود بسته یافتند، بار دیگر دست به دامان عزیز زدند و از او تقاضا کردند که راهی بیابد و به آنان لطف دیگری کند. قالُوا یا أَیُّهَا الْعَزِیزُ إِنَّ لَهُ أَباً شَیْخاً کَبِیراً فَخُذْ أَحَدَنا مَکانَهُ گفتند: هان ای عزیز مصر! او پدری پیر و سالخورده دارد که توان دوری وی را ندارد، از این رو بر ما منّت گذار و یکی از ما چند نفر را به جای او بازداشت نما. آنان این پیشنهاد را از سر خواهش و تقاضا به عزیز مصر دادند و موضوع را (صفحه ۶۲۱) به سبکی طرح کردند تا شاید حسّ انسان دوستی او را برانگیزند و او با مهر و ترحّم به پدر پیرشان، دیگری را به جای او بازداشت کند و «بنیامین» را آزاد سازد. واژه «کبیر» به باور برخی به مفهوم بزرگسال و سالخورده است و به باور برخی گرانقدر؛ و منظور این است که: او فرزند مردی گرانقدر و بزرگوار است و فرزند چنین شخصیّت بزرگی نباید بازداشت شود. و در ادامه سخن گفتند: إِنَّا نَراکَ مِنَ الْمُحْسِنِینَ. و ما تو را از شایسته کرداران روزگار می‌بینیم که هماره به مردم محروم نیکی می کنی. به باور پاره‌ای منظور این است که: از تو انسان گران قدری که در پیمانه و دادن مواد غذایی به ما احسان کردی و ما را به ضیافت فرا خواندی، اینک انتظار داریم که به سان گذشته با ما رفتار نمایی و به باور پاره‌ای دیگر منظور این است که اگر تقاضای ما را بپذیری، در حق ما نیکی کرده‌ای.

(صفحه ۶۲۲)

۱۳۹. «قالَ مَعاذَ اللَّهِ أَنْ ...

آیه

«قالَ مَعاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلاَّ مَنْ وَجَدْنا مَتاعَنا عِنْدَهُ إِنَّا إِذاً لَظالِمُونَ»

ترجمه

گفت: پناه بر خدا که ما غیر از آن کس که متاع خود را نزد او یافته‌ایم بگیریم که در آن صورت از ظالمان خواهیم بود. (۷۹ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

یوسف این پیشنهاد را شدیدا نفی کرد و «گفت: پناه بر خدا چگونه ممکن است ما کسی را جز آن کس که متاع خود را نزد او یافته‌ایم بگیریم» هرگز شنیده‌اید آدم با انصافی، بی‌گناهی را به جرم دیگری مجازات کنند. قابل توجه این که یوسف در این گفتار خود هیچگونه نسبت سرقت به برادر نمی‌دهد بلکه از او تعبیر می‌کند به کسی که متاع خود را نزد او یافته‌ایم و این دلیل بر آن است که او دقیقا توجه داشت که در زندگی هرگز خلاف نگوید.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

بازخواست بی‌گناه به جای گناهکار عملی ظالمانه است

در ادامه سخن، قرآن پاسخ یوسف را ترسیم می‌کند که به آنان گفت: قالَ مَعاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلاَّ مَنْ وَجَدْنا مَتاعَنا عِنْدَهُ ما به خدا پناه می‌بریم که بی‌گناهی را به کیفر گناه دیگری بازداشت کنیم، هرگز! ما تنها کسی را بازداشت می‌کنیم که پیمانه و کالای خود را در بار او یافته‌ایم و بدین‌سان با این شیوه سخن، نه خلافی گفت و نه نسبت ناروایی داد. إِنَّا إِذاً لَظالِمُونَ. چرا که اگر چنین کنیم، در آن صورت ستمکار خواهیم بود. این فراز از آیه، نشانگر آن است که بازخواست و کیفر بی‌گناه به جای گناهکار، کاری ظالمانه است و هر کس چنین کند بیدادگر و ظالم است و خدا نیز چنین نخواهد کرد؛ چرا که ذات پاك او از ظلم و ستم پاك و منزّه است.

(صفحه ۶۲۳)

۱۴۰. آیه (برادران سرافکنده به سوی پدر بازگشتند؟)

اشاره

فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قالَ كَبِيرُهُمْ أَ لَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَباكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ قَبْلُ ما فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمِينَ هنگامی که (برادران) از او مأیوس شدند به کناری رفتند و با هم به نجوی پرداختند، بزرگترین آنها گفت: آیا نمی‌دانید پدرتان از شما پیمان الهی گرفته و پیش از این درباره یوسف کوتاهی کردید، لذا من از این سرزمین حرکت نمی‌کنم تا پدرم به من اجازه دهد یا خدا فرمانش را درباره من صادر کند که او بهترین حکم

کنندگان است. (۸۰ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«خَلَصُوا» یعنی «خالص شدند» کنایه از جدا شدن از دیگران و تشکیل جلسه خصوصی است و «نَجِیّ» از ماده «مناجات» ، در اصل از «نَجْوَهْ» به معنی سرزمین مرتفع گرفته شده، چون سرزمین‌های مرتفع از اطراف جدا هستند و جلسات سری و سخنان درگوشی از اطرافیان جدا می‌شود به آن «نَجْوی» می‌گویند، (بنابراین نجوی، هر گونه سخن محرمانه را اعم از این که درگوشی باشد یا در جلسه سری، شامل می‌شود). «فَرَّطْتُم» از ماده «تفریط» در اصل از «فُرُوط» به معنی مقدم شدن است و هنگامی که به باب تفعیل درآید به معنی کوتاهی در تقدم خواهد بود و اما هنگامی که از باب افعال (اِفْراط) باشد به معنی اسراف و تجاوز در تقدم است. برادران آخرین تلاش و کوشش خود را برای نجات بنیامین کردند، ولی تمام راه‌ها را بروی خود بسته دیدند، از یک سو مقدمات کار آن چنان چیده شده بود که ظاهرا تبرئه برادر امکان نداشت و از سوی دیگر پیشنهاد پذیرفتن فرد دیگری را به جای او نیز از طرف عزیز، پذیرفته نشد لذا مأیوس شدند و تصمیم به مراجعت به کنعان و گفتن ماجرا برای پدر را گرفتند، قرآن می گوید: «هنگامی که آنها از عزیز مصر، یا از نجات برادر، مأیوس شدند به گوشه‌ای آمدند و خود را از دگران جدا ساختند و به نجوی و سخنان درگوشی پرداختند» (فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا). جمله «خَلَصُوا نَجِيًّا» (صفحه ۶۲۴) همانگونه که بسیاری از مفسران گفته‌اند از فصیح‌ترین و زیباترین تعبیرات قرآنی است که در دو کلمه، مطالب فراوانی را که در چند جمله باید بیان می‌شد، بیان کرده است. به هر حال، «برادر بزرگتر در آن جلسه خصوصی به آنها گفت: مگر نمی‌دانید که پدرتان از شما پیمان الهی گرفته است که بنیامین را به هر قیمتی که ممکن است بازگردانید» (قالَ كَبِيرُهُمْ أَ لَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَباكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ) و «شما همان کسانی هستید که پیش از این نیز درباره یوسف، کوتاهی کردید» و سابقه خود را نزد پدر بد نمودید، (وَ مِنْ قَبْلُ ما فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ). «حال که چنین است، من از جای خود یا از سرزمین مصر حرکت نمی‌کنم و به اصطلاح در اینجا متحصّن می‌شوم مگر این که پدرم به من اجازه دهد و یا خداوند فرمانی درباره من صادر کند که او بهترین حاکمان است» (فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمِينَ). منظور از این فرمان، یا فرمان مرگ است یعنی از اینجا حرکت نمی‌کنم تا بمیرم و یا راه چاره‌ای است که خداوند پیش بیاورد و یا عذر موجهی که نزد پدر به طور قطع پذیرفته باشد. برادران یوسف از نظر روحیه با هم بسیار متفاوت بودند برادر بزرگتر سخت، به عهد و میثاق خود پایبند بود، در حالی که برادران دیگر همین اندازه که دیدند گفتگوهایشان با عزیز مصر به جایی نرسید خود را معذور دانسته، دست از تلاش بیشتر برداشتند و البته حق با برادر بزرگتر بود، چرا که با تحصّن در شهر مصر و مخصوصا نزدیک دربار عزیز این امید می‌رفت که او بر سر لطف آید و به خاطر یک پیمانه که سرانجام پیدا شد مرد غریبی را به قیمت داغدار کردن برادران و پدر پیرش مجازات نکند، لذا او به خاطر همین احتمال در مصر ماند و برادران را برای کسب دستور به خدمت پدر فرستاد، تا ماجرا را برای او شرح دهند. (صفحه ۶۲۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

يَأْس: به نومید شدن از چیزی گفته می‌شود. نَجِيّ: راز گفتن گروهی با همدیگر. بَرِحَ الرَّجُلُ: از جای خود دور شد.

اینک چه باید کرد؟

آنـان پس از یـأس و نومیـدی از نجات برادرشان «بنیامین» به چاره اندیشـی پرداختنـد: فَلَمَّا اسْتَیْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِیًّا و هنگامی که از پـذیرفته شـدن پیشـنهادشان از سـوی عزیز مصـر نومیـد گشـتند، بـا کنـاره گیری از دیگران به رازگویی و تبـادل نظر پرداختنـد و این موضوع طرح شـد که اینک چه بایـد کرد؟ آیا باید برادر را رها کنند و نزد پدر بروند و یا همگی به امید نجات او در مصـر بمانند و یـا راهی دیگر بجوینـد؟ این فراز از آیه شـریفه، افزون بر اوج فصـاحت و زیبایی قالب و معنی، در کوتاه‌ترین سـخن مفاهیم و معانی بسـیاری را ترسیم می کند و از شاهکارهای قرآن شریف است. قالَ کَبِیرُهُمْ أَ لَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَباکُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَیْکُمْ مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ بزرگ آنـان لب بـه سـخن گشـود و گفـت: آیـا نمی‌دانیـد که پـدرتان از شـما پیمـانی خـدایی و اسـتوار گرفته است که فرزنـدش را به او بازگردانیـد؟! در مورد بزرگ آنان که گوینـده این گفتار بود، دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به بـاور گروهی از جمله «کَعْب» ، منظور بزرگ آنان در سن و سال است و او «روبین» برادر و خاله‌زاده یوسف بود و همو بود که برادران را از کشتن یوسف برحذر داشت و آنان او را به چاه افکندند. ۲ امّا به باور «مُجاهِد» منظور از بزرگ آنان، «شـمعون» است که از نظر خرد و دانش، رهبری فکری آنان را به کف داشت. (صـفحه ۶۲۶) ۳ از دیـدگاه «کَلْبی» و «وَهَب» منظور از بزرگ آنان، «یهوذا» است که خردمنـدترین آنان به شـمار می‌رفت. ۴ و از دیـدگاه «محمّد بن اسـحاق» و «علی بن ابراهیم» در تفسـیرش، بزرگشان «لاوی» بود که هوشـمند و زیرک به شـمار می‌رفت. وَ مِنْ قَبْلُ ما فَرَّطْتُمْ فِی یُوسُفَ و به یاد داشته باشید که شما بپیش از این نیز در مورد یوسف کوتاهی و پیمان‌شکنی کردید و با این که عهـدی اسـتوار سپرده بودیـد که او را سالم و با نشاط به پـدرش بازگردانید، او را به چاه افکندید و در مورد او بیداد روا داشتیـد. فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ از این رو من از این کشور و از این سـرزمین نخواهم رفت ... حَتَّی یَأْذَنَ لِی أَبِی تـا پـدرم به من دسـتور بـازگشت و یـا مانـدن دهـد، أَوْ یَحْکُمَ اللَّهُ لِی و یا خـدا درباره‌ام داوری کنـد که برادرم را در اینجا رها سازم و بروم. به باور پاره‌ای منظور این است که: یا مرگم فرا رسد. امّا به باور «ابو مُسلِم» منظور این است که یا خدا عذری برایم فراهم سازد که بتوانم با آن نزد پدر بروم. وَ هُوَ خَیْرُ الْحاکِمِینَ. و او بهترین داوران است که جز بر اساس حق و عدالت داوری نمی کند. (صفحه ۶۲۷)

۱۴۱. آیه (شما به سوی پدر باز گردید)

اشاره

اِرْجِعُوا اِلی اَبیکُمْ فَقُولُوا یاَبانا اِنَّ ابْنَکَ سَرَقَ وَ ما شَهِدْنا اِلّا بِما عَلِمْنا وَ ما کُنّا لِلْغَیْبِ حفِظینَ شما به سوی پدرتان باز گردید و بگویید پدر (جان) پسرت دزدی کرد و ما جز به آن چه می‌دانستیم گواهی ندادیم و ما از غیب آگاه نبودیم. (۸۱ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سپس برادر بزرگتر به سایر برادران دسـتور داد که «شما به سوی پدر بازگردید و بگویید: پدر! فرزندت دست به دزدی زد» (ارْجِعُوا إِلی أَبِیکُمْ فَقُولُوا یا أَبانا إِنَّ ابْنَکَ سَرَقَ). «و این شهادتی را که ما می‌دهیم به همان مقداری است که ما آگاه شدیم» همین اندازه که ما دیـدیم پیمانه ملک را از بار برادرمان خارج ساختند، که نشان می‌داد او مرتکب سـرقت شده‌است و اما باطن امر با خداست (وَ ما شَهِدْنا إِلاَّـ بِمـا عَلِمْنـا)، «و مـا از غیب خبر نـداشتیم» (وَ مـا کُنَّا لِلْغَیْبِ حـافِظِینَ). این احتمـال نیز در تفسـیر آیه وجود دارد که منظور برادران این بوده است که به پـدر بگوینـد اگر در نزد تو گواهی دادیم و تعهد کردیم که برادر را می‌بریم و باز می گردانیم به خاطر این بود که ما از باطن کار او خبر نداشتیم و ما از غیب آگاه نبودیم که سرانجام کار او به اینجا می‌رسد.

شرح آیه از تفسیر مجمع البیان

در ادامه سرگذشت آنان، در این آیه شریفه گفتار بزرگ آنان آمده است که به برادرانش گفت: ارْجِعُوا إِلى أَبِيكُمْ فَقُولُوا يا أَبانا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَ ما شَهِدْنا إِلاَّ بِما عَلِمْنا اینک شما به سوی پدرتان باز گردید و به او بگویید: هان ای پدر عزیز! واقعیت این است که پسرت دست به سرقت زد و ما جز آنچه به ظاهر دیدیم که پیمانه فرمانروای مصر را از بار او درآوردند، گواهی دیگری بر ضد او نمی‌دهیم. از گفتار آنان این نکته دریافت می‌شود که آنان به دزدی «بنیامین» یقین نداشتند و (صفحه ۶۲۸) تنها به ظاهر آن رویداد گواهی می‌دادند، امّا پاره‌ای بر آنند که منظور آنان از این بیان این بود که: ما نزد فرمانروای مصر تنها به این حقیقت گواهی دادیم که طبق دین و آیین ما، کیفر دزد آن است که او را برای مدّتی به بردگی می کشند؛ ما این را گواهی کردیم، امّا در این مورد که آیا به راستی «بنیامین» دزدی کرده است یا نه، چیزی نگفتیم و جز ظاهر جریان چیزی هم نمی‌دانیم. و آنان هنگامی این سخن را به زبان آوردند که پدرشان گفت: راه و رسم فرمانروای مصر در کیفر دزد این نیست که او را به بردگی کشد و شما با بیان راه و رسم خود، این را به او آموختید و این راه را به او نشان دادید. وَ ما كُنَّا لِلْغَيْبِ حافِظِين. به باور گروهی از جمله «مُجاهِد» منظور این است که: ما آن گاه که از تو ای پدر تقاضا نمودیم که «بنیامین» را به همراه ما بفرستی از آینده خبر نداشتیم و نمی‌دانستیم که به چنین سرنوشتی گرفتار می‌شویم و جز نیکی و خدمت به خاندان خود هدفی نداشتیم و اگر می‌دانستیم که چنین خواهد شد، هرگز نه او را می‌بردیم و نه چنین تقاضایی از شما می‌نمودیم که او را به همراه ما بفرستی. امّا به باور «عِكْرِمَه» منظور این است که ما از واقعیت این رویداد آگاه نیستیم و نمی‌دانیم که آیا پسرت به راستی دزدی کرده و یا به او دروغ بسته‌اند و ما جز از ظاهر موضوع آگاهی نداریم. از دیدگاه «ابن عبّاس» منظور این است که: ما تا هنگامی که پسرت در نزدمان بود، مراقب و نگهبان او بودیم، امّا از کارهای نهانی او بی‌خبریم و بدین‌سان می‌خواهند بگویند که او در غیاب‌ما و یا زمانی که خواب بودیم پیمانه شاه را برداشته است. و از دیدگاه پاره‌ای از آنجایی که واژه «غَيْب» در لغت «حِمْيَر» به مفهوم «شب» آمده است، منظور آنان این است که ما تا آنجایی که ممکن بود مراقب «بنیامین» بودیم و از سلامت و امنیّت او پاس داشتیم، امّا نمی‌دانیم که در همه ساعات شب و روز و رفت و آمد خود چه می‌کند. (صفحه ۶۲۹) وَ سْئَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيها وَ الْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنا فِيها وَ إِنَّا لَصادِقُونَ (برای اطمینان بیشتر) از آن شهر که در آن بودیم سؤال کن و نیز از آن قافله که با آن آمدیم بپرس و ما (در گفتار خود) صادق هستیم. (۸۲ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«قَرْيَة» در لغت عرب به معنی روستا نیست، بلکه به آبادی‌ها و شهرها به طور کلی اطلاق می‌شود و منظور در اینجا مصر است. «عیر» چنان که «راغب» در مفردات گفته است؛ به معنی گروه و جمعیتی است که شتران و چارپایان را برای حمل مواد غذایی با خود می‌برند یعنی به مجموع آنها «عیر» گفته می‌شود. از مجموع این سخن استفاده می‌شود که مسأله سرقت بنیامین در مصر پیچیده بوده که کاروانی از کنعان به آن سرزمین آمده و از میان آنها یک نفر قصد داشته است پیمانه ملك را باخود ببرد که مأموران ملك به موقع رسیده‌اند و پیمانه را گرفته و شخص او را بازداشت کرده‌اند و شاید این که برادران گفتند از سرزمین مصر، سؤال کن کنایه از همین است که آن قدر این مسأله، مشهور شده که در و دیوار هم می‌داند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

قَرْيَة: شهر و دیار و گاه به روستا گفته می‌شود. آن گاه برای این که پدر در درستی گفتار و گزارش شما تردید نکند، با نهایت احترام به او بگویید: وَ سْئَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيها پدر جان، اگر در گفتار ما تردید داری، از مردم شهری که ما در آنجا بودیم حقیقت ماجرا را بپرس. به باور گروهی از مفسّران، از جمله «ابن عبّاس» منظور از قریه، «مصر» می‌باشد؛ چرا که عرب این واژه را در مورد شهرها نیز به کار می‌برد و منظور آنان این بود که از مردم مصر و از کسانی که در دسترس شما هستند و همه آنان از جریان (صفحه

۶۳۰) «بنیامین» آگاهی دارند، از آنان در این مورد تحقیق کنید. وَ الْعیرَ الَّتی أَقْبَلْنا فیها و نیز می‌توانید از همین کاروانی که ما به همراه آن رفتیم و بازگشتیم و همه کاروانیان از مردم کنعان و همسایگانمان هستند، پرس و جو نمایید و آنان بدان دلیل این موضوع را پیش کشیدند که می‌دانستند پدرشان از گفتار آنان در تردید است. در مورد «وَ اسْئَلِ الْقَرْیَةَ وَ الْعیرَ» ... دو نظر آمده است: ۱ به باور گروهی در آیه شریفه «اَهْل» در تقدیر می‌باشد و منظور این است که از مردم آن شهر و از کاروانیان موضوع را بپرس تا روشن شود که ما درست گزارش کرده‌ایم. ۲ امّا به باور برخی، نیاز به تقدیر گرفتن «اَهْل» در آیه نیست؛ چرا که یعقوب، پیامبر بزرگ خدا و دارای معجزه بود و می‌توانست بدون هیچ واسطه‌ای از خود شهر و از شتران کاروان ماجرا را بپرسد و به خواست خدا و قدرت او پاسخ آنان را بشنود. وَ إِنَّا لَصادِقُونَ. و ما ای پدر گرانقدر، در آنچه به تو گزارش می‌کنیم و می‌گوییم، راستگو هستیم. (صفحه ۶۳۱)

۱۴۲. «قالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ ...

آیه

«قالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ اَنْفُسُکُمْ اَمْرا فَصَبْرٌ جَمیلٌ عَسَی اللّهُ اَنْ یَأْتِیَنی بِهِمْ جَمیعا اِنَّهُ هُوَ الْعَلیمُ الْحَکیمُ»

ترجمه

(یعقوب) گفت: نفس (و هوی و هوس) مسأله را چنین در نظرتان تزیین داده، من شکیبایی می‌کنم شکیبایی جمیل (و خالی از کفران)، امیدوارم خداوند همه آن‌ها را به من بازگرداند چرا که او علیم و حکیم است. (۸۳ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

برادران از مصر حرکت کردند در حالی که برادر بزرگ‌تر و کوچک‌تر را در آن جا گذاردند و با حال پریشان و نزار به کنعان بازگشتند و به خدمت پدر شتافتند، پدر که آثار غم و اندوه را در بازگشت از این سفر، به عکس سفر سابق، بر چهره‌های آنها مشاهده کرد فهمید آنها حامل خبر ناگواری هستند، به خصوص این که اثری از بنیامین و برادر بزرگتر در میان آنها نبود و هنگامی که برادران جریان حادثه را بی کم و کاست، شرح دادند یعقوب برآشفت، رو به سوی آنها کرده «گفت: هوس‌های نفسانی شما، مسأله را در نظرتان چنین منعکس ساخته و تزیین داده است» (قالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ أَنْفُسُکُمْ أَمْرا). یعنی درست همان جمله‌ای را که در پاسخ آنها گفت که پس از حادثه یوسف به هنگامی که آن طرح دروغین را بیان کردند، ذکر نمود. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا یعقوب تنها به خاطر سابقه سوء آنها به آنها سوء ظن برد و یقین کرد که آنها دروغ می‌گویند و توطئه‌ای در کار است، در حالی که این کار نه تنها از پیامبری چون یعقوب بعید به نظر می‌رسد، بلکه از افراد عادی نیز بعید است که تنها کسی را با یک سابقه سوء به طور قطع متّهم سازند، با این که طرف مقابل شهودی نیز برای خود آورده است و راه تحقیق نیز بسته نیست. یا این که هدف از این جمله بیان نکته دیگری بوده است، از جمله این که: ۱ چرا شما با دیدن پیمانه ملک درون بار برادر تسلیم شدید که او سرقت کرده است در حالی که این به تنهایی نمی‌تواند یک دلیل منطقی بوده باشد؟ ۲ چرا شما به عزیز مصر گفتید جزای سارق این است که او را به بردگی (صفحه ۶۳۲) بردارد، در حالی که این یک قانون الهی نیست بلکه سنتی است نادرست در میان مردم کنعان (و این در صورتی است که بر خلاف گفته جمعی از مفسران این قانون را از شریعت یعقوب ندانیم). ۳ چرا شما در برابر این ماجرا به سرعت تسلیم شدید و همچون برادر بزرگتر مقاومت به خرج ندادید، در حالی که پیمان مؤکد با من بسته

بودید؟ سپس یعقوب به خویشتن بازگشت و گفت: من زمام صبر را از دست نمی‌دهم و «شکیبایی نیکو و خالی از کفران می‌کنم» (فَصَبْرٌ جَمیلٌ). (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

واکنش یعقوب

آنان پس از شنیدن سفارش خردمندترین مرد گروه، به سوی کنعان حرکت کردند و پس از ورود به شهر خویش بی‌درنگ نزد پدر نگران خود شتافتند و جریان را به آگاهی او رساندند، امّا پدر پس از شنیدن گفتارشان، رو به آنان کرد و گفت: قالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ أَنْفُسُکُمْ أَمْراً من فکر نمی‌کنم جریان آن گونه باشد که شما گزارش کردید، بلکه این هوای نفس شماست که کاری ناروا را در نظرتان آراسته است. فَصَبْرٌ جَمِیلٌ بنابراین مسئولیت من اینک آن است که صبری زیبا و خالصانه که بدور از بی‌تابی و ناسپاسی باشد پیشه سازم. عَسَی اللّهُ أَنْ یَأْتِیَنِی بِهِمْ جَمِیعاً امید که خدا همه آنان را به من بازگرداند. منظور از آنان یوسف، بنیامین و فرزند بزرگ یعقوب بود. إِنَّهُ هُوَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ. ***** ۱- درباره صبر جمیل به ذیل آیه ۱۸ همین سوره مراجعه فرمایید. (صفحه ۶۳۳) چرا که او نسبت به بندگانش دانا و در تدبیر امور آفرینش فرزانه و حکیم است. (صفحه ۶۳۴)

۱۴۳. «وَ تَوَلّی عَنْهُمْ وَ...

آیه

«وَ تَوَلَّی عَنْهُمْ وَ قالَ یا أَسَفی عَلی یُوسُفَ وَ ابْیَضَّتْ عَیْناهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ کَظیمٌ»

ترجمه

و از آنها روی برگرداند و گفت: وا اسفا بر یوسف و چشمان او از اندوه سفید شد، اما او خشم خود را فرو می‌برد (و هرگز کفران نمی‌کرد). (۸۴/یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این حال غم و اندوهی سراسر وجود یعقوب را فراگرفت و جای خالی بنیامین همان فرزندی که مایه تسلی خاطر او بود، وی را به یاد یوسف عزیزش افکند، به یاد دورانی که این فرزند برومند باایمان، باهوش، زیبا در آغوشش بود و استشمام بوی او هر لحظه زندگی و حیات تازه‌ای به پدر می‌بخشید، اما امروز نه تنها اثری از او نیست بلکه جانشین او بنیامین نیز به سرنوشت دردناک و مبهمی همانند او گرفتار شده است، «در این هنگام روی از فرزندان بر تافت و گفت: وا اسفا بر یوسف» (وَ تَوَلَّی عَنْهُمْ وَ قالَ یا أَسَفی عَلی یُوسُفَ). برادران که از ماجرای بنیامین، خود را شرمنده در برابر پدر می‌دیدند، از شنیدن نام یوسف در فکر فرو رفتند و عرق شرم بر جبین آنها آشکار گردید. این حزن و اندوه مضاعف، سیلاب اشک را، بی‌اختیار از چشم یعقوب جاری می‌ساخت تا آن حد که «چشمان او از این اندوه سفید و نابینا شد» (وَ ابْیَضَّتْ عَیْناهُ مِنَ الْحُزْنِ) و اما با این حال سعی می‌کرد، خود را کنترل کند و خشم را فرو بنشاند و سخنی بر خلاف رضای حق نگوید «او مرد باحوصله و بر خشم خویش مسلط بود» (فَهُوَ کَظیمٌ). ظاهر آیه فوق این است که یعقوب تا آن زمان نابینا نشده بود، بلکه این غم و اندوه مضاعف و ادامه گریه و ریختن اشک بینایی او را از میان برد و همانگونه که سابقا هم اشاره کرده‌ایم این یک امر اختیاری نبود که با صبر جمیل منافات داشته باشد. (صفحه ۶۳۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

کَظْم: فرو بردن غم و اندوه و نگاه داشتن آن در دل. یعقوب آن گاه می‌افزاید: وَ تَوَلّی عَنْهُمْ او پس از دریافت خبر بازداشت «بنیامین» ، از شدّت اندوهی که گستره قلب او را گرفت، از آنان روی برگردانید و خاطره غمبار فراق یوسف نیز برایش تجدید شد؛ چرا که او دوری و هجران یوسف را با حضور «بنیامین» برای خود آسان‌تر می‌ساخت و به خود بدین وسیله آرامش خاطر می‌بخشید. وَ قالَ یا أَسَفی عَلی یُوسُفَ و گفت: ای دریغ و درد بر فراق یوسف! «سعید بن جُبَیر» می گوید: خدا برای لحظات رویارویی امّت پیامبر با اندوه و مصیبت، دعا و ذکر آرامش‌بخشی به آنان داده است که به پیامبران پیشین نداده بود. پرسیدند: کدامین ذکر؟ پاسخ داد: ذکر ارزشمند و آرامش آفرین «اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ» ؛ چرا که اگر این دعا را به آنان آموخته بود، یعقوب به جای «یا أَسَفی عَلی یُوسُفَ» می گفت: اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ. وَ ابْیَضَّتْ عَیْناهُ مِنَ الْحُزْنِ و از شدّت اندوه و گریه دیدگانش سپید شد. از حضرت صادق علیه‌السلام پرسیدند که ای پسر پیامبر، اندوه یعقوب در فراق یوسف چگونه بود؟ آن حضرت فرمود: اندوه او بسیار عمیق و گران بود، درست به سان اندوه هفتاد مادر جوان مرده! پرسیدند: با این که بازگشت یوسف به او خبر داده شده بود، چرا باز هم تا آن اندازه اندوه به دل راه می‌داد؟ فرمود: بدان دلیل که آن نوید و خبر را فراموش کرده بود. در مورد سفید شدن دیدگان او نیز دو نظر آمده است: ۱ به باور «مُقاتِل» آن حضرت حدود شش سال دیدگانش به نابینایی (صفحه ۶۳۶) گرایید و با رسیدن پیراهن یوسف و بشارت دیدار او، خدا نور دیدگانش را به وی باز گردانید. ۲ امّا پاره‌ای بر آنند که آن حضرت دیدگانش از شدّت اندوه و گریه رو به نابینایی گرایید. به گونه‌ای که به سختی چیزی را می‌دید، امّا نابینا نشد. فَهُوَ کَظیمٌ. و او بدان دلیل که غم و اندوه خود را فرو می‌برد و شکیبایی می‌ورزید و به کسی چیزی نمی گفت، آکنده از اندوه گردید. به باور «ابن عبّاس» واژه «کَظیم» به مفهوم اندوه‌زده و غمگین آمده است. یادآوری می گردد که هفتمین امام نور نیز بدان جهت به لقب «کاظم» خوانده شد که در دوران زندگی، به ویژه سال‌های امامت و پیشوایی‌اش، اندوه بسیاری را فرو برد و به کسی اظهار نفرمود. (صفحه ۶۳۷)

۱۴۴. «قالُوا تَاللَّهِ تَفْتَؤُا تَذْکُرُ ...

آیه

«قالُوا تَاللَّهِ تَفْتَؤُا تَذْکُرُ یُوسُفَ حَتَّی تَکُونَ حَرَضاً أَوْ تَکُونَ مِنَ الْهالِکِینَ»

ترجمه

گفتند: به خدا تو آن قدر یاد یوسف می کنی تا مشرف به مرگ شوی یا هلاک گردی. (۸۵/یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«حَرَضْ» به معنی چیز فاسد و ناراحت کننده است و در اینجا به معنی بیمار، نحیف و لاغر و مشرف بر مرگ می‌باشد. برادران که از مجموع این جریان‌ها، سخت ناراحت شده بودند، از یک سو وجدانشان به خاطر داستان یوسف معذب بود و از سوی دیگر به خاطر بنیامین خود را در آستانه امتحان جدیدی می‌دیدند و از سوی سوم نگرانی مضاعف پدر بر آن ها، سخت و سنگین بود، با ناراحتی و بی‌حوصلگی، به پدر «گفتند: به خدا سوگند تو آن قدر یوسف یوسف می گویی تا بیمار و مشرف به مرگ شوی یا هلاک گردی».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

تَفْتَؤُ: پیوسته و هماره بر کاری پای فشردن و بر شیوه‌ای پای‌بند بودن. حَرَض: در آستانه نابودی. فرزندان یعقوب از شدّت اندوه پدر بر خود لرزیدند و در تلاش برای کاستن از اندوه و نگرانی او گفتند: قالُوا تَاللَّهِ تَفْتَؤُا تَذْکُرُ یُوسُفَ حَتَّی تَکُونَ حَرَضاً پدر جان! به خدا سوگند تو هماره یوسف را یاد می‌کنی تا بیمار گردی. به باور «قَتادَه» منظور این است که: تو آن قدر یوسف را یاد می‌کنی تا بیمار گردی و خرد خویش را تباه سازی. و به باور «مُجاهِد ...» تا در آستانه مرگ قرار گیری. و از دیدگاه «ضَحّاك ...» تا پیر و از کار افتاده گردی. أَوْ تَکُونَ مِنَ الْهالِکِینَ. یا هلاك گردی و از دست بروی. (صفحه ۶۳۸) به باور بیشتر مفسّران، آنان این سخن را از سر دلسوزی به حال پدر و به خاطر نگرانی از سرنوشت او به زبان آوردند، امّا برخی بر آنند که آنان از روی ناراحتی این سخن را به او گفتند؛ چرا که رنج و اندوه او زندگی آنان را نیز اندوه‌زده ساخته و آسایش و آرامش را از همه آنان سلب نموده بود. (صفحه ۶۳۹)

۱۴۵. «قالَ إِنَّما أَشْکُوا بَثِّی ...

آیه

«قالَ إِنَّما أَشْکُوا بَثِّی وَ حُزْنِی إِلَی اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ»

ترجمه

گفت: من تنها غم و اندوهم را به خدا می‌گویم (و شکایت نزد او می‌برم) و از خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید. (۸۶ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«بَثّ» به معنی پراکندگی است و چیزی که نمی‌توان آن را کتمان کرد و در اینجا به معنی اندوه آشکار و پراکندگی خاطر نمایان است. اما پیر کنعان آن پیامبر روشن ضمیر در پاسخ آنها «گفت: من شکایتم را به شما نیاوردم که چنین می‌گویید، من غم و اندوهم را نزد خدا می‌برم و به او شکایت می‌آورم» (قالَ إِنَّما أَشْکُوا بَثِّی وَ حُزْنِی إِلَی اللَّهِ). «و از خدایم لطف‌ها و کرامت‌ها و چیزهایی سراغ دارم که شما نمی‌دانید» (وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

بَثّ: اندوهی که دارنده آن توانِ پوشیدن و فرو خوردن آن را ندارد. امّا آن بزرگمرد پایداری و تقوا از آنان روی برگردانید و گفت: قالَ إِنَّما أَشْکُوا بَثِّی وَ حُزْنِی إِلَی اللَّهِ من شکایت غم و اندوه خویشتن را تنها به بارگاه خدا می‌برم و خواسته‌ها و گرفتاری‌های خود را در دل شب و هنگامه‌های خلوت با خدا، به او می‌گویم. پاره‌ای واژه «بَثّ» را به مفهوم بیان و پدیدار ساختن اندوه معنی کرده‌اند و واژه «حُزْن» را به نهان کردن غم و اندوه در دل. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: در آن شرایط جبرئیل نزد یعقوب آمد و گفت: پروردگارت به تو درود می‌فرستد و نویدت می‌دهد و می‌فرماید: به عزّت و اقتدارم سوگند که اگر آن دو فرزندت جهان را بدرود گفته باشند، هر دو را برایت زنده می‌سازم! اینك برخیز و غذایی برای بینوایان و محرومان فراهم ساز که محبوب‌ترین انسانها در بارگاهم بینوایان حق‌شناس و حق‌پرستند. (صفحه ۶۴۰) و می‌فرماید: هان ای یعقوب! آیا می‌دانی

چرا نعمت بینایی‌ات از دست رفت؟ و چرا کمرت از فشار اندوه خم شد؟ این بدان دلیل است که تو گوسفندی سر بریدی و از گوشت آن غذایی مطبوع در خانه‌ات فراهم آمد و در همان حال بینوایی روزه‌دار نزد شما آمد و کمک خواست، امّا شما او را سیر نکردید! آری، پس از این هشدار و سخن جبرئیل، هرگاه یعقوب می‌خواست غذا بخورد به نداگری دستور می‌داد ندا دهد تا هر گرسنه و بینوایی که در آنجا هست به خانه او بیاید و با یعقوب غذا بخورد و هر گاه روزه می‌داشت همه روزه‌داران را به افطار فرا می‌خواند. وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُون. به باور «ابن عبّاس» منظور این است که: من می‌دانم خواب یوسف عزیزم درست می‌باشد و او زنده و سرفراز است و برابر همان خوابی که دیده است به گونه‌ای اوج خواهد گرفت که همه شما در برابرش خضوع خواهید کرد. امّا به باور «عَطاء» منظور این است که: من از مهر و رحمت خدا و قدرت بی‌کران او چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید. در کتاب «اَلنُّبُوَّة» از حضرت باقر علیه‌السلام آورده است که فرمود: یعقوب ضمن راز و نیاز خویش به بارگاه خدا، فرشته مرگ را به حضور خواست و او به فرمان خدا آمد و گفت: هان ای یعقوب چه می‌خواهی؟ گفت: آیا در میان جانهایی که برگرفته‌ای روح یوسف را دیدار کرده‌ای؟ پاسخ داد: نه و او بدین وسیله دریافت که فرزندش زنده است. (صفحه ۶۴۱)

۱۴۶. آیه (بکوشید و مأیوس نشوید که یأس نشانه کفر است)

اشاره

یـا بَنِیَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ أَخیهِ وَ لا تَیْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لا یَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْکافِرُون پسرانم! بروید و از یوسف و برادرش تفحص کنید و از رحمت خدا مأیوس نشوید که از رحمت خدا جز قوم کافر مأیوس نمی‌شوند. (۸۷ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«تَحَسَّسُ» از ماده «حَسّ» به معنی جستجوی چیزی از طریق حس است و در این که آیا با «تَجَسُّس» چه تفاوتی دارد؟ در میان مفسران و ارباب لغت گفتگو است: از ابن عباس نقل شده که «تَحَسَّس» در امور خیر است و «تجسس» در امور شرّ. «رَوْح» به معنی رحمت و راحت و فرج و گشایش کار است. قحطی در مصر و اطرافش از جمله کنعان بیداد می‌کرد، مواد غذایی به کلی تمام می‌شود، دگربار یعقوب فرزندان را دستور به حرکت کردن به سوی مصر و تأمین مواد غذایی می‌دهد، ولی این بار در سرلوحه خواسته‌هایش جستجو از یوسف و برادرش بنیامین را قرار می‌دهد و از آن جا که فرزندان تقریبا اطمینان داشتند که یوسفی در کار نمانده و از این توصیه و تأکید پدر تعجب می‌کردند، یعقوب به آنها گوشزد می‌کند «از رحمت الهی هیچگاه مأیوس نشوید» که قدرت او مافوق همه مشکلات و سختی‌ها است (وَ لا تَیْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ). «چرا که تنها کافران بی‌ایمان که از قدرت خدا بی‌خبرند از رحمتش مأیوس می‌شوند» (إِنَّهُ لا یَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْکافِرُون). (صفحه ۶۴۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

تَحَسُّس: جستجو و کند و کاو. این واژه به باور برخی به مفهوم «تَجَسُّس» آمده است، امّا به باور برخی دیگر در پرس و جو از گزارش و اخبار معنی می‌دهد و «تَجَسُّس» به مفهوم جستجو در امور نهانی است؛ و «ابن عبّاس» می‌گوید: «تَحَسُّس» در کارهای خوب به کار می‌رود و «تَجَسُّس» در کارهای بد. رَوْح: رحمت. و سرانجام به فرزندانش امید بخشید و یأس و نومیدی از بارگاه خدا را از نشانه‌های کفر اعلان کرد و با شعله‌ور ساختن مشعل امید در دل‌های فرزندانش، آنان را به جستجو و تلاشی دیگر در راه یافتن

یوسف برانگیخت و فرمود: یا بَنِیَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ أَخیهِ هان ای پسران من! بروید و از سرنوشت یوسف و برادرش «بنیامین» جستجو کنید. «سُدی» در این مورد می‌گوید: هنگامی که فرزندان یعقوب رفتار شایسته و خلق و خوی بزرگوارانه و آزادمنشانه فرمانروای مصر را برای پدرشان وصف کردند، یعقوب گفت: به نظر می‌رسد او یوسف باشد؛ و آن گاه افزود: اینک بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از نزدیک وضعیّت آن دو را به دقّت مورد مطالعه قرار دهید و از نام و عنوان پادشاه مصر و از دین و آیین او جویا گردید؛ چرا که در ژرفای دل من این اندیشه پدید آمده که او یوسف است که «بنیامین» را با این تدبیر نزد خود نگاه داشته است. وَ لا تَیْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللّهِ و از رحمت خدا نومید نگردید. و به باور برخی واز گشایش و فرج خدا نومید نشوید. إِنَّهُ لا یَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْکافِرُونَ. چرا که جز مردم کفرگرا، کس دیگری از رحمت خدا نومید نمی‌گردد. «ابن عبّاس» می‌گوید: انسان باایمان و پروا پیشه هر آنچه را از خدا ببیند، همه را خیر و رحمت برای خود می‌نگرد، در سختی و گرفتاری به بارگاه او امید می‌بندد (صفحه ۶۴۳) و در رفاه و آسایش او را ستایش می‌کند و سپاس نعمت‌های او را می‌گزارد، امّا انسان کفرگرا اینگونه نیست.

چرا یوسف پدر را از حال خود باخبر نساخت؟

چگونه با وجود نزدیک بودن اقامتگاه یعقوب و یوسف، پدر از حال فرزندش بی‌خبر ماند؟ و چرا یوسف پدر را در جریان کار خویش قرار نداد تا دل او را آرامش بخشد و غم و اندوه او را برطرف سازد؟ * پاسخ در این مورد «جُبّائی» می‌گوید: دلیل این موضوع این بود که یوسف هنگامی که از چاه نجات یافت، به مصر برده شد و در آنجا به عنوان یک برده، به وسیله عزیز مصر خریداری و در خانه او به کار مشغول شد و پس از آن نیز مدّتی را در زندان سپری کرد و کار را به گونه‌ای بر او سخت گرفتند که نامش از سر زبانها افتاد و از پی آزادی از زندان، او در این اندیشه بود که خبر سلامت و موفقیّت خویش را از راهی مطمئن به پدر برساند ... و «سیّد مرتضی» می‌گوید: ممکن است آفریدگار فرزانه هستی برای تشدید محبّت یعقوب، به یوسف وحی فرموده باشد که پدرش را از سرنوشت خویش آگاه نسازد، وگرنه این کار برای او ناممکن نبود. (صفحه ۶۴۴)

۱۴۷. «فَلَمّا دَخَلُوا عَلَیْهِ قالُوا ...

آیه

«فَلَمّا دَخَلُوا عَلَیْهِ قالُوا یا أَیُّهَا الْعَزیزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا إِنَّ اللَّهَ یَجْزِی الْمُتَصَدِّقینَ»

ترجمه

هنگامی که آنها وارد براو (یوسف) شدند گفتند: ای عزیز! ما و خاندان ما را ناراحتی فراگرفته و متاع کمی (برای خرید مواد غذایی) با خود آورده‌ایم، پیمانه ما را به طور کامل وفا کن و بر ما تصدق بنما که خداوند متصدّقان را پاداش می‌دهد. (۸۸ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«بِضاعَت» از ماده «بُضْع» به معنی قطعه گوشتی است که از بدن جدا می‌کنند و به قسمتی از مال نیز بضاعت گفته می‌شود که به عنوان بهای کالایی جدا می‌شود. «مُزْجاة» از ماده «اِزْجاء» به معنی راندن و دفع کردن است و از آن جا که بهای کم و بی‌ارزش را

شخص گیرنـده از خود دور می‌سازد به آن مُزْجاةٌ گفته شـده است. به هر حال فرزندان یعقوب بارها را بسـتند و روانه مصـر شدند و این سومین مرتبه است که آنهـا به این سـرزمین پرحـادثه وارد می‌شونـد. در این سـفر بر خلاـف سـفرهای گذشـته یک نوع احساس شرمندگی روح آنها را آزار می‌دهد، چرا که سابقه آنها در مصـر و نزد عزیز سـخت آسیب دیده و بدنام شده‌اند و شاید بعضی آنها را به عنوان «گروه سارقـان کنعـان» بشناسـند، از سوی دیگر متـاع قابـل ملاحظه‌ای برای معاوضه با گنـدم و سایر مواد غـذایی، همراه ندارنـد، از دست دادن برادر دوم، بنیامین و ناراحتی فوق‌العاده پدر بر مشـکلات آنان افزوده و در واقع کارد به اسـتخوانشان رسـیده است، تنها چیزی که در میان انبوه این مشـکلات و ناراحتی‌های جانفرسا مایه تسـلی خاطر آنها است، همان جمله اخیر پدر است که می‌فرمود: از رحمت خـدا مأیوس نباشـید که هر مشـکلی برای او سـهل و آسان است. «آنها وارد بر یوسف شدنـد و در این هنگام با نهـایت نـاراحتی رو به سوی او کردنـد و گفتنـد: ای عزیز مـا و خانـدان ما را قحطی و ناراحتی و بلا فراگرفته است» (فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَیْهِ قالُوا یا أَیُّهَا الْعَزِیزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ). «و تنها متاع کم و بی‌ارزشـی همراه آورده‌ایم» (وَ جِئْنا بِبِضاعَـةٍ مُزْجاةٍ). اما با این حال به کرم و بزرگواری تو تکیه کرده‌ایم، «و انتظار داریم که پیمانه ما را به طور کامل وفا کنی» (صـفحه ۶۴۵) (فَأَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ) و در این کار بر ما منت گذار و تصدق کن» (وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا) و پاداش خود را از ما مگیر، بلکه از خدایت بگیر، چرا که «خداوند کریمان و متصدقان را پـاداش خیر می‌دهـد» (إِنَّ اللَّهَ یَجْزِی الْمُتَصَدِّقِینَ). جـالب این که برادران یوسـف، بـا این که پـدر تأکیـد داشت دربـاره یوسف و برادرش به جسـتجو برخیزیـد و مـواد غـذایی در درجه بعـد قرار داشت، به این گفتـار چنـدان توجه نکردنـد و نخست از عزیز مصـر تقاضای مواد غـذایی نمودنـد، شایـد به این علت بود که چنـدان امیـدی به پیـدا شـدن یوسف نداشـتند و یا به این علت که آنها فکر کردنـد بهتر این است خود را در همـان چهره خریـداران مواد غـذایی که طبیعی‌تر است قرار دهنـد و تقاضـای آزاد سـاختن برادر را تحت الشعاع نمایند تا تأثیر بیشتری در عزیز مصر داشته باشد. بعضی گفته‌اند: منظور از «تَصَدَّقْ عَلَیْنا» همان آزادی برادر بوده وگرنه در مورد مواد غـذایی، قصـدشان گرفتن جنس بـدون عوض نبوده است، تا نام تصـدق بر آن گذارده شود. در روایات نیز می‌خوانیم کـه برادران حامـل نـامه‌ای از طرف پـدر برای عزیز مصــر بودنـد کـه در آن نـامه، یعقـوب، ضــمن تمجیـد از عـدالت و دادگری و محبت‌های عزیز مصر، نسبت به خاندانش و سپس معرفی خویش و خاندان نبوتش شرح ناراحتی‌های خود را به خاطر از دست دادن فرزنـدش یوسف و فرزنـد دیگرش بنیـامین و گرفتاری‌هـای ناشـی از خشـکسالی را برای عزیز مصـر کرده بود و در پایـان نـامه از او خواسـته بود که بنیامین را آزاد کند و تأکید نموده بود که ما خاندانی هستیم که هرگز سـرقت و مانند آن در ما نبوده و نخواهد بود. هنگامی که برادرها نامه پدر را به دست عزیز می‌دهند، نامه را گرفته و می‌بوسد و بر چشـمان خویش می‌گذارد و گریه می‌کند، آن چنـان که قطرات اشـک بر پیراهنش می‌ریزد (۱) و همیـن امر برادران را بـه حیرت و فکر فرو می‌برد کـه عزیز مصـر چه علاـقه‌ای به پـدرشان یعقوب دارد که این چنین نامه‌اش در او ایجاد هیجان می‌نمایـد و شایـد در همین جا بود که برقی در دلشان زد که نکند او خودش یوسف باشـد، همچنین شایـد همین نامه پـدر یوسف را چنان بی‌قرار ساخت که دیگر ***** ۱- «مجمع البیـان» ، ذیل آیه. (صفحه ۶۴۶) نتوانست بیش از آن در چهره و نقـاب عزیز مصـر پنهان بمانـد و به زودی چنان که خواهیم دیـد خویشـتن را به عنوان همان برادر به برادران معرفی کرد.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

إِزْجاء: به مفهوم ریختن انـدک انـدک آمده است و «بِضاعَةٍ مُزْجاةٍ» به مفهوم سـرمایه‌ای اندک می‌باشد. فرزندان یعقوب به سـفارش پـدر دگرباره به سوی مصـر گام سپردنـد و بر آن کشور وارد شدند. این آیات آن صـحنه زیبا و درس‌آموز را در برابر دیدگان قرار

می‌دهـد و می‌فرمایـد: فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قالُوا يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ هنگامی که برادران یوسف بر او وارد شدنـد، گفتند: هان ای عزیز مصـر! بر اثر قحطی و گرسـنگی، رنج و سختی به ما و خاندانمان روی آورده و ما را گرفتار ساخته است. پاره‌ای بر آنند که آنان از نابود شدن دامها و از میان رفتن بوسـتانها و مزرعه‌های خود شکایت کردند. وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ و سرمایه‌ای ناچیز و اندک که به وسیله آن روزگار را به سـختی می‌گذرانـدیم و ما را بسـنده نبود به سوی تو آورده‌ایم. به باور پاره‌ای منظور این است که: ما کالای نامرغوبی را که در برابر آن چیزی نمی‌دهنـد با خود آورده‌ایم. و به باور پاره‌ای دیگر سـرمایه‌ای بسیار اندک آورده‌ایم؛ چرا که واژه «مُزْجاة» به مفهوم اندک آمده است. کالای آنان چه بود؟ در این مورد دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به بار برخی از جمله «ابن عبّاس» سـرمایه و کالای ناچیز آنان، شماری از درهم‌های نامرغوب بود که برای خرید موادّ غذایی آورده بودند. (صفحه ۶۴۷) ۲ امّا به باور برخی دیگر کالای مورد اشاره، مقـداری ریسـمان‌های پوسیده، اثاثیه کهنه و بی‌مقدار و کالای بی‌ارزشـی از این قماش بوده است. ۳ «عبـداللّه بن حارث» می‌گویـد: آنان مقـداری پشم و روغن که کالای عرب به شـمار می‌رود، به همراه آورده بودند. ۴ و از دیدگاه «کَلْبی» و «مُقاتِل» کالای آنان نوعی چوب و دانه‌هایی شبیه به پسته بود. ۵ «سعید بن جُبَیر» بر آن است که آنان مقداری پول نامرغوب به همراه داشـتند. ۶ و «حَسَن» کالای آنـان را «کشک» دانسـته است. ۷ و «ضَحّاک» می‌گویـد آنان حامل مقداری چرم و کفش و شیره درخت بودنـد. به هر حـال آنـان در ادامه گفتارشـان افزودنـد: فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ اینک تو به بزرگی و بزرگواری خود پیمانه ما را کامل ساز و به سان گذشـته، بی‌آنکه به سـرمایه ناچیز ما بنگری، به ما مواد غـذایی ده. وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا و با پذیرش کالای نـامرغوب مـا به جـای کالای ارزشـمند، بر ما تصـدّق نما و مواد غـذایی مورد نیازمان را بـده. به باور پاره‌ای منظورشان این بود که: اینـک بـا آزاد سـاختن برادرمـان «بنیـامین» بر مـا احسان کن! إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ. چرا که خـدا به بخشـندگان و نیکوکرداران پاداشی بهتر و پرشکوه‌تر ارزانی می‌دارد.

نامه یعقوب به عزیز مصر

در کتاب «النُّبُوَّة» از حضـرت صادق علیه‌السـلام آورده‌اند که فرمود: یعقوب نامه‌ای به عزیز مصر نوشت و به همراه فرزندانش فرستاد که اینگـونه بـود: به نـام خداونـد بخشاینـده مهربـان این نـامه‌ای است از سوی یعقوب فرزنـد اسـحاق و نواده ابراهیم خلیـل، همو که (صفحه ۶۴۸) نمرودیـان او را به دریـای آتش افکندنـد و خـدا آن را بر او سـرد و سـلامت سـاخت و نجاتش بخشـید، به فرمانروای دادگستر و بخشـنده مصـر. هان ای عزیز! ما خاندان ریشه‌داری هستیم که هماره گرفتاری و سـختی از سوی خدا بر ما روی آورده تا بـدین وسـیله در رفـاه و آسـایش و گرفتـاری و رنـج، آزموده و سـاخته شویم؛ و اینك بیست بهار است که رنـج‌های پیاپی، آسـمان زنـدگی مرا تیره و تـار سـاخته است. پیش از هر چیز بایـد به آگاهی شـما برسانم که من فرزنـد محبوب و گرانقـدری به نام یوسـف داشـتم که در میان فرزندانم از همه بیشتر مایه روشـنی چشم و میوه دلم بود. برادرانش که از مادر با او جدا بودند، از من خواستند تا وی را به همراه آنـان به صـحرا گسـیل دارم، من هم روزی او را به همراهشان فرسـتادم، امّا شامگاه آن روز فراموش نشـدنی، آنان با دیـدگانی اشـکبار آمدنـد و پیراهن او را که به خونی دروغین رنگین بود، برایم آوردند و گفتند: او را گرگ بیابان دریده و خورده است. فقـدان فرزنـد دوست داشـتنی‌ام یوسف، زنـدگی‌ام را آکنـده از غم و اندوه ساخت و از فراق او گریه‌ها کردم، به گونه‌ای که دیـدگانم سپیـد شـد. پس از هجران او به برادرش «بنیامین» دلخوش بودم و او همدم تنهایی‌ام بود و هنگامی که عشق یوسف در دلم شعله‌ور می‌شـد، او را به سـینه می‌چسـباندم تا آرامش خاطری بیابم، که با آمدن برادرانش به مصـر برای تهیه موادّ غذایی و آشـنایی آنان با شـما، به آنها دستور داده شد که در سفر آینده او را به همراه خود به آنجا بیاورند، چرا که در غیر آن صورت از موادّ غذایی محروم خواهند شد، من نیز او را به همراهشان به سوی شما فرستادم، امّا آنان از این سفر بدون او باز آمدند و گفتند که وی به کیفر سرقت پیمانه شاه - که گویی در بارِ او پیدا شده - بازداشت شده است. هان ای فرمانروای دادگر مصـر! شـما با نگاه داشتن «بنیامین»

در کشورت مرا به اندوه فراق او گرفتار نموده و درد و رنج‌هایم را در دوری او شدت بخشیدی، کار به جایی رسید که از این رویداد تلخ کمرم خم شد و افزون بر مصیبت‌ها و گرفتاری‌های پیاپی، با این رویداد اندوهم گران‌تر گردید. اینک بیا و با منّت نهادن بر (صفحه ۶۴۹) من او را از زندان آزاد ساز و بهره ما را از مواد غذایی در این سال های سخت و قحطی، کامل در نظر بگیر و در بهای آن بر ما سخت مگیر و در فرستادن نسل و تبار ابراهیم شتاب فرما! فرزندان یعقوب با نامه پدر به حضور فرمانروای مصر شتافتند و با تقدیم آن نامه گفتند: یا أَیُّهَا الْعَزِیزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ ... هان ای عزیز مصر، به ما و خاندانمان رنج و سختی رسیده و ما با سرمایه‌ای ناچیز به سوی شما آمده‌ایم، اینک بر ما منّت گذار و پیمانه را برایمان تمام ده و بر ما بخشش نما که خدا بخشایندگان را دوست می‌دارد و پاداش می‌دهد و برادرمان «بنیامین» را نیز به احترام نامه پدرمان آزاد ساز و به همراه ما به سوی پدر نگرانش گسیل دار که خدا مهرش را بر تو بباراند. (صفحه ۶۵۰)

۱۴۸. «قالَ هَلْ عَلِمْتُمْ ما ...

آیه

«قالَ هَلْ عَلِمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ بِیُوسُفَ وَ أَخیهِ إِذْ أَنْتُمْ جاهِلُونَ»

ترجمه

گفت: آیا دانستید چه با یوسف و برادرش کردید، آن گاه که جاهل بودید؟ (۸۹ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

بزرگواری یوسف را ملاحظه کنید که اولاً: گناه آنها را سربسته بیان می‌کند و می‌گوید: «ما فَعَلْتُمْ» (آنچه انجام دادید) و ثانیا: راه عذرخواهی را به آنها نشان می‌دهد که این اعمال شما به خاطر جهل بود و آن دوران جهل گذشته و اکنون عاقل و فهمیده‌اید. ضمنا از این سخن روشن می‌شود که آنها در گذشته تنها آن بلا را بر سر یوسف نیاورده‌اند بلکه برادر دیگر بنیامین نیز از شر آنها در آن دوران در امان نبود و ناراحتی‌هایی نیز برای او در گذشته به وجود آورده بودند و شاید بنیامین در این مدتی که در مصر نزد یوسف مانده بود گوشه‌ای از بیدادگری‌های آنها را برای برادرش شرح داده بود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

فرمانروای مصر، نامه یعقوب را گرفت و آن را بوسه باران ساخت و بر دیده نهاد و آن گاه در برابر شگفتی وصف‌ناپذیر فرزندان یعقوب گریه سر داد و پس از گریه بسیار رو به آنان کرد و گفت: قالَ هَلْ عَلِمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ بِیُوسُفَ وَ أَخیهِ آیا شما می‌دانید که در حق یوسف چه بیدادی روا داشتید؟ می‌دانید چگونه او را از پدرش دور ساختید و پس از کشیدن نقشه کشتن او وی را به چاه افکندید و آن گاه که کاروانیان او را از چاه بالا آوردند، وی را به بهایی اندک فروختید؟ آیا به یاد دارید که با برادرش «بنیامین» چگونه با خشونت و تندی رفتار می‌کردید، به صورتی که به هنگام رویارویی با شما به گونه‌ای وحشت می‌کرد که گویی انسان ذلّت‌زده‌ای در برابر فرد استبدادگر و پراقتداری سخن می‌گوید؟ (صفحه ۶۵۱) آری، شما با یوسف چنین کردید امّا او از آنجایی که می‌دانست آنچه به وی می‌رسد در جهت آزمون و به منظور افزونی پاداش و تقرب بیشتر به بارگاه خدا و رفعت مقام اوست، در همه این مراحل شکیبایی پیشه ساخت و به خدا توکّل کرد و با آن همه رنج‌هایی که به او می‌رسید نامی از پدر نیاورد. «ابن اَنْباری»

در این مورد می گوید: در آیه شریفه گر چه سخن به صورت پرسشی است، امّا هدف، بزرگ نشان دادن آن رویداد تلخ و دردناک می‌باشد و منظور این است که: آیا شما می‌دانید که به چه گناهی بزرگ و بیدادی زشت دست یازیدید؟ شما پیوند خانوادگی را گسستید و حق برادرتان را تباه ساختید ... و این به سان گفتار کسی است که می گوید: هیچ می‌دانید که نافرمانی چه کسی را کرده‌اید؟! و این آیه مبارکه همان نویدی بود که در سخت‌ترین لحظات از سوی خدا به یوسف داده شد که: غم مدار روزی فرا خواهد رسید که آنان را از این عملکردشان در حالی که نمی‌دانند باخبر خواهی ساخت. (۱) إِذْ أَنْتُمْ جاهِلُونَ. آیا دانستید آن گاه که نادان بودید در حق برادرتان یوسف و برادر او «بنیامین» چه بیدادی روا داشتید؟ به باور «ابن عبّاس» منظور این است که: آن گاه که کودک بودید. امّا «حَسَن» می گوید: آن گاه که جوان بودید. با این بیان منظور این است که شما به برادرتان در حالی ستم کردید که به نادانی کودکی و غرور جوانی گرفتار بودید و در شرایطی به سر می‌بردید که احساسات بر انسان چیره می گردد و نادانی او را مغلوب می‌سازد. قهرمان زیباترین داستانها، نادانی آنان را به دوران کودکی و نوجوانی‌شان نسبت می‌دهد، نه به آن روزی که در برابر یوسف ترسان و نگران ایستاده بودند؛ چرا که به باور آن حضرت آنان در آن هنگام که در برابر فرمانروای پر اقتدار مصر ایستاده بودند، دیگر از عملکرد خود توبه کرده و از بارگاه خدا آمرزش خواسته بودند و بدین سان ۱. سوره یوسف، آیه ۱۵. (صفحه ۶۵۲) بزرگوارانه راه عذر را پیش پای آنان گشود تا بدانند چگونه از خود دفاع کنند و این اوج شکوه و گذشت و کرامت است که هم آنان را مورد عفو قرار داد و هم راه دفاع از خود را به آنان آموخت. (صفحه ۶۵۳)

۱۴۹. «قالُوا أ إِنَّکَ لَأَنْتَ ...

آیه

«قالُوا أ إِنَّکَ لَأَنْتَ یُوسُفُ قالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هذا أَخی قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْنا إِنَّهُ مَنْ یَتَّقِ وَ یَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا یُضیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنینَ»

ترجمه

گفتند: آیا تو همان یوسف هستی؟ گفت (آری) منم یوسف و این برادر من است خداوند بر ما منت گذارده، هر کس تقوی پیشه کند و شکیبایی و استقامت نماید (سرانجام پیروز می‌شود) چرا که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند. (۹۰ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

مجموع این جهات، دست به دست هم داد، از یک سو می‌بینند عزیز مصر، از یوسف و بلاهایی که برادران بر سر او آوردند و هیچکس جز آنها و یوسف از آن خبر نداشت سخن می گوید. از سویی دیگر نامه یعقوب، آن چنان او را هیجان زده می کند که گویی نزدیک‌ترین رابطه را با او دارد و از سوی سوم، هر چه در قیافه و چهره او بیشتر دقت می کنند شباهت او را با برادرشان یوسف بیشتر می‌بینند، اما در عین حال نمی‌توانند باور کنند که یوسف مسند عزیز مصر تکیه زده است، او کجا و اینجا کجا؟ لذا با لحنی آمیخته با تردید «گفتند: آیا تو خود یوسف نیستی؟» (قالُوا أ إِنَّکَ لَأَنْتَ یُوسُفُ). در اینجا لحظات فوق العاده حساس بر برادرها گذشت، درست نمی‌دانند که عزیز مصر در پاسخ سؤال آنها چه می گوید، آیا به راستی پرده را کنار می‌زند و خود را معرفی می کند، یا آنها را دیوانگان خطاب خواهد کرد که مطلب مضحکی را عنوان کرده‌اند. لحظه‌ها باسرعت می گذشت و انتظاری طاقت‌فرسا بر قلب برادران سنگینی می کرد، ولی یوسف نگذارد این زمان، زیاد طولانی شود بناگاه پرده از چهره حقیقت برداشت، «گفت: آری منم یوسف و این برادرم بنیامین است» (قالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هذا أَخی). ولی برای این که شکر نعمت خدا را که

این همه موهبت به او ارزانی داشته به جا آورده باشد و ضمنا درس بزرگی به برادران بدهد اضافه کرد «خداوند بر ما منت گذارده هر کس تقوا پیشه کند و شکیبایی داشته باشد، خداوند پاداش او را خواهد داد، چرا که خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند» (قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْنا إِنَّهُ مَنْ یَتَّقِ وَ یَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا یُضیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنینَ). (صفحه ۶۵۴)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آیا تو همان یوسف هستی؟

پس از سخنان بزرگوارانه فرمانروای پرشکوه مصر، برادران یوسف که غرق نگرانی و حیرت شده بودند، گامی به پیش نهادند و گفتند: آیا تو همان یوسف نیستی؟ پاره‌ای از مفسران آورده‌اند که: آن حضرت به هنگام بیان این جمله که می‌فرمود: هان! آیا دانستید که در حق یوسف چه بیدادی روا داشتید؟! تبسّم کرد و آنان از میان دو لب زیبای او دندان‌های سپید او را که به سان مرواریدی ردیف شده بود و می‌درخشید، او را شناختند و گفتند: آیا تو همان یوسف هستی؟ قالُوا أَ إِنَّکَ لَأَنْتَ یُوسُفُ و او در پاسخ آنان گفت: آری، من یوسف هستم و این هم برادرم «بنیامین» است. قالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هذا أَخِی فرمود: آری، من همان یوسف هستم و این نیز برادر ستمدیده‌ام «بنیامین» است که از شما بر او ستم رفت. آن حضرت بدان جهت نگفت: آری، من او هستم و پاسخ روشن‌تر و گویاتر داد و فرمود: آری، من همان یوسف هستم، تا بدین وسیله با آوردن نام خود آنان را به یاد آن روز تلخ که او را به چاه افکندند و دست به خشونت و شرارت زدند بیندازد. به بیان دیگر پاسخ او گویی اینگونه است که فرمود: آری، من همان ستمدیده‌ای هستم که شما حرمت او را پایمال ساختید و با تجاوز به آزادی و امنیّت او، قصد جانش نمودید و خدا او را نجات داد و این هم برادر من است. و آن گاه همه را به بارگاه خدای توانا و بی‌همتا متوجّه ساخت و فرمود: قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْنا آری، راستی که خدا بر ما منّت نهاد و آن فراق جانسوز را به وصال تبدیل ساخت. به باور پاره‌ای منظور این است که: آری، راستی که خدا با ارزانی داشتن نعمت‌های گران مادی و معنوی و نعمت‌های این جهان و آن جهان بر ما منّت نهاد. إِنَّهُ مَنْ یَتَّقِ وَ یَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا یُضیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنینَ. راستی که هر کس پروای خدا پیشه سازد و از او بترسد و در برابر گرفتاری‌ها و (صفحه ۶۵۵) هواهای نفسانی قهرمانانه شکیبایی ورزد، خدا پاداش او را تباه نمی‌سازد؛ چرا که خدا پاداش نیکو کرداران را ضایع نخواهد ساخت. (صفحه ۶۵۶)

۱۵۰. «قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَکَ ...

آیه

«قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَکَ اللَّهُ عَلَیْنا وَ إِنْ کُنَّا لَخاطِئینَ»

ترجمه

گفتند: به خدا سوگند خداوند تو را بر ما مقدم داشته و ما خطاکار بودیم. (۹۱ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«ءَاثَرَکَ» از ماده «ایثار» در اصل به معنی جستجوی اثر چیزی است و از آن جا که به فضل و نیکی «اثر» گفته می‌شود، این کلمه به معنی برتری دادن و فضیلت بخشیدن آمده است، بنابراین «آثَرَکَ اللَّهُ عَلَیْنا» مفهومش این می‌شود که خداوند تو را بر ما فضیلت بخشید (البته به خاطر کارهای نیک تو و اعمال بد ما). هیچکس نمی‌داند در این لحظات حساس چه گذشت و این برادرها بعد از

ده‌ها سال که یکدیگر را شناختند چه شور و غوغایی برپا ساختند، چگونه یکدیگر را در آغوش فشردند و چگونه اشک‌های شادی فرو ریختند، ولی با این حال برادران که خود را سخت شرمنده می‌بینند نمی‌توانند درست به صورت یوسف نگاه کنند، آنها در انتظار این هستند که ببینند آیا گناه بزرگشان قابل عفو و اغماض و بخشش است یا نه، لذا رو به سوی برادر کردند و گفتند: «به خدا سوگند خداوند تو را بر ما مقدم داشته است» و از نظر علم و حلم و عقل و حکومت، فضیلت بخشیده (قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنا). «هر چند ما خطاکار و گنهکار بودیم» (وَ إِنْ كُنَّا لَخاطِئِينَ)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

آثَرَ: این واژه از ریشه «ایثار» بر گرفته شده و در اصل به مفهوم جستجوی اثرِ پدیده یا چیزی است و از آنجا که نیکی و بزرگی اثری ماندگار است، این واژه به مفهوم برتری دادن و برگزیدن کسی یا چیزی بر دیگری آمده و در آیه شریفه منظور از «آثَرَكَ اللَّهُ»... این است که: خدا تو را به خاطر شایسته کرداری‌ات بر ما برگزید و برتری بخشید. تنها خدا می‌داند که در آن لحظات وصف‌ناپذیر وصال در آن دل‌ها چه شور و شوقی موج می‌زد و آنان چگونه به سوی آن محبوب گرانقدر روی آوردند. (صفحه ۶۵۷) قرآن نخستین واکنش آنان را این گونه ترسیم می‌کند که: قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنا گفتند: به خدای سوگند که خدا تو را به وسیله دانش و خرد و بردباری و جمال و اقتدار و کمال و رسالت و فرمانروایی، بر ما برگزیده و برتری بخشیده است. وَ إِنْ كُنَّا لَخاطِئِينَ. و ما نیز در این کارهایی که کردیم لغزش‌کار و گناهکار بودیم. این فراز نشانگر آن است که آنان از عملکرد خود ندامت‌زده و پشیمان بودند و دیگر هرگز حاضر نبودند که به آن گونه کارها دست یازند. امّا بزرگواری و کرامت یوسف فراتر از آن بود که آنان را در نگرانی و شرمندگی بگذارد؛ از این رو با بیانی جانبخش آنان را مورد عفو قرار داد. (صفحه ۶۵۸)

۱۵۱. «قالَ لا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ ...

آیه

«قالَ لا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»

ترجمه

گفت: امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست خداوند شما را می‌بخشد و ارحم الراحمین است. (۹۲ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

«تَثْرِيب» در اصل از ماده «ثَرْب» به پوسته نازکی از پیه می‌گویند که روی معده و روده‌ها را می‌پوشاند و تثریب به معنی کنار زدن آن است سپس به معنی سرزنش و توبیخ و ملامت آمده گویی با این کار پرده گناه از چهره طرف کنار زده می‌شود. فکرتان آسوده و وجدانتان راحت باشد و غم و اندوهی از گذشته به خود راه ندهید، سپس برای این که به آنها خاطر نشان کند که نه تنها حق او بخشوده شده است، بلکه حق الهی نیز در این زمینه با این ندامت و پشیمانی قابل بخشش است، «افزود: خداوند نیز شما را می‌بخشد، چرا که او ارحم الراحمین است» (يَغْفِرُ اللّهُ لَكُمْ وَ هُوَ اَرْحَمُ الرّاحِمينَ) و این دلیل بر نهایت بزرگواری یوسف است که نه تنها از حق خود گذشت و حتی حاضر نشد کمترین توبیخ و سرزنش، تا چه رسد به مجازات، در حق برادران روا دارد، بلکه از نظر حق اللّه نیز

به آنها اطمینان داد که خداونـد غفور و بخشـنده است و حتی برای اثبات این سـخن با این جمله اسـتدلال کرد که او ارحم الراحمین است.

زکات پیروزی، عفو و بخشش است

آیه فوق این درس مهم اخلاـقی و دسـتور اسـلامی را به روشن‌ترین وجهی به مـا می‌آموزد که به هنگام پیروزی دشـمن، انتقام‌جو و کینه‌توز نباشـید. برادران یوسف، سـخت‌ترین ضـربه‌ها را به یوسف زده‌بودنـد و او را تا آسـتانه مرگ پیش بردند که اگر لطف خدا شامل حال او نشـده بود، رهایی برای او ممکن نبود، نه تنها یوسف را آزار دادنـد که پـدرش را نیز شـکنجه دادنـد اما اکنون همگی زار و نزار در برابر او قرار گرفته‌انـد و تمـام قـدرت در دست او است، ولی از لابلای کلمات یوسف به خوبی احساس می‌شود که او نه تنهـا هیچگونه کینه‌ای در دل نگرفته، بلکه این موضوع او را رنـج (صـفحه ۶۵۹) می‌دهـد که نکند برادران به یاد گذشـته بیفتند و نـاراحت شونـد و احساس شـرمندگی کننـد. به همین دلیل نهایت کوشـش را به خرج می‌دهـد که این احساس را از درون جان آنها بیرون براند و حتی از این بالاتر، می‌خواهد به آنها حالی کند که آمدن شـما به مصـر از این نظر که وسـیله شناسایی بیشتر من در این سرزمین و این که از خانـدان رسالتم، نه یک غلام کنعانی که به چنـد درهم فروخته شده باشم برای من مایه فخر و مباهات است، او می‌خواهد آنها چنین احساس کنند نه تنها بدهکار نیستند بلکه چیزی هم طلبکارند. جالب توجه این که: هنگامی که پیامبر اسلام در شرایط مشـابهی قرار گرفت و در جریـان فتـح مکه بر دشـمنان خونخوار، یعنی سـران شـرک و بت‌پرستی پیروز شـد، بنا به گفته ابن عباس به کنار خانه کعبه آمـد و دسـتگیره در خانه را گرفت در حالی که مخالفان به کعبه پناه برده بودنـد و در انتظار این بودنـد که پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله درباره آنها چه دستوری صادر می‌کند؟ در اینجا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی صَـدَقَ وَعْـدَهُ وَ نَصَـرَ عَبْـدَهُ وَ هَزَمَ الاَْحْزابَ وَحْـده: شـکر خـدای را کـه وعـده‌اش تحقـق یـافت و بنـده‌اش را پیروز کرد و احزاب و گروه‌های دشمن را منهزم ساخت» سپس رو به مردم کرد و فرمود: «ماذا تَظُنُّونَ یا مَعْشَرَ قُرَیْشٍ قالُوا خَیْرا، اَخٌ کَریمٌ، وَ ابْنُ اَخٍ کَریمٍ وَ قَـدْ قَـدَرْتَ: «قـالَ وَ اَنَـا اَقُولُ کَمـا قالَ اَخی یُوسُفَ قالَ لا تَثْریبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ». «چه گمان می‌بریـد ای جمعیت قریش که درباره شـما فرمـان بـدهم؟ آنها در پاسـخ گفتنـد: ما از تو جز خیر و نیکی انتظار نـداریم، تو برادر بزرگوار و بخشـنده و فرزنـد برادر بزرگوار ما هستی و الاـن قـدرت در دست تو است، پیامبر فرمود: و من درباره شـما همان می‌گویم که برادرم یوسف درباره برادرانش به هنگام پیروزی گفـت: «لاـ تَثْریبَ عَلَیْکُمُ الْیَـوْمَ: امروز روز سـرزنش و ملاـمت و توبیـخ نیست»». عمر می‌گویـد: در این موقـع عرق شـرم از صورت من جاری شد، چرا که من به هنگام ورود در مکه به آنها گفتم امروز روزی است که از شما انتقام خواهیم گرفت، هنگامی که پیـامبر صـلی الله علیه و آله این جمله را فرمود من از گفتار خود شـرمنده شـدم. (۱) در روایات اسـلامی نیز کرارا می‌خوانیم که: «زکات پیروزی، عفو و ***** ۱- «تفسیر قرطبی» ، جلد ۵، صفحه ۳۴۸۷. (صفحه ۶۶۰) بخشش است». علی می‌فرماید: «اِذا قَدَرْتَ عَلی عَدُوِّکَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُکْرا لِلْقُدْرَةِ عَلَیْهِ: هنگامی که بر دشمنت پیروز شدی، عفو را شکرانه پیروزیت قرار ده». (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

تَثْریب: این واژه به معنای سـرزنش و نکوهش آمده و پاره‌ای نیز آن را به مفهوم اقرار به گناه گرفته‌اند. آثَرَ: این واژه از ریشه «ایثار» بر گرفته شـده و در اصل به مفهوم جسـتجوی اثرِ پدیده یا چیزی است و از آنجا که نیکی و بزرگی اثری ماندگار است، این واژه به مفهوم برتری دادن و برگزیدن کسـی یا چیزی بر دیگری آمده و در آیه شـریفه منظور از «آثَرَکَ اللَّهُ» ... این است که: خدا تو را به خاطر شایسته‌کرداری‌ات بر ما برگزید و برتری بخشید. تنها خدا می‌داند که در آن لحظات وصف‌ناپذیر وصال در آن دل‌ها چه شور و شوقی موج می‌زد و آنان چگونه به سوی آن محبوب گرانقدر روی آوردند. قرآن نخستین واکنش آنان را اینگونه ترسیم می‌کند

که: قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَکَ اللَّهُ عَلَیْنا گفتند: به خدای سوگند که خدا تو را به وسیله دانش و خرد و بردباری و جمال و اقتدار و کمال و رسالت و فرمانروایی، بر ما برگزیده و برتری بخشیده است. وَ إِنْ کُنَّا لَخاطِئِینَ. و ما نیز در این کارهایی که کردیم لغزشکار و گناهکار بودیم. این فراز نشانگر آن است که آنان از عملکرد خود ندامت‌زده و پشیمان بودند و دیگر هرگز حاضر نبودند که به آن گونه کارها دست یازند. امّا بزرگواری و کرامت یوسف فراتر از آن بود که آنان را در نگرانی و شرمندگی بگذارد؛ از این رو با بیانی جانبخش آنان را مورد عفو قرار داد، که قرآن در ترسیم بیان او می‌فرماید: ***** ۱- «نهج البلاغه» ، کلمات قصار، جمله ۱۱. (صفحه ۶۶۱) قالَ لا تَثْرِیبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ یوسف گفت: امروز دیگر بر شما سرزنش و نکوهشی در مورد آنچه آن روز انجام دادید نخواهد بود. یَغْفِرُ اللَّهُ لَکُمْ خودم از بارگاه خدا برای شما طلب آمرزش می‌کنم و او شما را می‌آمرزد. وَ هُوَ أَرْحَمُ الرّاحِمِینَ. و او در عفو بندگان و مهر به آنان مهربان‌ترین مهربانان است. به باور پاره‌ای منظور این است که: و خدا در مورد رفتاری که با من کرد و مرا از قعر چاه و بردگی و گرفتاری، به اوج اقتدار و شکوه رسانید، مهربان‌ترین مهربانان است. منظور از «اَلْیَوْمَ» در آیه شریفه، نه به مفهوم «امروز» بلکه به مفهوم عصر و زمان می‌باشد و منظور این است که این عصر و روزگاری که در آن هستیم دیگر سرزنش و نکوهشی به خاطر گذشته بر شما نخواهد بود. و پاره‌ای بر آنند که فراز نخست آیه مربوط به آیه پیش است که یوسف آن را در پاسخ آنان بیان کرد و از «اَلْیَوْمَ یَغْفِرُ اللّهُ» ، سخن جدیدی آغاز می‌گردد که آن حضرت آن را به صورت دعا برای آنان و در طلب آمرزش و بخشایش برایشان بیان فرموده و منظور این است که: اینک در این روز، خدا شما را بیامرزد و بر شما ببخشاید. (صفحه ۶۶۲)

۱۵۲. «اذْهَبُوا بِقَمِیصی هذا فَأَلْقُوهُ ...

آیه

«اذْهَبُوا بِقَمِیصی هذا فَأَلْقُوهُ عَلی وَجْهِ أَبی یَأْتِ بَصیراً وَ أْتُونی بِأَهْلِکُمْ أَجْمَعینَ»

ترجمه

این پیراهن مرا ببرید و به صورت پدرم بیندازید، بینا می‌شود و همگی خانواده نزد من آیید. (۹۳ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

در اینجا غم و اندوه دیگری بر دل برادران سنگینی می‌کرد و آن این که پدر بر اثر فراق فرزندانش نابینا شده و ادامه این حالت، رنجی است جانکاه برای همه خانواده، به علاوه دلیل و شاهد مستمری است بر جنایت آن ها، یوسف برای حل این مشکل بزرگ نیز چنین گفت: «این پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بیفکنید تا بینا شود» ، «و سپس با تمام خانواده به سوی من بیایید».

چه کسی پیراهن یوسف را ببرد؟

در پاره‌ای از روایات آمده که یوسف گفت: آن کسی که پیراهن شفابخش من را نزد پدر می‌برد باید همان باشد که پیراهن خون‌آلود را نزد او آورد، تا همانگونه که او پدر را ناراحت ساخت این بار خوشحال و فرحناک کند، لذا این کار به «یهودا» سپرده شد زیرا او گفت: من آن کسی بودم که پیراهن خونین را نزد پدر بردم و گفتم فرزندت را گرگ خورده و این نشان می‌دهد که

یوسف با آن همه گرفتاری که داشت از جزئیات و ریزه کاری‌های مسائل اخلاقی نیز غافل نمی‌ماند. (۱)

بزرگواری یوسف

در بعضی دیگر از روایات آمده است که برادران یوسف، بعد از این ماجرا پیوسته، شرمسار بودند، یکی را به سراغ او فرستادند و گفتند: تو هر صبح و شام ما را بر کنار سفره خود می‌نشانی و ما از روی تو خجالت می‌کشیم، چرا که آن همه جسارت کردیم، یوسف برای این که نه تنها کمترین احساس شرمندگی نکنند، بلکه وجود خود را بر سر *****۱- «مجمع البیان» ، ذیل آیات مورد بحث. (صفحه ۶۶۳) سفره او، خدمتی به او احساس کنند، جواب بسیار جالبی داد گفت: مردم مصر تاکنون به چشم یک غلام زرخرید به من می‌نگریستند و به یکدیگر می گفتند: «سُبْحانَ مَنْ بَلَغَ عَبْدا بیعَ بِعِشْرینَ دِرْهَما ما بَلَغَ: منزه است خدایی که غلامی را که به بیست درهم فروخته شد به این مقام رسانیده» اما الان که شما آمده‌اید و پرونده زندگی من برای این مردم گشوده شده، می‌فهمند من غلام نبوده‌ام، من از خاندان نبوت و از فرزندان ابراهیم خلیل هستم و این مایه افتخار و مباهات من است. (۱)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پیراهن معجزه‌آسا

و آن گاه رو به برادران نمود و فرمود: اذْهَبُوا بِقَمیصی هذا فَأَلْقُوهُ عَلی وَجْهِ أَبی یَأْتِ بَصیراً اینک این پیراهن مرا به سوی کنعان ببرید و آن را بر چهره پدرم بیفکنید تا بینا گردد. در این مورد آورده‌اند که: یوسف پس از شناساندن خود به برادران، از حال پدر پرسید و گفت او روزگار فراق و هجران را چگونه می گذراند؟ پاسخ دادند، او از فشار اندوه و بسیاری گریه، دیدگانش را از دست داده و نابینا شده است. آن گاه بود که فرمود: اینک پیراهن مرا ببرید و بر چهره‌اش بیندازید تا بینا گردد. وَ أْتُونی بِأَهْلِکُمْ أَجْمَعینَ. و چون پدرم بینا گردید با همه خاندانتان به سوی مصر حرکت کنید و نزد من بیایید. این فراز نشانگر اعجازی از آن پیامبر خداست که پیراهن را به آنان داد و پیشگویی کرد که با افکنده شدن آن بر چهره پدر، به قدرت خدا و خواست او بینا می گردد. *****۱- «تفسیر فخر رازی» ، جلد ۱۸، صفحه ۲۰۶. (صفحه ۶۶۴)

پس تو این پیراهن را ببر!

در این مورد آورده‌اند که یوسف فرمود: باید پیراهن مرا همان کسی ببرد که آن روز غمبار، پیراهن آغشته به خون را نزد پدر برد. «یهودا» گفت: من بودم که آن روز آن پیراهن را که به خونی دروغین رنگین کرده بودیم نزد پدر بردم. فرمود: پس امروز نیز تو این پیراهن را ببر و به تلافی آن روزی که اندوه‌زده‌اش ساختی، امروز شادمانش ساز و به او نوید ده که یوسف زنده است. او پیراهن را برداشت و از شدّت شادمانی با سر و پای برهنه به راه افتاد. به هنگام حرکت از مصر، هفت قرص نان به همراه داشت و به گونه‌ای مسافت میان مصر و کنعان را که هشتاد فرسخ بود طی کرد که هنوز نانها تمام نشده بود به آنجا رسید. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: هنگامی که نمرودیان ابراهیم را به دریای آتش افکندند، جبرئیل فرود آمد و یک قطعه فرش با یک پیراهن از بهشت برای او آورد. پیراهن را بر تن خلیل خدا نمود و فرش را در دل دریای آتش بگسترد و گفت اینجا بنشین! و خود نیز در کنارش نشست و با او به گفتگو پرداخت. ابراهیم آن پیراهن را به فرزندش اسحاق پوشانید و او نیز آن را به یعقوب داد و یعقوب نیز آن را در ظرفی خاصّ که از نقره و به شکل نی بود، قرار داد و به گردن یوسف انداخت که در چاه نیز همراه او بود. «ابن عبّاس» در این مورد می‌افزاید: هنگامی که او به وسیله برادرانش به چاه افکنده شد، آن پیراهن را از ظرف

نقره‌ای‌اش درآورد و پوشید. و «مُجاهِد» آورده است که: پس از گفتگوی یوسف با برادران و آگاهی از نابینایی پدر، جبرئیل به او گفت: اینک پیراهن خویشتن را برای پدرت یعقوب بفرست که بوی بهشت در آن است و بر هر بیمار و دردمند و نابینایی افکنده شود، شفا یافته و بینایی‌اش بازمی‌گردد. (صفحه ۶۶۵)

پرتوی از آیات (۱)

اشاره

از آیات ۸۸ تا ۹۳ افزون بر آنچه آمد، این نکات ارزشمند و انسانساز نیز دریافت می‌گردد که به طور فشرده و کوتاه به آنها اشاره می‌رود:

۱ کینه‌توزی و انتقامجویی دو آفت زندگی انسانی و اسلامی

اصل دفاع از جان و مال و خانواده و حقوق و حدود برای انسان و هر موجود زنده‌ای یک اصل طبیعی و غریزی است و در نگرش قرآنی نیز یک ارزش شناخته شده و به آن سفارش گردیده است؛ چرا که ستم‌ناپذیری و دفاع از حق، هم باعث امنیّت و مصون ماندن حقوق انسان می‌شود و هم از پیدایش و گسترش و رشد میکرب قتال تجاوز و استبداد جلوگیری می‌کند؛ هم فضای جامعه و دنیا را سالم می‌سازد و هم تجاوزکار را به حقوق و حدود خود آشنا می‌سازد و او را نیز از نگونساری نجات می‌بخشد، در حالی که ستم‌پذیری راه استبداد را صاف، استبدادگر را یاری و فضای سالم جامعه را نیز به حق‌کشی آلوده می‌سازد. امّا بسیاری، دفاع شایسته و عادلانه از حقوق و حدود را با کینه‌توزی و انتقام‌جویی، که واکنش فرومایگی و ناتوانی و حقارت و معلول آسیب و زیان‌دیدگی از طرف است، به اشتباه می‌گیرند و گاه برای خنک ساختن دل یا ارضای خشم به جنایاتی هولناک دست می‌یازند که هم خود غرق می‌گردند و هم بسیاری را غرق می‌سازند. امیر مؤمنان علیه‌السلام فرمود: اَلْمُبادَرَةُ اِلَی الْاِنْتِقامِ مِنْ شِیَمِ اللِّئامِ. (۲) پیشی جستن به انتقام‌گیری از خصلت‌های زشت فرومایگان است. و نیز فرمود: دَعِ الْاِنْتِقامَ فَاِنَّهُ مِنْ اَسْوَءِ اَفْعالِ الْمُقْتَدِرِ. (۳) کینه‌توزی و انتقامجویی را واگذار که این روش از بدترین و زیانبارترین ۱. منظور از مترجم در زیرنویسهای کل این کتاب، دانشمند فرزانه جناب حجهٔ‌الاسلام علی کرمی می‌باشند که ترجمه آیات، تحقیق و نگارش ترجمه تفسیر مجمع‌البیان را به انجام رسانده‌اند. ۲. فهرست غُرَر، ص ۳۹۵. ۳. همان مدرک. (صفحه ۶۶۶) کارهای زورمندان است. و قهرمان بهترین داستانها نیز در آیات مورد بحث، همین درس را در میدان زندگی می‌دهد و روشنگری می‌کند که بزرگی و بزرگ‌منشی با کینه‌توزی و انتقامجویی آن هم در اوج قدرت و شکوه سخت ناسازگار است؛ از این رو نه تنها فضای زندگی و جامعه را به این دو آفت آلوده نساخت که فرمود: امروز دیگر بر شما سرزنشی نخواهد بود. لا تَثْریبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ (... ۱) این کار یوسف چنان بزرگ بود که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در فتح مکّه هنگامی که در اوج قدرت رو به روی دوست و دشمن ایستاد، فرمود: ماذا تَظُنُّونَ یا مَعْشَرَ قُرَیْشٍ ... قالُوا خَیْراً اَخٌ کَریمٌ وَ ابْنُ اَخٍ کَریمٍ وَ قَدْ قَدَرْتَ. هان ای گروه قریش، اینک در مورد شما چه دستوری بدهم؟ آنان گفتند: ما از تو که بزرگ‌منش و فرزند کرامت هستی و اکنون نیز در اوج قدرت می‌باشی جز نیکی و بزرگواری انتظاری نداریم. فرمود: وَ اَنَا اَقُولَ کَما قالَ اَخی یُوسُفُ: لا تَثْریبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ ... من در مورد شما همان را می‌گویم که برادرم یوسف گفت ... و آن گاه نسیم جانفزای گذشت وزیدن گرفت.

۲ سپاس پیروزی

حق سپاس از حقوق ویژه خداست و یوسف این درس بزرگ را داد که انسان پس از رسیدن یاری خدا و لطف او باید از او سپاسگزاری کند و بهترین سپاس این است که نعمت و قدرت را در راه بیداد و گناه به کار نیندازد و به شکرانه پیروزی، گذشت و بزرگواری را راه و رسم خویش سازد. امیرمؤمنان علیه‌السلام نیز فرمود: اِذا قَدَرْتَ عَلی عَدُوِّکَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُکْرا. (۲) هنگامی که بر دشمن خویش پیروز شدی گذشت را سپاس پیروزی خویش قرار ده.

۳ رابطه شکیبایی و تقوا با پیروزی و سرفرازی

رابطه مرموز و ناشناخته‌ای میان دو اصل انسانساز شکیبایی و پایداری و تقوا از ۱. آیه ۹۲. ۲. نَهْجُ الْبَلاغَه، قصار ۱۱. (صفحه ۶۶۷) یک سو و پیروزی از سوی دیگر وجود دارد که هر کجا آن دو ارزش جلوه یافت و شکوفا شد، پیروزی و سرفرازی را میوه می‌دهد و قهرمان بهترین داستانها در این آیات، همین درس را می‌دهد که: هان ای جوانان، سالخوردگان، هان ای عصرها و نسل‌ها! بهوش باشید که هر کس و هر جامعه و تمدّنی پروای خدا پیشه سازد و حقوق یکدیگر را رعایت کند و در برابر فراز و نشیب زندگی شکیبایی پیشه سازد، سرانجام پیروز می‌گردد؛ چرا که خدا پاداش شایسته کرداران را تباه نمی‌سازد. إِنَّهُ مَنْ یَتَّقِ وَ یَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا یُضیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنینَ (۱) ۱. مترجم. (صفحه ۶۶۸)

۱۵۳. «وَ لَمَّا فَصَلَتِ الْعیرُ ...

آیه

«وَ لَمَّا فَصَلَتِ الْعیرُ قالَ أَبُوهُمْ إِنِّی لَأَجِدُ ریحَ یُوسُفَ لَوْ لا أَنْ تُفَنِّدُونِ»

ترجمه

هنگامی که کاروان (از سرزمین مصر) جدا شد پدرشان (یعقوب) گفت: من بوی یوسف را احساس می‌کنم اگر مرا به نادانی و کم عقلی نسبت ندهید. (۹۴ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«تُفَنِّدُون» از ماده «فَنَدْ» به معنی ناتوانی فکر و سفاهت و بعضی به معنی دروغ دانسته‌اند و در اصل به معنی فساد است، بنابراین جمله (لَوْ لاـ أَنْ تُفَنِّدُونِ) یعنی اگر مرا سفیه و فاسد العقل نخوانید ... فرزندان یعقوب در حالی که از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجیدند، پیراهن یوسف را با خود برداشته، همراه قافله از مصر حرکت کردند، این برادران با این که یکی از شیرین‌ترین لحظات زندگی خود را می‌گذراندند، در سرزمین شام و کنعان، در خانه یعقوب پیر، گرد و غبار اندوه غم و ماتم بر چهره همه نشسته بود خانواده‌ای افسرده، عزادار و پر اندوه، لحظات دردناکی را می‌گذراند. «اما همزمان با حرکت کاروان از مصر، ناگهان در خانه یعقوب، حادثه‌ای رخ داد که همه را در بهت و تعجب فرو برد، یعقوب تکانی خورد و با اطمینان و امید کامل صدا زد اگر زبان به بدگویی نگشایید و مرا به سفاهت و نادانی و دروغ نسبت ندهید به شما می‌گویم من بوی یوسف عزیزم را می‌شنوم» من احساس می‌کنم دوران غم و محنت به زودی به سر می‌آید و زمان وصال و پیروزی فرا می‌رسد، خاندان یعقوب لباس عزا و ماتم از تن بیرون می‌کنند و در جامه شادی و سرور فرو خواهند رفت، اما گمان نمی‌کنم شما این سخنان را باور کنید. از جمله «فَصَلَت» استفاده می‌شود که این احساس برای یعقوب به مجرد حرکت کاروان از مصر دست داد. (صفحه ۶۶۹)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

فَصْل: این واژه به مفهوم بریده شدن و جدا گشتن است و به داور و فرمانروا نیز به تناسب این که کارها را روشن و قاطع به پایان می‌برد و دستور می‌دهد، «فِیْصَل» گفته می‌شود. تَفْنید: از ریشه «فَنْد» برگرفته شده و در اصل به معنای سست انگاشتن و ناتوان شمردن و اتّهام فساد عقل بستن، آمده است. پاره‌ای نیز آن را به دروغ نسبت دادن، معنی کرده‌اند.

بوی گل را از چه جویم؟ از گلاب!

بار دیگر کاروان کوچکی از مصر حرکت کرد. این کاروان، کاروان بشارت و نوید است. کاروانی است که به همراه خویش بوی گل و نشان ماه را به همراه دارد و موج سرور و شادمانی و شادکامی را با خود می‌آورد. قرآن در ترسیم این فراز از سرگذشت درس‌آموز یوسف می‌فرماید: وَ لَمَّا فَصَلَتِ الْعیرُ قالَ أَبُوهُمْ إِنِّی لَأَجِدُ ریحَ یُوسُفَ و هنگامی که کاروان از مصر حرکت کرد و با پشت سر نهادن دیوارهای آن شهر، راه شام و کنعان را در پیش گرفت، پدر یوسف و برادرانش، به خاندان و نزدیکان و نوادگانش که بر گرد او بودند گفت: راستی که من بوی دل‌انگیز و پر معنویت یوسف را احساس می‌کنم. از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: با حرکت کاروان بشارت، یعقوب بوی پیراهن یوسف را در فلسطین و از مسافتی به اندازه ده شب راه احساس کرد. قالَ علیه‌السلام: وَجَدَ یَعْقُوبُ ریحَ قَمیصِ یُوسُفَ مِنْ مَسیرَةِ عَشْرِ لَیالٍ. و از «ابن عبّاس» آورده‌اند که گفت: یعقوب بوی پیراهن یوسف را از مسافتی به اندازه هشت شب راه احساس کرد. «حَسَن» این مسافت را هشتاد فرسنگ می‌شمارد و می‌گوید: یعقوب از این فاصله بوی پیراهن یوسف را استشمام نمود و پاره‌ای دیگر می‌گویند از (صفحه ۶۷۰) مسافتی به اندازه یک ماه راه. «ابن عبّاس» می‌گوید با حرکت کاروان بشارت از مصر به سوی فلسطین، نسیمی دل‌انگیز و جانبخش‌وزیدن گرفت و بوی پیراهن یوسف را با خود به سوی یعقوب برد. آن گاه می‌افزاید: بادِ صبا از خدا اجازه گرفت تا پیش از رسیدن کاروان بشارت و آمدن پیراهن یوسف، بوی دل‌انگیز آن را به پدر کهنسال او برساند و خدا نیز به آن اجازه داد. به همین تناسب است که از آن پس هر اندوه‌زده‌ای به وسیله باد صبا و نسیم دل‌انگیز، غم و اندوه جانکاه خویشتن را کاهش می‌دهد و شاعران و سرایندگان در وصف این نسیم جانبخش، شعرهای زیبا و دلنشین می‌سرایند. لَوْلا أَنْ تُفَنِّدُونِ. در تفسیر این فراز دیدگاه‌ها اینگونه است: ۱ به باور «ابن عَبّاس» و «مُجاهِد» منظور این است که: اگر نسبت کم‌خردی به من ندهید، من بوی یوسف را احساس می‌کنم و می‌یابم. ۲ امّا به باور «ابن اِسحاق» ، منظور این است که: اگر دیدگاه و نظرم را سست نشمارید ... ۳ از دیدگاه گروهی از جمله «سعید بن جُبَیر» ، «سُدی» و ... منظور این است که: اگر دروغگویم نخوانید ... ۴ و از دیدگاه «قَتادَه» و «حَسَن» منظور این است که: اگر نگویید بر اثر کهنسالی خردش را از دست داده است، بوی یوسف را استشمام می‌کنم. (صفحه ۶۷۱)

۱۵۴. «قالُوا تَاللَّهِ إِنَّکَ لَفی ...

آیه

«قالُوا تَاللَّهِ إِنَّکَ لَفی ضَلالِکَ الْقَدیمِ»

ترجمه

گفتند: به خدا تو در همان گمراهی سابقت هستی. (۹۵ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اطرافیان یعقوب که قاعدتا نوه‌ها و همسران فرزندان او و مانند آنان بودند با کمال تعجب و گستاخی رو به سوی او کردند و با قاطعیت «گفتند: به خدا سوگند تو در همان گمراهی قدیمیت هستی». چه گمراهی از این بالاتر که سالیان دراز از مرگ یوسف می‌گذرد، تو هنوز فکر می‌کنی او زنده است و تازه می‌گویی من بوی یوسفم را از مصر می‌شنوم؟ مصر کجا شام و کنعان کجا؟ آیا این دلیل بر آن نیست که تو همواره در عالم خیالات غوطه‌وری و پندارهایت را واقعیت می‌پنداری، این چه حرف عجیبی است که می‌گویی؟ امّا این گمراهی تازگی ندارد، قبلاً هم به فرزندانت گفتی بروید به مصر و از یوسفم جستجو کنید و از اینجا روشن می‌شود که منظور از ضلالت، گمراهی در عقیده نبوده، بلکه گمراهی در تشخیص مسائل مربوط به یوسف بوده است: ولی به هر حال این تعبیرات نشان می‌دهد که آنها با این پیامبر بزرگ و پیر سالخورده و روشن ضمیر با چه خشونت و جسارتی رفتار می‌کردند، یک‌جا گفتند: پدرمان در ضلال مبین است و این جا گفتند: تو در ضلال قدیمیت می‌باشی. آنها از صفای دل و روشنایی باطن پیر کنعان بی‌خبر بودند و قلب او را همچون دل خود تاریک می‌شمردند و فکر نمی‌کردند حوادث آینده از نقاط دور و نزدیک در آیینه قلبش منعکس می‌شود. شب‌ها و روزهای متعددی سپری شد و یعقوب همچنان در انتظار به سر می‌برد، انتظاری جانسوز که در عمق آن شادی و سرور و آرامش و اطمینان موج می‌زد، در حالی که اطرافیان او در برابر اینگونه مسائل بی‌تفاوت بودند و اصولاً ماجرای یوسف را برای همیشه پایان یافته می‌دانستند. (صفحه ۶۷۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

قَدیم: دیرین. نزدیکان و نوادگان یعقوب که بر گرد آن بزرگوار نشسته بودند، از آنجایی که از دنیای او بیگانه بودند و از مهر و عشق او و انتظارش به منظور آمدنِ نشانی از یوسف چیزی حس نمی‌کردند، به او رو کردند و گفتند: به خدای سوگند که تو در مورد یوسف و عشق به او در گمراهی دیرینه‌ات هستی. به باور «حَسَن» و «قَتادَه» منظور آنان این بود که یوسف سال‌ها پیش جهان را بدرود گفته است و تو هنوز در همان آرزوهای خام و پندارهایت در مورد او هستی و فکر می‌کنی که زنده می‌شود و باز می‌گردد. امّا به باور «مُقاتِل» منظورشان این بود که: تو هنوز در همان سرسختی و پندار دیرینه‌ات در مهر به یوسف هستی و این سخن تو نیز از همان محبّت افراطی‌ات ریشه می‌گیرد. (صفحه ۶۷۳)

۱۵۵. «فَلَمَّا أَنْ جاءَ الْبَشیرُ ...

آیه

«فَلَمّا أَنْ جاءَ الْبَشیرُ أَلْقاهُ عَلی وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصیراً قالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَکُمْ إِنِّی أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ»

ترجمه

اما هنگامی که بشارت دهنده آمد، آن (پیراهن) را بر صورت او افکند ناگهان بینا شد، گفت: آیا به شما نگفتم من از خدا چیزهایی سراغ دارم که شما نمی‌دانید؟ (۹۶ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سرانجام لطف خدا کار خود را کرد

بعد از چندین شبانه روز که معلوم نیست بر یعقوب چه اندازه گذشت، یک روز صدا بلند شد بیایید که کاروان کنعان از مصر آمده است، فرزندان یعقوب بر خلاف گذشته شاد و خندان وارد شهر شدند و با سرعت به سراغ خانه پدر رفتند و قبل از همه «بشیر» (همان بشارت دهنده وصال و حامل پیراهن یوسف) نزد یعقوب پیر آمد و پیراهن را بر صورت او افکند، یعقوب که چشمان بی‌فروغش توانایی دیدن پیراهن را نداشت، همین اندازه احساس کرد که بوی آشنایی از آن به مشام جانش می‌رسد، در یک لحظه طلایی پر سرور، احساس کرد تمام ذرات وجودش روشن شده است، آسمان و زمین می‌خندند، نسیم رحمت می‌وزد، گرد و غبار اندوه را در هم می‌پیچید و با خود می‌برد، در و دیوار گویا فریاد شادی می‌کشند و یعقوب نیز با آنها تبسم می‌کند، هیجان عجیبی سر تا پای پیرمرد را فراگرفته است، ناگهان احساس کرد، چشمش روشن شد، همه جا را می‌بیند و دنیا با زیبایی‌هایش بار دیگر در برابر چشم او قرار گرفته‌اند، چنان که قرآن می‌گوید: «هنگامی که بشارت دهنده آمد آن (پیراهن) را بر صورت او افکند ناگهان بینا شد».

چگونه یعقوب، بوی پیراهن یوسف را حس کرد

این سؤالی است که بسیاری از مفسران، آن را مطرح کرده و معمولاً ـ به عنوان یک معجزه و خارق عادت برای یعقوب یا یوسف شمرده‌اند، ولی با توجه به این که قرآن از این نظر سکوت دارد و آن را به عنوان اعجاز یا غیر اعجاز قلمداد نمی‌کند، می‌توان (صفحه ۶۷۴) توجیه علمی نیز بر آن یافت. چرا که امروز مسأله «تله پاتی» انتقال فکر از نقاط دور دست یک مسأله مسلّم علمی است، که در میان افرادی که پیوند نزدیک با یکدیگر دارند و یا از قدرت روحی فوق‌العاده‌ای برخوردارند برقرار می‌شود. شاید بسیاری از ما در زندگی روزمره خود به این مسأله برخورد کرده‌ایم که گاهی فلان مادر یا برادر بدون جهت احساس ناراحتی فوق العاده در خود می‌کند، چیزی نمی‌گذرد که به او خبر می‌رسد برای فرزند یا برادرش در نقطه دوردستی حادثه ناگواری اتفاق افتاده است. دانشمندان این نوع احساس را از طریق تله‌پاتی و انتقال فکر از نقاط دور توجیه می‌کنند. در داستان یعقوب نیز ممکن است پیوند فوق العاده شدید او با یوسف و عظمت روح او سبب شده باشد که احساسی را که از حمل پیراهن یوسف بر برادران دست داده بود از آن فاصله دور در مغز خود جذب کند. البته این امر نیز کاملاً ـ امکان دارد که این مسأله مربوط به وسعت دایره علم پیامبران بوده باشد. در بعضی از روایات نیز اشاره جالبی به مسأله انتقال فکر شده است و آن این که کسی از امام باقر پرسید: «گاهی اندوهناک می‌شوم بی آن که مصیبتی به من رسیده باشد یا حادثه ناگواری اتفاق بیفتد، آن چنان که خانواده و دوستانم در چهره من مشاهده می‌کنند» ، فرمود: «آری خداوند مؤمنان را از طینت واحد بهشتی آفریده و از روحش در آنها دمیده، لذا مؤمنان برادر یکدیگرند هنگامی که در یکی از شهرها به یکی از این برادران مصیبتی برسد در بقیه تأثیر می‌گذارد». (۱) از بعضی از روایات نیز استفاده می‌شود که این پیراهن یک پیراهن معمولی نبوده، یک پیراهن بهشتی بوده که از ابراهیم خلیل در خاندان یعقوب به یادگار مانده بود و کسی که همچون یعقوب شامه بهشتی داشت، بوی این پیراهن بهشتی را از دور احساس می‌کرد. (۲)

تفاوت حالات پیامبران

اشکال معروف دیگری در اینجا است که در اشعار فارسی نیز منعکس شده است، که کسی به یعقوب گفت: ***** ۱- «اصول کافی» ، جلد ۲، صفحه ۱۳۳. ۲- توضیح بیشتر در «نور الثقلین» جلد ۲، صفحه ۴۶۴ آورده شده. (صفحه ۶۷۵) ز مصرش بوی پیراهن شنیدی چرا در چاه کنعانش ندیدی/. چگونه می‌شود این پیامبر بزرگ از آن همه راه که بعضی هشتاد فرسخ و بعضی ده روز راه

نوشته‌اند، بوی پیراهن یوسف را بشنود اما در بیخ گوش خودش در سرزمین کنعان به هنگامی که او را در چاه انداخته بودند، از حوادثی که می گذرد، آگاه نشود. پاسخ این سؤال چندان پیچیده نیست، چرا که علم آنها نسبت به امور غیبی متکی به علم و اراده پروردگار است و آن جا که خدا بخواهد آنها ندانند نمی‌دانند هر چند مربوط به نزدیک‌ترین نقاط جهان باشد. آنها را از این نظر می‌توان به مسافرانی تشبیه کرد که در یک شب تاریک و ظلمانی از بیابانی که ابرها آسمان آن را فرا گرفته است می گذرد، لحظه‌ای برق در آسمان می‌زند و تا اعماق بیابان را روشن می‌سازد و همه چیز در برابر چشم این مسافران روشن می‌شود، اما لحظه‌ای دیگر خاموش می‌شود و تاریکی همه جا را فرا می‌گیرد به طوری که هیچ چیز به چشم نمی‌خورد. شاید حدیثی که از امام صادق در مورد علم امام نقل شده نیز اشاره به همین معنی باشد آن جا که می‌فرماید: «جَعَلَ اللّهُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْإمامِ عَمُودا مِنْ نُورٍ يَنْظُرُ اللّهُ بِه اِلَی الْإمامِ وَ يَنْظُرُ الْإمامُ بِه اِلَيْهِ فَاِذا اَرادَ عَلِمَ شَيْءً نَظَرَ فی ذلِكَ النُّورِ فَعَرَفَهُ: خداوند در میان خودش و امام و پیشوای خلق، ستونی از نور قرار داده که خداوند از این طریق به امام می‌نگرد و امام نیز از این طریق به پروردگارش و هنگامی که بخواهد چیزی را بداند در آن ستون نور نظر می‌افکند و از آن آگاه می‌شود». (۱) و شعر معروف سعدی در دنباله شعر فوق نیز ناظر به همین بیان و همینگونه روایات است. بگفت احوال ما برق جهان است گهی پیدا و دیگر دم نهان است گهی بر طارم اعلا نشینم گهی تا پشت پای خود نبینم/. («جهان» در اینجا به معنی جهنده است و برق جهان یعنی برق جهنده آسمان). ***** ۱- شرح «نهج البلاغه خویی» ، جلد ۵، صفحه ۲۰۰. (صفحه ۶۷۶) و با توجه به این واقعیت جای تعجب نیست که روزی بنا به مشیت الهی برای آزمودن یعقوب از حوادث کنعان که در نزدیکیش می گذرد بی‌خبر باشد و روز دیگر که دوران محنت و آزمون به پایان می‌رسد، از مصر بوی پیراهنش را احساس کند.

چگونه یعقوب بینایی خود را بازیافت؟

بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که یعقوب نور چشم خود را به کلی از دست نداده بود بلکه چشمانش ضعیف شده بود و به هنگام فرارسیدن مقدمات وصال آن چنان انقلاب و هیجانی به او دست داد که به حال نخست بازگشت، ولی ظاهر آیات قرآن نشان می‌دهد که او به کلی نابینا و حتی چشمانش سفید شده بود، بنابراین بازگشت به بیناییش از طریق اعجاز صورت گرفت، قرآن می گوید: (فَارْتَدَّ بَصیرا). (صفحه ۶۷۷)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و یعقوب پس از گستاخی نزدیکانش، دیگر لب فرو بست و به آنان چیزی نگفت، امّا در کران تا کران وجودش غوغایی برپا بود ...تا سرانجام کاروان بشارت از راه رسید ... فَلَمَّا أَنْ جاءَ الْبَشِيرُ أَلْقاهُ عَلى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيراً پس هنگامی که آن مژده‌رسان از راه رسید و آن پیراهن را بر چهره یعقوب افکند، به ناگاه نورِ دیدگانش بازگشت و به لطف خدا بینا گردید. «ابن عبّاس» در این مورد آورده است که مژده‌رسان «یهودا» فرزند بزرگ یعقوب یا «مالك بن ذُعْر» (۱) بود. و «ضَحّاك» در این مورد آورده است که: پس از افکنده شدن آن پیراهن بر چهره یعقوب، آن بزرگوار پس از نابینایی‌اش بینا گردید و پس از ناتوانی و پیری، توانمند و جوان شد و گفت: اینک نمی‌دانم که به مژده‌رسان چه پاداشی بدهم؟ و آن گاه برای او دعا کرد که: پروردگارا، سختی‌های مرگ را بر او آسان گردان. قالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ. و به کسانی که بر گرد او بودند روی آورد و گفت: آیا به شما نگفتم که من از مهر و قدرت خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید؟! آیا بارها به شما نگفتم که خدای توانا خواب یوسف را تحقّق می‌بخشد و رنج‌ها و سختی‌ها را به وسیله شکیبایی و بردباری از پیامبران و شایسته کرداران دور می‌سازد؟ آری، من این حقایق را بارها به شما گفتم، امّا شما گوش جان نسپردید و در نیافتید. «حَسَن» می گوید: خدای پرمهر زنده بودن یوسف را به

یعقوب خبر داده بود، امّا اقامتگاه او را به وی نشان نداده بود. ۱. نامبرده همان آب‌رسان کاروانی بود که یوسف را از چاه بالا کشید. (صفحه ۶۷۸)

۱۵۶. «قالُوا یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ ...

آیه

«قالُوا یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنَّا کُنَّا خاطِئِینَ»

ترجمه

گفتند: پدر از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم. (۹۷ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این معجزه شگفت‌انگیز برادران را سخت در فکر فرو برد، لحظه‌ای به گذشته تاریک خود می‌اندیشیدند، گذشته‌ای مملو از خطا و گناه و اشتباه و تنگ چشمی‌ها، اما چه خوب است که انسان هنگامی که به اشتباه خود پی برد فورا به فکر اصلاح و جبران بیفتد، همانگونه که فرزندان یعقوب افتادند دست به دامن پدر زدند و «گفتند: پدر جان از خدا بخواه که گناهان و خطاهای ما را ببخشد، چرا که ما گناهکار و خطاکار بودیم».

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و آنان با دیدن آن همه شگفتی و عظمت دگرگون شدند و روی توبه به بارگاه خدا آوردند: قالُوا یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا و گفتند: هان ای پدر گرانمایه! از خدا برای ما آمرزش بخواه و دعا کن که او گناهان ما را ببخشد. إِنَّا کُنَّا خاطِئِینَ. چرا که ما در آنچه انجام دادیم گناهکار و خطاکار بوده‌ایم. (صفحه ۶۷۹)

۱۵۷. «قالَ سَوْفَ اَسْتَغْفِرُ لَکُمْ ...

آیه

«قالَ سَوْفَ اَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبّی اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحیمُ»

ترجمه

گفت: به زودی برای شما از پروردگارم آمرزش می‌طلبم که او غفور و رحیم است. (۹۸ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

وعده استغفار

در آیه فوق می‌خوانیم که یوسف در برابر اظهار ندامت برادران گفت: «یَغْفِرُ اللّهُ لَکُمْ: خداوند شما را بیامرزد» ولی یعقوب به

هنگامی که آنها نزد او اعتراف به گناه و اظهار ندامت کردند و تقاضای استغفار نمودند، می گوید: «بعدا برای شما استغفار خواهم کرد» و همانگونه که در روایات وارد شده هدفش این بوده است که انجام این تقاضا را به سحرگاهان شب جمعه که وقت مناسب‌تری برای اجابت دعا و پذیرش توبه است، به تأخیر اندازد. (۱) اکنون این سؤال پیش می‌آید که چرا یوسف به طور قطع به آنها پاسخ گفت و اما پدر موکول به آینده کرد. ممکن است این تفاوت به خاطر آن باشد که یوسف از امکان آمرزش و این که این گناه قابل بخشش است سخن می گفت، ولی یعقوب از فعلیت آن و این که چه باید کرد که این آمرزش تحقق یابد، بحث می کرد.

توسل جایز است

از آیه فوق استفاده می‌شود که تقاضای استغفار از دیگری نه تنها منافات با توحید ندارد، بلکه راهی است برای رسیدن به لطف پروردگار وگرنه چگونه ممکن بود یعقوب پیامبر، تقاضای فرزندان را دائر به استغفار برای آنان بپذیرد و به توسل آنها پاسخ مثبت دهد. این نشان می‌دهد که توسل به اولیای الهی، اجمالاً ـ امری جایز است و آنها که آن را ممنوع و مخالف با اصل توحید می‌شمرند، از متون قرآن، ***** ۱- «تفسیر قرطبی» ، جلد ۶، صفحه ۳۲۹۱، در این تفسیر می‌خوانیم که هدفش این بود که در شب جمعه‌ای که مصادف با روز عاشورا بود برای آنها استغفار کند. (صفحه ۶۸۰) آگاهی ندارند و یا تعصب‌های غلط مانع دید آنها می‌شود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

و آن بزرگمردِ شایسته‌کردار، گستاخی و اشتباه آنان را نادیده گرفت و به آنان وعده مساعد داد و فرمود: نگران نباشید که به زودی از بارگاه پروردگارم برایتان آمرزش خواهم خواست. قالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحيمُ. برخی از جمله «ابن طاووس» در این مورد آورده‌اند که: یعقوب بدان دلیل در دم برای آنان طلب آمرزش نکرد که در نظر داشت سحرگاه جمعه برایشان آمرزش بخواهد. و از حضرت صادق علیه‌السلام نیز همین دیدگاه روایت شده است. امّا گروهی از جمله «ابن مسعود» بر آنند که یعقوب آمرزش خواهی برای آنان را تا سحرگاه به تأخیر افکند؛ چرا که سحرگاهان برای اجابت دعا مناسب‌تر است و از حضرت صادق علیه‌السلام نیز در بیانی دیگر این دیدگاه روایت شده است. و پاره دیگر بر آنند که آن حضرت به مدت بیست سال رو به بارگاه خدا می‌ایستاد و برای آمرزش گناهان فرزندانش دعا می‌کرد و آنان نیز پشت سر پدرشان می‌ایستادند و آمین می‌گفتند. در این مورد آورده‌اند که: جبرئیل نزد یعقوب آمد و این دعا را به او آموخت که: یا رَجاءَالْمُؤْمِنینَ! لا تُخَیِّبْ رَجائی، وَ یا غَوْثَ الْمُؤْمِنینَ! اَغِثْنی، وَ یا عَوْنَ الْمُؤْمِنینَ! اَعِنّی، وَ یا حَبیبَ التَّوّابینَ! تُبْ عَلَیَّ وَ اسْتَجِبْ لَهُمْ. هان ای امید ایمان آوردگان! امید مرا به نومیدی تبدیل مساز؛ ای فریادرس ایمان آوردگان! به فریادم برس؛ ای یار و مددکار ایمان آوردگان! یاریم برسان؛ و ای دوستدار توبه‌کاران! توبه‌ام را بپذیر و دعای اینان را پذیرا باش! (صفحه ۶۸۱)

۱۵۸. «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلی یُوسُفَ ...

آیه

«فَلَمَّا دَخَلُوا عَلی یُوسُفَ آوی إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَ قالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنینَ»

ترجمه

هنگامی که بر یوسف وارد شدنـد او پـدر و مادر خود را در آغوش گرفت و گفت: همگی داخل مصـر شوید که انشاءاللّه در امن و امان خواهید بود. (۹۹ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

سرانجام کار یوسف و یعقوب و برادران

«اَوی» چنان که «راغب» در کتاب مفردات می گوید: در اصل به معنی انضمام چیزی به چیز دیگر است و انضمام کردن یوسف، پدر و مـادرش را به خود، کنـایه از در آغوش گرفتن آنها است. با فرا رسـیدن کاروان حامل بزرگ‌ترین بشارت از مصـر به کنعان و بینا شـدن یعقوب پیر، ولوله‌ای در کنعان افتاد، خانواده‌ای که سال‌ها لباس غم و اندوه را از تن بیرون نکرده بود، غرق در سـرور و شادی شد، آنها از این همه نعمت الهی هرگز خشنودی خود را کتمان نمی کردند. اکنون طبق توصیه یوسف باید این خانواده به سوی مصر حرکت کنـد، مقـدمات سـفر از هر نظر فراهم گشت، یعقوب را بر مرکب سوار کردنـد، در حالی که لب‌های او به ذکر و شـکر خدا مشـغول بود و عشق وصـال آن چنـان به او نیرو و توان بخشـیده بود که گویی از نو، جوان شـده است. این سـفر بر خلاـف سـفرهای گذشـته برادران که با بیم و نگرانی توأم بود، خالی از هر گونه دغـدغه بود و حتی اگر خود سـفر رنجی می‌داشت، این رنج در برابر آن چه در مقصد در انتظارشان بود قابل توجه نبود که: وصال کعبه چنان می‌دواندم بشـتاب که خارهای مغیلان حریر می‌آید شب‌ها و روزهـا بـا کنـدی حرکـت می کردنـد، چرا کـه اشتیـاق وصـال، هر دقیقـه‌ای را روز یـا سـالی می کرد، ولی هر چه بـود گـذشت و آبادی‌هـای مصـر از دور نمایـان گشت، مصـر بـا مزارع سـرسبز و درختـان سـر به آسـمان کشـیده و ساختمان‌های زیبایش. اما قرآن همانگونه که سـیره همیشـگی‌اش می‌باشـد، این مقـدمات را که با کمی اندیشه و تفکر روشن می‌شود، حذف کرده و در این مرحله چنین می گوید: «هنگامی که وارد بر یوسف شدند، یوسف پدر و مادرش را در آغوش فشرد» (فَلَمَّا دَخَلُوا عَلی یُوسُفَ (صفحه ۶۸۲) آوی إِلَیْهِ أَبَوَیْهِ). سرانجام شیرین‌ترین لحظه زندگی یعقوب، تحقق یافت و در این دیدار و وصال که بعد از سال‌ها فراق، دست داده، بود لحظـاتی بر یعقوب و یوسف گـذشت که جز خـدا هیچکس نمی‌دانـد آن دو چه احساساتی در این لحظات شـیرین داشـتند، چه اشك‌ها شوق ریختند و چه ناله‌های عاشقانه سر دادند. سپس یوسف «به همگی گفت در سرزمین مصر قدم بگذارید که به خواست خدا همه، در امنیت کامل خواهید بود» که مصـر در حکومت یوسف امن و امان شده بود (وَ قالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِینَ) و از این جمله اسـتفاده می‌شود که یوسف به اسـتقبال پدر و مادر تا بیرون دروازه شهر آمده بود و شاید از جمله «دَخَلُوا عَلی یُوسُفَ» که مربوط به بیرون دروازه است اسـتفاده می‌شود که دسـتور داده بود در آن جا خیمه‌ها بر پا کننـد و از پـدر و مادر و برادران پـذیرایی مقدماتی به عمل آورند.

امنیت نعمت بزرگ خدا

یوسف از میـان تمـام مواهب و نعمت‌های مصـر، انگشت روی مسأله «امنیت» گـذاشت و به پـدر و مادر و برادران گفت: وارد مصر شویـد که انشـاء اللّه در امنیت خواهیـد بود و این نشـان می‌دهـد که نعمت امنیت ریشه همه نعمت‌ها است و حقا چنین است زیرا هر گـاه امنیت از میـان برود، سایر مسائل رفاهی و مواهب مادی و معنوی نیز به خطر خواهـد افتاد، در یك محیطناامن، نه اطاعت خـدا مقدور است و نه زندگی توأم با سربلندی و آسودگی فکر و نه تلاش و کوشش و جهاد برای پیشبرد هدف‌های اجتماعی. این جمله ممکن است ضـمنا اشـاره به این نکته باشـد که یوسف می‌خواهـد بگویـد سـرزمین مصـر در حکومت من آن سـرزمین فراعنه دیروز نیست، آن خودکامگی‌ها، جنایت‌ها، استثمارها، خفقانها و شکنجه‌ها همه از میان رفته است، محیطی است کاملاً امن و امان.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

بامداد روشن وصال

(صفحه ۶۸۳) سرانجام شب تیره و تار هجران به بامداد روشن نزدیک شد و رنج فراق به پایان رسید و یعقوب نه تنها بوی یوسف، که پیراهن معجزه‌آسای او را نیز دریافت داشت و به دعوت فرزند گرانقدرش به سوی مصر حرکت کرد و پس از پیمایش راهی طولانی وارد مصر گردید و با استقبال پر شکوهی از سوی دولت و مردم مصر و فرمانروای بزرگ آن کشور که یوسف بود، رو به رو شد. قرآن در ترسیم ادامه این سرگذشت اندیشاننده می‌فرماید: فَلَمَّا دَخَلُوا عَلی یُوسُف پس هنگامی که یعقوب به همراه خاندانش بر یوسف وارد شدند، او با مهر و فروتنی وصف ناپذیری پدر و مادرش را در کنار خود جای داد. از حضرت باقر علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: پس از رسیدن کاروان بشارت، یعقوب به فرزندانش گفت: اینک بار سفر بر بندید تا به همراه همه خاندان و نزدیکان به سوی یوسف حرکت کنیم. آنان بار سفر بستند و یعقوب به همراه خاله یوسف که همسر او بود با کاروانیان به راه افتادند و از شور و شوق بسیار، آن راه طولانی را در نُه روز پیمودند و به مصر رسیدند. در آنجا به سوی اقامتگاه یوسف رفتند که با استقبالی پرشور رو به رو گردیدند. او پدر را در آغوش کشید و گریه شوق سر داد و آن گاه خاله‌اش را بر تخت قدرت و فرمانروایی نشاند و خود به درون خانه رفت و با آراستگی کامل و لباس رسمی وارد شد و آنان با دیدن او، به پاس سپاس به بارگاه خدا و قدرشناسی از نعمت‌هایی که بر خاندان یعقوب ارزانی داشته بود، سجده سپاس گزاردند. پاره‌ای در این مورد آورده‌اند که یوسف به همراه کاروان بشارت، دویست مرکب با وسایل سفر به سوی پدرش گسیل داشت و از او خواست تا همه خاندان خویش را به مصر بیاورد؛ و هنگامی که آنان حرکت کردند و نزدیک مصر رسیدند، آن حضرت با کارگزاران حکومت عادلانه و آزادمنشانه و انسانی خویش و با لشکریان و توده‌های مردم به استقبال پدر شتافت. (صفحه ۶۸۴) هنگامی که یعقوب آن غوغای جمعیت و آن شور و هیجان و شکوه و احترام را دید، به فرزندانش گفت: این پادشاه مصر است که به استقبال آمده است؟ «یهودا» گفت: پدر، این فرزند گرانمایه‌ات یوسف است که خدا همه چیز به او ارزانی داشته است. «کَلْبی» در این مورد آورده است که: یوسف در یک فرسخی شهر به پدر رسید و یعقوب در سلام بر او سبقت جست و گفت: «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مُذْهِبَ الاَحْزانِ.» سلام بر تو ای زداینده و برطرف سازنده غم‌ها! آوی إِلَیْهِ أَبَوَیْهِ به باور بیشتر مفسران، یوسف پدر و خاله خویش را در کنار خود جای داد؛ چرا که مادرش جهان را بدرود گفته و پدرش با خاله یوسف پیمان زندگی مشترک بسته بود. با این بیان در آیه شریفه از خاله به عنوان مادر یاد شده، همانگونه که در آیه دیگری از عمو به عنوان پدر یاد شده است(۱). امّا به باور «ابن اسحاق» و «جُبّائی» مادر یوسف زنده بود و منظور آیه شریفه همان مادر واقعی است. و «حَسَن» در این مورد آورده است که: مادرش از دنیا رفته بود، امّا برای این که خواب یوسف درست تعبیر گردد، به خواست خدا زنده شد تا در سجده سپاس به بارگاه خدا حضور داشته باشد. وَ قالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِین. و آن گاه پیش از ورود آنان به مصر، به آنها گفت: اینک به مصر وارد گردید که ان‌شاءاللّه در امنیّت و آزادی و رفاه و آسایش و سعادت و سلامت خواهید بود. بیان این جمله بدان دلیل است که مردم پیش از آن، از شاهان مصر می‌ترسیدند و بی اجازه آنها نمی‌توانستند داخل مصر شوند. «وَهَب» می‌گوید: آنان در روز ورود به مصر هفتاد و سه نفر بودند و هنگامی که به همراه موسی از آنجا بیرون آمدند، تنها فراتر از شش هزار مرد در میان آنان بود. ۱. سوره بَقَرَه، آیه ۱۳۳. (صفحه ۶۸۵)

۱۵۹. «وَ رَفَعَ أَبَوَیْهِ عَلَی ...

آیه

«وَ رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً وَ قالَ يا أَبَتِ هذا تَأْويلُ رُؤْيايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَها رَبِّي حَقًّا وَ قَدْ أَحْسَنَ بي إِذْ أَخْرَجَني مِنَ السِّجْنِ وَ جاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطانُ بَيْني وَ بَيْنَ إِخْوَتي إِنَّ رَبِّي لَطيفٌ لِما يَشاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَليمُ الْحَكيمُ»

ترجمه

و پـدر و مـادر خـود را بر تخت نشانـد و همگی به خـاطر او به سـجده افتادنـد و گفت: پـدرا! این تحقق خوابی است که قبلاً ـ دیـدم خداونـد آن را به حقیقت پیوست و او به من نیکی کرد، هنگـامی که مرا از زنـدان خـارج ساخت و شـما را از آن بیابان (به این جا) آورد و بعـد از آن که شـیطان میان من و برادرانم فساد کرد، پروردگار من نسبت به آن چه می‌خواهـد (و شایسته می‌داند) صاحب لطف است چرا که او دانا و حکیم است. (۱۰۰ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

هنگـامی که وارد بارگـاه یوسف شدنـد، «او پـدر و مـادرش را بر تخت نشانـد» (وَ رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ). عظمت این نعمت الهی و عمق این موهبت و لطف پروردگار، آن چنان برادران و پـدر و مادر را تحت تأثیر قرار داد که «همگی در برابر او به سـجده افتادنـد» (وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدا). در این هنگام یوسف، رو به سوی پدر کرد «و عرض کرد: پدر جان! این همان تأویل خوابی است که از قبل در آن هنگـام که کودک خردسالی بیش نبودم دیـدم» (وَ قالَ يا أَبَتِ هذا تَأْويلُ رُؤْيايَ مِنْ قَبْلُ). مگر نه این است که در خواب دیـده بودم خورشـید و مـاه و یازده سـتاره در برابر من سـجده کردنـد. ببین همانگونه که تو پیش بینی می‌کردی «خداونـد این خواب را به واقعیت مبـدل سـاخت» (قَدْ جَعَلَها رَبّي حَقًّا). «پروردگار به من لطف و نیکی کرد، آن زمانی که مرا از زنـدان خارج ساخت» (وَ قَدْ أَحْسَنَ بي إِذْ أَخْرَجَني مِنَ السِّجْنِ). جـالب اینکه دربـاره مشـکلات زنـدگی خود فقـط سـخن از زنـدان مصـر می‌گویـد امـا به خاطر برادران، سـخنی از چـاه کنعـان نگفت. سـپس اضافه کرد «خداونـد چه قـدر به من لطف کرد که شـما را از آن بیابان کنعان به اینجا آورد بعـد از آن که شـیطان در میـان من و برادرانم فسـاد انگیزی نمـود» (وَ جـاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطانُ بَيْني وَ بَيْنَ إِخْوَتي). باز در اینجا نمونه دیگری از سعه (صـفحه ۶۸۶) صـدر و بزرگواری خود را نشان می‌دهـد و بی آن که بگویـد مقصـر چه کسـی بوده، تنها به صورت سربسته می‌گویـد: شـیطان در این کار دخالت کرد و عامل فساد شـد، چرا که او نمی‌خواهـد از گذشـته خطاهـای برادران شـکایت کنـد. تعبیر از سـرزمین کنعان به «بیابان» (بـدو) نیز جالب است و روشن‌گر تفاوت تمـدن مصـر نسـبت به کنعان می‌باشـد. سـرانجام می‌گویـد همه این مواهب از ناحیه خدا است، «چرا که پروردگارم کانون لطف است و هر چیز را بخواهد لطف می‌کنـد» کارهای بندگانش را تدبیر و مشـکلاتشان را سـهل و آسان می‌سازد (إِنَّ رَبِّي لَطيفٌ لِما يَشاءُ). او می‌داند چه کسانی نیازمندند و نیز چه کسانی شایسته‌اند، «چرا که او علیم و حکیم است» (إِنَّهُ هُوَ الْعَليمُ الْحَكيمُ).

وسوسه‌های شیطان

جمله «أَنْ نَزَغَ الشَّيْطانُ بَيْني وَ بَيْنَ إِخْوَتي» با توجه به این که «نَزَغ» به معنی وارد شـدن در کاری به قصـد فساد و افساد است، دلیل بر این است که وسوسه‌هـای شـیطانی در اینگونه ماجراها همیشه نقش مهمی دارد، ولی از این وسوسه‌ها به تنهایی کاری ساخته نیست، تصـمیم گیرنده نهایی خود انسان است، بلکه او است که درهای قلب خود را به روی شـیطان می‌گشاید و اجازه ورود به او می‌دهد، بنابراین از آیه فوق، هیچگونه مطلبی که بر خلاف اصل آزادی اراده باشـد اسـتفاده نمی‌شود. منتها یوسف با آن بزرگواری و بلندی

فکری و سعه صدر نمی‌خواست برادران را که خود به اندازه کافی شرمنده بودند، در این ماجرا شرمنده‌تر کند و لذا اشاره‌ای به تصمیم گیرنده نهایی نکرد و تنها پای وسوسه‌های شیطان را که عامل درجه دوم بود به میان کشید. (صفحه ۶۸۷)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

پس از ورود به اقامتگاه یوسف بود که او پیش آمد و به صورتی دیگر به تجلیل و تکریم و گرامیداشت آنان پرداخت، که قرآن در این مورد می‌فرماید: وَ رَفَعَ أَبَوَیْهِ عَلَی الْعَرْشِ او پدر و مادرش را گرامی داشت و بر تخت نشاند. وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً و همه آنان نیز در گرامیداشت یوسف و سپاس به بارگاه خدا در برابر آن همه موَهَبت و نعمت – که به خاندان یعقوب ارزانی داشته بود – در برابر یوسف، برای خدا سجده سپاس گزاردند. به باور برخی از جمله «قَتادَه» و «زَجّاج» آنان برای یوسف سجده کردند؛ چرا که در آن روزگاران در احترام به بزرگان چنین می کردند و در شریعت آنان نیز این کار ناروا شناخته نشده بود، امّا با فرود قرآن شریف، سجده تنها ویژه خدا اعلان گردید و در احترام به بزرگان به جای سجده، سلام که درود و تحیّت بهشتیان است رواج یافت. امّا به باور «کَلْبی» آنان سجده نکردند بلکه در احترام به یوسف به سان همان چیزی که در میان دیگر ملّت‌ها رسم است که در برابر بزرگان خم می‌شوند، به حالت تعظیم خم شدند. «ابن عبّاس» بر آن است که کار آنان سجده بود، امّا نه برای یوسف بلکه ضمیر در «لَهُ» به خدا برمی گردد و منظور این است که: آنان یوسف را به سان قبله‌ای قرار دادند و در برابر او برای خدا سجده سپاس در برابر آن همه نعمت و موَهَبت به جای آوردند. گفتنی است که این تفسیر از حضرت صادق علیه‌السلام نیز روایت شده است. علی بن ابراهیم در این مورد آورده است که موسی بن محمّد ضمن پرسش‌های گوناگونی از حضرت هادی علیه‌السلام، از جمله از تفسیر آیه مورد بحث پرسید و گفت: سرورم! با این که یعقوب و فرزندانش پیامبر و پیامبر زاده بودند چگونه در برابر یوسف سجده کردند؟ آن گرانمایه عصرها و نسل‌ها فرمود: (صفحه ۶۸۸) «اَمّا سُجُودُ یَعْقُوبَ وَ وُلْدِهِ، فَاِنَّهُ لَمْ یَکُنْ لِیُوسُفَ وَ اِنَّما کانَ مِنْهُمْ طاعَةً لِلّهِ وَ تَحِیَّتُهُ لِیُوسُفَ، کَما اَنَّ السُّجُودَ مِنَ الْمَلائِکَةِ لِآدَمَ کانَ مِنْهُمْ طاعَةً لِلّهِ وَ تَحِیَّةً لِآدَمَ ، فَسَجَدَ یَعْقُوبُ وَ وُلْدُهُ وَ یُوسُفُ مَعَهُمْ شُکْرا لِلّهِ لِاجْتِماعِ شَمْلِهِمْ، اَلَمْ تَرَ اَنَّهُ یَقُولُ فی شُکْرِهِ فی ذلِکَ الْوَقْتِ: رَبِّ قَدْ آتَیْتَنی مِنَ الْمُلْکِ» (... ۱) سجده یعقوب و فرزندانش، برای یوسف نبود بلکه آنان در راه فرمانبرداری خدا و برای او سجده کردند و این سجده در برابر یوسف و به احترام او انجام شد، درست همانگونه که سجده فرشتگان در برابر آدم به احترام او بود، امّا در راه اطاعت خدا و به فرمان او انجام شد؛ از این رو یعقوب و فرزندانش به همراه یوسف همگی سجده سپاس به بارگاه خدا گزاردند که آن نعمت‌ها و موَهَبت‌ها را به آنان ارزانی داشت و آنان را پس از پراکندگی و رنج بسیار، شادمان و خوشحال در یک جا گرد آورد و کارشان را سامان داد. آن گاه آن حضرت افزود: و شاهد این توحید گرایی و یکتاپرستی و سجده شکر آنان برای خدا این است که یوسف در دعای خویش پس از سجده یا در حال سجده رو به بارگاه خدا کرد و نیایشگرانه گفت: رَبِّ قَدْ آتَیْتَنی مِنَ الْمُلْکِ وَ عَلَّمْتَنی مِنْ تَأْویلِ الْأَحادیثِ فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلِیِّی فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ تَوَفَّنی مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنی بِالصّالِحینَ. پروردگارا، تو هستی که به من بهره‌ای بزرگ از فرمانروایی ارزانی داشتی و از دانش تعبیر خواب‌ها به من آموختی. ای پدیدآورنده آسمانها و زمین، تنها تو هستی که در این جهان و جهان دیگر سرپرست منی؛ مرا مسلمان از دنیا بر و مرا به شایستگان پیوند ده! وَ قالَ یا أَبَتِ هذا تَأْویلُ رُءْیایَ مِنْ قَبْلُ و یوسف گفت: ای پدر! این همان تعبیر خواب پیشین من است که پروردگارم آن را تحقق بخشید و راست گردانید قَدْ جَعَلَها رَبِّی حَقًّا که پروردگارم آن را تحقق بخشید و راست گردانید. ۱. تفسیر قُمّی، ج ۱، ص ۳۵۶. (صفحه ۶۸۹) «حَسَن» در این مورد آورده است که: میان خواب یوسف و تعبیر آن هشتاد سال طول کشید. و «عبداللّه بن شَوْذَب» این فاصله را هفتاد سال می‌داند. از «سلمان فارسی» آورده‌اند که این فاصله چهل سال بود. و «کَلْبی» آن را بیست سال می‌نگرد. «ابن اسحاق» این فاصله را هیجده سال می‌داند و می گوید: یوسف با زلیخا پیمان زندگی مشترک بست و خدا از او سه فرزند به وی ارزانی داشت که نام‌هایشان «افرائیم» ، «میشا» و «رحمت» بود که به

همسری «اَیّوب» برگزیده شد و میان رحلت یوسف و بعثت موسی چهار صد سال فاصله بود. وَ قَدْ أَحْسَنَ بی إِذْ أَخْرَجَنی مِنَ السِّجْنِ و به یقین پروردگارم به من احسان و نیکی کرد آن گاه که مرا از زنـدان بیرون آورد. وَ جاءَ بِکُمْ مِنَ الْبَدْوِ و شـما را از آن بیابان به اینجـا آورد؛ چرا کـه بخشـی از خانـدان یعقـوب برای اداره دامهـا و چرانیـدن گوسـفندان خـود در دشـت و صـحرا روزگـار را می‌گذراندند و به خاطر خشکسالی و قحطی همه دامهای خود را از دست دادند و به فقر گرفتار آمدند که خدا بدین وسیله آنان را به مصـر برد و توانگرشان ساخت. یوسف از میان الطاف بسیار خدا بر او، در اینجا از نجات خویش از زندان سخن به میان آورد و از نجات خویش از قعر چاه به لطف خدا، چیزی نگفت و این بدان دلیل است که نخواست شـرمندگی برادران را فراهم آورد و به باور برخی بـدان جهت بود که نجات از زنـدان و روشن شـدن پاکی و پاکدامنی او در افکار عمومی و پایان یافتن رنج و فشار روحی‌اش در زنـدانِ بیداد، برایش مهمتر از هر گرفتاری بود. مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّیْطانُ بَیْنی وَ بَیْنَ إِخْوَتِی آن هم پس از این که شـیطان میان من و برادرانم بـذر تباهی افشاند و صـفا و محبّت خانوادگی ما را از میان برد. «ابن عبّاس» می‌گوید: منظور این است که: پس از این که شیطان به وسیله آفت (صفحه ۶۹۰) حسـد، زندگی ما را تیره و تار ساخت. إِنَّ رَبِّی لَطیفٌ لِما یَشاء به یقین پروردگارم در تدبیر کار بنـدگانش طبق خواست خود، صاحب لطف و مهر است و مشـکلات را برای آنان آسان می‌سازد و به مهر اوست که این همه نعمت برای ما فراهم آمده و شب تیره و سـرد فراق به بامداد روشن و شورانگیز وصال تبدیل شده است. «اَزْهَری» می‌گوید: واژه «لَطیف» از نامهای بلنـد و باعظمت خـداست و نشانگر این واقعیت است که او نسـبت به بنـدگان خویش مهربان است. و به باور پاره‌ای «لَطیف» آن کسی است که خواسته انسان را از سر مهر برآورده می‌سازد و به باور پاره‌ای دیگر، «لَطیف» به مفهوم دانا و عالم به ریزه‌کاریها و جزئیات است. إِنَّهُ هُوَ الْعَلیمُ الْحَکیمُ. چرا که او به همه چیزها دانا و در تـدبیر همه کارها فرزانه است. در کتاب «النُّبُوَّة» از حضـرت باقر علیه‌السـلام آورده‌انـد که فرمود: یعقوب به یوسف گفت: پسـرم! بگو برادرانت با تو چگونه رفتار کردنـد؟ پاسخ داد: پدر جان، مرا در این مورد معـاف دار؛ چرا که نمی‌خواهم شـما و آنـان را نـاراحت بنگرم. یعقوب او را سوگنـد داد که جریان را بیان کنـد. او گفت: پدر جان، پس از دور شدنمان از شما، آنان بدرفتاری را آغاز کردند و با من به خشونت و تندی پرداختند؛ آن گاه مرا بر سر چـاه آوردنـد و از من خواسـتند تـا پیراهنم را از تن درآورم. آنـان را به حرمت و آبروی شـما سوگنـد دادم که لباسم را از بـدنم در نیاورنـد، امّا در برابر مقـاومت من یکی از آنـان چـاقو کشـید و با تهدیـد از من خواست تا پیراهنم را درآورم. یعقوب با شـنیدن این سخن فریادی از پرده دل برآورد و بیهوش شـد و پس از ساعتی به هوش آمـد و از یوسف خواست تا ادامه داسـتان را باز گوید، که یوسف او را به حرمت ابراهیم و اسـماعیل و اسحاق سوگند داد تا او را از بیان رفتار بیدادگرانه آنان معاف دارد. در روایت دیگری آمده است که یوسف گفت: پدر جان، از رفتار آنان با من (صـفحه ۶۹۱) مپرس، بلکه از مهر و لطف خـدا با من جویا شو تا بگویم به من چه نیکی‌هـا کرد! و چه نعمت‌هـا ارزانی داشت. «ابوحمزه» آورده است: یعقوب هنگامی که به مصـر آمـد یکصـد و سی سال داشت، هفـده سـال دیگر در آنجـا زیست و در یکصـد و چهـل و هفت سـالگی جهان را بـدرود گفت؛ او را در تابوتی که از چوب «سـاج» سـاخته شـده بود قرار دادنـد و به بیت‌المقـدس بردنـد. در روز ورود پیکر پـاک او به آن شـهر، برادرش «عیصو» نیز جهان را بـدرود گفت و هر دو تن را در یک آرامگاه و یک قبر قرار دادند. آن دو برادر با هم ولادت یافتند و با هم جهان را بدرود گفتند و در یـک آرامگاه به خاک سپرده شدنـد و سن هر دو به هنگام مرگ یکصـد و چهل و هفت سال بود. یوسف پس از به خاکسپاری پیکر پاک پدر طبق وصـیت او به مصـر بازآمد و بیست و سه سال دیگر زیست. او نخستین رسول بنی‌اسـرائیل بود و به هنگام مرگ، وصـیت کرد تا او را در کنار پدرش به خاک سـپارند. پاره‌ای بر آنند که پیکر پاک او را در مصر به خاک سپردند و حضرت موسی پس از مـدتی بـدن او را به بیت المقـدس و به آرامگاه پدرش یعقوب انتقال داد. و نیز در کتاب «النُّبُوَّة» از «محمّد بن مُسْلِم» روایت شـده است که: از حضـرت بـاقر علیه‌السـلام پرسـیدم: سـرورم یعقوب چنـد سـال در مصـر به همراه یوسف زیست؟ فرمود: دو سـال. پرسـیدم: در آن زمـان کـدامین این دو بزرگوار حجّت خـدا در روی زمین بود؟ فرمود: یعقوب حجّت خـدا بود و یوسف فرمانروای

عادل و آسمانی. آن گاه افزود هنگامی که یعقوب جهان را بدرود گفت، پیکر او را در تابوتی به بیت المقدس آوردند و در آنجا به خاک سپردند و پس از او حجّت خدا یوسف بود. پرسیدم: آیا یوسف به رسالت نیز برگزیده شد؟ فرمود: آری، آیا این آیه را نخوانده‌ای که می‌فرماید: وَ لَقَدْ جاءَکُمْ یُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَیِّناتِ (... ۱) و به یقین یوسف پیش از این برای شما دلیل‌های روشن و روشنگری آورد، امّا از آنچه او برایتان آورده بود همواره در تردید بودید تا آن گاه که جهان را بدرود ۱. سوره مُؤمِن، آیه ۳۴. (صفحه ۶۹۲) گفت، گفتید: خدا پس از او هرگز پیامبری بر نخواهد انگیخت. و نیز در همان کتاب از حضرت صادق علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: یوسف به هنگام رفتن به زندان دوازده سال داشت و هیجده سال هم در زندان بیداد ماند و پس از آزادی از زندان نیز هشتاد سال در مصر زیست و در یکصد و ده سالگی جهان را بدرود گفت. (صفحه ۶۹۳)

۱۶۰. «رَبِّ قَدْ آتَیْتَنی مِنَ ...

آیه

«رَبِّ قَدْ آتَیْتَنی مِنَ الْمُلْکِ وَ عَلَّمْتَنی مِنْ تَأْویلِ الْأَحادیثِ فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلِیِّی فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ تَوَفَّنی مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنی بِالصَّالِحینَ»

ترجمه

پروردگارا! بخش (عظیمی) از حکومت به من بخشیدی و مرا از علم تعبیر خواب‌ها آگاه ساختی، تویی آفریننده آسمانها و زمین و تو سرپرست من در دنیا و آخرت هستی، مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق فرما. (۱۰۱ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

یعنی من دوام ملک و بقاء حکومت و زندگی مادی‌ام را از تو تقاضا نمی‌کنم که اینها همه فانی‌اند و فقط دورنمای دل‌انگیزی دارند، بلکه از تو این می‌خواهم که عاقبت و پایان کارم به خیر باشد و با ایمان و تسلیم در راه تو و برای تو جان دهم و در صف صالحان و شایستگان و دوستان با اخلاصت قرار گیرم، مهم برای من اینها است.

اهمیت مقام علم

بار دیگر یوسف در پایان کار خویش مجددا روی مسأله علم تعبیر خواب تکیه می‌کند و در کنار آن حکومت بزرگ و بی‌منازع، این علم ظاهرا ساده را قرار می‌دهد که بیانگر تأکید هر چه بیشتر، روی اهمیت و تأثیر علم و دانش است هر چند علم و دانش ساده‌ای باشد و می‌گوید: «رَبِّ قَدْ آتَیْتَنی مِنَ الْمُلْکِ وَ عَلَّمْتَنی مِنْ تَأْویلِ الْأَحادیثِ».

پایان خیر

انسان در طول عمر خود، ممکن است دگرگونی‌های فراوانی پیدا کند، ولی مسلما صفحات آخر زندگانی او از همه سرنوشت‌سازتر است، چرا که دفتر عمر با آن پایان می‌گیرد و قضاوت نهایی به آن بسته است، لذا مردم باایمان و هوشیار همیشه از خدا می‌خواهند که این صفحات عمرشان نورانی و درخشان باشد و یوسف هم در اینجا از خدا همین را می‌خواهد، می‌گوید: «تَوَفَّنی مُسْلِماً وَ

أَلْحِقْنی بِالصَّالِحینَ: مرا با ایمان از دنیا ببر و در زمره صالحان قرار ده». معنای این سخن، تقاضای مرگ از خدا نیست، (صفحه ۶۹۴) آنچنان که ابن عباس گمان کرده و گفته است: هیچ پیامبری از خدا تقاضای مرگ نکرد، جز یوسف که به هنگام فراهم آمدن تمام اسباب حکومتش، عشق و علاقه به پروردگار در جانش شعله‌ور شده و آرزوی ملاقات پروردگار کرد، بلکه تقاضای یوسف تنها تقاضای شرط و حالت بوده است، یعنی تقاضا کرده است که به هنگام مرگ دارای ایمان و اسلام باشد، همانگونه که ابراهیم و یعقوب نیز این توصیه را به فرزندانشان کردند و گفتند: «فَلا تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ: فرزندان! بکوشید که به هنگام از دنیا رفتن باایمان و تسلیم در برابر فرمان خدا باشید» (۱۳۲ / بقره).

بازگو نکردن سرگذشت برای پدر

در روایتی از امام صادق می‌خوانیم: هنگامی که یعقوب به دیدار یوسف رسید به او گفت: فرزندم دلم می‌خواهد بدانم برادران با تو دقیقا چه کردند. یوسف از پدر تقاضا کرد که از این امر صرف نظر کند، ولی یعقوب او را سوگند داد که شرح دهد. یوسف گوشه‌ای از ماجرا را برای پدر بیان کرد تا آن جا که گفت: برادران مرا گرفتند و بر سر چاه نشاندند و به من فرمان دادند، پیراهنت را بیرون بیاور، من به آنها گفتم شما را به احترام پدرم یعقوب سوگند می‌دهم که پیراهن از تن من بیرون نیاورید و مرا برهنه نسازید، یکی از آنها کاردی که با خود داشت برکشید و فریاد زد پیراهنت را بکن ... با شنیدن این جمله، یعقوب طاقت نیاورد، صیحه‌ای زد و بیهوش شد و هنگامی که به هوش آمد از فرزند خواست که سخن خود را ادامه دهد، اما یوسف گفت: تو را به خدای ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، سوگند که مرا از این کار معاف داری، یعقوب که این جمله را شنید صرف نظر کرد. (۱) و این نشان می‌دهد که یوسف به هیچ وجه علاقه نداشت، گذشته تلخ را در خاطر خود با پدرش تجدید کند، هر چند حس کنجکاوی یعقوب را آرام نمی‌گذاشت. ***** ۱- «مجمع البیان» ، جلد ۵، صفحه ۲۶۵. (صفحه ۶۹۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

دعای حضرت یوسف علیه‌السلام

خدای پرمهر پس از اینکه نعمت‌های گوناگون این جهان را به یوسف ارزانی داشت و شب تیره فراق را برایش به بامداد روشن وصال پیوند داد و خاندانش را بر گردش آورد و با تحقّق بخشیدن آن رؤیای شگفت‌انگیز، او را به فرمانروایی و رسالت اوج بخشید، آن بزرگوار به ارزش‌های این جهان بسنده نکرد و ضمن بهره‌وری عادلانه و شایسته از قدرت و امکانات این جهان، همه را وسیله رسیدن به نعمت‌های جاودانه و فنا ناپذیر آن جهان و رسیدن به مقام قرب نمود و در عشق بهشت پرطراوت و زیبای خدا لحظه‌ای نیاسود و در آرزوی مرگ پرافتخار و اوج گرفتن به مقام قرب و پیوند با شایسته کرداران زیست، به گونه‌ای که به بیان برخی، هیچ پیامبری پیش از او چنین آرزویی ننمود و چنین دعایی نکرد و چنین خواسته‌ای از بارگاه خدا نخواست. او دست‌ها را نیایشگرانه به سوی آسمان می‌گشود که: رَبِّ قَدْ آتَیْتَنی مِنَ الْمُلْکِ پروردگارا، مقام والای رسالت و نیز فرمانروایی مصر را به من ارزانی داشتی، وَ عَلَّمْتَنی مِنْ تَأْویلِ الْأَحادیثِ و دانش تعبیر خواب را به من آموختی. فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ هان ای پدیدآورده آسمانها و زمین! و ای تویی که آنها را بدون هیچ سابقه و نشانی پدید آوردی؛ أَنْتَ وَلِیِّی فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ تو هستی که سرپرست و تدبیرگر امور و نگهبان من در این جهان و جهان دیگر می‌باشی؛ تَوَفَّنی مُسْلِماً مرا مسلمان راستین از دنیا بر. «ابن عبّاس» می‌گوید: هیچ پیامبری جز یوسف آرزوی مرگ و شتاب در آن نکرد، (صفحه ۶۹۶) تنها او بود که وقتی پیروزی و سرفرازیش به او ج خود رسید و افزون بر نعمت رسالت و نبوت و ارزش های والای معنوی، فرمانروایی پر اقتدار او سامان یافت و استوار گردید، در شوق

دیـدار پروردگارش آرزوی مرگ نمود. و پاره‌ای بر آننـد که مفهوم این جمله آن است که: پروردگارا مرا تا هنگامه مرگ بر ایمان و اسـلام ثابت‌قـدم گردان و مرا بـا اسـلام و ایمانی راستین از این دنیا ببر. وَ أَلْحِقْنی بِالصَّالِحِینَ. و مرا به شایسـته کرداران راستین که پیامبران، امامان معصوم و رهروان واقعی آنان باشـند ملحق فرما! برخی در این مورد آورده‌انـد که: پس از آنکه به مهر و لطف خدا، شب تیره و تـار فراق یوسف، به سپیـده‌دم وصـال تبـدیل شـد و خـدا خانـدان یعقوب را به مصـر آورد، آن حضـرت از بارگـاه خـدا خواست تـا او را بـا پـدران شایسته کردارش در بهشت گرد آورد؛ از این رو این دعـا را کرد که: پروردگـارا مرا در پـاداش و ثواب هم‌ردیـف و هم‌درجه آنـان قرار ده! و برخی دیگر آورده‌انـد که: یوسـف پس از رحلت، در تـابوتی از سـنگ مرمر در میـان نیـل به خاک سپرده شد؛ چرا که پس از رحلت او در میان مردم در مورد مکان به خاکسپاری او کشمکش پدید آمد و هر گروه و جمعیتی بر آن شدند تا او را در شهر و دیار، یا کوچه و خیابان خویش به خاک سپارند و از برکت پیکر پاک او برای همیشه بهره‌ور گردند؛ از این رو پس از صـلاح اندیشی بسیار، بر آن شدند تا او را در میان نیل به خاک سپارند تا بدین وسیله آب روانِ با گذشتن از روی تابوت او به همه شهر برسد و همه مردم در بهره‌وری از برکت پیکر پاک او برابر باشند و این قبر همچنان در رود نیل بود تا به وسیله موسی به بیت‌المقدّس برده شد. (صفحه ۶۹۷)

۱۶۱. «ذلِکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیْبِ ...

آیه

«ذلِکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیْبِ نُوحیهِ إِلَیْکَ وَ ما کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ یَمْکُرُونَ»

ترجمه

این از خبرهـای غیب است که به تو وحی می‌فرستیم، تو (هرگز) نزد آنهـا نبودی، هنگـامی که تصـمیم گرفتنـد و نقشه می‌کشیـدند. (۱۰۲ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این ریزه‌کاری‌ها را تنها خـدا می‌داند و یا کسـی که در آن جا حضور داشـته باشد و چون تو در آن جا حضور نداشتی، بنابراین تنها وحی الهی است که اینگـونه خبرهـا را در اختیـار تو گـذارده است و از اینجـا روشن می‌شود داسـتان یوسف گرچه در تورات آمـده است و قاعـدتا کم و بیش در محیـط حجـاز، اطلاعاتی از آن داشـته‌اند، ولی هرگز تمام ماجرا به طور دقیق و با تمام ریزه کاری‌ها و جزئیاتش، حتی آن چه در مجالس خصوصی گذشته، بدون هرگونه اضافه و خالی از هر خرافه شناخته نشده بود.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مـورد بحث که پایـان‌بخش سـرگذشت درس آمـوز یوسف است، قرآن روی سـخن را به پیـامبر گرامی صـلی الله علیه و آله می‌نماید و می‌فرماید: ذلِکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَیْبِ نُوحیهِ إِلَیْکَ هان ای پیامبر! این سـرگذشت درس‌آموز یوسف از خبرهای غیبی است که آن را به وسـیله فرشـته وحی بر تو وحی می‌فرستیم تا آن را بر مردم خویش بخوانی و آنان را بیاگاهانی و نیز دلیل روشنی بر درستی رسالت تو و معجزه‌ای مانـدگار بر حقانیت دعوت تو باشد. وَ ما کُنْتَ لَدَیْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ یَمْکُرُونَ و تو ای پیامبر! آن گاه که فرزنـدان یعقوب در کار یوسف همدست و همداسـتان می‌شدند تا او را به چاه بیندازند و زمانی که بر ضد او نقشه می‌کشیـدند،

نزد آنان نبودی.

پرتوی از آیات

اشاره

(صفحه ۶۹۸) از آیات چند گانه‌ای که گذشت این نکات ارزشمند نیز دریافت می گردد که بسیار درخور تعمّق است:

۱ درس بزرگی و بزرگواری

نخست این که قهرمان بهترین داستانها با همه خشونت و بی‌رحمی و بیدادی که از سوی برادران بر او رفت، افزون بر آن همه نیکی و بزرگواری و گذشت، دو کار شگرف دیگر انجام داد: الف: برای زدودن شرمندگی آنان در آغازین لحظات معرفی خویش، گناه آنان را به گردن جوانی و نادانی دوران جوانی گذاشت نه خود آنان و فرمود: هَلْ عَلِمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخيهِ إِذْ أَنْتُمْ جاهِلُونَ ب: و در هنگام گرد آمدن خاندان یعقوب بر گرد خورشید وجود او، گناه را به شیطان که عامل درجه چندم بود نسبت داد و فرمود: مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطانُ بَيْني وَ بَيْنَ إِخْوَتي ، پس از این که شیطان میان من و برادرانم بذر تباهی افشاند ... و بدین وسیله راه دفاع و عذرخواهی را نیز به آنان آموخت.

۲ حق‌شناسی

بسیارند کسانی که پس از احساس قدرت و پیروزی چنان سرمست و مغرور می گردند که همه موفقیّت‌ها و پیروزی‌ها و کامیابی‌ها را به حساب خویش مصادره می کنند و دیگر نه برای خدا حسابی باز می کنند و نه خلق او، امّا قهرمان بهترین داستانها این درس حق‌شناسی را داد که همه پیروزی‌ها و موفقیّت‌ها و سرفرازی‌ها به لطف او و در پرتو رعایت سنّت‌ها و مقررات اوست و او سرچشمه قدرت‌ها، پیروزی‌ها، کامیابی‌ها و شکوه‌هاست؛ رَبِّ قَدْ آتَيْتَني ... ۱. مترجم. (صفحه ۶۹۹)

۳ باید نعمت‌های جاودانه را دریافت

آن گرانمایه تاریخ پس از آن همه رنج و گرفتاری، سرانجام به اوج سرفرازی پرکشید؛ از سویی از زندان ستم آزاد شد و از دگر سو از زندان اتّهام؛ از طرفی محبوب دل‌های مردم محروم گردید و از دگر سو مورد لطف خدا و به رسالت برگزیده شد. امّا در همان اوج پیروزی و برخورداری از نعمت‌ها که همه را مغرور می‌سازد و دچار آفت غفلت می کند، او هماره به یاد خدا و سرای آخرت بود و این درس را داد که باید نعمت‌های جاودانه را دریافت و به یاد مرگ شرافتمندانه بود و درست عمل کرد و از بیداد در حق مردم برحذر بود؛ تَوَفَّني مُسْلِماً...

۴ نعمت گران امنیّت

از حقوق اساسی انسانی حقّ امنیّت است: حقّ امنیّت جسم و جان، امنیّت حیثیّت و کرامت بشری، امنیّت اندیشه و عقیده و فکر مترقّی، امنیّت اجتماعی، سیاسی، قضایی، فرهنگی، شغلی، اقتصادی ...، امنیّت خانه و مسکن و سرانجام امنیّت در دیگر شئون و جلوه‌های حیات در قلمرو عدالت و آزادی و حقوق بشر. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نِعْمَتانِ مَجْهُولَتانِ الصِّحَّةُ وَ الْامانُ.» (۱) دو نعمت گرانمایه‌اند که ارزش و منزلت آنها ناشناخته است: یکی امنیّت جسم از آفت‌ها و بیماری‌ها و دیگر امنیّت فردی و

اجتماعی و روانی و ... در کران تا کران زندگی از بیداد تجاوزگران و خشونت کیشان و خودکامگان و انحصارگران قدرت و امکانات جامعه‌ها. و فرمود: «اَلْأَمْنُ وَ الْعافِیَهُ نِعْمَتانِ مَغْبُونٌ فیهِما کَثیرٌ مِنَ النّاسِ.» (۲) دو نعمت سلامتی و امنیّت، دو سرمایه گرانبها هستند که بسیاری از مردم در مورد آنها زیانکار و از آنها بی‌بهره‌اند. ۱. نَهْجُ الْفَصاحَهُ، ص ۲۲۴. ۲. نَهْجُ الْفَصاحَهُ، ص ۲۱۶. (صفحه ۷۰۰) و آیات مورد بحث نشان می‌دهد که قهرمان بهترین و زیباترین داستانها، از میان همه نعمت‌هایی که به مردم هدیه کرد، نعمت امنیّت بود که فرمود: به قلمرو حکومت شایسته سالار، کمال‌جو، نقدپذیر من وارد شوید که به خواست خدا در امنیّت کامل خواهید بود. اُدْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شاءَ اللّهُ آمِنِینَ. و بدین سان این درس را می‌دهد که حکومت و پیشوایی، در خور آن است که امنیّت و آزادی و آسایش و سعادت مردم را تأمین کند و حقوق بشر را برای همگان تضمین نماید و افکار و اندیشه‌های مترقی و کمال‌جو را قانع سازد، نه اینکه با ابزارهای مرئی و نامرئی و سلطه و سر کوب همه چیز و همه کس، این نعمت‌ها و موهبت‌های بی‌نظیر و بی‌بدیل را از آنان سلب نماید و راه پیشرفت را بر روی جامعه ببندد و انبوهی شعارهای دروغین و عوام پسند تولید و چاپلوسان و تاریک اندیشان را جذب کند. (۱) ۱. مترجم. (صفحه ۷۰۱)

۱۶۲. «وَ ما أَکْثَرُ النَّاسِ ...

آیه

«وَ ما أَکْثَرُ النَّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِینَ»

ترجمه

و بیشتر مردم، هر چند اصرار داشته باشی، ایمان نمی‌آورند. (۱۰۳ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

تعبیر به «حَرَص» دلیل بر علاقه و ولع شدید پیامبر صلی الله علیه و آله به ایمان مردم بود، ولی چه سود، تنها اصرار و ولع او کافی نبود، قابلیت زمینه‌ها نیز شرط است. جایی که فرزندان یعقوب که در خانه وحی و نبوت بزرگ شدند، این چنین گرفتار طوفان‌های هوا و هوس می‌شوند، تا آن جا که می‌خواهند برادر خویش را نابود کنند چگونه می‌توان انتظار داشت که همه مردم، بر دیو هوس و غول شهوت چیره شوند و یکباره همگی به طور کامل رو به سوی خدا آورند؟ این جمله ضمنا یک نوع دلداری و تسلّی خاطر برای پیامبر است که او، هرگز از اصرار مردم بر کفر و گناه، خسته و مأیوس نشود و از کمی همسفران در این راه ملول نگردد، چنان که در آیات دیگر قرآن نیز می‌خوانیم: «لَعَلَّکَ باخِعٌ نَفْسَکَ عَلی آثارِهِمْ إِنْ لَمْ یُؤْمِنُوا بِهذَا الْحَدیثِ أَسَفاً: ای پیامبر گویی می‌خواهی به خاطر ایمان نیاوردن آنها به این قرآن جان خود را از شدت تأسف از دست بدهی» (۶ / کهف).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

حِرْص: جستجوی چیزی با تلاش و سخت‌کوشی.

آفت شرک در میان مدّعیان اسلام و ایمان

در آیات گذشته این نکته ترسیم گردید که اگر مردم به راستی در نشانه‌های قدرت خدا و معجزه‌های پیامبران بیندیشند، حق را می‌شناسند و می‌پذیرند، امّا دلیل حق ناپذیری و گمراهی گمراهان در این است که در این نشانه‌ها و معجزه‌ها خردمندانه نمی‌نگرند و در آنها درست نمی‌اندیشند. اینک روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نموده و می‌فرماید: ای پیامبر! هم خدا دلیل‌های روشن و نشانه‌ها و برهان‌های (صفحه ۷۰۲) روشنگر برای هدایت آنان قرار داد و هم تو در دعوت آنان تلاش و کوشش بسیار کردی، حجّت از این سو تمام است ولی بیشتر مردم هر چند در ارشاد و دعوت آنان سختکوش باشی ایمان نخواهند آورد؛ (صفحه ۷۰۳)

۱۶۳. «وَ ما تَسْئَلُهُمْ عَلَيْهِ ...

آیه

«وَ ما تَسْئَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِكْرٌ لِلْعالَمينَ»

ترجمه

و تو (هرگز) از آنها پاداشی مطالبه نمی‌کنی، او نیست مگر تذکری برای جهانیان. (۱۰۴ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اینها در واقع هیچگونه عذر و بهانه‌ای برای عدم پذیرش دعوت تو ندارند، زیرا علاوه بر این که نشانه‌های حق در آن روشن است، «تو هرگز از آنها اجر و پاداشی در برابر آن نخواسته‌ای» که آن را بهانه مخالفت نمایند. «این دعوتی است عمومی و همگانی و تذکری است برای جهانیان» و سفره گسترده‌ای است برای عام و خاص و تمام انسانها.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

وَ ما تَسْئَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْر تو هرگز بر این پیام‌رسانی و دعوت به سوی حق و عدالت، از آنان پاداشی نخواسته‌ای که گرانی آن و زیانی که از این راه ممکن است احساس کنند، آنان را از پذیرش پیام خدا بازدارد. إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِكْرٌ لِلْعالَمينَ و این قرآن جز اندرزی برای جهانیان نیست و تو تنها برای نویدرسانی و هشدار آنان آمده‌ای. (صفحه ۷۰۴)

۱۶۴. «وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ ...

آیه

«وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْها وَ هُمْ عَنْها مُعْرِضُونَ»

ترجمه

و چه بسیار نشانه‌ای (از خدا) در آسمانها و زمین وجود دارد که آنها از کنارش می‌گذرند و از آن روی می‌گردانند. (۱۰۵ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

همین حوادثی را که همه روز بـا چشم خود می‌نگرنـد: خورشـید صـبحگاهان سـر از افق مشـرق برمی‌دارد و اشـعه طلایی خود را بر کوه‌هـا و دره‌هـا و صـحراها و دریاها می‌باشـد و شامگاهان در افق مغرب فرو می‌رود و پرده سـنگین و سـیاه شب برهمه جا می‌افتـد. اسـرار این نظـام شـگرف، این طلوع و غروب، این غوغـای حیـات و زنـدگی در گیاهـان، پرنـدگان، حشـرات و انسانها و این زمزمه جویباران، این همهمه نسیم و این همه نقش عجب که بر در و دیوار وجود است، به انـدازه‌ای آشـکار می‌باشـد که هر که در آنها و خالقیتش نیندیشـد، همچنان نقش بود بر دیوار. بنابراین اگر به آیات قرآن که بر تو نازل می‌شود، ایمان نیاورنـد تعجب نکن چرا که آنها به آیات آفرینش و خلقت که از هر سو آنان را احاطه کرده نیز ایمان نیاورده‌اند. (صفحه ۷۰۵)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث به دلیـل گمراهی و نگون‌بختی آنـان پرداخته و می‌فرمایـد: چه بسـیار نشانه‌ها و دلیل و برهان‌هایی که در کران تا کران آسـمانها و زمین به یکتایی و قدرت بی‌کران خدا گواهی می‌دهند و چه بسـیار پدیده‌های شـگفت‌انگیزی چون خورشـید، ماه، ستارگان، کوه‌های سـر به آسـمان ساییده، درختان و گیاهان گوناگون و سـرنوشت عبرت‌انگیز جامعه و تمدن‌های گذشته و آثار بر جـای مانـده از آنـان که این تیره‌بختان را به سوی حق راه می‌نماینـد و اینان بر آنها می‌گذرنـد و از نزدیک به آنها می‌نگرنـد، امّا از تفکّر درست و اندیشه صـحیح در آنها و شناخت پدیدآورنده هستی رویگردانند. آری، آنان نه تنها به کتاب وحی نمی‌اندیشند و به آن ایمان نمی‌آورند که در کتاب آفرینش نیز تفکّر نمی‌کنند و به آفریدگار این همه شگفتی‌ها ایمان نمی‌آورند. (صفحه ۷۰۶)

۱۶۵. «وَ ما یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ ...

آیه

«وَ ما یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلاَّ وَ هُمْ مُشْرِکُونَ»

ترجمه

و اکثر آنها که مدّعی ایمان به خدا هستند مشرکند. (۱۰۶/یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

ایمان اکثر مردم آمیخته با شرک است

ممکن است خودشان چنین تصور کنند که مؤمنان خالصـی هسـتند، ولی رگه‌های شـرک در افکار و گفتار و کردارشان غالبا وجود دارد. به همین دلیـل در روایـات اسـلامی می‌خوانیم که امـام صـادق فرمود: «اَلشِّرْکُ اَخْفی مِنْ دَبیبِ النَّمْـلِ: شـرک در اعمال انسان مخفی‌تر است از حرکت مورچه». (۱) و یا می‌خوانیم: «اِنَّ اَخْوَفَ ما اَخافُ عَلَیْکُمُ الشِّرْکُ الْاَصْغَرُ قالُوا وَ مَا الشِّرْکُ الْاَصْغَرُ یا رَسُولَ اللّهِ؟ قالَ الرِّیا، یَقُولُ اللّهُ تَعالی یَوْمَ الْقِیامَـۀِ اذا جاءَ النّاسُ بِاَعْمالِهِم اذْهَبُوا اِلَی الَّذینَ کُنْتُمْ تُرائُونَ فِی الدُّنْیا، فَانْظُرُوا هَلْ تَجِدُونَ عِنْدَهُمْ مِنْ جَزاءٍ: خطرناک‌ترین چیزی که از آن بر شـما می‌ترسم، شـرک اصغر است، اصحاب گفتند: شرک اصغر چیست ای رسول خدا؟ فرمود: ریاکاری، روز قیامت هنگامی که مردم با اعمال خود در پیشگاه خدا حاضر می‌شوند، پروردگار با آنها که در دنیا ریا کردند

می‌فرمایـد: به سـراغ کسانی که به خاطر آنها ریا کردیـد بروید، ببینید پاداشـی نزد آنها می‌یابید». (۲) از امام باقر در تفسـیر آیه فوق نقل شده که فرمود: «شِرْکُ طاعَةٍ وَ لَيْسَ شِرْکُ عِبادَةٍ وَ الْمَعاصِی الَّتی یَرْتَکِبُونَ وَ هِیَ شِرْکُ طاعَةٍ اَطاعُوا فیهَا الشَّیْطانَ فَاَشْرَکُوا بِاللّٰهِ فِی الطّاعَةِ لِغَیْرِه: منظور از این آیه شـرک در اطـاعت است نه شـرک عبـادت و گناهانی که مردم مرتکب می‌شونـد، شـرک اطاعت است، چرا که در آن اطـاعت شـیطان می‌کننـد و به خـاطر این عمل برای خـدا شـریکی در اطاعت قائل می‌شونـد». (۳) در بعضـی از روایات دیگر می‌خوانیم که منظور «شـرک نعمت» است به این معنی که موهبتی از خداونـد به انسان برسـد و بگویـد: این موهبت از نـاحیه فلاـن کس به من رسـیده اگر او نبود من می‌مردم و یا زنـدگانیم بر باد می‌رفت و بیچاره می‌شـدم. (۴) در *****۱- «سفینة البحار» ، جلد ۱، صفحه ۶۹۷. ۲- «تفسیر فی ظلال» ، جلد ۵، صفحه ۵۳. ۳ و ۴ «نور الثقلین» ، جلد ۲، صفحه ۴۷۵ و «اصول کافی» ، جلد ۲ صفحه ۲۹۲. (صفحه ۷۰۷) اینجا غیر خدا را شـریک خدا در بخشیدن روزی و مواهب شمرده است. خلاصه این که منظور از شرک در آیه فوق کفر و انکار خدا و بت‌پرستی به صورت رسمی نیست (چنان که از امام علی بن موسی الرضا نقل شده که فرمود: «شِرْکٌ لا یَبْلُغُ بِهِ الْکُفْرَ» یعنی «شرکی که به حد کفر نمی‌رسد» ولی شرک به معنی وسیع کلمه، همه اینها را شامل می‌شود).

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در ادامه سـخن در این مورد می‌فرمایـد: و تازه بیشتر آنان هم که از توحیـد گرایی و یکتاپرستی دم می‌زنند، ایمان صاف و خالصانه نمی‌آورند، بلکه ایمانشان به گونه‌ای به شـرک آلوده است و در همه ابعاد، توحیدگرا و یکتاپرست نیسـتند. در تفسیر این آیه شریفه دیدگاه‌ها متفاوت است: ۱ به بـاور «جُبّائی» و «ابن عبّاس» این آیه درباره شـرک‌گرایان قریش است که از یک سو اقرار داشـتند که زندگی و مرگ آنان به دست خداست، امّا از دگر سو بت‌ها را می‌پرستیدند؛ از یک طرف می‌گفتند: این آفریدگار هستی است که روزی دهنـده مـاست و مـا او را می‌پرستیم، امّـا از طرف دیگر بت‌هـای گونـاگون را معبود خویش می‌ساختنـد و آیه شـریفه آنان را نکوهش می‌کند. ۲ امّـا به بـاور «ضَـحّاک» آیه شـریفه در مورد شـرک‌گرایان عرب فرود آمـده است؛ چرا که وقتی از آنان پرسـش می‌شـد که آفریـدگار آسـمانها و زمین کیست؟ و چه کسـی باران را از آسـمان فرو می‌فرسـتد؟ در پاسـخ می‌گفتنـد: خدا، امّا با این وصف شـرک می‌ورزیدنـد و در طواف خویش بر گرد کعبه می‌گفتنـد: لَبَّیْکَ لا شَـریکَ لَکَ اِلّاٰ شَـریکا هُوَ لَکَ تَمْلِکُهُ وَ ما مَلَکَ. لبیـک، ای آفریـدگار هستی تو جز آن همتا و شـریکی را که خود او و هستیِ (صـفحه ۷۰۸) او را نیز مالک هستی، شـریک دیگری نداری. ۳ از دیـدگاه «حَسَن» منظور از این شـرک‌گرایان اهـل کتـاب می‌باشـند که به خـدا و روز رسـتاخیز و تورات و انجیـل ایمان آورده بودند، امّا به خاطر انکار قرآن و آخرین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شرک ورزیدند. این دیدگاه و دیدگاه دوّم از حضرت صادق علیه‌السـلام نیز روایت شده است. ۴ و از دیـدگاه «بَلْخی» منظور نفاق‌گرایاننـد که به زبـان و ظاهر ایمان آورده بودنـد، امّا در نهان شـرک می‌ورزیدند. ۵ «ابن عبّـاس» می‌گویـد: منظور کسـانی هسـتند که در وصف خـدای یکتا ذات پاک و بلنـدمرتبه او را به مخلوق تشبیه می‌کردنـد. اینان در آغاز ایمان می‌آوردنـد و خداپرست می‌نمودند، امّا در وصف آفریدگار یکتا و بی‌همتای هستی او را به گـونه‌ای وصف می‌کردنـد که سـر از شـرک درمی‌آوردنـد. ۶ از حضـرت بـاقر علیه‌السـلام آورده‌انـد که فرمـود: منظور از این شرک‌گرایی، شـرک در فرمانبرداری است نه در پرسـتش. «اِنَّ الْمُرادَ بِالْاِشْـراکِ شِرْکُ الطّاعَةِ لا شِرْکُ الْعِبَادَةِ» (... ۱) چرا که آنان در دسـت یازیـدن بـه گناهـانی کـه خـدا بر انجـام آنهـا آتش را مقرّر فرمـوده اسـت، از شـیطان پیروی می‌کننـد و به همین دلیـل در فرمانبرداری از خـدا دچار شـرک شده‌انـد و نه در پرسـتش او که جز او را نمی‌پرسـتند. از حضـرت صادق علیه‌السـلام آورده‌انـد که فرمود: «اِنَّ قَوْلَ الرَّجُلِ لَوْلاـ فُلانٌ لَهَلَکْتُ، وَ لَوْلاـ فُلانٌ لَضاعَ عَیالی، جَعَلَ لِلّٰهِ شَـریکا فی مُلْکِهِ یَرْزُقُهُ وَ یَـدفَعُ عَنهُ.» (۲) هنگامی که فردی می‌گویـد: اگر فلان کس نبود، من نابود می‌شـدم و یا اگر فلان شخصـیّت نبود خانواده‌ام نابود می‌شـد، این شـرک ورزیدن و برای خدا در روزی رسانی و نگهبانی و دفع بلاها و گرفتاری‌ها شـریک و همتا گرفتن است. از آن حضـرت پرسـیدند، این جمله که

کسی بگوید: اگر خدا به برکت وجود فلان کس بر من منّت ننهاده بود، نابود می‌شدم، چگونه است؟! آن بزرگوار پاسخ داد که این اندیشه و ۱. تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۹۸؛ تفسیر قُمّی، ج ۱، ص ۳۵۸. ۲. تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۲۰۰. (صفحه ۷۰۹) گفتار مانعی ندارد. فَقیلَ لَهُ: لَوْ قالَ: لَوْلا اَنْ مَنَّ اللّهُ عَلَیَّ بِفُلانٍ لَهَلَکْتُ؟ فَقالَ: لا بَأْسَ بِهذا. (۱) و در روایت دیگری از دو امام راستین حضرت باقر و صادق علیهم‌السلام آمده است که منظور، شرک در نعمت‌هایی است که خداوند داده است. «اِنَّهُ شِرْکُ النِّعَمِ.» از حضرت رضا علیه‌السلام آورده‌اند که فرمود: «اِنَّهُ شِرْکٌ لا یَبْلُغُ بِهِ الْکُفْرُ.» (۲) منظور از آن، شرک و بیدادی است که انسان را تا مرز کفر و انکار خدا نمی‌کشاند. ۱. تفسیر عَیّاشی، ج ۲، ص ۲۰۰. ۲. تفسیر عیّاشی، ج ۲، ص ۱۹۹. (صفحه ۷۱۰)

۱۶۶. «أَ فَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِیَهُمْ ...

آیه

«أَ فَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِیَهُمْ غاشِیَةٌ مِنْ عَذابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِیَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ»

ترجمه

آیا از این ایمن هستند که عذاب فراگیری از ناحیه خدا به سراغ آنها بیاید یا ساعت رستاخیز ناگهان فرا رسد در حالی که آنها متوجه نیستند. (۱۰۷ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

«غاشِیَه» به معنی «پوشنده» و «پوشش» است و از جمله به پارچه بزرگ که روی زین اسب می‌اندازند و آن را می‌پوشاند، غاشیه گفته می‌شود و منظور در اینجا بلاـ و مجازاتی است که همه بدکاران را فرا می‌گیرد. منظور از «ساعَهْ» قیامت است چنان که در بسیاری دیگر از آیات قرآن به همین معنی آمده است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

غاشِیَهْ: پوشاننده. بَغْتَةً: ناگهانی. در ادامه سخن به آنان هشدار می‌دهد که: آیا این شرک‌گرایان و کافران از این که عذاب فراگیری از جانب خدا به سراغ آنان بیاید، یا رستاخیز در حالی که آنان نمی‌فهمند و در نمی‌یابند به ناگاه به آنان در رسد، احساس امنیّت می‌کنند؟! «مُجاهِد» در این مورد می‌گوید: منظور آیه شریفه عذاب ریشه‌کن کننده و نابودساز است و به باور «ضَحّاک» منظور صاعقه‌ها و عذاب‌های کوبنده است. «ابن عبّاس» آورده است که: هنگامی که مردم در کوچه و بازار سرگرم داد و ستد هستند، خروش سهمگین آسمانی طنین افکن می‌گردد و رستاخیز برپا می‌شود. (صفحه ۷۱۱)

۱۶۷. «قُلْ هذِهِ سَبیلی أَدْعُوا ...

آیه

«قُلْ هذِهِ سَبیلی أَدْعُوا إِلَی اللَّهِ عَلی بَصیرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنی وَ سُبْحانَ اللَّهِ وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکینَ»

ترجمه

بگو: این راه من است که من و پیروانم بابصیرت کامل همه مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنیم، منزه است خدا و من از مشرکان نیستم. (۱۰۸ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

این جمله نشان می‌دهد که هر مسلمانی که پیرو پیامبر صلی الله علیه و آله است، به نوبه خود دعوت کننده به سوی حق است و باید با سخن و عملش دیگران را به راه اللّه دعوت کند و نیز نشان می‌دهد که «رهبر» باید دارای بصیرت و بینایی و آگاهی کافی باشد وگرنه دعوتش به سوی حق نخواهد بود. در واقع این از وظایف یک رهبر راستین است که با صراحت برنامه‌ها و اهداف خود را اعلام کند و هم خود و هم پیروانش از برنامه واحد و مشخص و روشنی پیروی کنند، نه این که هاله‌ای از ابهام، هدف و روش آنها را فراگرفته باشد و یا هر کدام به راهی بروند. اصولاً ـ یکی از راه‌های شناخت رهبران راستین از دروغین همین است که اینها با صراحت سخن می‌گویند و راهشان روشن است و آنها برای این که بتوانند سرپوشی به روی کارهای خود بگذارند، همیشه به سراغ سخنان مبهم و چند پهلو می‌روند.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

اشاره

سَبیل: راه آماده برای رفتن و گام سپردن؛ و اسلام راهی است که انسان را به بهشت می‌رساند. بَصَیرهٔ: بینش و نیرویی که به وسیله آن بتوان حقایق را شناخت.

راه پرافتخار من این است

در این آیه شریفه قرآن روی سخن را به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌کند و به آن حضرت دستور می‌دهد که راه و روش توحید گرایانه و یکتا پرستانه خویش را (صفحه ۷۱۲) به روشنی برای شرک‌گرایان ترسیم کند. در این مورد می‌فرماید: قُلْ هذِهِ سَبِیلِی هان ای پیامبر به شرک‌گرایان بگو: این راه و روش من است. به باور گروهی از جمله «جُبّائی» منظور این است که آنچه را من به سوی آن فرا می‌خوانم، راه و رسم آسمانی من است. و آن گاه در تفسیر و ترسیم راه و رسم خود می‌فرماید: أَدْعُوا إِلَی اللّهِ عَلی بَصِیرَهٍٔ و من بر اساس بینشی روشن نه از راه تقلید و ترویج دنباله‌روی کورکورانه همگان را به سوی خدای یکتا فرا می‌خوانم. أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنی آری، هم من با این شیوه و سبک خداپسندانه و مترقی مردم را به سوی خدا فرا می‌خوانم و هم کسانی که راه و رسم مرا برگزیده و به وحی و رسالت ایمان آورده‌اند و به وسیله قرآن، خیرخواهانه دیگران را اندرز می‌دهند و از زشتکاری و بیدادگری باز می‌دارند. به باور «ابن زَیْد» ممکن است آیه شریفه را دو فراز جداگانه بنگریم که فراز نخست اینگونه است: قُلْ هذِهِ سَبیلی هان ای پیامبر، به شرک‌گرایان بگو: این راه و روش من است که همه را به سوی خدای یکتا فرا می‌خوانم. و آن گاه فراز دوّم این است که: عَلی بَصیرَهٍٔ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنی من و هر کس راه و رسم مرا گام می‌سپارد و مرا پیروی می‌کند، بر بینش روشن و روشنگریم. و این همان معنای سخن «ابن عبّاس» است که می‌گوید: «اَصْحابُ مُحَمَّدٍ کانُوا عَلی اَحْسَنِ طَریقَهٍٔ.» (صفحه ۷۱۳) یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در بهترین و نیکوترین راه و روش هستند. وَ سُبْحانَ اللّهِ و نیز به آنان بگو: و خدا از آنچه برای او شریک و همتا می‌سازید، پاک و منزه است. و به باور پاره‌ای «وَ سُبْحانِ اللّهِ» جمله معترضه‌ای است که میان این دو جمله آمده است. وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکینَ. و من از شرک‌گرایان نیستم و هرگز به سان آنان برای خدا همتا و همسر و فرزند تصور نمی‌کنم.

سه نکته درس آموز از آیه شریفه

۱ از آیه شریفه، ارزشمندی و قداست دعوت خیرخواهانه و خردمندانه و روشنگرانه مردم به وسیله قلم و بیان و ارائه الگو به سوی خدا و عدالت و تقوا و آزادی و آزادگی و رعایت حقوق بشر و دیگر ارزش‌های قرآنی و انسانی به روشنی دریافت می گردد. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نیز در این مورد فرمود: دانشمندان راستین امانتداران علوم و معارف پیامبران خدا بر بندگان او هستند. العُلَماءُ اُمَناءُ الرُّسُلِ عَلی عِبادِهِ. ۲ و نیز از آیه این واقعیت دریافت می گردد که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله گرچه احکام و مقررات دین را در فرصت‌ها و مناسبت‌های گوناگون و اوقات مقرّر برای مردم بیان می‌فرمود، امّا در همه ساعت‌ها و در همه مکانها و شرایط، خود را آموزگار بشریت و راهنمای انسانیت به سوی حق و عدالت و زندگی انسانی می‌دید و لحظه‌ای از دعوت به سوی خدا باز نمی‌ایستاد. ۳ و درس دیگر آیه شریفه این است که انسان دعوت کننده به سوی حق باید با اطمینان قلبی و با آگاهی و بینشی ژرف و با دلیل و برهان روشن و روشنگر به دعوت مردم بپردازد، نه با احساسات و پندارها و بر اساس دنباله‌روی کورکورانه و یا تطمیع و تهدید و یا فریب و دجالگری و خشونت و وحشت آفرینی و ترور شخص و شخصیت، چرا که این روش های زشت و ظالمانه، شیوه های تاریک‌اندیشان و خودکامگان (صفحه ۷۱۴) واپسگرا و انحصارگر و شیفته قدرت و قربانیان کودن و تیره‌بخت و تعصب ورز و سفاک و خون آشام آنان است، نه اندیشمندان و کمال جویان و اصلاح طلبان و بشر دوستان و خداشناسان راستین. (صفحه ۷۱۵)

۱۶۸. «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ ...

آیه

«وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ إِلاَّ رِجالاً نُوحی إِلَیْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُری أَ فَلَمْ یَسیرُوا فِی الْأَرْضِ فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَدارُ الْآخِرَةِ خَیْرٌ لِلَّذینَ اتَّقَوْا أَ فَلا تَعْقِلُونَ»

ترجمه

و ما نفرستادیم پیش از تو جز مردانی از اهل شهرها که وحی به آنها می کردیم، آیا (مخالفان دعوت تو) سیر در زمین نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند چه شد؟ و سرای آخرت برای پرهیزکاران بهتر است، آیا فکر نمی کنید؟ (۱۰۹ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

و از آن جا که یک اشکال همیشگی اقوام گمراه و نادان به پیامبران این بوده است که چرا آنها انسانند، چرا این وظیفه بر دوش فرشته‌ای گذاشته نشده است و طبعا مردم عصر جاهلیت نیز همین ایراد را به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در برابر این دعوت بزرگش داشتند، قرآن مجید یک بار دیگر به این ایراد پاسخ می گوید. آنها نیز در همین شهرها و آبادی‌ها همچون سایر انسانها زندگی می کردند و در میان مردم رفت و آمد داشتند و از دردها و نیازها و مشکلاتشان به خوبی آگاه بودند. تعبیر به «مِنْ اَهْلِ الْقُری» با توجه به این که «قریه» در لغت عرب، به هر گونه شهر و آبادی گفته می‌شود در مقابل «بَدْو» که به بیابان اطلاق می گردد، ممکن است ضمنا اشاره به این باشد که پیامبران الهی هرگز از میان مردم بیابان‌نشین برنخاستند (همانگونه که بعضی از مفسران نیز تصریح کرده‌اند) چرا که بیابانگردها معمولاً گرفتار جهل و نادانی و قساوتند و از مسائل زندگی و نیازهای معنوی و مادی کمتر آگاهی دارند. درست است که در سرزمین حجاز، اعراب بیابانگرد فراوان بودند، ولی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از مکه که

در آن موقع شهر نسبتا بزرگی بود برخاست و نیز درست است که شهر کنعان در برابر سرزمین مصر که یوسف در آن حکومت می‌کرد چندان اهمیتی نداشت و به همین دلیل، یوسف درباره آن تعبیر به «بَدْو» کرد، ولی می‌دانیم که یعقوب پیامبر الهی و فرزندانش هرگز بیابان‌گرد و بیابان‌نشین نبودند، بلکه در شهر کوچک کنعان زندگی داشتند. سپس اضافه می‌کند: برای این که اینها بدانند سرانجام مخالفت‌هایشان با دعوت تو (صفحه ۷۱۶) که دعوت به سوی توحید است چه خواهد بود. که این «سیر در ارض» و گردش در روی زمین، مشاهده آثار گذشتگان و ویرانی قصرها و آبادی‌هایی که در زیر ضربات عذاب الهی درهم کوبیده شد، بهترین درس را به آنها می‌دهد، درسی زنده و محسوس و برای همگان قابل لمس.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

سَیْر: گردش پی‌گیر در یک جهت. در آیه مورد بحث قرآن شریف روشنگری می‌کند که خدای فرزانه هماره پیام‌آوران خود را از مردم شهرها برگزیده و به رسالت فرستاده است؛ چرا که شهرنشینان از نظر خرد و دانش و آگاهی و بینش از صحرانشینان و بیگانگان از فرهنگ و تمدّن برتر و پیشرفته‌ترند. وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ إِلَّا رِجالاً نُوحی إِلَیْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُری و ما پیش از تو نیز تنها مردانی از شهرنشینان را که به آنان وحی می‌فرستادیم، برای هدایت و ارشاد مردم فرستادیم. «حَسَن» در این مورد می‌گوید: خدا هیچ گاه پیامبری را از میان صحرانشینان و یا جنّیان و زنان به رسالت برنگزید؛ چرا که مردمی که در شهرها و مراکز تمدّن و فرهنگ زندگی می‌کنند تیزهوش‌تر و آگاه‌ترند. أَ فَلَمْ یَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ پس آیا این شرک‌گرایان و بیدادگرانی که با دعوت آسمانی تو ای محمّد صلی الله علیه و آله ، سازِ مخالفت می‌نوازند در زمین گردش نکرده‌اند تا فرجام سیاه و عبرت‌انگیزِ برخی از جامعه‌های پیشین را که با دعوت‌های توحیدی سر ستیزه داشتند، بنگرند که چگونه شد و چه عذاب نابودکننده‌ای گریبان‌شان را گرفت تا بدین وسیله از سرنوشت عبرت‌انگیز آنان پند گیرند و از فرود آمدن عذابی به سان عذاب‌هایی که بر آنان آمد، بترسند؟! وَ لَدارُ الْآخِرَةِ خَیْرٌ لِلَّذینَ اتَّقَوْا (صفحه ۷۱۷) آری، این بود سنّت و روش ما با ایمان آوردگان راستین و عدالت‌پیشه در این جهان، که با نابود ساختن بیدادگران آنان را نجات دادیم؛ و به یقین سرای آخرت و نعمت‌های پایدار آن برای کسانی که پروا پیشه سازند بهتر از این جهان است. از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند که فرمود: «لَشِبْرٌ مِنَ الجَنَّةِ خَیْرٌ مِنَ الدُّنْیا وَ ما فیها.» (۱) راستی که یک وجب از بهشت پرطراوت و زیبا از همه دنیا و آنچه در آن است بهتر و ارزشمندتر است. أَ فَلا تَعْقِلُونَ. آیا خرد خویش را به کار نمی‌گیرید تا آنچه را که برای شما خوانده می‌شود و بیان می‌گردد به خوبی دریابید؟ ۱. سُنَن ابن ماجَه، ج ۲، ص ۱۴۴۸. (صفحه ۷۱۸)

۱۶۹. «حَتَّی إِذَا اسْتَیْأَسَ الرُّسُلُ ...

آیه

«حَتَّی إِذَا اسْتَیْأَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ کُذِبُوا جاءَهُمْ نَصْرُنا فَنُجِّیَ مَنْ نَشاءُ وَ لا یُرَدُّ بَأْسُنا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمینَ»

ترجمه

(پیامبران به دعوت خود و دشمنان به مخالفت همچنان ادامه دادند) تا رسولان مأیوس شدند و گمان کردند که (حتی گروه اندک مؤمنان) به آنها دروغ گفته‌اند، در این هنگام یاری ما به سراغ آنها آمد و هر کس را می‌خواستیم نجات می‌دادیم و مجازات و عذاب ما از قوم زیانکار بازگردانده نمی‌شود. ۱۱۰ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

در این آیه اشاره به یکی از حساس‌ترین و بحرانی‌ترین لحظات زندگی پیامبران کرده، می‌گوید: «پیامبران الهی در راه دعوت به سوی حق، همچنان پافشاری داشتند و اقوام گمراه و سرکش همچنان به مخالفت خود ادامه می‌دادند تا آن جا که پیامبران از آنها مأیوس شدند و گمان بردند که حتی گروه اندک مؤمنان به آنها دروغ گفته‌اند و آنان در مسیر دعوت خویش تنهای تنها هستند، در این هنگام که امید آنها از همه جا بریده شد، نصرت و پیروزی از ناحیه ما فرا رسید و هر کس را می‌خواستیم و شایسته می‌دیدیم، نجات می‌دادیم ولی عذاب و مجازات ما از قوم گنهکار و مجرم، بازگردانده نمی‌شود». این یک سنت الهی، که مجرمان پس از اصرار بر کار خود و بستن تمام درهای هدایت به روی خویشتن و خلاصه پس از اتمام حجت، مجازات‌های الهی به سراغشان می‌آید و هیچ قدرتی قادر بر دفع آن نیست.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در این آیه شریفه، آفریدگار هستی در راه آرامش خاطر بخشیدن به پیامبر برگزیده‌اش، محمّد صلی الله علیه و آله گوشه‌ای از حساس‌ترین و بحرانی‌ترین فراز و نشیب‌های زندگی پیامبران در رابطه با جامعه‌هایشان را ترسیم نموده و می‌فرماید: حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ هان ای پیامبر ما فرو فرستادن عذاب و کیفر را همانگونه که از جامعه و مردم تو به (صفحه ۷۱۹) تأخیر افکندیم، از برخی جامعه‌های پیشین نیز که پیامبران ما را دروغگو شمردند و با حق و عدالت به مخالفت برخاستند، به تأخیر افکندیم، تا آن گاه که پیامبرانمان از حق‌پذیری و ایمان آوردن مردم نومید شدند و خدا به آنان پیام داد که آنان دیگر ایمان نمی‌آورند. وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا در تفسیر این فراز سه نظر آمده است: ۱ پاره‌ای واژه «كَذَّبُوا» را به تشدید خوانده و ضمیر «ظَنُّوا» را نیز به پیامبران برگردانده و بر آنند که مفهوم آیه اینگونه است: و پیامبران یقین کردند که دیگر از سوی مردم تکذیب شده‌اند. ۲ امّا قرائت مشهور آن است که واژه مورد اشاره بدون تشدید خوانده شده و ضمیر در «ظَنُّوا» نیز به مردم باز گشته و معنای آیه این است که: و مردم پنداشتند که به آنان دروغ گفته شده است که ایمان آوردگان از سوی خدا یاری و دشمنان نابود می‌گردند. ۳ و سوّمین تفسیر این فراز آن است که ضمیر «ظَنُّوا» را طبق قرائت مشهور به پیامبران برگردانیم که اینگونه می‌شود: و پیامبران یقین کردند که مردم در اظهار و اعلام ایمان دروغ می‌گویند و یا پیامبران یقین کردند که وعده ایمان و یاری مردم دروغ بوده است. در مورد آیه شریفه آورده‌اند که «سعید بن جُبَیر» و «ضَحّاک» در جایی به هم برخوردند و در همان حال از «سعید» در مورد قرائت این آیه سؤال شد، که نامبرده آن را طبق قرائت مشهور خواند و اینگونه معنی کرد: و ... مردم پنداشتند که پیامبران به آنان دروغ گفته‌اند «... ضَحّاک» با شنیدن این قرائت و تفسیر گفت: من تا امروز چنین سخنی نشنیده بودم، راستی که اگر برای دریافت این نکته تا «یَمَن» می‌رفتم اندک بود. جاءَهُمْ نَصْرُنا آری، آن گاه که از آمدن عذاب بر حق ستیزان نومید شدند، یاری ما بر آنان فرا رسید. فَنُجِّيَ مَنْ نَشاءُ (صفحه ۷۲۰) آن گاه هر کس را که ما خواستیم رهایی یافت و به ساحل نجات رسید، که منظور مردم توحیدگرا و عدالت‌خواه هستند. وَ لا يُرَدُّ بَأْسُنا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمين. و تبهکاران و ظالمان نابود شدند؛ چرا که عذاب ما از مردم گناهکار و مجرم باز نمی‌گردد. (صفحه ۷۲۱)

۱۷۰. «لَقَدْ كانَ في قَصَصِهِمْ ...

آیه

«لَقَدْ كانَ فى قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِى الْأَلْبابِ ما كانَ حَدِيثاً يُفْتَرى وَ لكِنْ تَصْدِيقَ الَّذى بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»

ترجمه

در سرگذشت‌های آنها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه است، اینها داستان دروغین نبود بلکه (وحی آسمانی است و) هماهنگ است با آن چه پیش روی او (از کتب آسمانی پیشین) است و شرح هر چیز (که پایه سعادت انسان است) و هدایت و رحمت برای گروهی است که ایمان می‌آورند. (۱۱۱ / یوسف)

شرح آیه از تفسیر نمونه

زنده‌ترین درس‌های عبرت

آیه فوق گویا می‌خواهد به این نکته مهم اشاره کند که داستانهای ساختگی زیبا و دل‌انگیز بسیار است و همیشه در میان همه اقوام، افسانه‌های خیالی جالب فراوان بوده است، مبادا کسی تصور کند سرگذشت یوسف و یا سرگذشت پیامبران دیگر که در قرآن آمده از این قبیل است. مهم این است که این سرگذشت‌های عبرت‌انگیز و تکان دهنده همه عین واقعیت است و کمترین انحراف از واقعیت و عینیت خارجی در آن وجود ندارد و به همین دلیل تأثیر آن فوق العاده زیاد است. چرا که می‌دانیم افسانه‌های خیالی هر قدر، جالب و تکان دهنده، تنظیم شده باشند، تأثیر آنها در برابر یک سرگذشت واقعی ناچیز است زیرا: اولاً: هنگامی که شنونده و خواننده به هیجان انگیزترین لحظات داستان می‌رسد و می‌رود که تکانی بخورد، ناگهان این برق در مغز او پیدا می‌شود که این یک خیال و پندار بیش نیست. ثانیا: این سرگذشت‌ها در واقع بیانگر فکر طراح آنها است، او است که عصاره افکار و خواسته‌هایش را در چهره و افعال قهرمان داستان مجسم می‌کند و بنابراین چیزی فراتر از فکر یک انسان نیست و این با یک واقعیت عینی فرق بسیار دارد و نمی‌تواند بیش از موعظه و اندرز گوینده آن بوده باشد، اما تاریخ واقعی انسانها چنین نیست، پربار پربرکت و از هر نظر راهگشا است.

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

(صفحه ۷۲۲) در آیه مورد بحث که پایان‌بخش این سوره مبارکه نیز می‌باشد می‌فرماید: لَقَدْ کانَ فی قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِی الْأَلْباب به راستی که در سرگذشت یوسف و برادرانش برای خردمندان و اندیشوران درس‌های عبرتی است؛ چرا که دیدیم چگونه یوسف از قعر چاه و از اسارت و بردگی و از کُند و زندان به مقام والای رسالت و به اقتدار و فرمانروایی پرشکوه مصر رسید و سرانجام شب تیره و تار فراق به سپیده‌دم وصال پیوست. و به باور پاره‌ای منظور این است که: بیان سرگذشت یوسف با این شیوایی و زیبایی و محتوا از پیامبری که نه کتابی خوانده و نه داستانی شنیده، برای خردمندان درس عبرتی است و همین بزرگترین گواه و دلیل بر درستی دعوت و راستی رسالت اوست. ما کانَ حَدیثاً یُفْتَری آنچه بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمده و او آنها را برای شما باز می‌گوید داستان دروغین نیست که او ساخته باشد، وَ لکِنْ تَصْدیقَ الَّذی بَیْنَ یَدَیْهِ بلکه وحی الهی است که کتاب‌های اصیل آسمانی پیشین را نیز گواهی می‌کند. به باور گروهی از جمله «حَسَن» منظور این است که: بلکه تصدیق کتاب‌هایی است که از پیش آمده و در دست مردم است؛ چرا که آورنده‌اش طبق همان نویدهایی که در کتاب‌های آسمانی پیامبران گذشته است، به رسالت برانگیخته شده و به سوی شما آمده است. وَ تَفْصیلَ کُلِّ شَیْءٍ و روشنگر و بیان کننده رواها و نارواها و حلال و حرام خداست. وَ هُدیً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ. و برای مردم باایمان رهنمود و رحمتی است که در میدان دانش و بینش و عمل و اخلاق از آن بهره‌ور می‌گردند. با این که قرآن برای همه عصرها و نسل‌ها فرود آمده است، بدان دلیل آن را رهنمود و رحمت برای مردم باایمان عنوان

می کند که تنها این مردم هستند که از زلال (صفحه ۷۲۳) قرآن بهره‌ور می گردند و به نور و روشنایی آن، چراغ زندگی می‌افروزند و راه و رسم آن را گام می‌سپارند و تا بهشت پرطراوت خدا بال می گشایند، نه همه مردم.

پرتوی از سوره مبارکه یوسف (۱)

اشاره

نگرش بر دوازدهمین بوستان دل‌انگیز قرآن شریف در پرتو مهر و لطف حق به پایان رسید و ما از دل انگیزترین، زیباترین، شگفت‌انگیزترین و عبرت‌آموزترین سرگذشت‌ها گذشتیم و انبوهی از مفاهیم، درس‌ها، نکات انسانساز، پندها و اندرزها و برخی از اساسی‌ترین سنّت‌ها و قوانین حاکم بر خانواده، جامعه و تاریخ را نگریستیم، که هر کدام سخت در خورِ تعمّق است. در ترجمه و تفسیر این سوره مبارکه، از جمله با این مفاهیم بلند و درس‌های انسان ساز رو به رو شدیم: زیباترین سرگذشت‌ها، آن خواب شگفت انگیز، نقشه شوم و آغاز درگیری، برادران یوسف، سوّمین گام به سوی گناه، مستی قدرت و امکانات، بلای انحصار گری، آفت ویرانگر حسد، چهارمین فراز از زیباترین داستانها، زهی سنگدلی و بی‌رحمی! گریه های دروغین، ابعاد وجود انسان و نیازهای او، یوسف در بند پول پرستان، ۱. مترجم. (صفحه ۷۲۴) در میان کاخ نشینان، حسّاس‌ترین مرحله آزمون، امّا قداست و جوانمردی یوسف، در بحرانی‌ترین شرایط خود را به خدا سپاریم، حق‌شناسی و نمک شناسی، رابطه اخلاص و سرفرازی، فرار قهرمانانه، بیان حقیقت داستان، واکنش عزیز، شیوه زشت ظالمان و خود خواهان، یاری خدا در حساس‌ترین لحظات، و اینک دامی دیگر بر سر راه یوسف، پروردگارا! زندان برای من از گناه و بیداد محبوب‌تر است، حقیقت در مسلخ سیاست، یوسف در زندان خودکامگان، نخستین دعوت یوسف، هان ای یاران زندانی! و اینک تعبیر خوابتان، درستی انسان ساز به عصرها و نسل‌ها، رؤیای هراس انگیز شاه، سال‌های قحطی و خشکی، درخواست رسیدگی به پرونده ساختگی، تحقیق و رسیدگی عادلانه، انواع خواب‌ها، پدیده شگفت‌انگیز رؤیا، (صفحه ۷۲۵) قرآن و مراحل سه گانه نفس، جهاد بزرگ یا خودسازی، یوسف و موقعیّت جدید،

برنامه یوسف برای نجات کشور و ملّت،

چگونه یوسف از استبدادگر روزگارش درخواست حکومت کرد؟ آیا پذیرش داوری از سوی استبداد رواست؟ بزرگی و عظمت را نگر! و ده‌ها درس انسان ساز دیگر. (۱) ۱. مترجم. (صفحه ۷۲۶)

۱۷۱. آیه (آرامش خانوادگی در سایه یاد خدا)

اشاره

اَلَّذینَ ءَامَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ اللّهِ اَلا بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ آنها کسانی هستند که ایمان آورده‌اند و دلهایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است، آگاه باشید با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد. (۲۸ / رعد)

شرح آیه از تفسیر نمونه

اشاره

همیشه اضطراب و نگرانی یکی از بزرگترین بلاهای زندگی انسانها بوده و هست و عوارض ناشی از آن در زندگی فردی و

اجتماعی کاملاً محسوس است. همیشه آرامش یکی از گمشده‌های مهم بشر بوده و به هر دری می‌زنند تا آن را پیدا کند و اگر تلاش و کوشش انسانها را در طول تاریخ برای پیدا کردن آرامش از طرق «صحیح» و «کاذب» جمع آوری کنیم خود کتاب بسیار قطوری را تشکیل می‌دهد. بعضی از دانشمندان می گویند: به هنگام بروز بعضی از بیماری‌های واگیردار همچون «وبا» از هر ده نفر که ظاهرا به علت وبا می‌میرند اکثر آنها به علت نگرانی و ترس است و تنها اقلیتی از آنها حقیقتا به خاطر ابتلای به بیماری وبا از بین می‌روند. به طور کلی «آرامش» و «دلهره» نقش بسیار مهمی در «سلامت» و «بیماری» فرد و جامعه و سعادت و بدبختی انسانها دارد و چیزی نیست که بتوان از آن به آسانی گذشت و به همین دلیل تاکنون کتاب‌های زیادی نوشته شده که موضوع آنها فقط نگرانی و راه مبارزه با آن و طرز به دست آوردن آرامش است. تاریخ بشر پر است از صحنه‌های غم انگیزی که انسان برای تحصیل آرامش به هر چیز دست انداخته و در هر وادی گام نهاده و تن به انواع اعتیادها داده است. ولی قرآن با یک جمله کوتاه و پر مغز، مطمئن‌ترین و نزدیک‌ترین راه را نشان داده و می گوید: «بدانید که یاد خدا آرام‌بخش دل‌ها است».

ذکر خدا چیست و چگونه است؟

«ذِکْر» همانگونه که «راغب» در «مفردات» گفته است: گاهی به معنی حفظ (صفحه ۷۲۷) مطالب و معارف آمده است با این تفاوت که کلمه «حفظ» به آغاز آن گفته می‌شود و کلمه «ذکر» به ادامه آن و گاهی به معنی یادآوری چیزی به زبان یا به قلب است، لذا گفته‌اند ذکر دو گونه است: «ذکر قلبی» و «ذکر زبانی» و هر یک از آنها دوگونه است یا پس از فراموشی است و یا بدون فراموشی و به هر حال منظور در آیه فوق از ذکر خدا که مایه آرامش دل‌ها است تنها این نیست که نام او را بر زبان آورد و مکرر تسبیح و تهلیل و تکبیر گوید، بلکه منظور آن است که با تمام قلب متوجه او و عظمتش و علم و آگاهیش و حاضر و ناظر بودنش گردد و این توجه مبدأ حرکت و فعالیت در وجود او و به سوی جهاد و تلاش و نیکی‌ها گردد و میان او و گناه سد مستحکمی ایجاد کند، این است حقیقت «ذکر» که آن همه آثار و برکات در روایات اسلامی برای آن بیان شده است. در حدیث می‌خوانیم که از وصایایی که پیامبر به علی فرمود این بود: «یا عَلِیُّ ثَلاثٌ لا تُطیقُها هذِهِ الْأُمَّةُ الْمُواساتُ لِلْاَخِ فی مالِهِ وَ اِنْصافُ النّاسِ مِنْ نَفْسِهِ وَ ذِکْرُ اللّهِ عَلی کُلِّ حالٍ وَ لَیسَ هُوَ سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَ اللّهُ اَکْبَرُ وَ لکِنْ اذا وَرَدَ عَلی ما یَحْرُمُ عَلَیهِ خافَ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ عِنْدَهُ وَ تَرَکه: ای علی سه کار است که این امت طاقت آن را ندارند (و از همه کس ساخته نیست) مواسات با برادران دینی در مال و حق مردم را از خویشتن دادن و یاد خدا در هر حال، ولی یاد خدا (تنها) سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَ اللّهُ اَکْبَرُ نیست، بلکه یاد خدا آن است که هنگامی که انسان در برابر حرامی قرار می گیرد از خدا بترسد و آن را ترک گوید». (۱) در حدیث دیگری می‌خوانیم علی فرمود: «اَلذِّکْرُ ذِکْرانِ: ذِکْرُ اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عِنْدَ لْمُصیبَةِ وَ اَفْضَلُ مِنْ ذلِکَ ذِکْرُ اللّهِ عِنْدَما حَرَّمَاللّهُ عَلَیْکَ فَیَکُونَ حاجِزا: ذکر دو گونه است: یاد خدا کردن به هنگام مصیبت (و شکیبایی و استقامت ورزیدن)و از آن برتر آن است که خدا را در برابر محرمات یاد کند و میان او و حرام سدی ایجاد نماید». (۲) و به همین دلیل است که در بعضی از روایات ذکر خداوند به عنوان یک سپر و وسیله دفاعی شمرده شده‌است، در حدیثی از امام صادق می‌خوانیم که روزی پیامبر رو به یارانش کرد و فرمود: «اِتَّخِذُوا جُنَنا فَقالُوا یا رَسُولَ اللّهِ ۱ و ۲ «سفینهٔ البحار» ، جلد ۱، صفحه ۴۸۴. (صفحه ۷۲۸) اَمِنْ عَدُوٍّ قَدْ اَظَلَّنا؟ قالَ لا وَ لکِنْ مِنَ النّارِ قُولُوا سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَ اللّهُ اَکْبَرُ: سپرهایی برای خود فراهم کنید عرض کردند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا در برابر دشمنان که اطراف ما را احاطه کرده و بر ما سایه افکنده‌اند؟ فرمود: نه، از آتش (دوزخ) بگویید: سُبْحانَ اللّهِ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ لا اِلهَ اِلاَّ اللّهُ وَ اللّهُ اَکْبَرُ «خدا را به پاکی بستایید و بر نعمت‌هایش شکر گویید و غیر از او معبودی انتخاب نکنید و او را از همه چیز برتر بدانید»». (۱) و اگر می‌بینیم در پاره‌ای از احادیث، پیامبر به عنوان «ذِکْرُ اللّهِ» معرفی شده، نیز به خاطر آن است که او مردم را به یاد خدا می‌اندازد و تربیت می‌کند. از امام صادق در تفسیر «اَلا بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» نقل شده است که فرمود: «بِمُحَمَّدٍ تَطْمَئِنُّ

الْقُلُوبُ وَ هُوَ ذِکْرُ اللّهِ وَ حِجابُهُ: به وسیله محمّد دل‌ها آرامش می‌پذیرد و او است ذکر خدا و حجاب او».

عوامل هشتگانه نگرانی و پریشانی

۱ گاهی اضطراب و نگرانی به خاطر آینده تاریک و مبهمی است که در برابر فکر انسان خودنمایی می کند، احتمال زوال نعمت‌ها، گرفتاری در چنگال دشمن، ضعف و بیماری و ناتوانی و درماندگی و احتیاج، همه اینها آدمی را رنج می‌دهد، اما ایمان به خداوند قادر متعال، خداوند رحیم و مهربان، خدایی که همواره کفالت بندگان خویش را برعهده دارد می‌تواند اینگونه نگرانی‌ها را از میان ببرد و به او آرامش دهد که تو در برابر حوادث آینده درمانده نیستی، خدایی داری توانا، قادر و مهربان. ۲ گاه گذشته تاریک زندگی، فکر انسان را به خود مشغول می‌دارد و همواره او را نگران می‌سازد، نگرانی از گناهانی که انجام داده، از کوتاهی‌ها و لغزش‌ها، اما توجه به این که خداوند، غفار، توبه‌پذیر و رحیم و غفور است، به او آرامش می‌دهد، به او می گوید: عذر تقصیر به پیشگاهش بر، از گذشته عذرخواهی ***** ۱- «سفینهٔ البحار» ، جلد ۱، صفحه ۴۸۴. (صفحه ۷۲۹) کن و در مقام جبران بر آی، که او بخشنده است و جبران کردن ممکن. ۳ ضعف و ناتوانی انسان در برابر عوامل طبیعی و گاه در مقابل انبوه دشمنان داخلی و خارجی، او را نگران می‌سازد که من در برابر این همه دشمن نیرومند در میدان جهاد چه کنم و یا در مبارزات دیگر چه می‌توانم انجام دهم؟ اما هنگامی که به یاد خدا می‌افتد و متکی به قدرت و رحمت او می‌شود، قدرتی که برترین قدرت‌ها است و هیچ چیز در برابر آن یارای مقاومت ندارد، قلبش آرام می گیرد، با خود می گوید: آری من تنها نیستم، من در سایه خدا، بی‌نهایت قدرت دارم. قهرمانی‌های مجاهدان راه خدا در جنگ‌ها، چه در گذشته، چه در حال و سلحشوری‌های اعجاب‌انگیز و خیره کننده آنان، حتی در آن جایی که تک و تنها بوده‌اند، بیانگر آرامشی است که در سایه ایمان پیدا می‌شود. هنگامی که با چشم خود می‌بینیم و با گوش می‌شنویم که افسر رشیدی پس از یک نبرد خیره کننده، بینایی خود را به کلی از دست داده و با تنی مجروح به روی تخت بیمارستان افتاده اما با چنان آرامش خاطر و اطمینان سخن می گوید که گویی خراشی بر بدن او هم وارد نشده است، به اعجاز آرامش در سایه ذکر خدا پی می‌بریم. ۴ گاهی نیز ریشه نگرانی‌های آزار دهنده انسان، احساس پوچی زندگی و بی‌هدف بودن آن است، ولی آن کسی که به خدا ایمان دارد و مسیر تکاملی زندگی را به عنوان یک هدف بزرگ پذیرفته است و تمام برنامه‌ها و حوادث زندگی را در همین خط می‌بیند، نه از زندگی احساس پوچی می کند و نه همچون افراد بی‌هدف و مردد، سرگردان و مضطرب است. ۵ عامل دیگر نگرانی آن است که انسان گاهی برای رسیدن به یک هدف زحمت زیادی را متحمل می‌شود، اما کسی را نمی‌بیند که برای زحمت او ارج نهد و قدردانی و تشکر کند، این ناسپاسی او را شدیدا رنج می‌دهد و در یک حالت اضطراب و نگرانی فرو می‌برد، اما هنگامی که احساس کند کسی از تمام تلاش‌ها و کوشش‌هایش آگاه است و به همه آنها ارج می‌نهد و برای همه پاداش می‌دهد دیگر چه جای نگرانی و ناآرامی است؟ (صفحه ۷۳۰) ۶ سوءظن‌ها و توهم‌ها و خیالات پوچ یکی دیگر از عوامل نگرانی است که بسیاری از مردم در زندگی خود از آن رنج می‌برند، ولی چگونه می‌توان انکار کرد که توجه به خدا و لطف بی‌پایان او و دستور به حسن ظن که وظیفه هر فرد با ایمانی است این حالت رنج‌آور را از بین می‌برد و آرامش و اطمینان جای آن را می گیرد. ۷ دنیاپرستی و دلباختگی در برابر زرق و برق زندگی مادی یکی از بزرگترین عوامل اضطراب و نگرانی انسانها بوده و هست، تا آن جا که گاهی عدم دستیابی به رنگ خاصی از لباس یا کفش و کلاه و یا یکی دیگر از هزاران وسایل زندگی ساعت‌ها و یا روزها و هفته‌ها فکر دنیاپرستان را ناآرام و مُشَوَّش می‌دارد. اما ایمان به خدا و توجه به آزادگی مؤمن که همیشه با «زهد و پارسایی سازنده» و عدم اسارت در چنگال زرق و برق زندگی مادی همراه است به همه این اضطراب‌ها پایان می‌دهد، هنگامی که روح انسان «علی‌وار» آن گونه وسعت یابد که بگوید: «دُنْیاکُمْ هذِه اَهْوَنُ عِنْدی مِنْ وَرَقَةٍ فی فَمِ جَرادَةٍ تَقْضِمُها: دنیای شما در نظر من بی‌ارزش‌تر از برگ درختی است که در دهان ملخی باشد که آن را می‌جود» (۱) نرسیدن به یک وسیله مادی

یـا از دست دادن آن چگونه امکـان دارد آرامش روح آدمی را بر هم زنـد و طوفانی از نگرانی در قلب و فکر او ایجاد کنـد. ۸ یک عامـل مهـم دیگر برای نگرانی ترس و وحشـت از مرگ است کـه همیشه روح انسانهـا را آزار می‌داده است و از آن جـا که امکـان مرگ تنها در سنین بالا نیست بلکه در سنین دیگر مخصوصا به هنگام بیماری‌ها، جنگ‌ها، ناامنی‌ها وجود دارد، این نگرانی می‌تواند عمومی باشـد. ولی اگر مـا از نظر جهـان بینی مرگ را به معنی فنـا و نیسـتی و پایـان همه چیز بـدانیم (همـانگونه که مـادیون جهـان می‌پندارنـد) این اضـطراب و نگرانی کاملاً به جا است و بایـد از چنین مرگی که نقطه پایان همه آرزوها و موفقیت‌ها و خواست‌های انسان است ترسـید، اما هر گاه در سایه ایمان به خدا مرگ را دریچه‌ای به یک زندگی وسیع‌تر و والاتر بدانیم و گذشتن از گذرگاه مرگ را همچـون *****۱- «نهـج البلاغه» ، خطبه ۲۲۴. (صفحه ۷۳۱) عبور از دالان زندان و رسـیدن به یک فضای آزاد بشـمریم دیگر این نگرانی بی‌معنی است بلکه چنین مرگی، هر گـاه در مسیر انجـام وظیفه بـوده باشـد دوست‌داشـتنی و خواسـتنی است. البته عوامل نگرانی منحصـر به اینها نیست بلکه می‌توان عوامل فراوان دیگری برای آن نیز شـمرد، ولی بایـد قبول کرد که بیشتر نگرانی‌ها به یکی از عوامل فوق بازمی‌گردد و هنگامی که دیـدیم این عوامل در برابر ایمان به خـدا ذوب و بی‌رنگ و نابود می‌گردد تصـدیق خواهیم کرد که یاد خدا مایه آرامش دل‌ها است «اَلا بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُ الْقُلُوبُ».

آیا آرامش با خوف خدا سازگار است؟

بعضـی از مفسـران در اینجـا ایرادی مطرح کرده‌انـد که خلاـصه‌اش این است: مـا از یـک طرف در آیه فوق می‌خوانیم یاد خـدا مایه آرامش دل‌ها است و از طرفی دیگر در آیه ۲ سوره انفال می‌خوانیم: «اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذینَ اِذا ذُکِرَ اللّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ: مؤمنان کسانی هسـتند که وقتی نـام خـدا برده می‌شود قلبشـان ترسـان می‌گردد» آیـا این دو با هم منافات دارد؟ پاسـخ سؤال این است که منظور از آرامش همـان آرامش در برابر عوامـل مـادی است که غالب مردم را نگران می‌سازد که نمونه‌های روشن آن در بالا ذکر شـد، ولی مسـلما افراد باایمان در برابر مسؤولیت‌های خویش نمی‌تواننـد نگران نباشـند و به تعبیر دیگر آن چه در آنها وجود ندارد نگرانی‌های ویرانگر است که غالب نگرانی‌ها را تشکیل می‌دهد اما نگرانی سازنده که انسان را به انجام وظیفه در برابر خدا و خلق و فعالیت‌های مثبت زندگی وامی‌دارد در وجود آنها هست و باید هم باشد و منظور از خوف از خدا نیز همین است. (صفحه ۷۳۲)

شرح آیه از تفسیر مجمع‌البیان

در آیه مورد بحث می‌فرمایـد: الَّذینَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِـذِکْرِ اللَّهِ همـان کسـانی که پس از بازگشت از بیراهه و گناه، به یکتایی خـدا و صـفات ویژه او ایمـان آورده و رسالت و دعوت پیامبرش را با جان و دل می‌پذیرنـد و به کتاب و وحی و آنچه از سوی خـدا فرود آمـده است گردن می‌گذارنـد و دل هایشان به یاد خدا به ساحل آرامش می‌رسد و آرامش می‌یابد. واژه «ذِکْر» به مفهوم پدید آمدن معنی برای نفس است و گاه به آگاهی و گفتاری که مفهوم و معنی را در برابر چشم باطن آشکار می‌سازد نیز گفته می‌شود. بـا ایـن بیـان، در این آیه خـدا انسـان باایمـان را اینگـونه وصـف می‌کنـد که بـا یـاد خـدا به آرامش قلب می‌رسـد و در آیه دیگری می‌فرماید: ایمان آوردگان تنها آن کسانی هستند که چون خدا یاد شود دل‌هایشان بترسد ... اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذینَ اِذا ذُکِرَ اللّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ. (۱) در آیه مورد بحث منظور این است که انسان باایمان با یاد خـدا و با نگرش بر نعمت‌های گوناگون و پاداش پرشـکوه او به ساحل آرامش خاطر می‌رسـد و در آنجا منظور این است که با یاد خـدا و توجه به عـدل و کیفر عادلانه او ترسان شده و خاطرش پریشان می‌گردد. أَلا بِـذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ. بهوش باشـید که با یاد خـداست که دل‌ها آرامش می‌یابد. و بدین سان خدای فرزانه بنـدگانش را تشویق می‌کنـد که دل‌هـای طوفـان زده خود را بـا یـاد مهر و لطف و نعمت های بی‌کران و پاداش پرشـکوه او آرامش بخشند؛ چرا که وعده خدا تخلف‌ناپذیر است و چیزی برای آرامش دل‌های نگران بهتر و آرام‌بخش‌تر از نویدهای خدا نیست.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیتهای گسترده مرکز : الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و... ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی

این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».